به عون خالق انس و جان و فضل شاه مردان

نسخهٔ نادر و تحفهٔ بدیع اطبای کمال مستند در مفردات و مرکبات طبیه بلغت طاهره مرتبه باسامی مسمی به

اختیارات بدیعی

تالیف بقراط زمان جالینوس دوران حکیم علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین العطار

در مطبع نامی منشی نولکشور به حسن انطباع مزین و مقبول جهان شد

اطلاع

اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب موجود ہین شائقین کو فہرست مطول سے جو علیحدہ موجود ہے اور درخواست کرنے سے مل سکتی معلوم ہوسکتا ہے کہ قیمت اس سال مین نہایت ارزان مقرر ہوئی ہے ہم صرف کتب طب فارسی و کتب طب علم حکمت عربی و کتب طب اردو و کتب لغت ذیل مین درج کرتے ہین ناظرین اور شائقین ملاحظہ فرماکر حظ کافی و بہرہ وافی اوٹھا دین—

کتب طب فارسی

اکسیر اعظم در چہار جلد یہ کتاب فن طب مین جامع کلیات و معالجات مؤلفہ محمد اعظم خان مخاطب بناظم جہان—

ملخص فصول بقراطی — مشہور کتاب حکیم بقراط ہے جسکی تلخیص مولوی غلام حسین صاحب نے فرمائی—

خلاصۃ التجارب — طب مجربات حکیم علوی خان مدونہ و مرتبہ بقراط زمان جناب حکیم بہاء الدولہ بہادر یہ اعلی درجہ کی کتاب قابل دید ہے—

ایضاً مطبوعہ جدید—

مجربات اکبری محشی — تصنیف حکیم محمد اکبر خان عرف حکیم ارزانی—

تکشیف الحکمۃ — حکیم سلیم الدین کی تصنیف ہے قدردانی شائقان سے مکرر طبع ہوئی—

کفایہ منصوری مشہور کتاب معالجات اور تشریح مین ہے

ضیاء الابصار فن طب مین تصنیف حکیم محمود خان صاحب کی

مجربات رضائی معالجہ امراض ضعف باہ و مثانہ و کثرت مجامعت و نسخہای مجرب ہر ایک مرض کے اسمین بہت لکھے ہین

دستور العلاج — نہایت صحت کے ساتھ طبع ہوا ہے

میزان الطب مع رسائل دیگر یہ مشہور ابتدا درس کی کتاب ہے جو کہ قبل اسکے بتصحیح و تحشی تمام مطبع محمدی حاجی محمد حسین مرحوم مین طبع ہوئی تھی وہی منقول عنہ کتاب بالکل طبع ہوئی

طب اکبر تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی علم طب مین مستند کتاب ہے

مطب علوی خان نسخے مجربات علوی خان کو ہر امراض کے لیے منتخب کیے ہین

مفرح القلوب — فارسی تصنیف حکیم محمد اکبر عرف محمد ارزانی—

عجالہ نافعہ — تصنیف حکیم نامی محمد شریف خان دہلوی صاحب تصنیف علاج الامراض—

ام العلاج رسالہ غریب و عجالہ عجیب حاوی تراکیب ادویہ طبیہ تصنیف حکیم امان اللہ فیروز جنگ بن مہابت خان خانخانان عہد دولت نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی یہ کتاب خاص طریقہ آسان معالجہ ہر قسم مرض مین مستند و یادگار ہے

طب یوسفی مشتمل بر رسالجات رسالہ نبض رسالہ قارورہ رسالہ ستہ ضروریہ ملحقات یوسفی رسالہ ماکول و مشروب قصیدہ در حفظ صحت و رسالہ بحران مشہور کتاب ہے

معدن الشفا سکندر شاہی — یہ ایک کتاب ہم قالب طب یونانی و ہندی ہے جسکو طبیب حاذق بہدہ حکیم بہوہ خان خواص خان مقرب بارگاہ دولت پناہ سکندر شاہ نے بحکم شاہ سنہ ۹۱۸ ہجری مین بہت کتابون ہندی سے انتخاب کیا

زاد غریب — تصنیف حکیم صادق علی خان ابن حکیم محمد شریف خان دہلوی مسافرونکے لیے تدابیر معالجہ ہر موسم کی ضروری لکھی گئی ہین—

مخزن الادویہ — مع تحفۃ المومنین فارسی طب مین کتاب مشہور کتاب ہے—

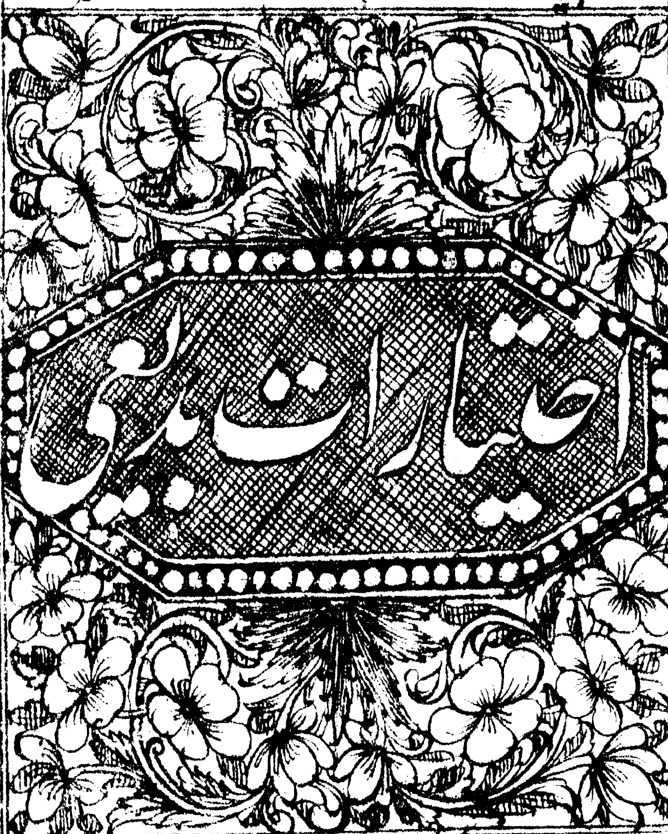
قرابادین قادری فارسی تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی مصنف طب اکبر و میزان الطب وغیرہ سے مشہور کتاب ہے

علاج الامراض — یہ کتاب فن طب مین نایاب ہے تالیف حضرت حکیم عبد الحق صاحب کی علاج امراض انسان کا خود انسان سے بنقل عبارت کتب معتبرہ ثابت کیا ہے

کنز الاسرار تصنیف حکیم ہادی حسن صاحب

به عون خالق انس و جان شافی امراض ابدان

نسخهٔ نادر و بدیع مختار اطبای باکمال مستند در مفردات و مرکبات طبیه بلغت هر طائفه با شرح اسامی آن



تالیف بقراط زمان جالینوس دوران حکیم علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین العطار

در مطبع نامی منشی نولکشور بحسن انطباع مزین و مقبول جهانیان شد



بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد حمد بیحد و اعداد سپاس بیقیاس مبدعی را که آثار کمال ابداع او بر هر ورقی از اوراق شجری از اشجار سمت وضوح یافته است و بر هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته و هر برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار * بی امر کن فکان او هیچ نباتی از دریچهٔ وجود لب بشکرخنده نشو و نمائی نگشاید بی حکم فرمان روائی او سلطان صرصر دی برگ گلی از هیچ نهالی نمی رباید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد تصویر نگارخانهٔ آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید حکمتش گلگونهٔ الوان بر چهرهٔ نباتات و حیوانات نکشید نوعروس اشکال و الوان بر منصهٔ ظهور جلوه ننمود شعر ففی کل شیء له آیة * تدل علی انه واحد و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و موجب آفرینش طفیل وجود او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها چنانچه میفرماید * فیا ایها الراجون منه شفاعة صلوا علیه و سلموا تسلیما اما بعد بر ارباب حکمت و اصحاب فطنت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و هر چیز را چنانچه منفعتی وجودی هست نیز ضرری و مزاجی هست و هر چند معرفت ادویه بتمامها بغیر از خالق

بر هیچکس ظاهر گشته و خود در گنجینهٔ اختراع و ابداع خالق که راه تواند یافت اما بعض را که ماهیِ مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن روی از تتق خفا و حجاب ستر نموده بالهام الله تعالی با علام تقدس بوده و نیز بسی کس از علما در معرفت ادویه بحسب تجربه خود خلافی کرده و عبث دشمنی از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بنده کمترین علی ابن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی ابن العطار درین قسم بحسب المقدور والامکان سعی نمود در تاریخ سنه سبعین و سبعمائة خواست تا قول اصح و تجربه ارجح باز نماید تا جماعتی که نائرهٔ اشتیاق این علم مشتعل داشته باشند بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع والتیاع کنند و نیز مدتی مدید است تا مجموع همت مصروف و عنان همت معطوف آن بوده که بوسیلتی خویشتن را از تیه بد اختری بسرحد شهرستان مشتری طالعی رساند و دیده بخت گران خواب خود را از نومة الغافلین بیدار گرداند و این معنی بی آنکه تشبث بذیل اشفاق و مرحمت و توسل بآستان الطاف موهبت صاحبقرانی کند که خاک درگاه او کیمیای مس هنر و هوای بارگاه او حیوة بخش صاحب هنر تواند بود میسر تواند بود چنانچه عقل دوربین و فهم دوراندیش در عرصهٔ امکان و فضای دوران گردید بغیر از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت خضرت بلقیس زمین و زمان ملکه تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان که آنکه در مهد جلالش وهم را نابود دست و آنکه بر سر عفافش باد را نابود راه باوجود دور باش عفت او آفتاب کی تواند گرداند در سایه چترش نگاه زهرهٔ زهرای دولت اختر بهرهٔ شرفت مسیر گردون عفت سایهٔ لطف الٰه عصمت الدنیا والدین بدیع الجمال خلد الله تعالی ایام سلطنتها وابد آثار معدلتها بدست نیاورده و قانون کلی سعادت خویش و ذخیرهٔ اغراض دولت خود بجز از نظر کیمیا خاصیت این صاحب قران که خاک درگاه او شفا انواع حوادث و نسخ اسباب کامرانی و دافع علامات بی طالعی و منهاج طرق اقبال و جامع متفرقات جلالست نتوانست ساخت و امیدوار است که بعین عنایتش ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق والمعین انکه

این کتاب مشتمل بر دو مقاله است مقاله اول در ادویه مفرده و اسامی بلغت هر طایفه و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن مقاله دوم در مرکبات مستعمل و این کتاب را اختیارات بدیعی نام نهادم فصل باید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از روی بزور بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا اثمار یا صموغ یا اصول یا لحها یا چنان بود که جملهٔ وی مستعمل بود اگر مستعمل از نبات اوراق بود همچو سانج و مازریون و تاهول و امثال آن واجب بود که وقتی گیرند که در حجم خود

تمام شده باشد و بغایت خود رسیده بود و بیش از تغیر لون و اگر بزر بود مانند شونیز و کرویا و کمون و امثال آن
باید که وقتی گیرند که در نضج مستحکم شده باشد و فقاحات را مانیت از وی ممیز شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا
و بهمنین و امثال آن وقتی گیرند که اوراق آن افتادن گیرد و اگر از بار بود مانند بنفشه و نرگس و اقحوان و امثال
آن بعد از نضج تمام پیش از تبدل گیرند و اگر قضبان بود همچو زنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال آن بعد از
ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند قاقله و قرنفل و بلادر و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش
از ذبول و استعداد سقوط باید گرفت و اگر جمله وی مستعمل بود همچو اذخر و قنطوریون و قیصوم و امثال آن پیش
از تبدل و بعد از ادراک تخم گیرند اگر تخم آور بود و هر ادویه که در اصول تشنج و در قضبان ذبول کمتر بود و در بزر
امتلاء و سمن و در فواکه اکتناز و رزانت بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود و گرفتن ادویه نباتی در هوای صافی اولی تر بود
از آنکه در هوای متعفن یا نزدیک بهوای تر و بری از نباتات قوی تر از بستانی بود و نباتات بستانی اقوی بود از بری
از نباتات که در لون خود اصبغ بود و بطعم اظهر و رایحه وی ازکی بود در باب خود اقوی بود و اکثر قوت حشایش
بعد از دو سال سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن صموغ همچون انزروت و اشق و جاوشیر و حلتیت و مانند آن
بعد از انعقاد پیش از غایت جفاف گیرند و بشیر صموغ را قوت بعد از سه سال ضعیف شود خاصه فرفیون اما
گرفتن لبنها چون شیطرج و ماهیزهره و یتوع و امثال آن وقت رسیدن شجره وی پیش از نقصان گیرند و گرفتن
عصارات مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند آن بعد از رسیدن نبات وی گیرند اما آنچه اقوی بود از جنس طبقه
مدت بقای وی بیشتر بود اما وقتی که یکی از آن تازه و قوی نیابند اولی آن بود که ضعیف همین نوع را بجای
وی خرج کنند و اگر نیابند آنگاه بدیل کنند اما حیوانی مانند قرون و مرارات و اکباد واجب آن بود که از
حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و از صحیح المزاج و از رسیده بود و آنچه از وی گیرند بعد از کشتن گیرند
و بحیوانات میته التفات نکنند و از ایشان ادویه گیرند اما معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زرنیخ و امثال آن
اولی آن بود که از معادن معروف گیرند و آن اختیارات کنند که جوهر آن پاک باشد و در لون تفاوت نبود
و بر همان طعم مخصوص بود اما نگاهداشتن قوی ادویه به پنج وجه بود اول جمع آوردن اجزای آن دارو دوم گوفتن
و قرص ساختن و در سایه خشک کردن همچون اراجینی دوم خلط آن دارو با چیزی که حافظ وی بود بخاصیت
همچو خلط کافور با حبتیمرج و فلفل و باجوز و خلط فرفیون با سلت یا باقلا یا پوست بادام تر و خلط فلفل سفید
با باقلا و امثال آن بسبب قوت اجرام سوم ظروف چنانکه بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند که سروی

استعمال حیوانی

استعمال معدنی

تنگ بود و سر آن بموم استوار کنند تا قوت او بتاثیر هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و مشک را در پی آت
بود که در ظرفی از سرب کنند و اگر یافت نشود آبگینه و کافور در ظرف آبگینه کنند و اگر یافت نشود در ... کنند و بعضی
از ادویه را در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند مانند بزور و اوراق و بعضی در انبانه کنند مانند خربقین و بسد و کهربا و
امثال آن و بعضی را کیسه کرباس کافی بود مانند اقاقیا و بوش و عصارات چهارم آنکه جای نگاهداشتن ادویه در جایی
چنانکه نهادن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و برودت و خالی باشد از رطوبت و در موضعی که نیک گشاده بود
و در ممر ریاح و دخان ننهند پنجم نهادن ادویه لازم بود که هر یکی را بجای خود جدا نگاهدارند تا ادویه حاده مانند سقمونیا و افیون
و ادویه که قوی بوی باشند مانند حلتیت و سکبینج و امثال آن در مجاورت ادویه که استعداد قبول آن روایح داشته باشند بسبب آن
عیار قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر و امثال آن ننهند چون این معنی مقرر شد که ادویه ازین سه قسم
بیرون نیست و هر چه ازین سه قسم بیرون است از ادویه نیست و قول کلی که دوا از غیر تمیز کنند باید دانست

اکنون بدانکه آنچه ماکول و مشروب آدمیست از پنج قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا دوای مطلق یا غذای
دوائی یا ادویه غذائی یا سم و آنچه خورده شود یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن دایما بروی غالب بود و آنرا
بدل ما یتحلل سازد آنرا غذای مطلق گویند همچون نان و گوشت و یا چنان بود که اول بدن و برا تغیر کنند باز وی
بدن را تغیر کند آنرا دوای مطلق گویند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبل و امثال آن یا چنان بود که اول وی در
بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر باز بدن در وی اثر کند و آنرا بدل ما یتحلل سازد این را غذای دوائی گویند همچون سرکه و خشخاش
و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوائی غالب بود آنرا دوای غذائی خوانند مانند کمون و نانخواه و کرویا و امثال
آن یا چنان بود که قوت وی ثابت بود و دایما بر بدن کیفیت وی غالب بود و مفسد بدن باشد آنرا سم
خوانند مانند بیش و شوکران و امثال آن والله اعلم چون کلیات معلوم شد روی بمفردات آریم تا بیان
هر یک چنانکه التزام کرده ایم کرده شود والله الموفق والمعین + + + +

باب الالف آطریلال نباتیست که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود به بزرگی و لون کبود
بود و بشکل زیره بود و بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود قدرے از آن بزرگتر بود آنرا تخم خلال و آن گویند و آن
قلب آطریلال است غیر مصری و بپارسی تخم خلال خلیل خوانند بدانکه آطریلال اسم بربری است یعنی
رجل الطیر و اول آن دو الف است بعد از همزه ممدود و بعد از آن طای حطی مکسوره بعد از آن رای بی نقطه
مکسوره و این مؤلف گوید این نوع در اهواز میروید و از آنجا آورند و آنچه کبود رنگ بود مصری بود و حشیش وی را

رجل الطیر و رجل الغراب خوانند و حرز الشیاطین نیز خوانند و گفته شود و طبیعت آطریلال گرم و خشک است
در آخر درجهٔ دوم و تخم وی مستعمل است و در مداواة برص و بهق بغایت سودمند بود بعضی تنها مستعمل کنند
بعضی یکدرم ازان با دانگی عاقرقرحا بسایند و بعسل بسرشند و فرو برند و یکساعت یا دو ساعت در آفتاب نشینند
چندانکه عرق بکنند و گاه باشد که همان زمان آبله برند و گاه باشد که روز دیگر یا سیوم آبله برند بعد ازان آب زرد
بسیار ازان روانه شود و بقدرت حق جل و علی لون آن موضع باز بلون اندام گردد خاصه که این جهت برص
موضع گوشت مند بود زودتر و آسانتر زایل گردد و این مجرب است و بکرات جامع این کتاب امتحان
کرده و این سر عجیب است اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند بعد ازان این دوا استعمال کنند و باید که در
تابستان بود و در وقتی که آفتاب در غایت گرمی بود و بعضی گویند یک جزو تخم اطریلال و پوست انار ترش
و ورق سداب یک جزو و مجموع کوفته و بیخته نیم جزو هر روز مثقال درم با شراب انگوری بیاشامند از برص شفا
یابند باذن الله تعالی خاصه که در آفتاب هر روز بنشینند چندانکه عرق بکنند و اگر بسایند اطریلال تنها و بعسل
کف گرفته بسرشند و هر روز دو مثقال بآب گرم بیاشامند پانزده روز متواتر البته برص بکلی زایل گردد
باذن الله تعالی و اگر تنها کوفته بیخته در بینی زن آبستن بدمند بچه بیندازد

آارغیس بزبان اهل دمشق و مصر عود الریح خوانند و آن قشر اصل امیرباریس است و بپارسی پوست
بیخ زرشک خوانند و طبیعت آن گرم است در درجهٔ اول و خشک است در دوم منفعت وی آنست
که چون بجوشانند و بدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند در هر دهن که باشد و هر نوع قلاع که باشد و بغایت
مجرب است و اگر بخیسانند در گلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد زایل و خشک گرداند و سودمند
بود جهت بقیهٔ رمدی که مزمن شده باشد و اگر بخیش از در چشم استعمال کنند جهت چشم نگاهدارد و اگر
بطبیخ آن احتقان کنند نافع بود جهت ریشهای روده و اگر با سرکه یا شراب بجوشانند و بیاشامند بغایت نافع
بود جهت درد جگر و ورم آن نرم کند و صاحب جامع گوید اطبای مصر در دواهای چشم بدل مامیران چینی
و مامیران ملکی آارغیس میکنند +

آبار محرق است بپارسی سرب سوخته گویند صفت سوختن آن آنست که در تابهٔ آهنی و اسرب بر روی
تابه نهند و قدری گوگرد بران اندازند و در کوره نهند و کاسهٔ کواری سوراخی در دهن آن کنند و بر سر آن
نهند و بهم بسوزند تا آنزمان که سوخته گردد و بردارند و استعمال کنند این مؤلف گوید که بعضی چون تابهٔ آهنی

افگنند و کبریت بر زبر جو و تختهای سرب بر سر گوگرد نهند و آتش در زیر آن کنند تا آتش در گوگرد افتد و با آهن پاره
می جنبانند و جو زیاده میکنند تا آبار برنگ سوخته شود و آنگاه آبار را از خاکستر و انگشت جدا کنند و چند نوبت
بشویند و بکار برند و دیسقوریدوس در یکجا کبریت یاد کرده و در دیگر موضع نهی کرده و گفته که آبار را در تابه آهنی بر
آتش نهند و بسوزانند تا بگونه زرنیخ شود و ابوریحان گوید این نوع بهتر از آن نوع است و طبیعت آن سرد بود
در دوم و منفعت وی آنست که چون مغسول کنند نشف ریشهای چشم بکند و داغها و سودمند بود جهت ریشهای
مفاصل و ذکر و خصیه چون بران موضع ذرور کنند و همچنین بر بواسیر و سرطان و ریشهای زشت افشاندن
مفید بود و بدل آن اثمد است +

آبق اکسیریان زیبق را خوانند و بزبان ایشان زیبق نیز نام داده و در حرف ز گفته شود آنها
طبیعت و منفعت آن +

آبکون لباب القمح ست و لباب الفوم و لباب البر نیز گویند و آن لباب الحنطه است و بعربی نشا گویند
و بپارسی نشاسته و در نون گفته شود +

[illegible] و نظیر است و گفته شود +

ابوخلسا انجوساست و خس الحمار [illegible] و شجرة الدم [illegible]
کحلا و انقلیا گویند و بسریانی حالوما [illegible] کامه خر نیز گویند و این [illegible] بسیار
شنگار خوانند [illegible] نیز گویند و بهترین آن [illegible] آن سیاه رنگ بود [illegible] بود
آن [illegible] بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول [illegible] و منفعت وی آنست که [illegible]
بزیبق طلا کنند زایل گردد و سپرز را نافع بود و جگر را پاک کند و چون بسرکه بود خواه خوردن خواه ضماد کردن
سودمند بود و بر نقرس ضماد کردن نافع بود و چون با سرکه [illegible] تحلیل یابد و ریشهای [illegible] نافع
بود و مرهم وی سوختگی آتش را نافع بود و شقاق مقعد را و چون ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند
شکم ببندد و چون بخایند و بر گزندگان اندازند آن گزندگان بمیرند و بیخ آن چون زن بخود برگیرد
بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم بود تحلیل دهد و بخود برگرفتن و در آب آن بر نشستن حیض براند بقوت و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود و [illegible]
ابریشم نیکوترین آن بود که پاک بود و نیکو و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود

در اول وخوزی گوید گرم وتر بود در اول بلغم وسودا را پاک کند و بدن فربه کند و قوت باه بدهد و حزن ببرد و ذهن تیز کند و روشنائی چشم بیفزاید و چون در معاجین کبار کنند که شیرینی آن عسل بود مجامعت را زیاده کند ولعوظا آورد و منی بیفزاید ولاغری زایل کند و خوردن در معاجین بعد از آنکه سوخته باشند مستعمل کنند یا مقرض وصفت سوختن وی مانند صفت سوختن صدف بود که در صاد گفته شود و اگر جیده بود لطیف تر بود از بهر آنکه قوت وی زیاده بود و چون سوخته بیاشامند مفرح تمام بود و جهت تقویت دل بغایت نیکو بود مخفقان را سود دهد و مقدار شربتی یکدرم بود و چون بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم نافع بود و پوشیدن وی مسخن نبود مانند پنبه بلکه معتدل بود و گویند پوشیدن وی سپش را منع کند و معده را بد بود خصوصا خشن وی و مصلح وی رب ریباس واترج بود +

ابهل جوز الابهل گویند و ثمرت العرعر گویند و بپارسی تخم پیز خوانند و آن ثمره سرو کوهی است و بپارسی تخم وهل خوانند وطبیعت آن گرم و خشک است در دوم جالینوس گوید در سوم و بهترین آن سیاه رنگ فربه بود و بهترین ورق آن سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که اگر با روغن بجوشانند در ظرف آهنی تا سیاه شود و در گوش چکانند کری زایل کند و چون بکوبند و بپزند و بر آکله افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سازند و ادرار حیض کند و اگر بیاشامند با عسل بسرشند سه درم و لعوق کنند حیض براند و بچه زنده بکشد و بچه مرده بیندازد و اگر ثمره ابهل ده درم سحق کنند و ... با عسل باهم بسرشند و لعق کنند ریو را نافع بود و اگر سحق کنند با سرکه ... زایل کند و اگر زن بر خولنجان برگیرد یا بخور کند ... و وی مضر بود بجگر مصلح آن عود الصلیب بود یا خولنجان یا عما و بدل آن جوز السرو است و دارچینی مساوی گویند بدل آن یک وزن و نیم دارچینی است و گویند بدل آن بوزن آن سلیخه و بوزن آن جوز السرو است +

آبنوس دو نوع است سیاه و ملمع و درخت آن بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن سیاه است املس و این مؤلف گوید آن نوع که ملمع است دو نوع میشود و یک نوع ملمع آن برنگ سیاه است و زرد فام و آن نوع از سواحل زنگبار آرند و تخم آن تخم حنا میماند و زردی و سیاهی برابر افتد بخطی راست و متفاوت افتد و نوع دیگر ملمعی او برنگ سرخ لکی و سفید صندلی بود تخم آن ... فلفل بود و از این نوع دسته کارد و گوشه کمان سازند و نوعی سیاه و خالص است سیاه

چوبست مغز و گرد اگرد او افکنده باشند و این آبنوس سخت تر از آبنوس ملمع باشد و گران وزن تر
و دیسقوریدوس گوید بهترین آبنوس حبشی باشد و گویند در حبشه آبنوس نیست بلکه آن آبنوس از اصفهان
و نواق آرند از جزیره‌های قمر و قمیر الفضه بهترین آن سیاه است و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه
دوم و چون حل کنند به آب و کحل سازند سفیدی چشم و شبکوری زایل کند و نافع بود جهت سوختگی آتش
و اگر در دیگی گوارای بسوزانند تا چون فحم شود و بشویند همچنانکه آبار غسل کنند بغایت نافع بود جهت درد چشم
که [illegible] بود جهت خارش چشم و نشاره آن موی فره برویاند و اگر بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند
و اگر نشاره آن سحق کنند بغایت و بر ریشهای زشت افشانند خشک گرداند و مؤلف اختیارات گوید داروی
که در خشک [illegible] که در زخم [illegible] شمشیر بکار برند هیچ بهتر و مجرب تر از نشاره وی نبود و این مؤلف گوید که
اگر آبنوس بر آتش نهند [illegible] بوی خوش دارد و گویند درخت وی را کسی ندیده و منابت وی پیدا نیست
[illegible] گیرند [illegible] بسیر ندو گویند بدل وی چوب کنار است و مصلح آن [illegible]
[illegible] سنگ بریزاند و بادها که در شکم بود تحلیل دهد

ابرکاکیا و ابرکاکیاب نیز گویند و آن نسج العنکبوت است بپارسی کره گویند و الشیرازی کرتینه منفعت
وی آنست که چون بر جراحت نهند خون باز دارد و رها نکند که آن جراحت ورم کند [illegible]
چکانند و بر روی نهند و رها نکنند از آن و رها کنند تا خشک گردد نافع بود و رها نکند که دل [illegible]
و اگر با لقره بدندان بمالند جای تمام [illegible] و اگر تنیده که در تابستان بود و کثیف و سفید بود [illegible]
کسی که وی را تب ربع بود ببندند زایل گردد و این مؤلف گوید که در خواص آورده اند که اگر پای عنکبوت
بر کسی ببندند که او را الشب تب آید تب از وی زایل گردد و اگر جایگاه عنکبوت بعلک [illegible]

ابرون حی العالم است و گفته شود و معنی آبرون الحی الابد است یعنی همیشه زنده و برگ وی همیشه
سبز بود و نریزد و در جا گفته شود +

ابرار القطر هم حی العالم است و گفته می شود +

آیلی قاقله صغار است چون از غلاف بیرون کنند الاچی خوانند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوع
است یکنوع بمقدار جوز بوا مثلث شکل و یکنوع مانند استخوان بلبلی که شکل بود و پوستی رقیق [illegible]
و هر دو نوع قاقله کوچکست [illegible] بود [illegible] خوانند [illegible]

در اول درجه سوم وبهترین وی آن بود که بوی بغایت تیز داشته باشد ومنفعت وی وقوت وی
مانند قرنفل بود وجهت معده سرد وجگر سرد نافع بود وقی باز دارد وگویند لطیف تر از قاقله بزرگست *
آلیست تخم اترج است بپارسی پیه بالنگ گویند وگوشت ترنج خوانند وبهترین آن گوشت بالنگ
وبه است که آنرا بالنگ باله وباتو نیز خوانند وگرم سیریان آنرا مرکب خوانند واین مؤلف گوید که اهل
شبانکاره آنرا بانس خوانند وطبیعت وی گرم وتر است در درجه اول وبمیان خوردن وی هضم
شود ومعده را زیان دارد وقولنج آورد واولی آن بود که مربی کنند *

ابوعلس بپارسی گل خیری گویند وآن انواع است ودر باب خا گفته شود *

ابن عرس بپارسی راسو خوانند اگر اندرون وی بگشنیز پر کنند وخشک کنند سودمند بود جهت
گزندگی جانوران زهردار واگر نمک سود کنند وخشک کنند دو مثقال از آن دفع ضرر باد سموم کند اگر
دماغ او با گوشت وی با سرکه بخورند صرع را سودمند بود واگر گوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع
بود واگر خشک کنند وبا شراب بیاشامند زهرها را نافع بود واگر اسوزانند در دیگ سفالین خاکستر
آن با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود واگر خون وی بر خنازیر بمالند نافع بود واگر خشم وی خشک
کنند ومصروع را دهند سودمند بود وبعضی گویند اگر کعب وی بر ران زنان که زنده بود وبر زنان نبندند
آبستن نگردد ورازی گوید اگر در طعامی زهر باشد واین عرس ببیند فریاد کند ومویهای وی راست باستد

ابراهیمیه آشی است مانند زیره باج اما عوض سرکه آب غوره کنند با سرکه مصعد وقند زیاده باشد وچو بهای
آن با قدری عود در کرباس بندند ودر دیگ اندازند وقند یا بادام بگلاب حل کنند ودر آن ریزند و
طبیعت آن معتدل باشد وبخاصیت مانند زیره باج باشد موافق معده وجگر باشد ومفرح ومقوی قلب بود *

اتان خر ماده است وشیر وی جهت صاحب سل بغایت نافع بود ودر صفت البان در باب لام گفته شود *

اترج بپارسی ترنج خوانند وپوست زرد آن گرم وخشک است در درجه دوم وگوشت وی گرم بود
وتر در اول وگویند در دوم وتخم آن گرم است ودر وی اندک رطوبتی بود وترشی آن سرد وخشک
است در دوم منفعت وی آنست که کلف زایل کند چون طلا کنند وخفقان که از حرارت بود
خوردن وی سود دهد وصفرا بشکند واشتهای طعام باز دهد وپیدا کند ومالیخولیا که از صفرای سوخته بود
نافع بود وقوت دل بدهد ودفع خمار بکند ودر وی تریاقیت هست ونافع بود جهت گزندگی مار وجرارد و

گزندگان موذی و یرقان را نافع بود اما سینه و عصبها را زیان دارد و مصلح آن شربت خشخاش بود و بدل
آن آب لیمو بود و بوئیدن آن دفع عفونت هوا و دفع وبا بکند اما دماغ گرم را زیان دارد و مصلح آن
بنفشه است و قشر زرد آن از ادویهٔ قلبی است و مفرح و تریاقیه سموم است و بوی دهان خوش کند
چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کنند نافع باشد و اگر در طعام کنند قوت هضم بدهد و عصارهٔ وی نافع
بود جهت گزندگی افعی و اگر همچنان ضماد کنند نیز همین عمل کند و اگر در خمیر اندازند زود ترش کند اما گوشت
وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون بعسل مربا کنند سالم بود اما دانه وی نافع بود جهت
گزندگی عقرب چون دو مثقال مقشر کنند و با آب نیمگرم بیاشامند یا شراب کهنه و اگر بکوبند و بر آن موضع
طلا کنند نافع بود و دردها را تحلیل دهد و اگر در میان جامها کنند بر بزد و جامها را نگاه دارد و از خوردن
وی اسقوربیدوس گویند دانه وی جزو بادزهر و فلفل سفید سحق کنند و زن بیاشامد در حال بچه بیندازد
و بخور کردن وی بواسیر را سود دارد اما قوت ورق آن مجفف و محلل بود طعام هضم کند و مسخن معده
بود و سده بلغمی بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی معده و احشا بود و منفعت وی نزدیک است بقشر اما
ورق و فقاح وی لطیف تر از قشر است ✤

اترار انبرباریس است و اترار نیز خوانند و انبرباریس نیز گویند و آن زرشکست بپارسی زرشک خوانند
و بیانی [illegible] گویند و گفته شود ✤

اثمد کحل اصفهانی است بپارسی سرمه اصفهانی خوانند و آن معدنی بود بهترین آن بود که [illegible]
وی سنگ بود و آنرا به پیه گاو چرب کنند و بسوزانند تا اندک نقطهٔ سیاه بر آن باشد بسوزد و بسایند
و بکار برند و طبیعت آن سرد است در اول و خشک در دوم و گویند سرد و خشک است در دوم [illegible]
[illegible] از چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و منقی چرک زخمها است و گوشت زیاده بخورد و اگر
با پیه بسوختگی آتش طلا کنند نافع بود و اگر همچنان سوده بر جراحت تازه پاشند بغایت نافع باشد اما چون
نیک نسوده [illegible] بماند و همچنین [illegible] اعضای که مزاج وی میل بخشکی داشته باشد
[illegible] چون با اقلیمیا و عسل [illegible] رقیق در چشم کشند صداع را زائل کند باید که [illegible] جانب
مصدع کشند و اگر زن بر خود نشیند [illegible] خون حیض باز دارد و اگر [illegible] خون که از [illegible]
آید باز دارد و بدل وی [illegible] است [illegible] و مصلح وی [illegible]

اثرار اترار است وگفته شد +

اثلق ارنداست وسیسبان وشرساد واعین السراطین وسنگبنویه وسخبیه وغثیس حب القفد ظاهره وقنطافلون وذوخمسه اوراق این جمله اسم بنجنگشت وفنجکشت وسخجبست نیز گویند بپارسی فلفل برّی گویند وبشیرازی تخم را آشنوب گویند ودر کنار رودبار وبید وتخم آن گرم وخشک است در درجهٔ سوم وچوب وی باید که استعمال نکنند ومنفعت وی در باب ذال در ذوخمسه اوراق گفته شود +

اثل نوعی از طرفاست در طا گفته شود +

اجاص دو نوع است سیاه وسفید از ان سیاه عیون البقر خوانند بپارسی آلوی سیاه گویند واز ان سفید شاه آلوج گویند وصفت آن در شین گفته شود وبهترین آلوی سیاه آن بود که بغایت خود رسیده بود وبزرگ وشیرین بود وطبیعت آن سرد است در آخر اول درجه دوم وتر است در آخر آن منفعت وی آنست که طبع را براند خاصه که آب وی صافی کنند ونبات وترنجبین در آن حل کنند که مسهل صفرا بود وتشنگی ساکن گرداند وحرارت دل بنشاند وصاحب منهاج گوید مرخی معده بود ومولد خلطهائی پاک بود ودفع مضرت وی بگلقند کنند وگویند که مضراست بسپرز ومصلح وی عناب است وصاحب تقویم گوید مرخی معده بود ومبرد آن ومصلح آن گل انگبین بود با عسل وگویند بدل وی تمر هندی است +

اذان الجدی اقحوانست وبهار وعرار وعین البقر وشهار وعین اعلی وگاو چشم وکافوری نیز گویند وبشیرازی بابونه گاو گویند ودر اقحوان منفعت وطبیعت وی گفته شود +

احریض بهرم بهرمانست وخریع وعصفر ومریق ونفر نیز گویند ودر عین در صفت عصفر گفته شود منفعت وطبیعت وانواع آن +

احلب دیاشیر ست وگفته شود +

احیون راس الافعی خوانند وآن ثمر نباتیست مشابه براس الافعی وبیخ آن از انگشت باریکتر بود وبرنگ سیاه بود ومنفعت وی آنست که چون با شراب بیامیزند وبیاشامند گزندگی مجموع جانوران را نافع بود واگر پیش از گزندگی بیاشامند اگر گزند هیچ مضرت بوی نرسد وبیخ آن وثمر ودرخت مجموع این خاصیت دارد واگر بیخ آن با شراب بیاشامند درد پشت ساکن گرداند +

اخینوس اخیروس گویند وآنرا خرونیه وخودر نیز گویند و بعضی گویند آن گندم ناکشته است که در صحرا روید آنچه محقق است نباتیست که نزدیک آبهای روان و آبهای ایستاده روید و ثمری سیاه چون گوز دارد و گل سفید و دانهٔ وی در دارو ی چشم و گوش استعمال کنند و اگر دانهٔ وی مقدار دو درم با چهار درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم بکند و اگر عصارهٔ وی با گوگرد و نطرون بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن گرداند +

اذرایط طیطالست و گفته شود +

اداد اشخیص است و گفته شود +

ادرک نشوق بپارسی الوجه گویند و الوجیلی و الورکشته نیز گویند طبیعت آن سرد و تر است در درجهٔ اول مسکن حرارت بود و اسهال صفراوی و تشنگی بنشاند اما مرخی معده بود و مصلح وی گلقند است +

ازراقی دوا هندیست داخل سموم است و در طلاها استعمال کنند مانند کلف و جرب و تبع و قوبا و امثال آن گویند در طلاعون نیز طلا کردن مناسب باشد و اگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و بعضی در فوبیکی استعمال کنند و بعضی گفته اند ازراقی زکف دریاست و این سهو است ازرقی نوعی از کف دریاست وازراقی کچله است و طبیعت آن بغایت گرم است و سم مجموع حیوانات است که دنبال آن داشته باشد و آنرا بپارسی و هندی کچله خوانند و اگر کسی بخورد مداوای آن بقی و شیر تازه و روغن بادام کنند و مرق اسفیدباج چرب لعاب با روغن گل نافع بود و جهت قلعه یا اسپ مفید بود +

اذریاس ثافسیاست تفسیا نیز گویند و اهل مغرب ذریاس خوانند و گفته شود در ذال +

اذناب الخیل گیاهیست که بعربی اذناب الخیل خوانند و برومی قسطیداس و بعضی نبات شنک و آن لحیة التیس است بپارسی اسلیخ گویند و در لحیة التیس منفعت و طبیعت آن گفته شود +

آذربو آذربویا خوانند و آن بیخ نباتیست و گلی زرد دارد و آن بیخ را فلار و بلاده فار و کلیم شهدی گویند و آن بیخ عرطنیثا است و فیلاسوس نیز گویند و سطرنیون هم خوانند و بشیرازی چوبک اشنان خوانند و بخور مریم نوعی از آنست و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم منفعت وی آنست که چون با سرکه بسایند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون خاکستر وی با سرکه بر عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون زن بر خویشتن برگیرد بچه بیندازد و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت زهرهای کشنده خاصه

گزندگی جانوران بود با شلث یا با شراب بیاشامند و اگر زن آبستن نگردد چون بخور برگیرد آبستن شود
و رازی گوید درد و کلیه را سود دارد مفتح سده مصفات بود و فواق زایل کند و بوی آن بغایت معطس بود
و اگر زن آبستن بوی او بشنود اعطیه بیم آن بود که بچه بیندازد و وی مضر بود با حشا و مصلح آن رب میه رد
بود و بدل آن بوزن آن حب الخروع است یا دو دانگ زن لبن الفقاح نیم وزن آن باد آورد.
اذان الفار اناغالس سمکوس سیسنبرن و ریحان داود و شمشیرا و عیسوب عنقر و مردقوش
این جمله اسم مرزنجوش است و بیونانی مردوش اقطی یعنی آن اذان الفار بود و جنوق الفار نیز گویند و
طبیعت حشیش آن گرم و خشک است در دوم گویند در سوم و ابن سینا نیز بر چوبی نهاده اند که طبیعت
آن سرد و تر است در اول درجه مرجانی که در عضوی رفته باشد چون بهند خار بیرون آورد و جراحتها
نافع بود و مرزنگوش بهترین آن آنست که گل وی لاجوردی رنگ بود و جهت صرع و لقوه بغایت
نافع بود جهت صرع خوردن و جهت لقوه بعصاره آن سعوط کردن و جهت گزندگی افعی چون با شراب
بیاشامند نافع بود و اگر با سرکه بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و جهت دردها که از سردی و تری بود و
صداع که هم از آن باشد سود دهد و مسخن معده و احشا بود و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول کند بغایت
و رطوبت معده و امعا خشک کند و دماغ را از اخلاط سرد پاک کند و تسخین کند وقتی که بآب وی و اندکی
عسل غرغره کنند و وی مرخی مثانه بود و مصلح وی تخم خرفه بود و بابذ قیصلونا.
اذخر خلال مامون گویند و بسریانی سخیلس خوانند و بیونانی سخونیس و بلفظی دیگر طوفسلس و سخوفنیس گوید
و تبن مکه و گرده دشتی و کاه مکی هم گویند و بپارسی کورکیا گویند و این مؤلف آورده که ابو ریحان گوید که از آن
گرده دشتی خوانند نه گرده دشتی و بهترین وی آنست که چون بخایی بطعم قرنفل بود و معطس که با هم بخایند
از وی بوی بنفشه آید و بهترین آن اعرابی بود سرخ رنگ و باریک خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک
است در درجه اول و در همه کوهها بود و مرغزاری نیز باشد طبیعت نوع اعرابی گرم است در اول و جمعی
گویند در دوم و خشک است در اول و اسحق گوید گرم و خشک است در دوم منفعت وی آنست
که سنگ گرده و مثانه بریزاند و منضج ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ بود و تفاح وی
نافع بود جهت نفث دم و درد معده و ورم آن و شش و جگر و گرده و اختناق رحم را نافع بود و در بعضی
سدا انبیق محلل بود و اما اذخر جهت ورم صلب که در جگر و معده بود ضماد کردن نافع بود و اگر با شراب

بجوشانند بول براند و سخن مثانه مضر بود و جهت دردهای درون نیک بود و خاصه شم را نافع بود و محلل نفخها بود
که در بدن پیدا شود و اما مسحوق خوردن فعل وی زیاده از مشروب بود اما بیخ وی سودمند بود و اگر در حالات جهت
مفاصل سرد بربندند و جهت تبهای بلغمی با سکنجبین در آخر آن بدهند و اگر بجوشانند و در آن آب بنشینند موافق بود جهت
ورمهای گرم که در رحم زنان بود و بیخ وی را قبض زیاده از تقاح بود و اما در تقاح تسخین زیاده بود اما قبض موجود است در همه اجزای
وی و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن گلاب است که آنرا بشویند و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل گلاب
بود یا عرق نیلوفر و بدل آن قصب الذریره است

اذان الارنب بر گیست بدرازی یک وجب و بیخ آن بزرگتر از گزنه است و برگ آن بفارسی خرگوش
اذان الفیل فیلگوش است و گفته شود
اذان الجدی نوعی بزرگ لسان الحمل است و گفته شود
اذان الشات و اذان الغزال نیز گویند و آن نوعی از لسان الحمل است
و انواع آن در حرف لام گفته شود
اذان الدب بیونانی فلومس گویند و آن بوصیر است و گفته شود و این اسم بدان سبب نهاده اند
که مانند وی است
اذرافیون نوعی از کف دریا ست و در زبد البحر گفته شود و انواع صفت آن
آذریون آذرگون خوانند و ازدم نیز گویند و بیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان است
و گل اقحوان گویند زرد بود و سرخ بود و در این خلاف است گل اقحوان زرد و سفید و مهو گویند که نبات
آن مقدار یک گز بود و مؤلف گوید نبات اقحوان هم یک گز بود اما نبات آذریون از یک وجب زیاده
نبود و برگ آن برگ اقحوان ماند مطلق اما گل وی بغایت سرخ بود و مانند آتش و میان گل وی سیاه رنگ
بود و از گل اقحوان کوچکتر بود اما گل اقحوان میان وی زرد بود و برگهای کنار وی سفید بود
و آذرگون برگهای کنار سرخ بود و میان سیاه و آن نوعی از شقایق است بتحقیق و طبیعت آن گرم
و خشک است در دوم منفعت وی آنست که چون با روغن بیامیزند و بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل کند
و سودمند بود جهت درد دل که کهن شده باشد و بر کلف طلا کنند نافع بود و در وی قوت تریاقیت
و جالینوس گوید عرق النسا و نقرس و درد مفاصل و لقوه را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که ندگی

جانوران را نافع بود و ریشهای نشش و جگر و معده را و چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند و بر مقعد طلا کنند
بواسیر و شقاق را نافع بود و غولس گوید منی بیفزاید و چون سحق کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند سود کند
و مقدار شربت از یک درم بود و مضر بود به سپرز و مصلح وی عسل بود و بدل آن بادآورد هست +

اذان القسیس فو تولید و لست و آن نوعی از حی العالم است و گفته شود در حرف حاء

آفرد نوعی از کف دریا که از ادویه قاتله است چون بمقدار زیاده از درمی بود
قاطع قی و غثیان با ضم طعام و ضماد وی کلف و بهق سیاه را نافع با روغن گل بقوبا
و شور و قروح مفید و جالی دندان +

آذان الثور همان لسان الثور است که گاوزبان باشد گل وی الطف و مفرح
مقوی اعضاء حواس و برسام و سرسام و جنون و مالیخولیا و خفقان را نافع و با مراض سینه
و مقوی حرارت غریزی برگ وی از گل در قوت کمتر است و مضر سپرز و مصلح آن صندل سرخ و بدل آن ابریشم محرق طبیعت
آن گرم تر در درجه اول +

آذریاس ثافسیاست و گفته شود در ثا +

آذریون گلیست لاجوردی که میل بسرخی میزند طبیعت آن گرم و خشک است در درجه اول +

ارماجا درخت کاذی است و کدر نیز گویند و در کاف گفته شود +

آرمال چوبی است خوشبوی و ارماک نیز گویند مانند قرنفل بود و بهترین آن بود که بوی قوی
ماند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم است در دوم و خشک است در اول و از جهت آنکه گوید
قبض و تخفیف بود منفعت وی آنست که بوی دهان خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و درد دندان را
نافع بود و قوت بیخ دندانها بدهد و اعصاب را قوت دهد و اگر بر ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن
آن درد چشم را نافع بود و شکم ببندد و مصلح آن جلاب با بذر قطونا بود و بدل آن چوب کاذی بود +

ارجالاماسیا ارطماسیا است و الطیسا نیز گویند و بلنجاسف و برنجاسف گویند و گفته شود +

اسطوفیلینی یونانی نبات بزر البنج است +

آرزه درخت صنوبر نر است که بر نمی آرد و از وی زفت سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت
آن گرم و خشک است +

ارز بپارسی برنج خوانند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند معتدل است و گویند گرم
است در اول و خشک است در دوم و بهترین وی گرانی بود بعد از آن خوارزمی بعد از آن گیلانی منفعت
وی آنست که شکم ببندد و بستنی باعتدال اما برنج سرخ شکم را محکم‌تر ببندد و اما برنج گرانی چون بشویند و بروغن
بادام یا دنبه یا روغن کنجد بپزند سودمند بود جهت گزندگی معده و اگر به آب خشک را نه بپزند سده تولد کند
و طبیعت را نرم دارد و اگر با آبی که برنج سرخ جوشانیده باشند با بعضی ادویهٔ قابض حقنه کنند جهت سحج
روده نافع بود و اما برنج سفید لون روی را صافی کند و بدن را فربه کند اما مضر بود با اصحاب قولنج و مصلح
آن شیر تازه است با روغن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل و شکر سرخ بود جالینوس گوید شکم ببندد
و چون با شیر بپزند منی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید برنج فارسی نافع بود جهت خون رفتن شکم و علت
گرده و مثانه و اختناق رحم و سرحد ابعابیت نافع بود و جالینوس گوید بدل آن سپید جو است +
ارباریدوا نباتیست مانند پیاز شکافته که از سیستان خیزد و منفعت وی آنست که چون بجا سیر طلا
کنند نافع بود و اگر بیاشامند خون حیض براند بقوت +
اراه سطگی است و طلال نیز گویند و آن علک رومی است و کیسه نیز گویند و گفته شود +
ارشد حب النور است و گفته شود +
اردن آذریون است و گفته شد +
ارسطولوخیا زراوند طویل است و این اسم مشتق است از ارسطو و گفته شود در زا +
اروفنانی نباتیست که آنرا شیر از بیان سیاه دار خوانند نباتیست صحرائی و طلا بکار برند جهت
گزندگی جانوران خاصه زنبور و جهت درد چشم طلا کردن نافع بود و بپارسی چهار زرد سپید گویند و آن فنار
اشفت و گفته شود +
آرمینا طباست و آن نوشادر بود و گفته شود +
ارقان یرقولنت و یرقانست و ایرقان و فقولیون و بنا و بنا این جمله اسم حناست عدنا
حاگفته شود +
ارشد اثلق است و گفته شد پیش از این +
اردشیر نوعی از مرو است و گفته شود در میم انواع آن و صفت آن +

ارزیان تلخ در ماهیت آنرا جراد البحر خوانند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ بپارسی میگ دریائی
خوانند و ماهی ربیان گویند اگرچه صاحب منهاج بقول آورده است که بلغت اهل شام نوعی از ماهی
است و قول دیگر آورده است که آن بهار است [illegible] و این قول خلاف است آنچه محقق است گفته شود و
طبیعت آن گرم و خشک است و گویند تر است بهترین آن تازه بود و منفعت وی آنست که باه را
زیاده کند و طبع را نرم گرداند و گویند صداع و سعال دهد اما صحیح آنست که خلطی غلیظ از وی حاصل شود و گویند
آن مولد سودا بود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن ربیاست و باقی منفعت در راز گفته شود

درصفت روبیان ٭

ارجان لوز البربر است و گفته شود ٭

ارجوان بهار درختی است بپارسی ارغوان گویند و آن بهار را هم چنان خورند طبیعت
آن سرد و خشک است و پوست و بیخ آن اگر بجوشانند و آب آن بیاشامند قی تمام آورد و این
مجربست و اگر چوب وی بسوزانند و برابر دمالند موی برویاند و سیاه و انبوه گرداند و اگر از بهار
وی شرابی سازند منع خمار بکند و نافع بود ٭

ارقو تخم سیاه مدور شکل بغایت صلب در میان [illegible] و گندم بسیار بود و بشیرازی [illegible]
خوانند منفعت وی آنست که چون آرد وی با [illegible]
و دیگ [illegible] تنها ببرشند [illegible] ضماد کنند نرم گرداند [illegible]

ارجیقیم نباتیست که آنرا زیرخوانند و گفته شود ٭

ارشین ابن جلجل گوید [illegible] است و گفته شود در [illegible] صفت آن ٭

ارنب بری لاغسوس و لاغوس [illegible] خوانند بپارسی خرگوش گویند و بهترین آن آنست
که بول آن بسیاهی زند و بیابانی بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک است
خون وی چون گرم بود بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون وی بریان کرده مستعمل کنند
دفع سموم کند و سحج را نافع بود و بجای چشم [illegible] دماغ وی بریان کرده جهت رعشه که بعد از مرض
حادث شود بغایت مفید بود و در این مولف گوید اگر پشم خرگوش با صبر و دقاق کندر و سفیده
تخم مرغ بر شریان بریده نهند منع خون رفتن بکند و چون ضماد کنند دماغ وی بر جای دندان درد

بریان دور خواص آورده اند که پای وی بر زن آویزند آبستن نشود و او ام ایارجی باشد بقراط گوید
سر وی چون بسوزانند با پیه خرس یا سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و پنیر مایه وی چون با نمک
یا با روغن یا با عسل حل کنند ... صرع را نافع باشد و اگر زن بعد از ... بیاشامد
با سرکه منع آبستنی بکند و اگر ... و بعد از طهر بخورد ... بگیرد ... و آن بازهر جمیع
زهرهای کشنده بود ... خاصه از زهر ... بدن را موی وی بخور کنند از سر زنان
... اگر گوشت وی خون غلیظ حاصل شود و حرق آن در نقرس و مفاصل نزدیکست بفعل حرق
ثعلب ... اولی آن بود که بپزند با روغنها مثل زیت و اگر بریان کنند بخارات
بهتر بود و وی سهر آورد و مصلح وی ... است +
ارنب بحری حیوانیست دریائی که یک صدفی شکل سرخ رنگ بر سر وی سنگ پشته بود اگر
سر وی بسوزانند و خاکستر آن بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود خاصه با پیه خرس البته و وی بر دیا
و اگر در چشم کشند از آن خاکستر جلا دهد و وی از جمله سموم قتالست اگر کسی بخورد و خون وی گرم
چون بر بهق و بر کلف طلا کنند زائل کند و خاکستر آن چون سنون سازند دندان را جلا دهد و علامت
خوردن آن ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک و قطرات البول و نفث دم و درد معده و درد
گرده و لون بول بنفشجی بود و قوش را انتش کند و از آن جمله است که کشنده بود و معالجه آن بلعابات
و روغن بادام شیرین و شیر زنان و خبازی و خطمی کنند جوشانیده +
ارسانیقون زرنیخ زرد است و گفته شود +
ارم وارم مانند سفیداج باشد و آن بیخ گیاهیست که چون از زمین برکشند مانند سیبی بود
سفید پوست باز کنند و بر سنگ با آب صلایه کنند و زنگ آب نشیند آب از روی او بریزند و آنرا
خشک کنند آنچه صلایه ناکرده است تلخ بود آب وی را شیرین میگردانند و طبیعت آن قبض تمام
است کرمانیان آنرا کوددن خوانند و در قو با استعمال کنند +
ارطی اطا است و گفته شود +
ارغاموني نباتیست که بشکل مانند خشخاش بری بود و بلون نزدیک بشقایق النعمان و
در وهن که فرق نکنند از شقایق و مؤلف گوید شبیه از وی آنرا بفارسی خوانند و منفعت وی ... است

از ریشهای چشم را پاک گرداند و ورق آن چون ضماد کنند بر چشم ورم را ساکن گرداند و در وی قوت جلای و تحلیل بود

ازاد درخت درختیست در گرگان و ویرا زبرزمین خوانند و در شهری درخت بلیله و در طبرستان طاغک و بشیرازی درخت طغک خوانند و بپارسی درخت طاق خوانند بهترین آن بستانی بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن گرم است در سوم و گویند در دوم و خشک است در آخر درجه اول ورق آن اگر بسیار خورند بمیرد و فعل او [illegible] عصاره وی نافع بود جهت ورم و با عسل بیاشامند و جهت قولنج نافع بود و سده بگشاید مقدار استعمال از وی مثقال بود و ثمره وی مؤلف گوید جهت سرفه بلغمی نافع بود اگرچه صاحب منهاج و صاحب جامع آورده اند که کشنده است اما چند آنچه امتحان کرده شد خلاف است و ثمره وی اندک حلاوتی دارد [illegible] و صاحب منهاج گوید بغایت تلخ است و نه چنین است و ورق وی موی را دراز گرداند اگر بدان سر بشویند و بدل آن در [illegible] گردن موی ورق شبدانج بود +

از درد جند فوفل ست و گفته شود +

اسفیداج سفیداب خوانند و نیکوترین آن پاک و سفید و خوشبوی بود و طبیعت آن سرد [illegible] است در دوم و گویند در سوم جالینوس گوید بثورها و سعفه و بثره و داء الثعلب و داء الحیه را چون با روغن گل طلا کنند بغایت سفید بود و دیسقوریدوس گوید بجهت جراحتهای تن بود که در طاس [illegible] باشند چون در مرهم زفت استعمال کنند و تلیین اورام بود و دانهای چشم را نافع بود اسفیداج قلعی چون بگزندگی عقرب بحری و تنین بحری بمالند نافع بود و جهت شقاق نیک بود و اسفیداج اسرب جهت درد چشم چون با دیها خلط کنند نافع بود و ریش آن زانیک گرداند و تسکین ورم گرم بود و طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوای وی بقی کنند و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل کنند و صاحب تقویم گوید اصلاح وی بصمغ عربی و قند کنند و بدل اسفیداج رصاص خبث الرصاص بود +

اسفیداج الحصاصین نگست براق بلطف جالی +

اسفنج دریا ابر کهن گویند و ابر مرده نیز گویند و گویند حیوانی دریائیست بدان سبب که چون دست بر وی نهی خود را در کشد وقتی که بمیرد آب و برابر ساحل انداز د و گویند نباتیست دریائی و این محقق است باقی خلاف است و بهترین وی آنست که تازه بود و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم و منفعت وی آنست که چون بسوزانند و خاکستر وی در زخمی که در ساعت زده باشند

خشک بند گشتند نافع بود واگر بیاشامند جریان رفتن باز دارد و مخفف اورام بلغمی و ریشها بود واگر خاکستر وی بشویند جهت درد چشم سودمند بود و جلای تمام دهد و شیخ الرئیس گوید که چون بازفت بسوزانند قطع نفث الدم بکند و تازه وی مضر بود با حشا و مصلح وی رب غوره بود و باریباس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر شراب بآب ممزوج بود و برابر آن اندازند آبها جمله برگیرد واگر خواهند که همچنان مستعمل کنند بمقراض پاره سازند و بهاون نتوان کوفت واگر بآب در روی سنگ بمالند و بر زیر قضیب نهند انتفاخ قوی عظیم بدید و سبک و متخلخل باشد و بجانه زنبور ماند و تجویف بسیار در ان بود و بلغت عرب سفر شفه خوانند و بپارسی نشکرو گازران و در مصر گازران آنرا در آب می نهند و آب بر میگیرند و بجامه میمالند جهت مهر زدن

اسطوخودوس معنی آن موقف الارواح است و آن حشیشی است که از آنجا خیزد نام مجاوس [illegible] و آنرا شاه سفرم رومی گویند و طبیعت آن گرم ست در درجه اول و خشک ست در دوم و بهترین آن بود که تازه بود و لون آن بسبزی مایل بود و در طعم وی تلخی و حرافت بود منفعت وی آنست که دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود و سده بگشاید و مرضهای عصبانی [illegible] و بلغم لزج را براند و محلل و مفتح بود و طبیخ وی مسهل خلط سودا و بلغم بود [illegible] جمیع اعضای باطن و همه بدن است و در تقویت دل و تزکیه [illegible] سه درم بود و معده و احشا را از اخلاط بد پاک کند و مغص را نافع بود و جهت زهر [illegible] جانوران را سودمند بود واگر طبیخ وی به مفاصل ضماد کنند درد ساکن گرداند واگر [illegible] و یک جزو پوست بیخ کبر کوفته و بجنبه با عسل سرشته و استعمال کنند جهت سردی معده [illegible] و بدل آن فراسیون است بوزن آن و گویند بدل آن بوزن آن [illegible] است و گویند بدل آن [illegible] است و وی مضر است بشش و غثیان و کرب آرد و صاحب منهاج گوید مصلح وی [illegible] بود و گویند [illegible] و صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ عربی با کتیرا بود +

استرخا زبیخ سرخست و گفته شود در حرف زا +

اسیوس گویند سنگیست که از نم دریا نمک بروی می بندد و آنرا زهره اسوس نیز گویند نمک چینی است و آن سنگیست سبک که زود ریزان شود و جالینوس گوید سنگیست سست مانند سنگهای دیگر صابون و سفید رنگ بود و نوعی بزردی زند و چون نزدیک آن به زبان [illegible] منفعت وی آنست که

چون آرد باقلا بنقرس ضماد کنند نافع بود و جهت ورم سپرز چون نارکلس و سرکه طلا کنند بغایت مفید
بود و جهت ریش شش با عسل لعق کنند سودمند بود و قوت زبروی از حجر زیاده بود و نیکوتر از وی آنست که
چشم را قوت دهد و جلا بخشد و سفیدی که در چشم بود بگلی زایل کند چون در چشم کشند

اسفیوزغ کرم پیله است و گویند کرمیست که در میان سبزه و ریگ میباشد ضماد وی عصب مقطوع را
در ساعت التیام والتحام دهد و منافع آن بیشمار چنانکه در کتب طبیه حالش مفصل
مرقوم است

اسمه و سما اشمه و سا نیز خوانند و آن نوعی از مرداست و در میم گفته شود انواع آن

اسریج سلیقون گویند اهل مغرب زرقون خوانند و بیونانی سندوفس و آن سریج است و در سین گفته شود

اسقولوس تخی است و آنرا با سیاب خورده کنند و آن سریش است و گفته شود و گویند نوعی از بهمن است

اسطلس گویند قفر الیهود است و گفته شود

استقنقور سقنقور است و سقنقس نیز گویند و گفته شود

اسود سالخ حیة السود است و آن نوعی از مار است بپارسی سیه مار خوانند و در حا گفته شود

اسقیل بصل الفار خوانند و بصل الفی و آن بصل العنصل است و بصل الفار از بهر آن گویند که
موش را بکشد بپارسی پیاز دشتی خوانند و در میان نرگس زار بسیار بود چون از زمین برکنند خصی
کنند و داغ نا قره وی باطل نگردد و خصی کردن او چنانست که تره وی را از میان برکنند و داغ
چنان کنند که سفال را آذرگون کنند و بر بن وی نهند و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر گیرند و
بعد از آن در گل گیرند و در تنور تافته نهند تا پخته شود آنگاه پوست باز کنند و بکارد چوبین دو پاره
کنند و در رشته کتان کشند چنانچه از یکدیگر دور باشند و در سایه بیاویزند تا خشک گردد و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم و چنین گویند در سوم و بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود و
سپیدی کشیده بود و در طعم وی شیرینی بود با تیزی و تلخی و گرمی منفعت وی آنست که چون با عسل
بر داء الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود و مجرب بود و رازی گوید جهت صرع و مالیخولیا نافع بود و خوردن وی
تیزی چشم زیاده کند جهت ربو و سعال مزمن و صلابت سپرز و عرق النسا و یرقان و استسقا بغایت مفید
بود و خرلف گوید چون بریان کنند و با نمک چندان نمک خلط کنند و دو مثقال از آن بناشتا بیاشامند

مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر مقدار قیراطی از ریشه بن وی بیاشامند قی معتدل آورد و بی مغص و مشقت
و چون یک درم از وی با بیست درم روغن زیت بجوشانند تا پخته گردد بعد از آن صاف کنند و بردارند و
چون خواهند که استعمال کنند بر سر و کف پای بمالند و در جامه خواب روند و بخسپند نوطی تمام آورد
اما باید که پای بر زمین ننهند و هفت روز چنین کنند که قوتی تمام دهد و وی مقوی معده بود و بول براند
و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی حماما بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود و دوا از در
مصلح آن سکنگبین شکری بود و شیخ گوید چون اسهال بجوشانند طبیعت را نرم دارد و مقعد و رحم را نافع بود
و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال نکنند که بخیته و مصلح آن تمیز تازه است که بعد
از آن بیاشامند و گویند مضر است بسفل و مصلح آن آرد گرسنه است و سرکه و در باب حا صفت و
منفعت آن گفته شود و تخم وی جهت قولنجی که سخت بود و دوای آن نبود نافع بود چون نیم بند خرد با ترار
بلغه شند و حبها سازند هر یک بمقدار نخودی و یک حب از آن استعمال کنند و از عقب آن آب گرم
کرده امعی در آن جوشانیده باشند بیاشامند و از خواص ورق وی یکی آنست که اگر برگ او بر درد
وی بایستد و درنگ کند لنگ گردد و گفته اند باشد که بمیرد والعلم عند الله تعالی و بدل آن مهودانه است و
گویند استقوردیون گویند و اوف و گویند قردمانا و درج +

آس نبکه افطیس خوانند و عمار گویند و اسهار ننر گویند بپارسی مورد گویند و بهترین آن خسروانی بود
تازه و طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در دوم منفعت وی آنست که شکم ببندد و عرق
و خون که از جمله اعضا رود باز دارد و شکستگی اعضا طول کردن نافع بود و چون بسوزند بوی بدن
خوش کند و جهت ورمهای گرم نافع بود و سوختگی آتش چون بر آن پاشند نهایت سود دهد و جهت ورم
گرم جگر نافع بود و مقوی دل و معده بود و خفقان زایل کند و جالینوس گوید خلطهای غلیظ پاک کند
و بنشفد رطوبات معده بود و قولس گوید داء الثعلب و ذات الجنب را نافع بود طلا کردن و ارمنوس
گوید مغص را سود مند و بلغم لزج را ببرد و تخم وی سرفه را نافع بود و جهت گزندگی عقرب و رتیلا سود مند
بود و شکم ببندد و بوییدن مورد نافع بود جهت بخار گرم و اگر عصاره وی در چشم کشند قوت چشم بدهد و
رفتن چشم زایل کند و چون بجوشانند و در آن نشینند جهت بیرون آمدن مقعد و رحم بغایت
نافع بود و خون رفتن رحم باز دارد و موی را ببرویاند خاصه در عضوی و قوت موی بدهد و لون آن

سیاه گرداند و اگر تخم وی بجوشانند و پیش از شراب خوردن قدری بیاشامند منع خمار بکند و اگر زن برگ
مورد را در زیر خود بخور کند خون رفتن رحم باز دارد و تخم وی تشنگی بنشاند و قی باز دارد و بدل آن ورق [illegible]
است و گویند عصارهٔ زرشک و وی طبیعت را ببندد و سهر آورد و مصلح آن بنفشهٔ تازه بود

آس بری مورد اسفرم است و در میم گفته شود

اسقولوقندریون سقولوقندریون خوانند و حشیشة الطحال نیز گویند و در مصر کف النسر خوانند
و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما سقولوا در لغت یونان گاودسے ست در
دریا و قندریون آنرا خوانند که طحال نبود بسبب تاثیر این دارو در گداختن سپرز و پیرا نام نهاده اند و گویند
بیخ کبر رومی است و گویند نوعی از اسقیل است و این هر دو قول خلاف است آنچه محقق است نباتیست
صوالی بشیرازی آنرا زنگی دارو خوانند و در سین منفعت و طبیعت آن گفته شود

اسقوردیون سقوردیون خوانند و ثوم الحیة نیز خوانند و آن ثوم بری است بشیرازی سیر موگویند و
طبیعت آن گرم و خشک است در درجه چهارم منفعت وی آنست که حیض براند و از جملهٔ ادویهٔ تریاق
فاروق است و در باب تا تمامی منفعت وی گفته شود و بدل آن ثوم الذکر است و گویند عنصل کوچک است

اسفندان اسفید خردل سفید است و حرف سفید نیز خوانند و در حا گفته شود

اسارون بیخ گیاهیست که برگ آن مانند برگ نبات لادن خردتر بود و شکوفهٔ وی ارغوانی
بود و غلاف تخم وی مانند تخم بیخ بود و بعضی شکوفهٔ وی بنفشه رنگ بود و تخم وی مانند خسکدانه بود و در
کوههای روم و مصر و در همدان نیز پیدا شود و آن دو نوع بود غلیظ و رقیق و از یک بیخ رشتهای بسیار بود
بشکل ناردین اما رشتهٔ ناردین بسیار باریکتر بود و تند رنگ وی زرد بود مانند مامیران اما اسارون آنچه
در میان باریکی و سطبری بود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و گویند اسارون
بیخ سنبل رومی است و این خلاف است ناردین بیخ سنبل رومی است و گفته شود اما اسارون
سودمند بود جهت دردهای اندرونی و ملطف و مسخن بود و اگر یک مثقال با شراب بیاشامند جهت
عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سده جگر بگشاید و مسهل بلغم لزج بود که در معده گرد
جمع شده باشد و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و جهت نزول آب و سبل و داء الثعلب و داء الحیة را
نافع بود و مقوی معده بود و نسیان و امراض دماغی را سود دهد و شربتی از وی سه مثقال بود با ماء العسل

ونافع بود جهت استسقا وحبس براند وسودمند بود جهت صلابت سپرز ومثانه وگرده را قوت دهد
ودر خواص آورده اند که چون بکوبند وبا شیر تازه ابسرشند وضماد کنند میان سر دو رگ باه را برانگیزد
والعاطی تمام آورد ومجربست وگویند مضر است بشش ومجفف اعصاب بود ومصلح آن عنزج است
وگویند مویزست که در روغن بادام خولیسانیده باشند وبدل آن یک وزن ونیم وج است ودار چینی
ووزن آن حماما وجالینوس گوید بدل آن زنجبیل است واین مؤلف گوید که ابن ماسویه آورده که
بدل آن در داروهای جگر حب بلسان ودر دیگر علتها قردمانا بوزن آن سه یک آن وج وسه یک آن حماما

اسفرم اسمار هر دو اسم آس است وگفته شد ❊

اسفیوش اشبولیون است وبر غوثی نیز گویند وبیونانی فسلیون وآن بزرقطونا ست وگفته شود

اسفاناخ بپارسی اسپاناخ گویند وطبیعت آن سرد وتر است در اول وگویند معتدل بود میان
حرارت وبرودت ملین بود وسرفه وسینه را سودمند بود ودر وی قوت جلا بود وزود از معده بگذرد
وطبع را نرم دارد ودرد پشت دموی را نافع بود ودر سینه وشش که از گرمی بود سود دهد ومضر بود بمزاجهای
سرد ومصلح وی مری وفلفل ودارچینی بود ❊

اسقوروں خبث الحدید است وبپارسی ریمه آهن گویند وبشیرازی ریمهٔ آهن
وگفته شود ❊

اسطفین اسطفلین است واسطون نیز گویند وآن جزر است وگفته شود ❊

اسد الارض گویند مازریون است وصاحب جامع گوید تحقیق آن حرباست
وبیونانی خامالاون اسم حربا وخامالاان اسم مازریون است واین سهو بدین سبب
کرده اند وهم صاحب جامع گوید که بعضی متاخران گفته اند اسد الارض نباتیست
که بیونانی خامالاون لوفس گویند ومعنی آن مازریون سیاه است وصفت مازریون
وحربا گفته شود ❊

اسخاره بیونانی اوسمون گویند وآن تودریست وگفته شود ❊

اشکیل چشم عوسج است وگفته شود ❊

اشنه شیبة العجوز خوانند وکرکس مایه بغدادی گویند بپارسی دواله ودوالی خوانند ودوال تنگ

هم خوانند و آن بر درخت جوز و صنوبر و بلوط و غیر آن پیچیده شود و بهترین آن سفید خوشبوی بود و آن نوع را مصری خوانند و آنچه سیاه بود بد است و آن هندی است و اشنه در وقت کوفتن نم باید کرد تا نرد و کوفته شود و طبیعت آن جالینوس گوید در گرمی و سردی معتدل است و در وی قبض اندک است و چنین گوید گرم بود در اول و خشک در دوم منفعت وی آنست که سودمند بود بخور وی جهت صرع و اختناق رحم و اگر بجوشانند و در آن آب نشیند حیض براند و ورم رحم را نافع بود و وی قی ببندد و معده را قوت دهد و خفقان را سود دهد و قوت دل بدهد و سده رحم بگشاید و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند ساکن گرداند و تحلیل صلابت مفاصل بکند و در جگر ضعیف را نافع بود و محلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد و شهوة باه زیاده کند و منی بیفزاید و قوت قضیب بدهد و شیر زنان زیادت کند و چون بسایند و در چشم کشند جلا بدهد و اگر در شراب بنهند و آن شراب بیاشامند نافع بود جهت گزندگی جانوران و از جمله منومات بود و اگر نبید در شراب نقیع کنند مقدار یک درم تا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود بر روده و مصلح آن انیسون بود و بدل آن قرومانا بود

استلابوش و ارشیشعان است و در دال گفته شود

اشترغار زنجبیل العجم خوانند و تفسیر اشترغار شوک الجمال است و آن بیخ انجدان خراسانیست و آن نوعی از رازیانه است و انجدان از بیابان مرو و از بلاد روم خیزد و بهترین آن رومی بود و صفت انجدان گفته شود و طبیعت اشترغار گرم و خشک است آخر درجه سوم و بوحنا گوید گرم و خشک است در دوم مصلح وی سرکه بود بعد از آنکه در سرکه پرورده باشد استعمال کنند و شیخ الرئیس گوید سرکه وی جهت معده نافع و قوت وی بدهد و اشتها بیاورد و هضم را قوت بدهد و اشترغار مسخن معده بود و دفع مضرت سموم بکند و بسقورید گوید تب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود بخاصیت و سرکه وی نزدیک باشد به سرکه عنصل و بدل آن انجدانست و قولس گوید جرم وی مغثی بود و مصلح وی شراب غوره و ریباس بود

اشنان دارو زوفا خشک است و گفته شود

اشموسا اسموساست و گفته شود

اشقاقل شقاقل و شستقاقل و شقیقال و شقیقال نیز گویند و آن جزر اقلیطی است بپارسی گزر الجوزا خوانند بهترین وی مصری سطری بود و لون آن بزردی زند و بوزن سنگین بود و طبیعت آن جالینوس گوید گرم و تر است در سوم و گویند گرم و خشک است و گویند گرم است در سوم و خشک است در دوم منفعت

وی آنست که باه را زیادت کند و قضیب را قوت دهد و ادرار بول بکند و شیر زنان زیاده کند و اگر زن بچه در
برگیرد بچه اندازد و ورق آن اگر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش خورنده نهند پاک گرداند اما اشقاقل شربتی از وی
سه درم بود مضر بود به شش و مصلح آن عسل است و بدل آن چلغوزه یا بوزیدان و باقی منفعت آن در
شین گفته شود در صفت شقاقل +

اشخیص درخت کرم دانه است و گویند درخت دبق است و آن نوعی از بادرپولست و آنرا
خامالاون لوفس گویند و تفسیر لوفس سفید بود و بعضی اقسیا خوانند و در کوهستانها بسیار بود خصوصا
بشیراز و آنرا ابسوزانند و بشیرازی آنرا بادوش بیش خوانند و باهیزم آورند و خامالاون مالس تفسیر مالس
سیاه بود و در بادرپون صفت هردو گفته شود +

اشق اشج خوانند و کلیائی نیز گویند و آن ازاق الذهب است و صفت ازاق الذهب گفته شود
اما اشق صاحب منهاج گوید صمغ طرثوث است و صاحب مفردات گوید طرثوث صمغ است و مولف کتاب گوید قول علما
صمغ نباتیست که بشیرازی آنرا ابدران گویند و طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک است
در اول و اسحق گوید گرم و خشک است در دوم بهترین وی آنست که سفید و دانه وی درشت بود
و دیسقوریدوس گوید مفتح سده جگر بود و سنگ گرده بریزاند و تحلیل صلابت سپرز کند چون بروی طلا
کنند و اگر مقدار یک درم با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازند و اگر با عسل خلط کنند و لعق کنند عرق النسا و صرع
را نافع بود و خنازیر را سودمند بود و کرم بکشد و اما با ماء الشعیر خلط کنند و بیاشامند ربو را و دشواری
نفس را نافع بود و نیم مثقال با عسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم بود و استسقا را نافع بود و اگر با دو
خلط کنند مسهل بلغم لزج بود و آب زرد براند و اگر قره چشم بدان بمالند جرب و تاریکی و سفیدی
چشم زایل کند و جهت ریشهاے بد بغایت سودمند بود و خناق که از
بلغم و مره صفرا بود نافع بود و بچه مرده و زنده بیرون آورد و اگر بخورند و بخود برگیرند و اگر با سرکه حل کنند و بر
ورمهای بلغمی صلب خنازیر و سلعه و امثال آن طلا کنند تحلیل کند و اگر با زیت بسرشند و بر کلف و بهق
بمالند نافع بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند و خشک را از بلغم و خوردن آن سودمند
بود جهت درد پشت و فالج و خدر و باد بار اگر کنند اما مضر بود بگرده و مصلح آن زوفا است و بدل آن
وسخ کوایر النحل است و گویند بدل آن سکبینج است و گویند خردل سفید +

اشراس اصل الخنثی است وقول صاحب منهاج آنست که نه اصل الخنثی است وسهو کرده است وقول صاحب منهاج وصاحب تقویم راست است بپارسی سیریشم گویند وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم وچون بسوزانند گرم بود در دوم وخشک بود در سوم سودمند بود جهت داء الثعلب چون طلا کنند وچون خرد کرده بیاشامند بول وحیض را براند لیکن مورخی فم معده بود ومصلح وی گلقند بود بر فتق طلا کردن وبر ورمهای بلغمی نافع بود وبگذراند ومقدار مستعمل از وی پنج درم بود +

اشنان حرض گویند وآن انواع است وآنرا غاسول خوانند وبهترین آن بارقی است سبزناک وبارق موضعی است نزدیک بکوفه ولطیف ترین آن سفید بود وطبیعت آن گرم است در دوم وماسرجویه گوید گرم وخشک است در دوم ومحرق بود ومنفعت وی آنست که مفتح سده بود ومنقی وگوشت زیاده بخورد ونیم درم از وی عسر البول بگشاید ویکدرم از وی حیض براند وسه درم از وی مسهل ماده مستسقی بود وپنج درم از وی بچه مرده وزنده بیندازد وده درم از وی سم قاتل بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی عسل است یا گل انگبین وگویند مصلح وی مغز تخم خربزه است واز عقب وی روغن بنفشه +

اشیاف مامیثا عصاره مامیثاست وگفته شود +

اصابع صفر بیخ نباتیست مانند کف الید است از زرد وسفید وصاحب تقویم گوید بیخ پنجنگشت است واین خلاف است ونوعی است که زرد بود وتیره رنگ بی سفیدی وآنرا کف عایشه وکف مریم گویند طبیعت آن گرم وخشک است در دوم محلل فضلهای غلیظ بود وجهت سمها نافع بود وگزندگی جانوران وجهت جنون بغایت سفید وعصبها را پاک گرداند از فضلها ودیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را نافع بود ودردهای آن ساکن گرداند وجنون ووسواس سوداوی را نافع بود ودرد مفاصل ورعشه را سودمند بود وبدل وی در نفع جنون یکوزن ونیم آن هزارجان وچهار دانگ آن سعد ووی مصدع بود وبآلات بول ومصلح آن حب الآس یا بلوط بود +

اصابع هرمس قفاح سورنجانست زرد بود وسفید بود وبهترین وی سفید بود وصاحب جامع گوید شنبلید هم قفاح سورنجان است وصاحب منهاج گوید که شنبلید ورق سورنجانست وقول صاحب جامع محقق است که شکوفه سورنجانست وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم ومسیح گوید

در سوم ودرد مفاصل را و ریشهای کهن را سود دهد و بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و بقراط گوید
تریاق درد مفاصل بود خاصه در وقت نزول ماده وصاحب منهاج گوید رطوبت مانند سورنجان
بود و بوئیدن آن نافع بود جهت منع سر دوبادهای که در دماغ بود بشکنند و سده آن بگشاید و باه را زیاده
کند خاصه با زنجبیل و زیره و فودنج +

اصابع فتیات مولف گوید یعنی انگشت کنیزگان و نهلهان گویند و آن از جنس شکاک است ...

اصابع العذاری نوعی از انگور سیاه است دراز مانند بلوط و آن را انگور زینبی خوانند و طبیعت
آن گرم و تر است در صفت عنب انواع آن گفته شود +

اصابع فرعون سنگیست مانند انگشتی از بحر حجاز آرند و امساک الخراج نیز گویند +

اصل السوس اصل المهک است بپارسی بیخ مهک و بیخ مخ نیز گویند و باصفهانی انده بار ...
بیخ مده و طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود جهت خشونت سینه
و قصبهٔ شش و حلق و تشنگی بنشاند و دیسقوریدوس گوید چون عصارهٔ وی وقتی که تر باشد در چشم کشند
ناخنه ببرد و جهت دشواری زوال حرقت بول و اختلاج و وجع عصب نافع بود و اگر بیخ مهک خشک
کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد ناخنه و گوشت زیاده ببرد و عصارهٔ وی
جهت درد سینه و جگر و جرب مثانه و درد گرده نافع بود و رب وی و طبیخ وی انواع سرفه را نافع بود
و بدل آن نیم وزن رب السوس بود +

اصول الاربع بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس را اصول الاربعه خوانند و هر یک
جداگانه گفته شود +

اصل الاوف ذیوباقونطس خوانند و آن بیخ هیلگوش است و بیونانی دراقنطیون گویند
و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم اخلاط غلیظ لزج را دفع کند و سده بگشاید از جگر و سپرز
و گرده و جهت ریشهای بد نافع بود و اگر با سرکهٔ کهن بر بهق طلا کنند مفید بود +

اصل المرجان بسد است و گفته شود +

اصل القصب بپارسی بیخ نی خوانند و در وی قوت جاذبه است اگر بکوبند که آهن در وی
بود ضماد کنند بیرون آورد و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر درد مفاصل طلا کنند نافع بود ...

بر کلف طلا کنند زائل کند و اگر خاکستر آن با هم چندان حنا بسرشند و بر سر نهند موی را قوت دهد و بر آرد

اصل الراسن بیخ راسن است و ترکان آنرا اندز خوانند و آن نوعی از پیلگوش است گفته شود در باب را در صفت راسن

اصل النیلوفر الهندی هندوی فل است و فاعیه نیز گویند و گفته شود در فا

اصل السوسن الابیض بیخ سوسن سفید است و در روم در میان بنفشه می رویند و طرابات می بندند و آن مشهور است به بیخ بنفشه و آن قسط شیرین است و در باب قاف خاصیت آن گفته شود

اصل السوس الآسمانجونی اسمانجون ایرسا است و گفته شود

اصل اللقاح یبروح است و سابرج گویند و گفته شود در یا صفت یبروح الصنم و انواع و خواص آن

اصل الرازیانج بپارسی بیخ رازیانه خوانند و منفعت آن در باب رازیانه گفته شود

اصل الفلفل فلفلمویه است و گفته شود

اصل الخنثی اسراش است و گفته شد

اصل الکرفس اصل الکرفس است و بپارسی بیخ کرفس خوانند و منفعت آن در باب کاف گفته شود

اصل الهندبا بپارسی بیخ کاسنی گویند و در باب الف گفته شود

اصل الکبر بپارسی بیخ کبر گویند و طبیعت آن عیسی گوید گرم و خشک است در سوم منفعت وی آنست که اگر بخورند و با سرکه طلا کنند تحلیل دهد و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و پوست آن جهت درد دندان که از سردی بود با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا تنها بخایند نافع بود و اگر با سرکه بسایند و بر کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود و جهت سپرز بغایت سودمند بود خوردن با سرکه و با سرکه و عسل طلا کردن نیز نافع بود و وی اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و بول بیرون آورد و درد وجع ورکین را نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره کند بلغم را قطع کند و اگر گوشت بر ریشها ریزند یا بپاشند یا ضماد کنند اصلاح آورد و ورمهای صلب بگداز آنرا و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه مصلح وی عسل بود و بدل وی ازاد درخت سپرزیکدرم حلتیت بود یا سکنجبین

اصل سطفین سطفین است و گفته شد

اصل العرطنیثا آذربوا است و گفته شد

اصل لا بخدان انتر غاز است و گفته شد

اصعف اصل الکبر است و گفته شد

اصل اللوز المر بیخ درخت بادام تلخ است چون بپزند و نیک بکوبند و با سرکه و روغن گل
خلط کنند و بر پیشانی ضماد کنند درد سر را نافع بود

اصطرک سطرکا گویند و آن صمغیست برنگ عناب جرجانی سرخی که بسیاهی مایل بود و بغایت
خلوقی رنگ و دیسقوریدوس گوید نوعی از میعه است و گویند صمغیست که از درخت روم حاصل
میشود و جالینوس و غیر وی گویند که صمغ زیتون است و دخان وی قایم مقام دخان کندر بود
در تمیه حالاقی و آنچه محقق است صمغ زیتون است و طبیعت آن گرم است در سوم و خشک است در اول
و رازی گوید گرم و خشکست در دوم منفعت وی آنست که سعال و نزله سرد را نافع بود و حیض براند
و صلابت رحم را سود دهد چون بیاشامند یا بخور بر گیرند و صاحب منهاج گوید مصدع بود و مصلح آن
رازیانه بود و شربتی از وی تا یک درم و نیم بود و صاحب تقویم گوید مولد سبات و صداع بود و مصلح آن تخم
نیلوفر با تخم بنفشه بود و گویند بدل آن جند بیدستر بود

اضموطا اضماطا است و گفته شود و اطموط نیز گویند

اضراس الکلب بنفایج است و گفته شود

اطیشا قیصوم است و گفته شود

اطرت صاحب جامع گوید اطماد و اطمود [illegible] بندق هندیست بقوت [illegible] هم او گوید
بدیستیکه گویند آن الکمات است و هم او گوید که این سهو است و خطا و صاحب جامع گوید بعضی گویند فوفل
است و بعضی گویند بلاست و مؤلف گوید آنچه محقق است نوعی از باقلای هندیست [illegible] بود
سیاه مروی و [illegible] شبیه بود به بندق و طبیعت آن گرم و تر است در اول و گویند گرم است در دوم
و تر است در اول منفعت وی آنست که بهق را زایل کند و باه را زیاده کند

اطریه بپارسی رشته خوانند و آن از آرد فطیر سازند و طبیعت آن گرم و تر است و دیر هضم شود
نافع بود جهت سینه و سرفه و خشونت چون قند و روغن بادام اضافه کنند [illegible]
بپزند با لسان الحمل سودمند بود جهت نفث دم و تنخنج و بطی الانحدار [illegible]

و بعد از آن مثلث با عسل یا زنجبیل پرورده خورند ❊

اطا درخت غربست و در غین گفته شود صفت آن ❊

اطبا الکلیه مخاطبه است و نیز مز خوانند و آن سپستانست و گفته شود ❊

اظفار الطیب ناخن بویا گویند و ناخن صدف گویند و ناخن پریان و بشیرازی ناخن دیو خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و ماسرجویه گوید در سوم منفعت وی آنست که چون زن در شیب خود دود کند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد معده و جگر و رحم را سودمند بود و رازی گوید اگر با سرکه بیاشامند شکم را نرم کند و بسیار وی سیح آورد و مصلح وی گل مختوم با قرصی بود و بدل آن قیمت بدل آن الذریره است

اعین السراطین سنگسبویه است و گفته شود ❊

اغیریس جوز رومیست و در جا گفته شود ❊

اغیس آلق است و گفته شد ❊

اغرطیس تبل است و گفته شود ❊

اغیر توتیا تیست مرکب از شنج و توتیای کرمانی و نبات مصری و در مرکبات گفته شود و خواص او در آن اعلم

اغلیفی بزبان یونانی منفنج گویند بپارسی بنجوش خوانند و در مرکبات گفته شود ❊

افلاطن مقل است و گفته شود ❊

افرنجمشک و بنلمشک و فلنجمشک و بلنجمشک و برنجمشک و فرنجمشک و فنانمشک نیز خوانند و بشیرازی بالنگوی خودرو خوانند و بپارسی ترنفل بستانی گویند و در بستانها دیده و در کنار آب روان بسیار روید و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم بوئیدن آن سده دماغ بگشاید و جهت خفقان که از بلغم بود و سودا نافع بود و جهت بواسیر بغایت سود دهد و جگر و دل و معده سرد را قوت دهد و غذاهای غلیظ را هضم کند و بوی دهان خوش کند و دندان را سخت کند و بوئیدن آن مضر بود بدماغ گرم و مصلح آن بنفشه بود و بدل آن قرنفل است ❊

افادیه چوبی خوشبوئیست هندی باشد و عربی باشد و بهترین آنست که اندک تلخ بود ❊

افلنجه فلنجه است و آن حبی است مانند خردل اما سرخ تر از وی بود و نوعی هست که زردی باشد و بهترین وی آنست که چون بوی کنند از وی بوی سیب آید و بیشتر در عطریات استعمال کنند و طبیعت

آن گرم و خشک ست +

افرنجنج کشوث است و آن گیاهی زرد است مانند ریسمان باطلف ونشنج وگفته شود +

افاسون بپارسی روغن ترب است و بعربی دهن الفجل است وصفت آن در مرکبات گفته شود و بعضی گویند روغن زیت است و این خلاف است +

اقومالی اقومالیست و آن ماء العسل است وگفته شود در همیم صفت وطبیعت آن +

افربیون فرفیون است وگفته شود

افسنتین خرق خوانند و آن انواع است خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و نبطی و سوری و گویند نوعی از درمنه است و مؤلف این کتاب گوید نوعی از برنجاسف کوهیست و گل وی بشکل اقحوانست و کوچکتر و بغایت تلخ و تلخی آن بتلخی صبر نزدیکست اما گل اقحوان سفیدی دارد و آن ندارد و نیکوترین آن رومی بود وطبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و در چشم که کهن شده باشد سود دهد و سودمند بود جهت معده سرد و مسهل صفرا بود از معده و قوت بدن بدهد و لون را نیکو گرداند و اگر بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض براند چون با عسل بخور د برگیرند و جهت گزندگی عقرب بغایت سودمند بود و در تقویت معده و جگر نافع بود و جهت بثهای کهن و بواسیر و شقاق مقعد و صلابات اندرونی ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و در داء الثعلب و حیه همچنین اما مضر بود جهت معده گرم و مصدع بود مصلح وی انیسون و با مصطکی است و بدل آن جعده با شیح ارمنی است و در تقویت معده اسارون یا نیم وزن آن هلیله اما صاحب جامع آورده است که مقوی معده گرم بود و پاک گرداند از اخلاط حاده و جهت مفاصل بغایت نافع بود چون سبب آن خلط گرم بود و چون بپزند با کره و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن بپزند و اندکی زهره بز اضافه کنند بعد از آن در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش را پاک گرداند از جراحت و نافع بود جهت کری +

افیاون شیح جبلی است وگفته شود +

افیون عصاره خشخاش سیاه مصری است و آن را لبن الخشخاش گویند باید که در آب گرم اندازند زود حل شود و در آفتاب گرم نهند نرم شود و آنچه مغشوش بود آب را زرد کند و در شب بماند و غش وی بماميثا و لبن خس بری کنند و آنچه براق بود بغایت غش آن بصمغ عربی میکنند و مؤلف میگوید که غش

آن بهم رسیکنند و در حلب ابا طبیعت وی سرد است در درجه چهارم و خشک ست در سوم و اسحق گوید سرد و
خشک ست در چهارم منفعت وی آنست که مخدر بود و مسکن همه دردها بود چون طلا کنند و اگر بیاشامند بیشتر
از آن مقدار عدسی لود دوازده دانگ زیاده نکنند و ریشها خشک گرداند و سودمند بود جهت ورمهای
گرم و اگر با زرده تخم مرغ بریان کرده بنقرس طلا کنند درد آن ساکن گرداند و خواب آورد و اگر بخور کنند
تر خیر را نافع بود و اگر با روغن گل و زعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کند و با شیر زنان در چشم
کشند درد چشم ساکن گرداند و اگر با روغن گل بر سر مالند صداع زایل کند و جهت سحج و حبس اسهال نافع بود و درم
از [illegible] کشنده بود مصلح وی [illegible] است و دارچینی و جندبیدستر و فرفیون بعد از آن قی و حقنه و شراب [illegible]
بسیار [illegible] بعد از آن [illegible] آشهای چرب و صاحب تقویم گوید مصلح وی عود هندی بود با عود الوج
[illegible] آن [illegible] است [illegible] آن تخم لفاح است +
[illegible] خرد است و بهترین آن اقریطی یا مقدسی است که تخم آن
[illegible] قنبیان یا مقدسی تخم گل و چوب خرد دارد و سبزی گل
[illegible] مانند سر شاخهای وی باریک است و طبیعت آن بقراط
[illegible] نافع بود جهت صرع و تشنج امتلائی و مسهل سودا و بلغم بود و جهت مالیخولیا
[illegible] باید که در مطبوخ بسیار بجوشانند که قوت وی باطل نشود
و شربت وی [illegible] مطبوخ از یکدرم تا هفت درم شاید و گویند تا ده درم و صاحب منهاج
آورده است که شربتی از یکدرم تا دو درم و رازی گوید از چهار درم تا شش درم و محتاج مصلح نیست و صاحب
منهاج آورده است که بروغن بادام چرب کنند اگر همچنان استعمال میکنند نه در مطبوخ و ابن ماسویه گوید
مصلح وی آنست که پیش از آن روغن بادام استعمال کنند و اگر همچنان خشک استعمال خواهند کرد
شربتی از یکدرم تا دو درم و اگر نقوع خواهند کرد از دو درم تا چهار درم و رازی گوید بدل آن در مسهل سودا
بوزن آن [illegible] دو دانگ آن [illegible] گویند بدل آن یک وزن و نیم حاشا است و گویند بدل
آن اسطوخودوس است و بسفایج و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن [illegible]
صندل یا رب سیب بود +

اقالیقون تخم زیتون دشتی ست و آن [illegible] زیتون بیابانی است +

افیوس فحل بیست بپارسی تره بیابانی گویند واصل آن بار دو باز بیرون سیاه واندرون سفید ❖
افشرج معنی آن رب است و مورد افشرج گویند یعنی رب الآس و انار افشرج یعنی رب الرمان آن
و آبی افشرج یعنی رب السفرجل و شوره افشرج یعنی رب الحصرم و منفعت و قوت همه گفته شود در موضع آن
اقحوان احداق المرضی خوانند و گفته شد و بمصر کاموخ خوانند و بیونانی ورتامیون و در موصل شجر الکافور
و بپارسی گاو چشم و بعربی عین البقر و بشیرازی بابونه گاو خوانند و بهترین آن آنست که برگ وی سبز
بود و بیرون گل وی سفید بود و اندرون زرد و طعم وی تلخی بود و یک نوع دیگر است که بشکل کوچکتر بود و
در شام آنرا عین الجمل خوانند و نوعی هست که برگ سفید ندارد و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم
و بعضی گویند گرم است در سوم و خشک است در دوم منفعت وی آنست که مفتح سده جگر بود و محلل
رطوبات و مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده بریزاند و عرق براند و محلل خونهای فسرده بود و ناسور را نافع
بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون زن در آب نشیند و اگر زنی را حیض بسته بود فرزجه از وی بجود برگیرد
بگشاید و اگر همچنان خشک کرده بکوبند با سکنجبین یا با نمک بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب
جامع از قول شریف آورده است که آب وی چون بگیرند و بر اعضا که نزدیک انثیین و عانه کیمن بود
طلا کنند قوت مجامعت تمام بدهد و اگر او را بان بجوشیدن آن کنند سبات آورد و اگر تر وی بجوشانند خواب
آورد و مقدار شربتی از وی سه درم بود اما مضر بود بمعده و سپرز مصلح وی انیسون است و گویند کشنیز خشک
اقولیاسمون دهن البلسان است و گفته شود در باب دال در صفت بلسان ❖
اقاقیا عصاره قرظ است و قرظ تخم خار است که ادیم بوی دباغت کنند جالینوس گوید جمع او بست
و بعضی گویند رب شجره خرنوب است و گویند عصاره پوست انار است و این اقوال خلاف است و
آن قرظ است و به مصر سنط و حنط خوانند و قرظ البهائم بپارسی کرچه خوانند آن مصری بود و فلفل
نیز گویند طبیعت آن سرد است در درجه دوم و مجفف است در سوم و عیسی گوید سرد است
در اول و خشک است در دوم و بهترین وی آن بود که صلب و سطبر و سیاه و سرخ آمیز رنگ بود و منفعت
وی آنست که چون بجود برگیرند قطع خون رفتن کند و چون بیاشامند جهت سحج نافع بود و اسهال
و موی و استرخاء مقعد و رحم و شکم را ببندد و حقنه کردن و خوردن و جهت آبله چشم نافع بود و اگر با دارو ها
بود و روشنائی چشم بیفزاید و در طلاها که جهت شکستگی اعضا بود نافع بود و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند

سود مند بود و ریاکه کند کماده بهرزد و ریش لثه را نافع بود و داحس را نافع بود و سوختگی آتش را و بدل وی حضض بود و صندل
و عدس مقشر بوزن آن +

اقماع الرمان الهندی نار مشک ست و گفته شود +

اقوس گویند دبق است و گفته شود +

اقومالی عود الوج است و گفته شود +

اقارون ماء العسل است و گفته شود +

اقط بپارسی کشک گویند و پینو گویند و این مؤلف گوید که روستائیان شیراز آنرا احصاة
گویند و طبیعت آن سرد و خشک است شکم را به بندد خاصه چون بریان کرده بود اما دیر هضم شود و
معده را بد بود و مصلح آن بعد از خوردن گل انگبین است +

اقطی خمان گویند و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ را شبوفه گویند و کوچک را خاماقطی
و گفته شود بکر صفت آن و ثمر آنرا ابل گویند +

اقطن بلغة اهل یمن ماش است و گفته شود +

اقنا یوقی بیونانی معنی آن شوکة البیضا است و آن بادآورد است و گفته شود +

اقنالا ابیقی بیونانی معنی شوکة العربیة و آن شکاعی است و گفته شود +

اقلیمیا قلیمیا ست و گفته شود نزد قاف گفته شود +

اقشون ساذه بشیرازی ساده جنسی خوانند طبیعت آن گرم است و لطیف +

اکج تفاح بربیت و آنرا غوزر گویند و گفته شود که آن کرفس است و گفته شود انواع آن +

اکردهک انزروت است و گفته شود +

اکروفس جوز دمیست و گفته شود و اغیرس نیز گویند و گفته شد +

اکشوث کشوث است و شکوثا نیز گویند و حمول نیز گویند صفت آن در باب ثا و زا گفته شود

اکلیل الملک گیاهی قیصر گویند بپارسی کلیل الملک خوانند و بهترین وی آنست که تازه
و رسیده بود و برنگ زردی بود که با سپیدی زند چون لشکافند دانه وی زرد بود و طبیعت آن گرم
و خشک است در درجه اول منفعت وی آنست که محلل و ملین اورام صلب بود که در مفاصل و

ابدا

احشا بود و اگر با افسنتین بر ورمهای جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند و بیاشامند
درد معده ساکن گرداند و عصاره وی چون تر باشد با میفخنج بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن
کند و اگر با سرکه و روغن گل بر سر کنند درد ساکن کند و چون با میفخنج بپزند و بر ورمهای که در چشم و رحم و مقعد و انثیین
بود ضماد کنند نرم گرداند و چون با میفخنج بیاشامند اخلاط بگدازاند و شربتی از وی بمقدار یک درم باشد اما مضر بود
با نثیین و مصلح وی عسل بود و بدل وی فراسیون بوزن آن یا بوزن آن ابهل ذکر و یا بوزن
آن بابونج و نیم وزن آن رق الخیر +

اکتمکت صاحب منهاج گوید چوبیست هندی و همون گوید گویند بندق هندیست و گویند اطلط
است و این قولهای صاحب منهاج سهو است و خطا و قول صاحب جامع در اینجا معتبر است
که آنرا حجر العقاب و حجر النسر خوانند و حجر الولاده نیز گویند و بیونانی اناطیطس و معنی این اسم آنست که آن
سنگیست که زائیدن آسان میکند و مؤلف گوید مانند حجری بمقدار جوزبوا یا تیره رنگ بود و چون بجنبانند
مغزی در اندرون وی بجنبد و بغایت املس و صلب بود و دشخوار شکن باشد چنانچه پنداری سنگ است
و سبک بود و چون بشکنند مغزی سفید تلخ طعم در اندرون وی بود و آن بشکل شاهبلوط بود و بعضی این
آنرا کرن البلیس خوانند یعنی خصیه ابلیس منفعت وی آنست که زنان آبستن و مجموع حیوانات چون
در شیب الثیاب ببندند آسان بزایند و اگر در صره ببندند و بر ران زن آبستن ببندند نه و نزاید و از خواص وی آنست که چون در ادم
گیرند و بر ساق چپ ببندند آسان زاید و اگر سحق کنند و با شیر زنان پشم پاره را بدان بیالایند و زنی که نزاید
بخود برگیرد بفرمان خدای عز و جل آبستن گردد و شریف در خواص وی آورده است که چون در دست
گیرد و با کسی مخاصمت کنند بر وی غالب نیاید و اگر بر درختی بندند که بری اندازد دیگر بار نیفکند از دواین
مؤلف گوید مغز وی در هند بر زبار خصیه کودکان که درد میکند میمالند درد ساکن میکند و ابن ماسویه
گوید بدل آن فاوانیا ست +

الکمویزان رعی الحمام است و گفته شود +

اکل لقمه فرفیون است و گفته شود +

الالا درختیست که ورق وی بید میوه آن بشکل مردابه است اما سبز رنگ بود و بدل وی را لالا نام خوانند
و از نکه خیزد +

الماس جوهریست مانند آبگینه جلی و چون وی را بشکنی شه سو باشد اکثر مروارید و یاقوت بوی سوراخ کنند والماس با سرب یا تیشه توان شکست و گویند سم است در خواص آورده اند که اگر نیم دانگ سوده بخورد هلاک شود و مؤلف گوید که دیدم شخصی خورده سوده آن قطعاً اثر نکرد و طبیعت آن سرد و خشک است +

السن بیونانی الاصلی خوانند و او نوعی از جزر البر است +

الاتن بیونانی لبلاسه را نامند +

الاد بیونانی زیت است +

الاسقاقس لسان الابل است و غلط کرده کسیکه آنرا رعی الابل دانسته +

الاطینی لبلاب ست و گفته شود +

السنة العصافیر لسان العصافیر خوانند و گفته شد +

الوج نوعی از نبات مخلصه است بشیرازی کارلیسک گویند و صفت آن در میم گفته شود +

الهبار خطمی است و گفته شود +

الط نمام است و نماما و نمام الملک نیز گویند و هر نوع ایدون و آن سبز است بپارسی سیسنبر گویند و در سین گفته شود

المبطوط کشت برکشت است و آن گفته شود +

الابیون راسن است و گفته شود +

الیه بپارسی دنبه گویند طبیعت وی گرم و تر است و دیر هضم شود و غذا بد دهد گرم و تر و غلیظ تر از پیه باشد نافع بود جهت عصبهای کوفته خورده و چون ضماد کنند و ابن ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب مصلح وی زنجبیل و فلفل و دارچینی و مری بود و بعد از استعمال آن خوردن بعضی جوارشات نافع بود

الو انواع است نوعی سیاه و در اجاص گفته شد و آلوی که در باب شین در شاهلوج گفته شود +

اماسون حما است و گفته شود +

امروسیا از جمله معاجین مشهور است +

ام نحب تخمی است سرخ رنگ بزرگی تخم مرغ او وی چون بود و سروی نیز باشد و در میان وی مغز سفید آنرا دانه ام نحب خوانند +

آنوس آنبوس ست که نانخواه باشد

اموج نوعی از اذناب الخیل است وگفته شد حقیقت او +

امارلیطین گویند نوعی از اقحوان است وگویند بتحقیق نوعی از قیصوم است +

امار الارض زغا کرم خوانند وان خراطین است وگفته شود +

امعا سیین بلغت رومیان عصیر حصرم ست بپارسی آب غوره گویند ومنفعتش گفته شود در باب حا در صفت حصرم +

آملج بپارسی آمله گویند بهترین آن سیاه بود واین مؤلف گوید رازی آورده که بهترین آمله آنست که لون آن سرخ باشد وبوی آن تیز واز جزیره اقریطس آرند وابوریحان گوید این صفات لائق نیست با آمله وطبیعت آن سرد است در اول وخشک ست در دوم وبعضی گویند گرم است بهر حال خشک است بخلاف منفعت وی آنست که مقوی معده ومقعد واعصاب دل بود واشتهای طعام باز دید کند وجهت کزاز سودمند بود وسودا وبلغم براند وبغایت مقوی دل بود وحفظ وذهن زیادت کند ومقوی همه اعضا بود وموی را سیاه کند چون بآب آن وحنا خضاب کنند واگر ده درم ازان نیم کوفته کنند ودر آب شیرین بجوشانند ودو ساعت بعد ازان صافی کنند سه نوبت ودر چشم چکانند سفیدی که در چشم بود نافع بود ودر آن مجرب است وشربتی از وی سه درم بود تنها اما مضر بود بسپرز ومصلح آن عسل ست وبدل آن شیره آملج

امغیلان درختیست بیابانی معروف بود بشوکة المصریه واین مؤلف گوید صنفی یکی از ورق وی بیسانند طبیعت آن سرد وخشک بود وقابض بود منع خون واصناف سیلان از رحم بکند وورق آن ورم لهات وسفل را نافع بود وخون به بندد +

امربارلیس زرشک است درانبرباریس طبیعت آن گفته شود +

امیوس بپارسی زنبان گویند درنانخواه طبیعت آن گفته شود +

انجبار نباتیست که در کنار رودها روید وسرخ رنگ بود وگویند در میان اسپست روید ودی وی بود وسرخ رنگ بود وتخم آنرا شوخ وشیلخ خوانند وانجبار از ادویه شریفه است خاصه عروق آن وعصاره آن مانند آب توت بود که بغایت سرخ رنگ بود منفعت بیخ وی آنست که یکمثقال ازان نیم کوفته بجوشانند با قدری قند ومجتنح بیاشامند جهت نفث دم نافع بود از هر عضوی که باشد از قصبه شش وحجاب سینه وسیح امعا و بواسیر وکشودگی سر رگها وقوت امعا بدهد وشکم به بندد بی آنکه زحمت بوی رساند وریش شش پاک کند وقطع قی بکند وشکستگی اعضا را نافع بود وخاصیت وی بسیار است +

انوب الراعی گویند عصا الراعی است و گویند بتحقیق نوعی از حی العالم است و گفته شود +

اندروطالیس نوعی از حمص است و در عرب ملاج خوانند و کلنج نیز خوانند +

انتوا انوشیروا انوردن هم خوانند و آن درختیست که ورق آن بورق بادام ماند بهن تر بود و بعضی گویند که ورق آن بورق سوسن ماند و گل آن بگلنار ماند و بیخ آن کوچک و سفید بود و چون خشک شود بوی خمر کند و در کوه روید و طبیعت آن سرد بود +

اندرهارون نباتیست که در میان جو و گندم روید و ورق آن بورق نخود ماند و غلاف تخم آن بنخود ماند و تخم آن سرخ رنگ بود و بطعم تلخ بود و از خواص وی آنست که اگر با عسل معجون کنند و زن بخود برگیرد پیش مرد رود منع آبستنی کند +

انجل درخت است و گل وی را الکثیر المنفعة گویند بپارسی خطمی خوانند و گفته شود +

انبرباریس بپارسی زرشک و زارج گویند و زرنگ خوانند و بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود و لون وی سرخی بود که بسیاهی زند شیره دار و طبیعت آن سرد و خشکست در درجه دوم صفرا بشکند و قوت معده و جگر و دل بدهد و قی باز دارد و تشنگی بنشاند و سحج را نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن سودمند بود و قطع نزف دم بکند و مقوی جگر گرم بود و چون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند و بر شکمی طلا کنند که از سردی جگر رود به بندد و جهت معده که ضعیف شود بسبب تپ بلغمی نافع بود اما مضر بود جهت کسانی که طبع ایشان بسته بود مصلح آن جلاب بود و بدل آن ابرز نان تخم گل و چهار دانگ وزن آن صندل بود

انجرک مرزنجوش است و آن اذان الفار است و صفت آن گفته شد +

انقون رازی گوید و روغنی است و در دوا گفته شود +

انبوب الراعی نوعی از ابرون که حی العالم باشد و گفته شود

انجفطیاس بلوسیطون گویند و سطبوس و عنم وحسد و آن ثمره شوکه مصریست بپارسی گلنار گویند و بعربی جلنار و بشیرازی گل صدبرگ و در باب جیم در جلنار گفته شود صفت آن +

انجیده حشیشة الکلب خوانند و شربت نیز گویند و صوف الارض و آن فراسیون است و گفته شود

انیسون بپارسی رازیانه رومی گویند و آن دو نوع است آنچه رومی بود بشکل نانخواه بود و آنچه غیر رومی بود

بقر دیا نا ماند بهترین وی رومی است وطبیعت آن گرم وخشک است در سوم ودروی اندک قبضی
است بول براند وباد که در شکم بود تحلیل دهد واز جمیع بدن وقطع سیلان رطوبات کند وحیض وعرق
براند وتشنگی بنشاند وشکم ببندد وچون در شیب بینی بخور کنند صداع سرد ونزله سرد را نافع بود وسده جگر
بگشاید وشهوت جماع برانگیزاند ودفع مضرت سموم جانوران بکند وچون سحق کنند وبا روغن گل بیامیزند
ودر گوش چکانند درد گوش را نافع بود جهت استسقا ونفخ معده وقراقر بغایت سودمند بود وچون در چشم
کشند سبل کهنه ببرد ونافع بود بتبهای کهن را وسده سپرز وجگر ومثانه ورحم بگشاید وچون سحق کنند وسنون
سازند جهت گند دهن که سبب آن از عفونت رگ بن دندان بود نافع بود واسحق گوید که مضر است
باسعال ومصلح آن تخم رازیانه است وبدل آن تخم شبت وگویند بدل آن کرویا است +

انار کیوا گویند خشخاش است وگفته شود +

انشاتا زبیب الجبل است وآنرا میویزج گویند وگفته شود +

آنک اسرب است بپارسی سرب گویند وطبیعت آن سرد وتر است +

انجدان دو نوع است بپارسی انگدان گویند وانگو گویند وآن درخت حلتیت است ومحروث اصل آن است
وحلتیت صمغ آن وورق آن سفید بود وسیاه بود وبهترین آن سفید طیب بود واما آن سیاه
منتن بود وحلتیت طیب صمغ انجدان طیب است وحلتیت منتن صمغ انجدان منتن است وانجدان
رومی سیسالیوس است وتخم آنرا کاشم خوانند وگفته شود وانجدان خراسانی بیخ اشترغار است وگفته شد
اما طبیعت آن گرم وخشک است در سوم سودمند بود جهت زهرهای کشنده وبر خنازیر ضماد کردن سودمند
بود وچون با موم وروغن زیت بود وبا روغن سوسن جهت عرق النسا نافع بود وچون با سرکه بپزند در
پوست انار وضماد کنند بر بواسیر نافع بود وچون بیاشامند باد زهر ادویه کشنده بود واما علک العصم بود ومفتح بود
بمثانه وسودمند بود لعسر البول ومری معده ببرد وحیض براند ورطوبات معده خشک گرداند والنقوط آورد
ومسخن گرده وروده بود وچون با سرکه بود لطیف کننده غذا بود وزود هضم کند بدل آن بیخ آن بود
باد وداتک وزن آن حلتیت اطیب وگویند بدل آن زوفرا است وگویند تخم کرز +

انفاق زیت است وآن زیتون نارسیده گیرند در باب زا گفته شود +

انجسا انجوسا گویند وآن شنجار است وگفته شود +

انزمستان شقایق ست وگفته شود +

انطومیا کاسنی شامیست وطبیعت آن سرد وتر ست دراول سودمند بود جهت جگر گرم +

انب هندیست ودر عدد سعد وکهربک وحسیل نیز خوانند وآن بادنجانست وگفته شود +

انبالس بیونانی کرم را خوانند وبپارسی رز گویند وآن درخت انگورست +

انالس انوذفرنوس بیونانی یعنی انگور شراب +

انبالس اغوبا یعنی بیونانی کرم بری +

انبالس لوقی یعنی کرم البیضا وآن فاشرا ست وگفته شود +

انجره ادم مانند حنظلی است گرد وسرخ رنگ ودرمیانهٔ آن نقطهٔ سفیدی باشد وآن میوه درختیست درهندوستان +

انزروت صمغ خاریست که آنرا انشایکه خوانند وسرخ وسفید بود وهرد وازهریک خار حاصل میشود چون حرارت آفتاب بروی اثر کند وکهن گردد سرخ شود آنرا اعنزروت وعنزرد وکنجده خوانند بپارسی کوزد گویند وازکوه شبانکاره ولورجان خیزد وبهترین آن سفید بود که بزردی مایل بود وطبیعت آن گرم است دردوم وخشک است دراول ودرطعم بغایت تلخ بود اگر با سفیدهٔ تخم مرغ یا باشیر سحق کنند ودر داروی چشم کنند درد چشم را نافع بود وبخاصیت مسهل بلغم لزج بود وصفرا وشربتی از وی یکدرم تا یکدرم باشد ومضر بود برود ه ومصلح وی صمغ عربیست ونافع بود جهت درد چشم وچسپیدن چشم ورمص که درچشم آید وآب آمدن چشم بازدارد ومنضج ورمها بود ومحلل آن وچون سحق کنند باقدری نطرون ودر ورمها که بر گردن بود مانند خنازیر طلا کنند تحلیل یابد واگر فتیله العسل بیالایند وبا انزروت سوده بگردانند ودر گوشت که ریم آید ورشی بود نهند در حیند ورصحت یابد واین مجرب ست وبدل آن نیم وزن آن صبرست ومصلح آن صمغ عربی بود +

انتمایه سودا بدوا است وگفته شود +

انخوج عود است ودر عین گفته شود +

انالیقی انجره است وگفته شود +

انخه بپارسی نمیرایه گویند وطبیعت مجموع نمیرایها گرم وخشک ست وملطف ومحلل ومجموع

پنیرمایها را تریاقیت و ردی هست مفصل گفته شود ❊

انتلہ بیضا نباتیست که ورق آن باسفاناخ ماند و رنگ او بزردی زند و آن ورق مستعمل است اهل البیت آنرا فهیق خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است ❊

الانفحۃ الارنب بپارسی پنیرمایه خرگوش گویند چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و نیم مثقال با در زهر گزیدگی جانوران بود و ماسرجویه گویند یک قیراط از وی چون با شراب کهن پخته بیاشامند نافع بود جهت گزیدگی مار و عقرب و مجموع گزندگان و اگر زن آبستن پنیرمایه خرگوش نر با خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامد فرزند نر آورد و اگر پنیرمایه ماده فرزند ماده آورد و اگر بمقدار باقلی با شراب سخت بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر بر سرطان طلا کنند بغایت نافع بود و این مجرب است و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند همه پنیرمایها این خاصیت دارد خاصه پنیرمایه خرگوش و چون بسرشند آب بر بینی نهند خون رفتن از بینی باز دارد و اگر بچه شیرخواره قی کند و شیر در شکم وی بسته بود چون قدری بوی دهند نافع بود و اگر زن بعد از طهر با مسک بجوشد و بر گیرد آبستن یاری دهد و اگر بعد از طهر بیاشامند سه روز منع آبستن کند و امساک سیلانی رطوبت رحم کند و شکم به بندد و سحج روده و نزف دم را سودمند بود و اگر با خطمی و زیت بر عضوی نهند که خاری در آنجا باشد بیرون آورد ❊

الانفحۃ الفرس سودمند بود جهت اسهال مزمن و ریش روده و درد آن ❊

الانفحۃ الجدی والحمیر وحشف العجل والجاموس والابل والظبی سودمند بود جهت دفع زهر شوکران و فطرشر تی از وی نیم مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت بستن شیر در معده و الفحه حشف و آن بچه نرینه ایل بود چون زن بعد از طهر سه روز بجوشد و بر گیرد آبستن باز دارد ❊

الانفحۃ الجمل صاحب منهاج آورده است که اگر پنیرمایه شتر بمقدار نخودی با آب نیمگرم پیش از مجامعت بیاشامند قوت باه زیادت کند از همه ادویهای باهی مدد بغایت و پنیرمایه خر وحشی و آهو و گوسفند کوهی چون با سرکه بیاشامند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد و الغمه تو فی ماند جند بید ستر است در قوت و چون بیاشامند جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع انفحها آنچه بسته بود بگدازد و آنچه گداخته بود ببندد ❊

الانفحۃ الذئب این زهر در خواص آورده است که پنیرمایه خر مس فربهی آورد چون بیاشامند ❊

انفرد یا بروی بلادر است و معنی وی آنست که مانند دل است و آنرا ثمر البلادر خوانند و در باب یا گفته شود +

انجکک و انج افزونک ست و صفت آن در دال گفته شود +

انار مشک نار مشک است و گفته شود و آن اقماع زبان هندلسیت +

انجره صفت آن در باب یا در بذر گفته شود +

اندیقیا بیونانی اندوطوسیا و انطونیا بروی کاسنی لستانیست و آنرا بهندی بابچی نیز نامند +

ادرمالی ادمالی نیز گویند و بیونانی معنی آن دهن العسل و عسل داؤد علیه السلام نیز گویند و آن رطوبتیست که از ساق درختی حاصل میشود و مانند عسل است بسطبری و شیرین طعم بود و بهترین آنست که سطبر و کهن بود و صافی و طبیعت آن گرم و تر است و سود مند بود جهت جرب تر چون طلا کنند و درد مفاصل را نیز نافع بود و جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند نافع بود و اگر بیست درم با چهار رطل آب بیاشامند اخلاط خام براند اما خوردن آن سبات و استرخا آورد و باید که آنکس که خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسپد البته +

اومادا انود یا خوانند و آن عصاره قثاء الحمار ست در قاف گفته شود +

اوسبیذ نوعی از نیلوفر هندی ست و طبیعت آن گرم و خشک است و محلل ریاح غلیظ بود و رطوبات بگدازاند شربتی از وی یکدرم باشد +

اوذاسالیون کرفس جبلی ست و او بیونانی جبل ست و سالیون کرفس و آن فطراسالیون است و گفته شود +

اوقیمین بیونانی بادروج است و گفته شود +

اوقطاریون غافث است و گفته شود +

اوز بپارسی مرغابی گویند و آن نوع مرغهای آبی بزرگ بود طبیعت آن گرم و تر بود فربهی آورد و لیکن بدن را پر کند از فضلهای غلیظ اولی آن بود که پیش از کشتن قدری بوره سوده در حلق وی دهند و با ابازیر گرم بپزند و اگر بریان کنند اولی آن بود که بازیت کنند تا سهوکت از وی ببرد و بعد هضم

اومالی بیونانی شراب و عسل ست +

اورز بیونانی آب را گویند +

اوباریقا بیونانی رازیانه رومی را گویند +

اهلیلج اصفر بپارسی هلیله زرد گویند بهترین وی آنست که بغایت فربه بود و زردی بود که بسبزی زند طبیعت وی سرد ست در اول و خشک است در دوم جهت چشم که آب ریزد نافع بود و گشنیز و خوردن وی و خفقان را نافع و مسهل صفرا بود و اندک بلغم نیز براند و شربتی از وی از هفت درم تا ده درم بود اگر نقوع کنند و اگر نقوع نکنند از دو درم تا پنج درم بود و مقوی دماغ و معده بود و نافع بود جهت استرخاء وی و این مؤلف گوید اگر پوست هلیله زرد کوفته و بیخته در بن دندان افشانند خون به بندد و بیخ دندان محکم کند و گوشت برویاند و در دندان که از بخار بود بنشاند و مضر بود بسپل و مصلح وی اگر کوفته باب گرم خورند قند بود یا ترنجبین و اگر در مطبوخ بود عناب و سپستان و آلوی سیاه و بدل آن پوست انار است

اهلیلج اسود بشیرازی هلیله مویزک خوانند و بپارسی هلیله سیاه گویند و بهترین وی هندیست طبیعت وی سرد است در اول و خشک ست در دوم سردی وی کمتر از کابلی است و گویند گرم است لون را صافی گرداند و جذام را سود مند دو درونیز از ایل کند و وی مسهل سودا بود و بواسیر را نافع بود و اگر بریان کنند شکم را به بندد و اگر در چشم کشند قوت باصره بدهد و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن آن مضر بود بجگر و مصلح آن عسل است و بدل آن هلیله کابلی

اهلیلج کابلی بهترین وی آنست که فربه بود و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت آن سرد و خشک است و گویند گرم است باعتدال عقل و حفظ بیفزاید و حواس را سود مند بود و درد سر و استسقا و تپهای کهن زایل کند و اگر بریان کنند شکم به بندد و بریان ناکرده مسهل بلغم و سودا بود و قولنج را نافع بود شربتی از وی غیر منقوع از دو درم تا پنج درم و منقوع از پنج درم تا ده درم و بدرستی که مسهل صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ چون بلغم و سودا بود و خفقان را نافع بود اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و مربای آن مقوی معده بود و هضم طعام بکند و خمل معده محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سده بلغمی را بگشاید و بیخ دندان و دندان را قوت دهد و اگر یکسال هر روز هلیله مربا بخورد سیاهی موی را نگهدارد +

ایقاقیین ابجوج ست و گفته شد +

ایرون گوگرد زرد ست که در کوه مانند نار دانه بیرون آید +

ایدیا امید درختی ست که بذر آن مثل شبم است و خاصیت وی آنست که شکم ببندد +

ایدع شیافست و خطا دم الاخوین نیز گویند و در دال گفته شود

ایهقان جرجیر بیابانی ست و در صفت جرجیر گفته شود

ایل چهار نوع است یکنوع در چشمه ها و کنار رودها و صحراها گردد و آن نوع زرد رنگ بود و لطیف
ترین انواع این ست و یکنوع در کوههای عمان و بحرین باشد و آنرا الجمور خوانند و یکنوع دیگر را
وعل خوانند و در کوههای سردسیر باشد یکنوع دیگر را البقر الوحش خوانند در دامن کوهها و بیابان
و درختان گردد و همه در طبیعت مانند یکدیگرند ایشان چون خسته شوند مار بخورند صحت یابند و بقر الوحش
بپارسی گاو کوهی خوانند و وی بینی بر سوراخ مار نهد و نفس مار را بخود بکشد و مار بتعجیل بیرون آید
مانند آهنی که بمقناطیس چسپد و از دنبال مار را خوردن گیرد و مار اضطراب کند تا جای از اعضای وی در
نگیرد و چون تمام خورد حدتی زردی و شوریدگی در چشم وی پیدا گردد و آب از چشم وی روان گردد
و در کنج چشم وی کوهی هست آن آب آنجا جمع شود و ببندد و بمرور روزگار بدان ماند و سختی گردد
چنانکه در گوشت پیدا شود و چون ویرا بکشند بیخ آنرا بگیرند و در دفع سموم عمل تریاق فاروق میکند
و این مولف گوید گاو کوهی چون مار خورد بعد از آن سرطان طلب کند بخورد جهت دفع سم آن
و گاو کوهی ماده چون زاید بچه وی آن خود را بخورد و از آن سبب ست که پوست وی علت نفاس را
سود دارد و صاحب منهاج آورده است که دنبال ایشان مجمع جهای گانه سم آنجا جمع شود خاصه گاو
کوهی که دنبال وی سم قاتل است اولی آن بود که در وقت کشتن دو مرد باید تا هر دو باهم باشند یعنی
یکی بکشد یکی دنبال ببندد از و صاحب جامع گوید که من ندیدم که گاو کوهی را در کشتن دنبال جدا کرده
بودند هر کس که آن گوشت بخورد رنجور شد جالینوس گوید خونی که از گوشت وی حاصل شود غلیظ
بود و گوشت ایشان دیر هضم شود و شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان با وجود غلظ زود زود از معده
بگذرد و بول براند و رازی گوید بهترین آنست که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشند باید که در پختن
مهرا شود و با روغن بپزند و بعد از آن شراب بخورند ماء العسل بیاشامند اما قرون ایل و بیقور ید و ثیا
گوید چون بسوزانند و دو مثقال از آن با کتیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحه امعا و اسهال کهن
و یرقان و درد مثانه سودمند بود و جهت زنان حایض که سیلان رطوبات از رحم ایشان آید

ومزمن شده باشد نافع آید چون تا ادویه که موافق این علت بود بیاشامند و صفت خرق آن
بستانند شاخ وی در دیگ کواری کنند و در گل گیرند و در تنور نهند شبی آتش نهند تا سفید شود مانند
اقاقیا بشویند موافق بود جهت حبشی که سیلان ماده ورلیس که [illegible] بود و اگر سنون کنند دندانرا
جلا دهد و اگر بخور کنند گزندگان بگریزند و چون بپزند بسرکه و مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در
خواص این زهراوی آورده است که قرن ایل سوخته سفید با سرکه بسایند و بر بهق و برص طلا کنند در
آفتاب زایل شود و اگر بیاشامند ورم سپرز را زود دفع کند و اگر به روغن گاو بسرشند و بر شقاق
دست و پای طلا کنند زایل کند و اگر بر دهان کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود و حقنه
براند چون البستان [illegible] طلا کنند و گویند چون ایل [illegible] آبستن بندند بیدرد بزاید و [illegible] گویند [illegible] از
ظهر [illegible] بخورد [illegible] منع آبستنی بکند و گویند [illegible] وی چون تشنج بمالند نافع بود و این زهراوی گوید اگر
پاره پوست وی [illegible] بندد [illegible] هیچ [illegible] آنکس [illegible] والبته [illegible] گویند خون وی چون پایان
کنند جهت قرحه امعاء و قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند جهت سم سهام ارمنی نافع بود و قضیب
وی چون خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند نافع بود جهت گزندگی افعی و گویند خون وی چون
بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و قضیب وی چون خشک کرده بسایند و با شراب بیاشامند
باه برانگیزاند و نعوظ آورد و اگر بر ران [illegible] بندد آنکس [illegible] هیچ [illegible] گرد وی نگردد و این زهراوی
خواص آورده است که چون دنبال وی [illegible] با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سحق
کنند با شراب بر قضیب از ان طلا کنند در حال نعوظ آورد و چون همه حیوان که طلا کنند
همین عمل کند و همو گوید ایل را زهره نیست و چون تیزی بوی زنند و پیکان در وی بماند چون [illegible] از
بخورد بیندازد و گویند قرن ایل محرق درد قولنج را نافع بود تا حدی که گویند در ساعت ساکن گرداند
ایرسا بیخ سوسن آسمان گونی است بنام او ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس قزح و گل وی زرد و
سفید و لاجوردی بود بهترین بیخ وی سیاه و صلب و بسیار گره خوشبوی و طبیعت وی گرم و خشک
است بدرجه دوم منفعت وی آنست که فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و منقی لطیف بود و چون
بر کلف و نمش طلا کنند ببرد و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند و بگزندگی مار و
موضع زخم ضماد کنند نافع بود و جهت سرفه بلغمی نافع بود و چون با سرکه بیاشامند جهت گزندگی

جانوران و طلی ولاان نافع بود و اندر و باخس گوید سود مند بود جهت حدت زهرهای کشنده و ادویه سمیه و اگر هفت درم از وی با ماء العسل بیاشامند مسهل بلغم غلیظ بود و مره صفرا براند و خواب آورد و جالینوس گوید عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود خاصه مزمن که در وی بچه باشند نافع بود و چون با عسل فرزجه کنند و زن بخود برگیرد بچه بنیداز د و چون مسحوق کنند و بر خنازیر و ورمهای صلب طلا کنند نرم کند و اگر سحق کنند و بر ریش که ناسور شده باشد بانند گوشت برویاند. و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را نافع بود و روغن وی چون در بینی چکانند گند بینی ببرد و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و بلاقه را نافع بود و اگر در آن نشینند صلابت رحم و درد آن که از سردی بود نافع بود و چون با شراب بیاشامند درد سپرز و جگر را نافع بود و چون روغن وی در گوش چکانند با سرکه درد گوش ساکن کند و منع نزلات بکند و روغن وی مفتح افواه بواسیر بود و رازی گوید بدل آن در اسهال آب دو دانگ وزن آن مازریون باشد و قیه لبن لفاح است و اسحق بن حنین گوید ایرسا مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و ایرسا بپارسی بیخ سوسن صحرائی خوانند و در دشت روم بسیار باشد اما رومی بهتر بود و مؤلف کتاب گوید تخم وی از جمله منومات است مجرب و اگر بیخ وی قدری بر دندانی نهند که درد کند بریزاند البته باید که بدندان دیگر نرسد والله اعلم +

باب الباء

بادنج رانج گویند و آن نارجیل است و گفته شود +

باقلا جرجر خوانند و فول نیز خوانند طبیعت وی نزدیکست باعتدال گویند سرد است در اول و خشک است در دوم و در وی رطوبتی فضلیه هست خاصه تر و بهترین وی آنست که فربه و بزرگ و خشک بود و تر بد بود و کلف را زائل کند و بقراط گوید غذای نیکو دهد و صحت ابدان نگاه دارد و چون مقشر کنند و دو نیمه کنند و بر زخمی که خون آید نهند خون باز دارد و از خواص وی آنست که چون بمرغ دهند مرغ از خایه بایستد و چون بکوبند و بر زهار کودکان ضماد کنند موی رستن باز دارد و همچنین اگر تکرار کنند به موضعی که موی ستروه باشند همین عمل کنند و بهق را زائل کند خاصه با پوست باقلا و سینه و سرفه و نفث الدم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دشخوار هضم شود و خوابهای آشفته نماید لیکن ضماد کردن بر ورمهای گرم و ورم انثیین و پستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع بود و قطع ادرار بول کند و چون با آرد حلبه و عسل بیامیزند محلل دماميل بود و ورمهای بن گوش

و در مرهمهای شبب چشم و اگر با شب یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل یابد و چون با سرکه ذات
بپزند و با پوست وی بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اولی آن بود که چون یک دو
جوش بپزند آن آب را بریزند و آب دیگر باز جای کنند نفخ آن کمتر بود و باقلای کهن را نفخ کمتر بود
که تازه را و باقلا گوشت بدن زیاده کند و چون باقلا کوبند یا آسیا خرد کنند و رقیق بپزند و روغن
بادام و قند اضافه کنند و بیاشامند سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند بود و آنچه با پوست بپزند
نفخ وی زیاده بود و خارش بدن پیدا کند و مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند و در روغن بطجن
کنند و با نمک و سعتر و زیره و دارچینی و فلفل و ابخاذان و فوذنج بخورند و بعد از آن زنجبیل مربا یا بعض از
جوارشات نافع بود ٭

باقلا قبطی حامیه است و گفته شود +

بارزد قنه است بپارسی برزد و بشیرازی برزد گویند و آن سه نوع است بری و بحری و جبلی و گویند
دو نوع است یکی سفید سیال آن خشک بود و یکی نرم بود زرد رنگ مانند عسل صافی تیز بوی
و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک است در دوم و گویند تر است جهت
عرق النسا و نقرس نافع بود مقدار دو درم و چون ... بخورد بر گیرد و در شبب خود بخور کند حیض براند
و بچه بیندازد و چون با شراب و مر صافی بیاشامند بچه مرده بیندازد و دفع زهرها بکند خواه مار و خواه عقرب
و اگر در مرهم کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع بود و گویند اگر دو درم با آب بیاشامند بواسیر ببرد و چون
سه نوبت بیاشامند دیگر هرگز عود نکند البته رازی گوید محرور مزاج نشاید که استعمال کند و شیخ الرئیس
گوید سودمند جهت صداع سرد و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل باید بلا اذیتی و جهت جرب
چشم نافع بود رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و این محقق است
و چون حل کنند بعسل و لعوق کنند سده گرده بگشاید و سنگ آن بریزاند و زاید آن سهل کند اما مضر
بسر و مصلح آن اشق است و جالینوس گوید بدل آن دو وزن آن سکبینج است و اسحق بن عمران
گوید بدل آن بوزن آن سکبینج است و نیم وزن آن جاوشیر است +

باقلای مصری ترمس است و گفته شود +

بادرنجبویه باذرنبویه است بادرنگ و ترنجان را نیز گویند بپارسی بادرنگبویه گویند بهتر

آن تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم سودمند بود جهت جمله علتهاے بلغمی و سوداوی
و بوی دهان خوش کند و نافع بود جهت جرب و سده دماغ و قوت دل و جگر بدهد و مفرحی تمام بود در تقویت
دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زایل کند و هضم را قوت دهد و فواق زایل کند و ذهن را صافی
گرداند و مقدار شربتی ازان بهیئت درم باشد و اسحق گوید مضر بود بورک و مصلح آن صمغ عربی ست
واگر با شراب ورق آن ضماد کنند بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند همین
عمل کند واگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت درد دندان نیکو بود واگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل یابد
و چنین بر درد مفاصل ضماد کنند ساکن گرداند و از خواص وی آنست که چون قدرے از ورق و تخم
و بیخ آن مجموع خشک کرده در خرقه کنند و یا بریشم محکم بندند و در جیب نگاه دارند مادام که ویرا
با خود داشته باشد هر کس که ویرا ببیند دوست دارد و محبوب خلق گردد و دایم شادمان بود و مؤلف
گوید کبغایت مجرب است و بکرات امتحان کرده و خوردن وی مقوی دماغ و معده و دل و جگر بود
و جهت خفقان سوداوی و خفقان که از بلغم سوخته بود بغایت سودمند بود و آنرا مفرح قلب المحزون
خوانند و بدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن پوست اترج بود +

بادزهر حجر التیس خوانند و گفته شود +

باذآورد شوکة البیضا گویند و نبات وی در دامن کوه و زمین ریگ بوم روید و ساق وی بسطبرے
انگشت بزرگ بود و زیاده تر و قد آن مقدار یک گز باشد و کوتاه تر نیز باشد و بیشتر بر روی زمین
پهن باشد و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و آخر خار گردد و رنگ وی بسفیدی زند و گل وی
بنفش رنگ بود و سرخ و سفید نیز بود و تخم وی مانند خسکدانه بود و نبات وی خارناک بود
خارهاے دراز و سفید و انبوه و بهترین وے آنست که ورق آن سفید بود و تازه طبیعت آن
گرم و خشک است در درجه اول و گویند سرد است در درجه اول و بیخ وی سرد و خشک است
منفعت وی آنست که مسهل بلغم لزج بود و در وے قوت مفتح و محلل است خاصه تخم وی نافع بود
جهت اورام بلغمی و تشنج و نفث دم و تپهاے بلغمی کهن و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ آن
مضمضه کنند و گزندگی جانوران و گزندگی عقرب چون بر وی ضماد کنند نافع بود و اگر تخم وی
بیاشامند کزاز را نافع بود و گزندگی جانوران را و دیسقوریدوس گوید که بیخ وی چون بجوشانند

جهت نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و بول براند و بر اورام بلغمی ضماد کردن نافع بود
و چون دار الثعلب را با بیخ وی طلا کنند نافع بود مجرب و شربتی از وی یکدرم و نیم بود اما مضر بود بشُش
و مصلح وی افسنتین بود و شیخ الرئیس گوید بدل وی در تبهای بلغمی شاهترج بود و روستائیان
شیراز ویرا برابر رود خوانند و بشیرازی هم +

بادنجان آنب و مغد و حصبل و مغد و حدق خوانند بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و وی
غذای مالوف بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و اگر در روغن بریان کنند شکم براند
و اگر در سماق با سرکه بپزند امساک کند و درد معده و خاصره آورد و سر و چشم را بد بود و خونی سیاه از وی حاصل
شود و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر آورد و لون را سیاه کند و شیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود
و تازه سالم تر بود و جذام و صداع و بیخوابی آورد و مولد سرطانات است و کلف و سده جگر بود و اگر
بسرکه بپزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد و لیکن گل وی در سایه خشک کنند و سحق کنند طلای نافع
بود جهت بواسیر و اگر بادنجان زرد با روغن بر بپزند و از آن روغن موم روغن سازند و بر شقاق
کعبین و میان انگشتها طلا کنند بغایت نافع بود و اگر گل وی با روغن بادام تلخ هم چندان بکوبند
و بروغن بنفشه بسرشند و بر بواسیر طلا کنند ببرد و مجرب است و چون بادنجان بسوزانند و خاکستر
آن با سرکه بسرشند و بر ثالیل طلا کنند ببرد البته و ثالیل را بشیرازی کوک خوانند و گویند مقوی معده
بود و قطع نزف دم بکند بخاصیت خوردن وی و اولی آن بود که در آب و نمک بجوشانند با سحوق
کنند و با روغن کنجد یا بادام بریان کنند یا با سرکه و کردیا +

بابونج بپارسی بابونه گویند و بهترین وی آنست که گل وی زرد بود و بزرگ و طبیعت آن گرم و
خشک است در اول و منفعت وی آنست که مفتح و ملطف بود و محلل سبب جذب بود و ورمهای
صلب نرم گرداند و جهت صداع سرد نافع بود و همه تبها را خاصه که از عفونت سودا و بلغم و ورمهای
احشا و اگر بجوشانند و در آب آن نشینند سنگ گرده بریزانند و بول و حیض براند و بچه بیندازد
اگر بیاشامند حیض براند و بول براند و بچه در وقت زادن سهل بیرون آید و بدن را پاک گرداند تنقیه
تمام و اگر بر جرب تر ضماد کنند ببرد و قوت اعصاب و دماغ بدهد و ضماد کردن بورم جگر نافع بود و
بخار وی در آخر نزلها بغایت نافع بود و اگر با آب و سرکه بپزند و در آخر رمد سر بر بخار آن دارند چشم را

پاک گرداند و درد زایل کند اگر ادمان کند و اگر چشم را بآب بابونج تنها بشویند درد ساکن کند اما اسحق بن
حنین گوید مضر است بحلق و مصلح وی عسل است و بدل وی در تقویت دماغ و زایل کردن
صداع سرد و برنجاسف است **بادروج** جوک خوانند و آن نوعی از ریحان کوهیست در دامن
کوهها باشد طبیعت وی گرم است در دوم و خشک است در اول و گویند رطوبتی فضلی در وی هست
و بهترین آنست که خوشبوی بود و منفعت وی آنست که از ادویه قلبی بود و اگر عصاره وی در چشم کشند
چشم را جلا دهد و رطوباتی که از چشم روانه بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم نرم گرداند
اما باه برانگیزاند و مولد ریاح بود و بول براند اما در شیردادن مضر بود و اگر بر گزیدگی عقرب و زنبور ضماد کنند نافع
بود و اگر با روغن گل و سرکه و پیهت جو بر ورم ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند که کرم در شکم پیدا
کند و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از آن تولد کند و شریف گوید که چون آفتاب بحمل نزدیک خواهد
گرد چون وی را بخایند مردان سال از درد دندان امین باشند البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش
ساکن کند و صاحب کامل آورده است که در خوردن وی منفعت نیست ضماد کردن منضج و محلل
بود و از خوردن وی خلط سوداوی بد تولد کند و چشم را تاریک کند و مصلح وی لقاة الحمقا بود و بدل
وی دو وزن وی سیسنبر. بان درخت حب البان است و گفته شود +

بارودمان درخت حب البلسان است و صفت حب البلسان گفته شود +

بارود حجر اسیوس است و در اسیوس گفته شد +

باله میعه بالسه است و گفته شود +

بالسن بابلص نیز گویند و آنرا خشخاش زبدالی گویند و او فعل متوحات میکند و آنرا اسوفاگویند
و نیتین افربو نیز گویند +

بادوق اسفیداج رصاص است و گفته شود +

بابادی بیونانی پلپل سیاه است و گفته شود +

باطس نوعی از علیق است و صفت علیق در باب عین گفته شود +

بارستطاریون فرسطاریون گویند و آن نوعی از رعی الحمام است و گفته شود و معنی بارستطاریون
بیونانی حمام است +

براله زراوند طویل است وگفته شود +

بشغ شرابی مست کننده است صاحب منهاج گوید شرابیست که از عسل سازند و صاحب
جامع گوید شراب خرمائیست که از خرمای تر سازند و در نون در صفت نبیذ گفته شود +

بجم ثمرة الطرفا ست وگفته شود +

بخبخات عصی الراعی است وگفته شود و برشبا نذار و و برشبا نذار و الطباط و خنجد و شبطباط
و جوجره و هو تقیداس نیز گویند و چند اسم دیگر دارد و بپارسی کنته و بکرمانی سرخ مرو نیز گویند +

بخور مریم شجرة مریم است و آن حشیشی است و بیخ آن عرطنیثا ست و آن در الف در آذریون
گفته شد و بخور مریم و فعیلا سوس گوید طبیعت آن گرم است در سوم و خشک است در دوم
منفعت وی آنست که مقطع و محلل و منضج بود طمث را براند چون بپشم پاره بخود برگیرند یا بر شیاف
طلا کنند و چون بیاشامند کرم دراز و کدو دانه بیندازد و حیض براند و بچه مرده بیندازد و یرقان را
نافع بود و کلف ببرد و بر سپرز سخت شده طلا کنند نافع آید و چون با عسل در چشم کشند سود مند
بود جهت نزول آب و ضعف چشم و چون با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و ادویه کشنده خاصه
ارنب بحری و چون با شراب بیامیزند مستی زیاده کند +

بدلیون مقل است وگفته شود +

بداشقان بدشکان و بدشغان و بدستان نیز گویند و قاتل ابیه و کف الکلب نیز گویند و آن حشیشی
است گرم و خشک ملطف و محلل بود نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت رازی گوید بدل
وی نیم وزن آن درونج و زیره کرمانی بوزن آن +

بر حنطه است وگفته شود و قوم نیز گویند و قمح هم گویند +

برنج کابلی ابرنج و برنوق گویند و بپارسی برنگ گویند و طبیعت وی گرم است در اول
و خشک است در دوم و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بهترین کوچک است که لون آن
بسرخی زند و دو درم از وی مسهل بلغم لزج بود و از قالات دود و هیچ ادویه بوی نمیرسد و مفاصل
را سود مند بود و حبیش آورده است که شربتی از وی ده درم با شیر تازه بود جهت حب القرع را با برنج
سفر بود و بهر دو مصلح آن کثیر است و بدل آن بوزن آن ترمس و بوزن آن قنبیل بود و این

گویند بدل آن بوزن آن ترمس و دو دانگ آن قنبیل بود

برهلیا بزر الرازیانج است و گفته شود +

برشیاندار و عصی الراعی است وگفته شود +

برغشت غلول و غملول و فوبل گویند و آن قثا بر است و شجرة البهق نیز خوانند و در قاف گفته شود +

برسن قطن است و طوط و عطب و کرسف نیز گویند و شحم الارض وگفته شود در قاف و نویران قوه

گویند و کهن آن فضم +

برنجمشک افرنجمشک است و گفته شد و حبق الفرنفل نیز خوانند +

برذوسلام لسان الحمل است وگفته شود +

برغوثی بزر قطونا است وگفته شود +

برم بدم نیز گویند شگوفه معیلانست و در قوت مانند بید مشک بود +

برفرق شمشم است و گویند ادرکست که آنرا الوجه گویند +

بروانیا فاشرا است وگفته شود +

برابرآن سطاریون است وگفته شود +

برنجاسف بعربی شویلا خوانند بپارسی برترانشک خوانند و بخراسانی بوی مادران گویند و چند اسم دیگر دارد و گفته شود و بهترین وی زرد بود و طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک است در آخر درجه اول منفعت وی آنست که جهت صداع سرد ضماد کردن یا نطول نافع بود و ملطف و مفتح بود و صاحب دوار و سدد را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر در طبیخ آن نشینند حیض را براند و ریش رحم پاک کند و بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر سدد رم از وی بیاشامند همین عمل کند که یاد کرده شد و اگر بسوزانند و خاکستر آن بر ریش فرج افشانند خشک گرداند و اگر با عسل بیاشامند کرم را بکشد و حب القرع را نیز و سدد بینی و زکام را نافع بود اگر بطبیخ وی استنشاق و بخور کنند و خوردن وی مضر بود بگرده و مصلح آن انیسون است و رازی گوید بدل آن در درد سر سرد بابونج است و گویند بدل آن افسنتین است +

بردی نباتیست که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مولف گوید بشیرازی وی را انگ خوانند

ونجراسانی سربوخ خوانند و شاخ میان وی را پرز خوانند و در قوت مانند قرطاس بود و در سوخته
وی تجویف زیاده بود و طبیعت وی سرد و خشک است در دوم و چون بر جراحتهای تر پاشند خشک
گرداند و چون در سرکه خیسانند و خشک کنند و بر ناسور کنند نافع بود و خاکستر وی آکله که در دهن بود
سود دهد و حلبس نفث دم بکند و آنچه مصری بود غذا دهد چون برشتند و بمکند مانند نیشکر بود

برقونی بزرقطونا ست و آنرا اسموس خوانند و گفته شد +

برنبس نوعی از بلوط است و گفته شود +

برمفانج نوعی از مرو ست و آنرا امرا خور گویند و گفته شود در میم ایرقان است و گفته شد +

بر لون شبابانک شابانج و شاه بانج نیز گویند و گفته شود +

برسیاوشان شعر الجن و شعر الجبار و شعر الارض و شعر الخنازیر و ساق الاسود و لصیف الاسود
و کزبرة البیر نیز گویند و آن شعر الغول ست بپارسی پرسیاوشان گویند و بگرمانی کورسو خوانند و بهترین
وی آنست که چوب وی سیاه بود و ورق آن سبز و گویند بهترین وی آنست که چوب آن سرخی زند و طبیعت وی معتدل است
در گرمی و سردی گویند میل بگرمی و خشکی دارد در دوم و از وی مسهل بلغم و سودا بود و شش و سینه را از فضول غلیظ پاک کند و بگدازد
یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سنگ بریزاند و چون بیاشامند شکم ببندد و مشیمه بیرون
آورد و خون بازدارد و گزیدگی سگ دیوانه و مار را نافع بود و دیگر جانوران موذی چون با شراب بیامیزند
و بیاشامند و ملطف و محلل بود و داء الثعلب را نافع بود و موی برویاند و خنازیر و دنبلات را تحلیل کند
چون بیاشامند ربو و یرقان و عسر البول را نافع بود و چون بالادن و روغن مورد یا روغن سوسن و
زوفا و شراب بیامیزند و بر موی که ریزد طلا کنند دیگر نریزد و بیخ آن محکم دارد و اگر بسوزانند و بر سر کل مالند
موی برویاند و اگر با سرکه و زیت خاکستر وی بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و جهت جرب چشم
نافع بود و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح آن مصطکی است و رازی گوید بدل آن در سودمندی
ربو بوزن آن بنفشه با نیم وزن آن رب السوس است +

برشوم بلغت اهل نجد قسب است و گفته شود +

برطانیقی صاحب منهاج گوید لبستان افروز است و گفته شود +

برهفانج نوعی از مرو است و آنرا مرماحوز کنند و گفته شود +

٢١٢٥۶

براق نشی است ولغته شنود ❊

برسیانا نباتیست که تخم وی مانند تخم کرفس بود وجهت جرب استعمال کنند بشیرازی تال کرد خوانند

بزرقطونا بپارسی اسفیوش خوانند وبیونانی فسلیون ومعنی آن برعونی بشیرازی بنکو باصفهانی اسپرزه خوانند وآن دو نوعست سفید وسیاه وبهترین سیاه فربه بود که چون در آب کنند در بن آب نشیند اما سفید بغایت سردتر از سیاه بود وطبیعت بنکو سرد وترست وگویند در دوم وگویند درسوم دگویند معتدل است در خشکی وتری وحرارت بنشاند وتشنگی ساکن گرداند واگر بریان ناکرده دردوم بجلاب گرم بیاشامند طبیعت براند واگر بریان کرده بود بار وغن گل شکم ببندد وسحج را نافع بود وخاصه بچگان ومعاب وی جهت خشونت دهن وسینه ولدغ معده نافع بود وبر ورمها گرم ضماد کردن نافع بود وجهت نقرس با سرکه وجهت درد سر با گلاب سود دهد وبنکوی کوفته نشاید که استعمال کنند که کشنده بود وشربتی از بنکو مقدار دو درم بود ومداوی کسی که بنکو کوفته خورده بود بیاض اسفیداج و فلفل وحلتیت یا مثلث کنند ودواء المسک وبدل وی در تلیین طبیعت حب السفرجل کنند یا بذر المرو ودر تبرید بزرقلة الحمقاء ❊

بزرالکرفس البستانی طبیعت آن گرم وخشک است در دوم حیض وبول براند وسده گرده وجگر بگشاید وفواق که از امتلا بود سود دهد وشربتی از وی اشته درم بود وجهت گزیدگی جانوران نافع بود ودرد پهلو با اسود دهد اما مضر بود بشش ومصلح وی حما ماست ونتریف در خواص آورده است که تخم کرفس چون بکوبند با هم چندان قند وروغن گاو چرب کنند وسه روز بیاشامند باه را زیاده کند بغایت اما باید که غذا گوشت خروس فربه خورند وبدل آن فطراسالیون است وگویند وسنتین است ونیم وزن آن فطراسالیون ❊

بزرالکرفس الجبلی فطراسالیون است وگفته شود ❊

بزرالخبازی بپارسی تخم خرفه گویند ودیگر بانی پنرک خطمی وطبیعت آن معتدل است در حرارت ورطوبت ودر عمل اقوی بود وبهتر از تخم خطمی بود خشونت سینه را زایل کند وسحج را ریش ودهد بغایت نافع بود وجهت گزندگی رتیلا وسموم نافع بود وچون در ادویه حقنه بود دفع مضرت ادویه حاده بکنند وبدل وی تخم خطمی ست ❊

بزر الخطمی بهترین وی آنست که سیاه و رسیده بود و طبیعت وی سرد و خشک است و گویند معتدل است در حرارت و رطوبت چون با سرکه بر بهق طلا کنند و بر آفتاب نشینند نافع بود و جهت سرفهٔ گرم سودمند بود و خون رفتن شکم ببندد و در ضمادات که از جهت ذات الجنب سازند نافع بود و شکم ببندد و سنگ گرده بریزاند و بدل وی تخم خبازی است ٭

بزر الرطبه و بزر القناح و بزر الفصفصه و بزر القنب و بزر الفنشدار و بزر القصب گویند و آن بزر العلیق است و بپارسی تخم اسپست گویند بهترین وی زرد و فربه باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و در دوی نفخی بود و باه را زیاده کند و مجامعت را قوت دهد و شیر زیاده کند و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود ٭

بزر الجرجیر بپارسی کیکیر خوانند و کیکج خوانند و بشیرازی کنهرک خوانند و بهترین وی بستانی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و گویند در دوم سودمند بود جهت عسر البول و بر نمش طلا کردن نافع بود و باه را برانگیزاند و جهت درد ساقین نافع بود و مقدار یکدرم اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند قی بلغمی آرد اما مصدع بود و منی زیاده کند و بول براند و تاریکی چشم آورد و اگر سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و اگر بکوبند و بعوض نمک بر زرده تخم مرغ نیم برشت کنند و بیاشامند مجامعت برانگیزاند اما مشکل خوار بود و مضر است بمثانه و مصلح وی کثیرا است و بدل وی رازی گوید نبات وی است و گویند بدل وی تودری است و مجهول گوید بزر جرجیر بزر کراث است و دیسقوریدوس گوید در طبیخ بدل وی خردل است ٭

بزر المنظ حب الفلفل است و گفته شود ٭

بزر الخمخم خبه است بپارسی شفترک گویند و باصفهانی هاکشی و خاکشی و بگرگانی شیفکو و بهروی خوبه کلان و بتبریزی سوارون و بترکی مراشوه و در باب خا گفته شود ٭

بزر السیسموق بزر القطف بود و بشیرازی تخم اسبناخ رومی خوانند و صفت آن در قطف گفته شود و وی یرقان را سودمند بود و ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود کوفته با آب قطف تر کنند و طلا کنند و آنچه باطن بود سحق کرده با سکنجبین و گلاب بیاشامند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و برودت و خشک بود در اول و گویند گرم است و در وی جلا و تلیین بود و مضر بود بسفل و مصلح وی قند و گلاب بود ٭

بزر الخرفه بقلة الحمقا است و رجله و فرفخ و بقلة المبارک و بقلة الزهرا و بقلة اللینه و دندان سا و کف ذو فرفخ
و فرفین و حقوق نیز گویند بفارسی تخم تورک گویند و باصفهانی تخم پرپهن و بگرگانی تخم بلبک و تبریزی تخم کاکان
بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت آن سرد است در درجهٔ سوم سودمند بود جهت درد جگر
که از گرمی بود و تبهای حاده مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیره بگیرند و بانبات بیاشامند و اگر بجلاب
بود از جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود جهت لذع فم معده نافع بود اما مقطع شهوت بود و وقتی که افراط
کنند مضر بود بسپرز و معده بلغمی و مصلح وی قند است و بدل آن بزر قطونا سفید بود +

بزر البستان سجوبه گویند و آن اعین السرطین است و گفته شود +

بزر الرمان البری حب القلقل است و گفته شود +

بزر الجزر البستانی بپارسی تخم گزر گویند نافع بود جهت ریشهای خورنده چون بکوبند و بران ضماد
کنند و اگر بخور بنهند برانگیزاند و بول و حیض براند و ریشهای عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و گزندگی
جانوران را [illegible] گوید جهت درد ساقین یکدرم تخم گزر با یکدرم قند بیاشامند مجرب است و
بدل وی بوزن آن انیسون است +

بزر القطف است بپارسی تخم اسفناج گویند معتدل است در سردی و گرمی و خشک است در اول +

بزر الجزر البری دوقو است و گفته شود +

بزر السداب بپارسی تخم سداب گویند بهترین وی سیاه فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک است
در سوم و نافع بود جهت فواق بلغمی و ساکن گرداند چون یکدرم تا دو درم بیاشامند نافع بود جهت دفع
زهرها و گزندگی جانوران خاصه که با انجیر خشک و مغز گردگان استعمال کنند و نافع بود جهت عرق النسا
اما مقطع منی بود و مصلح آن کثیرا است با عسل و بدل آن سداب +

بزر الخس بپارسی تخم کاهو گویند بهترین وی بستانی سیاه فربه بود و این مؤلف گوید بهترین تخم کاهو
تبریزی سفید فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک است و مخدر و منوم بود شهوت جماع را ساکن
گرداند و چون بیاشامند نافع بود جهت کسی که ویرا احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع و تقطیر منی
کند و خشک گرداند و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن جهت صداع نافع بود و منع
سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشانی ضماد کنند سبات آورد و مصلح وی مصطکی است

[illegible]

وبدل وی دم الاخوین ٭

بزر البنج بپارسی تخم بنگ گویند وبشیرازی تخم منگ بود وبلفظی دیگر خداع الرجال وآن سه نوع است سیاه وسرخ وسفید بهترین وی سفید است وبعد از سفید سرخ اما سیاه کشنده بود وطبیعت وی سرد وخشک ست در آخر درجه سوم وازان سفید سرد است در اول درجه سوم وخشک ست در دوم عصارهٔ وی در درد گوش راسود دهد ونافع بود جهت نفث دم بافراط ودرد دندان ساکن گرداند وبر نقرس ضماد کردن نافع بود لیکن مسبت بود ومخدر وتباه کننده عقل وخناق وجنون وورم زبان وضیق النفس وتاریکی چشم وگرانی در گوش آورد ومداوات وی بقی کنند بآب گرم وروغن وعسل وبعد ازان بشیر تازه ومرق اسفیدباج بمرغ وگوشت بره فربه وبدل آن افیون است بوزن آن وحب صنا[illegible] تقویم گوید مصدع بود ومخدر احشا ومصلح آن عسل است وانیسون واگر بر جبهه طلا کنند بغایت نافع بود ومقوی اعضا بود وچون در حمام طلا کنند بر بدن در درد جگر ومعده نافع بود وبیخ بر صاحب قولنج بندند نافع بود ٭

بزر الفجل بپارسی تخم ترب گویند بهترین وی آنست که فربه بود وسرخی بسیاهی زند بود وطبیعت وی گرم ست در سوم وخشک ست در دوم جهت نمش وکلف وبهق سفید وباثر زخمها نافع بود وچون بآب رازیانه طلا کنند بر بهق سفید وسیاه پاک کند وهرکه در حمام طلا کند بغایت نافع بود ونفخی که در شکم بود بتحلیل برد ومحلل قوی ومقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بجگر ومصلح وی سپستان است واگر با سرکه بیاشامند قی آورد وبول براند وورم سپرز را تحلیل دهد وچون با سکنجبین بپزند وبدان غرغره کنند هیجان کرم خناق را نافع بود ودر دفع زهر با گزندگی جانوران بمنزلهٔ تریاق بود وصاحب تقویم گوید مصدع بود وضعف جگر ومصلح وی کشنیز وشکر بود وجهت ورم سپرز کهن شده سه روز هر روز دو درم کوفته وبیخته با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود ومجرب وبدل آن حب الرشاد بود ٭

بزر المرو بپارسی تخم مرو گویند وبشیرازی مرو رشک بهترین وی آنست که تازه وفربه بود ولون آن بسرخی زند وطبیعت وی گرم وتر است باعتدال در دوم وی [illegible] قوت مانند ریحان بود وچون بریان کنند نافع بود جهت ذوسنطاریا وبیخ در شکم [illegible] بندد [illegible] ناکرده مسهل اندک بلغمی بود ومقدار دو درم مستعمل بود ومضر است [illegible] ومصلح آن [illegible]

وبدل آن بزر قطونا و در انضاج بدل وی بزر کتان ست +
بزر الکاکنج حب الکاکنج ست وگفته شود +
بزر الهوه بلغت اهل خراسان دوسی گویند بلفظی دیگر شندله و قصیصه نیز گویند وگفته شود +
بزر بااسقلیس حرف بابلی است وگفته شود +
بزر القنب شهدانج است وگفته شود +
بزر الحندقوقی بپارسی تخم اندقوقی و دیو اسپست گویند و حباقا و ورق نیز گویند بهترین
وی آنست که بری و فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک ست معده را پاک کند بمقدار نیم درم
و نافع بود جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند و از او دیابیطس بود و مهیج باه بود و تخم و گیاه وی نیز اما جرب
آورد و مصلح وی کتیرا است و بدل وی شلغم بود +
بزر لسان الحمل بپارسی بارتنگ گویند و به تبریزی تخم بزوشه و طبیعت آن سرد و خشک ست
بهترین وی آنست که فربه بود و سیاهی بسرخی مایل بود و قابض بود و نافع بود جهت سده جگر
و گرده و عرق النسا و مقدار سه درم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن
تخم بانجان بستانیست و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و فضول که از شکم روانه بود
اصحاب گویند گرم و خشک ست +
بزر الحماض حب الترشا گویند بپارسی تخم ترشه گویند و بشیرازی تخم ترشینک گویند بهترین وی آنست
که فربه بود و سیاهی بسرخی زند طبیعت آن سرد و خشک ست بغایت قابض بود و مره صفرا
بنشاند و معده پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که بسبب خلط گرم بود اما مضر بود بگرده
و مصلح آن قند بود و در خواص آورده اند که تخم حماض چون در خرقه بندند و زن بر بازوی چپ بندد
مادام که بروی بود آبستن نشود و رازی گوید تخم حماض بری اگر پیش از گزندگی عقرب خورده باشند و عقرب
بگزد هیچ مضرت نرساند و تخم حماض بستانی بهترین آن که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد و خشک ست
در دوم سودمند بود جهت ماده صفرا و تپ غب و دموی و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز
مصلح آن تخم رازیانه و کرفس است +
بزر الکتان بپارسی تخم کتان گویند و کشداتک خوانند و بشیرازی بزرک خوانند و بهندی السی گویند

بهترین آن تازه بود و فربه و طبیعت وی گرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی و گویند معتدل است در گرمی و سردی و خشک است در اول منضج ریشها و ورمها بود خواه ورم گرم خواه ورم سرد اندرونی و بیرونی کلف و برص را نافع بود و دخان وی زکام را سودمند بود و چون بیان کنند شکم ببندد و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقدار شربت درمی مستعمل بود و ادرار بول کند و اگر بپزند و زنان در آب آن نشینند ورم جاسیکه در رحم بود تحلیل یابد امّا معده را بد بود و دشخوار هضم بود و غذا اندک دهد و مضر بود بانثیین و مصلح وی گل انگبین بود یا عسل و جالینوس گوید سودمند جهت تشقاق مقعد و ریش تشش و بر جراحت که از خارج بود بدان بصلاح آورد و مقوی اعضا بود و دیسقوریدوس و فولس گویند که چون بسوزانند و سحق کنند و بر ریش مقعد افشانند خشک گرداند و زایل کند و بدل آن عصاره با قلا بود و گویند حلبه و در خواص وی گفته اند که چون با موم و عسل بر برص ناخن ضماد کنند ببرد البته و چون بخورند منی زیاده کند و درد سینه را نافع بود.

بزر التمام بپارسی سپسنبر گویند و بهترین وی بستانی بود سیاه رنگ طبیعت وی گرم خشک است حیض براند و زائیدن سهل گرداند و مقدار شربت درمی مستعمل بود و جهت باد که در شکم بود نافع بود جهت فواق که از امتلا بود سودمند بود و لیکن بغایت امعا مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا است و بدل وی تخم نعنع و تخم بالنگو بود مساوی.

بزر الدند الاسود حبلینک است و گفته شود.

بزر الهلیون بپارسی تخم مارچوبه گویند و مارکیا نیز خوانند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت وی گرم و تر است در دوم منی زیاده کند و شهوت جماع برانگیزاند و مفتح بود و شیر زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و عسر البول را نافع بود و اگر با مرکه بیاشامند عرق النسا و قولنج بلغمی و ریحی و گزیدگی رتیلا را سودمند بود و بدل آن جنجل است.

بزر العصفر قرطم است و گفته شود.

بزر الکشوث رجمول خوانند بپارسی تخم کشوث خوانند و اصفهانی دینار و شکوتا نیز گویند طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک است سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و خلطهای عفن از عروق بیرون آورد و تبهای مرکب از بلغم و مره صفرا را نافع بود و چون با مرکه بیاشامند فواق

ساکن کند و چون بجوشانند شکم ببندد و قوت معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را نافع بود و عصارهٔ
وی چون تر بود با قند جهت یرقان مفید بود و اگر بطبیخ وی یا عصارهٔ وی دست و پا بشویند نقرس را
زایل کند و مقدار دو درم مستعمل بود اما بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاسنی بود و در اکثر حالات گویند
مضر است بشش و مصلح آن عسل است گویند صمغ عربی و در بدل آن چهار دانگ وزن آن افسنتین است

بزر الهندبا بپارسی تخم کاسنی گویند و بهترین آن سیاه رنگ فربه بستانی بود و طبیعت آن معتدل
است در گرمی و سردی و خشک است نافع بود جهت تبهای صفراوی و سدهٔ جگر و یرقان که از سده
بود سودمند بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن سکنجبین است و بدل آن تخم کشوث

بزر الانجره قریص و ساسارکشت گویند و آن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند طبیعت وی گرم و خشک
است در دوم و بهترین آنست که فربه بود و در وی تلطیفی است و گویند گرم و تر است در دوم
منی گوشت عملش کند و باه را زیاده کند چون با مثلث یا با شیر گاو تازه بیاشامند و این مجرب است و
چون بکوبند و بر ریشهای خورنده و سرطانات افشانند نافع بود و چون بیاشامند با مرار صفرا و بلغم و قولنج و
استسقا را نافع بود و مقدار نیم مثقال با آب گرم و عسل و اگر بکوبند و مقدار سه درم با شراب یا شیر تازه بیاشامند
مجامعت را قوت دهد و در شریف آورده است که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند سطبر کند
و اگر با سکنجبین بیاشامند جهت سپرز و درد گرده نافع بود و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعوق کنند عسر النفس را
نافع بود و صاحب تقویم گوید وی مقرح کرده بود و مصلح آن صمغ عربی و کتیرا بود و بدل آن حرف است و تودری
گویند بدل آن بزر کراث است و گویند بزر جرجیر است و بسیار خوردن وی سرفه پیدا کند و مداوات
آن بشراب بنفشه و جلاب بود ؛

بزر الرازیانج در باب ر گفته شود در صفت رازیانج ؛

بزر الرازیانج الرومی انیسون است و گفته شود ؛

بزر الفنجنکشت حب الفقد گویند و بپارسی تخم فنجنکشت خوانند و بشیرازی تخم دل آشوب خوانند و
فلفل کوهی است هم خوانند و در کنار رودها روید و بهترین وی آن بود که بوی وی تیز بود و طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم و اگر دو درم از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند جهت ورم سپرز و استسقا نافع
بود و اگر با سرکه بجوشانند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر بخور کنند فتح سدهٔ جگر بود اما صداع و تجفیف منی بود

ومصلح آن شیر و ترنجبین است ✦

بزر الکراث بپارسی تخم گندنا گویند و بهترین آن شامی تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است

و گویند سرد است و چنین گویند گرم و خشک است در سوم و اگر بخور کنند با قطران در شیب دندانی که کرم افتاده باشد کرم بکشد

و بریزاند و اگر در شیب مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند و دو درم از آن با دو درم تخم مورد نافع بود

جهت نفث الدم که از سینه بود و سرفه و جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد یک درم نافع بود و سود منی

بود جهت سنگ گرده و اگر بریان کنند با حب الرشاد نافع بود جهت قراقر که از سردی و بلغم بود اما مضر بود بشش

و مصلح وی عسل است و گویند مجفف شش است و مصلح آن لعاب بهدانه است و بدل آن تخم جرجیر است

و گویند کسی که خواهد مجامعت بسیار کند و هیچ اذیت بوی نرسد بزر کراث با شراب بیاشامد و در خواص

آورده اند که اگر در میان سرکه اندازند ترشی آن ببرد ✦

بزر الشلجم بزر اللفت است و بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت

آن گرم و تر است باه را زیاده کند و نفاخ بود و چون در معاجین کنند دفع سموم و ادویه قتاله بکند

در خواص آورده است که چون بزر شلجم بر گردن بندند نافع بود جهت ورم اربیه مجرب است و تخم شلغم

چون بیاشامند نعوظ آورد و جهت دردها که از سردی بود نافع بود و قولنج سخت شده را بغایت نافع

بود اما مضر است بسپرز و مصلح وی بزر البطیخ است و مقدار دو درم از وی مستعمل است و مؤلف

کتاب گوید که یکی از خواص وی آنست که چون کهن شود و نمک در میان وی نهند و بکارند کرنب

روید و این آزموده است ✦

بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشک است و در وی رطوبتی فضلی هست

باه را تحریک دهد در مزاجهای سرد ✦

بزر السلق بپارسی تخم چغندر گویند و آن دو نوع است و گفته شود در سین صفت آن و طبیعت

وی سرد است و در وی اندک خشکی بود و معده را بد بود و شکم براند و منفخ و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود

بزر القثا بپارسی خیارزه گویند و تبریزی تخم شنگبار و بهترین آن بود که فربه بود و طبیعت آن سرد

و تر بود و بهتر از تخم خیار بود و بول براند و مقدار پنج درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا

کنند لون اندام نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن سکنجبین است و بدل آن بزر القثد است

بزر القثد بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بالنگ است بهترین وی آنست که از خیار زرد
بگیرند و فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود و نافع جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز بود و درد ریشش
گرم و ریش آن را و اسحق گوید مضر بود با شش و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن تخم خیارزه

بزر الخیارین تخم خیارزه و خیار بالنگ است و گفته شود

بزر البطیخ بپارسی تخم خربزه گویند بهترین وی آنست که شیرین بود و طبیعت وی گرم و تر است روده
را پاک کند و مجامعت را زیاده کند و منی بیفزاید و چون بکوبند بآب و شیره وی بگیرند نافع بود جهت سر
گرم و درد سینه که از ورم گرم تولد کند و خشونت دهن و حنجره و حلق را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و تبهای
حاده و تبی که سبب آن صفرا سوخته بود نافع بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بگشاید و بول
براند و مجاری گرده و مثانه پاک گرداند و سوزش آن قطع کند و لقبیت و رمهای گرم که بود تحلیل دهد
و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و صاحب تقویم
گوید بسیاری وی مضر بود با حشا و مصلح وی عصاره زرشک است و وی شیر زنان زیاده کند و منی
بیفزاید و لعوظ آورد

بزر الورد تخم گل است بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت آن سرد و خشک است و قابض
و بن دندان محکم کند و قلاع زایل کند چون بکوبند و در دهان گیرند و درد چشم را نافع بود و معده را قوت دهد
پاک کند و مقدار دو درم از وی مستعمل بود و نافع بود جهت اسهال مراری و درد بیخ دندان را سود
دارد و خوردن آن شش را مضر بود و مصلح آن کثیرا بود و ابن مؤلف گوید که تخم گل را بزر الورد خوانند
و چون گل از بار فرو گیرند آنرا ببزوان کنند مانند عناب و در اندرون وی مانند پشم چیزی بود و در میانه پشم
دانه چند بود آنرا تخم گل خوانند و نه این تخم زیره که در میان برگ گل میباشد هر چند این تخم نیز قابض
است اما مراد از بزر الورد آن تخم است که گفته شد و بزر اسم جوز کره است پس آن تخم که اندرون
گل میباشد نسبت بجوز کره نیست و این تخم مناسبت بهتر دارد

بزر النعنع بهترین آن بستانی فربه بود و طبیعت آن گرم بود باعتدال معده را پاک کند و مقدار
ماخوذ از وی یکدرم بود و وی مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود

بزر الریحان بزر الشاهسفرم گویند و بهترین وی آنست که سیاه و فربه بود و کوچک و خوشبوی طبیعت

آن گرم و خشک است و گویند معتدل است در حرارت و برودت نافع بود جهت ادرار و رعاف و
قیام صفراوی و مقدار نیم درم بریان کرده سحج را نافع بود و شکم ببندد و چون یک مثقال با آب سرد
یا گاب ترکرده فرو برند و اگر یک مثقال بریان کرده با آب با شیره تر کرده فرو برند قطع اسهال مزمن
بکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن تخم مرو +

بزر الشبت بپارسی تخم شبت گویند و بشیرازی تخم شود و بهترین آن بود که فربه بود و طبیعت آن
گرم و خشک است باعتدال شیر براند و بواسیر را قطع کند چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند و
مقدار دو درم مستعمل بود لیکن مغثی و مقی بود و مضر است بمثانه و مصلح وی عسل است و بدل آن
دو وزن آن شبت +

بزر الکرنب بپارسی تخم کرنب گویند و بشیرازی تخم کلم بهترین آن تازه و فربه بود و طبیعت آن گرم و
خشک است خمار را نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب کند و دیر مست شود و قی زیاده کند و مقدار
یک درم مستعمل بود و مضر بود بمثانه و مصلح آن عسل است و ابن ماسویه گوید که سه درم تخم کرنب با آب
گاوزبان بیاشامند و شراب خورد دیر مست شود و چون از گل وی فرزجه بسازند و زنان بخود برگیرند
بچه در شکم بکشد +

بزر الاسفاناخ بهترین آن بود که بسبزی زند و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل
و تپ مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود +

بزر بقلة الحمقا بزر خرفه است و گفته شد +

بسر غوره خرما است بپارسی خرک گویند و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و شیرین وی
میل حرارت دارد و در وی قبضی بود و تلیین وی شکم ببندد و آنچه سبز بود حبس وی زیاده بود و دیر
هضم بود و مضر بود به بن دندان و مولد ریاح بود و سده آورد و مصلح آن سکنجبین ساده بود +

بسبج لبان است و گفته شود +

بستیتاج خسک است و گفته شود +

بسفایج آنرا تشنیوان گویند و اضراس الکلب نیز گویند و تشمیز نیز گویند و ثاقب الحجر و کثیر الارجل نیز گویند و بهترین آن
تر نقلی طعم سطبر بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود و طبیعت وی گرم است در اول و

و معتدل است در تری و خشکی و گویند گرم است در دوم و خشک ست در سوم مسهل سودا و بلغم لزج بود و مقدار سه درم و مسهل سودا مستعمل بود و با مرق خروس پنج درم مسهل بلغم و اسهال وی بغیر مغص و کرب بود و شربتی از وی از دو درم تا پنج درم بود و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات بود و مفرح نه بذات بسبب آنکه ماده سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند و از خواص وی آنست که شیر را به بندد و از آن بسته حل کنند و اسحق گوید مضر است بگرده و مصلح آن هلیله زرد است و بدل آن افتیمون بوزن آن و دو دانگ و نیم آن نمک هندی +

بُسّد اصل المرجان است و آن سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ و بهترین آن مرجان سرخ است باریک بپارسی آنرا خروهک گویند و طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در سوم و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن آن چنانست که در کوزهٔ کوزه‌ای نو کنند و بگل حکمت گیرند و در تنور خباز نهند شب با بامداد بیرون آورند و بعد از سوختن صلایه کرده اشبویند و بکار دارند و در وی قبضی بود و تجفیفی اما تجفیف وی بیشتر از قبض بود نزف دم قطع کند و چشم را قوت دهد و چون در چشم کشند آب رفتن از وی باز دارد و باید که بعد از سوختن اشبویند و گوشت زیاده بخورد و اثر ریشها زایل کند و از جملهٔ ادویهٔ مفرح و مقوی قلب بود و ریش روده را نافع بود و عسر البول را مقدار یک درم مستعمل بود و در سنون دندان را جلا می دهد تمام دهد و رازی گوید و خواص که اسکندرانی گوید که بسد اگر بگردن مصروع تا بنای بندد بنقرس نافع بود و بر موضع که خون از وی روان بود بسد با کهربای سوده بر آن پاشند باز دارد و بدل وی دم الاخوین است و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا است و این مؤلف گوید بسد سیاه را وازنکی خوانند و این سم کلاب است

بستان افروز و بستان ابروز نیز گویند و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت وی سرد و خشک است معده و روده را پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند و مقدار دو درم مستعمل بود اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی کندر است +

بسباسه بشیرازی بزباز گویند و بهترین وی آنست که زرد بود و بسرخی مایل بود و خوشبو بود و طبیعت وی گرم و خشک است در اول و گویند در دوم و در وی قبضی بود و گویند معتدل است و گویند سرد است و لطیف و اندک حرارتی در وی هست محلل نفخ و صلابات غلیظ بود و چون در قیروطی کنند بوی دهان خوش کند و شکم به بندد و معده را قوت دهد و سپرز را نافع بود و رحم را نیکو بود و سحج و نفث دم را سودمند بود

وسلس البول را که از سردی بود نافع بود و ریش روده را نافع بود و جهت سلس البول خوردن و ضماد کردن
نافع بود بلکه ضماد کردن القوت تر بود و هراوی گوید که جهت سلس البول استعمال کنند ضماد کردن نافع تر بود
که خوردن و باید که بر ناف ضماد کنند و بر فقار و دیسقوریدوس گوید مقوی معده و سینه و شش بود و
منی بیفزاید و باه را قوت دهد و نعوظ آورد و خصوصاً مزاج کسی که سرد بود و وی مصدع بود و مصلح وی گلاب و
صندل بود و بنادوق گوید بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز بوا و بعضی گویند بوزن آن جوز بوا بود +

بسیله نوعی از جلنار است و گفته شود +

بشمه تشمیزج است و گفته شود +

بشبلشکه جنطیانا است و گفته شود +

بشش وسق حنظل است و در صفت حنظل گفته شود +

بشولیبون بزرقطونا است و گفته شد +

بصل بپارسی پیاز گویند و بهترین سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و حنین
گوید گرم است در چهارم و تر است در سوم و در وی رطوبتی فضلی هست و گویند گرم و خشک است
در سوم و گویند تر است در دوم و گویند در سوم ملطف و مقطع بود و جذب خون کند به بیرون بدن
و باه را زیاده کند و شهوت برانگیزاند و آب گزدش را نافع بود و طبع را نرم دارد و دهانهٔ بواسیر باز کند و چون
آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و چشم را جلا دهد و سودمند بود جهت نزول آب و سفیدی
چشم چون عصارهٔ وی در چشم بکشند و چون بکوبند و با عسل بسرشند و بر قوبا و بهق طلا کنند زایل
کند و بر ناخن مطبر اگر طلا کنند تنک کند و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و بر گزیدگی سگ دیوانه
دافعی سودمند بود و حیض براند و اگر آب تنها در گوش چکانند گرانی از گوش ببرد و اگر پیاز سفید
بریان کنند با پیه یا با روغن با زرده تخم مرغ بکوبند و بر ورم مقعد ضماد کنند ورم آنرا تحلیل دهد و درد ساکن
گرداند و اگر بپزند با چیزهای چرب سینه و شش را از اخلاط لزج پاک گرداند و بوییدن و خوردن وی دفع باد
بکند و چون با سرکه بخورند معده را قوت دهد و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مسهلات بویند منع
غثیان بکند و بوی داروی نشنود اما خوردن وی درد سر آورد و بسیار خوردن وی منسی بود و مضر
بود بعقل و لعاب بسیار آورد و افواه بواسیر را بگشاید و مصلح وی سرکه و شیر ترش بود یا با کاسنی خوردن

بصل الزیز بابوس است و بصل ماکول نیز گویند و آن پیاز سبز است و بشیرازی پیاز تلک گویند و تبریزی تزهی است طبیعت وی گرم و خشک ست در اول و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید گرم و خشک ست در دوم و اگر بسیار خورند فربه شوند و باه را برانگیزاند و قوت پشت دهد و هضم طعام بکند و نعوظ آورد و بر کلف و بهق طلا کنند زایل کند و بازرده تخم مرغ بر ثآلیل طلا کنند زایل کند و درهم که از سرکه بود ساکن گرداند و سود مند بود جهت سمها و گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود نافع است و چون با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن گرداند و اگر بریان کنند با سر ماهی و بر ریش زنخ باشند نافع بود و خراز و ریش سر را نافع بود و بسیار خوردن می فحش جنگ و زیان بود و مضر بود جهت عصب و مغص آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاسنی بود بعد از ان شیر تازه و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی عرق بید و کافور و گلاب بود و بدل آن عنصل است +

بصل العنصل سقیل است و گفته شد +

بصل الزیب بصل الزیر است و گفته شد +

بصل الفار بصل العنصل است و گفته شد +

بصل النرجس بپارسی پیاز نرگس گویند طبیعت وی گرم بود و چون بر داء الثعلب با سرکه طلا کنند نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند بچه مرده و زنده بیندازد و چون دو مثقال با ماء العسل بیاشامند قی آورد و کرم را در شکم بکشد و منضج ورمهای گرم بود و شریف آورده است که اگر بر قضیب الند تنها او دمان کند قضیب راسطبر گرداند و قوی و اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر بخو لیسا نند یک شبان روز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بغیر از سر قضیب و بدان او مان کنند اگر عنین بود بحال صحت باز آید و فعلی عجیب از و ببیند +

بصاق القمر رغوة القمر و زبد القمر گویند و آن حجر القمر است و گفته شود +

بطیخ بپارسی خربزه گویند و بهترین وی سمرقندی بود شیرین و قول اکثر آنست که سرد است در اول درجه دوم و تر است در آخر آن و بعضی گویند گرم است و آنچه محقق است چون بغایت شیرین بود طبیعت آن گرم و تر بود و ادرار بول کند و کلف و بهق و وسخ زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر بود که در پیه وی و پوست وی چون بر پیشانی چسپانند منع نزول آب بکند و گوشت وی خوردن سنگ گرده

ومثانه بریزاند خاصه ازان کرده بود و ورم بیخ وی چون بجوشانند و بیاشامند قی بی زحمت آورد و خربزه مستحیل گردد بدان خلط که در معده زیاده تر بود و مرخی احشا بود و معده و مصفیه آورد و چون در معده تباه شود سم گردد و مصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از وی بخورند و باید که میان وی و طعام خورند و اگر در معده تباه گردد باید که البته قی کند و در معده رها نکند و اگر پوست تر وی در حمام بر خود بمالند اندام را پاک گرداند و جلا دهد خاصه لون روی را و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست بشویند دسومت زایل کند و اگر پوست وی خشک کرده در دیگی که گوشت غلیظ باشد اندازند زود بپخته و مهرا شود و اگر پوست وی با گوشت گاو بپزند زود از معده بگذرد +

بطیخ زرقی بطیخ هندی ست و بطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزه هندی گویند و به تبریزی هندوانه و بشیرازی خیار کدو و بهترین وی شیرین آبدار بود و طبیعت وی سرد و تر است در دوم نافع بود جهت مرضهای گرم و تبهای محرقه و مزاجهای گرم و تشنگی بنشاند و با سکنجبین چون بیاشامند بول براند و مثانه بشوید و آب وی چون با قند بود در تبرید زیاده بود و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد و خون بد از وی حاصل شود در جگر و بلغم انگیز بود و اخلاط را خام گرداند و مصلح وی قند بود یا عسل که با وی خورند یا بعد از وی

بط گوشت وی را بسیار رطوبت و حرارت بود و وی از مرغهای آبی بود اما گوشت وی دیر از معده بگذرد و پیه وی مسکن وجعها دلند عها بود که در عمق بدن بود و فاضل تر از پیه جمیع مرغها بود و گوشت وی لون را صافی گرداند و آواز را بگشاید و باه را زیاده کند و فربهی آورد و چون هضم شود غذای بسیار دهد لیکن دیر هضم شود و ثقیل و کثیر الفضول بود و خون نیک از وی متولد شود و اخلاط نیک و مصلح وی آنست که شکم وی پر کرده و ابازیر گرم بپزند و اگر بریان کنند بروغن زیت چرب کنند و پیاز در اندرون وی کنند یک ... خشک بعد ازان بریان کنند و اگر با اسفیدباج بپزند نخود و گندنا و دارچینی ور دوی کنند در اندرون وی گشنیز و کرفس و سداب و یک دو دانه سیر بیا کنند و بپزند +

بطرخیون کبیکج است و گفته شود +

بطم شجرة حبة الخضرا است بپارسی درخت بن گویند و صفت او در باب حا گفته شد +

بطراساليون فطراساليون است و گفته شود و معنی آن کرفس جبلی است بطرا بیونانی کوه است و ساليون کرفس +

ابطارس بلغت یونان خرس است وگفته شود

ابطر الاون بلغت یونانی زهر الحجر است وآن لفظ بود وگفته شود

ابطباط عصی الراعی است وگفته شود

بعر الضب بپارسی سرگین سوسمار گویند و لشک سوسمار هم گویند و بهترین وی سفید بود و گرم
و تیز بود و برص و کلف را نافع بود و سفیدی که در چشم بود زایل کند و چشم را جلا دهد و قوت باصره بدهد و
حکه را نافع بود و بشیرازی سرگین باترنگ خوانند

بعر الماعز بپارسی سرگین بز گویند و بشیرازی پشکل بز طبیعت آن گرم و خشک است خنازیر را تحلیل دهد و
و ورم سپرز و ورمهای صلب چون خشک بود و زنان به پشم پاره بخود برگیرند سیلان رحم باز دارد و اگر سحق
کنند و با عسل بسرشند و طلا کنند درد مفاصل را نافع بود و با شراب بر گزندگی افعی ضماد کنند نافع بود و چون
بسوزانند و با سرکه بسرشند و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد و سرگین بز کوهی داء الثعلب را نافع
بود و محلل صلابات مفاصل و ورم آن و مستسقی را در آفتاب ضماد کنند سود دهد و با سرکه بر گزندگی
زنبور و جانوران نهند سم آن جذب کند

بعر الضأن بپارسی سرگین گوسفند و پشک گویند و بشیرازی پشکل گوسفند چون با سرکه بر ثآلیل
ضماد کنند نافع بود و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم و روغن بر گوشت زیاده نهند نافع بود

بعر الجمال بشیرازی پشکل شتر خوانند چون بر ثآلیل بندند و بخور کنند قطع کند و خون فتق از بینی باز دارد
چون خشک کرده بسایند و در بینی دمند و گویند چون با ادویه جهت صرع بیاشامند نافع بود و محلل
خنازیر و دامها بود چون تر بود ضماد کنند درد مفاصل و ورم آن ساکن گرداند

بقم چوب درختیست که از طرف هند خیزد و رنگباران و صباغان آنرا استعمال کنند طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم گوشت بر جراحت برویاند و قطع خون از هر عضوی که باشد بکند و لثه‌ها را خشک گرداند

بقس بیونانی اقبقس و اهل شام شمشاد خوانند بپارسی درخت شمشاد گویند و ورق آن مانند ورق
مورد بود و قابض بود و چون بیاشامند شکم را ببندد و شریف گوید قشاره چوب وی چون با حنا
بسرشند و بر سر ضماد کنند صداع را نافع بود و چون با سفیده تخم مرغ و گرد آسیا بسرشند و بر پیشانی ضماد
کنند سود مند بود و این مولف گوید شمشاد انواع است نشابوری و تبریزی و بغدادی و روغن شمشاد

سرتوبی ونشاپوری گرم وتر است وشمشاد بغدادی برگش بزرگتر از انواع شمشاد بود و چون از زمین
برآید راست برود ولیکن نازک باشد و اول که سر بیند برگش سیاه شود +

بقلة الحمقا بقلة المبارک است و اسمهای وی و بزر الخرفه گفته شد بپارسی تورک گویند و تخم
وی تازه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در سوم و گویند در آخر دوم صفرا بشکند و قی باز دارد و چون ده درم
آب وی بیاشامند منع نزف دم بکند و چون ثالیل بوی حک کنند زایل کند و اگر بر ورمهای
گرم که عفونت بود ضماد کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند کرم را بکشد و گزندگی جانوران را
سود دهد و چون با دهن گل در سر کنند جهت درد سر که از آفتاب بود نافع بود و سوزش مثانه و درد
آن را سود دهد خوردن و جهت درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و عصاره وی جهت نفث دم
و معده و جگر گرم سودمند بود و خوردن و ضماد کردن و جهت سحج روده و اسهال مراری حقنه کردن
نافع بود و تخم وی حاده را سودمند بود اما باه را مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم و شبکوری آورد
و مصلح وی کرفس و جرجیر و نعناع بود و گویند بدل وی بزر برده و مصلح وی سکنگبین بود +

بقلة الخراسانیه بقلة الحامضه گویند بپارسی تره خراسانی گویند و طبیعت آن سرد و خشک
است در وسط دوم و گویند در اول شکم را ببندد و مره صفرا را سودمند بود و اشتهای طعام باز دید
کند و چون نقصان شهوت از حرارت بود محرور مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را مضر بود +

بقلة الدهنیة قطف است و سرمق نیز گویند و گفته شود +

بقلة المبارک و بقلة الزهرا و بقلة اللینه بقلة الحمقا است و گفته شد +

بقلة الغزال مشکطرامشیع است و گفته شود +

بقلة الملک شاهتره است و گفته شود +

بقلة الترجیه بادرنجبویه است و گفته شد +

بقلة بارده لبلاب است و گفته شود +

بقلة الانصار کرنب است و گفته شود +

بقلة القصب بادرنجبویه بری است و آن افرنجمشک است و گفته شد صفت آن +

بقلة یهودیه از قول صاحب جامع نوعی از سندبای بری است و از قول صاحب منهاج نوعی

از خبازی است و صاحب منهاج در صفت خبازی گفته است +

بقلة الخطاطیف صاحب جامع گوید عروق الصفر است اما آنچه مخففه دار الخطاطی خوانند و آن مامیران است و گفته شود +

بقلة العدس فوتنج بری است و گفته شود +

بکر بلغت اهل هند خیار چنبر است و گفته شود +

بلوط الارض شاه بلوط است و گفته شود +

بلوط در وی قبضی بیشتر بود که در شاه بلوط و قشر وی که آنرا جفت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط و بهترین وی تر فربه بود و بزرگ و رسیده و طبیعت وی سرد و خشک ست در دوم و گویند در اول و گویند خشکی وی در سوم است و گویند گرم است در اول منفعت وی آنست که منع نزف دم و نفث دم بکند خاصه جفت وی و غدد البسیار دهد و جهت صلابات با پیه بز کوهی نافع بود و چون بسوزانند جهت ریشها و قلاع نافع بود و سحج را سودمند بود و چکیدن کمیز و جهت زهر ها نافع بود و شکم به بندد و اگر طبیخ وی کسی را که اسهال مزمن و قرحه امعا بود بیاشامند نافع بود. و اگر طبیخ وی با ازوی فرزجه سازند و زنان بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد و اما بلوط غذای ثقیل بد بود و دشخوار هضم شود و صداع آورد و اسحق گوید از نسبیت درم زیاده نباید خورد و مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند و بدل وی بوزن وی خس نوبطی بود +

بلیلج بپارسی بلیله گویند و بهترین وی آنست که زرد و رسیده و فربه بود و طبیعت وی سرد است در اول و گویند در دوم و خشک ست در سوم و در وی قوت ملطف و قابض بود و معده را قوت دهد و استرخا در رطوبت آنرا نافع بود و معده را دباغت کند و شکم به بندد و بعضی گویند ملین فقد بود و دردها را نافع بود و مقعد و چشم را قوت دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و طبیعت نزدیک است با املج و بلیلج کابلی مقدار شربت از وی سه درم بود و مغز وی نزدیک ست بفندق و اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح وی عسل بود و بدل وی اسحق بن عمران گوید املج است و گویند بدل فاغیه خشک و دو دانگ وزن وی اس و شش یک آن هلیله سیاه بود +

بلادر انقردیا گویند و ثمر البلادر نیز گویند گویند و بهترین وی سیاه و فربه بود که چون آن بشکنند بسیار عسل دارد

و طبیعت آن گرم و خشک ست در چهارم سودمند بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بر وی غالب [illegible]
باشد و استرخاء عصب و نسیان و فالج و لقوه را بغایت نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن را تیز گرداند
و هر مرضی که در دماغ پدید آید که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار شربتی [illegible] مستعمل بود و خطر بود و چون
در شیب بواسیر دود کنند بواسیر را خشک گرداند و عسل وی بدرد داء الثعلب بمالند نافع بود [illegible]
سم است [illegible] خون بود و خلطها و جنون و سرسام باز دید کند و تقطیع در حلق و اندرون [illegible]
و [illegible] بازدید کند و مثقال این فعل کند و سم بود و گاه باشد که
بود و این [illegible] گوید کسی را دیدم که بلادر خورده بود و چند نوبت پوست را کرد و تلف شد و اگر با بعض
گردگان [illegible] نرساند و این از خاصیت ست و اگر شکر نیز اضافه کنند بهتر بود [illegible]
[illegible] شد و مخ گاو و جلاب و روغن بادام بلعاب بدانه کنند و در آب برف انشانند و عسل وی
مستعمل بود [illegible] عسل از وی چنان گیرند که بلادر بشکنند و انبری آوگون کنند [illegible]
[illegible] بفشارند تا عسل از وی بیرون آید بعد از آن با روغن گاو جوشانند [illegible]
[illegible] کنند و بلیقوریدوس گویند بل وی بیخ وزن وی مغز فندق [illegible]
[illegible] وزن آن روغن البسان و شش یک آن نفط سفید بود

بلسن عدس است و گفته شود

بلسن تین ابیض است و گفته شود

بلنجاسف برنجاسف است و گفته شد

بلوبسطون جلنار است و گفته شود

بل میوه هندی ست مانند قثاء که و گویند مانند نارست و گویند انار هندی ست [illegible]
هندی بربیت و پوست و بر اشل و تخم و بر ابل و حب برافل خوانند و محمد بن زکریا [illegible]
از هندوستان است از درختی حاصل میشود و شل درخت زرد آلو که جلب گردد [illegible] آن را بلی [illegible]
بکسر بار بهترین آن باشد که شیرین باشد و درخت وی را خاتمان اقطی گویند و گفته شد [illegible] گرم و
است در دوم و گویند در سوم قابض بود اشتها قوت دهد و صلابت عصب [illegible] نافع
بود و مرضهای سرد مانند فالج و لقوه و استرخا را سودمند و قی باز دارد و در جراحات [illegible]

بلمون عرفج بریست وجوع اقوع نیز خوانند وآن سماوج هندیست وگفته شود

بلنجمشک فرنجمشک ست وگفته شود وافرنجمشک نیز گویند وگفته شد

بلح چون سبز بود ولیع خوانند وجدال نیز گویند وآن چون سبز بود بشکافند و بیرون آورند وآن در نخل مانند غوره هست ودرخت انگور بپارسی غوره خرما گویند و چون غلاف باشد طلع خوانند وصفت طلع گفته شود و بلح طبیعت وی سرد وخشک ست در دوم شراب وی شکم ببندد و خاصه با شرابی که عفص بود و بیاشامند و سیلان رطوبت که از رحم بود ببندد و خون که از بواسیر آید باز دارد و معده را دباغت کند اما سینه وشش را بد بود و سبب خشونتی که در وی هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد وشده جگر آورد و بسیار خوردن وی خلطهای غلیظ در شکم باز دید کند اما ممسک بول بود و مصلح وی خمیر بنفشه بود که بعد از وی بخورند

بلبوس بصل الزیر است وگفته شد

بلسان شجره معروفست و برگ وی بسداب ماند اما سفیدتر بود در موضعی که عین الشمس خوانند میشود ودرعن وی بهتر وفاضلتر از حب وی بود و حب وی بقوت تر از عود وی بود و صفت عود وی عین گفته شود و صفت حب وی در باب حا و صفت روغن در باب دال و دهن البلسان

بنفسج بپارسی بنفشه گویند بهترین وی لاجوردی بود و طبیعت سردست در دوم و تر است در سوم و گویند سرد و تر ست در اول و سکن اورام حار بود و چون بر وی ضماد کنند با آرد جو و صداعی که از گرمی بود ساکن گرداند و بوئیدن و ضماد کردن سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم گرداند و مسهل صفرا بود و شربتی از وی از دو درم تا چهار درم بود و چون بیاشامند با آب خیار از صرع بچگان که آنرا ام الصبیان خوانند نافع بود و جهت درد مقعد و شقاق و ورم آن ضماد کردن نافع بود و مسهل بود بقوت جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بلزوجت و خوانی صالح مستعمل از وی حاصل شود و چون ضماد کنند بر ورم معده و جگر گرم نافع بود و چون با بابونج بپزند و آب بر سر ریزند سودمند بود جهت صداعی که از حرارت بود و خوردن وی مضر است بدل و مصلح وی آنست که با انیسون خورند و بوئیدن وی زکام سرد را مضر بود و باید که با چیزی و مرزنجوش بویند و زکام گرم و نزلات را که در سینه ریزد نافع بود خوردن و بوئیدن وی و حرقت مثانه را سودمند بود و ورق وی چون تر بکوبند و آب وی بگیرند و با قند بکودکان که مقعد ایشان

[illegible]

بیرون آید و جهت لعابیت نافع بود و شربتی گویند ورق وی طلا کردن بر جرب صفراوی و سودای لعابیت
سودمند بود و بدل وی ورق خبازیست یا نیلوفر یا گاوزبان و گویند بدل وی هیلوفر و بر سیاوشان
بنجنکشت ذو خمسه اوراق گویند و ذو خمسه اصابع هم گویند و درختی بود که در کنار رود بار روید و ورق آن چون ورق شاه دانه
بود و سپید و عمل از وی گل وی بود پس ورق پس تخم وی و چوب وی نشاید که استعمال کنند و بهترین وی
تازه بود و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیوم و گویند خشک است در سیوم و در وی قبضی
هست با تفتیح و محلل و ملطف بود نافع بود ضماد کردن جهت صداع سر و سده جگر و صلابت سپرز
با سکنجبین نافع بود و چون در شب پشت بگسترند منع احتلام و نعوظ کند و زنان چون شهوت ایشان
غالب کنند در شب خود و دو کنند ساکن گرداند و از دود وی گزندگان بگریزند و خوردن وی گزندگی را
نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه و هوام هم سودمند بود ضماد کردن و مقدار شربت از وی یک مثقال بود
لیکن مصدع و سبت بود و چون بریان کنند درد سر کمتر آرد و مضر بود به جامعت و اسحق گوید مصلح وی عسل است
بنیاست صمغ البطم است و گفته شود +
بنج بنج گویند و بعربی سیکران و بپارسی بنگ گویند و صفت آن در حرف الباء گفته شود +
بنطافلیون بنجنکشت است و گفته شود +
بندق بپارسی فندق گویند بهترین وی بزرگ تازه بود و طبیعت وی گرم است باعتدال و گرمی
خشکی و گویند گرم است در سیوم و خشک است در اول پوست وی قابض بود اما مغز وی باد را زیاد کند
و گزندگی جانوران خاصه گزندگی عقرب چون با انجیر و سداب بخورند بغایت سودمند بود و ضماد کنند نیز
مفید است و گویند عقرب از وی بگریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود و اگر بعد از طعام خورند
هم فندق را با انجیر و سداب بخورند بغایت سودمند بود اما معده را بد بود و چون سحق کنند و با عسل
بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و اگر همچنان با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه
خرس بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و گویند بندق سوخته با زیت بسایند و بر پیشانی
سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند ازرقی ببرد و سیاه گرداند و موی را نیز سیاه گرداند بقراط گوید خوردن وی
دماغ را قوت دهد و پوست وی شکم ببندد و مغز وی منفخ بود و مولد ریاح بود در معده و مصدع بود و مصلح
وی فانیذ است و بدل آن مغز جوز گویند چلغوزه +

بندق هندی [illegible] خوانند و آن ثمریست بمقدار فندق اما کوچکتر بود و بمقدار حب الغار و لون آن سیاهی
زند [illegible] بود مانند الکمات و جوز [illegible] گویند و طبیعت آن گرم و خشک ست در اول چون
بر [illegible] طلا کنند [illegible] تحلیل [illegible] سعوط کنند و در خانه تاریک بنشینند [illegible] از منی وی
[illegible] باشد [illegible] نافع بود و جهت نزول آب کحل کردن [illegible] برد و ور
از وی [illegible] نافع بود و اگر [illegible] فرزجه سازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد
[illegible] اکراتی و برص و یرقان و کلف را نافع بود و با [illegible]
[illegible] زایل کند و وی تریاق گزندگی عقرب و رتیلا و همه زهرها بود و قوت اعضا
[illegible] نافع بود و معده سرد را نافع بود و قوت [illegible] اگر اعضا سست
[illegible] سخت گرداند و اگر بیخ وی ورم با شراب بیاشامند ذات الجنب سرد [illegible]
از سینه [illegible] نافع ✤

بنک مانند [illegible] بیست که از بیخ اسفیان از زمین [illegible] سفید بود [illegible]
و خوشبوی و سفید فربه بود و طبیعت [illegible] گرم و خشک ست در اول قوت [illegible]
کند [illegible] که در شیب جلد بود [illegible] کند و بوی بدن خوش کند و [illegible] کند و معده و
[illegible] قوت [illegible] ضماد کنند یا بمالند و بوی وی دماغ [illegible] قوت دهد ✤

بنات [illegible] گفته شود ✤

بنات [illegible] و است و گفته شود ✤

بنجی [illegible] ابکامه گویند و مری ابکامه بخاری خوانند حقیقت و صفت مری در میم گفته شود ✤

بنفشه [illegible] قوت مانند عدس ست و طبیعت آن معتدل ست و گفته اند که در یبوست معتدل ست
و [illegible] بود مانند عدس و برنیق و قبله کودکان ضماد کردن نافع بود و شکم به بندد و مواد سودا بود و مصلح
آن [illegible] بسیار ست بشیرازی آنرا مشو گویند ✤

بن [illegible] سیستان ست و گفته شود این مؤلف گوید نباتیست که برد رخت بادام و زیتون امرود
[illegible] مانند کشوث و طبیعت آن سرد و خشک ست ✤

بنجنکشت دان لسان العصافیر است و گفته شود ✤

بوزیدان بعربی مستعجل خوانند صاحب جامع گوید که در مصر اطبا مستعجل بعوض بوزیدان استعمال کنند
و این سهو است بوزیدان مستعجل است بتحقیق و همو گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان نوعی از مستعجل است
و صاحب منهاج گوید خشبی هندیست و صاحب همین گوید و این هر دو سهو است
و هم صاحب جامع گوید از قول ابن رضوان که بوزیدان نوعی از مستعجل است و حال آنکه بوزیدان بعضی
از مصری باشد و بعضی از جای دیگر باشد و این مؤلف گوید بوزیدان در اهواز نیز می باشد اما چنان سفید نیست که
از آن مصری و نیز خطوط بسیار ندارد و در طرف هند طرفی که بخطا می تعلق دارد هم می باشد اما مثل مصری
نیست زیرا که از آن مصری سفید سنگی سخت است و از آن دیگر مواضع سبک است و زرد رنگ بود
و آنچه صاحب منهاج و صاحب جامع آورده اند که خشبی هندیست مقصود ایشان آن نوع است که
از طرف هند می آورند و بهترین وی آنست که سفید بود و مسطر و خطوط بسیار بروی بود و تازه باشد و طبیعت
وی گرم و خشک است در سوم و در وی رطوبتی فضلی بود و جالینوس گوید گرم است در اول سوم
خشک است در [illegible] بود و گویند بقوت مانند [illegible] است مفاصل و نقرس را نافع بود و باه را زیادت
کند و زهرها را سودمند بود و یک درم از وی مسهل و اعصر بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را
پاک گرداند و منی بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال کنند و فربه کننده است چون با شیر یا با زیره و برنج
حلوا سازند فربهی آورد و لون را نیکو گرداند و منافع وی در درد مفاصل و نقرس مانند سورنجان است
و اسحق گوید مضر بود با شش و مصلح آن خردل بود و گویند مصلح آن قند است و شربتی از وی دو درم بود
و بدل وی در معاجین وزن آن بهمن سفید بود یا بوزن وی مرج و نیم وزن آن زرنباد است و وی اقراع
و ذکر مهار دیگر بکشد و شیر بیفزاید و این مؤلف گوید زنان شیره از آنرا شیرزا گویند و شقاقل را هم شیرزا خوانند
و معده را پاک کند و اشتها بیاورد و سده سپرز و جگر و استسقا را نافع بود

بورق انواع آن بسیار است و بهترین وی ارمنی بود و آنرا النطرون خوانند افریقی از ایشان بقوت تر بود
و ارمنی تنک سفید بود و باوری طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در اول درجه
سوم و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم جلا بقوت دهد و اخلاط غلیظ قطع کند و مغص را ساکن گرداند
چون بکوبند با زیره و با سکنجبین بیاشامند طبع را نرم دارد و بادها را بشکند و بر حکه و برص طلا کردن سود دهد و دملها را
نضج دهد و چون با آب خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش ببرد و بادی که در گوش بود و رطوبتی که از گوش آید

مجموع را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و در گوش چکانند وسنخ آنرا بیرون آورد و پاک گرداند و چون سحق کنند
با سرکه و بدان غرغره کنند علق که در حلق چسبیده بود بیفتد و با ادویه قاتلات ضماد کنند مجموع کرمها را بکشد و بیرون آورد
و همچنین اگر بر شکم و ناف بمالند و نزدیک آتش نشینند همین عمل کند و اگر با شراب در گوش چکانند کرم را سودمند بود
و ابن ماسویه گوید خواص آن در وی آنکه اگر بوره با صدف سوده بر پیشانی زنی و مالند و آن زن حامله کند و مشیمه
باشد دارد که بکشند و شیر خشک باشد و رازی گوید که اگر دو درم از وی با سه درم روغن زنبق بسایند و بر قضیب
بمالند یک ساعت انعاظ آورد تمام و مجهول گوید چون بغایت سحق کنند و با عسل بسرشند و بر قضیب و خصیه طلا کنند و اگر
آن را بمالانند نعوظ تمام آورد و روفس گوید بواسیر را صواب که در مقعد بود چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند
و بر آن بمالند زایل کند و بحال صحت آورد و جهت استسقا با انجیر ضماد کردن نیکو بود و اگر با عسل در چشم
افشانند سپیدی چشم ببرد که کهن شده باشد و ارسطاطالیس گوید که نافع بود جهت رحم زنانی که رطوبت بسیار
داشته بود و نشف رطوبت بکند و قوت دهد و زهرها را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه را سودمند بود
و ... را نافع بود و چون ... از وی با عسل معجون ساخته بیاشامند و چون با روغن بنفشه
... در گوش چکانند جهت کرم گوش بغایت مفید بود و در حقنه مستعمل مقدار یک درم تا دو درم
مستعمل بود و بسیار خوردن او ... سیاه گرداند و مفسد معده بود و مصلح وی صمغ عربیست و گویند
که ... و بدل وی نمک تلخ یا نمک اندرانی بود و گویند بدل وی بوزن وی شبت و بوزن
وی نمک اندرانی بود و ... گوید بدل وی یک وزن و نیم نمک بود +

بورنطیقس رقسینا است و گفته شود +

بوقیصا درار است و گفته شود +

بوشاد قبلجم است و گفته شود +

بوطابیه کرمة السود است و آن ... است و گفته شود +

بولودیون بیونانی معنی آن اکلیل الجبل است و آن بسفایج است و گفته شود +

بوتلقسن بزبان یونانی لسان الثور و آن گاوزبان است و گفته شود +

بودنک بادروج است و گفته شود +

بوجمه نوعی از ریاحین ... است و آنرا بوتران خوانند و بعضی ... گویند و گفته شود در میم و گویند ...

بوحا حشیشی است که با بیش روید و تریاق بیش است و از جمله زهرهاست و بیخ آن جدوار است و
و آنرا بمغولی ماه فرفین گویند و گفته شود در جیم +

بولوطرنجون بیونانی اثیر الشعر و آن پرسیاوشان است و گفته شده +

بول الناس کمیز آدمی چون بخاکستر بر جایی که خون آید به بندد خون باز دارد و سودمند بود
جهت حکه و سعفه و جرب و برص خاصه با بورق و آب حماض طلا کنند و جهت سطبلان عجب سودمند
بود و نافع بود جهت گزندگی افعی خاصه بحری خوردن و بدان ریختن و با نطرون گویند بر گزندگی سگ
دیوانه و هر گزندگی که بود سودمند بود و جهت مجموع زهرها و چون بسایند با پوست انار و در گوش چکانند
کرم که در گوش بود بیرون آرد و مولف گوید که چون کمیز کنند و کفی که بر روی آن بایستد بر ثآلیل اندازند
بول الصبیان کمیز کودکان چون در ظرفی مسین با عسل بر پزند نافع بود جهت سپیدی چشم و
دانه و ریش و سبل و تاریکی چشم و هر درد و دردی بول که در بن ظرفی نشسته باشد چون چند روز بران بگذرد
بر جمره نهند ساکن کند و چون با روغن و حنا سحق کنند و زنان بخود برگیرند درد رحم را ساکن کند و اختناق
آنرا نافع بود و جهت گزندگی افعی و عقرب بحری و صحری و گزندگی سگ دیوانه با بورق و جهت جرب و حکه
و برص و جذام سودمند بود و جهت ماده که از گوش روانه بود چون با پوست انار بیامیزند و در گوش چکانند
نافع بود و جهت گزندگی همه حیوانات +

بول الدواب کمیز چهارپایان سوزنده بود و جهت درد مفاصل چون نطول کنند یا دران نشینند

بول الابل کمیز شتر بهترین بول بول اعرابی بود که آنرا نجیب خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است
و در وی قبضی است نافع بول بود جهت خنازیر چون بدان بشویند و شریف گوید جهت ورم جگر و باد را
نافع بود و چون بیاشامند چشم را نافع بود و استسقا و صلابت طحال را نافع بود خاصه با لبن لقاح
بیاشامند و مفتح سده منافذ بقوت و چون در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود +

بول الکلاب کمیز سگ چون بگیرند و رها کنند تا منعقد شود و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و بهترین
خضابات بود و جهت ثآلیل استعمال کنند قلع کند +

بول المعز کمیز بز نافع بود جهت درد اعصاب مثل تشنج و امتداد و سعوط کردن و جهت استسقا چون بیاشامند

بول البقر کمیز گاو و بهترین وی بول بقر نر بود بهق را زایل کند و خراز را نافع بود و چون با

و چون در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد و چون در آن نشینند درد مقعده و سرین که از بواسیر
بود سودمند بود.

بول الجاموس گمیز گاومیش چون مر صبر در آن بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش که از ریح [illegible]

بول خنزیر البری گمیز خوک صحرائی سودمند بود جهت سپیدی چشم و ناصیت وی آنست که [illegible]
بیاشامند نافع بود سنگ بریزاند.

بول الحمار گمیز خر چون بیاشامند درد گرده را زائل کند.

بوش ریوندی شیافیست که از ارمن می آورند و آن نباتیست که چینیان [illegible] گویند و شیافات
بسازند طلا کردن بر ورمهای گرم و نقرس گرم بغایت نافع بود [illegible]
سودمند بود و طبیعت وی سرد و خشک است در ذخیره اول رازی گوید [illegible]
بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم دهد و بدل آن حضض بود با شیاف [illegible]

بهار اقحوانست و گفته شود.

بهرامج زیف گویند و صنوبران نیز گویند و عطفل هم گویند آن گل [illegible]
گویند و بهترین وی گل موش و بکربالی [illegible] طبیعت وی معتدل است [illegible]
هر عضوی که باشد و بوئیدن آن محلل ریاح غلیظ بود از سر و شکم براند [illegible]
صفرا بود ساکن گرداند و اگر با کنجد بپرورند مانند بادام بنفشه و روغن از وی بگیرند [illegible]
و در صفت او بان منفعت وی گفته شود و اگر بعوض کنجد بادام کنند لطیف تر بود.

بهرامج و بهرمان عصفر است و گفته شود.

بهمنج بوزیدانست و گفته شود.

بهق الحجر حزاز الصخر است و گفته شود.

بهمن دو نوع بود سرخ و سفید و بهترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و
گویند گرم است در دوم و تر است خفقان و قوت دل را عظیم نافع بود و منی بیفزاید و باه را برانگیزاند
و فربهی آورد و در تقویت دل نظیر ندارد و سنگ مثانه بریزاند و مقدار شربت از وی یکدرم باشد
و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل وی بوزیدان وی تودری نیموزن [illegible]

بیضه نبقیه ست گفته شد ٭

بیض بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی فاضلتر بود و باید که نیم برشت کنند و صفت
نیم برشت آن ست که اگر با پوست در آب جوشان اندازند سیصد بار بشمارند که معلق زنند و اگر بی پوست
بود صد بار بشمارند و بعد از ان بردارند و زرده آن گرم و تر بود و سفیده سرد و تر و با هم معتدل بود
در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت زودتر هضم شود و غذا بهتر دهد و جهت حلق و سرفه و سل
نافع بود و باه را زیاده کند و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند
و بسوختگی آتش نافع بود و منع ورم کند و در حقنه جهت قرحه امعا نافع بود و در سوختگی که از آب
گرم بود به پشم بران مالند نافع بود و جهت جراحت مقعد و خصیه نافع بود و چون در سرکه بپزند شکم ببندد
و ذو سنطاریا را نافع بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد آن و اگر ادمان خوردن آن کنند کلف آورد
و بلغمی وی بد بود و سنگ گرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج و اولی آن بود که فلفل و زیره و دارچینی
با آن خلط کنند و بعد از ان زنجبیل مربی خورند و سفیده آن اگر در گوش چکانند که ورم گرم
بود سرد گرداند و درد ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش بمالند سود دهد و اگر صوف بدان تر کنند
و بر چشم بندند در درچشم که از گرمی بود سود دهد و درد ساکن گرداند و جهت درد چشم بغایت
نافع بود در چشم چکانیدن و اگر تخم مرغ همچنان خام بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و نیم گرم آشامیدن
قرحه مثانه و قرحه گرده و خشونت سینه و نفث دم و نزله را سودمند بود ٭

بیض الاوز والنعام والبط خایه مرغ آبی و شتر مرغ و بط بهترین وی تازه بود
نیم برشت معتدل بود در گرمی اما غلیظ بود و مضر بود بقولنج و ریاح و دوار و مصلح
آن صعتر و نمک بود ٭

بیض العصافیر بیضه گنجشک باه را زیاده کند و بیشتر از همه بیضها این عمل کند ٭

بیض الحجل نیکوترین بیضه کبک تازه بود و لطیف تر از بیضه مرغ خانگی بود سودمند بود جهت بلغمین و بیضه کبک
و تذرو و مرغ خانگی مقوی دل و مستجمع اوصاف ثلثه باشد و مضر بود باصحاب کبد و مصلح آن شلث بود ٭

بیض الحباری واللقلق خضاب بغایت نیکو بود موی را ٭

بیش بدترین زهرها است و در غایت گرمی و خشکی و تیزی بود بر برص طلا کردن نافع بود و جذام را

با ادویه دیگر و بیش سم قاتل و مهلک است مقدار دانگی کشنده بود و تریاق وی بیش موش است و فادزهر
با مشک و جدوار و وی از سم افعی زود تر دفع کند و قرون سنبل افعی قوی تر از آنست و گفته شود
بیش موش اشیا بوماست و گفته شد اما بیش موش حیوانیست مانند موش که معروفست
بغاره و البیش برود … درخت بیش جایگه دارد نافع بود جهت برص و جذام و تریاق بیش بود
و افعی و هر زهر که باشد والله اعلم ۞

باب التاء

تانبول و تامول و تنبول نیز گویند و آن ورقیست مانند ورق نارنج و در دریا بار باشد و در
هندوستان بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم نزدیک بود بقرنفل و چون بخایند دهن را خوشبو گرداند بوی
دهان را خوش گرداند و اشتهای طعام باز دید کند و باه را قوت دهد و دندان را سرخ گرداند و نشاط آورد و بدن را
قوت دهد و لثه را محکم گرداند و معده و بن دندان را قوت دهد و خایندگان می رود دندان را مفید
بود و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم و صاحب تقویم گوید مخفف بود و شریف
گوید تنبول گرم است در اول و خشک است در دوم قوت جگر ضعیف بدارد و چون بخورند و بعد از آن
آب بیاشامند قلق را خوش کند و وحشت زائل کند و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند
مفرح بود و شهوت بیرد و باید که با کلس صدف و پنج دانگی و پاره فوفل خورند و اگر بی کلس بود هیچ طعم او
نیابند و آن تریاق مشروب وی است خمر اهل هندست و رازی گوید بدل وی قرنفل خشک بود۔

تاسمعت … بزبان اهل … در اترج صفت آن گفته شد ۞

تاکیسه بزبان اهل مغرب … فرفیون است و بزبان دیگر … الاثل است و قول اول صحیح است

تالسفیر … است و گفته شود ۞

تبن مکه … اذخر است و گفته شود ۞

تاغوذ است بزبان بربری عاقرقرحاست و گفته شود ۞

تبر … ذهب است و گفته شود ۞

تخ … کسب است و گفته شود ۞

تدرج بپارسی تذرو گویند و بشیرازی … گوشت وی بهترین گوشت مرغها بود و در منفعت مانند

دراج بود و گوشت وی گرم بود دماغ و فهم را زیاده کند و این زهر در خواص آورده است که زهره
وی چون بدان سعوط کنند خیال و وسواس زائل کند و چون گوشت وی بریان کنند و سه روز
گرم بخورند آن زحمت زائل کند ٭

ترمس باقلای مصری خوانند و شامی گویند بهترین وی سفید فربه بزرگ و تازه بود و طبیعت وی
گرم است در اول و گویند در دوم و خشک است در دوم منفعت وی آنست که کلف و بهق را
زائل کند و ریشها و دانها که بر روی پیدا شود زائل کند و بر خنازیر ضماد با عسل و سرکه طلا کنند
نافع بود و دقیق وی چون با بول بیامیزند و حقنه کنند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم و دقیق وی
چون با سرکه ضماد کنند بر عرق النسا سودمند بود و دقیق وی با دقیق [illegible] کرم طلا کنند نافع بود و
بر آتش فارسی هم سودمند بود و چون با سرکه بپزند و بران ضماد کنند و ریشهای تر که در سر بود و ریشهای پلید و خنازیر
و در ابتدای [illegible] آثار رها که در بدن پیدا شود و دانها سودمند بود و چون با مر و عسل بیامیزند و زن بکار دارد
بیاشامند حیض براند و بچه بیندازد و دقیق وی بشره را پاک کند و صافی گرداند و هر اثری که بود از زخم و غیر آن
ببرد و سده جگر و سپرز بگشاید خاصه چون با عسل و سرکه و سداب بپزند و غثیان ساکن کند چون بکوبند و با سرکه
بیاشامند و مقدار سه درم [illegible] بود و طبیخ آن کرم را بکشد و بر ناف بچگان طلا کردن همین عمل کند و اگر با
بیخ مادریوان بجوشانند و گوسفند که جرب داشته باشد بدان بشویند البته زائل کند و اگر با آب بجوشانند
بول براند و شکم به بندد و ابن ماسویه گوید منقع از وی نه شکم براند و نه بندد و بد بود و [illegible]
خلط از وی حاصل شود و [illegible] چون تمام هضم نشده باشد و چون تلخی از وی بیرون کنند غلیظ
بود و گران تر نفوذ کند و [illegible] داشته باشند و زودتر از معده بگذرد و باید که با سرکه یا [illegible] یا نمک و [illegible]
با شیدان خورند [illegible] گویند بدل آن [illegible] و وزن آن باقلای تر بود و گویند بدل آن [illegible]
بدل شیح ارمنی [illegible] و چون با سرکه بپزند و بر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود و ورمهای [illegible] تحلیل کند و ابن [illegible]
در خواص آورده است که [illegible] که فروان بسیار داشته باشد و فروان [illegible] آورده گویند [illegible]
بطبیخ ترمس بشویند زائل کند [illegible] و اسب قلع کند و شریف آورده است که چون [illegible]
کنند و پوست وی جدا کنند و در دیگی مسین کنند و شیر تازه بران ریزند چندانکه [illegible] بپوشاند و بجوشانند
تا شیر نشف کند بعد از آن مانند وی روغن گاو بر سر وی کنند و بجوشانند تا [illegible]

مسهل مره صفرا و مره سودا بود و خلط خام لزج بود پس اگر خواهند که مسهل صفرا بود در خرقه کنند
گرم کرده و برابر ناف ضماد کنند اسهال صفرا کند و اگر سودا خواهد بر دل ضماد کنند و اگر خلط خام خواهد
ما بین دو سرین ضماد کنند و این ضماد از اسرار طب مکتوم ست و این معالجه جهت طفلان و پیران
که تحمل دارو ی مسهل نداشته باشند کنند و این مجرب ست الیه +

تربد بهترین آن چنین مبیض مدور مصمغ مجوف بود و در سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود
و بر همه جاهای وی صمغ بود و کهن و باریک نبود و بسطبری میان خنصر و بنصر بود و چون بکوشند
و به بیخ ی هیچ ریشه بر سر وی پیدا نماند و تنگ سوراخ بود و باید که از خرج کردن اول بخراشند
و بروغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و نافع بود
جهت مرضهاء عصبانی و مسهل بلغم بود تمام و اندک از خلط سوخته از هر دو ورک و ما سر جهه
گویند مسهل اخلاط غلیظه لزجه بود و اصح آنست که تنها مسهل بلغم رقیق بود و اگر تقویت کنند مسهل بلغم
بود و استعمال کردن وی یبوست و جفاف در بدن پیدا کند و مضر بود با معا و بعد از ان که
خراشیده باشد بروغن بادام چرب کرده کتیرا اضافه کنند و اگر زنجبیل تقویت دهند مسهل بلغم
غلیظ و خام بود و اما تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود مانند خربق سیاه و غاریقون
سیاه مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی ست که خربق سیاه و غاریقون سیاه
خورده باشد و همان تدبیر کنند و تربد سفید مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل
که بلغمی بود و رحم را پاک گرداند تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن و نافع بود جهت درد آن نزدیک حیض
آمدن و سودمند بود جهت درد پشت و دماغ را پاک گرداند از بلغم لزج و مصروع و مفلوج را نافع بود و سرفه
که از رطوبات قصبه معده بود سود دهد و علامات این زحمت آن بود که چندان سرفه باید که قی کند یا خلطی لزج
بیرون آید بعد از ان ساکن شود و اگر با هلیله کابلی خلط کنند دوای نافع بود مصروع را و بدل آن
نیم وزن آن غاریقون و دو دانگ و نیم آن صبر و دانگ و نیم آن حنظل و گویند بدل آن ترمس است
و صاحب جامع آورده ست که بدل آن پوست درخت توت ست بوزن آن و شربتی از تربد از نیم درم تا یک درم بود

ترنگبین بهترین وی سفید تازه بود و طبیعت وی معتدلست در حرارت و برودت اما میل بحرارت دارد و لطیف تر
از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود و نافع بود جهت تبهای گرم و سرفه را نافع بود و سینه را نرم گرداند

وتشنگی نشاند و مسهل صفرا بود برفق و خاصیت و شربتی از وی ده درم تا بست مثقال شاید و شریف گوید گرم و تر ست در اول حفظ را نیکو بود و اسحق گوید مضرست بسپرز و مصلح آن آب تمر هندی بود و گویند بدل آن ماء الحاج با قند بود و گویند جو آب یا قند و گویند بدل آن شیرخشت ست +

تراب لقی کنکر زد است و گفته شود +

ترنجان باذرنبویه است و گفته شود +

ترباهان غافت است و گفته شود +

ترفاس کماه است و گفته شود +

تراب الهالک شک است و گفته شود +

تریاق روستائیان ثوم است و گفته شود +

تریاق ترکی مومیائیست و گفته شود +

تریاق الحیه دس کنج چشم گاو کوهی و بز کوهی باشد و از آن گاو و کوهی نیکوتر بود و در صفت ایل گفته شد منفعت آن بشیر از آنرا ازین گویند

تریاق فارسی حجر التیس است و گفته شود +

تشمیزج بفارسی چشمیزج گویند و چاکسو خوانند و اهل حجاز لشمه خوانند و بشیرازی چشمک گویند و اطرابلس نیز خوانند و حبة السودا نیز گویند اما حبت السودا اسم شونیز است و این مولف گوید روستائیان شیراز آنرا چشم خوانند و طبیعت چشمیزج گرم و خشک است و قابض بود بقوت در چشم را نافع بود بغایت و ابوسهل آورده است که چون بغایت سحق کنند تنها و بجر ریزند و بر ریش قضیب کنند زود نیک شود و مجربست و بهترین وی آن بود که فربه بود بغایت سیاه و براق بود +

تشتیوان و تشمیز نیز گویند و آن لبغایح ست و گفته شد +

تفاح بفارسی سیب گویند و معتدل ترین وی شامی بود و بعد از آن صفهانی پس فوقانی پس بلبلی و آنچه تفه بود بد باشد و همچنین نارسیده و تفه سرد و تر باشد و آنچه ترش بود قابض و سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین بود میل بگرمی دارد و آنچه و نه قابض بود سرد و خشک بود و شیرین که رسیده بود معتدل باشد در حرارت و برودت و بصری گوید شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه فر بود معتدل بود در سردی و تحلیل فضول بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل بود

و قرص آن بغایت مفرح روح لطیف کند خاصه شامی و قوت معده ضعیف بدهد و اگر در میان خمیر بریان کنند
سودمند بود جهت قلت شهوت طعام و نافع بود جهت کرم و دود و منطاریا و سویق او مقوی معده بود و منع
قی بکند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین چون پخته کنند و بر چشم نهند تا گرم درد کند در ساکن کند و تفاح ترش تشنگی
را بنشاند و از صفرا و دق باز دارد و طبیعت ببندد و رازی گوید تفاح مقوی فم معده بود و محرورین را
نافع بود اما بطی الهضم بود و منفخ و اولی آن بود که چون ثقلی از وی در معده یابند آب سرد و طعام تر
بر سر آن نخورند بلکه شراب خورند و مرق اسفیدباج مطجنا بخورند و اطبا گویند که تفاح ترش [illegible]
نسیان آورد و تفاح ترش خلطی غلیظ سرد لطیف از وی حاصل شود و تفاح مز خلط معتدل از وی حاصل شود
و آنچه شیرین بود خلطی غلیظ از وی تولد کند شریف گوید چون در تفاح بگویند ده درم از آن بیاشامند
دفع زهرهای گرم و گزندگی جانوران بکند و شراب وی جهت گزندگی عقرب و زهرهای گرم که باشد نافع
بود و تقویت معده تمام بدهد و تفاح نارسیده مولد عفونات و تپها بود و آنچه بر درخت رسیده شود نیک باشد و
آنچه بد بود و مجموع سیبها همچنین بود و دوام خوردن وی درد عصب احداث کند خاصه آنچه ربیعی بود و آنچه ترش
بود و دفع مضرت آن بگوارش نعناع و گلقند کنند و ابن زهر در خواص آورده است که بوئیدن وی سودمند
بود جهت موسوسان و مذبولان را و قوت دماغ بدهد اما خوردن آن ریاح در عروق احداث کند
و اوجاع در عضلها و باشد که سل کشد از بهر آنکه چون هضم شود عرقی که از وی حاصل شود
بعضی منحل شود بریاحی لطیف در عروق و بعضی در عضلها و چون تمدد در عروق پیدا کند
بیشتر آن بود که بگشاید و چون بگشاده شود و نفث ریزد و سل پیدا کند بی محال و نادر افتد که نباشد

تفاح الارض - بابونج ست و گفته شد ؛

تفاح - بری زعرور ست و گفته شود ؛

تفاح الجن - یبروج ست و گفته شود ؛

تفاح ارمنی - مشمش ست و گفته شود ؛

تفاح پارسی - خوخ ست و گفته شود ؛

تفاح ماهی - اترج ست و گفته شود ؛

تفسیا - یتفون ست و تافسیا خوانند و گفته شود ؛

تقدة گزبره وکسبره خوانند وگفته شود

تقرة - زیره رومی است وبپارسی کرویا خوانند وگفته شود

تمول قثاء مریست وگفته شود

تمتم سماق است وگفته شود

تمر خرماست طبیعت آن گرم وتر است در اول وگرمی وی زیاده است از تری منی بیفزاید و صداع آورد و دندان و بن دندان را تباه کند و خون غلیظ از وی حاصل شود و سینه و شش را درد آورد و در آنکه [illegible] بود و بسیار صداع و رمد و قلاع و خناق و درد دندان آورد و چون در شیر تازه [illegible] بسیار بپزند و بخورند نقوطی تمام آورد و اگر ادمان کند در زمستان خاصه چون دارصینی و فلفل کوفته در شیر [illegible] فربه کند و باه را زیادت کند و لون را نیکو گرداند بغایت و تمر مزاجهای سرد را بجهت درد پشت و درک نافع بود و مصلح وی خشخاش و بادام بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن

تمر هندی حمر خوانند و صبار را هم خوانند لطیف تر از اجاص بود و رطوبت کمتر و بهترین وی تازه و شیردار بود بغایت ترش و طبیعت وی سرد است در سوم گوید در دوم و شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سوم و ماسرجویه گوید سرد است و در دوم رطوبت است مسهل صفرا بود و از تهییج [illegible] طعام باز دید کند و مقوی بود و جهت قی و تشنگی و تب و غشی و کرب نافع بود خاصه [illegible] که طبیعت را نرم دارد و شربتی از طبیخ وی نیم رطل بود و گویند که مسهل اخلاط محترق بود و [illegible] نافع بود آشامیدن وجهت قلاع مضمضه کردن خفقان را نافع بود [illegible] از گرمی بود [illegible] را نافع بود و دانه وی بیاد و یه جهت زحیر مستعمل بود اما تمر هندی مضر بود بسرفه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش است و بدل وی اجاص

تمساح بپارسی نهنگ خوانند ابن مولف گوید آورده اند که نهنگ بصورت سوسمار بود و پشت او چون پشت کشف و آهن بر وی کار نکند و بطول هشت گز بود و چهار دست و پای دارد و بال او مقدار شش گز بود و دهنی فراخ دارد و او را شصت ناب باشد و مقوانکه [illegible] شود که استخوان پشت او یک پاره است و بیضه مثل مرغ و ذیل از دهن انداز زیرا که منفذ ندارد و جانوری در غایت قوت بود چنانچه فیل را در آب کشد و هیچ آهن در پوست وی کار نکند

از سر باد نباشد یک استخوان بود و اگر بر قفا افکند تبو اتر خواست و اسود شمن وی بود بل وی قدیم وجدید سپیدی
چشم را زایل کند شحم وی چون برگزیدگی وی ضماد کنند در ساعت درد ساکن کند و چون بگدازند و در گوش
چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان ادمان کنند کری را زایل کند و ابن زهر گوید اگر صاحب تب ربع
مالند نافع بود و شریف گوید چون پیه وی بگدازند با روغن گل درد پشت و گرده را نافع بود و باه را
زیاده کند و اگر خون وی با هلیله و آمله خلط کنند و بر سفیدی طلا کنند و خون وی با زیتون اندام گردد
و چون بر پیشانی طلا کنند صداع عین و درد شقیقه را نافع بود و گوشت وی چون سفید باج پخته کسی که
لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و ابن زهر گوید همه حیوانات را فک زیرین ایشان در حرکت
باشد الا تمساح و پیه وی با موم چون بسرشند و فتیله سازند و برافروزند در نهری یا بیشه ضفادع
قطع آواز نکنند مادام که افروخته باشد و چون طوق کنند پوست تمساح در بیرون ده
پس بیاویزند بر سطح دهلیز آرد در آن قریه تگرگ نبارد و اگر پیه وی در پیشانی کسی که شیر ازو
آنرا توج خوانند بمالند هر قوج که در برابر وی آرد از وی بگریزد و اگر چشم وی بر بند وقتیکه زیاده بود
و بر مجذوم بندند نافع بود و علت وی زایل کند و رها نکند که زیاده شود و اگر دندان وی که از جانب راست
بگیرند و بر بازوی راست بندند مجامعت را قوت دهد و مهره که تمام بود باه را و اگر زهره وی چون
در چشم کشند سفیدی زایل کند و اگر وی چون بخور کنند در شب جنون ازوی زایل کند

تنبول تانبول است که گفته شد

تنکار دو نوع است معدنی و مصنوع و طبیعت آن گرم و خشک است ولطیف نافع بود جهت درد دندان
و کرم آن باشد و از خوردن باز دارد بخاصیت و جلدی آن بد بود آنچه مصنوع بود صفت آن چند نوع است
یک نوع که بهتر بود گفته شود نمک یک جزو و یک جزو قلی و بوراسد جزو و اگر نطرون کنند بهتر باشد شیر گاو
یا گاو میش آن مقدار که وی را بپوشاند بر سر آن کنند و بجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن
با فتاب بیاویزند و خشک شود و آنچه در معدنی بود و از چشمه بیرون آید آن دو نوع است یک نوع
هیچ ماند و یک نوع برف و آن ریزیده باشد آنرا تنکار خوانند و آنچه بریده باشد آنرا بورک گویند
و باید که بروغن چرب کنند و در جایی که باد در راه نیابد نگاه دارند و نیز آنرا تنکار خوانند و آن نیکوتر بود
تنوب صنوبر صغیر است و گفته شود و از وی قطران سازند و زفت و تخم آنرا قسم قریش خوانند و دینوت نیز گویند و گفته شود

توت حلو فرصاد خوانند و بپارسی توت سفید خوانند قایم مقام انجیر بود در انضاج الا وی غذای بد دهد و معده را بد بود و خون فاسد از وی متولد شود و بهترین وی بزرگ شیرین بود و طبیعت وی گرم است در اول و تر است در دوم و گویند سرد است در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول براند و معده را بد بود و بهترین وی آن بود که پیش از طعام بخورد و بعد از ان سکنجبین بیاشامند و اگر ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور با آب باران بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون نیکو بکوبند و با زیت بیامیزند و ضماد کنند بر سوختگی آتش نافع بود و اگر طبیخ ورق وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و طبیخ پوست وی همین عمل کند +

توت حامض معروف است بشامی و بهترین سیاه و بزرگ بود و نارسیده وی چون خشک کنند قائم مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند تر است و گویند خشکی وی در اول است و در وی قبضی بود و ورم دهان و حلق را نافع بود و ورق وی خناق را نافع بود و عصاره وی خشک کرده ریشهای بد را نافع بود و خشک کرده وی شکم ببندد و فود سنطاریا را نافع بود و پوست درخت تریاق شوکران بود و آب ورق وی مقدار پانزده درم چون بیاشامند جهت گزیدگی رتیلا نافع بود و خوردن وی مغص آورد و مصلح وی اطریفل کوچک بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی انار بود +

توت وحشی توت العلیق است و بپارسی توت سه گل گویند و در علیق گفته شود +

تودری تودریج گویند و بزر الاود و قصیصه نیز گویند و بشیرازی تدری گویند و باصفهانی قدامه و کرمانی درخت میگویند و تبریزی درینه و طبیعت آن گرم و خشک ست در دوم و عیسی گوید تر است در اول و تودری چهار نوع است زرد و سفید و سرخ و گلگون و بهترین آن زرد بود و نافع بود جهت سرطانات که ریش نشده باشد با عسل و آب طلا کنند و اگر با آب بیامیزند و بر سرطان باطن ضماد کنند و ورمهای صلب و ورمهای بن گوش و صلابت نقرس را نافع بود و ریشهائی که در چشم بود پاک گرداند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بپزند و بیاشامند باه را زیادت کند و اگر در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ لزج که در سینه و شش بود +

توتیا انواع است بهترین آن هندی بود بعد از ان زرد بعد از ان کرمانی تنک طبیعت آن سرد ست

در اول وخشک در دوم چنین گویند سرد وخشک ست در دوم وانچه شسته بود افضل مجففات بود در لیشهار اسود منفد بود حتی سرطانات و درد چشم را نافع بود و منع فضول بد بعروق چشم از نفوذ در طبقات بکند خصوص مغسول وی و صحت چشم را نگهدارد و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه بغایت نافع بود و مقعده و ورمهای آن و گویند بدل آن بوزن آن شادنه نیم وزن آن توبال بود و گویند بدل آن سرطان حجری بود و صفت غسل آن بگیرند توتیای کوفته و بیخته کنند و با آب بیامیزند و در صره بندند که تنگ باشد نه بغایت و در ظرفی سبز کنند و آب باران بر سر آن کنند و در آب می جنبانند پس انچه رقیق لطیف بود با آب بیرون آید و انچه غلیظ بود وسخ بود با ریل در خرقه بماند بعد از ان آن آب را در ظرفی دیگر کنند و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنانکه اول و دیگر همچنان عمل کنند بعد از ان آبها بر گیرند و توتیا از وی بگیرند و اگر رملی در میان آن آب باشد بیندازند و توتیا خشک کنند و استعمال کنند +

توذریون بیخ کوهیست و در شین در شوکران صفت آن گفته شود +

توبال النحاس لطیف تر از مس سوخته بود و آن چون مس گرم کرده کوبند از ان می در افشند و بهترین آن تبریسی بود سیاه که میل بسرخی داشته و رقیق بود مانند پوستی و اولی آن بود که پیش از سحق چند بار بشویند چون خواهند که بدار وی چشم بکار برند و طبیعت آن گرم وخشک ست در سیم قابض بود و گوشت زیاده بخورد و خشونت اجفان اسود منفد بود و تاریکی چشم زائل کند و جلا دهد و اولی آن بود که حدت وی بشکنند و خاصیت وی در اسهال بلغم و ماء اصفر است و اینچنان استعمال کنند که نیم مثقال سحق کنند و با یکمثقال علک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود بقوت و گویند یکمثقال با ماء العسل بدین همین عمل کند اما بعد از ان قدری سرکه بیاشامند تا در اندرون نماند +

توبال الحدید اقوی ترین توبالها بود و چون آهن سرخ شده کوبند از ان در افشند و آن مجفف بود و مقبض نافع بود جهت ریشهای بد +

توبالملون نوعی از توتیاست و آنرا اقلیقا خوانند و ورق وی مانند ورق کبر بود گرد شکل و شاخها داشته باشد چون بشکنند شیر بسیار از وی روانه گردد و محرق بود بغایت +

تیغال سکر العشر خوانند و گفته شود در سین +

تین رطب انجیر تر است بهترین آن وزیری بود پوست باز کرده و بعد از ان انچه میل بسفیدی

داشته باشد بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند گرم است در اول یا در ابتدا
درجه دوم و تر است در دوم و خام وی بسرخی گراید و دردی حلار بود و بر ثآلیل بهق ضماد کردن نافع
بود و انجیر رسیده غذا بهتر از مجموع میوه‌ها دهد و زود تر بگذرد و فربهی آرد و صرع را نافع بود و خشونت حلق
و سینه را نیکو بود و تشنگی که از بلغم شور بود ساکن گرداند و گرده و مثانه را سودمند بود و از ریگ هرچه باشد
پاک گرداند و خاکستر چوب وی ذوسنطاریا را نافع بود و جهت اسهال خوردن و حقنه کردن مقدار پانزده
درم بود و لبن وی سودمند بود جهت گزیدگی عقرب و رتیلا و نار رسیده وی با عسل جهت گزیدگی سگ دیوانه
و ریشهای که رطوبت از وی روانه بود سودمند بود و سکنجبین و ورق آن با کرسنه و شراب بر گزیدگی ابن
عرس طلا کردن نافع بود و خورنده انجیر ایمن باشد از سموم و قضبان وی چون با گوشت گاو صلب
بپزند مهرا شود و انجیر طبیعتی دارد و ورق آن طبیعتی و چوب آن طبیعتی دارد و لبن وی طبیعتی دارد و ورق آن سخنی قوی بود و لبن
وی حار وی لطیف بود و قضبان وی گرمی لطیف و لبن وی خون گداخته و شیر بهبندد و از آن بسته بگشاید مانند
انفحه و اگر بر صوف نهند و در دندان گیرند از خوردن کرم پاک کند و در چشم کشند جهت ابتدای نزول آب
با عسل نافع بود و انجیر دردی نفخی بود و مواد مره بود و معده را بد بود و دفع مضرت وی با سکنجبین ساده بود
که بعد از آن بخورند با شراب اترج با ریباس و غذای خورند که مری در وی بود و این مولف گوید در تاریخ
آورده اند که بروزگار نوح علیه السلام همه درختان تباه شدند در طوفان مگر انجیر و از همه میوه‌ها چیزی بیفتند مگر
انجیر و ورق آن گویند زهر قاتل است و در خواص آورده اند که اگر شاخ درخت انجیر را ساعتی در نمک
آب نهند پس بکارند انجیر آن بغایت شیرین آید ۞

تین یابس انجیر خشک است بهترین وی رطب بود و طبیعت آن گرم است در آخر درجه اول
معتدل بود در خشکی و تری لطیف بود و منضج و محلل و ورمهای صلب ضماد کردن نافع آید و دمامیل را
نضج دهد و صرع را سودمند بود و خشونت حلق و سینه و قصبه شش را موافق بود و شراب وی سرفه کهن را
نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و گرده و مثانه را سودمند بود و از سم ایمن باشد خورنده وی چون با آب
وی را جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد و نضج آن بدهد و بگشاید و از خوردن وی خونی بد از وی
متولد شود و ادمان خوردن وی شپش در بدن بازدید آن کند و سرد مزاج را نافع بود و درد پشت
و تقطیر البول را نیکو بود و مسخن کرده بود و اخلاط آورد و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک کند و مضر بود

جهت جگر و سپرز که متورم بود و اولی آن بود که با مغز گردگان و مغز بادام خورند و به خون نافو تنج و سعتر و حاشا بخورند گرده و مثانه و سینه را پاک گرداند و چون بگیرد طل از وی بسر که شراب خوب سایند سه شبانروز و بعد از آن بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر به بادام و چهار انجیر در سر که خوب سائیده چنانچه ذکر رفت بخورند سپرز بگدازاند و ضماد کردن نیز بغایت سودمند بود و جالینوس گوید بدل وی در انضاج حب صنوبر است والله اعلم بالصواب +

باب الثاء

ثافسیا نفسیا نیز گویند و بنتون نیز خوانند و آن صمغ سداب کوهیست و گویند صمغ سداب بری و سداب بری حرمل است و گفته شود و سداب کوهی برگ آن به برگ حرمل ماند اما درازتر و پهن تر بود و شاخ وی دراز و سطبر بود و بوی عظیم منتن وارد و تخم آن بشکل تخم سداب بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و محرق و منفخ قوی بود و مخفف و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرمی وی در سیوم بود و مسهل و منضج و منقی بود و هیدلی بغایت کند از عمق بدن و موی بر دیاند و پوست بیخ وی تر بداءالثعلب بغایت نافع بود و استرخا و نقرس مفاصل سرد را بغایت سودمند بود و حقنه کردن جهت عرق النسا نافع بود و بر نفث دم و فضول طلا کردن و مقدار مستعمل زیاده از نیم درم نبود در استسقا با ماء العسل و مسهل و مقی بود و اگر زیاده ازین مقدار بود بول و طبع به بندد و ورم زبان و قراقر و نفخ و سوزش حلق و معده و سرخی روی را نافع بود و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج وی قی کنند بعد از آن شیر و مسکه و جواب بدهند و غرغره بشیر تازه و روغن گل و از آرد تخم سداب بغایت نافع بود و این از خاصیت است و جالینوس گوید بدل وی در داء الثعلب حرف بود و وی مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح وی حب الآس و بلوط بود +

ثاهر دجر خوانند و آن لوبیاست و گفته شود +

ثالقیس حرف بابلی است و گفته شود +

ثاقب الحجر بسفایج است و گفته شود +

ثدی بپارسی پستان گویند و ضرع پستان چهارپایان و ثدی از آن آدمی گویند گوشت وی مانند سد بود و طعم وی شیرین بود و بهترین وی آن بود که از حیوان معتدل گیرند و طبیعت آن

گرم و تر بود و گویند مزاج وی بسردی مائل بود و غذای صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و در وی
غلظی بود و مصلح وی سعتر و نمک بود +

ثعلب بپارسی روباه گویند و چون بپزند آب وی بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصة چون زنده
همچنان بپزند و زنانی که نیک دران آب نشینند اما بعد از تنقیه این عمل بکنند و پیه وی درد مفاصل را
نافع بود و درد گوش را چون در گوش چکانند و اگر بدان ادمان کنند کوی زایل کند و درد آن ببرد و شش
وی چون خشک کنند و بسایند و بیاشامند ربو و سرفه را نافع بود و پیه وی چون در دهن گیرند درد دندان
زایل کند و در چشم را نافع بود و شریف گوید پیه وی چون با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را
نافع بود و مجرب است و زهره وی با آب کرفس و اشق بگدازند مساوی و سعوط کنند در بینی کسی که ابتدای
جذام بود هر ده روز یکبار بغایت نافع بود و چون آدمی دندان وی در دست گیرد ایمن باشد از بانگ
کردن سگ و چون پیه وی بازیت الانفاق کهن بگدازند و بر نقرس و مفاصل بمالند نافع بود و پوست
وی بغایت گرم بود و از همه پوستها سخن تر بود و مرطوب مزاج را شاید پوشیدن و محرور مزاج را نشاید
و کسی که سرما بر وی غالب بود شاید و هر چند که موی بر وی بیشتر بود سخونت در وی بیشتر بود و از آن
لباس زنان و پیران بلغمی مزاج را شاید و ابن زهر در خواص آورده است که پیه وی چون طلا کنند
بر تازیانه یا چوبی و در اندرون هر خانه که بنهد مجموع براغیث بر وی جمع شوند و براغیث جمع کیک بود
بپارسی و ابن مؤلف گوید اگر بادام تلخ بکوبند و بر گوشت پراکنند و روباه بخورد بیهوش گردد +

ثغام حرف ست و گفته شود +

ثغاد سیر ذرد آب خوانند و بلغت اهل شام شمام و بپارسی دستنبو و باصفهانی دستنبویه و گفته شود

ثلثان طولیدون ست و فنا نیز گویند و آن عنب الثعلب است و گفته شود +

ثلج بپارسی برف گویند و صفت جمد و جلید در جیم گفته شود +

ثلج چینی سنگی سفید است که در مرهمها بکار شود جهت جلای چشم و تپ دق را نافع بود و طبیعت وی
سرد و خشک ست و ابن بیطار گوید زهره آبنوس است و در الف گفته شد +

ثمرة العرعر جوز الابهل گویند و در الف گفته شد در صفت ابهل +

ثمرة الطرفا عذبه است و جز مازج نیز گویند و گفته شود

ثمرة الشوکة المصری جلنار ست وگفته شود +
ثمر شجرة الروم نقل بکی ست وگفته شود +
ثمرة العلیق توت علیق ست بپارسی در گویند وبشیرازی توت سه گل بود در صنعت علیق گفته شود
ثمرة الکبر شنبلج خوانند وثمرة اللطیف وثمرة الاصف نیز خوانند وبشیرازی کورک گویند وشنبلج قثاء الکبر
خوانند وطبیعت آن گرم ست در سوم وگویند در چهارم وثمره کبر چون با سرکه ونمک بپروردند لطیف بود
سده جگر بگشاید وسپرز ومعده را پاک کند وطبع را نرم دارد ودر صفت کبر منفعت همه گفته شود +
ثوم بپارسی سیر گویند وبهندی لهسن گویند بستانی وبری وکراثی بود وثوم بری اسقوردیون ست
وگفته شد وثوم کراثی مرکب بود ولقوت از ثوم وکراث وطبیعت ثوم گرم وخشک ست در چهارم وگویند
در سوم ود در حرارت ویبوست از بصل اقوی بود ومحلل نفخ بود وآب گردش را نافع بود وچون خاکستر
وی بهق با عسل طلا کنند نافع بود وبر داء الثعلب با عسل وروغن حب البان بیامیزند وبران [illegible]
موی بروياند وجرب وقوبا را نافع بود وخوردن وی خام یا بریان کرده یا بخته حلق را صافی کند وسرفه کهن که
از سردی بود سود دارد وخوردن وی کرم را بکشد مجموع وعلق از حلق بیرون آید وچون بکوبند وباسرکه بدان
غرغره کنند وچون در طبیخ ورق وی وساق وی نشینند حیض براند ومشیمه بیرون آورد ووی نافع بود
جهت گزیدگی جانوران وسگ دیوانه ورتیلا وابن عرس وافعی وعقرب با شراب خوردن وضماد
کردن وطبع را نرم دارد وبول براند ودر روده را سود دهد وقتی که بی تب بود وفولس گوید بغایت مقوی ست
باه بود ومنی بیفزاید وقولنج وعرق النسا را نافع بود اما مصدع بود ومضعف چشم بود وچون بخته بود حرارت
وحرافت وی کمتر بود ومصلح وی ترشی وروغن بود وگوشت فربه وبدل ثوم بری بستانی بود و
صاحب تقویم گوید مصلح وی بنفشه وهلیله بود +
ثوم الحیة ثوم بری گویند وآن اسقوردیون است وگفته شد بعضی از منافع وی ودیگر منفعت
وی آنست که مرضهای سرد وفالج ولقوه وخدر را نافع بود وجالینوس گوید فالج ولقوه وجذام وبرص
وبهق را سودمند بود وچون با عسل کف گرفته بیاشامند ودیسقوریدوس گوید برص وجرب وبهق
زائل کند چون بدین صفت استعمال کنند بگیرند ثوم بری ونیکو بکوبند وآب رازیانه تر بسرشند
وتخم رازیانه کوفته وبیخته وعسل کف گرفته ودر حمام مثل نوره طلا کنند ودر سر سه روز یکنوبت وسلا کنند

تا باعرق فرود آید و فولس گوید جذام را زائل کند چون بیاشامند از وی در هر پنج روز مقدار چهار مثقال باعسل و باقی منفعت در صفت وی تشقر دیون در شین گفته شود +

ثومثش حاشاست و گفته شود +

ثیل نخیل و نجیر و نجمه خوانند بپارسی بید گیا خوانند و آن نوعی از حرشف است و طبیعت وی سرد و خشک ست در اول و گویند معتدل است نافع بود جهت جراحتهای تازه و منع نزله بکند و بیخ وی و تخم وی منع قی کند و او را بول بکند تمام و اسهال باز دارد و از تخم وی لعوق سازند سنگ گرده بریزاند و طبیخ آن ریش مثانه را نافع بود والله اعلم +

باب الجیم

جادی کرکم و قرقو و ربهقان و خلوقی گویند و شعور السقالیه و آن زعفرانست و گفته شود +

جاورس سه نوعست یکنوع دخن گویند بپارسی ارزن گویند و بشیرازی الم و یکنوع جاورس هندی خوانند و آن ذرّه است بپارسی ذرة خوانند و یکنوع جاورس گویند و بپارسی گاورس و بشیرازی گال گویند و طبیعت آن سرد است در اول و خشک ست در سوم لطیف بود و در همه حالها بهتر از ارزن بود و گویند سرد و خشک ست در سوم قابض بود و مجفف بغیر لذع شکم ببندد و بول براند و خونی بد از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک تر از مجموع حبوب دهد که از ایشان نان پزند و بچه ببندانند و مصلح وی آنست که با شیر تازه پزند یا با آب سبوس و روغن بادام یا روغن گاو دیار و غن کنند و حلوای چرب از پس آن خورند و بدل وی در حبس شکم ارزن بود +

جاوزهرج گاوزهره گویند و آن حجر البقر ست و گفته شود +

جاوشیر بپارسی جواشیر خوانند و گواشیر و شیر هم گویند و بشیرازی جاخوشی گویند و آن صمغ درخت است که ساق کوتاه دارد و برگ آن به برگ انجیر ماند گرد تر و کوچکتر و گویند ورق آن بورق زیتون ماند و قول اول اصح است که برگ آن گرد است و برگ زیتون کشیده و ساق وی بساق خیار زه ماند کشیده و گل وی زرد رنگ و تخم وی خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی چنان گیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اول که از ساق درخت بیرون آید سفید رنگ بود و چون خشک شود زرد گردد و چون آب بگذارد گفته شود

برنگ شیر بود و اگر رنگ سیاه بود مغشوش بود و غش آن باشق و موم کنند و طبیعت جاوشیر گرم و خشک
بود در سوم گویند در دوم و جالینوس گوید گرم است در سوم و خشک ست در دوم جهت عرق النسا
و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن نافع بود و بر دندان خورده نهند درد ساکن کند و صداع و صرع را
سودمند بود و در چشم کشیدن جلا دهد و چشم را روشن کند و استسقا و چکیدن کمیز و صلابت رحم را نافع بود
و جرب و مثانه را و بر ذات الجنب ضماد کردن نافع بود و چون با عسل بگدازند و زن بخود برگیرد حیض آرند
و بچه بکشد و بیندازد و با مویز چون ضماد کنند بر نقرس نافع بود و قولنج بلغمی را سودمند بود و گزیدگی جانوران
و سرفهٔ کهن که از خلط غلیظ بلغمی لزج بود سودمند بود و بیخ درخت وی چون بخور کنند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد
و ثمر وی چون با افسنتین بیاشامند حیض براند و اگر با ادویه بیاشامند گزیدگی جانوران را نافع بود
و اگر با شراب بیاشامند درد رحم که بسبب آن اختناق بود نافع بود و مقدار شربتی از وی مابین نیم مثقال
تا یک مثقال بود بعد از آنکه در مطبوخ خوب سائیده باشند و ابن جزار گوید اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود و در
شکم بمیرد فتیله از جاوشیر بسازد و بخود برگیرد زود بیرون آید و جهت صرع دام الصبیان نافع بود و جاوشیر
مضر بود با عصاب صحیح و ائمین و مصلح وی مرباخور بود و بدل وی سکبینج و رازی گوید بدل وی
لبن التین است بوزن آن و ابن جزار گوید بدل آن بوزن آن قنه و گویند یک وزن و نیم آن قنه است
و گویند بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که اشق نزدیک ست بوی

جار النهر گویند سلق الماء است و آن نباتیست که در آب روید به نیلوفر ماند و اندکی از آب پیدا باشد
طبیعت وی سرد قابض بود حکه و جرب و ریشهای پلید و ریشهای کهن را نافع بود و بدل آن لطباط بود

جاسوس خشخاش زبدیست و گفته شود در خا

جاکون لبسباسه است و گفته شد

جامه باقلا قبطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبهای ایستاده روید و ساق وی بسطبری انگشت بود
و بدرازی یک گز باشد و گل وی مانند گل سرخ بود و باقلای آن کوچکتر از باقلا بود و چون خشک شود
سیاه بود و چون تر باشد بخام و پخته خورند و بیخ آن از بیخ نی سطبر بود و قابض بود و معده را نیکو بود و آرد
وی چون بیاشامند حبس اسهال کهن باز بندد و در ریش روده را نافع بود و پوست وی قوی تر بود در این عمل

جاکشو تشمیزج است و گفته شود

جاموس بپارسی گاومیش نر را گویند و صفت آن در لام در لحوم گفته شود

جبن رطب بپارسی پنیر تر گویند و بهترین آن شیرین اثر بود که میل او بحلاوت باشد و از شیری معتدل از حیوان صحیح البدن گرفته باشند و طبیعت وی سرد و تر بود در سوم و گویند در دوم غذای فربه کننده بود و طبع را نرم دارد و منع ورم جراحت بکند و نفع مضرت کسی که مردار سنگ خورده باشد اما سنگ گرده و مثانه و سده پیدا کند و مصلح آن عسل بود یا قند صاحب تقویم گوید مصلح آن زیتون است

جبن یابس و جبن عتیق پنیر خشک بود بهترین آن روغن دار شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و مصلح ریشهای بد بود و چون با زیت سحق کنند سودمند بود جهت تحجر مفاصل ضماد کردن و بیرون آن بیارند چنین بی‌رحمتی و چون بریان کنند شکم ببندد و مولد خلط برازی بود و بدن را لاغر کند و معده را بد بود و دشخوار هضم شود و تشنگی آورد و سنگ گرده پیدا کند و باید که میان دو طعام خورند و اگر با مغز گردگان خورند نیکوتر بود

جبلبس جبس است بپارسی گچ گویند و گفته شود

جبین جبلهنج و جبلاهنگ و جبلهنگ و جلبهنک نیز گویند بپارسی جبراهنگ گویند و آن تخم زرد خار است و بیخ وی تریز زرد است و گویند تخم وی سیاه است و فعل وی مانند فعل خربق بود بهترین وی هندی بود خلوقی رنگ برنگ شنگرف و بغایت خرد بود و دراز قدر و مقی بود و بقوت بلغم و اخلاط غلیظ لزج براند و خلط بود و بگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی از نیم درم تا یکدرم بود و از این زیاده اگر بخورند بود و از خوردن وی غثیان عظیم پیدا شود تا حدیکه خناق آورد و عرق سرد و معالجه آن بقی و آب گرم و حقنه قوی که در وی شحم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بیاشامند و اگر تشنج پیدا کند موم روغن نرم بوی مالند و در آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی خربق است

جدال بلح است و گفته شد

جدوار بپارسی زدوار گویند و مغربی ماه فرفین و هندی نربسی و آن بیخ مشابه است بسعد سنبل اما بوزن ثقیل تر و صلب تر از وی بود و بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش بنفشجی باشد و آن هندی است اما آنچه خطائیست بزرگتر و مقدد باشد و اکثرش بنفشجی بود و آنچه هندیست اکثر سیاهی بود و این مولدان گویند فرفین چهار نوع است سفید و بنفش و سیاه و زرد و خطائیان زرد را کرای گویند

ونقبش را ببلی خوانند و سفید و سیاه میباشد و زرد و نقبش خطائی و در زمین هند کوهیست که آنرا
فراجل میخوانند کوهی عظیم است و در آن طرف کوه اهل هند میباشند و آن طرف میگویند از حساب خطاست
این بیخ آنجا میروید آنرا زربیشی از زهر آن خوانند زهر بیست بهندی آنرا بیشی میخوانند و این بیخ باد زهر
دیست بزرد و یک نوع دیگر میروید چون این بیخ بهای وی میرسد قوت زهر آن بیش باطل میشود و اهل آنموضع
آن بیش میخورند زیان نمیدارد اگر این بیش جای دیگر میروید که مجاور این بیخ جدوار نیست نیم دانگ
کشنده است و بیش را العربی بیش میخوانند و ابن مؤلف گوید که این بیش را در آنموضع بهلهل اهل خوانند
و بدترین مجموع زهرهاست تا بحدیکه تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت نمیتواند کرد و در شهر ملتان
شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد و در حال لبهای او آماسیدن گرفت و چشمهاش از جای برجاست
و بیخود شد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر گاو بوی دادند بعد از یکساعت قی کردن
آغاز کرد بانواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مصروع میشدند باز بیخود افتاد دیگر بار نیم مثقال جدوار
صلایه کردند بشراب انگور تیز بوی دادند باز قی کردن آغاز کرد و بسیار قی کرد بعد از آن خواب بر وی
غلبه کرد چون در خواب برفت عرق بسیار کرد چون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاصی
یافت باذن الله تعالی خواص این دارو بسیار است اول باد زهر آن بیش است که ذکر کرده شد
دیگر در اعمال سجستان که از زمین گرمسیر است مار قاتل میباشد شخصی را مار گزیده مقدار نیم مثقال
با شراب بسایند و بخورد وی دادند از زهر آن مار خلاصی یافت و عقرب و رتیله گزیده را مقدار
دو دانگ با شراب بدهند نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزله میگوید هو تریاق السموم
باسرها حتی البیش والافاعی و از منافع دیگر وی آنست که مجموع دردها را بشکند و نشانند اگر بر اعضا
ظاهر شود بسرکه یا بگلاب یا آب طلا کنند درد بنشاند و اگر در باطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند
بقدر شراب با آب گرم یا بجلاب بحسب مزاج بدهند درد بنشیند و چون درد قولنج و درد گرده و درد معده
و سنگ گرده و مثانه و عسر البول را با شیر تخم خیارین بدهند سود دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و
صفراوی و دموی و سوداوی را در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده باز گرداند و در انتها تحلیل دهد و اگر
محتاج نضج باشد نضج بدهد خصوصاً اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران بسرکه بسایند و طلا کنند
ورم را تحلیل کند و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو طلا کنند تحلیل یابد بی آنکه خیارک بزند و بگشاید

بهیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض وبا هر کسی که طاعون بر آید این دارو با سرکه بسایند و بران موضع
طلا کنند خلاصی یابد بعون الله تعالی و مجربست و دیگر دل را قوت دهد و در ابتدای زحمت خنازیر طلا
کنند بغایت مفید باشد و بر ریشهای پلید و ریشهای کهن قدری بکوبند و بران ریشها پاشند گوشت
مرده را بخورد و جراحت بصلاح آورد مجربست دیگر کسی را که دل ضعیف بود و خفقان داشته باشد هر روز
مقدار نیم درم بجلاب یا بشراب بدهند دل را بغایت قوت دهد و در تفریح نظیر ندارد و در ایام وبا چنانکه در
تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر وبا کند این داروی
مفرد همان خاصیت تریاق دارد بلکه زیاده ترجیحت آنکه قوت تریاقیه در سموم هست و چندان گرم نیست
دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان مولانا نجم الدین محمود بن فقیه الیاس شیرازی علیه الرحمة بود
مردی فاضل بود و در اکثر علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نوشته فرمود که هر خاصیتی که در تریاق
فاروق هست درین داروی مفرد هست و همچنین فرمود که مرا درد معده بود و بلغمی هر معالجه که کردم
مفید نشد چند عدد ازین چدوار بروزگار صلایه میکردم و بجلاب گرم میخوردم ازین زحمت زائل شد
و شخصی را شده جگر بود و باستسقا خواست انجامید چند روزی این دوا را با سکنجبین بخورد شده
گشاده شد و رنگ وی بغایت زرد شده بود باز برنگ اصلی خود آمد و دیگر شخصی قرحه مثانه داشت
و چهار روز بول وی گرفته بود ازین دارو بسایند بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی
چکانیدند همان ساعت بول وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت و دیگر زحمت
بواسیر را ازین دارو بیران موضع طلا کنند درد ساکن گرداند و ورم را تحلیل دهد دیگر آنکه دشواری
زادن را از نظیر ارد بسایند قدری و بجلاب گرم بخورد وی دهند و قدری به پشم پاره بخود و بر دارد در حال
وضع حمل شود دیگر مسرع صبیان از شیر مادر بمقدار نیم دانگ یا دانگی بخورد وی دهند نافع بود و این معنی
گوید که این خاصیت درو هست و این ضعیف را تجربه افتاد طفلی را چهارده شبانروز ام الصبیان
بود که یکزمان خالی نبود ازان این دارو با شیر مادر بوی دادند همانروز شفا یافت و بارها آزموده است و
مجرب دیگر خداوند تپ ربع را هر روز مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند هفت روز پیاپی نافع
گردد ان شاء الله تعالی اما تنقیه بدن باید کرد و دیگر درد دندان را مفید ست مقدار عدسی ازین دارو
بزیر دندان بگیرند یا بر دندان طلا کنند در حال درد ساکن گرداند و درد چشم که بلغمی باشد در چشم چکانند

در وی نشاندو اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند درد ساکن گرداند و آماس پلکهای چشم نشاند و کم کند و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن تر باشد و صفراوی را درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد و در تقویت باه اثری عظیم دارد مقدار دو دانگ تا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نعوظی تمام آورد و حکمای هند میگویند مردم لاغر را فربه میکند و میگویند که اگر بهق و برص طلا کنند سودمند بود و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق وی طلا کنند نافع بود و حکمای هند میگویند درین دارو ضد و بیست منفعت است و ابن مؤلف گوید شخصی را سوء القنیه طاری شده بود و با استسقا خواست کرد چند روز ازین دارو دادم با جلاب بادرا بول رفع شد و الله تعالی او را صحت بخشید حالیا آنچه بسماع از اوستادان بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد و من الله التوفیق و صاحب تقویم گوید از قول مسیح که طبیعت وی گرم و خشک است در سوم و هم صاحب تقویم گوید فرحه امعا آورد و مصلح وی شیر حلیب بود که آهن تافته دران انداخته باشند و صاحب منهاج گوید که بدل وی دریاق سه وزن آن زرنباد بود

جدب تجارست و گفته شود +

جرجیر بری بود و بستانی بود بری را ایهقان گویند و بستانی را تیزتره گویند و کف عایشه نیز گویند بپارسی کیکیز گویند و بشیرازی کهزک گویند و کیکیج تیزخوانند و بهترین آن بستانی بود که به تیزی کمتر مائل بود و طبیعت وی گرم است در سوم و گویند در دوم و خشک است در اول و تر وی تر بود در درجه اول و یوحنا گوید گرم و خشک است در دوم و آب وی اثر فرحه زائل کند و جرجیر ملین بود و مسخن و منفتح و مهیج باه بود اما مصدع بود و سدر و تاریکی چشم آورد مصلح وی کاهو و کاسنی و بقلة الحمقا و سرکه بود و منی را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و چون با شراب بیاشامند تریاق گزیدگی ابن عرس بود و طبع براند و در خواص آورده اند که چون جرجیر بکوبند و آب آن در بیخ انار ترش ریزند شیرین گردد و جرجیر بری اخردل بری خوانند و ادرار بول بغایت کند و تیز تر از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل مستعمل کنند +

جرجیر الماء قرة العین است و سنبر نیز گویند و گفته شود +

جرندانق کردانه است و کردمانه نیز گویند و گفته شود در کاف +

جرجیر باقلاست و گفته شد +

جرجیر المصری نرمس است و گفته شد +

جراد بپارسی ملخ گویند بهترین وی فربه بود طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و چون بخور کنند
عسر البول را نافع بود خاصه زنان و گویند دوازده عدد از وی سر ببرند و اطراف های وی با قدری مورد
خشک بیاشامند استسقا را نافع بود و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را سود دهد و بریان
کرده جهت گزیدگی عقرب چون بخورند نافع بود و اندرون وی و خایهٔ وی چون بر ثآلیل طلا کنند زایل
کند و گویند ملخ دراز پا بر صاحب تپ ربع ببندند نافع بود و خوردن ملخ جرب و حکه آورد و مصلح وی
بقلة الحمقا بود یا بزر القثا و ابن مولف گوید اگر ملخ را بسوزانند دیگران از آنجا بگریزند و اگر [illegible]

جراد البحر ربیان است و گفته شد

جرذان فارسیست بپارسی موش گویند چون بشکافند و بر گزیدگی عقرب نهند درد ساکن گرداند
و گویند بریان کرده گویند بر ثآلیل [illegible] چون بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر شکافته بر موضعی
که خار یا چوبی رفته باشد طلا کنند بیرون آورد و سر وی چون خشک کنند و بسوزانند و گویند به نبات خورده با عسل
بیامیزند و بر داء الثعلب نافع بود و ابن ماسویه گوید آورده اند که اگر سرگین موش در چشم کشند سفیدی را
ببرد و قروح برویاند و رطوبت ترنیه پاک کند و موش با عقرب خصومت دارد و اگر موشی با عقربی
در جائی کنند موش قصد دنبال عقرب کند و عقرب قصد موش کند و نیش زند اگر موش غالب آید
دنبال عقرب بدهد عقرب [illegible] اگر عقرب غالب آید موش را نیش میزند تا بکشد

جراسیا قراصیاست و گفته شود

جرامقه حسن الکلب ست و گفته شود

جزر بپارسی گزر گویند و بهترین وی زرد شیرین بود و گویند سرخ [illegible] تر بود و زرد غلیظ تر بود و غذای
وی کمتر از غذای شلغم بود و طبیعت وی گرم است در آخر درجه دوم و تر بود در اول و باد را تحریک دهد
و مسهل و ملطف بود بول براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد بود و باید که بغایت پخته بود و
مصلح وی آب کامه و سرکه و خردل بود [illegible] گوید جزر مقوی معده بود که در وی لزوجت و طعم غلیظ
بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام بکند و چون با گوشت بود نیکو بود و خاصه قطع بلغم کند و سده
بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع برانگیزاند و چون با عسل مربا کنند زود هضم شود و [illegible]
وی کمتر بود و حرارت وی زیاده تر و باد را زیاده کند و منی بیفزاید و پشت را نیکو بود و چون با سرکه

ونمک نهند معده وجگر وسپرز را نافع بود گویند چون جزر در شیب آتش بریان کنند ویک سیر دارچینی
سوده بروی پاشند وبخورند قوت باه اقصی الغایت بدهد +

جزر البری شقاقل است واشقاقل گویند وگفته شد +

جزر اقلیطی هم جزر بریست وگفته شد +

جزمازج ثمرة الطرفا ست بپارسی گزمازک گویند وطبیعت وی گرم ست در اول درجه اول وخشک ست
در آخر آن وگویند سرد ست در اول قطع رعاف بکند وچون بپزند بآب وسرکه وبر سپرز ضماد کنند
نافع بود وریش خنش را نافع بود ومقدار دو درم مستعمل بود وچون بیاشامند نفث دم را نافع بود
واسهال کهن ونزافی که رطوبات از رحم ایشان روانه بود ویرقان را نافع بود وبرگزیدگی رتیلا چون
ضماد کنند نافع بود [illegible] گویند مضر بود بسپرز ومصلح وی [illegible] بود وگویند بدل وی نیم وزن آن پوست
انار ونیم وزن آن [illegible] سرخ بود +

جسر دارو [illegible] ست وگفته شود +

جشمی خشک دارو ست وگفته شود +

جساد زعفرانست وگفته شود +

جشمک تشمیزج است وگفته شود +

جصّ جبسین است بپارسی گچ گویند وطبیعت وی سرد وخشک ست چون بسرکه بسرشند
وبرسر کسی که خون از بینی وی روانه بود طلا کنند خون باز دارد وچون طلا کنند بر شکستگی استخوان نافع بود

جعده فولیون خوانند وکسیر گویند وکیموس نیز خوانند وآن دو نوع است کبیر وصغیر وکبیر وی بپارسی عنبربید
خوانند وصغیر وی بپارسی گل ارمه خوانند وبلالی گل بوره وبهترین آن صغیر بود شامی بری تازه سفید
وطبیعت وی گرم بود در سوم وطبیعت عنبربید گویند گرم بود در دوم وخشک بود در دوم مفتح
وملطف بود چون تر بود جراحتهای تازه را نافع بود وخشک آن نافع بود جهت ریشهای بد وبا سرکه بر سپرز
ضماد کنند نافع بود بول وحیض براند ویرقان سیاه را نافع بود وکرم دراز وحب القرع بیرون آورد
وگزیدگی عقرب وجانوران را نافع بود وچون در خانه دود کنند بآن یا بفشانند در خانه گزندگان
بگریزند وجهت نسیان نافع بود ویکدرم از آن وعصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی ببرد چشم را

روشن کند و اگر در شیاف مرارات کنند و با آب رازیانج و آب پیاز تر بسایند و در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و مضر بود بمعده و مصدع بود و اسحق گوید مصلح وی حماماست و صاحب تقویم گوید بنفشه و بدل وی در بیرون آوردن کرم و راندن حیض و بول پوست چوب انار تر دو چهار دانگ وزن آن پوست سلیخه بود و گوید بدل آن فودنج جبلی است

جعندر راسلق گویند و گفته شود در سین +

جفت البلوط پوست بیرون بلوط است و طبیعت وی سرد و خشک ست در دوم و قابض است خون رفتن باز دارد و خاصه از زنان و ریش روده و شکم ببندد و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند و در فتق ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن آن صوبه و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گلسرخ همچنان باونبال و گویند بدل آن گلنار ست +

جفری کفری گویند و گفته شود +

جل ورد ست و گفته شود +

جلبوب لبلاب ست و نوعی نیز گویند و عشقه و حبل المساکین در لام گفته شود +

جلنار بپارسی گلنار گویند و بشیرازی گل صد برگ و آن گل انار ست و بغیر از آن هیچ ثمر نمید بهد و بهتر آن فارسی بود و گویند بصری طبیعت وی سرد ست در آخر درجه اول و خشک ست در دوم خون شکم ببندد و در ریش روده و ریشهای کهن و فتق را سود مند بود و دندان را محکم کند و زنانی که خون زیاده از ایشان روانه بود ببندد و اگر با سرکه و مغرقه بر درم مطبوخ کنند باز گرداند و چون با سرکه بپزند و مضمضه کنند دهن جوشش را نافع بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیته التیس بود و مقدار مستعمل از وی از یک درم و نیم درم تا دو درم بود اما مولد سده بود و مضر بود بسعر و مصلح وی کثیرا ست و بدل وی قماع رمان یا جفت بلوط و سماق دو گوید بدل وی پوست انار ست بوزن آن و گویند طراثیث بوزن آن

جلنسرین ورد صینی است و گفته شود و صفت آن در باب نون در نسرین +

جلبنک جلبنج است و گفته شد +

جلجلان صاحب مفرده گوید سمسم است و صاحب منهاج یک قول دارد که سمسم است و این هر دو قول خلاف است بتحقیق که بر عیا پس ست بپارسی کشنیز خشک گویند و گفته شود در کاف +

جُلبان خلر گویند و خرفی و گفته شود
جلید ثلج است بپارسی برف گویند سرد است بطبع و خشک ست بعرض مزاج اصلی و تر است و خشکی در عارضیت و آب وی درد دندانی که از گرمی بود نافع بود و هضم را قوت دهد اما اعصاب و معده را زیان دارد و بیرون را بد بود و سرفه آورد خصوصا کسی را که خلط سرد در معده وی بود و تشنگی آورد و برف خوردن و آب وی علق که در حلق چسپیده بود نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بد بود بسبب آنکه هر چند لطیف وی است در بستن و تحلیل رفته است در صفت حمد گفته شود بعد از ان
جلوز صاحب منهاج گوید بندق است و صاحب جامع مطلقا گفته است که بندق است و بر وی سهو کرده اند و در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم گوید جلغوزه هندیست و مولف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البر است و روغن وی را زیت الرجان خوانند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و مولف گوید آن بادام کوهیست شیرازیان آنرا انجرک خوانند و قائم مقام جلغوزه است در منفعت و طبیعت وی گرم است در درجه اول و گویند در دوم و خشک است در اول و در وی اندک رطوبتیست باه را قوت دهد و منی را بیفزاید و در دیشت را نافع بود و گزیدگی عقرب و رتیلا را سود مند بود اما نفخ آرد و هضم بود و دیر از معده بگذرد و مضر بود بشش و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه بود
جلغوزه حب الصنوبر کبار است و در حا گفته شود و صفت حب صنوبر کبار و صغار
جُلجان سمسم بپوست است و گفته شد
جُلجُلان الحبشه خشخاش سیاه است و گفته شود
جلنجوبه فوفل بریست و گفته شود
جُلباق جلبموست و گفته شود
جلماثا قند ست و گفته شود
جُمار شحم النخله خوانند و قلب النخله نیز گویند و آن لب نخل است بپارسی مغز سر درخت خرما گویند و پیه خرما و دل خرما خوانند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک است در اول و گویند در دوم و قابض بود نافع بود جهت خشونت حلق و اسهال و خون شکم و گزیدگی عقرب و زنبور خرما و اگر

بغایت نافع بود و قوت احشا بدهد و جهت مرهٔ صفرا نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود یا عسل و گویند بدل وی حماض بود *

جمهوری صاحب منهاج گوید شراب انگوری بود که سه سال بران گذشته باشد و صاحب جامع گوید شراب را چون بجوشانند تا به نیمه آید جمهوری و مولانا حکیم الدین اسمعیل گوید شراب انگوری چون بجوشانند تا سه من بایک من آید جمهوری گویند *

جمار النهر جار النهر ست و گفته شد *

جُمان جلید ابروست و سعر وکیل دار و نیز گویند و آن سرخس است و گفته شود *

جمد بفارسی یخ گویند و آن بعضے بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود به سبب آنکه از ان بسته شود و اگر آبی نیک بود آن یخ نیک بود و اگر بد بود بد و خواص وی ببرف نزدیک است اما لطیف تر بود *

جمسفرم جماهوی سلیمس گویند و آن ریحان سلیمان ست علیه السلام و در را گفته شود *

جمار چینے تلخ چینے ست و در اسیوس طبیعت آن گفته شد *

جمست نیک است بنفشج که بسرخے مایل بود و معدن آن سه روزه مدینه حضرت رسول علیه السلام ست اگر از ان ظرفی بسازند و در شراب بیاشامند مستی نکند اگرچه ظرف بزرگ بود و آنکس که با خود نگاه دارد از نقرس ایمن بود و اگر در شیب جامه خواب نهند از احلام بد ایمن باشند باذن الله تعالی *

جُمیر نوعی از انجیر ست بیونانی شیقومورس گویند و ایاسوقاسین نیز گویند و معنی آن تین حمق ست و ورق آن بورق توت ماند و بغایت بی طعم بود و درخت وی را بسیار شیر بود و در وی قوت جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع بود جهت اورامهای که دشوار تحلیل یابد و خنازیر و طبیخ وی نفث دم را نافع بود و عصارهٔ ورق وی بر ورمهاے صلب بار آرد چون ضماد کردن و دامیل نضج دهد و با اشق برسپرز ضماد کردن نافع بود و جهت گزیدگی جانوران خوردن و طلا کردن سود دهد و معده را بد بود و شکم براند و غذا اندک دهد و اولی آن بود که بعد از ان سکنجبین یا گل انگبین خورند *

جمجم بیخی ست که شقاقل مصری ماند برنگ و گویند از زمین سر خیزد و گویند آنرا بسوزن زد از زمین برکشند و در میان اہل چین عزیز باشد و گویند از ترکستان خیزد و معروف بود جمجم ختائی نافع بود جهت ربو و ضیق النفس مجرب است و خناق را سود مند بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود *

جنطیانا دو نوع است یکنوع رومی و یکنوع جرمغانی و آن بیخ سبز رنگست باندازهٔ انگشت سطبر تر و بزرگتر و گویند ویرا بنام پادشاهی خوانند که ویرا شاه جنطی نام بود و گویند جنطیس الملک بهترین وی رومیست که بغایت سرخ بود و خوشبوی و طبیعت وی گرم است در سوم و خشکست در دوم سدهٔ سپرز و جگر بگشاید و بول و حیض براند و چون نیم مثقال با شراب بیاشامند تریاق گزیدگی عقرب بود و همه گزندگان و چون با عسل بسرشند و آب نیم گرم و بر موضع گزیدگی ضماد کنند نافع بود اگر فرزجه از وی زن بخود برگیرد بچه بیندازد و تریاق گزیدگی مار و سگ دیوانه و زهرهای کشنده بود و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و در داروهای چشم بعوض افیون مستعمل بود و بهق را زائل کند و اسحق گوید مضر بود بسینه و مصلح وی اسقولوقندریون بود و بدل وی رازی گوید یکوزن و نیم اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر بود و گویند بدل آن زراوند مدحرج است و ابن زهر در خواص آورده که هر زنی را که خون حیض زیاده رود و باز نه بندد ببسایند جنطیانای رومی و بکوبند و با حنا بسرشند و بر دست بندد خون باز ایستد و مجرب است و امتحان کرده بکرات ✤

جند بیدستر قسطوریون گویند و خرمیا هم خوانند بپارسی قندس و قبری خوانند و خایه سگ آبی هم گویند و آن خصیه حیوان بحریست که هم در آب نزدیک ست که زندگانی تواند کرد و هم بی آب و آن حیوان را قندز خوانند و بهترین آن بود که هر دو خصیه هم چسپیده باشد و پوست آن بغایت رقیق بود و آنچه سطبر بود و هم چسپیده نبود مغشوش بود و غش آن بجای او شیر و صمغ کنند و اندکی جند بیدستر و بخون بسرشند و در مثانه گوسفند کنند و خشک کنند و طبیعت جند بیدستر گرم و خشکست در سوم و گویند در دوم و وی لطیفتر از همه مسخنات بود و نافع بود جهت عصب سرد و رعشه و خدر و فالج و نسیان و صداع که از سردی بود بخور کردن و محلل نفخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و صاحب منهاج گوید شربتی از وی زیاده از یک درم نشاید و صاحب مفردة گوید دو مثقال جند بیدستر و قدری فوتنج بیابانی حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد و چون با سرکه بیاشامند حیض براند نیم درم مغص و فواق را نافع بود و چون بکوبند و بیزند بغایت سحق کنند و در چشم کشند جلای چشم بدهد و چون به پشم پاره زن بخود برگیرد بادهای سرد که در رحم بود سود دهد و بر گزیدگی عقرب طلا کردن نافع بود و با سرکه آشامیدن دفع سموم کند و ادویه کشنده را نافع بود و سده که در اعضای باطن باشد بگشاید و کوی که از سبب

سردی بود سود دهد چون مقدار عدسی با روغن ناردین بگدازند و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود و چون در روغن حل کنند جهت خدر رواست خاصه اعضا و فالج و نقرس سرد بغایت سود مند بود و اگر بیاشامند تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی خواه نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج سرد بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود و خفقان که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب چکانند عسر البول که از خلط بلغمی بود سود دهد و کندی در کتاب سمیات آورده است که چند بید ستر که بون بسیاهی زند بگیرم کشنده بود بعد از یک روز و این حیز از هم جنین گوید و صاحب منهاج گوید اغبر از وی کشنده بود در روز و بعداوای وی قی کنند بشبت و فوتنج و سپستان و عسل بعد از ان حماض اترج بدهند که پادزهر ویست با ربها فواکه ترش با سرکه با شیر خر و بدل وی بوزن آن فرج و نیم وزن آن فلفل بود و گویند بدل آن مشک ست +

جُنجُر عصی الراعی ست و گفته شود +

جُنبُذوره قنطوریون ست و گفته شود +

جنجل در دمشق بسیار میباشد و طبیعت وی گرم و ترست در اول و طبیعت را نرم سازد و گرم مزاج را نافع بود و خونی اندک نیک از وی حاصل شود و بدل آن هلیونست +

جند الرمان گل انار بستانی است و شیرازی کنگر گویند و منفعت آن نزدیکست بجلنار +

جناح البیش سرشف است و گفته شود +

جناح مطلق راس ست و گفته شود +

جناح النسر باقلاست و گفته شود +

جُنبید صعتر است و گفته شود +

جنظان خنظل کوچک بود و آنرا قثاء الحیه خوانند و در حنظل گفته شود +

جوز خسف خوانند بپارسی گردگان گویند و طبیعت آن گرم است در سوم و خشکست در اول درجه دوم و گویند گرم و تراست در دوم و مسیح گوید گرم ست در دوم و خشکست در اول و بهترین وی آنست که پوست وی تنک بود و ورق وی و پوست وی قابض بود و پوست اندرونی که بر مغز چفسیده باشد رقیق و در وی قبضی بود و شکم به بندد و پوست سوخته وی مخفی بود و بغیر از لدغ و مغز وی چون بخایند و بر

سوداوی که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود و صمغ وی بر ریشهای گرم نافع بود چون بر آن
پاشند و مغز وی مغص را ساکن کند و شکم به بندد و چون با مری بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند
کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از ادویه قتاله باد زهر آن بود
اگر بعد از آن خورند همین سبیل و چون با عسل و نمک و پیاز بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه
و گزیدگی آدمی نهند نافع بود و چون با پوست با شراب و زیت بسوزانند و بر کودکان مالند موی
سیاه کند و برویاند و داء الثعلب را نیز بغایت نافع بود و پوست اندرون وی چون بسوزانند
و سحق کنند و با شراب بسرشند و زن بخود برگیرد منع خون حیض بکند و پوست درخت جوز و ورق آن
چون دو مثقال از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید پوست جوز سبز بکوبند و چند پاره
خبث الحدید شکسته در آن اندازند و یک هفته رها کنند و هر روز چند نوبت تحریک دهند و بعد یک هفته
خضاب کنند موی سفید را سیاه کند و این صبغی عجیب است و چون خراز و قوبا بدان مالند منفعتی تمام دهد
و این مؤلف گوید چون جوز در موضعی دیگر برند که نروید در آنجا همیشه و چنانکه دانگی از وی کشنده بود و چون
بآب بجوشانند و بآب آن مضمضه کنند لثه را محکم کند و استرخاء آن زایل کند و خوردن جوز مضر بود
بمحروران و مغص و مصدوع بود و زبان گران کند و دهان و حلق را زیان دارد و مصلح وی سکنجبین بود
و با خشخاش و بادام و گردگان کهن بد بود و نباید خوردن غثیان و غشی و کرب آورد و فرزند یک بود و کسی
که عنصل خوردن باشد و مداوات وی همچنان کنند که کسی عنصل خورده باشد رب فواکه ترش همچو
رب غوره و ریباس و سیب کنند و بدل وی بوزن آن حبة الخضرا بود و گویند جوز هندی +

جوز هندی نارجیل است و گفته میشود +

جوز جندم گوز گندم گویند و خرء الحمام خوانند و بشیرازی گل گندم رازی گوید گرم و تر است
منی بیفزاید و فربهی آورد و باه برانگیزاند و تحلیل [illegible] کند و قوبا زایل کند و منع آرزوی گل خوردن
بکند و فوس گوید در وی قوت سمی [illegible] بود و [illegible] مجفف بود +

جوز بوا جوز الطیب خوانند و بهترین وی سرخ فربه بود و طبیعت گرم و خشک در سوم و در وی
قبضی بود و گویند گرم و خشک در دوم منش را نافع بود و بوی دهان خوش کند قوت جگر و معده بدهد
خاصه فم معده و سبیل را سود دهد بود و قوت باصره بیفزاید و شکم به بندد و سلس البول را

نافع بود و استسقاء لحمی را نافع بود و منع قی بکند و در سپرز کهن شده را نافع بود و مقدار او دو درم مستعمل بود و بدل وی یک وزن و نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی بسباسه بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل است و صاحب تقویم گوید که طبیعت بنده و ممسک بود و مصلح آن جلاب گرم بود +

جوز الابهل ثمرة العرعر است و گفته شد +

جوز القی مانند خربق سفید بود در قوت و طبیعت او گرم و خشک است در دوم قی بلغم و رطوبت آورد و مقدار دو درم در فالج و لقوه و مانند آن نافع بود و بدل آن بوره خردل بود +

جوز ماثل جوز ماثم نیز گویند و جوز ماثا و جوز ماسل و جوز مقاتل و جوز رب هم گویند و بهندی دتوره گویند و دهاتوره گویند و بشیرازی کوزکنا خوانند و آن دو نوعست یک نوع بشکل جوز القی بود و یک نوع خارناک بود و مانند سوهان خشن بود و لون پوست وی سیاه بود و زرد رنگ بود و سفید رنگ بود نیز و دانه وی از تخم بادنجان بزرگتر بود و از تخم تفاح کوچکتر و زرد رنگ بود و اندرون جوز وی پر تخم بود و پوست وی رقیق بود و سر وی مانند سر بادنجان و تفاح بود و درخت وی مطلق بدرخت بادنجان ماند و گل سفید دراز کشیده دارد طبیعت آن سرد است در چهارم و تر بود و سود مند بود بجهت حرارت مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند دماغ را بد بود و سکر آورد و دوا نگی از وی صاحب منهاج گوید زیان بود و بیک درم از وی کشنده بود در روز و غشی و قی و منوم و سبت و مخدر بود و مداوات وی بقی کنند بآبی که قیطرون در وی جوشیده باشد بار و غن بعد از آن شیر تازه بدهند یا سر که صعتر و انجدان و توتیج کوهی در وی جوشیده باشد گویند یک مثقال از تازه او البته کشنده بود و نیم دانگ در میان شراب کسی دهند مستی زیاده کند +

جوز الکوتل جوز القی است و گفته شد +

جوز المرج حب الکاکنج کوهی ست و گفته شد +

جوز السرو بهترین وی تازه بود و بشیرازی کوز کلاغ خوانند طبیعت وی سرد و خشک است و قابض و اسحق گوید گرم است در اول و خشک است در دوم برقیق ضماد کردن نافع بود با ابریشم دامن راشش و قطع خون بکند و قوت اعضا بدهد و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی نهند گوشت زیاده بخورد

ما بشرب سبب عسر النفس و سرفه کهن و بلغم و نسیان را سود مند بود و مقدار نیم درم مستعمل بود تا نیم مثقال و اگر بجوشانند
و در آب آن نشینند زنی که رحم وی بیرون آید باز بجای خود برود نافع بود صاحب تقویم گوید مضر بود بسبل و اعصاب و مصلح
وی عسل و روغن بادام بود و جالینوس گوید بوی دهان خوش کند و سده بگشاید و قوت معده بدهد
و صداع سرد را نافع بود چون با عسل و گلاب بر سر طلا کنند و دیسقوریدوس گوید مقوی جگر و معده و
امعا بود و درد شقیقه را نافع بود و ذهن تیز کند و روفس گوید طبیعت را ببندد و از خون و صفرا و قوت بدن
زیادت کند و کشف رطوبات از عروق بکند و اسحاق گوید صفرا آورد و مصلح وی عسل است و بدل آن
صاحب منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن اهلیلج و نیم وزن آن کوزه مریخ و گویند بدل
آن نیم وزن کنارک و نیم وزن پوست انار بود.

جلیدار و رقعا گویند و آن سرخ است و گفته شود.

باب الحا

حاشا ساهون گویند و ثومش و صعتر الحمار نیز گویند و رومی گویند پودنه کوهیست و گویند صنف خردل بیابانی
است و گویند برگ سپندان دشتی است و آنچه محقق است نوعی از پودنه کوهی است گلهای کوچک بسیار
دارد مانند خرما که بسرخی مائل بود و قضیبه باریک دارد مانند قضبان و خرد و برگها دارد مانند برگ جعده کبیره و بهترین کوهی
بود و در دامن کوه نیز باشد و مطلق بوی پودنه کند و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و گویند در دوم محلل و
مقطع بود و سمن و حیض و بول براند و چه بینید اثر و سده بگشاید و بر عرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن
نافع بود و سینه و شش را نافع بود و پاک گرداند و منع نفث دم بکند و اگر با نمک و سرکه بیاشامد مسهل کیموس
بلغمی باشد و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و محلل خون بسته بود و ثومش و ثالیل را تحلیل دهد
و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را سود دارد و قوت باصره زیاده کند و نگهدارد و معده و جگر را پاک گرداند
و چون سحق کنند و با آب و عسل بسرشند و مقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود و قوت گرده بدهد
و جماع برانگیزاند و درد دهن و حلق را سود مند بود و مقدار دو درم مستعمل بود و جالینوس گوید فالج و لقوه
و نسیان را نافع بود و ابن ماسویه گوید که چون بکوبند و سحق کنند و با عسل بسرشند و بر سر طلا کنند
نافع بود و همچنین اگر بر مجذوم و بر صاحب طلا کنند سود مند بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی نقوع
است و بدل آن یک وزن و نیم صعتر جبلی و گویند یک وزن و نیم افتیمون و شراب وی [illegible] بود

هضم کند و مسهل گرم و بلغم بود +

حافر المهر سوربجان ست و گفته شود +

حاج خاریست که ترنجبین از وی حاصل شود و نبات کشوث بر وی پیچیده شود و بشیرازی خار اند خوانند و عصاره وی چون در چشم کشند سفیدی بر دو تاریکی زائل کند و گل وی جهت اعیا بغایت سود دهد

حالوما شجارست و ابوخلسا گویند و گفته شد +

حافظ النحل و حافظ الاطفال اسم فرفیون است و افربیون نیز گویند و گفته شود +

حالق الشعر فاشرست و گفته شود +

حافر حمار الوحش سم خرگورست چون بسوزانند و بیاشامند صرع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و داء الثعلب را نافع بود +

حافر البرذون سم استرست چون بسوزانند صرع را سودمند بود و چون با زیت بیامیزند و بر داء الثعلب و خنازیر طلا کنند نافع بود +

حافر الحمار سم خر بود چون از سم راست وی نگین سازند و مصروع با خود نگهدارد صرع از وی زائل شود و دیسقوریدوس گوید سمهای خر چون بسوزانند و بیاشامند روزهای بسیار متواتر بر چند بار فلنجاران مصروع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند بر خنازیر نهند بگدازاند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون بر شقاقی که از سرما بود ضماد کنند زائل کنند +

حب النیل قرطم هندی ست ابن مؤلف گوید نبات وی مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و گل وی آسمان گون بود مانند گل لبلاب بود و بزرگتر بود و بعضی آنرا البلی گویند اگر سبز که خطی به برگ وی تو سپید در حال سرخ گردد طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سوم و گویند در اول و گویند سرد ست سودمند بود جهت برص و بهق سفید و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا و بلغم و کرمها و حب القرع و شربتی از وی دانگی و نیم تا نیم درم بود با ماده سیاهی دیگر و عرق النساء و نقرس را نافع بود و آنچه از درد اخلاط در مفاصل جمع شده باشد مجموع براند و اسعاء را النشوید و قوت معده بد بد و سده جگر بگشاید و عدم مسهل و مسهل مرارا سود بود و کرب و غثیان آورد و اولی آن بود که به روغن بادام چرب و بلیله وی بیامیزند و بدل وی در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن شحم حنظل و دانگی وزن آن حجر ارمنی بود +

حب المساکین لبلابست وگفته شود +

حب الفراط مازریون ست وگفته شود +

حبق فودنج است وگفته شود +

حب عزیز حب الزلم است وگفته شود واین مؤلف گوید حب عزیز حب الزلم ست و آن برشکل هلیله ست وقتی که در غلاف بود و آن مغز بیست که رنگ بیرون بزردی زند و اندرون وی بغایت سفید بود و خوش طعم بود و قوت باه زیاده کند و منی بیفزاید و سمین کند +

حباقا ورق گویند آن خبد قوقی ست وگفته شود +

حب اللهو حب الکاکنج ست وگفته شود +

حب الخنکلا حب السمنه وگفته شود +

حب اللوز لسان العصافیرست وگفته شود

حب السمنه حبی ست سیاه رنگ از نخود کوچکتر اما مدور بود و خراسانیان آن را نقل خورجه خوانند و پوست وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد و منی زیادت کند و باه را انگیزاند و مقدار ده درم اگر بکوبند و در آب بمالند و صافی کنند و قدری آرد و قند و روغن بادام و شیر یا کنجد بپزند و بیاشامند بدن لاغر فربه کند چون سبب لاغری از سردی و خشکی بود و دیر از معده بگذرد و مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام و نیم وزن کنجد و گویند بدل حب محلب است +

حب الزلم گویند بزرالجرسف ست و در شیراز حب الجرسف مشهورست بحب الزلم و بغدادی تخم کنگر گویند و آنچه محقق است آن تخمی ست برنگ هلیله و مثلث شکل بود و طبیبان با بو توان خامیدن و منبت وی در شهرزور بود و فلفل السودان نیز خوانند این مؤلف گوید قد نبات وی سه گز بود و ورق آن بورق شهدانج ماند و گلی سفید دارد مانند خطمی سفید و اندرون گل وی شوشه چند بود سرخ که به بنفشجی زند و آن گل با تخم کند و غلاف تخم بغایت خارناک بود و ابن ماسویه گوید گرم ست در سوم و تر ست در اول و صاحب منهاج گوید گرم و خشک ست و در وی رطوبتی فضلی هست

منی زیاده کند بغایت و تحریک شهوت جماع کند و بدن را فربه کند و قوت ذکر بدهد و شریف گوید
چون بخایند و بر کلف نهند که بر روی بود ببرد و وی مولد صداع بود و مصلح وی بنفشه بود و بدل وی لسان الثور
حب الخروع بپارسی تخم بیدانجیر خوانند و بشیرازی کنتو و در باب خا در صفت خروع گفته شود
حب البلسان تخم بلسان مصری بود و آن بغیر از مصر جای دیگر حاصل نمیشود و صاحب منهاج
کرده است که آن هو فاریقون است وصفت آن گفته شود در ها و طبیعت حب بلسان گرم
و خشک ست در دوم سودمند بود به بلغم و سودا را و ورم گرم که در شش بود و سرفه کهنه و عرق النسا
و صرع و سدر و عسر البول و گزیدگی جانوران را نافع بود چون بیاشامند و اگر بجوشانند و زنان در آب آن
بنشینند رحم را بگشاید و جالینوس گوید درد سر کهن و نوراسو و دبد و درد معده و روفس گوید که برودت
معده را نافع بود و موی بر داء الثعلب وداء الحیه برویاند و بیخ موی را قوت دهد و لیسقوریدوس گوید
قوت معده دهد و اشتهای طعام باز دید کند و هر بلغمی که در معده بود زایل کند و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را
نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گویند مضر است بمثانه و مصلح آن کثیرا است و بدل آن عود بلسان
بود بوزن آن و گویند یک زن و نیم آن و گویند بدل آن نیم وزن آن پوست سلیخه و یک آن لسابسه بود
حبن وجبین نیز گویند و آن دفلی است و گفته شود
حب حلوه انیسون است و گفته شد
حب الاثل کزمازک خوانند و کزمازق خوانند جزمازج است و گفته شد
حب الکاکنج جوز المرج گویند و آن بزر الکاکنج است و آن دو نوع بود یکنوع بری باعروس خوانند
گویند و نوع بستانی را شیرازی کوهمن گویند و بهترین آن صاحب منهاج گوید که بزرگ
سرخ کوهی بود و طبیعت آن سرد هست باعتدال و خشکست و عیسی گوید سرد و خشکست در آخر
درجه اول تا دوم و گویند تا سوم مغص را نافع بود و بول براند و ریش گرده و مثانه را نافع بود و هاربیا سوس
گوید صرع را نافع بود و اعیائی که عارض شود در سپرز چون دانگی از وی با دانگی شونیز سحق کنند و با روغن بنفشه
بیامیزند و دو بار بدان سعوط سازند یا سه بار زایل کند و فولس گوید یکجز و از وی خشک کرده سحق
کنند با جزوی شیح ارمنی بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بگرده چون بسیار
مستعمل کنند بسبب شدت ادرار و صداع در سر پیدا کند و مصلح وی گل فارسی بود و جالینوس گوید

بدل آن عنب الثعلب است

حب السودا شونیز است و گفته شد

حب السفرجل تخم بهی بپارسی به دانه گویند صاحب منهاج گوید بهترین آن بود که از به ترش گیرند و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم ملین بود بی قبض سودمند بود جهت خشونت حلق و قصبه شش و لعاب وی ترطیب کند و یبوست زایل کند و حرارت ساکن گرداند و مقدار دو درم از مغز وی مستعمل بود و چون بکوبند و با نبات حب سازند با لعاب وی با نبات و در روغن بادام بخورند سرفه که از حرارت بود نافع بود اسحق گوید مضرست بگرده و مصلح وی نبات بود و بدل بزر قطونا

حب الرشا بزر الحاض است و گفته شد

حب الفقد بزر فنجنکشت است و گفته شد

حب القطن خشفوج خوانند بپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی بزرگ مغزدار بود و طبیعت وی گرم و تر است در دوم و گویند سرد است سودمند بود جهت ربو و سینه را نیکو بود و سرفه را نافع بود و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل از وی هفت درم باشد و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خمیره بنفشه بود و بدل آن حب الحرشف

حب العرعر ثمرة العرعر است و گفته شد

حب المنشم حبی ست بمقدار فلفل و لون وی میان زردی و سرخی بغایت املس و خوشبوی بود و زود شکن و مغز او بغایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در بویهای خوش مستعمل کنند طبیعت وی گرم و خشک است در دوم معده مسترخی سرد را بغایت نافع بود و قوت تمام دهد و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات بکند و مقوی احشا سرد بود و با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیاد

حب الفلفل بزبان بربری ست بپارسی نار دانه دشتی خوانند و منافع بیخ وی است و بمقدار نزدیک بود بلوبیا و در طعم وی تلخی بود و بغایت چرب بود و خوشبوی بود و لون آن سفید بود و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود و قوت بدهد باه مرغی بدهد و فربهی آورد و چون کنجد و عسل و طبرزد اضافت کنند باه را زیادت کند و بریان کرده نیکوتر بود اما مضر بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند هیضه آورد و معده را بگزد و اولی آن بود که با قند

وعسل خورند و بدل آن بوزن آن تودری سفید و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیارزه و نیم وزن آن اہل بود و گویند بدل آن بوزن آن مغاث و بوزن آن حب صنوبر بود +

حب الغار مانند فندقی کوچک بلکه مانند نستقی بود پوست وی بغایت تنک بود و سیاه رنگ و مغز وی صلب بود و بدو نیم بود و لون آن بزردی مایل بود و اندک عطریت و روی بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سوم دو مثقال چون با مفنج بیاشامند و بقراط گوید مثقالی سود مند بود جهت وشواری زادن و جهت چکیدن بول نافع بود و حیض براند و گزیدگی جانوران مجموع را نافع بود و دیسقوریدس گوید که تریاق مجموع زهرها بود و از خواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه بیفشانند مگس بگریزد و وی سودمند بود جهت سپرز که از رطوبت بود چون با راهن بیاشامند و در سرکه از بلغم بود و ریاح غلیظ را نافع بود و اگر در ملعقه سحق کنند و بیاشامند در ساعت مغص را ساکن گرداند و وی مضر بود بجگر و حوالی آن و مصلح آن زرشک تازه بود و بدل آن حب محلب بود با مغز بادام تلخ +

حب الصنوبر الکبار چلغوزه است و درخت آن کوچکتر از درخت صنوبر صغار بود و از سجستان خیزد و درخت وی راسوس خوانند و طبیعت وی گرم بود در اول و گویند در دوم و گویند معتدل است و در وی اندک حرارت هست و رطوبت و جالینوس گوید گرم و تر است سودمند بود جهت درد پشت و درد اعصاب و رعشه و عرق النساء و استرخا و تشنج را پاک کند از هر خلطی که باشد و باه را زیادت کند و منی بیفزاید و شیر زنان زیاده کند و سنگ مثانه بریزاند و سودمند بود جهت گزیدگی عقرب یا بخیر خشک یا خربا یا کلنگبین و شریف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز بیاشامند سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت را زیاده کند و گرده و مثانه را از سنگ و رمل پاک گرداند و گویند طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول و ابن ماسویه گوید گرم است در دوم و خشک است در اول و مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن حب محلب مقشر بود بوزن آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده و ابن ماسویه گوید بدل آن مغز تخم خربزه بود و گویند جوز هندی و گویند قایم مقام چلغوزه بادام کوهی بود که بشیرازی آنرا الجزک خوانند و مصلح وی قند بود +

حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج خوانند و آن تخمیست مثلث شکل در میان غلاف جوز کاج بود و در طعم مانند چلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منضج و محلل بود نافع بود جهت

استسقا و ضعف باه را فربهی آورد و خوردن آن رطوبات فاسده که در شش بود دفع گرداند و قوت معده بدهد و چون
با افسنتین ضماد کنند و چهار درم از وی منی زیاده کند خاصه که با کنجد و قند بود و مثانه و گرده را قوت دهد و ایا
مضر بود بسپرز و بهری گزندگی معده بود و بسیار خوردن وی مغص آورد و تریاق وی حب الرمان بود
و مصلح گزندگی معده آنست که در آب گرم خیسانند و با عسل بخورند و محرور مزاج با قند و بدل وی گویند
حب المحلب مقشر بود با نیم وزن آن مغز بادام مقشر و گویند بدل وی حب صنوبر کبار بود +

حب الراسن صاحب جامع گوید موبزج است و سهو کرده است و صاحب منهاج ماهیت آن
راست گفته است که آن تخم است زرد رنگ و طعم وی تلخ بود و گرد شکل بود مانند تخم ملخصه و از
کوهستان فارس خیزد و از کردستان و همدان و آنرا داغ و بر خوانند و راسن دو نوع ست جبلی و
بستانی این تخم جبلی ست و لزان بستانی در باب را در صفت راسن گفته شود و این نوعی که گفته شد
قوت موی بدهد و از آفات نگهدارد چون بکوبند خورده و سر را بدان بشویند و اگر طلا کنند شاید +

حب القلت ماش هندی ست در قلت گفته شود صفت آن +

حب العصفر قرطم است و گفته شود +

حب الآس بپارسی تخم مورد گویند و بهترین وی بستانی بود فربه رسیده تازه و طبیعت
وی سرد و خشک ست و قابض بود و بقراط گوید سرد و خشک بود در دوم و گویند گرم ست در دوم
شکم ببندد و منع نفث دم بکند و معده و احشا را قوت دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و مقدار مستعمل
از وی سه درم بود و صاحب تقویم گوید پنج درم قرحه ریشهای اندرونی را نافع بود و گزیدگی رتیله و عقرب
چون با شراب بیامیزند و بیاشامند نافع بود و در ریش مثانه سود مند بود خواه تر و خواه خشک و چون با شراب ضماد کنند
بر ریشهای کهن و قدیمی اکل کنند و چون تر بود و بکوبند و با شیر ضماد کنند بر ورم چشمها تحلیل بدهد و غرب را سود مند
بود و ورم مقعد را نافع بود و چون با عسل طلا کنند و چون سحق کنند و بر کلف وی طلا کنند ... و قلاع را نافع بود
و آس ... گویند بید و وی مضرست بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن عصیر ریق وی بود با نیم وزن آن آس ... گویند ...

حب الرمان بپارسی انار دانه گویند بهترین او ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و
قابض و ترش وی چون خشک بود شکم ببندد و منع مواد صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی
باز دارد و فم معده گرم را قوت دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند با عسل بیامیزند نافع بود و جهت

ریشهای که در دهن بود و جهت عفن و ریشهای پلید گوشت برویاند و معده که ضعیف شده باشد و بدل وی سماق بود

حب الانبرباریس انبرباریس است و گفته شد

حب البان دانه ایست بشکل فستق اما پوست وی تنک بود و سهل شکند و آنرا فستق البان خوانند و در طعم وی تلخی بود با قبض این مولف گوید این ثمر نوعی از طرفاست و در جمله آنرا بن کز خوانند و بهترین وی بزرگ خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم و گویند گرم است در سوم و گویند ترست در اول سودا و بلغم را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود جلا دهد ثآلیل و کلف و دانها که بر روی پیدا شود و جرب و حکه را بغایت نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و صلابت آن نرم کند ضماد کردن با آرد کرسنه و اسحق گوید مضرست بجگر و مصلح وی [illegible] است و دیسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن قشور سلیخه است و گویند بدل آن بوزن آن فو و نیم وزن آن قشور سلیخه و ده یک آن بسباسه و آنرا الشیرازی تخم غالیه خوانند

حب الملوک ماهودانه است و گفته شود

حب الفنا عنب الثعلب است و گفته شود

حب المحلب بپارسی پیوند مریم خوانند و بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند معتدل بود و گویند سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلای قوی دارد و بعضی گویند گرم است در دوم و خشک است در اول محلل بود و بول براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود البته و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده سپرز و جگر بگشاید و نقرس را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد پشت را سود دهد و قولنج بگشاید و دردهای اندرونی ساکن گرداند و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک کند و گویند مضر بود بدماغ گرم و احشا و مصلح وی رب اترج بود یا ریباس و بدل آن مغز بادام تلخ سفید کرده بود

حب الریباس بپارسی تخم ریواس خوانند و بغایت سرخ بود و بهترین وی تازه است و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود سودمند بود جهت قی صفراوی و جرب و حکه و بدل وی تخم حماض بستانی بود

حب القرع بپارسی تخم کدو و گویند بهترین آن بود که آب شیرین خورده باشد طبیعت وی سرد و تر بود

در دوم سودمند بود جهت تبهای صفراوی و مقدار سه درم از وی مستعمل بود مضر گرم و خشک را نافع
بود چون با نبات بخورند تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود زایل گرداند و اسحق گوید مضرست بمثانه
و مصلح وی تخم کرفس ست جالینوس گوید بدل آن در اکثر مفردات ادویه کثیرا بود

حب الرشاد در حرف است بهترین وی بابلی بود و طبیعت وی گرم و خشک ست و چون سفید بود حرارت
کمتر دارد از سرخ تر و جرب و مغص بلغمی را سودمند بود چون با آب گرم و روغن گل بیاشامند و عرق النسا را
نافع بود و چون بکوبند و بر ورک ضماد کنند و قولنج را سه درم بکوبند و بیاشامند و بدل آن در ضماد عرق النسا
شیطرج بود و باقی منفعت وی در صفت حرف گفته شود

حبة الخضراء اخضر درختیست آنرا بپارسی بن گویند و بعربی بطم گویند و آن دو نوع ست یکنوع را شاه بن
گویند و آن خوردتر بود و با پوست توان خوردن و یکنوع دیگر بن گویند و شاه بن گرم بسیری بود و بن
سرد بسیری بود و این مؤلف گوید که این همان سه نوع است از بهر آنکه در کوهکان و مالور درخت بن را
با پسته وصل گرداند و ثمر آن نزدیک ست به فستق و طعم بن میکند و درخت شاه بن را ضرو خوانند
و از آن بن را البطم بهترین آن تازه سبز بزرگ دانه بود و طبیعت آن گرم و خشک ست در سوم و گویند
در چهارم و گرمی وی بیشتر از خشکی بود و خوردن آن معده را بد بود و دیر هضم شود و غذای بد دهد و محرور
مزاج را زیان دهد و سخن سینه و گرده بود و بول براند و شهوت مجامعت برانگیزاند و خوردن آن تا آنرا
یا با سرکه گزندگی رتیلا را نافع بود و جگر را پاک گرداند و در سپرز که از سردی بود و بلغمی مزاج را سود دهد و سعال
را نافع بود و فالج و لقوه را سود دهد خوردن آن و از روغن وی مرهم ساختن و مالیدن و بر ذات الجنب
ضماد کردن سود دهد و چون بسوزانند چوب وی و طلا کنند بر داء الثعلب موی برویاند خاصه موی سر
و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بپزند و غلاف سازند موی را دراز کند و سیاه گرداند و نیکو
گرداند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود و در باب صاد گفته شود و خوردن بن مصدع بود و در بن را
بجوشاند و شهوت طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین بود و رب فواکه ترش بود و صاحب منهاج گوید
مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی خمیر بنفشه بود و در کتاب ابدال آورده است که بدل
وی مغز جوز ست و گویند بوزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام بود و گویند بوزن آن

حب البطیخ تخم البطیخ است گفته میشود

حب الکمثری بپارسی دانه امرود گویند بهترین وی بزرگ بود که بزردی مایل بود و اسحق گوید گرم و خشک ست سودمند بود جهت درد شکم و مقدار چهار درم مستعمل بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود یا بزر قطونا +

حب الزبیب بپارسی دانهٔ مویز بود طبیعت وی سرد بود و در اول و خشک بود در دوم شکم را ببندد و مقدار پنج درم مستعمل بود و مضر بود بروده و مصلح وی کثیرا بود +

حب سجستانی حب قاقله ست و گفته شد +

حُباری علوفس خوانند و بپارسی جزر و بترکی تغدری و آن نوعی از کلنگست گوشت وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی بریست و در وی غلظی بود و صاحب منهاج گوید گوشت وی گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود و غلظ ریاح را ساکن گرداند و مضر بود بمفاصل و قولنج و دشخوار هضم بود و مصلح آن وی بود که با زیت و سرکه و دارچینی بپزند و بعد از ان حلوای عسل با زنجبیل مربا بخورند و بیه وی چون با اندک نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند و سر از ان چون نیخ حب از ان با آب نیم گرم بیاشامند بناشتا زرب را بغایت نافع بود و اگر پوست اندرون سنگدان وی خشک کنند و سحق کنند با اندک نمک اندر انی بکسان بسایند و در چشم کشند را ابتدای نزول آب هیچ دوا نیکوتر از این نبود و اگر دل وی در خرقه ببندند و بر کسی آویزند که خواب بسیار کند خواب از وی زایل شود و در سنگدان وی سنگ یابند چون بر کسی ببندند که رعاف داشته باشد و ساعت ببندد و تا آن با خود داشته باشد عود نکند بخاصیتی که در ولبست این عمل میکند و خون وی ربو و عسر النفس را نافع بود و گوشت وی بغایت گرم و خشک بود و اولی آن بود که با آب نمک بپزند و روغن بادام بعد از وی بروی ریزند و اگر جهت سرد مزاج بود بروغن گردگان و زیت و دو سه باره دارچینی و خولنجان و مرق آن مریض را سودمند بود +

حبق الفتا مرزنجوش ست و صفت آن در اذان الفار گفته شد +

حبق الراعی برنجاسف ست و گفته شد +

حبق الفیل مرزنجوش ست و حبق الفتا نیز گویند و گفته شد +

حبق البقر بابونج ست و گفته شد +

حبق قرنفلی فرنجمشک ست و برنجمشک و فرنجمشک نیز خوانند بپارسی قرنفل بستانی خوانند و گفته شود در فا +

حبق ترنجانی بادرنجبویه است و گفته شد +

حبق الماء فوتنج نهریست و حبق التمساح نیز گویند و در فا گفته شود انواع فوتنج +

حبق نبطی حماحم است و گفته شود و آن نوعی از فوتنج بستانی ست +

حبق صعتری و حبق کرمانی هر دو شاهسفرم ست +

حبق خراسانی بقله خراسانی ست و گفته شد +

حبق ریحان الشیوخ و حبق خراق و ریحان الشیوخ نیز گویند و آن مروست و در میم انواع آن گفته شود +

حبق‌ترما بیونانی نعناع ست و گفته [illegible]

حجر التیس بادزهر ست و ویرا تریاق فاروق طبعی خوانند و آن مانند بلوط بود دراز و گرد و تیز و برابر یکدیگر طبقات دارد و در میان آن چیزیست گوئیا مغزیست و آن چوب مخلصه یا دلنه وی است و لون حجر التیس اغبر بود سیاهی که بسرخی میزند و آنچه نیک باشد با شیر سبز رنگ چون بسایند سرخ رنگ شود و آنچه بد بود با شیر چون بسایند سبز رنگ بود و آن از شکم بز کوهی گیرند در شیردان وی و صاحب جامع آورده است که در دل ابل میباشد و سهو کرده است و صاحب مفرده میگوید از اطراف حاصل میشود و این خلافست بغیر از شبانکاره در هیچ موضع دیگر حاصل نمیشود و این مولف گوید آنچه صاحب مفرده آورده که از خراسان حاصل میشود آن پازهر کانیست و بیدار این ضعیف آورده که بغیر از شبانکاره در هیچ موضعی حاصل نمیشود همچنین است اما درین روزگار گوئیا گوسفند آنرا و رسید بعضی بطرف زرقان که آن قریه ایست از قرای شیراز افتاده اند و در آنجا یافت میشود و اهل شبانکاره گویند آنچه بطرف زرقان بادزهر ست چه جب گر بود و این خلاف ست تحقیق مخلصه ست و گویند اهل آن ابل [illegible] مخلصه نباشد بسبب این آن سنگ در شکم وی پیدا شود و بدین سبب ویرا تریاق فاروق طبعی خوانند که [illegible] وی میباشد و این نیز خلاف ست آنچه محقق است در شیردان وی میباشد [illegible] در کوهستان شبانکاره و از آنجا باطراف میبرند بغایت عزیز بود [illegible]

گویند چون بسایند سرخ رنگ و زرد رنگ و سبز رنگ میباشد و این رنگها بسودن معلوم میشود و لون
آن چون بسایی زند سرخی آمیز نیکوتر بود و در شام مانند این میسازند لاکن ایشان بشکل فرق
توانند کرد امتحان وی آنست که سوزن را با آتش سرخ کنند و بر وی نهند اگر مصنوع بود چون سوزن
در وی فرو رود دود سیاهی از وی بر آید و اگر حجر التیس بود دود وی زرد که نوک سوزن را زرد کشد
و چون وی را با آب رازیانه بسایند و بر گزیدگی مار طلا کنند در حال درد بنشاند و از مرگ ایمن شود
و سودمند بود جهت گزیدگی همه جانوران و سمهای نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا کردن
بغایت مفید بود و جهت ضعف دل و بدن و قوت باه را بغایت نافع بود و شربتی از وی جهت
گزیدگی جانوران و دفع زهرها دوازده جو بود و جهت ضعف دل و قوت اعضا شربتی دانگی بود
و هر کس که از وی هر روز نیم دانگ بخورد ایمن باشد از همه آفتها و سمها و مؤلف گوید که هر کس که ادمان خوردن
پادزهر کند باید در هفته دو روز ترک کند و سودمند بود بجهت مزاج را نیز بسبب آنکه او بخاصیت
عمل میکند نه بطبیعت و طبیعت وی بغایت گرم بود +

حجر الحیه دو نوع هست یکنوع حجر معدنی بود و یکنوع حیوانی بود و آنرا از مار افعی گیرند و آنرا بادزهر
و باد مهره و مارمهره نیز خوانند آنچه از مار گیرند مانند شبه‌ایست که در قفای مار افعی بود و در همه افعی نبود
چون از گوشت جدا سازند نرم بود همین که اثر هوا بر وی رسد به بندد و مانند حجر النمر و بعضی باشد
که خطوط بر وی بود و بعضی باشد که بلون مار بود و خاکستری رنگ و گاه باشد که سیاه رنگ نیز بود
مؤلف گوید امتحان وی چنان کنند که چون بر جامه صوف سیاه یا کبود بمالند سفید گرداند و
چندانکه بمالند سیاه نشود و سفید بماند و آن نوع که حجر بود لون آن زبرجدی سیاه رنگ و خاکستری
رنگ بود و بشکل نگینی بزرگ مربع بود و از یکمثقال و زیاده تر بود تا دو مثقال بود و مؤلف گوید امتحان
وی آنست که چون در میان آب لیمو اندازند و در صحن چینی بحرکت آید و روانه گردد و هر دو نوع گزیدگی
مار را نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مارمهره گزیدگی افعی را نافع بود و تعلیق
کردن و بالینوس گوید بسایند و بیاشامند نافع بود و گویند بر موضع زخم بچسبد +

حجر هندی نوعی از شادنج است و بپارسی آنرا شادنه هندی گویند خونی که از مقعد آید قطع
کند و بواسیر را سود دهد و چون بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود +

حجر البلور سنگ بلور چون کسی بندد که ترسد دیگر نترسد
حجر حدیدی خماهان است و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوع است نر و ماده و صفت آن
در خماهان گفته شود
حجر الرحا بپارسی سنگ آسیا خوانند خشک بود چون گرم کنند و سرکه بر وی ریزند بخار آن منع خون
رفتن بکند و ورمهای گرم را ساکن گرداند
حجر الدیک سنگی ست که در شکم خروس یابند و مقدار باقلا بود و کوچکتر بود و بلون آبگینه شفاف بود
نزدیک بلور اگر آب بشویند و از آن آب کسی بخورد که بغایت تشنه بود سود دهد و غم و اندوه ببرد
حجر المثانه سنگی ست که در مثانه آدمی باز دیده میشود و جالینوس منکر آنست و گویند سنگ گرده
بریزاند و گویند چون سحق و کحل سازند سفیدی چشم زایل کند
حجر النار حجر الاصم گویند و حجر الزناد و آن چند نوع بود سفید و سیاه و سرخ و ملمع و طبیعت وی
سرد بود بغایت خشک ارسطاطالیس گوید اگر زنی دشخوار زاید و در خرقه بسته بر ران زن بندد سهل
بزاید بفرمان خدای تعالی و چون سحق کنند مانند غبار و بر خنازیر پاشند خشک کند و پاک گرداند و همچنین
بر بثری که دشخوار باشد و سردملی که باشد و بر هر عضوی که بود بحال صحت آورد و آنرا بپارسی سنگ آتش گویند
حجر الحمام سنگی ست که در دیگ حمام حاصل میشود چون از وی ضماد سازند بر سرطان در ابتدای
آن زایل کند و بهترین معالجه سرطان که در رحم پیدا شود آنست
حجر البقر در مصر خرزة البقر خوانند و آنرا جاوزهرج و گاوزهره خوانند و در میان زهره گاو بود و گویند
در شیردان گاو هندوستانی میباشد و آن مانند پادزهرست در عمل و بلون هم بپادزهر ماند اما آنچه
در زهره گاو گوسفند میباشد آن مانند زرده تخم مرغ میباشد و بشیرازی اندرا خوانند چون سحق
کنند و بآب بعضی از البقول طلا کنند بر چهره و نمله نافع بود و بر ثیلها مفید و چون سعوط کنند بمقدار عدسی
با آب بیخ سلق جهت نزول آب بغایت مفید بود و چون سحق کنند و بغراب بسرشند و بر موضعی که سفیدی
بود طلا کنند موی سیاه بیرون آورد و اگر سبب آن از علت داء الثعلب و برص باشد اما موی
سفید سیاه نگردد مولف گوید بغایت گرم بود و بادهای سرد را سودمند بود و طلا کردن او سعفه
حجر البنی ماء الطیطس خوانند یعنی حجر لبنی و این اسم بدان سبب بوی نهاده اند که چون آب

حل کنند مانند شیر از وی بیرون آید و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود چون آب سحق کنند و عصارهٔ وی بگیرند و در حقنه از قولنج کنند و بر زنان که مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند شادنه بود چون در چشم کشند منع سیلان فضول بکند از چشم و ریش آن و در ابتدای ورم گرم طلا کردن سودمند بود و نفث دم و خشونت مژه ها را نافع بود +

حجر العسل سنگیست که چون سحق کنند رطوبت آن بغایت شیرین بود و بقوت مانند شادنه بود و منفعت وی مانند حجر لبنی بود در همه حالاتی +

حجر مشقق سنگیست که بلون زرد بود و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزنده شود و شکافته شود و تو بر تو بود و قوت آن مانند شادنه بود اندکی ضعیفتر بود و حجر لبنی و مشقق و عسلی بقوت مانند یکدیگرند اما عسلی در وی حرارتی هست که در ایشان نیست و حجر مشقق چون با شیر زنان حل کنند و در چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونت مژه و سوزش چشم ببرد و بهتر مداوای این زحمتها بود که گفته شد +

حجر قبطی سنگیست مصری بغایت سست بود و زود در آب حل شود و گازران مصر کتان بدان بشویند و جامهای سفید کنند و در مرهم روغن کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شیافهای چشم مستعمل کنند و جهت نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون بیاشامند نافع بود و چون زنان بخود برگیرند سودمند بود جهت خون که دایم از وی روانه بود و لون وی سبز بود و تیره باشد

حجر الیهود سنگ جهود آن خوانند و آن سنگیست مانند زیتون مانند خایهٔ فاخته بود و آنچه بزرگ بود و آنچه کوچک بود بشکل خایهٔ گنجشک کوچکتر نیز باشد و خطها بسیار دارد محاذی یکدیگر و حجر الزیتون نیز خوانند بعضی سنگ جهود خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و بعضی گرد بود و این مولف گوید که بعضی گویند آن حجر شجریست مانند لیف و در درون با سپیده و ... نرم ست و چون بیرون آورند مانند حجر صلب شود و بسیار بود که مثل تخم مرغ بود و درین روزگار گویند در شهر نو کوهی شکافته و در اندرون کوه ازین حجر بسیار بود و بهترین وی زیتون شکل بود و نافع بود جهت سنگ گرده بیاشامند با آب گرم و جهت ریگ مثانه همین سبیل و اگر با آب ترب سحق کنند همین عمل کنند عسر البول را نافع بود لیکن مضعف معده بود و موافق وی نبود و اشتها ببرد و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی

حس است و هرمس حکیم گوید که حجر یهودی با خون خفاش سحق کنند و در چشم کشند موی مژه که بخیزد
بود بر ویاند و موی ابرو همچنین سبیل چون بر وی بمالند جالینوس گوید در طبیعت معتدل بود و معده
سپرز را بد بود و مصلح آن تخم کرفس بود و فولس گوید خون مقعد قطع کند +

حجر الیشب حجر الیشف خوانند و اهل مشرق ابوقلمون خوانند و یونانی اسطرنوس و معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی طرمینون خوانند و آن بر چند رنگ بود و بهترین وی سبز رنگ بود معده را نافع بود بغایت و جالینوس گوید اگر قلاده از وی بسازند که موازی معده بود و در گردن اندازند معده و مری را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که بر ران زنان بستن جهت دشخواری زادن و بازو بستن جهت تعویذ نافع بود +

حجر الرخام طین قیمولیا ست و گفته شود +

حجر الدم شادنج ست و گفته شود +

حجر الارمنی دو نوع ست یکنوع سنگیست که رنگ وی بلاژوردی زند و نوع دیگر سرخ بود بغایت و چون دست بر وی مالند پنداری چرب ست و طبیعت وی گرم و خشک ست در اول مسهل سودا بود مسهل قوی تر از حجر لاژورد و معده را بد بود و چون مغسول بود مقی و غثیان بیاورد و اگر نه مغسول بود مقی و مغثی بود و مغسول وی مفرح و مقوی قلب بود و بخاصیتی که در وی است که بدن را از خلط سودا پاک کند و روح را از دود سودا وی نگهدارد و دفع بلغم بکند و احشا را پاک کند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود با سلیخه و مقدار مستعمل از وی یکدرم تا نیم مثقال بود و بدل وی جهت دفع خلط سودا یک وزن و نیم حجر لاژورد بود

حجر النمر مره الیست که از پلنگ ماده حاصل میشود و در باب نون در صفت نمرک گفته شود

حجر الخطاطیف دیسقوریدوس گوید بچه نخستین پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه و شکم وی بر اشکافند دو پاره سنگ یابند یکی یکرنگ و یکی برنگهای گوناگون اگر در پوست ابل یا در پوست گوساله ببندند پیش از آن که خاک بر وی برسد و بر بازوی مصروع یا گردن وی بر بندند بفرمان الله تعالی صرع از وی زایل شود و این مجرب ست +

حجر اللازورد لاژورد است و گفته شود

حجر التنور حجر روشنائی خوانند و ارشد نیز گویند و آن قرشیشا است و گفته شود +
حجر المقناطیس پارسی سنگ آهن ربا گویند چون آن بسوزانند شادنه بود در عمل و منفعت
و بهترین وی سیاه بود که بسرخی زند پاک و هیچ خللی در وی نبود و جذب آهن بقوت کند هرچند زیاده
برآید نیکوتر بود جالینوس گوید گرم و خشک بود بغایت اگر کسی برادة الحدید در شکم مانده باشد چون
با شراب بیاشامند جذب آن کند و بصحت خود بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ رد بود و مقدار شربتی
از وی از نیم مثقال تا یکدرم بود و گویند چون در دست گیرند درد دست و پای که تشنج یابس که آنرا کزاز
گویند ساکن کند اگر بر جراحتی که از تیغ زهر دار بود پاشند نافع بود بغایت و بصحت باز آورد و مقناطیس را
چون بوی سیر رسد در ربودن آهن سست شود و باز چون بخون بز یا گوسفند اندازند تیز شود
در ربودن و این از خواص ست +
حجر الاحمر سنگیست بلون بسد گویند بوزن دانگی کشنده بود و از جمله سموم قتاله ست مانند بیش
و گویند نوعی از الماس ست +
حجر مشویه کلس است و گفته شود +
حجر شجری بسد است و گفته شد +
حجر النسر حجر العقاب است و حجر البسر نیز خوانند و آن اکتمکت است و گفته شد +
حجر الطور حجر الدم ست و گفته شد +
حجر البهت حجر النسر ست و گفته شد و حجر البسر نیز خوانند +
حجر البقر براق القمر و زبد البحر خوانند و افروسالیس نیز خوانند یعنی زبد القمر و بیونانی سالنیطس
خوانند و افروسالین از بهر آن گویند که بشب در افزونی ماه یابند و بلاد عرب و آن سنگ سفید
سبک شفاف و اگر از درختی بیاویزند که بر ندهد بارور گردد و اگر بصرع بندند شفا یابد و زنان بتعویذ
با خود نگاه دارند +
حجر حبش و لیقوریدوس گویند این سنگ سبز باشد صاحب منهاج گوید نیز روی زند و جالینوس
گوید مانند لیشب بود و چون بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و زبان را بغایت بگزد منفعت
وی آنست که شبکوری و ورم چشم و درد آن و قرحه آن زایل کند و ناخنه ببرد و تاریکی چشم ببرد و جلای

تمام دهد و مؤلف گوید بپارسی سنگ باسم خوانند

حجر الاسفنج سنگیست که در میان اسفنج میباشد و حصاة الاسفنج گویند و دیسقوریدوس گوید
گوید چون با شراب بیاشامند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس گوید سنگ گرده بریزاند و قوت
آن ندارد که از آن مثانه بریزاند

حجر اناغاطس سنگیست که چون بسایند مانند خون بود بلون سرخ و با شیر زنان چون در چشم
چکانند ورم سرد و بسیار آب آمدن را نافع بود

حجر اعرابی سنگیست مانند عاج و چون سحق کنند و بر موضعی پاشند که خون آید یا ضماد کنند خون
ببندد و چون بسوزانند و سنون سازند دندانها را جلا دهد بپارسی [illegible] سنگ گویند و بشیرازی
سنگ زخم این مؤلف گوید طعم رطوبت بغایت تلخ بود

حجر العاج حجر اعرابیست و گفته شد

حجر الکرک سنگیست بغایت سفید و در بحر ساحل بحر هند یابند و در ساحل بحر سند نیز باشد و مهره که
از وی حکاکان و خراطان سازند از عاج سفیدتر بود و خوبتر و زنان بگردن بندند طبیعت
وی سرد و خشک بود در آخر درجه دوم و قول اهل سند و هند آنست که چون نگین سازند و با خود
دارند و متفق اند که خاصیت آن آنست که دفع سحر و دفع چشم زخم میکند و بر دشمنان ظفر یابد و اگر نگینی
از آن با خود دارند دروغ از قبل وی نگویند و هر کس که وی را ببیند دوست دارد و پادشاهان
هند و سند از وی ظرفها سازند و از آن اکل و شرب کنند و مدعی ایشان آنست که در سر هر کسی
که این بود جنگ و فتنه نبود و فرح و شادی زیاده بود و اهل هند و سند مهرها از آن سازند و موی [illegible]
و مدعی آنست که موی دراز کند و مهره وی مانند مروارید بزرگ براق بود و چون سحق کنند
و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود خواه قدیم و خواه جدید ببرد و اگر سنون سازند دندان را بغایت
سفید کند و جلای تمام دهد

حجر اسیوس اسیوس ست و گفته شد

حجر القیشور حجر الشعر است و قیشور نیز گویند و در شین گفته شود

حجر البحوث مانند سنگیست در سر ماهی یابند و مقام [illegible] و سنگ [illegible] سفید و سخت بود و چون بسایند [illegible]

حجر شقاق قیشور ست وگفته شود +

حجر طاعیطوس حجر غاطیس خوانند وانرا وادی شام آرند و آن وادی را در قدیم نام خوانند

و این زمان وادی جهنم گویند چون بر آتش نهند بوی سیر سوخته کند و معدن وی سیاه بود

بوی کند و سبک بود و صفحها بر روی یکدیگر بود و قوت وی در غایت یبوست بود و صاحب مغنی

گوید بخور وی مصروع را صرع آورد و صاحب منهاج گوید بخور وی مصروع را نافع بود و اختناق

رحم را نافع بود و گزندگان بگریزند از بوی وی و با سرکه جهت نقرس ضماد کردن سودمند بود

و در جراحتهای عظیم گوشت برویاند و نافع بود +

حجر السطرلیطا حجر الشطرلیطا نیز گویند و آن مرمر است و گفته شود در میم +

حجر الکلب شریف گوید در خواص و این مجرب است نوعی از سنگ است که چون سنگ

بوی اندازند بدهان گیرد و نگه دارد و در دشمنی عمل عجب میکند و چون خواهند با سم آنکس بنفت

سنگ برگیرند یک بار آن سنگ می اندازند بعد ازان دو سنگ ازان برگیرند و در آب

اندازند و آن آب بخورد آنکس و سند در دشمنی چیزی عجب مشاهده کنند و گویند اگر در سیع کبوتر اندازند

مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند جماعتی که ازان شراب بیاشامند جنگ و بدمستی و عربده

در میان ایشان پیدا شود +

حجر الروشنائی حجر النور است و گفته شد +

حجر البرام بپارسی سنگ برام باشند و بهترینش آنکه ازان سنگ آب بیند چون بر سنگ زنند

قطعا آواز نکند و در سنگ مانند گل نرم فرو رود و اگر این سنگ سحق کنند و سنون سازند

دندان را سفید کند بغایت +

حجر خزفی سنگیست که در صلب باشد مانند خزف بود و از هم دیگر شکافند و صفحها یکدیگر

بود و بجای قیشور مستعمل کنند و بهترین سپید بود چون ورم اندرونی حل کنند و با شراب بیاشامند

قطع خون حیض بکند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و بر ریشهای بلید طلا

کنند ورم پستان ساکن گرداند و ریشها باصلاح آورد و بعضی نافع بود و خشک کنند

حجر الافروح و حجر افروی نیز گویند از بلاد روم خیزد و سبک بود و بر روی آب بایستد و

و بعضی بدو دی باشد چون حل کنند و بیاشامند گزندگی عقرب را سود دارد.

حجر الاسا کفه سنگیست که کفش گران لغزد تا آن تیز کنند سود مند بود جهت ورم امهات و ریش آن نقابت و لعات بپارسی لالاره گویند در باب جیم گفته شود.

حجل مج است بپارسی کبک گویند در قاف گفته شود.

حدق بادنجان ست در گفته شود.

حدید بپارسی آهن گویند و آن سه نوع ست شابورقان و نرم آهن و فولاد معدنی و مصنوع بود و پولاد طبعی معدنی شابورقان است و سابرقان نیز گویند و آن نوع پولاد نرست و پولاد مصنوع از نرم آهن گیرند و زنجار از زعفران الحدید گویند قابض بود و اکال و منفعت آن در باب ز اگفته شود و خبث الحدید در خا گفته شود و توبال آن گفته شود در باب تا و آهن سرخ کرده اگر در باب انداز ند یا شراب بیاشامند شکم ببندد و ریش روده و ورم سپرز و ضعیف و استرخا معده و سلسل البول و در ومقعد را نافع بود و باه را قوت دهد خاصه آبی که آهنگران آهن گرم کرده دران می اندازند و آنرا دوص خوانند و ماء الحدید خوانند گزیدگی سگ دیوانه را بغایت نافع بود وقتی که نداند و براده آهن چون به در شرابی که مسموم بود اندازند زهرها مجموع بجوشد و آن شراب چون بخورند زیان ندهد و براده آهن چون بخورند در شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و مداوات آن بشیر تازه با بعضی ادویه مسهل کند بعد از ان مسکه و روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر بمالند و قدری کیدم سفال بخورند و اطراق و سمه و روغن گاو و قدری خواص آن ورده اند که چون براده آهن بر کسی بندند که در خواب دندان کرچد دیگر نکرچد.

حدج حنظل نارسیده است که هنوز زرد نشده باشد.

حداث مرغی ست که شیر ازی کور کور گویند گوشت وی نباید خورد که عفونت دهد و حفونت دهد و رعشه کند و خون وی چون با اندک مشک و گلاب خلط کنند و ناشتا بیاشامند سود دهد بود و چون تنفس بیا چون بدرد می انبوزانند با سفر خاک عراق با آب بیاشامند لقوه را نافع بود و زهره وی چون خشک کنند و پاره چون خواهند که استعمال کنند با آب حل کنند کسی را که حیوان مهرهی گزیده باشد عقرب و گرفتگی و دیگر گزندگان اگر ضماد کنند نافع است و بعد سبیل انها بر چشم کشند و اگر از عقاب جنبه و دو چشم سرخ کنند بغایت نافع

واز دو ان خلاص یابد بفرمان الله تعالی ٭
حرمل ابن سمجون گوید دو نوع است سرخ و سفید نوع سفید را حرمل عربی گویند بیونانی مولی
بپارسی سپندان دانه و ورق آن مانند ورق بید بود کوچکتر بود و گل وی مانند یاسمین [illegible]
بود و سپید و خوشبوی بود و بسریانی اسباسه خوانند و نوع دیگر سرخ را حرمل عامی خوانند بپارسی
اسپند گویند و بشیرازی نیو و بعضی اسفند نیز گویند آن نوعی از سداب کوهی است طبیعت وی گرم
و خشک است در سوم و بعضی گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند
با عسل و با زهره مرغ و زهره کبک و زعفران و آب رازیانه تیرگی چشم کم کند و قوت باصره بدهد و اگر
بخورند حرمل با ادویه تاثیرات بود و حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع
ورک چون نطول کنند با آب آن سودمند بود و سینه و شش از بلغم لزج پاک کند و باد که در رود بود
تحلیل دهد و سودمند بود جهت سردی دماغ و بدن لیکن سدر و صداع آورد و مغثی بود و مسکر
و مصلح وی صاحب منهاج گوید بعد از آن رب فواکه ترش خورند و صاحب تقویم گوید مصلح
وی خرفه و داروی چینی بود و جالینوس گوید نافع بود جهت فالج و لقوه و تشنج و بهر و علت گرده و مثانه
و مسهل سودا و بلغم لزج بود و بول و حیض براند و تقطیع وی سودا از اینکه و تحلیل کند و خون سوداوی صافی
کند و طبیعت نرم کند حبیش گوید مستی وی مانند مستی خمر بود مجهول گوید بول صافی کند و محرک
جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض براند بقوت و ابن وافد گوید سودمند بود جهت ماخولیا سکری
که دارو بگویند اگر سفوف سازند یک مثقال و نیم مثقال هر شب سوده دوازده شب متواتر
عرق النسا را نافع بود و این مجربست و دیسقوریدس گوید درد پاها و مانند عرق النسا و نقرس
و فالج را عظیم نافع بود و لیکن غثیان آورد و مصلح وی رب فواکه ترش بود که بعد از آن بخورند و بدل آن
وزن آن قرویانا با تخم سداب بود و حرمل عربی سفید که آنرا بیونانی مولی خوانند شیخ گوید مانند
لبلوس بود چون سحق کنند با روغن ایرسا فرزجه سازند و زن بخود برگیرد افواه عروق ارحام بگشاید
حرشف عکوب خوانند و بپارسی کنگر خوانند و آن دو نوع است و طبیعت وی معتدل
بود در رطوبت و ترطیب و بعضی در درجه دوم و شیخ گوید گرم و تر بود در درجه اول و گویند سرد است و گویند گرم
و خشک است در دوم چون بجد آن داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر موم و روغن سازند و آب کنگر

بخور آن داده باشند بر ریش که بر روی پیدا شود چون با الند زائل کند و بعضی مهالی صلب
چون بر آن طلا کنند و تحلیل دهد و اگر بر آب کنگر شسته باشند سیشش بکشد و نقارس صبر زند بگل
کنند و چون بخور کنند ورمها را تحلیل دهد و بول براند و ریش و روده را سود مند بود و بلغم بیرون آورد
و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد
و سگ گزیده را نافع بود و جماع را زیادت کند و گرده و مثانه را تسخین کند و گویند بعضی را زائل کند و باد را از بول
از تن بیرون آورد و جماع صحتی کند و لیست و مصلح وی آنست که در طبخ محرک کنند و توابل و ابازیر لطیف
بروی ریزند و صاحب منهاج گوید مغثی بود خاصه کوهی و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح
وی روغن بود و صاحب تقویم گوید که مغثی بود و مصدع و مصلح وی [illegible] بود با سلیخه

حریر ابریشم است و گفته شد

حرز الشیاطین اطریلال است و گفته شد

حرا اشنا خردل بری است و گفته شد

حرض اشنان است و گفته شد

حرف حب الرشاد گویند و بسریانی [illegible] و بعربی ثفاء و بپارسی تخم سپندان گویند و تره تیزک
و بشیرازی [illegible] گویند و بیونانی قردامون خوانند و حرف ابیض و اسفید اسفید گویند و خردل
سفید خوانند و حرف بابلی [illegible] خوانند و حرف [illegible] کلیچ و برگ آن با سفاناخ
مانند کلیچ بزرگ [illegible] و تخم کلیچ سفید رنگ بود و تخم یک نوع سرخ رنگ بود [illegible] سفید سفید
سفید خردل سفید و حرف سفید گویند و حرارت وی کمتر از حرارت سرخ بود و بهترین وی فربه
بود و طبیعت حرف گرم و خشک است در سوم و گویند در اول درجه چهارم ملطف و محلل بود و موی که
ریخته باشد رویاند چون با سرکه طلا کردن یا با آب آن تخم [illegible] داء الثعلب [illegible] نافع بود جهت [illegible]
خوردن و ضماد کردن [illegible] و با عسل طلا کردن [illegible] گویند
استسقا و جمیع اعضا را نافع بود خوردن وی و چون [illegible] ضماد کنند نافع بود [illegible]
بکشد [illegible] و چون [illegible] کنند [illegible]
[illegible] شد [illegible] بود و چون [illegible] کنند [illegible] باشند

طبیعت براند و قولنج بگشاید و بعضی القیح بیرون آورد و بادی که در روده‌ها بود بشکند و در بریان کرده گرم
بپزند و زنجبیل را نافع بود تا هضم صحیح کند و ملوزی مانند گرده را نافع بود و بریان ناکرده گرم بر اندام بنهند
اندام قطع کند و چون سحق کنند و بسعوط سازند صرع را نافع بود و چون با سرکه بجوشانند و سفید
سود دهد و چون با عسل و ملح سحق کنند بهر ضمادی که از خلط غلیظ بود سود دهد و همچنین درد پهلو که
سبب آن از خلط غلیظ بود نافع بود و چون با سحق کنند و با عسل بسرشند طلا کنند بلیا صابون نمش
زائل کند و بثره را بر حال اول آورد و چون برگ زنگی عقرب ضماد کنند نافع بود و برگ آن چون
خشک کنند بقوت تخم بود و چون تبل با آن قوت تخم کمتر بود بسبب رطوبت که در وی است و معده
و سینه را بد بود و تخم وی نیم مثقال مسهل صفرا بود و باه را زیادت کند و اشتهای طعام زیاده
کند اما معده را بد بود و مضر بود بسینه و بچه مرده بیندازد و مصلح وی قند است و شکر نبات و نیکو
بدل خردل و تخم تره تیزه بود و یا تخم ترتیزک و خردل

حردون مانند سوسمار است و طبع آن نزدیک است بطبع ورل و بیونانی آنرا اسالا مندرا
خوانند و گفته شود در سین صفت آن و از جمله سموم قتاله بود خوردن آن و مهراریس دیسقوریدس
گوید ورل حردون چون در خرقه سیاه بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته شفا یابد و امانی زائل
شود و جالینوس گوید خون وی در چشم کشند روشنائی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید سرگین حردون
و عصاره او چون زنان در روی مالند مانند غمره روی و بثره را نیکو و صافی گرداند مانند صیقل بود و
و بهترین پشک وی سفید بود و سبک مانند نشاسته بود و بسفیدی شیر ارزنی سرگین با زنگ خوانند
حربا بپارسی آفتاب پرست گویند و عکبا سویر خوانند و قفا مالامون خوانند بیونانی خون وی
چون طلا کنند بر موی که در چشم میباشد بعد از آنکه برکنده باشند بر جای وی طلا کنند دیگر نروید و
گوشت وی سم قاتل بود مانند وزغه و بقیه وی سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و
مداوا پذیر نبود و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی کنند که ذراریح خورده باشد
و در صفت ذراریح گفته شود و اما معالجه کسی که بقیه وی خورده باشد باید که در حال سرگین با نطرون
شراب بدهند و قی پاک کنند و بدن را بر دهن گاو بمالند و سر وی نیک تکمید کنند و انجیر خشک
و مسکه اسفیداجی بدهند تا بخورد

حرب طبیعت وگفته شود ٭

حرتقان زمج الفارست وشفار نیز گویند آن سنگیست وگفته شود ٭

حرف الماسمر نیست و قردامنی نیز خوانند از بهر آنکه بطعم قرماسون بود و آن حرفیست و آن نباتیست که در آب روید مانند قرة العین چون تر بود گرم و خشک بود در دوم و چون خشک بود گرم و خشک بود در سوم و برق وی پخته با طعام خورند بول براند و اگر ضماد کنند لشب بر شود لیکن دیر بماند و بزاید زائل شود

حرحوان خرجل خوانند و آن ملحیست که بال ندارد و معطر بود چون بگیرند غیر پخته بکسوند خشک کنند و با شراب بیاشامند گزندگی عقرب را بغایت نافع بود و باید که کهن بود ٭

حرماو حراث نیز گویند و آن بوذرست و دنیارویه و حلیفه نیز گویند و آن دو نوعست یک نوع بری و یکنوع بستانی بود یکی را از آن بری سداب بری گویند بشیرازی کوهی گویند و طبیعت آن گرم و خشکست مسخن … بود و طعام هضم کند و بادهای غلیظ بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و گزندگی جانوران سود دهد خاصه عقرب و بول براند و تخم وی مشهور بنیودزا بود و با تنه تخم انجدان بود و بشیرازی آنرا سبک گازرونی خوانند و درزا گفته شود لیکن خراز درد چشم آورد و قطع منی بود و تشنگی آورد و مضر بود بسر و مصلح وی بادرنجویه بود و بدل وی سداب خراز بستانی بود و ورق آن مانند کرفس بود و چرخ و مکون از این جنس چیزی را مانند و طعم آن تلخ بود نزدیک بتخم رازیانه و تخم وی سبز رنگ بود و خوشبوی و خوش طعم نزدیک بتخم جرجیل و بر جامه چسبد و بشیرازی آنرا جوره سنگ خوانند بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی خرار بری بود و غذا هضم کند و خمار زائل کند و مصلح مزاج بدن و احشا بود و سدهای روده زائل کند و سده جگر و سپرز … سنگ گرده بود و مثانه و مجاری بول پاک کند و منکام را نافع بود و دماغ را سود دهد بود و رطوبت آن پاک کند و جهت بواسیر هیچ ادویه بدان بهتر از وی نبود خوردن و ضماد کردن و اگر اداومان اکل وی کنند از بواسیر ایمن باشند ٭

حرنیل یمنیست که از اطراف شام و بیت المقدس می آورند و سفید می تیره رنگ بود چنانچه بسیاهی زند و دوائی از وی نافع بود جهت گزیدگی عقرب و جهت گزیدگی مار … یکدرم تا یک مثقال با آب بیاشامند … با شراب بغایت نافع بود و آن … نیز گویند و گفته شود ٭

حجر الفحم زمبرالجرست بپارسی گل سنگ گویند و آن چیزیست تر مثل طحلب که بر روی سنگ

و خراز نهران گویند که زحمت خراز کان تو باسه زایل میکند و صحت می بخشد و طبیعت سرد و خشک ست
و بر ورمهای گرم طلا کردن نافع بود اگر بر موضعی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و بریق با ضماد کردن قلاع را
نافع بود و ورم زبان و بیقانرا سودمند بود +

حسک خسکو بج و خسکک بج خوانند و بپارسی تمار خسک گویند و در مغرب جمص الامیر خوانند و بشیرازی
خار سه‌پهلوک و باصفهانی سه پرا خوانند و آن بری بود و بستانی و بهترین وی بستانی بود سبز و تازه و طبیعت
وی سرد ست باعتدال و خشک ست در اول و گویند گرم ست در اول و گویند معتدل ست در
گرمی و عیسی گوید گرم و خشک ست در دوم ضماد کردن بر ورمهای گرم نافع بود منضج و ملین بود و درشتی
دندان را و عفونت آنرا زایل کند چون با عسل خلط کنند و عصارهٔ وی مرد ابه های چشم سودمند بود و سنگ گرده
و در مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و باه را زیادت کند و منی بیفزاید
و درد ورم از خسک بری چون بیاشامند جهت دفع ادویه قتاله نافع بود و طبیخ وی جائی که بر اپاشند کیک
بکشد و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی روغن بادام یا روغن کنجد تازه بود +

حشیشة الزجاج گیاه آبگینه خوانند رازی گوید قابض بود مع رطوبت مسکن اورام بلغمی بود
و عصارهٔ آن بواسیر را زایل کند و سرفه کهنه را نافع بود و عصارهٔ آن با اسفیداج بر حمره و نمله طلا کردن
نافع بود و بر سوختگی آتش همین سبیل و غرغره بعصارهٔ آن کردن ورم لوزتین را نافع بود و در گوش روغن
کردن جهت نقرس نافع بود و بسیاری وی محرور مزاج را صداع آورد و مصلح وی نبات و خشخاش

حشیشة البرص آطریلال ست و گفته شد +

حشیشة الطحال و حشیشة الدود به اسقولوقندریون ست و گفته شد و زنگی دارو نیز گویند

حشیشة الغافث غافث ست و گفته شود +

حشیش الکلب فراسیون ست و صوف الارض نیز گویند و گفته شود +

حشیش بزرقطونا بفارسی ورق بنگو گویند و در قوت نزدیک بکشنیز بود و بهترین وی تازه
و تر بود و طبیعت وی سرد و تر بود حرارت بنشاند و بر ورمهای گرم طلا کردن سودمند بود و عصارهٔ
وی جهت نفث الدم نافع بود +

حشیشة خراسانی خشیرون ست و گفته شود +

حشقیقل شقاقل ست و اشقاقل نیز گویند و گفته شد ۞
حصا دالا سفنج حجر الاسفنج ست و گفته شد ۞
حصرم بپارسی غوره گویند و بلفظ دیگر حب و حجم خوانند طبیعت وی سرد ست در اول و خشک ست
در دوم و گویند سرد ست در دوم و خشک ست در سوم جهت دفع صفرا بغایت سودمند بود و حرارت
بشکند و معده و جگر را نافع بود اما مولد ریاح و مغص بود و شکم به بندد و مصلح آن گلنگبین ست و صاحب
تقویم گوید مضر بود بآلات منی و مصلح آن انیسون و عسل بود و بدل آن ریباس با حماض اترج
حضض ورق ست و گفته شود ۞
حضض بشیرازی هل گویند و آن انواع ست مکی و هندی و مشهدی بهترین آن جهت
درمها مکی بود و جهت موی هندی و نوعی ست در شیراز از ورق روباه ترک سازند و روستاییان
شیراز آنرا اهل عملک گویند و آن مستعمل ایشانست و این مولف گوید بعضی از نبات منضج الکلاب
میسازند و حضض هندی از نباتی میسازند که آنرا هشو میگویند و چنین استماع افتاد از مردمان معتمد
که حضض مکی از برگ مغیلان میسازند لیکن طبیعت حضض مکی معتدلست در گرمی و سردی در
دوم و گویند سرد ست در اول و در هندی تحلیل و قبضی کمتر بود از مکی و صاحب جامع گوید که هندی
اقوی بود در همه حالات و حضض هندی عصاره فیلز هرج ست و مکی عصاره نباتیست مکی و گویند
مصنوع ست نافع بود و حضض جهت نزفهای دم چه از روده و چه خونی که از زنان آید بغیر از قاعده
مجموع و ورمهای خبیثه و کلف و ریشهای دهن و در بر و گوش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنایی
بیفزاید و تاریکی زایل کند و شقاق مقعده مسح را بغایت نافع بود و بالیدن و خوردن و حقنه کردن
اسهال کهن و ریش روده سود مند بود و چون بدان غرغره کنند خناق را زایل کند و چون زنان
بخود برگیرد قطع سیلان رطوبات از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون با آب بیاشامند نافع بود و
حضض هندی جهت گزیدگی سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن بغایت سود مند بود و عقاف سیاه و ورد و
ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن بوزن آن فیلزهرج هو با فوفل و صندل بود و قسادی
و صاحب تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح آن حماما و مصطگی بود و مقدار شربتی نیم درم بود ۞
حفاه بردیست و گفته شد ۞

حلبه فریقه خوانند بهندی میتهی گویند چپاو دیمی شملیز گویند و شنبلیله نیز گویند و طبیعت آن گرم ست
در آخر درجه اول و رطوبت فضلی خالی نباشد و گویند گرم و خشکست در دوم منضج و ملین بود و آبیده وی
در صفای تنقیه صلابت اندرونی و بیرونی را تحلیل دهد و سینه و حلق و شکم را نرم دارد و سرفه و ربو را
سود دهد و قوت باه را زیاده کند و بادها را بشکند و بلغم لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر را و آرد وی با انجیر
و پیه بز ضماد کنند نافع بود و اگر پیش از طعام با مری بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم براند و خلطهای
که در روده بود پاک کند و چون پخته بود غذای شش دهد و آواز صافی کند و چون سر بدان بشویند خزاز
زائل کند و لعاب وی با روغن گل شقاق سر را نافع بود و سوختگی آتش و آرد وی ورمها را نافع بود
و نرم کند و در طلا کردن با ادویه جهت کلف بغایت سود دهد و لون را نیکو گرداند و در طبیخ آن
نشستن جهت درد رحم و دشخواری زادن سود دارد و چون طبیخ آن بیاشامند حیض براند و خیسانیده
وی چون بخورند درد پشت و شکم و سوزش مثانه را و چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود سود دهد و صاحب
تقویم گوید محلل قوی انثیین بود و مصلح آن روغن قسط تلخ بود +

حلزون نوعی از صدف ست و در صفت ذرع و شنج و صدف گفته شود و انواع آن +

حلتیت صمغ محروث ست و محروث را انجدان خوانند و رافر خوانند و حلتیت را بپارسی
انگزد و بهندی هینگ و بشیرازی انگشت گنده خوانند و آن دو نوع ست منتن و طیب و منتن
مستعمل تر بود و بهتر و طبیعت آن گرم ست در اول درجه چهارم خشکست در دوم و بهترین وی
سرخ رنگ صافی بود که چون بگدازند لون آن بسفیدی زند و آنچه مغشوش بود سبزرنگ بود و ما بجز وی
تیز وارد نشد کجا اندر و آنچه بوی تیز تری کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند سفیدی بیفزاید و ابتدای علل
آب نیز کشند ایمن باشند از نزول آب و تب ربع را بغایت نافع بود و بادها بشکند و خون بسته که در
اندرون بود تحلیل دهد جهت داء الثعلب با سرکه طلا کردن بغایت سود دهد و ثالیل مسماری و
غددها که ظاهر باشد چون حلتیت با موم و روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه و بوره طلا کردن جهت
و سعفه هم نافع بود و چون با آب بگدازند و بیاشامند حلق را صافی کند و با انجیر خشک بپزند آن را نافع بود
[illegible] چون با سرکه [illegible] غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد و بگزیدگی سگ دیوانه
[illegible] بغایت سود دهد [illegible] چون بگدازند و بگزیدگی عقرب [illegible]

واگر با شراب و فلفل و سداب بیاشامند کزاز را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند شیری که در اندرون بسته بود نافع بود و بگدازد و صرع را بغایت سودمند بود و دفع زهرهای حیوانات بکند و زخم تیر و تیغ زهردار و مقدار نیم مثقال مستعمل بود بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آرد و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز بگذارند و بعد از ان بر قضیب طلا کنند زن و مرد لذتی عجیب یابند و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و بریزاند و اگر نیم درم از وی با آب لسان الحمل حل کنند و بادویه که ممسک طبیعت بود بیاشامند فعل قوی تر بود و قطع اسهال که از رطوبت بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم درم از وی بیندر سکنجبین بیاشامند و بدان مداومت نمایند فالج زده را بغایت سودمند بود و درد مفاصل سرد و بواسیر را نافع بود و منفعت حب القرع را بکشد و مضر بود بجگر و معده و اسحق گوید اصلاح آن باشق ست و صاحب تقویم گوید مصلح آن جوز بویا بود یا قرفه و بدل آن محروث بعد از ان که با آب بجوشانند چند جوش و صافی کنند بوزن آن باشد +

حلیفه زوفراست و حرانیز گویند و گفته شد +

حلبلاب لبلاب ست و گویند لاعیه و صفت هر دو گفته شود +

حلم قردست بشیرازی کنه گویند +

حلیو نوعی حماض جبلی ست و در صفت حماض گفته شود +

حالق الشعر نوره و گفته شود +

حلحل و حلاحل ملبوس ست و گفته شد +

حلبیب سورنجان هندی ست و طبیعت آن گرم و خشک ست و گویند در سوم سودمند بود و جهت نقرس و درد مفاصل و درد زانوها و رانها و مقوی بدن بود و مسهل بلغم و خلطهای غلیظه بود و حب القرع و کرمها بکشد اما سپرز را غلیظ کند مصلح آن کاسنی و کثیرا

حماما اموان و اموهن گویند بپارسی ماهو گویند طبیعت آن گرم و خشک ست در دوم و گویند در سوم و آن دو نوعست یک نوع مشهور ست که بشیرازی ماهو گویند و یک نوع دیگر ماهند جبلی حشان ست اما چون وی زردی بود که بسرخی زند و برگ آن سبز بود و مخروط و گل بدین بود و کوچک و نبات وی ببازی یک وجب باشد این مؤلف گوید وی از یک وجب تا

ابن مولف گوید وی از یک وجب کمتر بود و در سنگ روید و بهترین آن ذهبی رنگ بود
ارمنی خوشبوی منضج ورمهای گرم بود و چون بر پیشانی ضماد کنند درد زایل کند و چون با باد زنج
بر گزیدگی عقرب ضماد کنند بغایت سود دهد و ورم چشم که از گرمی بود و ورم احشا چون با زیت
ضماد کنند بغایت سودمند بود و درد رحم چون فرزجه از وی بکنند و برگیرند و در طبیخ آن نشینند سود
دهد و نقرس را نافع بود و چون طبیخ آن بیاشامند نیکو بود کسی را که گرده وی با جگر وی معلول بود
و سده جگر بگشاید و بول براند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود ولیکن مصدع و منوم و مسکر است
جمله مسکرات قوی بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن صندل و گلاب بود و اسحق گوید مضر بود
بمعده و مصلح آن تخم کرفس بود و بنادوق گوید بدل آن نیم وزن آن اسارون یا بوزن آن وج یا بوزن
آن چوب قرنفل بود و گویند بدل آن وج و بوزن آن زیره سبز بود +

حمر تمر هندیست و گفته شد +

حماض الاترج در صفت اترج گفته شد +

حماض بری بود و بستانی بود و نهری را اکسولاپافون خوانند و حماض الماء خوانند و گفته
شود و بری را سلق بری خوانند و حماض البقر خوانند و آن بیشتر جبلی بود و اما در خاک ریزه و درز مین
سست بود و آنرا بیونانی طوطاق اغریون گویند و شیرازی تخم آنرا حلیمو خوانند چون در درد ظهر بس
و درد مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود و سرفه صفراوی را بغایت سودمند بود و بستانی را شیرازی
ترسینک خوانند و مانند کاسنی بود و ورق آن و در وی حموضتی بود و رطوبتی فضلی لزج و بهترین
آن بستانی بود ترش و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و تخم آن سرد بود در اول و در وی
قبضی تمام بود و در باب با در صفت بهق گفته شد و اگر تخم حماض پیش از گزیدگی عقرب بیاشامند
و عقرب بگزد هیچ زحمتی بوی نرسد و ورق آن چون بپزند شکم براند و چون بپزند و با زیت بلند
کنند و گشنیز خشک و اندکی زیره و آب انار دانه بروی ریزند شکم ببندد و غیر بریان کرده تخم که از
روده و معده صفرا بود نافع بود و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند و غثیان صفراوی ساکن گرداند و خمار
دفع کند و آن زردی اگل خوردن ببرد و گزیدگی عقرب را نافع بود و چون با شراب بپزند و بطبیخ آن
مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و با شراب چون بپزند و بر خنازیر ضماد کنند و ورمها که در بن گوش بود

نافع بود و اگر با سرکه بپزند و بر سر ضماد کنند بغایت نافع بود و چون بر جرب مالند صحت یابد و اگر بیخ وی در گردن بچه بندند خنازیر را دفع کند و چون سحق کنند و زن بخورد بر گیرد قطع سیلان طمث کهن کهن از رحم بود بکند و اگر با شراب بپزند و بیاشامند یرقان دفع کند و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند و مولف گوید اگر مثقال از بیخ وی بکوبند و با رب سیب بسرشند و بلیسند سحج امعا را و اسهال دموی را بغایت مفید بود

حماض الماء در آب روید و ورق آن به درازی انگشت بود نزدیک بورق کاسنی و ساق وی کوچک بود و بر سر وی تخم سیاه رنگ بود که بسرخی زند و طعم وی مانند تخم حماض بود و شکم براند چون پخته بخورند و تخم آن چون سحق کنند و بیاشامند غم ببرد و نفس را خوش دارد و توحش را زائل کند و خفقان گرم را بغایت سود دهد و غثیان دفع کند و مقعد مسترخی باصلاح آورد و خارش ساکن کند چون بپزند و بر اعضا مالند و تخم آن و ورق آن چون بخایند درد دندان ساکن کند و بن دندان محکم کند و اگر ادمان اکل آن کنند یرقان زائل کند +

حماض الارنب اکشوث است و گفته شود +

حماض البقر حماض بریست و گفته شد +

حماض نهری حماض بستانی ست و گفته شد +

حمر الارض امعاء الارض گویند و آن خراطین الارض و گفته شود +

حمص الامیر حسک ست و گفته شد +

حمص بپارسی نخود را گویند سپید و سیاه و کرسنی بود و بری و بستانی بود بری گرم تر بود و اندکی بتلخی زند و بستانی غذا نیکو دهد و سیاه بقوت تر بود در افعال و بهترین آن سفید بزرگ بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند خشک ست در اول طبیعت نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و حیض براند و منفخ بود و لون را نیکو و صافی گرداند و درد پشت را سود دهد و دمش ببرد و ورمهای گرم را سود دهد و روغن آن قوبا زائل کند و آرد آن ریشهای پلید و سرطان و خارش بدن را نافع بود و تقیح وی درد دندان و ورم بن دندان را سودمند بود و اورا صافی کند و غذای وی به بود زیادت از همه چیز چون از آرد وی و شیر حسائی سازند

و طبیخ نخود سیاه سنگ گرده بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیادت کند و فالج و مرضهای سرد
و درد مفاصل که از رطوبت بود سودمند بود و باه را زیادت کند بغایت تا حدی که چهارپایان
مثل گاو و شتر و اسپ نر را نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باه ایشان زیاده کند و سده
گرده بگشاید و چون لبسرکه خیسانند یکشب بامداد بناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز کرم بکشد
اگر در آب خیسانند و همچنان خام بخورند و آب آن بیاشامند بناشتا الفاظ تمام آورده بود و قوت باه
قوت دهد و در نخود سه خاصیت موجودست که مجامعت کردن محتاج بآن سه خصلت بود اول
آنکه طبعش ملایم طبع منی بود و دوم کثیر الغذا بود سوم مولد ریاح و نفخ بود و هر غذایی که جهت
مجامعت کردن خورند باید که این سه خصلت داشته باشد و آن نخودست و زرده تخم مرغ نیم برشت
اما نخود کسی را که قرحه مثانه و گرده داشته باشد بغایت مضر بود و نخود سیاه بچه انداز د و جذام را نافع
بود و گزیدگی جانوران و داروهای کشنده و اولی آن بود که میان دو طعام بخورند و مضرت وی
کم شود و بختجاش اما نخود بری مسخن تر بود و مجفف بود و مجفف تر بشیرازی آنرا نخود حلونی گویند و
چرم نخود ثقیل بود بمعده و مصلح وی معجون گل بود +
حمیرا ابوخلسا گویند و آن شنجارست و رجل الحمامه گویند و گفته شد در الف و در شین نیز گفته شود
حمحم بلغت اهل شام لسان الثورست از قول صاحب مفرده و صاحب منهاج گوید حمحم
تخم نست که آنرا انبات حبه و صفت هر دو گفته شود +
حمص حرض گویند و آن اشنان است و گفته شد +
حماط نوعی از جمیزست و گفته شد در جیم +
حماحم صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند لبستان افروزست و صاحب جامع گوید از
قول اسحق بن عمران که حبق لبستانی ست و در شام حبق نبطی گویند و نبات وی بغایت
سبز بود و گل وی سفید و تخم وی مانند تخم حبق بود و طبیعت وی گرم و خشک ست در دوم
اصحاب بلغمی را نیکو بود و سده دماغ بگشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود مسیح گوید گرم تر و
خشک تر از شاهسفرم بود و غیر او گوید مقوی قلب بود و تخم وی بریان کرده با روغن گل در آب
سرد جهت اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج و صاحب تقویم گوید طبیعت وی سرد و خشک بود

و در اول حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون طبیخ وی بیاشامند یا با جلاب یا با سکنجبین معده و جگر را از اخلاط بد پاک کند و این مولف گوید که صاحب منهاج و صاحب تقویم آنچه گفته اند خاصیت بستانی از وی بهتر است و آنچه اسحق ابن عمران گفته خواص حبق بستانی ست و بسیار وی مثانه را بد بود و مصلح وی کندر و حماما بود ✤

حمام بپارسی کبوتر بود و طبیعت وی جالینوس گوید گرم بود و رطوبت بسیار دارد و گوشت وی گرده را نیکو بود و منی بیفزاید و خون را بد بود و شریف گوید فالج و لقوه و خدر و استرخاء بدن را نافع بود و نیز شریف گوید چون زنده همچنان پرهای وی مجموع بکنند و پاک کنند و بر موضع گزیدگی عقرب نهند بغایت نافع بود و سر وی همچنان با پر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کنند شبکوری و تاریکی چشم ببرد و در خواص ابن زهر گوید که در هر خانه که کبوتر بود اهل آن خانه از خدر و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت الله تعالی بوی ارزانی داشته است و دیسقوریدوس گوید خون ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود زائل کند و این مؤلف گوید در خواص آورده اند که اگر کسی زهره کبوتر سفید در چشم کشد دفع تاریکی و غشاوه بکند و اگر مداومت بر اکل گوشت کبوتر بکنند ذکا بیفزاید و خون حمام خاصه قطع رعاف که از جهت دماغ بود بکند و بیضه وی بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبکتر بود و اولی آن بود که بآب غوره و گشنیز یا لبسرکه بپزند و چون بخورند بعد از آن مغز خیار از پی آن بخورند یا تخم خیارین ✤

حمار اهلی صاحب منهاج گوید گوشت وی گرم و خشک بود در سوم و صاحب تقویم گوید از قول اسحق که گرم و تر بود خاکستر گوشت وی و جگر وی چون با زیت بر شقاق که از سرما بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر نهند نافع بود و جذام را سود دارد و گوشت و جگر وی چون بپزند در طبیخ آن نشینند کزازی که از خشکی بود بغایت سود دهد و جگر وی بریان کرده چون بناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سود دهد این مولف گوید اگر پیه خر در قروح خبیثه بمالند باصلاح آورد و لون آن موضع بلون اعضا گرداند و اگر سم او سوده چند روز مصروع را دهند صرع از وی زائل گرداند و اگر بر برص طلا کنند و در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند که بشب ترسند منع آن کند و دیگر ترسید و گویند

چرک گوش وی چون بکود کی دهند که گریه کند دیگر نگرید و در خواص آورده اند که هرگاه گوش خر شنید کسی را که عقرب گزیده باشد درد آن زائل کند و اگر در گوش وی گویند که عقرب مرا گزید درد زائل شود و خر را درد کند و اگر مصروع از پوست پیشانی وی چیزی با خود نگاهدارد یکسال تمام و چون سال نو شود پارهٔ پوست پیشانی وی نو نگاهدارد تا سال دیگر صرع از وی زائل شود گفته‌اند و ابن زهر گوید خر چون صوت سگ را عظیم ناخوش می آید و در زحمت است از آن +

حمار وحشی خر گور را گویند عبد الملک ابن زهر گوید نظر بر چشم وی کردن صحت چشم نگاهدارد و منع نزول آب بکند و این خاصیت حقتعالی بوی داده است جالینوس گوید گوشت وی چون فربه و جوان باشد نزدیک بگوشت ایل بود بغایت غلیظ بود پیه وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که از بلغم و باد غلیظ بود و زهرهٔ وی جهت داء الثعلب و دوالی مالیدن سودمند بود و ابن مولف گوید اگر مغز استخوان وی بار و گیر بگدازند نقرس و ریشها را نافع بود و اگر مغز سر او با کرفس و انگبین مدقوق را دهند چند نوبت سود دارد و گوشت وی چرب آن بخورند درد مفاصل و بادهای غلیظ را سودمند بود و گوشت وی بسیار خوردن تمدد در معده و بطی خروج ثقل پیدا کند اولی آن بود که از پی وی جوارشات مسهله و شهریاران و تمری و امثال آن بخورند +

حنظل علقم خوانند و تخم وی را هبید گویند و بعربی کیسب و بپارسی کوسب و بکرمانی خربزه خوانند و بلفظی دیگر خربزهٔ روباه خوانند و نر و ماده بود ماده سفید و سست و زود شکن باشد چندانکه سفید تر بود بهتر بود و پوست وی باید که زردی بود که بسفیدی زند آنچه بکبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش نبود آن کشنده بود و آنچ بزرگی در حنظل بود و بهترین آن ماده سفید رسیده هندی بود که وصف کرده شد و طبیعت آن گرمست در سوم خشکست در دوم درجه و ابو حنا گوید گرم و خشک ست در دوم و کندی گوید سرد و تر بود و مولف گوید که حکیم کندی سهو کرده است و وی محلل و مقطع بود و وجع مفاصل و اعصاب و عرق النسا و نقرس سرد را بغایت سودمند بود و مانع از اخلاط پاک کند شحم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مرار اسود و اصفر بود و قولنج ریحی بگشاید و دق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را

سودمند بود خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند انیسون و افتیمون و نمک هندی و صبر سقوطری
و ایارج فیقرا و حنظل اگر در طبیخ حقنه کنند هم چنان درست از دو درم تا چهار درم شاید که قولنج را بگشاید
و مرهٔ سودای خام بیرون آورد و شربتی از شحم آن نیم درم بود با عسل و بادیان با دانگی و نیم بود و باید که بغایت
سحق بکنند و اصلاح وی بکثیرا کنند و اصل حنظل سودمند بود گزیدگی افعی را هم خوردن و هم طلا کردن
و این مولف گوید که اگر صاحب بواسیر بورق و حنظل حقنه کند ریشهای بواسیر بیرون آید و حکایت
کنند که اعرابی عقرب چهار موضع او بگزید دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در حقنه جهت
کسی که قولنج داشته باشد سود دهد و بخور کردن بواسیر را نافع بود و چون بخود برگیرند بچه بیفکند و اسحق
بن عمران گوید بگیرند حنظل و سر وی برگیرند و تخم آن بیندازند و از روغن زنبق پر کنند و سوراخ آن
بخمیر بگیرند یا بگل حکمت و در آتش نهند تا چند جوش بزند بعد از آن بریزند و بر موی مالند سیاه
کند و رها کنند که زود سفید گردد و مسیح و مشتقی گویند اصل وی چون بجوشانند نافع بود جهت استسقا
بغایت و گزیدگی افعی را و حنظل باید که در گرمای گرم و سرمای سرد مستعمل نکنند که اسهال دموی آورد
و مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب الخروع بود و گویند بوزن آن
خردل و چهار دانگ وزن آن قنتار الحمار و گویند بوزن حرمل و چهار دانگ وزن آن قنتدل
حنا هندی مهندی گویند اما بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال خرد کرده باشند و طبیعت آن گرم است باعتدال
و گویند معتدل است در گرمی و سردی و تمیمی گوید سرد است در اول و خشک است در دوم و
طبیخ وی سودمند بود جهت ورمهای گرم و سوختگی آتش و نافع بود و شکستگی استخوان و ریشهای دهن و
و ورمها جهت خناق کنند و نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی آنست
که چون کسی را ابتدای آبله کند حنا با آب بسرشند و بر کف پای وی نهند ایمن باشند از آنکه در
چشم وی برآید و این مجربست و صحیح و اگر تخم وی یک مثقال با عسل بسرشند و لعوق کنند دماغ را بغایت
سودمند بود و در خواص ابن زهر گوید چون حنا بمسکه بسرشند و بر ناخن نهند و بر آن ادمان کنند نیکو
گرداند و سودمند بود و اگر پای ابوحی خضاب بکنند بشب بامداد بول کند بول آنکس سرخ رنگ بود و
مضر بود بحلق چون بیاشامند و مصلح آن کثیرا بود +
حندقوقی بپارسی ریوه سیف و بشیرازی قوقو گویند و بری بود و بستانی بود حندقوقای بری ورق

وحبا قا خوانند و بیونانی لوطوس اغریوس خوانند و معنی آن حندقوقای بری بود و از ان بستانی
طرافلن خوانند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک ست در آخر درجه دویم
و گویند در میان دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند درسوم کلف را نافع بود و روغن وی درد
مفاصل را سودمند بود و ورد اثیین و عصاره بستانی با عسل در چشم کشند سپیدی که در چشم بود
ببرد و حندقوقای بری و بستانی صرع را سودمند بود و استسقا و بول و حیض براند و چون آب
وی بگیرند و بجوشانند با روغن و روغن وی بگیرند سودمند بود جهت بادها که در اعضا بود و اگر
طفلی دیر بحرکت بیاید چون بروی بمالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ آن نشینند همین عمل کند
و تخم وی مهیج باه بود و اگر آب وی برگزندگی عقرب ریزند درد ساکن کند در حال و چون
بر عضوی سالم ریزند لذع و وجع پیدا کند و چون بعصاره وی سعوط کنند صداع آورد و
حندقوقی خناق آورد و ورم حلق و مداوای وی بکشنیز و کاهو و کاسنی کنند +
حنظل بهترین آن بود که متوسط بود در صلابت و لین و فربه بود و میان سرخ و سفید بود و
سیاه بد غذا بود و طبیعت آن گرم بود و معتدل در تری و خشکی رو پاک کند آرد وی و چون بکوبند
و برگزندگی سگ دیوانه نهند سودمند بود و چون بخایند و بر دملها و ورمها نهند سوراخ کند
و هیچ غذای آدمی از حیوانات موافق تر از وی نبود و روغن وی را اگر بگیرند قوباء را نافع بود و
صفت آن در صفت ادهان گفته شود و اگر همچنان خام بخورند کرم در شکم پیدا کند و اگر
اسپ بخورد زیان مند بود +
حناء الغول اشنجار است و ابوخلسا گویند و گفته شد +
حنا قریش خراز الضحرست و گفته شد +
حناء مجنون وسمه است و گفته شود +
خنطارومیه خندروس خوانند و خالاون نیز گویند و گفته شود در خاء +
حوک بادروج ست و گفته شد +
خوذ هندی مرنج خوانند و گفته شود +
خوذ رومی اکرونس خوانند و توز خوانند و آن درختی ست که پوست وی

زرد بود و گل وی گرم بود در درجه سوم و خشکست در اول و ورق وی ضعیف تر از بزر وی بود و صمغ وی گویند کهرباست و تخم وی لطیف تر از صمغ وی بود و آنرا بزر خوانند و ورق وی چون با سرکه بر نقرس ضماد کنند بغایت سودمند بود و ثمر وی چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و ثمر وی منع آبستن میکند و شیخ الرئیس گوید وی لطیف ست و سخت گرم نیست و یکمثقال ثمر وی عرق النسا را نافع بود و اسحق گوید یکمثقال از ورق وی بعد از طهر با سرکه سودمند بود جهت آبستن +

حومر تمر هندی ست و گفته شود و حمر نیز خوانند +

حواری آرد گندم سفید که بجرید بیخته بود +

حوجم درد احمر ست و گفته شود +

حوران و حوفران این هر دو اسم طرخون ست و گفته شود +

حومانه بعربی گویند و بسریانی طرافلیس و گفته شود +

حوزاسفندار لبستان افروز ست و گفته شد +

حیه مار ست و انواع آن بسیار ست و آنچه در تریاق مستعمل بود قرص افعی بود که از گوشت وی سازند و صفت و منفعت وی در مرکبات گفته شود ان شاء الله تعالی +

حیوة الموتی قطران ست و گفته شود

حی العالم ابردن خوانند و معنی ابردن الحی ابدا یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و همیش بهار نیز خوانند و بعضی گویند لبستان افروز ست و بعضی گویند تخم آنست و این هر دو خلاف ست و آنچه محقق ست نوعی از ریاحین ست که در تیر ماه بسیار باشد و دائم سبز بود و حی العالم دو نوع ست کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس گوید سه نوع ست یک نوع کوچک خودروی بود و در جایگاهای سایه و بن دیوارها و کوهها روید و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ بیش نباشد و ورق بسیار بدان بود و بقدر یک حب بود و گل وی زرد بود و در قوت مانند نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بستانی بود و کوهی و قد وی بدرازی یک گز باشد و بسطبری انگشت بود و بهترین وی بستانی بود و طبیعت وی سرد بود در سوم و خشکست در اول و هر دو نوع

کوچک و بزرگ سودمند بود جهت دمهای گرم و بر جگر و سینه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق بر جمره و نمله ضماد کنند و ریشهای پلید و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش و نقرس بغایت سودمند بود و آب وی چون مقدار بیست درم بیاشامند سودمند بود جهت سده که در جگر و زهره باشد و مسهل صفرا باشد و مبرد و عصاره وی بخورند درم آشامیدن جهت گزندگی رتیلا نافع بود و چون آب وی با سرکه و روغن گل بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود و جهت اسهال و ریش رود و سودمند بود و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون کند و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت فرزمن از رحم بکند و اگر در چشم کشند ورد چشم را سودمند بود و فوتس گوید بخورند درم آب وی با سکنجبین چون بیاشامند حدت دم را ساکن کند و صفرا و قوت بدان بدهد و دیسقوریدوس گوید نوع سوم بقلة الحمقاء بریه خوانند و بعضی طیلافون خوانند و اهل روم البلبوا خوانند این نوع میان سنگستانها روید و طبیعت وی گرم بود و مفرح جلد بود و چون با پیه کمن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود به سپرز و مصلح وی طین ارمنی بود +

حیصل حدق ست و گفته شد و آن باذنجان است +

باب الخاء

خانق النمر صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذیب و یسمی قاتل النمر و الذیب و هی حشیشة و در صفت قاتل الذیب گوید قوته کقوت خانق النمر و مؤثره پس بدین تقدیر از این دو اسم و ماهیت آن یکی سهو خواهد بود و آنچه محقق ست گفته شود خانق النمر نباتی ست که چون پلنگ و یوز و گرگ و سگ و خوک و غیر آن بخورند که مخصوص ست به پلنگ که دیر از و دیر تر می کشد آن نوعی از اناذریون است تحقیق اگرچه بعضی گویند اسقیل است و بعضی گویند خربق سیاه ست و این هر دو خلاف ست و آنرا فونبطن گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم

خانق الذیب قاتل الذیب ست و در قوت مانند خانق النمر بود اما مخصوص ست بگرگ که ویرا زود تر میکشد همچنانکه خانق النمر مخصوص ست بنمر خانق الذیب نیز مخصوص ست بذیب و آن بتحقیق خربق سیاه ست و طبیعت آن گرم و خشک ست و در آخر درجه سوم و چون بگویند و بر گوشت خام پاشند و گرگ بخورد بمیرد +

خانق الکلب قاتل الکلب خوانند و در قوت مانند خانق النمر ست و در عمل همان فعل میکند بلکه زیاده تر اما سگ را زود تر میکشد و آن از هندوستانست و از هند خیزد و آنرا اذارامی گویند و گفته شد و آن سم برحیوانست که دنبال داشته باشد بهندوی و بپارسی کچوله خوانند +

خاتمة الملک ساذآورنست و گفته شود +

خامالاون صاحب جامع گوید حرباست و صاحب منهاج گوید نوعی از مازریون سیاه است و صاحب گوید خامالا اسم مازریون ست و آنکه گفته اند اسد الارض مازریون ست سهو کرده اند اسد الارض حرباست و گفته شد و خامالا اسم مازریون ست و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم صاحب جامع گوید از قول بعضی متاخران که اسد الارض که خامالاون مانس ست که آن مازریون سیاه است پس برین طریق قول صاحب منهاج معتبر بود و خامالیون و کمالیون نیز گویند +

خامالاون لوقس معنی لوقس بیونانی سفید بود و بعربی اشخیص گویند و به بربری ادادا و در الف گفته شد اشخیص اسود و ابیض +

خامالاون مالس ادادا اسود ست و آن خمالیون ست و کمالیون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد +

خامالا بیونانی یعنی زیتون الارض و آن مازریون ست و گفته شود انواع آن در میم +

خالیدونیون و خالدومیون نیز گویند و آن دو نوعست کوچک و بزرگ آن عروق الصغر ست و کوچک آن مامیران و معنی خالیدون دوار الخطافی از بهر آن گویند که بچه پرستوک در ابتدا نابینا بود و مادر وی برود و شاخ از مامیران بیاورد و در آشیانه نهد بچه نابینا بینا گردد بفرمان خدای تعالی واین از خواص ست فتبارک الله احسن الخالقین +

خامامیلن بابونج ست و گفته شد +

خاماطیس معنی آن بیونانی صنوبر الارض بود و آن کمافیطوس ست و گفته شود +

خامادریوس خامادریون نیز گویند و معنی آن بیونانی بلوط الارض بود و آن کمادریوس ست و گفته شود

خاماافطی معنی آن بیونانی خمان الارض بود و آن خمان کوچک ست و افطی خمان بزرگ است و گفته شود +

خاولنجان خسروداروگویند و آن خولنجان است و گفته شود.

خامشه شیطرج ست و گفته شود انواع آن در شین.

خالاون خندروس گویند و آن حنطه رومی ست و بپارسی کاکل خوانند و در خندروس منفعت وی گفته شود.

خبه بزر الخمخم ست بپارسی شفترک خوانند و باصفهانی خاکشی و بتبریزی سواردن و بترکی مراشوه و نیکوترین آن سرخ خلوقی برنگ بود خورد و شیرین و طبیعت وی گرم و تر بود شربی و خصیه را سود مند بود و اصحاب سودا چون با نبات و شیر بیاشامند بدن را فربه کند و لون را نیکو گرداند.

خبازی بپارسی خرد گویند و آن نوعی از ملوکیه ست و بشیرازی نان کلاغ خوانند و گویند ملوخیا بستانی است و ملوکیه نوعی از ملوخیا تقلة الیهودیه گویند و ملوکیه گویند که آن خطمی ست و بری لطیف تر و خشک از بستانی بود و طبیعت وی سرد و تر بود در اول درجه و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و فولس گوید طبیعت آن گرم و خشکست و این قول دوراست و گویند تلیین در وی هست و معتدل بود و چون ورق وی بر گزیدگی زنبور و نحل ضماد کنند به بود و قتی که خام بود خاصه با زیت و ورق بری نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش و حمره چون بر وی نهند و طبیخ وی زنان چون در وی نشینند صلابت رحم نرم گرداند و ورق وی چون با بیخ وی بجوشانند سود مند بود جهت زهرهای دواوی کشنده و بر گزیدگی رتیلا ضماد کردن نافع بود و بول براند و تخم وی چون خلط کنند با تخم خندقوقا با بی و با شراب بیاشامند درد مثانه ساکن گرداند و چون ورق وی بپزند و برد با هیل و بر ورمها بنهند که احتیاج بشگافتن بود بگشاید و ماده بیرون آورد و بدان حقنه کردن گزندگی رمعده و رحم و مقعد را سود مند بود و بوستانی معده را بد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی نافع بود جهت خشونتی که در سینه و شش و مثانه حادث شود و اگر بپزند با روغن و ضماد کنند بر ورمها که در مثانه و گرده حادث گردد سود دهد و اگر ضماد کنند بر ورمهای گرم ساکن گرداند و خبازی سود مند بود جهت سرفه که از خشکی بود و از خشونت سینه و بول ها براند و شکم و ورق آن چون بخایند همچنان خام و ضماد کنند با اندکی نمک بر ناسور که در چشم بود و پاک گرداند و گوشت برویاند و چون ضماد کنند با کمیز بر ریشی که از تری بود زایل کند و سبوسه را سود دهد و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند خاصه که با زیت نافع بود

وگل وی سودمند بود جهت قرحه گرده ومثانه آشامیدن وضماد کردن وقضبان آن نافع بود جهت روده ومثانه وشکم نرم دارد ونوعی از خبازی بری بود که مسهل مره خام بود تا حدی که گاه باشد که چون نباید ❊

خبز بهترین آن بود که از گندم آفت نارسیده صلب پاک وفربه بود وخبز سمید وجواری دشخوار از شکم بیرون آید ونفخ دروی زیاده بود ومولد ریاح بود وسده جگر وسنگ گرده تولد کند وشکم به بندد ونان خشکار سپرز غلیظ کند وخونی که از وی حاصل شود میل بسیاهی داشته باشد وخبز جواری بدن را فربه کند وخبزی که نخاله بسیار داشته باشد زود از شکم بیرون آید وغذا اندک دهد وانچه نخاله اندک داشته باشد ضد آن بود ونان فطیر نفخ دروی زیاده بود از انچه خمیر داشته باشد ونان خشک کهن شکم به بندد ونان نرم خشکار چون با آب ونمک ترکنند وبر توباره کهن ضماد کنند زائل کند وشکم را نرم دارد واصحاب قولنج را سود دهد وغذا اندک دهد وبدتر از انواع خبزها بود که از گندم سازند وجرب وحکه وبواسیر تولد کند ومصلح وی ادهان وحلاوات والبان بود بهترین خبز سمید بود وغذا بیشتر دهد ودیر هضم شود بسبب اندک نخاله ودر گرمی معتدل بود وبدن را فربه کند وشکم به بندد وسده پیدا کند واولی آن بود که خمیر ونمک تمام داشته باشد وبا اسفیداج وطنباهجات خورند وبعد از وی جواری گندم وی میان سمید وخشکار بود ومتوسط بود در کثرت غذا وقلت آن ودر سرعت هضم وبطی آن ونزدیک بسمید بود در بیشترین احوال وشکم به بندد ونان فطیر غلیظ بود وشکم به بندد واصحاب کد را سودمند بود ومعده قوی وگرم دیر هضم شود ومولد ریاح ونفخ بود وسده وسنگ گرده احداث کند مصلح وی زنجبیل واطریفل بود وبعد از آن ماء العسل خوردن وبحمام رفتن وخوابهای دراز کردن مناسب بود ونان فرنی تر بود ودیر هضم شود ومزاجهای خشک را سودمند بود ومصلح وی چیزهای شیرین بود ونان قطایف شکم به بندد ومولد خلط غلیظ بود ومصلح وی چیزهای شیرین بود ونان برنج بهترین آن که از برنج خوب سفید پزند وطبیعت آن سرد وخشک بود غذای رد دهد وشکم به بندد ودیر هضم شود ومصلح وی روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که از جو تازه فربه پزند وطبیعت آن سرد وخشک بود وشکم به بندد وغذا اندک دهد ومصلح آن چیزهای چرب بود ❊

خبز الغراب اقحوان ست وگفته شد +

خبز القرود لوف ست وگفته شود +

خبز المشایخ بخور مریم ست وگفته شد +

خبث الحدید اسقوریون ست و بپارسی ریم آهن گویند وبشیرازی ریمه آهن گویند وقوی تر از همه خبثها بود وآنرا فنجوش خوانند وبهترین آن فولادی بود املس پاره‌های کوچک وتنگ که بروی خشونت نبود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سوم مجفف رطوبات بود ومحلل ورمهای گرم سودمند بود جهت خشونت جفن ومقوی معده بود چون با شراب کهن بیاشامند خون بواسیر قطع کند ومنع آبستنی کند وچون زن بخود برگیرد به پشم پاره خون رفتن باز دارد وقطع سلس البول بکند وسفل را محکم دارد وطلا کردن وچون بیاشامند جهت شیر که در پستان بسته بود سود دهد ومقدار دانگی سنگ مستعمل بود وخبث الحدید بقوت مانند زنجار الحدید بود وچون با سکنجبین بیاشامند منع مضرت دوائی که کشنده بود بکند مانند مادریون وازخوردن خبث الحدید غیر مدبر همان عارض شود که از خوردن برادة الحدید وعلاج وی همچنان کنند که کسی براده خورده باشد اولی آن باشد که مدبر کنند صنعت آن بگیرند خبث الحدید وسحق کنند ودر سرکه انگوری خیسانند چهارده شبانه روز بعد از آن خشک کنند وسحق کنند وبا روغن بادام بریان کنند وبعد از آن استعمال کنند ومنفعت وی آنست که باه را زیاده کند ورم سپرز را تحلیل دهد وورم معده وجگر وسپرز را نیز واعضائی که محتاج تجفیف بود وقبض وتقطیر بول وقرحه امعاء ومثانه بغایت نافع بود وبدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود واگر غیر مدبر بود بدل آن خزف بود +

خبث الفضه تفل نقره بود وبهترین آن بود که سبز رنگ وتنگ بود وقابض بود بغایت ودروی جذب وتجفیف بود جرب وسعفه وریش را نافع بود ومنع خون از ناصور وبواسیر بکند چون در مرهم کنند +

خبث النحاس در قوت نزدیکست بخبث الحدید ومس سوخته اما ضعیف تر از مس سوخته بود +

خبث الرصاص قوت وی مانند رصاص محرق بود وطبیعت آن سرد وخشک ست سودمند بود جهت ریش چشم بدل آن اسفیداج رصاص ست +

خَنَرق افسنتین ست وگفته شد +

خَتمُ المَلِک خواتیم الملک گویند وآن طین مختوم ست وگفته شود +

خشاءُ البقر زبل البقر است بپارسی سرگین گاو را گویند چون بر ورمها غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند با سرکه خون رفتن باز دارد و همه زهرها را نافع بود چون بخورند و گرم بر بدن نهند و بگذارند تا خشک شود بعد ازان برگیرند و دیگر تازه بنهند چند نوبت و چون بر پای متقرس نهند با خاکستر و زیت سود دهد و بر گزیدگی زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن سودمند بود و بهترین وی آن بود که در فصل ربیع باشد و چون خشک کنند و بسوزانند و مستسقی بیاشامد بغایت سودمند بود و اگر زن بدان بخور کند زادن بروی آسان گردد و بچه مرده بیندازد و بچه زنده بکشد و در خواص ابن زهر آورده است که چون بر ثالیل بندند قلع کند +

خَدَرنق عنکبوت ست وگفته شود +

خُداعُ الرِّجال بنر البنج ست وگفته شد +

خردل ابیض اسفند اسفید است وگفته شد +

خرءُ الحمام جوز جندم است وگفته شد +

خَرَقی خلز ست وگفته شود +

خَروَع بپارسی بید انجیر خوانند و بشیرازی کنتو خوانند و بهترین وی بحری بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند تر ست و اسحق گوید گرم و خشک ست در سوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب منهاج گوید شربتی از وی ده درم سودمند گردد و صاحب تقویم گوید شربتی از وی پانزده حب بود و سفید کرده اعصاب را نافع بود و سر صلابت که بود چون ضماد کنند و بیاشامند نرم گرداند و سی حب از وی سفید کرده چون سحق کنند و بیاشامند مسهل بلغم بود و مره و رطوبت مائی و قی آورد و غثیان باز دید کند و رق وی چون بکوبند و با سویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغم و ورمهای گرم که در چشم بود سودمند بود خواه پخته و خواه خام و بر نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر بود بسینه و مصلح وی کتیرا بود +

خراطین زعار کرم گویند وآن امعاء الارض ست و حمر الارض نیز خوانند وآن کرمی سرخ بود

که در زمین نمناک باشد و در نشیب گل بود طبیعت وی گرم و خشک بود خشکی وی در درجه سوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند و سه روز رها کنند بغایت سودمند بود و گویند در ساعت سودمند بود و با پیه مرغ آبی جهت درد گوش نافع بود و چون با شراب بیاشامند بول براند و یرقان اسود ببرد و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود با عصاب دماغی و مصلح وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن ذکر اثری تمام دارد خاصةً چون بکوبند و خشک کنند و سحق کنند و با روغن کنجد طلا کنند +

خَرِیع عصفر ست و گفته شود و صاحب جامع گوید نوعی از خرشف ست که بزبان بربری نعیب خوانند +

خَرّوب نبطی خرنوب گویند و خرنوب اشوک و تصم قریش نیز گویند بپارسی کور خوانند و اهل شام خرنوب مغربی گویند و بعربی ینبوت گویند و گفته شود +

خرنوب شامی بپارسی کوزره گویند و بشیرازی کوزک کازرونی گویند و آنچه خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد و خشک ست خشکی وی در دوم بود و گویند گرم ست در اول شکم ببندد و با وجود شیرینی معده برانگیزد و ادرار بول کند خاصةً چون با عقید العنب پرورده باشد و جالینوس گوید چون تر بود شکم نرم کند و معده را بد بود و هضم نشود و چون خشک بود شکم ببندد و بول براند لیکن دیر هضم شود و چون نارسیده بود و ثالیل را بدان بمالند محکم البته زائل گردد و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و روفس گوید غذای بدن بدهد و طبیعت ببندد و ریش معده را نافع بود و ادریاسوس گوید سودمند بود جهت اسهال با فراط و قوت بدن بدهد و امعا را پاک کند از اخلاط فاسد اما مجفف اعصاب بود و مصلح وی لعاب بهدانه و نبات بود و صاحب منهاج گوید مصلح خرنوب انیز بود و گویند ماء العسل و جلاب و بدل خرنوب مازوی بی سوراخ بود بوزن آن و گویند ثلث طرا و گویند قرظ بوزن آن +

خرنوب هندی خیار چنبر ست و گفته شود +

خرنوب مصری شجره سنط است و گویند آن خرنوب نبطی بود و گویند قرظ است بتحقیق و گفته شود و این مؤلف گوید خرنوب چهار نوع ست بلکه پنج نوع مصری و نبطی و شامی و هندی بازدو نوع ست خرنوب شامی کورک کازرونی و نبطی کوه رست و خرنوب مصری قرظ است بتحقیق خرنوب

هندی خیارچنبر بود و در هند یکنوع خرنوب هست که بخرنوب شامی میماند که بغایت بزرگ وپهن باشد چنانکه شاخی که از وی بشکند بمقدار یک گز بود زیاده پهن بود و دانه پهن بمقدار کفی در اندرون وی بود و آن دانه جهت سپرز صلابه میکنند و میمالند

خردل بهترین آن بستانی بود تازه و فربه و سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت وی گرم و خشک است در چهارم و از خواص وی یکی آنست که در عصیر انگور اندازند بحالت خود بماند و نجوشد و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب همین سبیل خاصةً بری وی و بر عرق النسا و درد سپرز و هر دردی که مزمن باشد چون خواهند که جذب آن از عمق بدن بکند بظاهر بدن طلا کردن سود دهد و از بخوری وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم کند و چون با عسل و یا با موم گداخته یا با زیت یا با پیه بیامیزند و بر روی مانند کلف وی پاک گرداند و در ورمهای مزمن و خنازیر را تحلیل دهد بغایت چون با کبریت و سکنجبین بروی طلا کنند و بر جرب و قوبا ضماد کردن بغایت سود مند و مولف گوید اگر کسی قوبا داشته باشد که هیچ چیز زائل نشود بگیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون آید کرباس تازه بر انگشت پیچد و بر قوبا بمالد تا خون آلوده شود بعد از آن خردل کوفته در آن بمالد زرد آب بسیار از وی روانه شود و صحت یابد و این مجربست و بکرات تجربه کرده و رازی گوید اگر کسی را درد دندان دائمی کند که بی ورم بود بسحق کند و بر دندان نهد عجائب ببیند و چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهت زحمت لیثرغس بغایت نافع بود و سده مصفات بگشاید و در وار و های چشم جهت شب کوری سود دهد خاصةً چون بکوبند و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند و چون با بورق با شراب بیاشامند کرم بکشد و اگر آب وی در گوش یا دندان چکاند درد ساکن کند و سپرز را بگداند و اختناق رحم را سود دهد و باه را زیادت کند و تبهای کهن زائل کند و مقدار و مثقال از وی مستعمل بود و خردل بری خلطی بد از وی حاصل شود و ترکان آنرا قچی خوانند و همه معطش باشد و درد آورد و مضر بود بدماغ و مصلح وی آن بود که با بادام و سرکه بپرورند و باید که در خوردن جهت مداوات نمک هندی با وی اضافه کنند و بیاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و کافور و گلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد بود و گویند دو وزن آن

خردل بری لبان گویند و گفته شود در لام

خردل فارسی نوعی از حرف ست که آنرا اسفند اسفید گویند و گفته شد در الف و ابن تلمیذ
گوید خردل سفید بغایت سفید بود و حب آن در مقدار حب سرخ بود و آن غیر حرف ست*

خردفوق بزبان اهل دمشق خردل فارسی ست و گفته شد*

خرزو خزروج خوانند و آن خبازیست و گفته شد و خزریع هم گویند*

خربق ابیض بیخیست که پوست آن مستعمل ست و به بیخ کبر ماند و گیاهش بلسان الحمل ماند و
درازی ساق وی چهار انگشت بود و مجوف بود و بطعم آن از خربق سیاه تلخ تر باشد و از
بیخ شاخها و ریشها بسیار رسته باشد مانند اسارون و یک نوع املس باشد و آن ریشها اندر رشته
باشد و بغایت صلب بود و بهترین وی آن بود که سفید بود و زود متفتت نشود و چون بخایند
لعاب انگیخته باشد در حال زبان را بگزد سخت و بعد از آن زبان سخت بگزد و طبیعت وی گرم
و خشک ست در میان درجه سوم و فولس گوید گرم و خشک ست در دوم فالج و صرع و درد مفاصل را
سود دهد و منقی بلغم و اخلاط سوداوی بود و معده را از اخلاط مختلف بد پاک کند و مثل بلغم و سودا و
چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و لبن وی بر بهق و جرب و قوبا طلا کردن نافع بود
و از خواص وی آنست که چون با سویق و عسل بسرشند و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر بود
و در شیافات جهت رفع تاریکی چشم و روشنائی آن کنند سود دهد و اولی آن بود که یک رطل از وی
باز کنند و در دو قسط آب باران بخیسانند سه روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و بعد از آن
صافی کنند و خربق بیندازند و دو رطل عسل مصفی بر سر آن آب کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند
و چون بقوام اشربه برسد فرو گیرند و شربتی از وی ملعقه بود با آب گرم و این سالم بود و ایمن که
بیاشامد و اگر سحق کرده بود و بوی وی بدماغ رسد معطس بود و سعال پیدا کند و اگر سحق کرده بیاشامند
خطر بود و تشنج و کزاز پیدا کند و قی آورد و بقوت خناق باز دید کند و افراط کردن در آن آدمی را
بکشد و مقدار مستعمل از وی پنج طسو بود و کسیکه وی را خورده باشد براز وی چون مرغ بخورد بمیرد
و صاحب تقویم گوید مصلح وی مرغ تازه بود و جلید و صاحب منهاج گوید مصلح وی سکنجبین بود و
مداوای کسیکه خربق خورده باشد بمرق دجاج کنند و بویهای خوش و آنکس که آنرا بیاشامد نشاید
که معده وی خالی بود و بدل وی جوز القی بود با ماهیزهرج*

خربق اسود حرافت وی زیاده از حرافت ابیض بود و ورق وی بورق چنار ماند اما
شگافته تر از وی بود و سیاه تر و ساق وی کوچک بود و گل وی سفید بود اندکی بسرخی زند
و تخم وی مانند خسک دانه بود و بیخ وی سیاه بود و پر گره و رشتهای بسیار داشته باشند و پوست بیخ
وی مستعمل بود و وی در زمینهای خشک روید و چون دیر الشکنی از میان وی چون غباری
بیرون آید و بهترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود و بسیار گره بود و اندرون گره مجوف
بود و رنگ بیرون وی سیاه رنگ بود مانند سعد و اندرون نه و تن وی اندک رشته باریک
داشته باشد و آنرا خال زنگی خوانند و رجل الراعی خوانند و مالیبنودیون خوانند و مالینوس نیز
گویند و طبیعت وی گرم و خشک ست در سوم و گوشت مرده بخورد و بر بهق با سرکه
طلا کردن سود دهد و بر برص نیز و لیکن وی بر قوبا طلا کردن نافع بود و وسواس را سود دهد و
مالیخولیا را و چون با موم و کندر و آب زفت با روغن قطران بیامیزند و بر جرب مالند نافع بود
و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و بخور کردن همین عمل کند
و چون نزدیک درخت انگور برد بدا کر از آن انگور شراب سازند مسهل بود و در داروهای
چشم کنند قوت باصره بدهد و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل صفرا و بلغم نیز بود و صفرای
غلیظ مستفرغ کند زیاده از سقمونیا و در علتهای مزمن که محتاج بدارو مسهل باشد مانند مانیا
و صداع و شقیقه بغایت نافع بود و مره صفرا و مره سودا براند باسانی و شربتی از وی نیم درم
تا نیم مثقال با فودنج و صعتر دادن و بهای ملطف گرم که معده را سودمند بود و بعضی در سکنجبین بجوشانند
یا در شراب شیرین بعد از آن بجواب به بپزند یا بمرغ مرق آن بیاشامند مسهل بلغم و صفرا و سودا
بود اما مضر بود بگرده و اسهال بسیار دهد و باشد که خناق آورد و مقدار دو درم تشنج احداث کند
و مصلح وی در استعمال کردن دو قوه کثیرا بود با خطر اسالیون و صعتر و بدل وی نیم وزن وی
کندش و نیم وزن آن ماهیزهرج و گویند بدل آن کندش است و پوست بیخ کبر مساوی
و گویند بدل آن نیم وزن آن مازریون است و چهار دانگ وزن آن غاریقون است
و گویند بدل آن کیکیج ست ◆

خردل ابیض خردل فارسی ست و گفته شود ◆

خرزہ بہرج وقلی ست وگفته شود +

خرء الدیک والدجاج سرگین خروس ومرغ بود مجموع سرگینها سخن ومجفف بود ومصلح قولنج بود چون با سرکه یا با شراب بیاشامند وتریاق فطرخانق بود با عسل وچون بیاشامند بوزن یکمثقال با سکنجبین سبب قی بلغم آورد وسرگین خروس چون سحق کنند وبر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دهد +

خرء الفار سرگین موش گرم بود وبر داء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه چون با سرکه بود واگر با کندر وشراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند واگر ازوی شیاف سازند وکودکان برخود برگیرند شکم براند وچون بپزند ودر آب آن نشینند کسیکه عسر البول داشته باشد سود مند بود واگر در چشم کشند سفیدی برم وقره بروياند رطوبت قرنیه پاک کند +

خرء الضفادع طحلب ست وگفته شود +

خرء الذئب در صفت ذئب گفته شود منفعت آن +

خربز بطیخ است وگفته شد +

خرامقان نباتی ست بشکل سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مائل بود وبیخ آن مانند سنبل بود وبوی آن ببوی سنبل ماند ودر طبیعت وخاصیت نزدیک ست بسنبل وبرطعم وی اندک طلاوتی بود

خرفه بقلة الحمقا است وگفته شد +

خرنباس مرباحور است وگفته شود +

خرگوش لسان الحمل ست وگفته شود +

خرطال قرطال گویند وسرطان وگفته شود +

خرفع ثمره عشر ست وگفته شود +

خرفطان غیتومه ست وگفته شود +

خرمیان جندبیدستر است وگفته شد +

خزف لطیف ترین خزفها خزف سرطان بحری بود وطبیعت خزف سرد وخشک بود ودر جلا وتجفیف بود خاصه خزف تنور وخزف سرطان مجفف بود وچون سحق کنند وهم چندان تخم ترتیزه کوفته طلا کنند بیخ وکلف ونمش را زائل کند ومرهمی که ازان بسازند جراحتهائی که بوزد وا بصلاح آورد وجرب وحکه

بغایت سود دهد و خرف تنور طلا کردن بر نقرس بغایت نافع بود و طلا کردن با سرکه بر قوبا و جرب و حکه
و سعفه و حصف نافع بود و خرف عضایر چینی بدانها اجلا دهد و خرف مضر بود باعصاب دماغی و مصلح آن
روغن بنفشه بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود +

خزامی بری ست بشیرازی اروانه گویند و طبیعت وی گرم و لطیف بود و مسخن دماغ سرد بود و
چون بیاشامند سوء المزاج را نافع بود و جگر و سپرز و چون بدان بخور کنند هر بوی گنده که باشد زائل کند و مسخن
رحم بود و مجفف رطوبات باشد که از آن روانه بود و رحم را پاک و نیکو گرداند و چون زن فرزجه از وی بخود
برگیرد آبستن گردد بفرمان خدا تعالی و این مجرب ست و چون سحق کنند و با آرد سره بسرشند و بر جبهه جهت
ضماد کنند تحلیل دهد +

خسف جوز است و گفته شد +

خس بپارسی کاهو گویند بری بود و بستانی بود و بهترین آن بستانی بود تازه سبز پهن ورق و
طبیعت آن سرد و تر بود در سوم و گویند سرد ست در دوم حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد
و بول براند و خونی که از وی متولد شود نیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر حاصل شود و میل بسردی داشته
باشد و نافع بود جهت آب گردش و آنچه ناشسته بود در وی نفخ کمتر بود و آنچه شسته باشد نفاخیت
در وی زیادت بود و چون در میانه شراب بآن تنقل کنند مستی کمتر کند و وی زود هضم شود و تشنگی
بنشاند و با سرکه اشتهای طعام باز دید کند و یرقان را نافع بود و سودمند بود جهت ورمهای گرم و بر حمره
طلا کردن و بر وثی ضماد کردن سود دهد و بیخوابی زائل کند خواه خام خوردن و خواه پخته و قطع سیلان
منی بکند و بر درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و تخم وی چون بیاشامند سودمند بود جهت
کسی که احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع بکند و کاهوی بری لبن وی مانند خشخاش سیاه و
در قوت و قطع سیلان منی بکند مانند بوستانی و نیم درم از لبن بری مسهل کیموس مائی بود و جهت
گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود چون بیاشامند و کاهو بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد
و حواس را تیره کند و مصلح آن هلیله مربا بود و اولی آن بود که بعقب فوقا یا تنقیه کنند و آب آن اگر
در چشم می چکانند مبادا زیان دارد و مصلح آن بزر کرفس و نعناع بود +

خس الحمار شنجار ست و هو فیلوس و ابو حلسا نیز گویند و در الف گفته شد +

خس الکلب دنیسا فوست وگفته شود *

خسرو دارو خولنجان است وگفته شود *

خشخاش ابیض بستانی بود و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سوم و عیسی گوید سرد و خشک است در دوم سودمند بود جهت سرفه گرم و نزله سینه و رطوبات معده و نفث دم و ماده های تیز که فرو آید از سر و با عسل منی زیادت کند و مقدار دو درم تا پنجدرم مستعمل بود و حب وی شکم به بندد و آب وی شکم براند و خشخاش منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مرخی شش بود و مصلح آن مصطکی و سلیخه بود و اسحق گوید قشر وی مضر بود بشش و مصلح وی مصطکی بود و قشر وی از دانه منوم تر بود چون بپزند و آب آن بر سر ریزند و وی چون ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود و بیخ وی چون با آب بجوشانند تا به نیمه باز آید و بیاشامند نافع بود جهت جگر معلول و سکه در شکم وی خلطی غلیظ بود *

خشخاش اسود صاحب تقویم گوید بری بود و بستانی بود و صاحب منهاج گوید بری مضر بود و بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک است در سوم و گویند در چهارم و گویند تر است در چهارم و خاصیت گل وی آنست که ریشهای چشم مواشی زائل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند خرد و با شراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین ضماد کنند بیخوابی زائل کند و چون ضرورت بود در داروهای چشم استعمال کنند فائده دهد و سودمند بود جهت حرارت جگر و مقدار نیم درم از وی مستعمل بود و بسقوریدوس گوید چون بسوزانند و سوخته آن با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا عرق فرود آید نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی بود و حرارت آفتاب بغایت سود دهد و منوم و مخدر بود و مضر بود بسر و شش و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن زنبق و نرگس بود *

خشخاش زبدی میقن افودس خوانند و معنی آن خشخاش بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون زبد سفید بود و بعضی ارقلیا خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمر وی مجموع سفید بود و تخم وی مسهل بلغم بود در قوت و طبیعت نزدیک بجبلهنک بود *

خشخاش مُقرّن خشخاش بحری بود و آنرا غلاف مانند شاخ گاو بود بدین سبب ویرا مقرن خوانند و نبات وی در کنار دریا روید بر نقرس طلا کردن با شیر نافع بود و چون اصل او بجوشانند با آب تا بنیمه آید و طبیخ آن بیاشامند سودمند بود جهت علت جگر که از خلطی غلیظ بود +

خشخاش بحری مقرن ست و گفته شد +

خشکنجبین عسل خشک ست که از کوهستان فارس خیزد و از حدود کازرون در میان حصص و طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی وی زیادت از عسل بود و فعل وی اقوی از عسل بود در همه حالتی و بدل وی بوزن آن عسل و نیم وزن آن کنگبین و گویند یک وزن و نیم عسل +

خشل مقل ست و گفته شود +

خشکار آردی بود که نخاله از وی نگرفته باشند +

خشب الشونیز سیسارون ست و گفته شود +

خصیه بهترین آن خایه خروس بود و نیکی بدی خصیه بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد و خشک بود غذای نیکو دهد خاصة خایه خروس صاحب تقویم گوید +

خصیة الثعلب بهترین وی شیرین بود که فربه باشد از وی بوی منی آید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع را برانگیزاند و الغاظ تمام آورد و عظیم مقوی باه بود و قائم مقام سقنقور بود خاصة با شراب و مقدار شربت از وی از یک مثقال تا دو مثقال بود و صاحب جامع گوید شربتی از وی دو مثقال آورده است فربه و منی زیاده کند و وی دشوار هضم بود خاصة که از حیوان پیر بود و مصلح آن انجدان و فوتنج کوهی و صعتر بود و صاحب منهاج گوید ثمر لیست و صاحب مفرده که ابن بیطار ست در جامع گوید که آن بنجی ست و در اینجا قول صاحب جامع معتبر ست و ابن مولف گوید آن بنجیست و نبات وی بمقدار یک وجب بود و گل زعفرانی رنگ دارد که بسفیدی زند بغایت نازک کشیده مانند گل لبلاب صغیر و حالانکه صاحب جامع این نقلها که کرده از مفرده غافقی کرده بلکه تمام کتاب غافقی نقل کرده و باسم خود باز خوانده و پیدا این ضعیف بوقت آن نیفتاد و بدل آن بوزیدان ست و بوزن آن تخم تربزه و گویند بوزن آن تخم جرجیر ست و بوزن آن بوزیدان و نیم وزن آن تخم انجره و گویند بوزن آن تخم اسپست

ودو وزن آن تخم جرجیرست وصاحب تقویم گوید فم معده را نیکو نبود ومصلح آن عصاره لسان الحمل وسکر بود +

خصی الکلب بخیست همچون خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک وبزرگ وماننده بلبو بود بشکل اما بدرازی مائل بود وآن زوجی بر فوق زوجی بود ویکی ممتلی و یکی سست تشنج و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد وبازن جمع شود فرزند نرینه آورد واگر نوع کوچک زن بخورد فرزند ادینه آورد وطبیعت وی گرم وتر بود ودر نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود محلل ورمهای بلغمی بود وفرزجهای پلید خورنده را نافع بود ونمله وناصور وقلاع را سودمند بود وگویند چون تر بخورند باه را زیادت کند وچون خشک بود بخورند قطع شهوت بکند وجالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیادت کند واگر نوع کوچک بخورند منع آن بکند بر خلاف یکدیگر ووی مسخن شش وسینه بود ومصلح وی صمغ عربی وخشخاش سیاه بود +

خصی هرمس جلبولبست وگفته شد وبیونانی لسوسطس خوانند +

خصی العجاجیل بپارسی خایه گوساله گویند چون خشک کنند وبکوبند وبیاشامند نعوظ تمام آورد ومقوی باه بود +

خصی الایل خایه بزکوهی چون خشک کنند وبا شراب بیاشامند نافع بود جهت گزندگی افعی +

خصی البحر جندبیدستر است وگفته شد +

خبضعف بپارسی خربزه نارسیده را گویند وبشیرازی هوکیل مولف گوید این سویدی در مفرده خود آورده است که مضعف باه ست +

خصلاف مقل مکی ست وگویند درخت مقل ست وگفته شود +

خطمی بهترین وی سبز جبلی بود که گل وی سفید بود وانچه بوستانی بود در دالزدانی خوانند وبری را شحم المرج خوانند وبیونانی الیا وگل وی را کثیر المنفعت خوانند وطبیعت وی سرد وتر بود وگویند گرم بود باعتدال ودر وی تلیین وانضاج بود وارخا وتحلیل و برهق طلا کردن با سرکه سودمند بود وقتی که در آفتاب نشیند وورمهای ظاهر نرم کند وانچه در بن گوش بود وخنازیر ودبلات وورم پستان که از گرمی بود وورم مقعد که هم از گرمی بود ودرد مفاصل بلبنه مرغ

آبی طلا کردن نافع بود و عرق النسا و رعشه را سودمند بود و طبیخ بیخ وی چون بپاشامند جهت
عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهای خام غلیظ و عرق النسا وارتعاش خاصه چون
باشراب پخته باشند و چون با پیه بط یا پیه مرغ آبی بکوبند و صمغ البطم و زن بخور برگیرد جهت ورم
رحم وانضمام آن بغایت سودمند بود و طبخ وی تنها همین عمل کند و بیخ وی چون با سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و تخم وی خواه خشک و خواه تر اگر بکوبند
و با سرکه بر بهق مالند زائل کند و چون خطمی جوشانند و طبیخ وی بر گزندگی نحل مالند سودمند
بود و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند منع مضرت گزندگان کند و دیسقوریدوس گوید
مجبر اعضاء منکسر بود و مقوی آن و ﷲ درم از وی قولنج را نافع بود و چون بپاشامند خون
حیض فرود آرد و بول براند و جهت اخلاط سوداوی بغایت مفید بود و صداع و شقیقه را
ضماد کردن نافع بود و با آرد جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کردن سودمند بود و اگر ورق وی
باندک زیت ضماد کنند بر گزیدگی جانوران نافع بود و بر سوختگی آتش همین سبیل بود و خطمی جهت
سرفه گرم سودمند بود خاصه چون با آب گرم لعاب وی بگیرند و با قند بپاشامند و ورق وی
در ضمادات ذات الجنب و ذات الریه سودمند بود و پوست بیخ وی چون با آب بپزند مفاصل
و اعضای صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بدان سر و ریش
بشویند پاک گرداند و تخم وی یک جزو و آرد استخوان خرما دو جزو با سرکه بسرشند و بر ورم ذکر
ضماد کنند تحلیل دهد و مولف گوید بیخ خطمی کوهی جهت نقرس گرم ضماد کردن با گلاب بغایت
نافع بود و سرفه صفراوی را با نبات سفوف ساختن یا بجلاب گرم خوردن همین سبیل
و آن نوعی از خلیموست و صاحب منهاج گوید اگر بیخ خطمی یک مثقال از وی بپاشامند
قولنج را سود دهد و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل ست و صاحب تقویم گوید مضر است
بمعده و احشا و مصلح وی عصاره زند شک است و بدل آن گویند خبازی ست و گویند
بدل خطمی سفید بنیلوفر است ✦

خطر وسمه است و گفته شود ✦

خطاف بپارسی پرستوک خوانند طبیعت دماغ وی و خاکستر وی روفس گوید سرد و خشک است

احشا را زیان دارد و مصلح آن عود هندی و قرنفل بود و دیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه خستین وی که ماه درا فزونی بود و شکم وی بشگافند دو سنگ پاره در شکم وی بود یکی یک رنگ بود و دیگری مختلف رنگ بود از هر رنگی چون در پوست گوساله یا گوسفند کوهی یا در پوست ایل ببندند پیش از آنکه خاک بروی رسیده بود بر بازوی مصروع ببندند یا بر گردن وی صرع از وی زائل کند و خوردن وی روشنائی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند خاکستر وی جهت خناق و هر علت که باشد در حلق از لهات و ورم زائل کند و اگر خاکستر وی در چشم کشند باصره را قوت دهد و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل و سرکه بسرشند و کسیکه جرب داشته باشد یا داء الفیل بر اعضا در حمام طلا کنند و بنشینند تا عرق فرود آید بعد از آن برخیزد بغایت نافع بود و اگر نمک سود کنند و خشک کنند و ورم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم کشند در ابتدای نزول آب بغایت سود دهد و چشم وی چون سحق کنند و بروغن زنبق در ناف زنان بمالند نزدیک نفاس سود دهد و این زهر در خواص گوید چون بگیرند سر دو فرستوک یکی نر و یکی ماده و بسوزانند بآتش و در شراب اندازند هر کس که بخورد دست نشود و خون وی چون بخورد زن دهند چنانکه نداند شهوت وی زائل گردد و شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی به برد و مجرب است و ارسطاطالیس در منافع اعضای حیوانات گوید اگر بزهره پرستوک سعوط کنند موی سر و ریش که سفید گشته باشد سیاه گرداند و دندان نیز سیاه کند پس چون خواهند سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کنند تا دندانها سیاه نشود و سرگین وی چون با زهره گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند بی هنگام سفید نشود ❖

خطبان جنطیاناست و گفته شد ❖

خفاش و طواط خوانند و بپارسی شپره گویند و بشیرازی موش کور و شریف گوید چون بکشند و بر زهار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع موی رستن بکند و چون در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را سود دهد و خاصه چند کرت مکرر کنند چون بپزند و مرق آن بیاشامند شکم برانند و درد ورک را سود دهد و خاکستر وی روشنائی چشم را سود دهد و بزیادت کند و ابن زهر در خواص گوید چون سر وی در ظرفی مسین یا آهنین کنند و با روغن زنبق بپزند چنانچه مهرا شود و صافی کنند و روغن بردارند و بر نقرس مالند و فالج قدیم و رعشه و ورم که در اجساد بود و رطوبت را بغایت سود دهد

بود جهت زائل کند و اگر زنی دشوار زاید زهره وی در فرج زن مالند در حال بزاید و این مجربست
و اگر دماغ وی در شیب پای بمالند باه را برانگیزاند و اگر با آب بجوشانند تا مهرا شود و در سوراخ قضیب
چکانند بول را براند و اگر طبیخ وی در آبزن کنند صاحب فالج در آن آب نشیند نافع بود و دماغ
وی اگر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی زیاده که در چشم بود زائل کند و سرگین وی چون بر قوبا
طلا کنند نافع بود و دماغ وی با آب پیاز در چشم کشیدن سودمند بود جهت نزول آب چشم و اگر سر وی در
زیر جامه خواب پنهان کنند و آدمی که بر آن خسپیده باید که نداند بخواب نرود و خواب بر وی شوریده شود
و اگر دل وی چنین کنند همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر که باشند از آنجا نروند
و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش نهند همه بگریزند از آنجا ابن مولف گوید در خواص آورده اند که اگر خفاش
را از خفتن ویزند چرا از این مکان بگریزند و زیان نکنند و بول وی بر مار زهر قاتل ست +

خفج خردل بریست و در لام صفت لبسان گفته شود +

خلال مامون اذخرست و گفته شد +

خلاف بپارسی بید را گویند و خلاف بلخی بهرامج ست و گفته شد و خلاف نوعی از صفصاف
است و صمغ وی از ورق وی بیرون آید و بهترین بید آن بود که بر کنار چشمه ها رسته باشد و طبیعت
وی سرد و خشک بود و ثمره وی و ورق وی هر دو قابض باشند بی آنکه بگزند و در وی تجفیفی بود و
خاکستر وی در غایت تجفیف بود در بستن خون بر وی ضماد کنند تر کرده و صمغ و ورق وی بغایت جلا دهند
بود و خاکستر وی اگر با سرکه بر ثالیل و نمله ضماد کنند تر کرده زائل کند و ورم پستان و ریشها و خلیه جراحت
که در سوم گرم بود و شری و آبله چون با آب آن در حمام بشویند بغایت نافع بود و آب وی درد سر
زائل کند و آب ورق وی بغایت نافع بود جهت ماده که از گوش گشوده باشد و سعانه شود و گرد شی
بعضی که به حدقه زده باشند نشاندن نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر
سودمند بود و آب وی سودمند بود جهت سده جگر و پستان و استسقاء آب حبی می بیست و رم
مستعمل بود و اسحق گوید مضرست بشراسیف و مصلح وی گلاب بود +

خلنج اسم درختیست که فهم از آن سازند و آنرا در لغت کتیرا خوانند و گل سرخ کوچک دارد مایل بزعفران
رنگ و طبیعت گل وی خشک بود در دوم و صمغی دارد +

خلنجبی

خلبای قنه است بیونانی و گفته شود ❊

خل بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد و سردی وی غالب بود از گرمی
و بهترین وی خمری بود طبیعت وی سرد و خشک ست در سوم و گویند سرد ست در اول و خشک ست
در سوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضو که باشد بکند چون بیاشامند
و با آن عضوی که از وی خون روانه بود بدان بشویند و یا بریزند و یا در آنجا بنشینند قطع خون
بکند و چون بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوت دهد و اشتهاء طعام باز دید کند و
صفراوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانها را محکم کند خاصه که با شب یمانی بود و بن دندانها
محکم کند خاصه با گلاب نیم گرم مضمضه کنند و چون صوف ناشسته بدان تر کنند و با اسفنج بر جراحات
نهند منع تورم بکند و ریشهای که در بدن پیدا شود از حمره و نمله و جرب تر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر
و داء الحس چون با بعضی از ادویه موافق این زحمتها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای پلید و
خورنده چون بسیار کرده دائم بشویند زائل کند و چون ابریشم ناشسته بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند درد سر که از حرارت آفتاب بود
زائل کند و بخار وی استسقا را تحلیل دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون آورد و طنین زائل
کند و اگر در گوش چکانند کرم آن بکشد و برگزیدگی جانوران بر موضع زخم گرم کرده وقتی که بدن سرد
گشته باشد بسبب سم آن و اگر بدن گرم گشته باشد سرکه سرد بدان موضع نهند بغایت سودمند بود
و جهت دفع مضرت ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند نافع بود خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق النمر
و شیر که بسته بود و خون در شکم و چون با نمک بیاشامند نافع بود جهت دفع مضرت قطر کشنده و چون
بدان غرغره کنند قطع سیلان فضولی از حلق بکند و خناق و لهات را نافع بود و علق که در حلق
چفسیده باشد بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم خشک کند و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع
بود و معده را دباغت دهد و ماده نیز دفع کند چون سردی نیز ند جهت درد دندان که از گرمی و سردی
بود سود دهد آنچه از گرمی بود بسبب سردی وی و آنچه از سردی بود بسبب تلطیف که در وی ست و این خاصیت
که در وی ست در غیر وی نیست و سرکه از انگور بخش گیرند با نمک نافع بود جهت گزیدگی سگ دیوانه اما سرکه
مضر بود بسوداوی مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان خوردن
وی کنند باستسقا انجامد و چون با آب قند ممزوج سازند مضرت وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح

روغن بادام و بید بود +

خل العنصل بپارسی سرکه عنصل خوانند سودمند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون بدان
مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و گندی دهن زائل کند خاصه چون هر بامداد بناشتا دو درم از وی
بیاشامند و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه اگر ریشی در وی بود و چون بناشتا
بیاشامند چشم روشن گرداند و آواز صافی کند و دندانرا محکم گرداند و در معده را نیکو بود خاصه چون طعام
در معده وی هضم نشود و مصروع را نافع بود و کسیکه مره سودا بر وی غلبه کرده باشد و سنگ مثانه
بریزاند و اختناق رحم و صلابت سپرز و درد ورکین را نافع بود و لون را صافی کند خاصه در زمان
نقاهت و درد سر و عصب را زائل کند و از دو درم ابتدا کند تا بست درم هر روز قدری می افزاید
صنعت آن بستانند اسقیل سفید پاک و بکارد چوبی پاره پاره کنند و در ریسمان کتان کشند و چهل
روز در سایه بیاویزند بعد از ان یکمن از وی در هشت من سرکه انگوری اندازند و بگذارند در
تابستان در آفتاب از اول سرطان تا آخر اسد و اگر ضرورتی بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگین تا عنصل
مهرا شود و فرو گیرند صافی کنند و بعضی یکمن عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده من کنند و در آفتاب
نهند و بعضی یکهفته در آفتاب نهند اما انچه دو ماه در آفتاب بود قوت وی غالب بود و خاصیت
وی زیاده بود +

خلال سبا لبست بلغت وادی القری و بلغت اهل مدینه سدی خوانند و وی چون سبز بود
در اندرون طلعه وی صالح تر بود از بلح وانچه رسیده بود مسهل بود وانچه نارسیده بود ممسک بود +

خلد بپارسی موش کور خوانند و بشیرازی انگشت برک و آن جانوریست کور که در نشیب زمین
باشد و گویند که نیز هست و بیخ نباتات و اشجار میخورد و در نشیب پیاز و گندنا بیشتر باشد و بطلب
بوی پیاز و گندنا از سوراخ بدر آید و اگر خواهند که وی را بگیرند پیاز یا گندنا بر در سوراخ وی نهند
بیرون آید و وی از جمله سموم قتاله است و این زهر در خواص آورده است خونی که در گوش وی
بود چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و خنازیر زائل کند و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار
سحق کنند و کسی را که بینی گنده بود در بینی وی دمند گنده بینی را زائل کند و کسیکه تب ربع دارد چون بوی
سبند شفا یابد و هرارس گوید دماغ وی چون با روغن گل بسایند و بموی تو بادو بر ... طلا کنند شفا یابد و هر چه

که از بدن بیرون آید چون بمالند نافع بود +

خلّر جلبان خوانند و خربی گویند و آن حبی است نزدیک بکرسنه و در یزد و نواحی کرمان و کوهبنان و اردستان و ولایت لرستان بسیار خورند و بنان پزند و همچنان تنها مانند باقلا و عدس نیز پزند و خورند و در بهار چون تر بود همچنان ناپخته خورند اما دوار آورد و بزبان قومی کرو خوانند و بشیرازی مشو گویند ابن مولف گوید که هر کس که ادمان خوردن آن کند لنگ گردد و آنرا خرو گویند بعضی و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا اندک دهد و خون بد از وی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را مضر بود و بغایت نفاخ بود و چون طبیخ وی با عسل بیاشامند خلطهای بد از اسهال براند و حیض براند و محلل و ملین فضول سینه بود و اگر گاو بخورد مانند کرسنه بود در منفعت و فربهی و نوعی از وی هست که بزرگتر بود و انچه بختند شاید خورد و او را البسلة خوانند و آن نوعی بری بود و چون زنان بخورند شیر ایشان بیفزاید +

خمر ماء العنب است و مدام و راح و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و رحیق و نبید خوانند و بپارسی شراب گویند و می و بشیرازی سیکی خوانند و بهترین آن بود که قوام او معتدل بود و لون او زرد بود و خوشبوی بی آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نوی و کهنگی و آنرا ریحانی خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم اما انچه سیاه بود غلیظ بود و دشخوار هضم بود و لیکن گوشت زیاده کند و انچه سفید بود و رقیق غذا کمتر دهد و محروری مزاج را موافق بود و ادرار بول کند و شکم را نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سفید و سیاه و قوت وی میانه بود در هر دو حالت اما انچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند اما مثانه و گرده را موافق بود اما انچه در وی قبضی بود در وی ادرار بول زیادت بود و مصدع و مسکر بود و انچه عفص بود شکم ببندد و در وی منفعت اتصال غذا زیاده بود و قطع سیلان مواد کند و انچه لین بود مضرت وی با عصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر کند و انچه کهن بود مضر بود با عصاب و حواس اما لذیذ بود لیکن چون بغایت رقیق بود و کهن و سفید بول براند اما مصدع نبود و اگر بسیار خورند مضر بود بمعده و انچه تازه بود باد انگیز و دشخوار هضم شود و بول براند و بهترین آن بود که گفته شد در اول سودمند بود جهت شهوت کلبی و ربو بلغمی و غشی و شفا از زهرها بود و هضم را نیکو گرداند و چون بمکند تشنگی ساکن گرداند و بول براند

طبع را نرم دارد ابن مولف گوید حکما گفته اند که چون شراب بقدر اعتدال خورند طبیعت بر بدن
مستولی شود لاجرم حرارت غریزی در دل وی زیاده شود پس آن حرارت در همه تن پراگنده
گردد و معلوم است که همه قوتهای جسمانی که در تن کار کننده اند بواسطه حرارت غریزی کار توانند کرد
پس چون حرارت غریزی زائد گردد قوت جاذبه کاملتر بود و جذب غذا بهتر بود و قوت هاضمه
هضم غذا بهتر کند و دافعه به دفع آن قادرتر شود و چون حرارت غریزی زیاده گردد توی رمای غلیظ را
بغت کند قوت دافعه آن بادهای غلیظ را دفع کند و رگها از بادهای غلیظ تهی شود و بلغم از معده نیز زائل
کند و بادهای که در امعا بود زائل گردد و بادهای فاسد که در گذرگاه اعصاب باشد زائل شود لاجرم
حواس صافی تر شود و چون صافی تر گردد و رنگ روی خوب شود پس از آن بواسطه قوت جاذبه
و قوت هاضمه غذا بجمیع تن برسد و فربهی در تن پدید آید و رگها فراخ شود و روح طبیعی و حیوانی
و نفسانی در همه اجزای تن جاری شود و اگر افراط کنند در وی مضر عقلی بود و سپرز و جگر ضعیف
کند و معطل باه بود و شهوت غذا ببرد و نسیان آورد و رعشه و سبع و بخر و ضعف بصر و اعصاب و
صرع و سکته و مرگ مفاجات آورد و تنها و اگر بناشتا خورند بعد از بیخوری و کارهای سخت خناق
آورد و التهاب او جاع و بیماریهای وی بفصد یا بقی بود ابن مولف گوید قدما آورده اند که اگر در شراب
افراط کنند رگها پر شود پس حرارت غریزی را نفس زدن ممکن نبود یا فرو میرد و مرگ مفاجات
آورد یا کمتر شود همچنانکه چون چراغ را بیش از حاجت روغن در کنند یا فرو میرد یا ضعیف شود
و چون حرارت غریزی ضعیف شود آن شراب ناهضوم بماند و بلغم گردد و بلغم آن در همه تن
پراگنده شود اما آنچه از آن فضلها در دماغ جمع شود آن دماغ یا گرم بود یا سرد اگر گرم بود آن
فضلها سوخته شود و از وی دیوانگی و وسواس پدید آید و درد و درد گوش و سرسام گرم ظاهر گردد
و اگر دماغ سرد بود سبب آن ماده بلغمها نیک سرد شود و زیاده گردد و مانند صرع و سکته و لقوه
و فالج و سرسام و فراموشی و رعشه و کابوس و ترسیدن در خواب و بیداری بی سبب پدید آید
و سدر طب و سیل و ضعف حواس ظاهر شود اما آنچه از آن فضلها در دیگر اندام باشد از وی بیماریهای
سخت و آماسهای بزرگ و ضعف دل و معده و جگر پدید آید و آنچه از آن ماده جانب پا افتد از
ضعف اعصاب و نقرس و مفاصل پدید آید و آنچه از آن فضلها در جگر جمع شود اگر جگر گرم بود

بسبب گرمی شراب گرم تر شود و خون را بسوزد و ماده صفرا و سودا زیاده گردد و تبهای صفراوی و سوداوی پدید آورد و اگر جگر در اصل سرد بوده باشد چون شراب خورده شود بسیار حرارت غریزی ضعیف شود و جگر شراب را هضم نتواند کرد و فعل خود با تمام نتواند رسانید بدین سبب فضلها گرد آید و در تن پراگنده شود و سده پدید آید و با استسقا انجامد و از این تفصیل که یاد کردیم معلوم میشود که همچنانکه در شراب اندک خوردن منفعت است در شراب بسیار خوردن صد چندان مضرت هست و در بسیارش مضرتی اندک نیست و در اندک او منفعت بسیار و اگر خواهند که مستی کمتر بود رب غوره با تخم کرنب تنقل کنند و غذا کمتر خورند و پالوده قندی خورند و نیلوفر بویند و اگر محروری مزاج بود تنقل به انار کنند و سیب مزو کاهو و جمارهٔ طلع و غذا پیشتر از شراب خوردن آش غوره و آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وی آخر اترج یا ریباس کنند

خمیر تری و خشکی وی بقدر نمک بود در قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در دوم و کهن وی گرم و خشک بود در سوم و در وی قوت متضاده بود مرکب از سرد و گرم سردی وی جهت حموضت و گرمی جهت عفونت و گرمی طبعی از جهت نمک دارد و در وی قوت جلا بود و جذب ماده بلغمی بکند از عمق بدن بظاهر آن و محلل بود و منضج همه ورمها بود خاصة دنامیل چون با نمک بیامیزند و اگر ضماد کنند بر وجعی یا ورمی که در شیب پای بود نافع بود و چون معتدل بود و در آب خیسانند و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر و طسوجی زعفران و دانگی قند در مقدار سی درم از آن آب حل کرده بیاشامند تسکین خمار بکند و تشنگی بنشاند و چون خمیر در آب حل کنند و دانگ نیم وزن آن روغن بنفشه با آن بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود جهت ورم اندرونی حلق و چون در آب حل کنند و از آن حبائی سازند و قطرهٔ چند سرکه بدان بچکانند و بیاشامند قطع اسهال کند و شکم به بندد

خمل سور نجان است و گفته شود

خمان دو نوع است بزرگ و کوچک بیونانی خاما اقطی گویند و بطبیبه ... خوانند و گفته شد و با با صفت ثمر آن که آنرا ابل خوانند و خمان بزرگ شبوقه خوانند و گفته شود و قوت هر دو مجفف بود و مدمل و محلل تحلیل معتدل و قوت خاما اقطی مبرد بود و مسهل بود بسبب رطوبت مائی که در وی هست

لیکن معده را بد بود و ورق آن چون پژند مانند تره‌های دشتی مسهل بلغم بود و مره و ساق و بیخ وی چون تازه بود بجوشانند همین عمل کند و اصل وی چون با شراب بیاشامند با طعام و بخورد مستسقی دهند نافع بود و اگر کسی را افعی گزیده باشد بیاشامند بغایت سود دهد و اگر با آب بپزند و زن در آن نشیند صلابت رحم نرم کند و بحال صلاح باز آید و ثمره وی چون با شراب بیامیزند همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود با پست جو بیامیزند و بر ورم گرم ضماد کنند و سوختگی آتش و گزیدگی عقرب و سگ دیوانه بغایت نافع بود و چون با پیه بز بر نقرس ضماد کنند نافع بود

خم خم جمجم است و گفته شد در حا

خمسه اوراق پنجنگشت و گفته شود در باب ذال در فو و خمسه اوراق نیز گفته شود

خماهان صندل حدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوع بود نر و ماده و ماده از آن تر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون با آب بسایند محک آن زرد بود مانند زرنیخ و آنچه ماده صلبی بغایت نبود و جوهر آن پاک بود و اگر با آب بسایند محک آن چون زنجفر بود در سرخی بغایت طبیعت هر دو سرد بود و آن نوعی از آهن ست بپارسی خم آهن گویند و محکوک وی چون طلا کنند بر ورم و جمره و پر مرغ سودمند بود و حرارت آن بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت دارد در ورمهای دموی و صفراوی خاصه محک نوع ماده که تبرید و تسکین در وی زیاده است از محک نوع نر

خندریل نوعی از کاسنی بری بود اما بغایت تلخ بود و آنرا العضید خوانند و ورق وی بکاسنی صحرائی ماند و ثمره وی و گل وی و ساق وی همین سبیل لیکن قدری کوچک تر بود و بر وی صمغی پیدا شود مانند مصطگی مقدار باقلای و قوت وی مانند کاسنی بستانی بود اما بسبب تلخی وی که زیاده است تجفیف در وی زیاده بود و صمغ وی چون سحق کنند و با مر بیامیزند و در خرقه بندند بمقدار زیتونی و زن بخود برگیرد حیض براند و اگر نبات وی همچنان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند چون با آب بگدازند و با نطرون بیامیزند و بر بهق مالند نافع بود و صمغ وی موی زیاده که در چشم بود زائل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود نشی بر وی زنند و رطوبتی که بر وی چسپیده شود در بن موی زیاده که در چشم بود چسپانند موی زیادتی زائل کند و چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب وی چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی چون با آب کاسنی حل کنند و در چشم کشند با عسل که در چشم

زائل کند و شفا دهد و اگر در ورم اذنی با خمر بیاشامند یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند سود دارد و نوع نافع
بود و اگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند و لبن وی در سوی چشم همان عمل صمغ کند
خندروس خالاول گویند و آن حنطه رومی بود بپارسی کاکل گویند طبیعت آن گرم و تر بود و لزج
و غذای وی سردتر از غذای گندم بود و کمتر اما غذای نیکو بود و از همه غذا نیکوتر دهد و طبیعت ببندد و
معده را نیکو بود اما نفاخ بود و چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند
نافع بود جهت قرحه امعا.
خنثی برواق خوانند و بزبان بربری تعلیلیس و ورق وی مانند ورق گندنای شامی بود و ساق وی
املس بود و آنرا اینار یقین نیز خوانند و بر سر وی گل سفید بود و بیخ وی دراز بود و گرد شکل بطریق بیخ نیلوفر
و حریف بود و گفته شد در اصل الخنثی و صاحب منهاج گوید که اصل وی اسراس است و طبیعت آن گرم
و خشک است و گویند سرد و تر و دیسقوریدوس گوید چون بیاشامند بول و حیض براند و چون وزن دو درم از وی
با شراب بیاشامند نافع بود جهت درد پهلو و سرفه و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب
موی برویاند بعد از آنکه بصوف پاره موضع آن مالیده باشند و اگر مجوف کنند و در روغن زیت در آنجا کنند
و بر آتش نهند تا بجوشد و بر شقاق که از سرما بود بمالند نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین سبیل و اگر آن روغن
در گوش چکانند درد گوش زائل کند و گرانی وی ببرد و اگر ورق آن و گل و بیخ آن بر موضع گزندگی جانوران
ضماد کنند نافع بود خاصه چون با شراب بیامیزند و اگر بیخ وی با درمی شراب بجوشانند و بر دنبلها و ریشهای
پلید و ورم که در پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند نافع بود جهت
ورمهای گرم در ابتدای آن ضماد کردن و اگر آب وی بگیرند و در گوش مخالف چکانند درد دندان
زائل کند و اگر بهق سفید در آفتاب بخرقه پاره بمالند نیک و آن بیخ طلا کنند بغایت
سودمند بود و اگر تمر وی و گل وی با شراب بیامیزند بغایت نافع بود جهت گزیدگی عقرب و شکم براند
و بیخ وی چون بر ثولول طلا کنند زائل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش مخالف چکانند درد دندان
ساکن کند و اگر سحق کنند و با عسل بر شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و با سرکه
و زیت بخورند یرقان را نافع بود و استسقا را بغایت نافع بود و بهاری آن را آورده مصلح آن تمر هندی بود یا غوره
خندقیقون شرابیست که از عسل و شراب کهن یا مثلث سازند با ادویه‌ها و طبیعت آن گرم و خشک

خنفسا بشیرازی خزدوک و تس کرگه بیند و بخراسانی خزدوک گویند واگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند
در حال درد ساکن کند واگر همچنان سحق کنند همین عمل کند و در خواص ابن زهر آورده است که
خنفسا چون در زیر گل کنند مرده شود و چون باز در شیب سرگین کنند زنده شود واگر سرهای خنفسا
در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع پیدا شود و متفرق نشوند و شریف گوید اگر موخر او پاره کنند
و میلی بدان فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و تاریکی زائل کند واگر با زیت
بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادهان کنند کرمی که نو بود زائل کند و چون با زیت بپزند چندانکه قوت با روغن دهد
وآن روغن در بواسیر مالند بغایت سودمند بود واگر بدان ادهان کنند دانه بواسیر قطع کند واگر
خنفسا را نیکو فته کنند و بر گزندگی عقرب نهند درد زائل کند +

خولنجان بهندوی کلنجن خوانند بهترین وی آن بود که سرخ رنگ بود و سطبر و کم گره و آن
بیخی ست که با نازوی آشیان سازد بر لب دریا وقت بچه کردن وآنرا در خانه باز یابند و وی از
زمین یونان خیزد و زمین یونان آب گرفته است کس آنرا نیابد الا در خانهٔ باز آنرا بگیرند و بشویند
و پاره پاره ببرند وآنرا خسرودار و نیز خوانند و بترکی قره غات گویند و طبیعت وی گرم و خشک ست
در دوم و گویند در سوم معده را نیکو بود و درد قولنج زائل کند و دردی که بگرده باشد بغایت نافع
بود و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و طعام را هضم کند و عرق النسا را نافع بود و بول
بر بندد چون از سردی گرده و مثانه بود و صرع را و صداع که از سردی بود و سرطان و خنازیر و درد
دهان بلغمی و سودای بدن را نافع بود و بادها بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و رطوبت که در معده
بود نشف کند و تحریک منی کند و هیجان آن واگر قدری در دهان گیرند نعوظ آورد و صاحب
جامع گوید یکدرم از وی چون سحق کنند و بر سر چهار یکی شیر گاو افشانند و بناشتا بیاشامند
بر قوت باه بغایت نافع بود و مجرب و از خواص آن هست که در هر دیگی کاسه که بود مگس گرد آن نگردد
و جهت معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوت اعضای باطنه بدهد و گویند مضرست بدل و مصلح
وی کتیرا بود و چیزهای چرب صاحب تقویم گوید مضرست بر حجاب و سینه و مصلح وی صندل و طباشیر بود
و بدل وی هم وزن وی قرنفل بود و اسحق ابن عمران گوید بدل وی دارچینی بود و گویند بدل آن قرنفل بود

خولان حضض است و گفته شد +

خوخ بپارسی شفتالو گویند و بهترین آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زود هضم
شود و آن نوع را آلو خوانند و از معده زود تر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بگوشت چسپیده بود غلیظ بود
و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد و تر بود در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول ملین بود و در وی
قبضی بود و آنچه پخته بود ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند
قبض زیاده بود در وی و آنچه خشک بود اگر بجوشانند و طبیخ آن بیاشامند قطع سیلان فضول کند
از معده و شکم اما خشک وی بهضم شود و آنچه تر بود و رسیده اشتهای طعام باز دید کند و گرم و خشک
مزاج را باه زیادت سازد و تبهای محرقه را نافع بود و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و فساد
وی چون فساد زرد آلو نبود و لذیذ تر از وی بود اما غذای وی غلیظ تر از غذای زرد آلو بود
و رطوبت وی زود متعفن شود و مولد بلغم بود و اولی آن بود که پیش از طعام خورند و آن طعام نیز فاسد
کند و سرد مزاج را اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربا خورند یا عسل و یا شراب ریحانی و اگر
ورق آن یا بهار آن بکوبند و آب آن بیاشامند حب القرع و کرمها را بکشد +
خوخ اقرع سافج هندی ست و گفته شود +
خوخ قبلوق اسنه قاقله است و گویند که هیل بوا ست که آن قاقله کوچک است و گفته شود
خون سیاوشان دم الاخوین ست و گفته شد در الف در ابداع و در دال گفته شود صفت این
خوزبرج سم الحمار ست بشیرازی خرزهره گویند و بپارسی هرزهره و آن دفلی ست و گفته شود
خوص ورق مقل است و نخل و نارگیل و امثال آن خوانند +
خواتیم الملوک و ختم الملک طین مختوم است و گفته شود +
خیار فندست بهندی کهیرا گویند و در شیراز خیار بالنگ گویند و بپارسی بادرنگ خوانند و
صاحب منهاج گوید لطیف تر از خیار زه بود سرد و تر و ثقیل و در وی اندک قبضی بود و اسحق بن
عمران گوید سرد و ثقیل تر و غلیظ تر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم نافع بود جهت تبهای محرقه
و بول براند و تشنگی بنشاند و سر را اخشا محرور را بجو آب وی چون بگیرند سی مثقال تا چهل و پنج مثقال با ده درم
شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مره صفرا بود و از خوردن وی مخلطی بد متولد شود و بهترین وی کوچک بود
که تخم وی دقیق بود و فصل وی الب وی و موافق جگر و معده گرم بود و حافظی گوید لب وی لطیف تر

از آب خیار زه اما جرم خیار دیر هضم شود و بغایت سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و در معده زحیر و مصلح وی عسل بود یا مویز یا جوارشی که نانخواه و کندر در وی بود اما آنچه سبز که بپرورند بغایت سرد بود حرارت بنشاند اما در معده دیر بماند و اولی آن بود که بعد از اسفیدباج خورند و پوست وی خشک کرده مقدار چهار درم چون زن بیاشامد دشخوار زادن آسان شود بروی
خیشفوج حب القطن ست و گفته شود
خیار شنبر هندوی کرماله بپارسی خیار چنبر بود و آن هندی و کابلی و مصری بود بهترین وی هندی بود که سطبر و سیاه و رسیده بود و فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق بود و اولی آن بود که در زمانی که خواهند که استعمل کنند از قلم بیرون آورند و استعمال کنند طبیعت آن معتدل بود در حرارت و در برودت و گویند گرم ست و گویند سرد ست محلل و ملین بود جهت ورمهای گرم نافع بود که در احشا یا خاصة در حلق بود چون بدان غرغره کنند و طلا کردن بر نقرس و ورمهای صلب و مفاصل را سود دهد و درد جگر را نافع بود و پاک گرداند و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل مره صفرا بود و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود و چون با آب کاسنی یا با آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان را و ورد جگر را که از گرمی بود بغایت نافع بود خاصة چون با آب کشوث مضاف کنند و اسهال وی بی زحمت و اذیت بود تا بحدی که اگر زن آبستن بخورد هیچ زیان ندهد بلکه مصلح وی بود و زادن بروی آسان شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و سپرز و قولنج بگشاید و سینه و شربتی از پنج درم تا پانزده درم از فلوس وی بود و اسهال وی بقوت جاذبه بود و گویند بلزوجت و هر کس که امعای وی ضعیف بود اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن بادام خیسانند یا بر سر شربت ریزند و اسحق گوید مضر ست بسفل و مصلح وی آب عناب و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون ست و بدل آن صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین ست و سه وزن آن مویز بیدانه و قدری
خیری انواع ست یکنوع سیاه ست و آنرا بپارسی خیری خطائی خوانند و یکنوع خیری زغن است و آنرا خیری میر دینی خوانند و هفت رنگ خوانند و یکنوع سفید ست و یکنوع سرخ و آن بهی بود و آن اما گفته شد و یک نوع زرد ست و بهترین آن زرد ست و آنرا خیری شیرازی خوانند و در بغداد

و موصل آنرا عصیفره خوانند و طبیعت آن گرم بود و خشک در اول و گویند در دوم و بوئیدن گل وی
محلل بادهای غلیظ بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آنرا نافع بود و گل وی چون خشک بود قوت وی باقی
بود از تر وی و طبیخ وی حیض بیاند و ورم رحم را سود دهد و چون زنان بنشینند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند
مفسد بچه بود بسبب حرارتی که در وی است و قوت تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی
بیاشامند حیض براند و باد معده و امعا را نافع بود و فواق را سودمند بود و اگر با عسل بخورد و بر گیرد بچه زنده را
تباه کند و بچه مرده بیرون آورد و اما بیخ وی در قوت مانند ایشان بود ولیکن غلیظ تر بود و طبیعت زمین
نزدیک بود و وی را چون خشک کرده با سرکه بر سپرز سخت شده ضماد کنند نافع بود و بگدازاند و بر نقرس
و ورمی که در مفاصل پیدا شود و بغایت صلب بود چون ضماد کنند بغایت سودمند بود و طبیخ وی اگر
درد دندان را نافع بود و گل وی چون در موم روغن کنند شقاق مقعد و انگشتان را نافع بود و چون با عسل
بیامیزند قلاع را زائل کند و خیری سیاه شیرازیان که آنرا خیری خوانند طبیعت آن معتدل بود
سودمند بود جهت بادیکه در سر بود و نوع سرخ منفعت آن در صفت خرا گفته شد بغیر از خیری
زرد که در طب مستعمل است و منفعت وی بسیار است اما در انواع دیگر چندان منفعتی که مشهور بود
نیست که آنرا یاد کنیم مگر کسی که خیری بتجربه معلوم کرده باشد ابن مولف گوید خیری انواع است یکی
سرخ و آن کرسری بود و در آخر مهر ماه بشگفد و بشب بوی خیری خوشتر بود و یکنوع را نغدادی
گویند و آنرا در بهار کارند بویش خوشتر بود و نوعی را سحری گویند و آنرا در اسفندار ماه کارند
و بوی وی خوش باشد و چون باد جنوب وزد بیشتر بشگفد و نوعی را جاجانی گویند و آن
نوع بهترین انواع خیری است و آن زرد بود که آنرا خیری شیرازی گویند و نوعی را
بلخی گویند و آن مانند یاسمین چینی خوشبوی بود و چون باد شمال آید نیکو بشگفد
و صاحب تقویم گوید بوئیدن آن مصدع بود و مصلح آن روغن گل و سرکه بود +
خیروج بپارسی خرد خوانند و آن خبازی است و گفته شد و قدیم الملک نیز خوانند +
خیربوا هیل بوا نیز خوانند و هال بوا گویند و بهترین آن تازه و فربه و تیز بوی بود و رازی گوید و بقوت
مانند قرنفل بود و لطیف تر از قاقله بزرگ بود طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم معده و جگر
سرد را نافع بود و جهت معده نیکوتر از قاقله بزرگ بود و قی ببندد و غذا را هضم کند و ابن ماسویه گوید

معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام باز دید کند و نافع بود جهت وجعهای سرد خاصه که در دماغ
و قوت سر بدهد و اربا سیوس گوید جهت بهق که در همه بدن بود نافع بود چون یک جزو از وی و یک جزو گندم
و یک جزو تخم ترتیزه کوفته و بیخته با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند وی مضر بود با حشای محروری
و مصلح وی خمیره تخم خرفه بود و سکنجبین و ویرا بهندی الاچی خوانند +
خیرران بلدی آس بری ست و گفته شد صفت آس بنکه در الف و صفت آس بری که
آنرا مورد اسفرم خوانند در میم گفته شود ان شاء الله تعالی +

باب الدال

دانج و بر حب الراس ست و گفته شد +
دانج ایرفوج دانج افرونک نیز گویند و بشیرازی انجلک خوانند و از کوه کیلویه که از ولایت
پارس ست خیزد و در هیچ موضع دیگر نباشد و طبیعت وی گرم ست در درجه اول و معتدل
بود در تری و خشکی منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزاند ابن مولف گوید چون بکوبند و با شیر آن
بگیرند و بیاشامند حیض براند بغایت و این مجرب ست +
دارصعوص و دار منصوص نیز گویند و آن دارچینی ست و گفته شود +
داذی حبیست مانند جو باریکتر و درازتر و بطعم تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک ست در
دوم و گویند سرد ست و بوحنا گوید گرم ست در اول و خشک ست تا دوم و بهترین وی سفید
بود کوهی خوشبوی تازه و وی قابض بود ببندد خرمائی را از ترشی نگاه دارد و ملین صلابات
بود و شکم ببندد و در مقعد را نافع بود بغایت و استرخاء آن چون در طبیخ آن نشینند و اگر
دو درم از وی بکوبند و در زیت چرب کنند و سفوف سازند بواسیر را بغایت نافع بود و دفع
نسبها کند و اگر در طبیخ آن نشینند مقعد و رحم که بیرون آمده باشد باز بجای خود رود و صاحب جامع
و اگر با عسل بسرشند و لعوق کنند کرمهای بزرگ و کوچک را بکشد و بباید خوردن وی کشنده بود و دفع
وی لقی و اسهال و شیر تازه و چیزهای چرب کنند و صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر
و دارد و مصلح آن خمیره بنفشه بود با الهلیله القند و بدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن
آن بادام و نیم وزن آن ابهل بود الا در تسخین نشاید که مستعمل ابهل کنند +

دادی رومی هوفاریقون ست وگفته شود ✤

دارشیشعان قندول خوانند وبزبان بربری ازدرنی بلفظی دیگراشنلابوس وآن درختی سطبر خارناک است ودرپوست وی حرافتی ودرگل وی حدتی ودرچوب وی عفوصتی بود و بعضی گویند بیخ سنبل هندی ست وگویند چوب سنبل رومی ست واین خلاف ست وانچه محقق ست پوست وی مانند قرفه بود بشکل امابسطبری ازوی بسیار سطبرتر بود وبلون سرخی بغایت بود مانند خون وبهترین آن بود که گران وزن بود وانچه بسرخی مائل بود چون پوستش بازکنی بلون خون بود وخوشبوی وسطبر بود ودرطعم وی اندک تلخی باشد ونوعی ازدارشیشعان بود که املس بود وتابان بغایت تلخ باشد وسفید رنگ بود وبوی نداشته باشد وطبیعت آن گرم است دراول وخشک ست دردوم وگویند سردست محلل ریاح بود ومصلح عفونت وقطع خون کند وشکم ببندد چون طبیخ وی بیاشامند وچون باشراب بپزند وبدان مضمضه کنند قلاع رازائل کند وریش بد که دردهان باشد ودندان رانگاهدارد واسترخاء عصب رابغایت نافع بود واگردرادویه فرزجه کنند بچه رابیندازد وعسرالبول رانافع بود ورطوبت غلیظ رانشف کند ومقدار مستعمل ازوی یکدرم بود تا دودرم وسودمند بود جهت نفخ معده وچون سحق کنند وبروغن خیری بسرشند ودرگوش نهند کرم گوش بکشد وچون سحق کنند وباسرکه بسرشند وبدندان نهند دردساکن کند وجالینوس گوید عفونات و نزولات ووسواس سوداوی رانافع بود ومعده راپاک گرداند واسحق گوید مضرست بجگر واصلاح وی بدوقوکنند وصاحب تقویم گوید مجفف اعصاب بود ومصلح وی صمغ عربی وکتیرا بود وبدل بدیغورس گوید درسودمندی استرخاء عصب بوزن آن اسارون وچاردانگ آن زراوند ونیم وزن آن درونج بود وشاپور گوید بدل آن کزمازک ست ✤

دارکیسه گویند بسباسه ست واین نه صحیح ست وانچه محقق ست طالیسفرست وگفته شود ✤

دارفلفل جالینوس گوید بهار فلفل سفید ست وگویند درخت وی غیر فلفل ست بتحقیق بهترین وی آنست که سطبر بود وبطعم مانند فلفل بود وطبیعت وی گرم وخشک ست درسوم گویند خشک ست دردوم گرم ست دراول محلل بود ومرضهای سرد زائل کند وچون درمیان جگر بریان کنند تاریکی چشم وشبکوری زائل کند وهضم طعام بکند وقوت معده بدهد وباه رازیادت کند وقائم مقام زنجبیل بود جهت گزیدگی

جانوران خوردن و با روغن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات لزج
و سده جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق النسا و فالج را نافع بود و روفس گوید قوت پشت
بدهد و شهوت زیادت کند و اندروماخس گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزیدگی افعی و صرع را نیز
منفعت بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسر و مصدوع بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی
صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل آن هم‌وزن آن فلفل بود و گویند نیم وزن
آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد +

دارچینی بهترین وی سیلانی بود خوشبوی و سرخ رنگ و تیز طعم که در طعم وی شیرینی بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم و روغن وی گرم بود و دارچینی در غایت لطافت بود
و مصلح عفونت بود و زکام را نافع بود خوردن وی و کحل کردن وی تاریکی چشم را نافع بود و زایل
کند و مفرح قلب بود و در وی قوت تریاقیه هست و چون با مصطکی بپزند و آب آن بیاشامند فواق زایل
کند و دارچینی نعوظ تمام آورد و هضم طعام بکند و در معده که از سردی بود زایل کند و بادها بشکند و عشی
را نافع بود و در رحم را باز رده تخم مرغ ضماد کردن سودمند بود و زهرهای گزندگان را نافع بود و برگزیدگی
عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت سودمند بود و چون سحق کرده با سرکه بر قوبا طلا کنند نافع بود
و چون بر کلف بمالند با عسل نافع بود و سرفه کهن را سودمند بود و درد گرده و عسر البول را نافع بود و دافع
آن بود که بکوبند و بشراب بسرشند و قرص سازند و خشک کنند در سایه قوت وی پانزده سال بماند
و بقراط گوید قوت انسانی نگاهدارد چندانکه در حیات بود و ذهن را تیز کند و جالینوس گوید معده و
دماغ را از فضول بد پاک کند و نسیان ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند
و سرگردش را نافع بود و مشام را قوت دهد و همه تبها را نافع بود و روفس گوید تقوه و استرخاء عضله
سودمند بود و روفس گوید یرقان را نافع بود و صرع و دردهای سرد و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود بسر و مصلح وی خمیره بنفشه بود و بدل
وی پوست سلیخه بوزن آن و نیم وزن آن کبابه یا اهل یا زرنب بود و گویند بدل آن دو
وزن آن کبابه بود و تیاذوق گوید بدل وی بوزن آن خولنجان بود و گویند بدل آن دو وزن
آن اهل بود و روغن دارچینی رعشه را بغایت نافع بود +

دار تنک نوعی از مرد ست و گفته شود در میم انواع آن +

دار برنیان بقم است و گفته شد +

دار روی سولان ست و گفته شود +

دبق اقسوس خوانند و آن دانه ایست بشکل زرشک و دانه مورد و عطاران شیراز آنرا امرج عسلی خوانند و چون بشکنند عسل لزج بغایت چسپنده در اندرون وی بود و این مولف گوید که اهل شیراز آنرا دانکل ریش خوانند و بهترین وی تازه املس بود که لون اندرون وی کراثی بود و لون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و گویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج و اسحق گوید گرم و تر بود و محلل و ملین بود و چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده نهند قلع کند و بر ورمهای سرد و بر بثری بلغمی ضماد کنند نافع بود و ملین و محلل بود و چون با راتنج و موم خلط کنند اجزای مساوی و بر ورم بن گوش نهند زائل کند و مجرب و ورمها را نافع بود و اگر با کندر بیامیزند و بر ریشهای کهن نهند زائل کند و اگر با نوره بر سپرز نهند بگدازاند و بلغم و عرق النسا و نقرس را نافع بود و چون مرهم از وی مستعمل کنند و جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند و فولس گوید خلطها در اعضا بگدازاند و قوت اعضا بدهد و رطوبت زائل کند و فرفوریوس گوید محلل اخلاط فاسده بود که در رگها جمع شده باشد اما مضر بود بقلب و از خوردن وی قراقر در شکم پیدا شود و مغص آورد و دوای اولی آن بود که با آب و عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند و گویند مصلح وی بالنگو و گاوزبان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا بود و در تحلیل ورمهای صلب جاوشیر و انک وزن آن جوز سرو و نیم وزن آن ابهل بود +

دبس بپارسی دوشاب خرمائی گویند و بهترین آن بصری بود که آنرا سیلان خوانند و آن آتش ندیده باشد و آنچه از رطوبت فارسی گیرند دوشاب گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و کلف زائل کند چون با قسط و نمک بدان بمالند و طبع نرم دارد و غذا دهد لیکن خلط غلیظ و خون حکه از وی متولد شود و مصلح وی بادام و خشخاش بود بعد از آن سکنجبین ساده با مغز کاهو خورند +

دباه قرع ست و گفته شود +

دباب سیسنبر ست و گفته شود +

دبوار و دبیدار گویند و گفته شود +

دجاج بپارسی ماکیان گویند و مرغ خانگی گویند طبیعت آن معتدل است در گرمی دماغ را زیاده کند و عقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب بیاشامند منع خون که از عصب دماغ روانه بود بکند و آواز صافی کند و گزیدگی جانوران پلید را نافع بود و چون بشگافند و همچنان گرم بر موضع گزیدگی جانور نهند و زبان زبان بدل کنند بغایت سودمند بود و منع میران سم بکند و مرغ غذای ناقهان بود و نشاید که او را خوردن وی کنند عدا و ندر ریاضت و کد و اولی آن بود که از تناول وی بپخته بخورند و دماغ وی منی زیاده کند و قوت دماغ را بیفزاید و شریف گوید چون مرغ جوان فربه با مسکه بپزند چندانکه بچیشه کسی را که سرفه خشک بود بی خون چون بخورد زائل کند و اگر مرغ را با خشک دانه فربه کنند دوازده روز و بعد از آن بکشند و پیه وی بیرون آورند بگدازند در اعضای خود مالد سودمند بود و اگر کسی مالیخولیای سوداوی داشته باشد طلا کنند بغایت نافع بود خاصه چون سه نوبت طلا پیاپی کنند و چون گوشت مرغ پیه دار بیاشامد کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود هفت روز هر روز یک مرغ با نان جواری بخورد لون او بحال صحت رود و بغایت کمال نافع بود +

دَخ صاحب جامع گوید نباتیست که در دیار بکر بستان ابروند خوانند و این نه صحیح است +

دج روفس گوید فاضلترین مرغ بری بود و ابن مولف گوید بشیرازی آنرا طمت خوانند و بعد از وی سحر و در و سمانی لبس حجل و دراج و طیهوج و شفتین و فرخ الحمام و ورشان و فواجنت طبیعت آن گرم و خشک است +

دَجر لوبیاست و گفته شود +

دجسا گویند کی است و گویند دهن البلسان و هر دو را بدین اسم خوانند +

دخر الامیر لبستان افروز است و گفته شد +

دُخن ارزن است و بشیرازی اَلُم خوانند و آن نوعی از جاورس است طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند در سوم و گویند گرم است شکم ببندد و بول براند و فضلا اندک بود و اگر تازه پزند خشکی وی کمتر بود و غذا بسیار دهد لیکن سده و سنگ گرده پیدا کند و مصلح وی قند بود و سود یعنی قطع قی و اسهال که از صفرا بود بکند و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی مصطکی یعنی

بدل آن برنجست ❊

دخان بپارسی دود گویند مجموع دخانها مجفف بود و در وی اندک کیفیتی ناری بود و قوی
ترین دخانها دخان قطران بود پس نفت پس سیه بعد از آن عنبر بعد از آن کندر و دخان کندر
در ادویها جهت ورم چشم استعمال کنند که در وی قرحه بود آن قرحه را پاک گرداند و گوشت برویاند
و در کحلها نیز مستعمل کنند جهت منع موی زیاده که در چشم بروید و دخان لطم سودمند بود جهت
رطوبتی که در چشم بود بی آنکه ردی بود و دخان قوابیر گرم بود و قطع سبل بکند و روشنائی چشم بیفزاید ❊

دراج گوشت وی معتدل تر از گوشت قبج و فاخته بود و فاضلتر و لطیفتر و خشک تر از گوشت
تدرج بود و حرارت کمتر منی را بیفزاید و شکم ببندد و دماغ و فهم را زیاده کند و مصلح ناقهان بود و
دراج را بشیرازی کبک کر خوانند و ابن مولف گوید دراج هندی را مرغ مقتول خوانند ❊

درافش و درافن نیز خوانند و بلغت اهل شام خوخ است و گفته شد ❊

دردی الخمر بهترین وی دردی شراب کهن بود طبیعت وی گرم و خشک بود محلل اورام
بود و کلف و نمش را زائل کند و اثرهای که مانند عدس بود بر روی پیدا شود چون بسایند و با اشنان
خلط کنند و سر بوز روی را بدان بشویند روی را پاک گرداند و جلا دهد ❊

دردی الخل دردی سرکه چون خشک کنند بسوزانند مانند زاج بشود و یا در دیگ گلی
کنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی وی آن بود که سفید گردد و بشویند مانند توتیای سوخته
و دردی محرق معفن بود و مسخن و مجفف و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و با اقیچ بیامیزند و
بر موی بمالند و یکشب رها کنند موی را سرخ گرداند و آنچه شسته بود آثار دمامیل و ریشهای آن
ببرد و تاریکی چشم زائل کند و اگر شسته باشد با موم و تازه بر شکم و معده ضماد کنند محکم گرداند و منع سیلان
رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد کنند بر شیب شکم و بر ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم
پستان ضماد کردن نافع بود و اگر بر بیرون رحم ضماد کنند خون حیض را باز دارد و مسکن ورمهای
گرم بود ❊

درمنه ترکی شیح ارمنی گویند و در شین گفته شود ❊

درونج صاحب منهاج گوید دو نوع است فارسی و رومی و بهترین آن رومیست و آنرا

و روح عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب جامع گوید که در کوهستان شام و اندلس
بسیار باشد طبیعت وی گرم و خشک است در سوم و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم بادها بشکند
و گزیدگی جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود سودمند بود
و خفقان که از سردی بود زائل کند و بادهای غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف
گرداند و تحلیل دهد و بر گزیدگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن نافع بود بغایت و تقویت
دل دهد و مفرح بود و تریاق همه زهرها بود و مقوی دل و اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند
تا سخونت وی کمتر شود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند بغایت نافع بود و خاصیت وی
باقی ماند و کیفیت بشکند و ابن زهر در خواص آورده است که چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند
طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ کنند و در ابریشمان در رشته بربندند و از میان هر دو ران زن حامله
بیاویزند فرزند وی را نگاهدارد از همه آفتی و محفوظ بماند و اگر دشوار بزاید زائیدن بر وی سهل گردد
و زود بزاید و اگر بیاویزند بر وی و سر وی بر ابریشمان بسته باشند و بن وی سوراخی کرده باشند
بدارندی ایمن باشد از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این از خواص است و سفیان اندلسی
میگوید که مسخن دل و معده و جگر بود و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت مالیخولیای امعا از تحلیل
نفخ و تلطیف خلط از اخلاط و مستعمل از وی مقدار یک درم بود و اسحق گوید دو درم همچنان گوید مضر بود
بسپرز و مصلح وی رازیانه و قند بود و رازی گوید بدل وی در دفع مضرت بادها که در رحم پیدا شود
بوزن وی زرنباد و دوانگ وزن آن قرنفل و شاپور گوید بدل وی عاقرقرحا بود و گویند بدل
وی دو وزن وی سورنجان بود +

در قیتون از جمله مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون ماند لیکن از یک گز کوتاه تر بود و
ورق وی برنگ ورق زیتون بود اما درازتر بود و تنگ تر و بغایت خشن بود و گل وی
سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه کوچک بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی
بدرازی یک گز بود و بستبری انگشت و در کوهسار روید و طبیعت مانند بزر البنج و لفاح و خشخاش
سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده بود و غثیان سخت و فواق و مغص آورد و اسهال خون
و غشی و سست و کشنده بود از چهار روز تا هفت روز مداوای آنکس که آن خورده باشد بقی

تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن بزر البنج گفته شد بکار دارند ❊

دردار شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه خوانند و بشیرازی اسفیدار و بسمرقندی گل کزم و بعضی گفته‌اند کنجک و در اندلس شجر البق و در بخارا لا مشکر و غرب نوعی از وی ست و صفت غرب گفته شود اما صفت

دردار قبضی بود و جلائی و پوست وی قابض تر و سرد تر از نعصق وی بود و طبیخ اصل وی چون بجای شکستن استخوان

شکسته نطول کنند سود دهد و پوست سطبری وی یکمثقال با آب سرد بیاشامند یا با شراب مسهل بلغم بود و ورق

وی چون سحق کنند و با سرکه بر جرب ریش شده مالند سود مند بود و پوست وی چون بر جراحات پیچید

بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند زائل کند و بیخ وی چون بر آتش نهند و طبیعت و رطوبتی

که از وی پیدا شود بگیرند و در گوش چکانند کرمی که از تیزی دراز حادث شده باشد زائل کند

و عصارهٔ ورق وی چون در گوش چکانند نیم گرم ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم

کشند تاریکی چشم زائل کند و رطوبت شیره که همچون بر وی مالند جلای تمام دهد و شیخ گوید ورق اسفیدار خشک بود در درجه اول

و ثمر العلیق ست و گفته شود ❊

دردونطارس دود سطارس نیز گویند و معنی آن بلوطی بود و یا سبز خسیس بلوط و آن چیزیست که بید درخت بلوط

که پیچیده میشود و مانند سبز خسیس الا کوچکتر بود و در جلا قوتی بود با اندک تیزی و تلخی الا اصل وی با وجود شیرینی و تیزی

و تلخی عفص بود و قابض بود و مغص بود و مغص آورد و در غایت حرارت بود و چون بکوبند با بیخ همچنان بر موی

ضماد کنند موی را التبرد و فالج و لقوه را سود مند بود ❊

درداب دستنبویه ست گفته شود ❊

درا شیخ گوید بعضی ست و لوبیا نوعی از لبلاب ست و این صحیح تر ست و صفت بود گفته شود ❊

دستنبویه بلغت اهل شام شمام خوانند و بپارسی دستنبو و آن نوعی از بطیخ کوچک ست بو یکسان و وی

و اداران بوی نمودن دماغ را گرم دارد و سده وی بگشاید و با وی که در معدی بود بشکند و گوشت وی

بطی الهضم بود و بیماران وی سود مند بود و اگر خشک کنند و در معی بدان بشوییند پاک گرداند و جلا دهد

دفلی چینی ست و آن درخت بود همی خضری و بهود و نیز اسم الحمار خوانند بپارسی خرزهره و

زهر و بعضی وی بشبه نیک و ورق بود و بغایت تلخ بود و گل وی مانند گل سرخ بود و بر نگ و ثمر وی

صلب بود و طبیعت وی گرم و خشکست در سوم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند در اول تا

محلل بود و خاصیت وی آنست که اگر طبیخ وی در خانه بیفشانند قتل براغیث وارضه بکند و وی محلل
ورمهای صلب بود و حکه و جرب و درد پشت و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند و مانند مرهم
بر ورمهای صلب نهند بگدازاند و تحلیل کند و آب ورق وی چون بر جرب و حکه طلا کنند سودمند بود
و چون با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند سودمند بود جهت گزیدگی جانوران زهردار و مقدار مستعمل از وی
نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فقاح وی سم حیوانات بود از آدمی و سگ و اسپ و خر و استر و غیره
مجموع حیوانات و آنچه ضعیف بود از مثل بز و میش و اگر دفلی در آب خیسانند و از آن آب ایشان را
دهند کشنده بود و اندکی از وی کرب آورد و سخت و باد در شکم پیدا کند و آبی که دفلی در وی رسته باشد بد بود و
فقاح وی بغایت معطس بود و ورق وی چون با آب بپزند و بپالایند و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهنه
بر سر آن کنند بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند بعد از آن ثمن رطل موم سفید بر آن روغن نهند
مانند مرهم و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت مفید بود و اگر ورق وی خشک کرده بکوبند و بر ریشها
افشانند خشک گرداند و وی ششم را ریش کند و حوالی آن و مداوای کسی که دفلی خورده باشد باشتهای
جرب و جلبیضها و لعابهای بزرقطونا و روغن گل و کتیرا و ثمر شهریر عجب مفید بود و همچنین ایخیر بعسل و القند و حلواها
و جلاب و دوشاب انگور اضافه چیزهای چرب کنند.

دقطاماتون مشکطرامشیع است و گفته شود.

دقاق الکندر در صفت کندر گفته شود.

دلب بپارسی چنار گویند و لشیرازی چنار پوست وی و جوز وی بغایت خشک بود و در درجه اول
سرد بود و چوب وی سرد و تر بود و ورق وی چون تر بود با شراب بپزند و در چشم ضماد کنند آب رفتن چشم باز دارد
و ورمهای گرم و ورمهای بلغمی که در زانو باشد سود دهد و اگر نیک بکوبند و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند
و سوختگی آتش را سود دهد و پوست وی چون با سرکه بپزند و دهان غرغره کنند نافع باشد جهت درد دندان
و پوست وی جهت برص نافع بود و طبیخ ورق وی در چشم دارند نافع بود و خاکستر وی چرکن ریشهای بلید را
زایل کند و ثمر وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و چون با پیه بسوختگی
آتش نهند نافع بود و غبار که بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود بحواس و شش و آواز ناید که باشیار
از پی آن بجوید و صاحب تقویم گوید مصلح آن عود بود با قرنفل و علیقی و جوز وی با پیه بز گزیدگی جانوران

ضماد کردن نافع بود و پوست وی چون بسوزند جلای تمام دهد تا بحدیکه برص را شفا دهد و چون قدری ازوی
بخور کنند در خانه خنفسا بگریزد +

دلیوس نوعی از سوسن بری ست و آن معروف ست بسیف الغراب بدان سبب این اسم بوی
نهاده اند که ورق آن مانند سیف ست و بشکل ورق ایرسا پاکیزه تر و باریکتر و کوچکتر بود و ساق وی مقدار
یک گز بود و گل وی سرخ رنگ بود و ویرا اسقراغانیون خوانند و بعضی خاریون خوانند و کسقیون نیز خوانند و اصل آن
مانند دو پیاز کوچک بود زیر یک دیگر آنکه در نشیب بود لاغرتر بود و بالای وی فربه بود و در وی قوت جاذبه بود و
ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را افوخ خوانند و زنان بغداد جهت فربهی استعمال کنند و جهت جلای
چون روی خود بدان بشویند بغایت لون را نیکو گرداند و در بغداد بسیار بود و از زنان بها بیخ بالایی وی
چون زنان بخود برگیرند حیض براند و چون با شراب بیاشامند شهوت جماع برانگیزاند و بیخ نشیبی وی چون
زنان بیاشامند قطع شهوت ایشان بکند و زهراوی گوید چون بیخ وی در شراب خیسانند و صاحب
بواسیر هر روز مقدار یک رطل از آن شراب بیاشامد بواسیر را خشک گرداند و این مجربست و اگر خشک کنند
بیخ وی و هر روز مقدار یکدرم با ماء العسل بیاشامند همین عمل کند +

دلیک ثمر گل ست چون گل بریزد ثمر وی حاصل شود مانند تخم سه گل سرخ رنگ بود و چون پخته شود
در طعم وی شیرینی پیدا شود و در شام بعرق الدیک خوانند و ابن مولف گوید زعم الرئیس آنست که تخم گل ست +

دلنیس نوعی از صدف کوچک ست که همچنان خام نمکسود می خورند و در صاد در صدف گفته شود

دلق صاحب منهاج گوید فراوی مانند سمور بود در همه حالتی و بالسی گوید گرمی وی کمتر از سمور بود
و سخونت وی معتدل بود از بهر آنکه طبیعت حیوان وی گرم و تر ست و ابن مولف گوید اگر چشم راست
وی در خرقه کتان بسته بر صاحب تب ربع بندند زائل کند و اگر چشم چپ بندند تب باز آید و اگر صاحب
بواسیر بر پوست آن نشیند سودمند بود +

دلفین ماهی بزرگ ست سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک بود و دندان دارد و آنرا خنزیر البحر خوانند و در
جزدن خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگدازند در حنظلی که شحم وی بیرون کرده باشند
و وران بجوشانند و در گوش چکانند کری کهن شده را زائل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و
دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی مانند سنگ آبی بود در غلظ و دیر هضم و تولید سودا و کیموس بد کند و بدن

وی چون بر کودک آویزند ترس رود و چون پیه وی بخور زند در دمفاصل راسود دهد +
دماغ بهترین مغزها مغز خران بود خاصه کوهی و بهترین مغز مواشی مغز بره و بزغاله و گوساله بود و شیخ الرئیس گوید
مصلح کسی که زهر خورده باشد یا گزنده او را گزیده باشد و بقراط گوید مجموع مغزها سرد و تر بود و خون سرد از جمع
و خلط غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیادت کند و مرطب معاو گرده بود
و باه را زیادت کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود نزدیک هضم شدن و بر معده مالیده شود و قی آورد
و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد از آنچه رسیده بود مصلح وی لغنغ و فلفل و صعتر و خردل
و دارچینی و سرکه بود +
دماغ الدیک و الدجاج مغز خروس و مرغ چون بخورند بگزیدگی مار و دورانافع بود و چون لبن بشند
بگزد اسباب و مقدار باقلای بخورند خون رفتن بینی باز دارد و خاصه دماغ مرغ و خاصه آن خروس گرم از حجب و دماغ را ...
دماغ البعیر مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را سود مند بود +
دماغ البط مغز بط و رم مقعد را سود مند بود +
دماغ ابن عرس مغز راسو چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را بالغایت مفید بود +
دماغ الجبل مغز اسب معرق و معفن بود +
دماغ الخفاش مغز شب پره چون با عسل در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و خاکستر آن روشنائی
چشم بیفزاید و مغز وی تازه چون بر کف پای مالند باه را برانگیزاند خون گرم و تر بود و هر یک بجای خود گفته شود
دم الورل والحرذون خون ایشان را در چشم کشند قوت باصره بدهد ایشان نوعی از عضا
اند صفت حرذون گفته شد و ورل گفته شود +
دم البوم خون بوم سود مند بود جهت ربو و همچنین مرق وی و گوشت وی +
دم التیس خون بز نر بود که بشیرازی تکه خوانند بهترین آن بود که از بز کوهی گیرند چار ساله و وقتی
گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت و یکی سکین بیاورند و حلق وی ببرند خون اول رها کنند که برود و آخر نیز بگذا
بیاید از آن میانه بگیرند و در دیگ کنند و رها کنند تا سرد شود و بعد از آن قرصها سازند و رها کنند تا خشک
شود و از غبار نگاه دارند و بجائی ننهند که نم بود و چون خواهند که استعمال کنند جهت سنگ مثانه و گرده
سه درم از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی در وقتی که وجع ساکن بود

سنگ گرده بریزاند عجائب و این از جمله مجربات است و چون تر بود بر ورمهای گرم طلا کنند نفع دهد +

دم المعز خون بز چون با عسل بیاشامند ذوسنطاریا را نافع بود و چون بریان کنند سودمند بود جهت سم سهام ارمنیه چون با شراب بیاشامند +

دم الحمل خون بره سودمند بخاصیت صرع را +

دم الفار خون موش چون بر ثآلیل و مسامیر طلا کنند قلع کند +

دم الخنزیر خون خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی بود بطبع و طعم و قطعاً فرق نتواند کرد کسی که آدمی خوار باشد +

دم الاخوین شیان خوانند و ابدع و دم التنین و دم الثعبان نیز گویند بپارسی خون سیاوشان گویند و بعربی قاطر الدم خوانند و مولف گوید آن سه نوع است چکیده و ترابی و خشبی بهترین آن چکیده بود صافی که قطعاً چوب در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی وی در دوم بود و بعضی گویند سردی وی در سوم بود و یوحنا گوید گرم است در اول و خشک است تا دوم منفعت وی آنست که قوت معده و جگر بدهد و شقاق مقعد و سحج امعا را بغایت نافع بود و قطع جهت خون رفتن کند از هر موضع که باشد و چون بپزند رم از وی بزر وی زرده تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند شکم ببندد و سحج را نافع بود و در داروی چشم قوت چشم بدهد و جراحتهای تازه را سودمند بود و در روفس گوید ریشها و ولهاه و انهار را نافع بود چون بدان افشانند و جالینوس گوید گوشت بر جراحتهای که در امعا بود و ظاهر بدن برویاند و قی و خشکی را بد بود و مصلح وی صمغ عربی بود یا کثیرا و بدل وی در همه فعلی کاهو بود یا عصاره کاهو و گویند حضض الحمار و مولف گوید وی صمغ بقم است و از جزیره سقوطره خیزد آنچه چکیده بود و آن دو نوع است و دیگر هم صمغ بقم است و از هندوستان خیزد از موضع دیگر و این مولف گوید بقم در چند مواضع میباشد در کالیکوت و جاوه و در کولم و در حوالی چین و درین مواضع دم الاخوین نمیباشد و دم الاخوین از حبشه و زنگبار می آید و دران مواضع بقم نیست بلکه این صمغ درختیست علیحده که مخصوص حبشه و زنگبار است و درین ولایت هر چند خون سیاوشان آرند مغشوش بود بکندر مگر اندکی خالص بود +

دم الانسان خون آدمی وقتی که حجامت کنند بگیرند و با آب شلیر بسرشند و با سداب و عسل طلا کنند بر برص و بهق که بر بعضی باشد خاصه و ساق و ریشهای که آب از وی روانه بود و اصلاح آورد +

دم القراد بپارسی خون کنه گویند چون در میان شراب کنند مستی زود آورد و این از خواص ست ؛
دم البقر خون ماده گاو چون بر جراحت بریزند خون ببندد ✦
دم الحلم خون قراد ست که گفته شد منع موی زیاده که در چشم بود بکند وقتی که بکنند و بر موضع آن طلا کنند
و وی اقوی بود از دم ضفدع در منع موی رستن ✦
دم الحمام والورشان والشفنین و الدجاج خون کبوتر و خون ورشان که بپارسی کناد خوانند
و خون شفنین که بپارسی بوتیمار خوانند و خون مرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوان سالم گیرند گرم بود منع
ورمهای که تولد کند بسبب سقطه یا زخم گل نافع بود و بجهت جراحات چشم چکانند سودمند بود خاصه خونی
که از بال وی گیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب دماغ بود بکند ✦
دم الخفاش چون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد که بزرگ شود ✦
دم الحربا خون آفتاب پرست که نوعی از عضایه ست منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون بکنند
و بر موضع آن طلا کنند ✦
دم الحایض گویند مسکن وجع نقرس بود چون بروی چکانند و چون بر حمره بمالند نافع بود و چون
زن بخود برگیرد منع آبستنی کند ✦
دم الکلب خون سگ دیوانه سودمند بود گزیدگی وی را سم سهام ارمنیه بود و گویند بچه بیرون آورد
و منع موی زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس گوید دروغ ست ✦
دم الدب خون خرس چون گرم بود و بر ورمها نهند زود پخته کند و ابن زهر در خواص آورده ست
که خون وی چون در چشم کنند بعد از آنکه موی برکنده باشند دیگر نروید و شریف گوید خون حجی در علاج ابنه بیماریه
نافع بود ✦
دم الضفدع خون وزغ که بشیرازی بکک گویند بهترین آن خون ضفدع زرد و سبز بود منع موی رستن
بکند و اگر موی زیاده که در چشم باشد بکنند و موضع آن طلا کنند نروید خاصه چون ضفدع سبز و کوچک
بود و چون بسوزانند و خاکستر وی در بینی دمند خون رفتن باز دارد و علی ابن عباس المجوسی گوید
چون طلا کنند بر دندان بریزاند و غیر او گوید ضفدع و خون او چون بر دندان نهند بیفکند و ابن جلف
گوید اگر چهارپایه در میان علف ضفدع بخورد تمام دندان او بیفکند و این مجرب ست ✦

دم الثور خون گاو چون تر بود از جمله سموماتست خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و مری و سرخی زبان و غثیان سخت و کرب و اضطراب پیدا شود و دندان خائیدن و خناق کشد و گزار آرد و مداوای وی بحقنه و اسهال کنند و قی در اینجا خطرناک بود که خناق آورد و بعد از حقنه و اسهال ادویهای که نافع بود جهت فسردگی خون مانند انجدان و بوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و انقحا در سرکه دهند و خاکستر سیر و تخم کرنب و عصارهٔ عوسج دعلامت خلاص وی آن بود که از دبر وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اولی آن بود که در شکم و معدهٔ وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون وی همچنان گرم بر ورمهای صلب یا سویق ضماد کنند تحلیل دهد +

دم ابن عرس خون راسو چون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل دهد +

دم السلحفات خون سنگ پشت آنچه بری بود چون با شراب بیاشامند صرع را سود دهد

دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق و کلف چون گرم بران طلا کنند و منضج ورمهای گرم بود بزودی و چون با آتش بریان کنند جهت قرحهٔ امعا نافع بود و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود +

دم الایل خون گوسفند کوهی و گاو کوهی چون بریان کنند سودمند بود جهت سمهای که بیکان کرده باشند و دوسنطاریا را سود دهد و اسهال کهن را و کسی که زهر خورده باشد +

دم الدیوک و الدجاج خون خروس و مرغ سودمند بود جهت خونی که از غشاء دماغ روانه شود +

دم الحمار خون خر منع رعاف که از حجب دماغ بود بکند +

دم الخرفان خون خرفان چون بیاشامند صرع را نافع بود +

دم الثعبان و دم التنین نیز گویند و آن دم الاخوین است و گفته شد +

دنقرهٔ البقر خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در قوت مانند نمک بود بلکه اقوی بود از وی چون سحق کنند و با سرکه بر حکهٔ اعضا طلا کنند زائل کند و چون سحق کنند و بر موی غلیظ نهند رقیق گرداند و نرم و بپارسی شوره گویند +

دند بشیرازی جاتو گویند و آن خروع چینی است و حب خطائی خوانند و حب سلاطین نیز گویند و این سه نوعست چینی و هندی و سنجری چینی بهتر از سنجری باشد و سنجری همقدار بیدانجیر و میل بسرخی

ونقطه سیاه بران باشد وهندی از چینی کوچکتر باشد وازسنجری بزرگتر ومغز آن میل بزردی زند وبعضی گویند حب الملوک دندست واین خطاست وخلاف حب الملوک ماهودانه است وگفته شود وطبیعت دند گرم وخشکست در چهارم وبهترین وی چینی بود وپس سنجری پس هندی وشربتی از وی یک حبه ونیم یا دو حبه بود وگویند از دو دانگ تا نیم درم ومسهل رطوبات بود وسودا وبلغم وانچه در مفاصل بود ونشاید که در شهرهای گرم مستعمل کنند الا در شهرهای سرد وطبیعتهای سرد ومصلح وی آن بود که پوست وی باز کنند بکار و باید که لب نرو بیک وی نزنند اگر لب نزدیک بزند و به پوست وی رسد سرخی لب اکل کند وسفیدی بیسه ازان نشند برص پیدا گردد ومغز وی را بگیرند ودر اندرون وماننده زبان گنجشک بود واو را ببیند از ند وبا قدری نشاسته وورق گل سرخ وزعفران وکثیرا او را زبانه بکوبند واگر خواهند که با ادویه مسهل ممزوج کنند با تربد وعصاره غافث وعصاره افسنتین وماننده آن که همان مزاج داشته باشد مستعمل کنند ونشاید که دند در ترکیب افیون وفرفیون باشد مستعمل کنند واگر با شیر خرد مسکه خورند هم شاید ووی سودمند بود جهت مره سودا وبلغم ومسهل خلط خام بود ودر مفاصل را تحلیل دهد وسیاهی سوراخها در دورها کند که زود سفید گردد وعیسی بن علی گوید که وی سحج امعا آورد و باید که بعد ازان شیر تازه خورند وغذا آب گوشت با آب سیب مغوره وقدری نبیذ بران افشانند واگر ماهی خورند شاید واگر حسوی سازند از برنج وجو مقشر ودهن گل نافع بود +

دلقه زوانست وشیلم نیز گویند وگفته شود +

دوار الحیه جنطیاناست وگفته شود +

دوسی زن خوانند وآن حشیست که در میان گندم روید بزبان شیرازی آنرا کاس خوانند وطبیعت آن گرم است در اول وخشکست در دوم وگویند سرد است ملین ورمهای بود که در ابتدا الغایت صلب بود وچون با بزر القطونا وماء الحیه ضماد کنند سودمند بود وابن مولف گوید اگر دوسی با حشیشه نبات مصری بیامیزند ودر چشم کشند دانکه در چشم برآمده باشد تحلیل کند وچون با آرد جو ضماد کنند سودمند بود وغرب ناسوری بود که نزدیک چشم پیدا میشود در کنج چشم ودو درم ازوی مسهل گرم بود ووی مسهل بود وبا افسنتین مصلح وی کثیرا بود وبهترین وی سیاه رنگ بود وعصاره که از حشیشش می گیرند اول باید که با آرد می آمیزند وخشک میکنند بعد ازان استعمال میکنند +

دوم درخت مقل است و گفته شود در میم +

دوقو تخم جزر بری ست و بیخ آن شقاقل ست و گیاه وی را خرس گیاه خوانند و کنذکیا نیز خوانند و بغایت خرس وی را دوست دارد و گویند دوقو تخم کرفس کوهی است و خلافست و بیونانی دوقس خوانند نوعی از انست که آنرا شیرین بدان گویند و صفت آن در قاف در قوفالس گفته شود و دوقو غربا و دوقو بری دودابا اغریا نیز گویند و در قوفالیس گفته شود صفت همه بهترین دوقا تازه زرد رنگ بود طبیعت آن گرم ست در سوم و خشکست در اول و گویند گرم و خشکست در دوم و گویند خشکست در اول و عیسی گوید گرم ست در سوم و خشکست در دوم مغص را ساکن کند و بول و حیض براند و تشنج اطفال را نافع بود و مقدار شربتی یکدرم بود و مفتح سده باشد و فضلهای بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از سبب آن بود زائل کند و گزیدگی عقرب را نافع بود چون بپزند و آب آن بیاشامند یا بر موضع گزیدگی بریزند و روفس گوید قوت معده بدهد و هضم طعام بکند و منی زیاده کند و جالینوس گوید شهوت باه برانگیزاند و اغوط بقوت آورد و آریباسیوس گوید استرخاء مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و فولس گوید کرمها و حب القرع را بکشد چون با شیح ارمنی یا با ترمس بیاشامند دو وزن آن و دیسقوریدوس گوید مهیج شهوت جماع بود و مدر طمث و صاحب تقویم گوید مضعف مثانه بود و مصلح وی تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج گوید مضر بود بمثانه و شهوت جماع ببرد و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن دو وزن آن کرفس ست و گویند دو وزن آن تخم گزر +

دول گویند طالیسفر ست و گفته شود +

دوباروج گویند کاکنج ست و گفته شود +

دود القرمز دود الصباغین خوانند و آن کرم سرخ ست که در درخت بلوط یابند و وی صدفی شکل بود کوچک مانند حلزون و جالینوس گوید چون از درخت بگیرند تر بود سرد و خشکست در دوم و صفت وی و منفعت وی در باب قاف در قرمز گفته شود +

دود الحریر بپارسی کرم ابریشم گویند چون بگیرند و خشک کنند و سحق کنند و سه درم از وی با حسوئی که از آرد گندم بود اضافه کنند و بیاشامند چند روزی پیاپی لون روی بغایت نیکو گرداند و بدن را فربه کند و اگر یکی از وی خشک کنند و در خرقهٔ ارغوانی ببندند و بر محموم آویزند بغایت سودمند بود +

دوغ مخیض بقر ست و گفته شود +

دوقص بصل است وگفته شد +

دورجولی نوعی از سوسن بری ست که بیونانی کسیقیون گویند و آن دلبوث ست وگفته شد +

دود الشجر الصنوبری کرم درخت صنوبر در قوت مانند ذراریح بود و در فعل همان عمل میکند و آن سبز رنگ بود و چون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند گوشت را تباه کند و اگر بر ورمی دملی که محتاج لشگافتن بود نهند لشگافد +

دوص آبیست که آهن تافته دران اندازند و آن مقویات باه بود و منفعت وی در صفت حدید گفته شد

دوام النمه بیخ نروکست و در باب نون صفت نروک گفته شود +

دوام الحطافی خالدمیون ست وگفته شود +

دهنج سنگ سبز ست بپارسی دهانه گویند و آن دو نوع ست کرمانی و فرنگی بهترین آن فرنگی شیرین بود و ترشی و شیرینی وی چنان امتحان کنند که وی را بسایند و بر روی آئینه کنند تا خشک شود اگر آئینه زنگ بر آرد تلخ بود و اگر نه شیرین و طبیعت آن سرد و خشک ست و طبیعت نزدیک بتوتیا بود و ابن مولف گوید آن یکنوع که پیر فقیر آورده که خبر کرمانیست آن از طرف خراسان آورند و در ولایت فارس شبان کاره و میانه سیرجان و شیراز هم میباشد و آنچه فرنگی گویند آنرا افرندی خوانند بدان سبب که در وی مثل جواهر آهن بلارک نقشها باشد و فرند بلغت تازی جوهر شمشیر بود و تولد دهنج شیرین از معادن زر بود و از ان دهنج ترش از معادن مس و در هر دو نوع سمیتی باشد و دهنج بخاریست که در معادن زر و مس مصعد میشود و بر مثال توتیا و بر در ایام می بندد و بعضی مانند پیجاوس ست و غلبه لون تر و دهنج ترش در صفت اکسیر بکار دارند از بهر افاده لون دران صنعت اگر بر زر شکن وی ارغ کنند در بوته شکن به بر دو شیرین وی سودمند بود جهت سفیدی چشم با مروارید ناسفته و توتیا هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته بحریر بیانند سرمه در چشم کشند و وی از جمله سمومات بود و اگر حک کنند و کسی که زهر خورده باشد بنوشانند دفع زهر بکند و اگر کسی که زهر نخورده باشد و بخورد سم مهلک بود و اگر بر موضع گزندگی عقرب مسح کنند درد ساکن کند و اگر سحق کنند و قدری با سرکه بیامیزند و بر قوبا که از مره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که در سر و جمیع اعضا بود سود دهد +

دهمست درخت غارست و صفت آن در غین گفته شود +

دهن الحل شیرج ست بپارسی روغن کنجد خوانند و شیر بحت گویند و روغن شیره نیز گویند و

روغن خوش خوانند ودر شبرج گفته شود +

دهن الخلوق روغن زعفرانست در صفت ادهان در مقاله دوم در مرکبات گفته شود +

دهن العسل او مالی ست وگفته شود +

دهن البلسان روغن بلسان ست و آن از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع شعری بنشتری
از آهن ساخته اند وزیر برگی از ان شق کنند چنانکه بدان جایگاهی که روغن ست برسد و ترشح عنیاو کند
و روغن روانه گردد و گویند که به پنبه حاصل میکنند و گویند که شیشها ساخته اند که هر یکی از ان پنج مثقال بگیرد
و در شیب هر برگ که شق کرده باشند بیاویزند تا روغن در انجا شود و بهترین وی آنست که تازه بود و
بوی وی قوی بود و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر در صوف نماند
و اگر اثر بماند مغشوش کرده باشند و اگر بر شیر چکانند شیر به بندد و اگر در آب چکانند و حل کنند آب چون شیر
سفید گردد و اگر بر ابریشم چکانند ابریشم را بسوزانند و خاکستران بسرشند و در آب اندازند دمین آب نشیند و آنرا
شیر بلسان خوانند و صمغ بلسان و بحقیقت آن روغن نیست بلکه آن صمغی ست و آن موضع
که بلسان از انجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و بلسان از معجز عیسی علیه السلام
پیدا شده ست و در تخم آن روغن نیز میباشد و آنرا حب بلسان خوانند و گفته شد و صفت عود او گفته شود و حب او
بقوت بیشتر از عود او بود و امتحان روغن او بکنند تا سوزن چوال دوز کنند و مولف گوید که این در امتحان معتبر نیست
که بروغن مغشوش بکنند تا سوزن افروخته میشود و غش آن بروغن صنوبر بشیر کنند و بروغن مصطکی و روغن حنا
و شمع گداخته کنند و بر انبیج جهت آنکه چون کنند تا بدان چرب کنند و بر آتش دارند بر افروزد و آبن مولف گوید
غش آن بمعیه سائله کرده بودند و کسی فرق نمیکرد و طبیعت آن گرم و خشکست در سوم و گویند در دوم و
لطافت وی از حب و عود زیادت بود و در چشم کشیدن جهت نزول آب نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید و سردی
رحم سود دارد و چون بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه را بیرون آورد و بچه بیندازد و چون بیاشامند بول براند
و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی که فطر خورده باشد و گزیدگی جانوران چون
دو دانگ از وی با آب که نان خواه دران جوشانده باشد بیاشامند بغایت نافع بود و سنگ گرده بریزاند
و مرضهای بلغمی نافع بود و مولف گوید که از جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود و مجربست و بدل آن نوزن
آن دهن ادی با نیم وزن آن روغن نارگیل و دانگ و نیم آن زیت کهن و گویند بدل آن روغن زیت انفاقی

دهیموزن آن آب کافور و ابن ماسویه گوید بدل آن روغن زیت بود بیک وزن و نیم آن دالی ریحان در
صیدبه گوید که بدل آن وی دو وزن آن زیت خالص بود و گویند حب بلسان چون بکوبند و در روغن رازقی
بجوشانند بدل آن بود و گویند بدل آن روغن گاویست که دران می ریخته باشند

دیودار دبیدار گویند و معنی دیودار شجرة الجن ست و آن نوعی از ابهل است یا مقل و آنرا صنوبر هندی
گویند و عیدان وی مانند عیدان زرنباد بود و شیر دیودار لبن وی بود گرم و تیز و محرق و معطش بود و گرمی وی
کمتر از خشکی بود چنانچه یبوست وی در سوم بود و ابن مولف گوید آنرا بهندی کرت گویند و در حرون بوستا
بشیر وی دباغت کنند استرخاء عصب و فالج و لقوه را نافع بود چنانچه هیچ بهتر ازوی نبود و تمام مرضهای
سرد سخت که در دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و طبیعت ببندد و در طبیخ وی
نشستن استرخاء مقعد را سودمند بود و دیودار نیز گویند

دیواسپست خندقوقی ست و گفته شد

دیناروبه خراست و گفته شد و زوفا گویند و بپارسی ببرک

دیوبافونطیس اصل اللوفست و بپارسی ییلگوش گویند و در الف گفته شد

دینار بسریانی بزر الکشوث ست و گفته شد

دیاقودا شراب خشخاش ست که با پوست پزند

دیفروجس دیفروجاس گویند و برجاس گویند و آن سه نوعی ست یک نوع معدنی ست که آن در
جزیره قبرس الفاهی بیرون آورند آن نوعی از طین ست لیکن بصلبی همچون سنگ بود چون در آفتاب
خشک کنند و نوعی دیگر ثقلی ست که آن از مس میگیرند چون نحاس انگبدازند و آب بروی بزند چون
از بوته بیرون آرند در نشیب آن یابند و نوع سوم مرقشیشا ست که میسوزانند مانند کلس و لون آن مانند
نقره بود و جالینوس گوید که طعم وی و قوت وی مرکب بود و قبض وی زیاده از حرارت بود و بغایت مجفف بود
سودمند بود جهت ریشی که در دهن بود چون تنها مستعمل کنند و اگر با عسل کهنه گرفته بود از جهت خناق
سودمند بود و از جهت هر ریشی که در بر و عانه و دهن بود بغایت نافع بود و گوشتهای زیادت بخورد و ریشهای بد
که در بدن بود چون با صمغ البطم بیامیزند یا در سوم دهن کنند و استعمال کنند بصلاح بازآورد
و چون با سرکه سحق کنند و بر حکه طلا کنند نداکل گردد و چون سحق کنند و بر موی حلیه افشانند

رقیق و نرم گرداند +

دیک بپارسی خروس گویند خصیه وی زود هضم شود و گوشت وی گرم و خشک ست و بقراط گوید مرق وی رعشه را و درد مفاصل را سود دارد خاصه که با شبت و بسفایج و بپیاز بپزند و صاحب منهاج گوید که چون با شبت تنها بپزند تا دانگی آب بماند و آن مرق را بیاشامند و مرق خروس پیر بود سودمند بود و چون بسفایج و شبت اضافه کنند قولنج را سودمند بود و با خسکدانه مسهل بلغم بود و چون با چیزهای قابض بپزند سحج را نافع بود و چون با شیر بپزند قرحه مثانه را نافع بود و چون بشگافند بعد از آنکه کشته باشند و گویند که چون زنده بود بر گزیدگی افعی و مار رود و نهند بغایت نافع بود و پوستی که در اندرون سنگدان وی بود زنک که آنرا می اندازند اگر خشک کنند و سحق کنند و با شراب بیاشامند درد معده را بغایت نافع بود و مجربست و مؤلف گوید اگر با قدری نبات سحق کنند و سفوف سازند همین عمل کند و مجربست بکرات عمل کرده شد این مؤلف گوید اگر مغز سر خروس با شکر بخورند قوت باصره بدهد و حفظ بیفزاید و خاطر روشن کند +

دنیسافوس آنرا خس الکلب خوانند و جرامونه نیز گویند و مشط الراعی نیز گویند و آن نوعی از خارست بشیرازی آنرا طوسک خوانند و ساق وی دراز بود و خارناک و ورق وی مانند ورق خس ست و خارناک بود و چون خشک گردد لون آن سفید گردد و چون بشگافند درمیان وی کرمها کوچک بود و چون تر بود پوست از وی باز کنند و خورند و طعم وی اندک تیزی بود و طبیعت وی و بیخ وی خشک بود در دوم بیخ وی چون با شراب بجوشانند و بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعد ضماد کنند شقاق را زایل کند و اگر بناسور نهند نافع بود و گل وی خواه خشک و خواه تر اما تنکو تر بود چون بکوبند و در خرقه پاک کنند و سر آن خرقه را ببندند و درمیان شیر نهند و بمالند چنانچه که هیچ در خرقه نماند و آن شیر بر شیر کنند مجموع یکپاره گردد و ببندد و اگر در آب بمالند همچنانکه گفته شد و سه بامداد بناشتا بیاشامند سپرز را دفع کند و چون بجوشانند و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهد کرد منع حس بکند +

دیک بر دیک بشیرازی مرگ موش علی خوانند و مؤلف گوید که زرنیخ مصعد ست و کسی که آن خورده باشد مداوای آن در صفت زرنیخ گفته شود و اکله را سودمند بود و هر ریشی که عفن شده باشد و گوشت زیاده را بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی گند او ببرد و وی از جمله سموم ست والله اعلم بالصواب +

باب الذال

ذاقی الاسکندرانی معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسقوریدوس گوید که ورق آن
از مورد بزرگتر و نرم تر و بغایت سفید باشد و ثمره وی در میان ورق او بود بمقدار نخودی و اندر
کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ مورد بری ست لیکن بزرگتر و خوشبوی باشد و چون بگیرند
از بیخ وی مقدار شش درم و با طلا بیاشامند سودمند بود از جهت دشواری زادن و چکیدن کمیز و از
جهت کسی که بجای کمیز خون از وی می آید و جالینوس گوید که طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود
و مجرّبست بر آنکه بول و حیض براند اناخاماذاقی معنی آن غار الارض ست و دیسقوریدوس گوید که ورق
وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مقدار یک گز بود و ثمره وی گرد بود و سرخ
پیوسته بورق و ورق آن چون بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن کند و التهاب معده را نافع بود
و چون بشراب بیاشامند مغص را ساکن گرداند و عصاره وی چون با شراب بیاشامند بول و
حیض را براند و چون زن بفرزجه کند و بخود برگیرد همین عمل کنند و جالینوس گوید که قوت وی مانند قوت
ذاقی الاسکندرانی بود و عبد الله بن صالح گوید فرق میان ذاقی الاسکندرانی و خاماذاقی آنست که
ورق ذاقی الاسکندرانی اول پهن بود و با قضبان بود و خاماذاقی ورق وی کوچکتر بود و از قضبان
جدا بود و باقی همه مانند یکدیگر*

ذاقنوبداس بیونانی یعنی مانند غار خاصه ورق وی و آنچه محقق ست آن نوعی از اناذریون ست
که ورق آن پهن بود و مازریون گویند و بزبان بربری اداد گویند و گفته شد و استعمال کردن وی بد بود*

ذبل هندی دول گویند جلد سلحفاة هندی بود و گویند که بحری بود و چون بسوزانند و خاکستر وی
با سفیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان سودمند بود و از جهت شقاق که
زنانرا نزدیک آمدن پیدا شود بغایت نافع ست*

ذباب آن زهر گوید که مگس الوان باشد و هر حیوانی را مگس معین بود مثل شتر و گاو و شیر و سگ
و امثال آن گرمی بود مگس متولد شود مگس آدمی از سرگین حاصل میشود و اصل ایشان گرمی کوچک بود
که از بدن ایشان بیرون می آید هر حیوانی که باشد و آن کرم با مگس متولد شود و نشو و نما همون گوید که چون بگیرند
مگسی بزرگ و سر وی ببرند از ندوه بدن وی بشیره که در قره باشد حک کنند حکی سخت زائل کند و اگر

انکسی بگیرند و با زرده تخم مرغ سحق کنند نیک و ضماد کنند بر چشمی که گوشت سرخ در اندرون وی چسپیده باشد و بیونانی کراسیس خوانند در ساعت درد ساکن کند و اگر حک کنند بر داء الثعلب جلی سخت داء الثعلب را زائل کند و اگر برگزیدگی زنبور بمالند سخت درد را زائل کند و دیسقوریدوس گوید که اگر برگزیدگی عقرب و زنبور و نحل چون بمالند چند نوبت نافع بود و این عمل بخاصیت کند و صاحب منهاج گوید چون وی را بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی را برویاند و خاکستر وی سرد و خشک بود

ذراریح حیوانیست که از مگس بزرگتر بقدر زنبوری سرخ اما باریکتر بود و بغایت سرخ رنگ و نقطهای سیاه در ان باشد و آن سم قاتل ست و مولف گوید که در حوالی همدان و کره و کرهرود و ان نواحی بسیار باشد بر یک بمقدار زنبوری بزرگ و بر نبات شیرم نشیند و غذای ایشان شیرم ست و بیم بران نشسته باشد در ان صحراها و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر آن بکتان پاره بگیرند و ازگونه بر سر دیگی که سرکه در ان جوشد نهند تا بخار سرکه با ایشان رسد و خنا فشان بگیرد و بعد از ان مستعمل کنند و این مولف گوید در حوالی رامجرد نیز بسیار باشد و بهترین وی ذهبی رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم باشد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند و اگر در موم روغن کنند برص ناخن را زائل کند و ناخن تباه را بیندازد و بثور وی و برص و بهق با سرکه طلا کنند زائل کند و با خردل سحق کرده طلا کنند موی برویاند و ورم سرطانی را بگدازند چون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بران طلا کنند و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و چون اندکی از وی با ادویه بود که دفع مضرت او بکند مدر بول بود و گویند اگر با زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر گزیدگی عقرب بوی حک کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و یکهفته در آفتاب نهند و بعد از ان قطره در گوش چکانند درد گوش زائل کند و کری ببرد و روغن وی محلل ورمهای بلغمی صلب بود و این مولف گوید اگر یک طسوج از وی باده طسوج حنا سحق کنند و کسی دهند که سگ دیوانه گزیده باشد صحت یابد و انگردن خلاص شود و هر کس که بکند ذراریح بخورد گویند که کشنده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه و بول را ببندد و بعد از ان خون و گوشت پاره و ریم بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت کند و اسهال سحج و غثیان و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی چشمها و طعم دهن مانند قطران بود و سه طسوج از وی قرحه مثانه پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند

واگر خواهند که در مداوا استعمال کنند باید که یک طسوج باادویه که مصلح وی بود مانند کثیرا و مداوای کسی را که آن خورده باشد بقی و حقنه و تشیا تازه آشامیدن و لعاب روغن بادام شیرین و جلاب و مرقهای چرب و بیضه نیم برشت کنند و صاحب تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج بود و طین مختوم و بدل آن گویند که طینوث است و گویند کرم درخت صنوبر ست ✦

ذره جاورس هندی ست و بشیرازی زرت خوانند و آن دو نوع ست سفید و سیاه و بهترین وی سفید فربه ست و طبیعت آن سرد و خشک ست و مجفف قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند مانند ضماد سر دگر دانند جفاف پیدا کند ✦

ذرق حندقوقا ست و گفته شد ✦

ذرق الخطاطیف بپارسی سرگین پرستوک ست گویند در چشم چون بکشند سفیدی که در چشم باشد زائل کند ✦

ذفکر بپارسی تخم کرفس کوهی ست و در فطراسالیون گفته شود ✦

ذفری نوعی از سلاب بری ست بوی بد دارد و گل وی زرد و خوشرنگ بود و چون بکوبند ورق آنرا و بیاشامند از جهت درد اندرون و تپ ربع نافع بود و درد جگر را سود دارد ✦

ذنب الخیل نباتیست که در خندقها و کوهها روید و قضبان وی مجوف بود و بسرخی مائل بود و صلب بود و پر گره و بر نزدیک گره ورق بود مانند ورق اذخر باریکتر و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قابض بود خصوصاً عصاره وی و مجفف بود بغیر لذع و قطع خون رفتن بکند و جراحتهای عظیم چون بروی ضماد کنند بصلاح آورد و اگر چه در عصب بود و فتق را نافع بود و قرحه امعاء و مجموع انواع شکم رفتن چون با شراب بیاشامند سودمند بود و عصاره وی رعاف را نافع بود و بیخ وی و حشیش وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و ورم معده و جگر و استسقا را نافع و بغایت سودمند بود و وی نوعی از لحیة التیس است و آنرا اسیلنج گویند و بسیار استعمال کردن مرخی اعصاب بود و مصلح وی خمیره بنفشه بود ✦

ذنب الفاره لسان الحمل ست و گفته شود و بدان سبب بدین اسم خوانند که خوشه وی بدنب موش ماننده بود ✦

ذوخمسه اوراق ذوخمسه اقسام و ذوخمسه اصابع فنجنکشت ست و صاحب جامع سهو کرده است
که میگوید فنطافلون غیر فنجنکشت و در باب قول صاحب منهاج معتبر است و در باب الف در صفت
آنلق و چند اسم دیگر که دارد گفته شد و ذوخمسه اجنحه نیز گویند و در باب فا صفت فنجنکشت هم گفته شد ٭
ذوثلثه ورقات این اسم بر چند چیز واقع ست بر چند قوقا و بر خصی الثعلب و بر فصفصه و بر جوبانه و هر یک
در باب خود گفته شد و شود ٭

ذوثلثه حباة زعرور ست و گفته شود ٭

ذوثلثه شوکات شکاعیست و گفته شود ٭

ذوثلثه الوان ذوثلثه اوراق نیز خوانند و آن طریفلن ست و طریفولیون نیز گویند و گفته شود ٭
ذهب بپارسی زر خوانند طبیعت وی معتدل ست و لطیف بود و فولس گوید که گرم و لطیف است
نافع بود از جهت درد دل و خفقان و تقویت آن و در ادویه داء الثعلب و داء الحیة طلا کردن نافع بود
و سحاله وی در دهن گرفتن گند دهن را زایل کند و اگر در چشم کشند قوت باصره بدهد و روشنائی را بیفزاید
و اگر میل زرین هر بامداد در چشم کشند بغایت نافع بود و سحاله وی یعنی آنچه بسوهان سوده باشند در
ادویه از جهت دفع سودا مفید بود بغایت و محلول وی لطیف تر بود و قوی تر از سحاله بود و صاحب
منهاج گوید که مقدار مستعمل از وی قیراطی بود و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی مشک ست و عسل و
صاحب تقویم گوید که مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح وی حب الاس و شاه بلوط و تربی از وی
داغی باشد و دیسقوریدوس گوید که سودمند بود از جهت حزن دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود
و عشق و فزع که از جهت شدت سودا باشد و خاصیت وی آنست که نافعست عظیم مر درد دل را و
فولس گوید بدن را فربه کند و سرگردش را نافع بود و جذام را بغایت سودمند بود و چون سحاله وی در
ضمادات مستعمل کنند عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود و چون با ادویه بیاشامند مثل بسفایج و کمادریوس
و سودمند بود از جهت همه دردهای سوداوی و مقوی اعضای اصلی بود و در خواص آورده اند که اگر
نرمه گوش را بسوزن زرین سوراخ کنند فراهم نشود و اگر پاره زر خالص را بکودک بندند نترسد و صرع گرد وی نگردد
این مجربست و کسی را که داحس داشته باشد و داحس بشیرازی خوی درد گویند چون انگشتری زرین در
انگشت کند درد این ساکن کند و مجربست و هم در خواص آورده اند که اگر بخمدانک زر سرخ در ده رطل [illegible]

اندازند عوض کند و اگر جسیم و بگیرکه باشد یک رطل در انبار اندازند عوض نکند و این مولف گوید که شرف زر بر دیگر جواهر
گدازنده چنان نهاده اند که شرف انسان بر حیوانات و از خاصیتهای وی بتجربه حاصل شده و معلوم گشته
چشم را روشن کند و دل را شاد گرداند و نگه داشتن آن خرد را زیاده کند و فهم را تیز گرداند و مردم را دلیر
در کارها و اندیشه و رای صواب نماید و دانش را قوت دهد و جوانی نگه دارد و عمر بیفزاید و بچشم مردمان عزیز دارد
و آرزوها حاصل کند و چون کودک خرد را ابدار و دان زر شیر و رهند آراسته سخن آید و بر دل مردمان شیرین
باشد و تن خویش مردانه بود و از بیماری صرع ایمن باشد و آورده اند که اگر زنگ زرین در پای باز بندند
در شکار دلیرتر گردد و از کوزه زرین آب خوردن از استسقا ایمن باشند

ذئب بپارسی گرگ خوانند سر وی را در برج کبوتر بیاویزند هیچ حیوان موذی گرد آن برج نگردد البته و
اگر دماغ وی در آب سداب بگدازند با روغن زیت در جسد مالند نافع بود از جهت هر علتی ظاهر و باطن
که در بدن بود از سردی و اگر چشم وی را بر کودکی بندند نترسد و اگر گرگی را در نزدیکی دهی دفن کنند هیچ گرگی
نزدیک آن ده نگردد و اگر سرگین وی را با پوست بزی کنند که گرگ پاره از وی خورده باشد و بر خاصره
صاحب قولنج نهند بگشاید و این مجربست و چون سرگین وی بر ران صاحب قولنج بندند بر ایمانی
که از پشم گشنی باشد که بعضی را از وی گرگ خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعوض پشم غوک در پوست
ایل بندند و از ران وی بیاویزند همین عمل کند و اگر انبوبی کوچک از نقره بسازند و انبوب بشیر از سره
خواهد باید که آن دو گوشه داشته باشد و مقدار یک باقلای در وی کنند و صاحب وجع بر خود بندد نزد
نافع بود و این مجربست و بسیار امتحان کرده اند و گویند که چون سرگین خشک وی را سحق کنند در انبوب کنند
و بر حلق صاحب خناق پاشند که سبب آن رطوبت باشد نافع و این زهر در خاصیت آورده است
که گرگ خاک بخورد و گیاه نخورد مگر وقتی رنجور باشد چنانکه سگ و همه حیوانات قضیب ایشان از عضله
و عصب باشد بغیر از روباه و گرگ که از استخوان بود و اگر ذنب او را در جائی که علف خوارگاه باشد بیاویزند
مادام که آن آویخته باشد اگر چه گاو گرسنه باشد قطعا در گرد آن نگردد و اگر سرگین او در موضعی بخور کنند
موشان در آنجا جمع شوند و اگر زنی بر سر بول گرگ نشاشد هرگز آبستن نشود و اگر خصیه راست وی را
نکو بند با روغن زیت بیامیزند و پاره پشم بدان بیالایند و زن بخود برگیرد شهوت وی منقطع گردد
و اگر زهره وی را بوزن دانگی با عسل یا با شراب بیاشامند تبهای کهن را زایل کند و اگر چشم وی را نگاه دارند

منع صرع بکند و هیچ از سباع و گزنده گرد وی نگردد و از راه زنان و دزدان ایمن باشند و این خواص ست و
شیخ الرئیس گوید که زهره وی منع تشنج و کزاز بکند و ریشهای عصب خاصه که از سردی بود چون سعوط کنند
بدان نزلهای سرد سخت را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده که چون گرگ اسپی را بگزد و از وی جدا شود
آن اسپ از مجموع اسپان سبق برد در رفتن و پیه وی داء الثعلب و داء الحیة را سود دارد و چون بمالند و جا[؟] خط
گوید که اگر آدمی خون آلود بود در گرگ بوی خون از وی نشنود و قصد وی کند اگرچه پهلوان و شجاع بود و سلاح
تمام داشته باشد تا بحدی در پی او کند که بخورد و شیخ همون گوید که اگر سر گرگ در موضعی گوسفند باشد دفن کنند
مجموع بمیرند و اگر نکاحنامه بر پوست بزی که گرگ خورده باشد بنویسی قطعاً میان زن و شوهر موافقت
نباشد البته و پوست وی و چشمهای وی چون جمع کنند و آدمی با خود نگاهدارد بر خصم غالب آید و محبوب دلهای
خلائق گردد والله اعلم بالصواب +

باب الراء

راوند بپارسی ریوند و مؤلف گوید که ریباس ست و صاحب منهاج گوید که دو نوع است چینی
و خراسانی و خراسانی معروف بود براوند الدواب و آن از جهت چهارپایان مستعمل کنند و چینی از جهت آدمی
و بهترین آن چینی بود که چون سحق کنند برنگ زعفران باشد و چون بشکنند اندرون وی بطریق کوهان گاو
باشد و متخلخل باشد و آنرا ریوند لحمی گویند و باید که سمهای بزرگ بود مانند سم اسپ و باید که قطعا سوراخ در وی
نبود و این مؤلف گوید که راوند سه نوع است چینی و خراسانی و هندی گران وزن بود و سرخ رنگ
سرخ تیره رنگ و سمهای آن بزرگ بود و طبیعت آن گرم ست و گویند که معتدل است و مسیح گوید
که گرم ست در سوم و خشک ست در اول و گویند گرم و خشک ست در دوم و چون سحق کنند با سرکه و بر
کلف روی بمالند زائل کند و چون بیاشامند باد بارا نافع بود و ضعف معده و درد گرده و مثانه را نافع بود
و درد رحم و درد جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم که از سینه بود و ربو و فتق و فواق و
امتلای و خفقان و قرحه امعا و اسهال و تپهای دایره و یرقان و مسهل صفرا و بلغم است و سموم
و گزندگی جانوران را نافع ست و شربتی از وی نیم درم تا دو درم و گویند از دانگی تا یک درم و اگر با سرکه بر قوبا
طلا کنند زائل کند و اگر با آب ضماد کنند بر ورمهای گرم مزمن بگدازند و جالینوس گوید که سودمند بود
در درد جگر و سپرز و سده جگر و امعا را بگشاید و خاصیت وی در جگر و جمع آن اگر مزمن شده باشد و ورم

وصلابت آن و قوت جگر زیاده از همه چیز بدهد و اریباسیوس گوید که نافع بود از جهت اسهال که از ضعف معده
باشد و شیخ الرئیس گوید که چون وغمزی بمالند از جهت فسخ که در عضلها حادث شود و درد آن و امتداد آن
نافع باشد و مجهول گوید که چون طلا کنند میان هر دو شانه خوردن را از دل ببرد و سفیان اندلسی گوید
که مقوی اعضای باطنی باشد و سده بگشاید و رطوبتهای فاسده را خشک گرداند و قوت جگر بدهد زیاده
از همه چیز و طبیعت را پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سود دهد و سنگ گرده و مثانه را پاک بریزاند و
بغایت نافع بود جهت درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از سده ماساریقا و جگر یا از رطوبات بسیار بود
سود دهد و چون با صبر بود فعل وی قوی تر بود و همچنین با هلیله کابلی از جهت تنقیه دماغ تمام بود و ذهن را نیکو
گرداند و صداع بلغمی را زائل کند و اگر ایارج لوغاذیا یا گلهن باوی اضافه کنند فعل وی قوی تر بود و سودمند
بود خواه باوی خواه تنها بخدر و فالج و علتهای که از سردی دماغ بود و نافع بود از جهت قولنج بلغمی و ریحی
و اطلاق طبیعت نماید و تحلیل ریاح بکند و تب ربع و تب صفراوی دفع بکند و نافع بود و فولس گوید
که بدن را پاک گرداند از همه حرارتها و ورمهای گرم را سودمند بود و درد جگر و سپرز و بوحنا گوید ورم معده
و درد شش را و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصوری که در مقعد باشد چون سحق کنند بدان باشند زائل کند خاصه
با انزروت و گویند مضر بود بسفل و مصلح وی صمغ عربی است و بدل آن نیم وزن آن زراوند مدحرج و
بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل بود و رازی گوید بدل آن بجهت ضعف جگر و معده یک وزن و نیم آن
ورق گل سرخ و نیم یک وزن آن سنبل +

رانج نارگیل ست و در نارجیل گفته شود +

رازیانج بری بود و بستانی بود و بستانی را مارثون خوانند و بری را اقومارثون خوانند بهترین آن تازه
بستانی بود و بری گرم و خشک بود در سوم و بستانی در دوم و بری را الشیرازی خولکو خوانند و بستانی و ورق آن
گرم بود در اول و تخم وی گرم بود در سوم و ابقراط گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سده را بگشاید
و روشنائی چشم را بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند از جهت نزول آب چشم در نزدیک فرود آمدن آب
و رازیانه چون بخورند شیر زیادت کند و تخم وی همین عمل کند چون بیاشامند یا با جو بپزند و اگر طبیخ وی با خمر
بیاشامند گزیدگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض و بول براند و محلل ریاح بود و چون با آب بیاشامند
در تبها غثیان و التهاب معده را ساکن گرداند و بیخ وی را چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه

ضماد کنند سود دهد بغایت و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها کنند از جهت روشنائی چشم بغایت نافع بود
و آب رازیانه چون بجوشانند و سه جوش و کف از وی بگیرند و با عسل بیامیزند منع نزول آب بکند و روشنائی
چشم بفزاید و بیخ وی در معالجه از تخم و ورق اقوی بود و مسیح گوید که سده سپرز و جگر بگشاید و بری سنگ مثانه
و گرده بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و بتهای فرمن شریف گوید از قول فلاحه نبطی از قول آدم علیه السلام
که هر کس تخم رازیانه مقدار یک درم با یک درم قند هر روز سفوف سازد از ابتدای آفتاب بحمل آید که آنگاه که به برج
سرطان رسد و مداومت بدان نماید در هر سالی این سه ماه قطعاً مریض نشود البته و اگر چه بسن طبیعی برسد و
حواس وی بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد و شیخ الرئیس گوید که بطی الهضم بود و غذا بد دهد و سودمند بود از جهت
تبهای مزمن و اسحق ابن عمران گوید که رازیانج دابغ معده بود و تخم وی خشک کرده سده مثانه و گرده را
بگشاید و بادها را بشکند و درد پهلوها و سینه که تولد از سینه بکند یا از ریاح غلیظ نافع بود و مسخن معده بود و
رطوبت آنرا ببرد و دیمقراطیس گوید گزندگان به تخم رازیانه تبرا کنند تا چشم ایشان قوت گیرد و افعی
و مار بعد از زمستان چون از سوراخ بیرون آید چشم ایشان ضعیف شده باشد پس بروند و چشم خود را بدان
بمالند از جهت روشنائی و تقویت آن فسبحان الله الذی الهمنا هذا و ارشدنا الیه و رازیانه محروری
مزاج را صداع آورد و مصلح وی صندل و کافور و بدل رازیانه تخم کرفس باشد اما بری وی قوی بود
و سنگ گرده بریزاند و یرقان را نفع دهد و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ وی با شراب گزندگی جانوران
نافع بود و برگزندگی سگ دیوانه طلا کردن سودمند بود +

رازیانج شامی انیسون ست و گفته شد و رازیانج رومی نیز گویند +

راسن و یرا زنجبیل شامی خوانند و بلغت اهل اندلس جناح خوانند و کلموح نیز خوانند و آن دو نوع ست
یک نوع از آن بستانی ست و آنرا فیلجوش خوانند و گفته شد و یک نوع دیگر جبلی بود و آن نه بر شکل
فیلجوش ست و گفته شود و بیخ آن را ترکی اندز خوانند و طبیعت آن گرم و خشک ست در دوم
و گویند در سوم و در وی رطوبتی فضل بود و بهترین وی سبز بود و تازه بود سودمند بود از جهت
ورمهای سرد و عرق النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود چون با روغن بپزند و بدان طلا کنند و اگر در
لعوقها کنند نافع بود از جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش باشد اثر تمام بدهد و چون از طبیخ وی
بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی را مربا سازند با شراب بغایت معده را نیکو کند و مربا چنان کنند

که اول آنرا خشک کنند اندکی و بپزند و بعد از ان در آب سرد غیسا نند پس از ان در شراب بپزند و صاحب منهاج نیز چنین آورده و در مرکبات گفته شود و شیخ الرئیس گوید که نافع بود از جهت المها و درد ها که از سردی بود و مفرح دل بود و مقوی آن و عافقی گوید که مقطع اخلاط و بلغم بود و باه را برانگیزاند و سودمند بود از جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت بود و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه و گرده بود و دیسقوریدوس گوید که گزیدگی جانوران نافع بود خاصه مصری آن بمقدار دو درم و لعوق وی سرفه را و تنگی النفس را سودمند بود وقتی که با عسل لعوق کنند و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سودمند بود و ماسرجویه گوید که اگر زن در شیب خود دود کند ترک حیض کند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و بکشقال از ان بیاشامند سنگ اعضا منالم بود که سبب آن از سردی بود و منصوری گوید که سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن وی خون را تباه کند و منی را کم کند و شیخ الرئیس گوید که مصدع بود لیکن درد شقیقه بلغمی را ساکن کند خاصه بطول کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند مصلح وی مصطکی و حما بود و گویند که خمیر بنفشه و بدل وی ایرسا بود +

ناملک مرکبیست از مازو و پوست انار رسیده و زاج سیاه و صمغ و دوشاب با عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض و لطیف بود و صفت وی در مرکبات گفته شود

راطینی بیونانی همه علکها را بدین نام خوانند +

راتینج راتیاج و راتیانج و زخینه و رشینه نیز گویند و آن صمغ صنوبر ست و آن سه نوع بود یکنوع سائل بود که منعقد نشود و یکنوع صلب بود و ساده و نوع سوم صلب بود بعد از انکه بآتش پخته باشند آنرا اقلقونیا خوانند و بشیرازی آنرا زنگباری خوانند بهترین آن وی بود که سفید بود و اندکی بزردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشک ست و عیسی گوید گرم ست در اول و مجفف و محلل بود و گوشت برویاند در ریشها لیکن مهیج الم باشد و در ریشها را بصلاح آورد و با گلنار و عروق و امثال آن و وی سنگ اعصاب بود و مصلح وی موم روغن با آب حی العالم باشد و بدل آن علک البطم ست و قنه گویند بدل آن زفت کهن بود +

رازقی صاحب جامع گوید سوسن سفید بود و چند قول دیگر هم آورده که رازقی قطن ست و دیگری گوید که رازقی کتان ست و هم او گوید که روغن رازقی از بهار انگور گیرند و دیگری گوید که روغن نبید کتانست

وهم او گوید روغن سوسن سفید روغن رازقی ست و مولف گوید رازقی گل زنبق ست و صاحب منهاج گوید سوسن سفید ست و صاحب جامع گوید که زنبق یاسمن سفید ست بهر و خلافست اما اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن سفید است دور نباشد +

راس الفار سر موش ست چون خشک کنند و بسوزند و بکوبند نیک با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود

راس الارنب سر خرگوش ست چون بسوزانند و خرد بکوبند و با پیه خرس بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود

رانا بیونانی رمان ست و گفته شود +

ربیثا مولف گوید که ماهی کوچک ست که از طرف هرمزی آورند و در گرمسیر آن را ماهی آشته خوانند و از وی ماهیانه زنند و همچنان خشک نیز میخورند و طبیعت وی گرم و تر ست و بهتر از او بریان بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلح وی مغز کاهو بود +

ربرق عنب الثعلب ست و گفته شود و بپارسی روباه ترک خوانند +

رب السوس عصاره سوسن ست و گفته شود در عین +

ربل نوعی از افسنتین ست لیکن کوهی بود و گفته شد +

رتبه بندق هندی ست و گفته شد +

رتیلا مولف گوید که آن حیوانیست مانند عنکبوت اما شکم وی بزرگ بود و در یزد و در آن نواحی بسیار بود و آنرا خایه گیرک خوانند و بپارسی دمله و بترکی بائی و از جمله گزندگان زهردار بود و لون وی زرد بود و این مولف گوید تبریزیان آنرا کج خوانند و نباتی هست که بیونانی آنرا فالیجفن خوانند و آن نافع بود گزیدگی رتیلا و آن نبات را هم رتیلا خوانند و در فا گفته شود +

رجل الجراد شیخ الرئیس گوید که آن بقله ایست که قائم مقام بقله یمانی ست و آن سودمند بود از جهت سل و طبیخ وی نافع بود از جهت تپ لبع و تبهای مطبقه و مسیح گوید که زرنب ست و مولف گوید تحقیق زرنب ست و آنرا بپارسی سرو ترکستانی گویند و گفته شود +

رجل الغراب در شام آنرا رجل الزاغ خوانند و آن از جمله حشائش ست بشکل پای غراب و چون بپزند نافع بود از جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و قوقس گوید که اصل وی را حیوان بخورند قولنج را سود دهد با آنکه مضرت رساند و از جهت درد پشت و ران و زانو بغایت مفید بود و اما اصل وی

گرم بود در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه دوم و شربتی از وی از جهت نقرس چون تنها بود از دو درم
تا سه درم باشد کوفته و بیخته و اگر در حب باشد از جهت مفاصل مستعمل کنند از یکدرم تا یکمثقال مستعمل کنند
از یکدرم تا یکمثقال شاید و در مفاصل همان عمل سورنجان میکند بی مضرت ✣

رجل الحمامه شنجار است در الف در ابوخلسا گفته شد و در صفت شنجار نیز گفته شود ✣

رجله بقلة الحمقاست و گفته شد و بپارسی نورک خوانند ✣

رجل العقاب و رجل العقعق و رجل الزرزور و رجل الغراب خوانند گفته شد هر دو و در مصر
اطریلال است که رجل الغراب خوانند و گفته شد در صفت هر دو ✣

رجل الفروج رجل القلوس نیز خوانند و آن قاقلی است و گفته شود ✣

رخبین نوعی از مصل است و بشیرازی قره قروت خوانند و بلبانی طرف گویند و آن با سوگیه بدید طبیعت آن گرم و خشکست
در دوم معده گرم را نیکو باشد و خلطی بد از وی حاصل شود و اگر شافه از وی بجوید برگیرند شکم براند ✣

رخمه مرغیست که ویرا مردار خوار خوانند و دبراگو بیند و بشیرازی خرده گویند چون زهره وی در گوش مخالف
چکانند با روغن بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف بمالند درد گوش را و درد شقیقه را زائل کند و کودکان را
سعوط کنند یا در گوش ایشان چکانند از جهت بادهائیکه کودکان را بود نافع بود و اگر زهره وی با گلاب
در چشم کشند سفیدی چشم را ببرد و اگر سرگین وی را در شیب زنان بخور کنند بچه بیندازد و اگر با زیت خلط کنند
و در گوش چکانند گرانی گوش را ببرد و اگر زهره ویرا بر گزیدگی مار و عقرب و زنبور بمالند نافع بود و شیخ الرئیس
گوید که اگر گوشت ویرا با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند هفت نوبت کسی که بر زبان بسته باشند
گشاده گردد و اگر پری از بال راست وی گیرند و در میان پای زن آبستن نهند سهل بزاید و در خواص
آن زهر آورده است که پر وی چون بخور کنند در خانه گزندگان زهردار بگریزند و اگر سرگین وی بسرکه
حل کنند و در برص بمالند لون آن متغیر شود و سودمند بود و اگر جگر ویرا بریان کنند و سحق کنند و با
سرکه حل کنند و کسی که جنون داشته باشد بیاشامد هر روز سه نوبت سه روز چنین کنند بیاری الله
صحت یابد و پوستی زرد که اندرون سنگدان وی بود اگر خشک کنند و با شراب بیاشامند سودمند
بود از جهت هر سمی که باشد و اگر سر وی بر زنی بندند که دشوار زاید بآسانی زاید ✣

رخام نوعی از احجار است و آن الوان بود زرد و سیاه و حمری رنگ و اسفید یا زرد و بهترین

وی سفید بود و شریف گوید که طبیعت آن سرد و خشک است و چون سه روز هر روز یکمثقال سحق کرده با شهد
یا با العسل بسرشند و بخورند منع ورمها بکند از اعضا که از هیجان خون پیدا گردد و چون بسوزند و سحق کنند
و بر جراحتی که خون از وی روانه بود بپاشند قطع خون بکند و بصلاح آورد و قطع تورم بکند و چون خلط
کنند جزوی از وی با جزوی شاخ بز سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش نهند تا سرخ شود بعد از آن بیرون
آورند و در آب نمک اندازند آن آهن نرم بود و اگر از سنگی رخامی که تواریخ در ان بر آنجا نقش کرده باشند
از سر قبرها بستانند و سحق کنند و کسیکه عاشق بود با سم معشوق بیاشامند معشوق را فراموش کند البته
و صاحب منهاج گوید که رخام گرم بود در دوم و خشک بود در اول سود مند بود از جهت سعفه و داء الثعلب
رشاد حرف ست و گفته شد و بپارسی سپندان گویند و تره تیزک نیز گویند و طبیعت آن گرم و
خشک بود و لطیف کرمها را بکشد و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم کند و لیکن مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول
احداث کند و اولی آن بود که محروری مزاج با کاسنی و کاهو خورد +

رصاص قلعی بپارسی ارزیز خوانند و بشیرازی قلع و بهترین وی آن بود که صافی رنگ بود و طبیعت
وی سرد و تر بود و گویند که خشک بود و محرق آن و اسفیداج آن لطافت در وی بیشتر باشد و
تلیین و تحلیل و صفت حرق آن در باب الف در صفت آبار که اسرب سوخته است گفته شد و اسرب از
رصاص اسود باشد که وی زیاده تر از قلعی باشد و قلعی را قسطیر قصد ریم خوانند اگر صحیفه از سرب سازند و بر
با کمرگاه طلا کنند منع احتلام کند و اگر صحیفه را از تبوری که عصب زهار پیدا شود به بندند زائل کند و هر ماده که پیدا
گردد ابتدا مثل خیارک چون بروی به بندند زائل کند و ورمهای مقعد که با ریش بود و بواسیر و ورمهای قضیب
و زهار و پستان و ریشها مثل مطلانات با عصاره که در غایت سردی بود و روغن زیت یا روغن گل یا با روغن
یا روغن مورد چون با وی اضافه کنند و آن صحیفه را بدان روغن حل کنند و بمالند نافع بود و براده آن چون
بیاشامند بهمان علتها حادث شود که از خوردن مردار سنگ از بستن بول و غایت و ثقل معده و معاد و نفخ در
ایشان و ضیق النفس تا بجدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند و لون وی رصاص
شود و مداوا اولی باید کرد و بطبیخ تخم کرفس و شبت و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا اسفیداج و نشاسته خاصه
آن بود که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید که چون حل کنند رصاص با شراب بازیت
نافع بود از جهت ورمهای گرم و آن زهر آورده در خواص که اگر پاره رصاص در دیگی اندازند قطعا گوشت

کہ دران دیگ باشد پختہ نشود ہر چند آتش در زیر آن برافروزند البتہ پختہ نشود و اگر کسی انگشتری رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاص در روغن بمالند تا رنگ برآورد بعد از ان آن روغن بر آہن طلا کنند زنگ ہرگز نگیرد و صاحب فلاحہ گوید کہ اگر طوقی از رصاص بسازند و بر درختی کنند کہ ثمرہ دار بود ہیچ ثمر از وی نیفتد و ثمرہ وی زیادہ شود و این مولف گوید رصاص از جملہ فلزات ست و معروف بود و معادن وی در سہ موضع ہست نخست از طرف مشرق از جانب چین کہ شتہا می آرند و دیگر از حدود بلغار و آن نوع تنگ کردہ ست و آنرا قلعی نوالہ خوانند و نوعی دیگر از طرف فرنگستان آورند و آن نوع اندک مایہ سیاہ فام بود بصورت مارہا کردہ بمہر پادشاہ آنجا و بعضی در یکدیگر پیوستہ و آنرا بزبان پایہ خوانند و بہترین انواع آن بلغاریست کہ از ہمہ صاف تر و روشن ترست +

رطبہ گرم بود در دوم و تر بود در اول و گویند کہ حرارت وی کمتر از رطوبت وی بود و ہر چند کہ حلاوت آن زیادہ تر بود حرارت زاید شود و اسحق گوید کہ گرم و ترست در دوم و غذای وی زیادہ تر از غذای بسر بود و بہترین وی جنی بود و ہیرون و بعد از ان زرد اما رطب نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر تر و خشک چون خرما و رطب معدہ سرد را نیکو بود و منی را بیفزاید و طبع نرم دارد و سرد مزاج را اما رطب و خرما مفسد دندان باشد و گوشت بن دندانرا فاسد کند و بحنجرہ و آواز مضر بود و خونی کہ از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن شود و مصدع بود و مولد سدہ باشد و مصلح وی بادام خشخاش باشد کہ با وی بخورند و بعد از ان مغز کاہو و خیار بسبر کہ با سکنجبین خورند رطبہ فصفصہ ست و چون خشک شود قت گویند و بپارسی اسپست گویند در فافگفتہ شود +

رعی الابل سعانی گویند و آن حشیشی ست کہ دانہ وی چون دانہ مورد باشد و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت آن گرم ست در اول و ترست در دوم و جالینوس گوید گرم ست در اول و خشک ست در دوم و لطیف و شتر چون بوی چرا کند ہیچ بوی مضرت نرسد لیکن سم جانوران ہرار بود و طبیخ وی موی را سیاہ کند و تخم وی را چون با شراب بیامیزند و بیاشامند از جہت گزیدگی جانوران سود مند بود و سیلان رطوبات رحم را نافع بود و وی مضر بود با حشا و اعصاب مصلح وی قرفہ بود با سنبل الطیب +

رعی الحمام فرسطاریون و فارسطاریون نیز گویند و آن حبی ست تیرہ رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر و چون پوست از وی باز کنند برنگ عدس اندکی شیرین تر و طبیعت وی گرم

خشک بود و کبوتر وی را دوست دارد و گاو مشک نیز خوانند و گاو نیز بغایت دوست دارد و هیچ چیز
مانند وی گاو را فربه نکنند و دیو مشک نیز خوانند و مولف گوید که نوعی از کرسنه ست و فرق میان
کرسنه و وی آنست که کرسنه سه لپه بود و وی گرد و در کاف گفته شود +

رعاد حیوانی بود دریائی و دیسقوریدوس گوید که آن ماهی دریائیست مخدر بود و چون بنهند
بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد صداع را ساکن کند و چون بخود برگیرد مقعد که بیرون می آید شفا یابد و اگر
با زیت بجوشانند و آن زیت را بر مفاصل مالند درد مفاصل زائل کند +

رعی الحمار رعی الابل گویند و گفته شد +

رغنت گلنارست و در جلنار گفته شد +

رغید ا دانه ایست که در میان گندم میباشد و آنرا از گندم پاک کنند مضر بود خوردن آن و بشیرازی آنرا
هُرز خوانند و بپارسی حُر +

رغوة القمر براق القمرست و زبد القمر نیز گویند و آن حجر القمرست و گفته شد +

رغوة الجاسین اسفنج ست و بپارسی ابر مرده خوانند و در اسفنج گفته شد +

رغوة الملح زبد الملح گویند و بپارسی ابر نمک گویند و قوت وی زیاده از قوت ملح ست و محلل
و ملطف بود +

رغوة ماء الملح آنرا کف آب نمک گویند و آن در غایت حرارت و حرافت بود و باشد که بسبورانند

رق پوست سلحفات بحری ست و گویند که سلحفات بری ست و گفته شود در سین +

رقاقین گویند که جفت آفریدیست و بعضی گویند که خصیة الثعلب ست و صفت هر یک در باب خود
گفته شود +

رقعه هر داروی که جبر کسر کند آنرا رقعه خوانند مثل انجبار و بنتومه و خاماافطی و رقعه خاص اسم بخی ست
سرخ رنگ صلب و طبیعت آن سرد و خشک ست چون بکوبند و یکمثقال از وی در بیضه نیم برشت
سه روز پیاپی بخورند هر روز اینمقدار موافق بود و قی و خسوسی که در بدن پیدا شود بسبب افتادن
یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین +

رقعا سرخس ست و گفته شود

رقون ورقان حناست +

رقاع یمانی بخور القی ماند اما سر وی شگافته بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک است و منقی بلغم و رطوبات معده بود و خلطهای لزج غلیظ بیرون آورد

رمان الحلو انار شیرین باشد و بهترین آن بزرگ و شیرین و رسیده و ملیسی بود و طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر آن درجه و گویند که گرم بود باعتدال و در وی جلا بود با قبض و ملین بود و دانه وی با عسل درد گوش را نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و جلا دهد معده را و خفقان را سود دهد و سوء الفتق معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا وقتی که غلیظ شود و در چشم کشند روشنائی چشم بیفزاید و هر چند که کهن گردد بهترین باشد و دانه وی بد بود و نفخ ریاح در معده پیدا کند و گویند که مصلح وی انار ترش باشد و رازی گوید که اندک نفخی دارد و گویند گاه باشد که نعوظ آورد و محتاج باصلاح نیست از بهر آنکه نفخ وی زود بگذرد و گل وی را چون بسوزانند سودمند بود از بهر جراحتها +

رمان حامض انار ترش باشد و بهترین وی آن بود که بزرگ و آبدار باشد و انواع انار غذا اندک دهد و قابض ترین اجزای وی گل وی بود و انار ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود و در تری و خشکی صفرا را بشکند و منع سیلان فضول بکند از احشا و دانه وی با عسل قلاع را نافع بود و عصاره وی خفقان را سود دارد و دانه وی را چون در آب باران خیسانند منع نفث دم بکند و وی خفقان را سود دارد و جلای دل بدهد و التهاب معده را نافع بود و جگر گرم را سود دهد و تبها را نافع بود و سویق وی مصلح آن وی رمان البستان باشد و در وی ادرار بول زیاده بود از شیرین و سویق وی جهت اسهال صفراوی سودمند بود و قوت معده بدهد و جگر گرم را نافع بود و آب وی با پوست جو درد دل را ساکن کند و انار سبز تازه ترش و شیرین پوست از وی جدا کنند و در هاون سنگین نهند و بکوبند همچنان با پیه وی و بفشارند و خمیر طلل از آن با سبب ورم شکم طبیعت را براند و قبض دهد و صفرا را براند و معده را قوت دهد و شراب وی رب وی خمار را سودمند بود و تشنگی را بنشاند و غثیان و قی باز دارد و خاصه منقع وی و بسیار خوردن شهوت را مضر بود و انار دانه ترش خشک شکم ببندد و صاحب تقویم گوید که انار دانه ترش مضر بود بسینه و آواز و صاحب منهاج گوید که دانه وی بد بود و خشن حلق و سینه بود و مضر بود بمعا و معده و مصلح وی حلوای عسلی بود با قند و اگر پیر باشند اولی آنست که زنجبیل پرورده خورند +

رمان السعال خشخاش ست وگفته شد +

رمان الانهار نوعی از زهو فاریقون ست وگفته شود در باب ها و در دمشق اندر بستانها خوانند

رمان البر درختی ست که بدرخت انار ماند کوچکتر و حب قلقل دانه ویست و مغاث بیخ ویست وصفت حب قلقل گفته شده است و مغاث گفته شود +

رماد بپارسی خاکستر گویند مجموع مجفف باشد +

رماد المازریون بپارسی خاکستر مست رو گویند جلا دهنده است و معفن و شنائی حمیم بغلظ بود

رماد خشب البلوط خاکستر چوب بلوط قابض بود و خون ببندد و چون بجریره بنبیزند و هر بامداد ناشتا دو درم با شراب سیب بیاشامند سودمند بود جهت بله معده و درین زحمت نافع بود بغایت +

رماد حطب الکرم خاکستر چوب رز است بهترین آن بود که از درخت پیر بود طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند که گرم بود و ریش روده را نافع بود مقدار نیم درم و گویند که مضر بود بشش و مصلح او کثیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند بر گزیدگی جانوران و سگ دیوانه سودمند بود و اگر سحق کنند و گرم کرده در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند نافع بود و چون سرد شود دیگر بدل آن گرم نهند پیاپی و بدان ادمان کنند بغایت سودمند و چون با نطرون و سرکه ضماد کنند نافع بود از جهت گوشت زیاده که در پوست خصیه پیدا شود و چون با زیت و سرکه و با پیه کهن ضماد کنند از جهت شدخ عضله و استرخاء مفاصل و تعقد اعضا نافع بود +

رماد القصب خاکستر نی بهترین آن نبطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سیم سده را که در مراره بود بگشاید مقدار دانگی و گویند مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود با قند

رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن بود که آشیانه در موضعی ساخته باشد که لب آب هوا بود وصفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت بگیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند یکساعت و بعد ازان بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت وی سرد و خشکست نافع بود از جهت دشواری زادن مقدار یکدرم و گویند که مضر بود بشش و مصلح آن سکنجبین بود +

رماد السرطان بپارسی خاکستر کلنجک گویند صاحب منهاج گوید که صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و در حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد ازان بیرون آورند

و سحق کنند و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و منفعت آن در باب سین در صفت
سرطانات گفته شود و صاحب جامع گوید که صفت سوختن وی چنان بود که دیگی مسین سوراخ بر سر آتش
نهند و سرطان زنده در ان دیگ بسوزانند تا چون خاکستر شود و بردارند و استعمال کنند +

رماد تبن الباقلا خاکستر چوب باقلاست در وقتی که تر بود چون بسوزانند و خاکستر آن ضماد کنند
یا بمالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن بود ببرد +

رلف بهرامج است و گفته شد و بپارسی مشک گویند +

رند صاحب منهاج گوید که آس است و صاحب جامع گوید که درخت غار است و صفت آس گفته شد
و صفت غار نیز گفته شود +

رؤس بپارسی سرها گویند بهترین سرها آن بود که آن از حیوانی معتدل و رطوبت گیرند و طبیعت
آن گرم و تر بود و غلیظ بود و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب کد بود و سر میش چون بپزند
و بمرق آن حقنه کنند امعا را سفل ترکند و گرده و اعصاب بدن را نیکو گرداند و باه را زیاده کند چون
در وی اندک حرارت و یبوست بود و خوردن وی مضر بود بمعده از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی
آن بود که با دارچینی خورند و بعد از ان مصطکی بخایند و سر گوسفند تر تر از سر بز بود و سر بز تر تر از سر آهو باشد
برین قیاس و فی الجمله غذای بد بود که اندک سخونتی داشته باشد و غذا بسیار دهد و قوت بدن ضعیف
بدهد چون هضم بروی مستولی شود و باه را زیاده کند و سر ضعیف را گران گرداند و کسی که معده وی ضعیف
داشته باشد نشاید که خورد زیرا که قولنج آورد قولنجی بغایت سخت و گوشت زبان سبکتر بود و گوشت خدین
غذا بسیار بدهد و چشم جرب تر بود و زود تر بگذرد و دماغ سرد و تر بود و زبان را با نمک خورند و چشم نیز
با نمک زیاده خورند و گوشت خدین و بناگوش با سرکه و صعتر و ابخدان و خردل خورند و اولی آن بود
که پوستها و غضروفها چند انکه امکان بود نخورند و اگر آرزو غالب آید با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شود
اما سرهای ماهی کوچک نمک سود خشک کرده چون بسوزانند جهت شقاقی که در مقعد بود و ملازه و ورم
گرده و ورم صلب و مانند آن نافع بود و سر سردین نمک سود چون بسوزانند و بر گزیدگی عقرب بمالند سود دهد

رواس بپارسی کبتر آبی خوانند و در حجر الماء گفته شد +

روسختج بپارسی روی سوخته است و راسخت گویند و آن نحاس محرق است و بپارسی مس سوخته است

لیکن بپارسی روئی سوخته بود و بهترین آن مصری بود و طبیعت آن گرم در سوم و قابض مجفف و ملطف بود و مسهل آب زرد بود و در خضابات استعمال کنند و ریشها را پاک کند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشهای بد را که در بدن بود منع آن بکند

رو بیان اربیان ست و گفته شد و بپارسی میگ و ریائی خوانند و اهل مصر آزا فریدس خوانند و اهل اندلس قمرون و ابن زهر در خواص آورده است که چون بکوبند با نخود سیاه و بر ناف ضماد کنند حب القرع را بیرون آورد و گویند که چون خشک کنند و سحق کرده با فلفل در چشم کنند شب کوری را نافع بود و ماسرجویه گوید گرم و تر بود با عتدال منی را زیاده کند و شکم را نرم دارد و بصری گوید که بیش از آنکه نمک سود کنند باه را زیاده کند و غذا صالح دهد و چون نمک سود کنند و تا کهن گردد و مولد سودا و حکه بد بود و رازی گوید که دشوار هضم بود و معده را بد بود و اولی آن بود که اصلاح آن بسرکه مری و کرویا کنند و بعد از آن جوارش عود یا جوارش سفرجلی مسهل خورند و اگر محروری مزاج بود از عقب آن رب انار نعنع خورند و اگر از جهت باه خورند نشاید که با سرکه خورند بعد از آنکه نیک پخته باشند با روغن گردکان و زرده تخم مرغ نیمبرشت و پیاز کنند تا قلیه سازند و تناول کنند و سخن کرده و رحم بود و باه را زیاده کند*

روث الحمار الاهلی سرگین خر گویند خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین تازه بیفشارند و آب آن در بینی کنند رعاف را زائل کند و همچنین چون سرکه بروی افشانند و ببویند همین عمل کند و چون تر بود بفشارند و آب آن بیاشامند سنگ گرده بریزاند و سرگین اسپ نیز همین عمل کند و سرگین خری که در علف چرا کرده باشد چون خشک کنند و با شراب بیاشامند از جهت گزیدگی عقرب نافع بود و مولف گوید که اگر خشک کرده وی را از جهت جرب تر بکوبند و به بیزند با گوگرد سحق کنند و در روغن کنجد خیسانند و شب بمالند و بامداد و بصل و عدس کوفته بحمام برند و پیش از آب رفتن بمالند و بعد از آن آب بریزند نافع بود و جرب را ببرد و مجرب ست*

روث البردون سرگین استر ست چون دود کنند در شب آن بچه مرده و مشیمه بیندازد*

روباه ترپک عنب الثعلب گویند و روبا نیز گویند و گفته شود در باب عین*

رکهشتی شیرازی آرده گویند طبیعت وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح عسل با دوشاب بود و صفت این

در صفت سم گفته شود +

ریح الفار خرفقان گویند وآن سم الفار ست و تراب الهالک نیز گویند بپارسی مرگ موش گویند وآن شک ست و در باب شین گفته شود +

ریهقان در لغت بعضی عرب زعفران را خوانند وگفته شود +

ریتاج راتینج است وگفته شد +

ریباس بپارسی ریواج گویند وقوت وی مانند حماض اترج ست وغوره و بهترین وی فارسی بود وآنرا شاخهای دراز سطبر آبدار ست وطبیعت وی سرد وخشک ست در دوم حرارت بنشاند و مستی را بازدارد و خمار را نافع بود و طاعون و باه را نافع بود و چون عصاره وی در چشم کشند روشنائی بیفزاید و وی اسهال صفراوی وحصبه و جدری را سود دارد و بواسیر را نافع بود و غثیان ساکن کند و قوت احشا بدهد و معده و جگر گرم را نافع بود و آب وی با آرد جو بر جمره و نمله طلا کردن سود دهد و صاحب جامع گوید که مضر بود بسینه و قولنج آورد و مصلح وی اترج مربا ست وصاحب تقویم گوید که مجفف اعضا بود و مقطع باه بود و مصلح وی شراب عود بانیسون بود و بدل وی حماض اترج ست با غوره +

ریه بپارسی شش گویند وصاحب منهاج گوید که گرم و تر بود و سهل الانهضام و طبیعت به بندد و غذای وی اندک بود و میل به بلغم داشته باشد و مضر بود باصحاب کد و بقراط گوید مجموع ششها سرد و تر بود و روفس گوید که خشک بود و دشوار هضم شود و اصلاح وی چنان کنند که بسر که و کرویا بخیسانند و بعد از ان بریان کنند و بهترین ششها شش بره و گوسفند کوهی بود و شش به دیوان بریان کنند بی نمک و رطوبتی که از وی روانه بود بگیرند و بر ثالیل خشک که بر اعضا رسته باشد طلا کنند و بدان ادمان کنند البته زائل کند و همین رطوبت اگر بر قوبا بمالند که خشک باشد نرم گرداند اما شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح وی حب الاس ست و شکر +

ریة الثعلب شش روباه چون با سرکه عنصل بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد +

ریة الخنزیر و ریة الجمل شش خوک و شش شتر چون بسوزانند و خاکستر آن بر سحجی که حادث شود بر پای بسبب موزه نافع بود و اگر نسوخته همچنان گرم بر ان نهند نافع بود و شش خرس

نیز همین عمل کند و منع تورم آن نیز بکند و خاکستر شش خوک چون بر جوب ترا فشانند سودمند بود
ریة الحمار الوحشی شش خرگور چون خشک کرده بکوبند و بیاشامند سودمند بود ضیق النفس را مجرب
ریة البحر قلومن بلاسبوس ست و آن چیزیست که در کنار ساحل دریا یابند مانند آبگینه چون تر بود
و چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر شقاق که در دست و پای باشد بسبب سرما چون
بران ضماد کنند نافع بود +

ریحان و ریحان الملک و ضیمران هم گویند بپارسی شاهسفرم خوانند بواسیر را نافع بود و در باب
شین یاد کرده شود +

ریحان سلیمانی حسفرم جماهو سلیمان نیز گویند و نبات وی در کوهستان فارس و اصفهان
باشد مانند شبت تر و ورق آن مانند ورق خطمی باشد و تفاح وی کوچک باشد مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود
و وی مجفف و لطیف بود و اگر با سرکه بر حمره طلا کنند سودمند بود و بر ورمهای بلغمی و نقرس و بواسیر
طلا کنند همین سبیل بود و از جهت تقویه بغایت مفید بود و اگر بر گزندگی عقرب طلا کنند بغایت
نافع بود و چون زنان با روغن گل بخود برگیرد از جهت درد رحم بغایت نیکو بود و ابن ماسویه گوید طبیعت
وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن را نافع بود و این مولف گوید که طبیعت وی ابوریحان آورد که گرم
و خشک است و بدان سبب ست که سر با بروی خلبه میکند و عمر وی دراز بود و اگر بروزگار آب نیابد
نشکیبد و هر درخت که پهلوی وی بکارند از بیخ وی آب ستاند و بسیار از وی صداع آورد و مصلح
آن روغن نیلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنگوش است و گویند بدل وی نیم وزن آن شیح ارمنی است
و نیم وزن آن عنب الثعلب +

ریحان داود و ریحان دارو نیز گویند و آن اقحوان الفارس ست و گفته شد +

ریحان کافوری و کافوری هیو و وی شجرة الکافور نیز گویند و بپارسی سگ گویند و آن نوعی از درخت ست
و نبات وی بیشتر در خراسان بود و گل وی مانند گل خرما بود و ورق وی مانند ورق کاسنی صحرائی
بود و گل و ورق وی بوی کافور دهد چون بمالند در دست یا ببویند خواه خشک و خواه تر و طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم و بوئیدن بسیار وی و ادمان نمودن بدان رطوبات را از غشاء دماغ بکشد
چون ادمان بر آن نمایند اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوئیدن وی سرد مزاج را سودمند بود نه گرم مزاج را

ریحانی شراب صرف ست خوشبوی +

ریمیسعت سعد ست وگفته شود +

ریتیانج صاحب منهاج گوید که سنگیست مانند سرطان وطبیعت آن سرد وترست در دوم نشف رطوبات چشم بکند وجلا دهد وروشنائی بیفزاید ومولف گوید که آن نوعی از سرطان حجریست ودر صفت سرطان گفته شود +

ریش شریف گوید که پر مرغان چون بسوزانند وخاکستر ویرا بر جراحت افشانند خشک گرداند وپرهای بزرگ یاری دهنده بود وانی ودر علاج بینی شکسته ومنافع پر پر مرغی در موضع خود با منفعت آن گفته شود

باب الزا

زاج الواعست سفید وسرخ وسبز وزرد زاج سفید را اقلقدیس خوانند وشوغار گویند وبیونانی خلقنیس ولشیرازی زاغ سی گویند واما زاج سرخ را سوری گویند وزاج سبز قلقند وقلقنت خوانند وقلقطار زاج زردست وبپارسی زاج شتر دندان گویند وبهترین آن مصری بود که براق بود مانند زرنیخ بدخشی وچون درست بمالند زود ریزیده شود وپاک بود وکهنه نباشد ونوعی دیگر از زاج سوری هست که بپارسی زاج کفشگران گویند ولشیرازی زاج سیاه خوانند وبیونانی مالیطسرنا ومیلنسرنا گویند وجالینوس گوید که قلقطار چون کهن گردد زاج شود ووی معتدل ترین همه زاجها باشد ومحرق وی الطف محرقات بود وزاج احمر واخضر واصفر در قوت مانند یکدیگرند لیکن اختلاف در غلظ ولطافتست ولطیف ترین سفیدست واقوی ترین سبز وغلیظ ترین سرخ وقلقطار خیر الامور اوسطها وآن متوسط ست درمیان غلظ ولطافت وزاجی دیگر هست که بیونانی مسیق خوانند وبهترین آن قبرسی بود که لون آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود وطبیعت قلقطار گرم وخشکست در سیوم وهمه زاجات در طبیعت مانند یکدیگرند ووی قابض بود ومحرق وخشکریشه احداث کند وجرب سعفه وناصور ورعاف وریش گوش ومدهٔ آنرا سودمند بود وخاصه چون فتیله سازند وبعسل بیالایند وقلقطار بگردانند ودر گوش نهند واکله که در دندان ودهن وبینی بود وریش آن خاصه سوری سودمند بود وخوردن آن مجفف تشش بود تا بحدی که بکشد واز خوردن زاجات سرفه سخت پیدا شود تا بحدی که بسل کشد ومداوای وی بشیر تازه مسکه وقند وماننده آن کنند باقی منفعت هر یک باب خود گفته شود

زان درختی ست که آنرا مران خوانند وگفته شود +

زادوق زیبق ست وگفته شود +

زبیب بپارسی مویز خوانند و هر ثمری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که آنرا تمر الرطب خوانند
و زبیب بخوانند و زبیب عنجر خوانند و بهترین آن خراسانی بود که بزرگ و شیرین باشد و وی گرم بود
در اول و دانه وی سرد و خشک بود در اول و جالینوس گوید که سرد بود در اول و خشک بود در دوم
و با دانه خوردن درد معا را نافع بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود
و یاری دهنده بود در ادویه مسهله چون دو درم از وی اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم براند و این
نوعی که لاغر بود و قابض حرارت وی کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت را ببندد و محرق دم بود و
مصلح وی خیارشنبر بود و گویند که شیره تخم تورک و اسحق گوید که حدت دم بنشاند و قول اول اصح است
و گویند که مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود و مویز بدن را فربه کند و هیچ مضرت و اذیت نرساند مگر
بمحروری مزاج و مصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر آن بخورند و دیسقوریدوس گوید که گوشت
وی چون بخورند موافق قصبه شش بود و سودمند بود از جهت سرفه و اگر گوشت وی با فلفل
خلط کنند یا با آرد جاورس و بعضی بریان کنند و بعسل بخورند بلغم از دهان بیرون کند و چون بیامیزند
با آرد باقلا و بکمون و ضماد کنند بر ورم گرم که عارض شده باشد در انثیین بغایت سودمند بود و چون
سحق کنند و با شراب بیامیزند و ضماد کنند بر هر چه پیدا شود در پوست مثل جدری و ریشهای شهدیه
و عفونات که در مفاصل باشد و سرطانات سود دهد و چون ضماد کنند با جاوشیر بر نقرس نافع بود و چون
بر ناخن جنبیده چسپانند زود قلع کند و مویز غذا زیاده تر از انگور دهد اما جلای مویز کمتر از جلای انجیر خشک بود و اطلاق وی
کمتر از اطلاق آن بود بغیر از آنکه مویز موافق تر از انجیر خشک بود در معده و بدل آن کشمش ست +

زبیب الجبل مویزج خوانند و گفته شود و صاحب گوید که حب الراس ست و این سهو ست حب الراس
گفته شد و صفت مویز گفته و بشیرازی مویزک خوانند +

زبد البحر بپارسی کف دریا خوانند و آن پنج نوع ست یک نوع بشکل اسفنجه فربه بود و سطبر و بوی وی مانند بوی ماهی بود و آن در سواحل دریا
بسیار یابند و نوع دوم بشکل ناخنه چشم بود یا اسفنجه و بسیار تجویف بود و بوی وی مانند بوی
طحلب بحری باشد و نوع سوم بشکل کرم بود و وی را میلسیون گویند و بشیرازی کرم الجوب خوانند

ونوع چهارم مانند صوف چرکن بود بسیار تجویف سبک و مولف گوید که آن اسفنج ست و گفته شد
ونوع پنجم بشکل مانند فطر بود و آنرا هیچ بوی نباشد و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر آن املس و بهترین
آن وردی بود که بزردی مائل باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند تر بود و داء الثعلب را نیکو
بود چون بسوزانند و با شراب سرخ رنگ توام آن رقیق بود و طلا کنند موی بر رویاند و خنازیر و جرب و قوبا
و بهق را و هر علتی که در جلد پیدا شود سودمند بود و چون با موم و روغن گل استعمال کنند بشره را صافی کند
و کلف سیاه و آثاری که در روی و همه اعضا پیدا شود زائل کند و نوع سوم که گفته شد عسر البول را و سنگ گرده
و ریگ که در مثانه بود و درد گرده و استسقا و درد سپرز را نافع بود و حیض براند و باقی انواع آن و منفعتهای
دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلای دندان بدهد و موی بر داء الثعلب و یاند چون با نمک و شراب طلا
کنند و انواع زبد البحر موی بسترد و باز برویاند و یکنوع هست که سفید بود و طبیعت وی گرم بود و تیز
و خشک در سوم جلای چشم بدهد با ادویه که مناسب بود و سفیدی که در چشم بود زائل کند البته و قلع آن
بکند و مقدار استعمال از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ بود و مضر بود بسر و مصلح آن کثیرا بود و گویند مضر بود
بسر و حواس و مصلح وی روغن کدو بود و بدل وی بوزن وی حجر الفیلشور بود و اگر خواهند که وی را بسوزانند
در دیگی گلین ناپخته نهند و سر وی بر نهند و شکاف وی بگیرند و در تنور میان آتش نهند و چون پخته شود
بیرون آورند از دیگ و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند
زبد البحیرة بیونانی اذارافیون و اذاراالیونی و ازارفیس نیز گویند و بسریانی عافور او آن گرد برگرد نی
جمع شوند و در دریا مانند یخ بود و در میان نی و گیاه یابند و لون آن مانند حجر سپونس بود و بشکل
زبد البحر ست و بسیار سوراخ طبیعت وی گرم بود در چهارم و نشاید که تنها استعمال کنند باید که
با ادویه خلط کنند که کسر حدت وی بکند و قوت وی و اگر محتاج باشند از جهت بیرون شاید که
استعمال کنند لیکن از جهت درون احتراز واجب دانند بسبب شدت قوت که در وی است و
دیسقوریدوس گوید که از جهت جرب لیش شده و کلف و قوبا و بثرها و مانند آن بغایت سودمند
بود و فی الجمله دوای حاده بود و نقل مزاج بدهد که عارض شود در اعضا با مزاجی نیک کند و عرق النسا را
سودمند بود و رازی گوید که چشم را جلا دهد و ورم پستانرا ساکن کند چون بکوبند و با آب طلا کنند
زبد القمر حجر القمر ست و گفته شد

زبد بپارسی مسکه گویند وبشیرازی نمشک بهترین آن تازه بود که از شیر میش گیرند وطبیعت آن گرم وترست در اول وتری وی زیاده بود ومنضج ومحلل بود اگر بهمه بدن طلا کنند بدن را فربه کند وغذای وی بد بود ودر جراحات اعصاب سودمند بود وورم بن گوش واربیتین ودهن واگر برلثه کودکان بمالند سودمند بود ازجهت زود رستن دندان وهمه ورمها که در دهن بود نضج دهد و چون با عسل خلط کرده لعق کنند سودمند بود ازجهت خونی که از شش روانه شود وذات الجنب را وورم شش را بغایت نافع بود وبدان حقنه کردن ورمهای صلب حار که در رحم وامعا وانثیین باشد سود دهد وریش روده را واگر با ادویه بود که نافع بود جراحات را که در اعصاب وحجب دماغ وفم مثانه باز دید آید سود دهد وریشها را پاک گرداند وگوشت آن برویاند ودفع زهرها بکند و چون برگزندگی افعی بمالند نافع بود وسرفه سرد وخشک را نافع بود وبغایت سود دهد خاصه چون با شکر و مغز بادام بود وذات الجنب وشش را بغایت نافع بود ومنع خون زیاده بکند چون پانزده درم از وی با عسل بخورند وبسیار خوردن وی مسهل بود ومغثی ومرخی معده ومصلح وی چیزهای قابض بود و گویند مصلح وی فانیذ قندی بود ونافع بود ازجهت خشونت حلق وقوبا وسعفه خشک خصوصا چون بدان بمالند سودمند بود ازجهت حرقه مثانه مفرد نافع بود و با بیضه نیم برشت وانچه تازه بود در بعضی ادویه بدل زیت بود ودر بعضی بدل شحم ودخان وی یعنی دوده وی چون بگیرند از چراغ مانند دوده روغن بزرود را ادویه چشم مستعمل کنند مجفف بود وقبضی اندک در وی بود وقطع سیلان ماده چشم بکند وریش آن پاک گرداند و بحال صحت باز آورد

زباد نوعی از طیب است وآن عرقی ست که از میان پای جانوری گیرند بشکل گربه اما سر وی کوچک بود وآنرا گربه زباد خوانند وطبیعت وی گرم بود در سوم ومعتدل بود در رطوبت ویبوست وبوئیدن ومالیدن آن صداع سرد ودرد شقیقه وزکام را نافع بود واگر یک قیراط در ده درم شرابی که مفرح بود بگدازند وبیاشامند خفقان را زائل کند وضعف دل را ودرین عمل بغایت کمال باشد واگر زنی دشوار زاید یک درم از وی با یک درم زعفران در مرق مرغ فربه کنند وبیاشامند زائیدن بروی آسان شود

زبل بپارسی سرگین گویند واو مختلف باشد بسبب خلاف حیوانات واختلاف اشخاص یکنوع

تنها خاصه ایشان و مجموع زبلها محلل و مسخن بود و مجفف و تمام تفصیل گفته شود +

زبل اطفال انچه اول از اطفال بیرون آید بستانند و خشک کنند سحق کنند باهم چندان ورق پانیتا و هم چندان نبات و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زائل کند در چند روز و بهترین زبل اطفال آن بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشد از تخلیط و بعسل بسرشند و بدان تحنک کنند خناق و ذبحه را نافع بود و اگر در حلق دمند همین عمل کند و همچنین کسی که ورم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک مرگ باشد و احتیاج بفصد بود از خناق سخت بد چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کنند و حلق وی طلا کنند نافع باشد بغایت کمال و مجربست و باید که غذا کودک سه روز ترمس یا نان تنوری دهند که به نمک خوش کرده باشند و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز پیاپی و غذای معتدل و روز چهارم زبل وی را بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین اگر غذای وی گوشت مرغ و دراج پخته با آب بود سودمند بود و باید که از غذاهای که رطوبت داشته باشد بسیار خوردن نگاهدارند و اگر نگاه نه دارند در فعل و قلت نتن مانند زبل گلاب بود و زبل اطفال بزرگترین تریاق کسی باشد که پیکان زهردار آنکس را زده باشند و زبل الانسان چون خشک کنند و با شراب و عسل بیاشامند سودمند بود از جهت تبهای دایره و گزیدگی جانوران وادویهای کشنده و تریاقها را نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع عفونه پاشند زائل کند +

زبل اللقلق سرگین لقلق را چون بیاشامند مصروع را سودمند بود بغایت +

زبل الجراد سرگین ملخ بهق و کلف را زائل کند +

زبل الجردون و الکودل بپارسی سرگین عضابه گویند لون رانیکو گرداند طلا کردن +

زبل الخطاف سرگین پرستوک ست سفیدی چشم را زائل کند +

زبل الکلاب سرگین سگ بهترین آن باشد که از سگی گیرند که استخوان خورده باشد و آن با عسل نافع بود از جهت ریشهای کهن و تخشکیدن گردن خناق را زائل کند و از جهت رفع اسهال آشامیدن با شیر سودمند بود خاصه چون ذوسنطاریا بود و از جهت قولنج بدان حقنه کردن با شب گرم نافع بود و دلیسقوریدوس گوید که سرگین سگ را چون بگیرند در تابستان بعد از غروب ستاره کلب اکبر و خشک کنند در سایه و با شراب بخورند یا با آب شکم به بندد و سرگین سگی که استخوان خورده

انچه سفید بود و خشک گنده نبود آنرا خشک کنند و نگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند از جهت
ورم حلق و خناق بغایت سحق کنند و با ادویه که نافع بود بدین زحمت بکار دارند و اگر با ادویه محلل بود
خلط کنند ورمها را بگدازند

زبل الذئب بپارسی سرگین گرگ گویند بهترین سرگین گرگ آن بود که از خار گیرند و سفید بود
و در وی استخوان موی بود قولنج را نافع بود خاصه چون آن گرگ استخوان خورده باشد در غایت
کمال نافع بود مفید و مجرب است و اگر در نزدیک خاصره بیاویزند همین خاصیت دهد و اگر در پوست
ایل یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند بر لیمانی که از پشم کبشی که بعضی از وی گرگ خورده باشد نیکوتر بود این مرض را

زبل الزرازیر سرگین کونبسک گویند بهترین وی آن بود که از زرزوری گرفته باشند که
برنج خورده باشد قوبا و بهق و کلف را سودمند بود

زبل العصافیر سرگین گنجشک ست پاک کننده و زائل کننده کلف از رو باشد و چون بلعاب
دهن بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زائل کند و ثالیل را بشیرازی گوک خوانند و بکار زونی ولوک

زبل الرخمه سرگین مردار خوار باشد چون دود کنند در شیب زن بچه بیندازد و چون با زیت
بیامیزند و در گوش چکانند گرانی گوش زائل کند

زبل الحمام سرگین کبوتر ست گرمتر از همه سرگینها بود و سودمند بود بهر مرضی که از سردی بود
و چون با آرد جو بیامیزند محلل بود و چون سرکه بیامیزند خنازیر را سود دارد خاصه چون بزرکتان کوفته بیخته با وی اضافه کنند و چون
با عسل و بزرکتان سوخته خلط کنند ورمهای صلب را منفجر گرداند و خشک ریشه که حادث شود
از آتش پارسی و چون با زیت بیامیزند سوختگی آتش را سودمند بود و اما سرگین کبوتر که در خانها
و برجها دارند بغایت گرم بود و سرگین کبوتر صحرائی و کوهی را حدت بیشتر ست و گرمتر بود و سرگین
کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند خاصه چون با تخم حرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و مستعمل کنند در
مرضهای سرد که احتیاج بسخونت بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و درد شکم و درد گرده را نافع بود و چون
با آرد جو بیامیزند و در آب بزنند مانند حسو و با سرکه و عسل بپزند و ضماد کنند بر دبیل و خنازیر و ورمهای
صلب بگدازند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند و در آب بزنند و اندکی قطران اضافه کنند
و باهم سحق کنند تا مانند مرهم شود و بر برص نهند بکتان پاره و سه روز رها کنند بعد از آن بردارند

ودیگر پاره تازه بنهند سودمند بود و چندان این عمل کنند که زائل گردد و اگر با آب بزنند کسی را که عسر البول
بود در آن نشیند بغایت نافع بود و جهت داء سعفه طلا کردن نافع بود و چون با سرکه بر شکم مستسقی طلا کردن
سودمند بود و هم چنین اگر با سکنجبین بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ چون دو درم از وی باشد درم دار چینی
بیاشامند سنگ گرده را بریزاند و چون بسوزانند در خرقهٔ کتان مانند خاکستر شود و با زیت بیامیزند بر سوختگی
آتش طلا کنند نافع بود و گویند که سرگین کبوتری که بزر کتان خورده باشد سنگ گرده را بریزاند و این مجربست
و سرگین کبوتر در حقنه قولنج نافع بود +

زبل الفیل سرگین پیل است چون نان به پشم پاره بخود برگیرد هرگز آبستن نشود و اگر بخور کنند
صاحب تپ کهن را نافع بود +

زبل الفرس سرگین اسپ گویند همین عمل سرگین خر میکند +

زبل الدجاج سرگین مرغ خانگی ست اگر دود کنند سودمند بود از جهت درد دندان و موافق
کسی بود که فطر کشنده و ادویهای کشنده خورده باشد و اگر با سرکه بیاشامند خناق را عظیم نافع بود
و اگر با شراب یا با سرکه بیاشامند قولنج را بگشاید و این مجربست +

زبرجد نوعی از زمرد است و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در اول باصره را قوت دهد
و دیگر منافع وی در صفت زمرد گفته شود +

زبد القوارير سحق بیاست و بپارسی کف آبگینه گویند در باب سیم گفته شود +

زجمول زنیار گویند و آن بجز الکثوث است و گفته شود زجاج بپارسی آبگینه گویند طبیعت آن گرم است در اول و خشک است
در دوم موی ابرو باند و چون با روغن زنبق طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود و سفیدی چشم را زائل کند و روشنائی چشم
بیفزاید و چون بسوزانند و عمل او قوی بود و آنچه سوخته بود و سحق کرده سنگ گرده و مثانه بریزاند چون
با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق او را استعمال کنند باید که بغایت سحق کنند و استعمال کنند صفت سوختن وی آنست
که در کوزه آهنگران بنهند و بدمند تا نزدیک گداختن پس بیرون آورند و در آب قلی اندازند و بعد
از آن سحق کنند و مستعمل کنند و گویند که صفت سوختن وی چنان بود که سحق کنند و بر روی صفحه از
آهن کنند که سر آن کشوده باشد و آتش فحم در شیب وی کنند مقدار سه ساعت و دائم تحریک آن
بکنند و بعد از آن سحق کنند بغایت و مستعمل کنند +

زرود از جدوارست و گفته شد

زرنباد بزبان هند کچور گویند و بزبان اهل مکه عرق الکافور خوانند و آن بسببیست که از وی بوی کافور آید چون تازه بود و بلفظی دیگر سطراک خوانند و اندر طعم وی اندک تلخی بود و انچه در تری بکار و پاره کنند در طعم وی تلخی کمتر بود و انچه پاره نکرده باشند تلخ تر بود و آن نکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و تا سوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام و بدن فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب کند چون در دهن گیرند قی را ببندد و گزیدگی جانوران را سودمند بود تا بحدیکه نزدیک بود بجدوار و شکم را ببندد و مفرح و مقوی دل بود بخاصیت قوت قبض و تلطیف و آن از ادویه تریاقات بزرگ بود و مقوی روحی بود که در جگر باشد و مسهل سودا باشد و شربتی از وی یکدرم باشد و بول براند و سودمند بود از جهت مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد فکر و غم و وحشت و در بیشتر منافع مانند درونج بود و معده تر را خشک گرداند و چون در دهن گیرند و بدان ادمان کنند در دندان نافع بود و نگاهدارد و بوی بد دهان را زائل کند خواه از ریح بود خواه از سبب غذا و ابن زهر در خواص آورده است که چون تر بود بکوبند و در شیب پای بمالند هر علتی که در سر بود زائل کند از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در خانه بخور کنند موش بگریزد و باز نگردد و اگر بر صاحب داء الفیل طلا کنند بر حقوه که لشبیر از بی کوه گویند موافق باشد و اگر یکجوز بزرگ دوست از وی سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوه کسی که شهوتش منقطع شده باشد از علتی نه آنکه طبعی باشد بحال صحت باز آورد و انتشار حاصل کند و دیسقوریدوس گوید که نافع بود از تر خر کودکان و عرق النسا و نقرس و فالج و جرب کودکان را دو درم با عسل بسرشند و طلا کنند چند نوبت زائل شود و جالینوس گوید که درد ورکین و حقوین و عرق النسا و فالج و صرعی که سبب آن رطوبت بود چون با عسل بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید که بسیار خوردن وی مضر بود بدل و مصلح آن فوتنج بود و صاحب تقویم گوید که مصلح وی سنبل الطیب است و نبات بدل آن رازی گوید که در مداوای گزیدگی جانوران و بادهای غلیظ یک وزن و نیم آن درونج و چهار دانگ وزن آن ترحشقوق بری و نیم وزن آن دانه اترج بود گویند که بدل آن سیلیخ و سه آن است

زرین درخت گویند که درخت اترج ست و مولف گوید که این درختیست که در ولایت کازرون بسیار باشد خاصه در شابور و ورق آن مانند ورق زیتون بود و گل وی مانند آئینه زرین باشد و آن

در وقت انگور بشگفد و چون ورق وی سبز بود بکوبند و عصارهٔ وی بیاشامند با سکنجبین عرق النسا و عسر البول و طمث را نافع بود و خون بسته از مثانه بیرون آورد و گزیدگی جانوران را سودمند بود اما مضر بود به مثانه و مصلح وی حب الآس ست و بلوط و بدل آن بوزن آن فنطوریون باریک ست و بوزن آن تخم خنازیر بوزن آن حب لاتیج و گویند که بدل آن نیم وزن آن زعفران ست ❊

زراوند مدحرج و زراوند مدور گویند و معروف بود بشامی و وی ماده بود که بپارسی زراوند گرد خوانند و بهندی کچور خوانند و زرنباد را هم کچور خوانند و بهترین وی آن بود که بلون زعفران بود و بغایت فربه باشد و طبیعت آن گرم ست در آخر دوم تا اول سوم و خشک ست در دوم و گویند گرم ست در دوم و خشک ست در سوم و وی اقوی بود و الطف از طویل و نافع بود از جهت ربو و صرع و وسواس و فواق و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند و نافع بود از جهت گزیدگی جانوران و ادویه کشنده و جذب سلی و شوک و سهام بکند چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق را سود دهد و دندان را جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و مراری بکند و قوت سمع بدهد و ریشهای بد پاک کند و گوشت برویاند و چرک گوش را پاک کند و ورم سپرز و دهن عضله و درد پهلو چون بیاشامند نافع بود و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک کند و درد سر و شقیقه که از سردی بود سود دهد و یرقان صفراوی و بلغمی چون با عسل بیاشامند و درد سرین و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب منهاج گوید که مضر ست بسپرز و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید که مجفف اعضا بود و مصلح وی روغن بنفشه و کدو باشد و مقدار مستعمل از وی یک مثقال تا دو درم بود و بدل وی بوزن آن زرنباد و دو دانگ آن بسباسه و نیم وزن آن قسط بود و اسحق بن عمران گوید که بدل وی یک وزن و نیم زراوند طویل بود و گویند بدل آن راسن ست و گویند بوزن آن زراوند طویل و نیم آن جنطیانا

زراوند طویل آنرا شجره رستم گویند و ارسطلوخنا و ارسطولوخنا نیز گویند و اهل اندلس مسمقرا نیز گویند و بیونانی ذکر خوانند و در قطولیطس گویند و وی نر بود و بهترین آن بود که همرنگ زراوند مدحرج بود و سطبر تر باشد از انگشت نر و طبیعت وی گرم ست در سوم و خشک ست در دوم گوشت برویاند و از جهت صرع و کزاز آشامیدن بغایت سود دهد و لون را صافی گرداند و سینه را پاک کند و احشا را نافع بود و ریشهای ترعفن و گنده را باصلاح باز آرد و دندان و بن دندان پاک گرداند از رطوبتی که باشد در آنجا و اگر بکوبند و ببیزند بسرکه و طلا کنند بر سپرز بغایت نافع بود و اگر با سکنجبین

بیاشامند همین عمل کند و سودمند بود جهت بواسیر و تشنج و استرخاء عصب که از امتلا بود و اگر با دو درم
با شراب بیاشامند و ضماد کنند بر گزیدگی عقرب و همه جانوران و ادویه قتاله نافع بود و چون با
فلفل و مر بیاشامند نفسا را پاک گرداند از فضول بسته که در رحم باشد و حیض براند و بچه بیرون آورد
خواه مرده و خواه زنده و اگر فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد همین عمل کند و کرم دراز و حب القرع
را بکشد و اگر با روغن بر بدن طلا کنند شپش را بکشد و از وی پاک گرداند و از جهت تنها نافع بود و معده را
سودمند بود و چون با ایرسا و عسل بیاشامند و ریشهای عمیق را هموار کند و اسحق گوید مضرست
بجگر و مصلح وی عسل بود و بدل آن مشنطرج است و گویند بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل
و دو دانگ آن بسفایج بود و گویند نیم وزن آن فلفل و نیم وزن آن زرنباد بود و رازی گوید که بدل
آن در نفخ ریاح و تحلیل آنچه در شکم و سپرز باشد بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت این مؤلف
گوید برگ زراوند گرد که آنرا ماده گویند چون برگ حلبلق بود و در وی تیزی بود و اصل و را شاخها بود دراز
و شکوفه او سفید باشد و اندرون شکوفه گلگون و بوی گنده دارد و برگ زراوند طویل که آنرا نر خوانند دراز
بود و زراوند بسطری انگشتی بود و درازی وی بمقدار یک حب بود ابوریحان بیرونی در صیدنه
آورده که زراوند سه نوع است دو نوع گفته شد نوع سوم زراوند خوش خوانند شاخهای او باریک
و دراز بود و برگ او سطبر و گرد بود و شکوفه بسیار دارد مانند شکوفه سداب و مؤلف گوید این نوع زراوند
شیرین است نه تلخ ٭

زرشک و زرنک ابرباریس است و گفته شد ٭

زرنیخ الوان انواع است زرد و سرخ و سبز و تیره و دیزج و سفید بهترین آن زرد باشد ارمنی که
بر روی یکدیگر بود و بلون زرد باشد مانند طلق زرد براق بود و بوی کبریت از وی آید و بپارسی آنرا
زرنیخ بدخشی گویند طبیعت آن خشک است در دوم سوزنده بود و در وی قبضی و تعفن بود و لذع
و گوشت زیاده بخورد و در ریشها بود بخورد و موی بسترد و اگر با پیه بر جراحت نهند سود دهد و جرب و سعفه
و اگر با زفت بر موضعی که خون مرده باشد بسبب ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت کهنه شپش بکشد
و با روغن گل از جهت بواسیر نافع بود و اگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود و از جهت
ریش بینی و دهن اکله در وی بود و خوزی گوید که زرنیخ سرخ سه نوعست زرد و سرخ و سفید نوع

سفید کشنده باشد و زرد بر موضعی که خون مرده باشد بسبب ضربی چون طلا کنند اثر آن ببرد و نوع سرخ در قلتقیون نیکوتر بود و اسحق بن عمران گوید که زرنیخ زرد چون سحق کنند و در میان خمیر کنند بر مگسی که در ان افکنند بمیرد و نوع سرخ چون سحق کنند و بعصاره بیخ تر سرشته کنند و در شیب بغل طلا کنند بعد از آنکه موی بر کنند باشند هرگز دیگر موی در آنجا نروید و دیسقوریدوس گوید که قوت زرنیخ سرخ مانند قوت زرنیخ زرد باشد و چون با راتینج بهم آمیزند و بر داء الثعلب طلا کنند زائل کنند و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از ان برنج و خسق طلا کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن سم الفار و اکسیریان آنرا زرنیخ سفید خوانند و مداوای آنکس که زرنیخ مصعد خورده باشد لقی باید کردن بآب گرم و روغن و بعد از ان آب گرم و جلاب و روغن کنجد یا با روغن بادام و طبیخ برنج و مرقهای چرب مانند آب گوشت از مرغ فربه و روغن بادام شیرین و شیر تازه و لعابات دهند و مولف گوید زرنیخ مصعد دیگر است و کلسیت که گفته شد و رازی گوید بدل زرنیخ سرخ هموزن آن زرنیخ زرد است و صاحب تقویم گوید که زرنیخ معفن احشا بود و مصلح وی هلیله زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و تشویه کردن زرنیخ چنان بود که دیگ نو کواری بستانند و بر سر آتش نهند و زرنیخ دران کنند و دایم تحریک میدهند تا آنزمان که لون آن متغیر شود و بریان شود و بعد از ان فرو گیرند و سرد گردانند و سحق کنند و در وقت حاجت استعمال کنند ✤

زرنب رجل الجراد خوانند و این اسم را بدان سبب بران نهاده اند که مشابه آنست و بهندی تیرج خوانند و بپارسی سرو ترکستانی گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر دوم و بغایت مفرح و مقوی دل باشد مانند زرنباد و بسبب عطریتی که در وی هست و تلطیفی و قبضی تقویت و تفریح زیاده دهد و چون با روغن گل یا با آب و روغن بنفشه سعوط کنند درد سری که از سردی باشد سود دهد و از تری نیز و در قوت مانند سلیخه باشد و کبابه و معده سرد را و جگر ضعیف را سود مند بود و اوجاع اعصاب را نافع بود و مجموع عصبهای بدل و محلل بادهای غلیظ بود که در مجموع بدن پیدا شود و شکم به بندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود و بدل وی دارچینی باشد و گویند سلیخه و کبابه و گویند بدل آن سنبل هندی است و گویند که بقوت جوز بوا است لیکن لطیفتر ازوست ✤

زرنک و زردک آب خسق است و صفت آن در عصفر گفته شود ✤

زرنی

زرپرا نقله مبارک ست بزبان سریانی و گفته شد

زرقودی رجل الغراب ست و گفته شد

زرنبلج ریباس ست و گفته شد

زرقون سلیقون گویند و آن سرنج ست و در سرنج گفته شد

زرافه حیوانیست که ویرا بپارسی شترگاو پلنگ خوانند و در صفت حیوانات در خواص گوشت آن گفته اند که غلیظ و سوداانگیز ست این مولف گوید زرافه در زمین نوبه بود و سر او بسر شتر ماند و شاخ او بشاخ گاو و گردن او بغایت دراز و دستها دراز و پایها کوتاه و دنبال بدنبال آهو ماند و گویند ناقه وحشی با بقر الوحش جمع شود زرافه در وجود آید و حالانکه زرافه تن شتر دارد و سر گاو کوهی و سروی کوچک و نسبت گاو و دنبال شتر و دندان خرد و دو دست دراز و دو پای کوتاه بی زانو و پوست وی خال خال بود و دم ضعیف و دو سروی باریک و طیماوس حکیم گوید در جانب جنوب آنجا که خط استواست در تابستان بجای گرم حیوانات مختلف جمع شوند بر سر آب بسبب تشنگی گاه باشد که با غیر نوع خود گشنی کنند از آن اشکال عجیب بهم رسد چون زرافه و سمع و عشیار و غیر آن و سمع بچه گرگ بود از گفتار و عشیار بچه گفتار بود از گرگ و زرافه حیوانیست غریب کاری از و نیاید الا آنکه صورتی عجیب دارد و در سنه ست و ثمانمائة یکی را بشیراز آورده بودند

زریر گل نباتیست که در کوهستان جرجان میباشد و بشیرازی آنرا اسفرک خوانند و صباغان از جهت رنگ زرد استعمال کنند

زعفران جادی خوانند و جاد و جیقان و کرکم و شعور الشعالیه و خلوق نیز گویند و بهترین آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ و تیزبوی بود و آن از ولایت فارس از کوه کیلویه آورند و آن نوع از انواع زعفرانست و بعد از آن خراسانی که معروف بود به بیل کندی و بعد از آن رودآوری و زعفران فرنگی که آن مشهور بمصری بود و بیشتر قلب و طبیعت زعفران گرم ست در دوم و خشک ست در اول و نوقس گوید گرم ست در سوم و خشک ست در اول و در وی قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونت و بلغم بود و مقوی احشا و لون را نیکو گرداند و چشم را جلا دهد و تاریکی زائل کند و آب رفتن را باز دارد و چون با شیر زنان در چشم کنند و چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود در بیاض

از جهت درد اندرونی نافع بود و ضمادات از وی چون مستعمل کنند در رحم و مقعد را نافع بود و وی
مقوی دل باشد و مفرح و منوم و بول براند و باه را برانگیزاند و سده جگر بگشاید و چون با زرده تخم
مرغ زنی که دشوار زاید بیاشامد مقدار دو درم در ساعت بار بنهد و این مجربست و صاحب منهاج
گوید که یکدرم تمام ست و چون با شراب بیاشامند بغایت مستی زیاده کند و تفریح بخشد تا بحدیکه گاه
باشد که از غایت فرح بدیوانگی کشد و وی دابغ معده بود بسبب عفوصتی که دارد و مقوی معده و
جگر باشد و مقوی آلات نفس باشد و قوت پشت بدهد و درد رکبین و رکبتین را نافع بود و مقوی
دماغ بود و گرده و مثانه را پاک کند و سپرز را بغایت سودمند بود و چون بپزند و آب ترا بر سر ریزند بخوابی
را نافع بود که سبب آن بلغمی شور باشد و ورمهای گرم که در بن گوشت باشد و حمره چون بدان طلا
کنند نافع بود و اگر با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویها در جمیع بدن بکند و درد سر که از سردی بود سود دارد
اصل و یرا چون با شراب بیامیزند و بیاشامند بول براند و شربتی از وی نیمدرم تا یکدرم بود و اسحق
گوید مضرست بشش و مصلح وی انیسون ست و منصوری گوید که مصدع و مغثی بود و مصلح وی
عصاره زرشک بود و صاحب منهاج گوید که مظلم حواس بود و مصدع و منوم و چون سه مثقال
از وی با آب بیاشامند کشنده باشد بتفریح و تسبیح گوید که هضم طعام بکند و رازی گوید که اشتهای
طعام ببرد و مغثی بود و در خواص ابن زهر آورده است که در هر خانه که زعفران باشد سام ابرص
دران خانه نرود و رازی گوید که بدل آن بوزن آن قسط بود و بوزن آن وانه آترج باشد و دانگی و نیم
آن سنبل و شش یک آن قشور سلیخه و صاحب منهاج گوید بدل آن بوزن آن قسط دو دانگ و نیم آن قشور سلیخه بود و گویند
که بدل آن دو وزن آن خلط و تقبل روغن آن بود و این مولف گوید بهترین زعفران تازی بود یعنی آنکه آن حیاتست
که چون تر بود شعر او را در آب و بر بندد سه نوبت آنگاه بسایه خشک کنند شعر او سطبر بود و لون او نیک سرخ و هیچ
سفیدی در وی نبود و پس از آن زعفران زرد و آن پاکیزه بود ناشسته پس از آن سپاهانی و پس از وی زعفران رازی
را سفیدی و زردی بسیار بود و شعر او باریک بود و زعفران شامی بدتر از رازی و بهتر از مغربی
و یمانی بود و فروتر زعفرانها خراسانی بود و زعفران را بعضی شیره انگور نم کنند تا نرم شود و سرخی او زیاده
گردد و آن را زعفران عصری گویند و بعضی بعسل نم کنند و غرض آن باشد که وزن آن زیاده شود و گفته اند
سفر با بزیان نیاید +

زعرور جبلی تفاح بری گویند و کج نیز گویند و در دنیا دوه و ثلاث حبات هم خوانند و درخت وی افلک خوانند و عربی نبیراز زی کنیک خوانند و جالینوس گوید آن مهلیون ست بهترین وی سرخ بود و آن لستانیست و گفته شود و بعد ازین اما نوع زرد طبیعت آن سرد و خشک قابض و اسفید قابض تر معده را نیکو بود و شکم ببندد و بول بگشاید و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوت جگر و معده گرم بدهد و صاحب تقویم گوید که غذای بدن بدهد و مقوی و مسمن بود و قوت پشت بدهد و داء الفیل را نافع باشد و لیکن مصدع و مرخی معده سرد باشد و مصلح وی گلشکر باشد و صاحب منهاج گوید که در مداوات سه درم مستعمل کنند اما مصدع باشد و قولنج آورد و گرده را بد بود و مصلح وی انیسون ست و اولی آن بود که بغایت رسیده باشد

زعرور لستانی مثلث عجم خوانند و بشیرازی کیل سرخ گویند و بهترین آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک ست و گویند که تر بود و مولد بلغم بود و معده و گرده را بد بود و مصلح وی رازیانه باشد

زعفران الحدید صدا لحدید ست و زنجار الحدید هم خوانند و بشیرازی زنگ آهن گویند و آن از آهن گیرند و صنعت آن لستانند سوهان آهن را بر روی صحیفه کنند و نم کنند تا بآب بنهند تا خشک شود و بکوبند آنچه مانده باشد دیگر باره نم کنند و بنهند تا خشک شود و بکوبند تا آنزمان که همه زعفران از وی جدا شود و انواع ساختن آن بسیارست و این یکنوع آسان ترست که گفته شد و طبیعت وی قابض بود و سرد و چون کهن گردد گرم و خشک بود در دوم و چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و چون زن بیاشامد منع آبستنی بکند و چون با سرکه بیامیزند و بر حمره و شری گرم بپیندایند سودمند بود و از جهت داخس که بناخن برآید که آنرا بشیرازی خوی در دخوانند نافع بود و خشونت اجفان و بواسیر که رسته باشد و در مقعد سودمند بود و بن دندانرا محکم گرداند و چون بر نقرس بپیمایند نافع بود و موی بر داء الثعلب برویاند.

زعبر مرو سفید است و در میم گفته شود صفت انواع مرو.

زفت رومی سه نوع ست بری و بحری و جبلی و بهترین آن براق و صافی بود و پاک و املس و طبیعت آن گرم و خشکست عرق النسا را سودمند بود و نقرس و مفاصل و فالج و بادهای سرد و درد دندان و درد پهلو و زانو ها را نافع بود و جذام را طلا کردن بغایت نافع بود و خاصه چون ادمان کنند بدان و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و اسحق گوید که مضر ست بشش و مصلح وی

کثیرا باشد و بدل آن جاوشیر ست و علک البطم و گویند که بدل آن قطران ست ۞

زفت یابس زفت تر است که خشک میشود بطبیعت خود و آنرا بوسفانس خوانند و بیشتر از نیبوت در از گیرند و نیبوت خرنوب است و از صنوبر تر ست که بر نمیدهد و طبیعت آن گرم ست در اول و گویند در دوم و خشک ست در دوم و جالینوس گوید که گرم ست در سوم و وی خشک تر از زفت تر است قوبا را نافع بود و ریشهای فاسد را از رطوبات پاک گرداند و ریشهای سر را نافع بود و گوشت در ریشها برویاند و مفتح و ملین و محلل جراحات بود و بر موضع ضرب طلا کنند سودمند بود و منضج ورمهای صلب باشد

زفت رطب زفت تر ست و آن سیال بود و در مرهمها کنند و آن از قبیل قیر ست و از نیبوت و غیر آن از انواع صنوبر گیرند و زفت نزدیک قطران بود و روغن برافسالاول خوانند و آنچنان گیرند که زفت در وقت پختن در بالای وی صوفی پاک بیاویزند بخاری که بدان متصاعد شود و چون بسیار شود آن صوف را بیفشارند در ظرفی یا در قرع انبیق نهند تا بچکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ باشد و برص ناخن ببرد و ملین ورمهای صلب بود و قوبا را زائل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک کند و اگر بر پشت چهارپایان و جرب ایشان بینداینند سود دهد و اگر چند نوبت بر سر موضعی که خواهند طلا کنند فربه کند و اگر بر شقاق پای طلا کنند سود یابد و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف گوید که چون بزفت تر حقنه کنند گزندگی مار و عقرب را نافع بود و چون میان سر تر باشد کسی که علق فرو برده باشد و بدان روغن یا قطران چرب کند علق بیرون آید از حلق و صاحب منهاج گوید که چون بگیرند اندر روغن وی ورم و با عسل بیاشامند تریاق زهرها باشد و اگر بر گزیدگی افعی طلا کنند سودمند بود و دود وی مژه چشم را برویاند و ریش آنرا زائل کند و در قوت مانند دخان کندر بود ۞

زفیرف بزبان اندلسی عناب ست و گفته شود و بشیرازی شیلانه گویند ۞

زلابیه بشیرازی زلیبی گویند و چلقچی نیز گویند و آن سبکتر از لوزینه و قطایف باشد و زود و تر هضم شود و سرفه تر را سودمند بود و رطوبت سینه و تشنج مولد عفونت باشد و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین خورند و با انار میخوش و سده جگر تولد کند کسی را که بیماری جگر و وی تنگ باشد

بریان

زمرد ارسطاطالیس گوید که زبرجد و زمرد هر دو یک جنس اند و در معدن زر از مغرب زمین خیزد
و طبیعت وی بارد و خشک است و خاصیت وی آنست که چون بیاشامند از وی بقدر هشت جو از
گزیدگی جانوران زهردار و سمهای کشنده خلاص یابند و باید که پیش از آنکه زهر در وی عمل کند
بیاشامند از مرگ خلاص یابد و موی زیر و پوست را نگسند و صحت یابد و اگر از وی گردن بندی
بسازند یا نگینی و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند و باید که پیش از آن زحمت نگاه دارند و چون بچ
کودکان خورد آویزند خاصه در زمانیکه بزاید از صرع ایمن باشد و این مولف گوید که در کتاب
احجار آورده اند که زمرد جوهریست شریف نفیس حجری معدنی بلون سبز شفاف باطراوت و
معدن آن در حدود مصرست در شرقی بلاد صعید در زمین سودان در میان رود نیل و
بحر قلزم در کوه عظیم و زمرد انواع استی رنگ و تمام رنگ و کم قیمت که اخس اجناس زمردست
صابونی گویند و بتدریج و ترتیب ببالا میرود تا بتمام رنگ رسد که آنرا ذبابی و ریحانی گویند بعد
از آن سلقی و زنجاری و صیقلی و ظلمانی و آسی و اصم و کراثی و نیکوترین انواع زمرد ذبابی ست
که مثل جناح مگس تطولیسی و روی سپید رفشد و بلون در همه طرف شعاع میزند و ریحانی ست که در
طراوت و روشنی برگ ریحان ماننده بود و سلقی آنکه ببرگ چقندر تازه ماند و زنجاری بزنجار ماند و صیقلی آنکه مصقول
بود و ظلمانی تیره رنگ و صابونی منسوب بمعدنی و نیز گویند از نرمی در دست بصابون ماند و آسی
مورد رنگ بود و کراثی مثل گندنا سبز بود و اصم سفیدی تیره بود که آن دون انواع زمردست
و عزت و قیمت زمرد در هند بیشتر باشد و ذبابی و ریحانی متاع بلاد فرنگ ست و زمرد بسوهان
سوده شود و زود شکسته گردد و طاقت آتش ندارد و ابن ماسویه گوید که نافع بود از جهت خون برمعده
و اسهال خون بیاشامند و بیاویزند بر جود و مجهول گوید زبرجد حک کرده چون بیاشامند جذام
را نافع بود و در خواص آورده اند که افعی چون نظر بر زمرد فایق اندازد آب از چشم وی روان
شود و آنکه گویند که کور شود خلاف است و چون سحق کنند و با ادویه که از جهت سعفه استعمال کنند
بغایت نافع بود و امان نظر بدان کردن کندی چشم را زایل کند +

زمج مرغیست که بدان شکار و صید کنند و آنرا بپارسی چرغ گویند و شریف گوید که خوردن
گوشت وی و مداومت بدان نمودن ضعف دل و خفقان را نافع بود و زهره وی چون

بکحلها کنند تاریکی چشم و شب کوری زائل کند و اگر سرگین وی بر کلف و نمش طلا کنند زائل کند +
زنجبیل بهترین آن صینی باشد که رنگ آن بزردی مائل باشد و طبیعت آن گرم ست در آخر
سوم و خشکست در دوم و ابن ماسویه گوید که گرم ست در آخر سوم و تر ست در اول سود مند بود
از جهت سده که در جگر باشد از سردی و تری و مجامعت را قوت دهد و محلل ریاح غلیظ باشد که در معده
و امعا بود و جگر و معده سرد را نیکو باشد و جالینوس گوید که فالج و لقوه و اغمار را نافع بود و مجموع دردها که از
سردی بود و چون با عسل بسرشتند و با ادویه قوی بیاشامند و روفس گوید که عرق النساء و نقرس و فالج و
خدر و جمود و سده دماغ و اخلاط بلغمی بدر را نافع بود و بولس گوید که کرم را بکشد و سحج امعا را نافع بود و درد
سر شقیقه که از سردی بود چون بسایند و با روغن خیری به پیشانی طلا کنند نافع بود و چون دو درم از وی با قند با آب گرم
بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم را زائل کند و از خوردن وی حفظ
بیفزاید و رطوبت از نواحی سر و حلق بزداید و گزیدگی جانوران زهردار را نافع بود و تری معده را نشف
کند و منی بیفزاید و بلغم و مره سودا بیرون کند و مقدار دو درم از وی مستعمل بود و اسحق گوید که مضر ست
بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی دار فلفل یا فلفل سفید بود و گویند بدل وی یکوزن
و نیم راسن ست و گویند که بدل وی عاقرقرحا بود +
زنجبیل الکلاب فلفل الماء ست و ورق آن مانند ورق بید ست اما بغایت زرد بود و قضبان
وی سرخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از آن گویند که سگ را میکشد و طبیعت آن گرم
است در سوم و خشکست در اول و چون تر بود بکوبند با تخم وی و بر کلف و نمش کهن طلا کنند
زائل کند و اگر بر ورمهای صلب ضماد کنند بگدازند +
زنجبیل العجم اشترخار ست و گفته شد +
زنجبیل شامی و بلدی نیز گویند و آن راسن ست و گفته شد +
زنبق گل سفید ست که در اندرون وی سه شاخک زرد بود و قد آن شاخ که گل دارد یک گز
باشد و زیادت تر باشد و کوتاه نیز بهر شاخی چهار یا پنج یا شش تا ده گل باشد و بوی عظیم خوش دارد
و برگی که بدین شاخ بود مانند برگ مورد بود و درازتر و برگ اصلی وی مانند برگ کاسنی بود لیکن
سطبرتر و صاحب جامع گوید که الزنبق هو دهن الخل المربا بالیاسمین و خطا کرده ست و صاحب منهاج

نز دیگر گفته است که الزنبق هو السوسن الابیض و مولف گوید که رازقی زنبق ست و باقی همه قولها
خلاف ست و خطا و این مولف گوید زنبق دو نوع ست سفید و زرد و بهترین آن سفید ست و
خوشبوتر و طبیعت آن گرم ست در اول و معتدل ست در تری و خشکی +

زنجار بپارسی زنگار گویند و بیونانی قسطوس و معنی آن مجرد لود و آن دو نوع ست معدنی و عملی و بهترین
آن معدنی بود که در معدن مس حاصل شود و آنرا بیونانی باسفاولفس گویند معنی آن دوده باشد و طبیعت آن
گرم و خشک ست تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب باشد و جرب و بهق و برص را سودمند بود و در مرهمها
استعمال کنند جهت ریشهای پلید که در بدن پیدا شود و قوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود لیکن
زنجار از وی بقوت تر بود و چون بر بینی و مانند گندگی زایل کند و ریش آن باید که دهن را بر آب کنند تا گرد او
بحلق نرسد و اگر با ادویه که نافع باشد از جهت چشم بیامیزند ناخنه و سبل و سفیدی چشم و جرب سلاق زایل
کند و تیزی چشم را زیاده کند و رطوبت آن خشک گرداند بغایت و بواسیر و ناصوری که در مقعد باشد چون
با زرایانه و روغن گل بیامیزند سودمند بود و چون با عسل بسرشند یا با سرکه بیامیزند سودمند بود از جهت
ریشهای اعضای خشک فراخ مانند ریش دهن و استرخاء لثه و ریش بینی و گوش و بثرها و سودمند بود
از جهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند و غبار وی مضر بود بحلق و مداوای وی شیر تازه و سکه کنند
و وی از جمله سموم باشد چون بیاشامند از بهر آنکه چون بجگر رسد تفتیح کند و مضر باشد بمعده از بهر آنکه معده
عصبی ست و عضلی و از خوردن وی مغص سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و
قی آورد و معالجه وی آنست که جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابات و مرقهای چرب بیاشامند و بدل
آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر بود +

زنجفر بپارسی زنجرف و شنگرف گویند و بشیرازی صفرو آن مخلوق باشد و مصنوع بود و آنچه مخلوق بود
بیونانی مینون خوانند و آن حجر الزیبق بود و آنچه مصنوع بود بیونانی قیناباری گویند و این قیناباری از
گوگرد و زیبق سازند و آنچه مخلوق بود از گوگرد چیزی بمعدن زیبق رسد مستحیل شود و بزنجفر و قوت
زنجفر مانند قوت اسفیداج بود و گویند که قوت وی بقوت شادنج بود و طبیعت وی معتدل باشد و
حرارت و برودت و قوت محلله باشد و گویند که گرم و خشک ست در دوم گوشت در ریشها برویاند و مبرد
ورم حار بود و جالینوس گوید سرد و خشک ست در دوم ورم جگر و معده را نافع بود چون با روغن گل و

گلاب طلا کنند و فولس گوید که نافع بود از جهت دانهای که در سر و لب پیدا شود و چون با سفیداج
رصاص با روغن گل لسرشند و بدان طلا کنند بغایت مفید بود و چون مرهم کنند سوختگی آتش را
سود دهد و جراحتهای را با صلاح آورد و اگر در زوبه اکله کنند سودمند بود و اگر بر ریش عفن کنند نافع بود و اگر
در داروهای چشم استعمال کنند بقوت بهتر از شادنج بود از بهر آنکه قابض تر بود از شادنه و قطع خون رفتن بکند
دوی از سموم قتاله باشد چون بیاشامند همان عارض شود که از زیبق مصعد و مداوای وی بچیزهای چرب
شحمها کنند و آنچه در مداوای زیبق گفته شد و گویند بدل وی مرداسنج ست و گویند بقوت شادنج ست یا اسفیداج
زوفرا تخم خرهست و صفت آن گفته شد در خراو بشیرازی میرک کاریزونی گویند اینجا نیز گفته شود
طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و محلل نفخ باشد و گزیدگی عقرب را نافع باشد خوردن و طلا
کردن و مجفف منی باشد و جرب و حکه را نافع بود و مقوی بدن بود و درد سینه و تنش را نافع بود و چون
با عسل کف گرفته بیاشامند و چون سحق کرده با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام خراز را نافع بود و ستبر را بکشند
زوان شیلم است و گفته شود و بپارسی سمک گویند +
زواودق زاووق ست و گفته شد و آن رفراکسیرایان ست و بپارسی جیوه گویند و در زیبق گفته شود
زوفا یابس گیاهیست که برگ سنا بکی ماند و او جبلی بود و بستانی بود و بهترین آن باشد که از
کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهور بود بزوفاء مصری و طبیعت آن گرم و خشکست در سوم و لطیف
بخار طبیخ وی با انجیر با بسته هیت درد گوش نافع بود و بادی که در گوش بود تحلیل کند و چون با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و چون با آب انجیر و عسل و سداب بپزند و بیاشامند نافع
بود از جهت ورم شش گرم و ربو و سرفه کهن و نزله که از سر ریزد بحلق و سینه و دشواری نفس و کرم کدو را
بکشند و حب القرع بیرون آورد و چون با عسل لعوق کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب و داء الحیه
و ریش رزوده و عرق النسا را سودمند بود و مفلوج را نافع بود و در سینه و معده و درد پهلوها و رانها و شحم
و امعاء و سده جگر و قولنج را نافع بود و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ باشد و اگر
با قردمانا و با ایرسا خلط کنند مسهل قوی باشد و چون با انجیر و نطرون بر سپرز ضماد کنند بگدازند و اگر
با شراب انجبت و در مهار گرم ضماد کنند نافع بود و چون با آب بجوشانند و ضماد کنند بخون مرده که در
شبیب چشم باشد بگدازانند و چون با طبیخ انجیر بیاشامند خناق را نافع بود و لون را نیکو گرداند و چون

باشراب بیاشامند چند روز متواتر استسقا و گزیدگی جانوران را نافع بود و چون با آب بپزند و بر چشم نهند
سودمند بود از جهت نزول آب و مقدار استعمال از وی چهار درم بود و اسحق گوید که مضر بود بجگر و
مصلح وی صمغ عربی است و گویند که عناب بدل آن بوزن آن و پرسیاوشان و نیم وزن آن

مرزنجوش +

زوفاء رطب وسخیست که بر دنبهای میش ارمن جمع میشود بسبب گیاهی که شیر دارد و آن از یتوعاتست
چون بخورند بسبب حدت و قوت آن شیر وسخ بر دنبهای ایشان جمع میشود و باشد که روان باشد و آنرا
بپزند و بقوام آورند و گویند که هرگاه ایل افعی را بخورد قوت طبیعت ایل دافع سمیت است حرکت
کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود و کثیف گردد و آنرا زوفاء تر خوانند و این
نوع بغایت قوت بود طبیعت زوفاء رطب گرم است در سوم و گویند که تر است در اول محلل اورام
صلب باشد و شبهها چون بران ضماد کنند و با بوره و انجیر بر سپرز ضماد کنند سودمند بود و استسقا
نافع بود از جهت سردی جگر خوردن و طلا کردن سودمند بود و محلل صلابتی بود که در حوالی مثانه
و رحم میشود و نافع از جهت سردی آن و سردی گرده و چون با اکلیل الملک و مسکه بیامیزند و بدن بخود
برگیرد حیض براند و بچه بآسانی بیرون آورد و چون با پیه مرغابی بیامیزند از جهت ریش گوش و ریش
قضیب و مقعد و رحم و پیرامون وی سودمند بود و تشنج را نافع بود و صاحب تقویم گوید که مولد صداع
بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و مولف گوید که آنچه مصنوع بود صنعت آن بگیرند پشمهای
که میان ران گوسفند بود با گلوهای چرک و آنرا در دیگی کنند و بجوشانند با قدری آب و چربیهائی که
بر سر آب آید رها کنند تا سرد شود پس آنرا بردارند و استعمال کنند و گویند که بدل آن مغز ساق باشد

زهر الحجر خزاز الصخر است و گفته شد و بپارسی گل سنگ گویند +

زهم زنبادست و گفته شد +

زهرة الملح نباتیست که در نیل مصر بهم رسد که آب بود و در آبهای ایستاده و نهرها نیز بود و در زمینهای
شوره نیز بود و بهترین آن زعفران رنگ بود که بغایت منتن باشد و در طعم وی اندک شوری بود
بود و محلل و ملطف بود و مصلح ریشهای پلید بود و ریشهای خورنده و رطوبتی که از گوش بیاید و چون
با آب و شراب بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد بود و چون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود

فی الجملہ در حدت ولذع مانند نمک بود

زہرۃ النحاس آن چیزیست کہ چون مس را بگدازند ودر گوی اندزمین ریزند وآب بران زنند تا بہ بندد واجزای مس جمع گردد آن آب چون گرم شود کفی گردد مانند نمک وآنرا زہرۃ النحاس خوانند بہترین آن سفید بود وآن اکال ولذاع وقابض باشد گوشت زیادہ بخورد وگی کہن را زائل کند چون سحق کنند ودر گوش دمند مسہل آب زرد بود وبواسیر را خشک گرداند ودر مرہمہا تحلیل دہد ور لیشہا عفن را بصلاح آورد وچون آنرا با شراب بیامیزند بثور زائل کند وچون با عسل بیامیزند وبدان غرغرہ کنند ورم ملازہ بگدازاند

زیتون انچہ رسیدہ باشد در حرارت معتدل ست وگویند کہ گرم بود وانچہ نارسیدہ بود بغایت سرد بود وقابض وزیتون سبز بہترین آن بود کہ تر بود وطبیعت آن سرد وخشک بود وزیتون سیاہ غذا زیادہ تر از انواع زیتون دہد وطبیعت آن گرم وخشک ست وآن ودتر از بعضہم شود وچون با استخوان وی کنند از جہت ربو ومرضہای شش نافع بود لیکن خوردن آن بیخوابی آورد وصداع وخلطی سوداوی از وی متولد شود واولی آن بود کہ در میانہ غذا خورند وسرکہ کسر بعضی مضرت وی میکنند ومقوی بود واشتہای طعام بیاورد ومجامعت را زیادہ کند وقوت ذکر بدہد وزیتون کوہی گرم وخشک بود وآنرا عتم گویند وزیتون الماء انچہ نارسیدہ باشد سرد بود وقابض باشد وانچہ رسیدہ بود معتدل بود در حرارت وگویند گرم بود قوت اشتہا بدہد ومعدہ خاصہ چون بسرکہ باشد وچون سحق کنند وضماد کنند بر ریشہا کہن چرکن پاک گرداند وسوختگی آتش وزیتون سبز طبیعت را ببندد ومعدہ را دباغت دہد وقوت شہوت غذا بدہد خاصہ نمک سود اما دیر ہضم شود وشکم ببندد وغیر نمک سود اسحق گوید چون بپخند مر آب وی بیاشامند نافع بود جہت مرہ صفرا وگویند مفر بود بشش وگویند اصلاح وی بعسل ست وعصارہ زیتون چون زن بخورد بر گیرد سیلان رحم وخون آن باز دارد ومغز استخوان وی چون با پیہ وآرد بیامیزند وبر برص ناخن نہند زائل کند وآب نمکی کہ زیتون در وی نہادہ باشند چون بدان مضمضہ کنند بن دندان کہ متحرک بود محکم گرداند وانچہ تازہ بود وملون یاقوت بود معدہ را نیکو بود وانچہ سیاہ ونارسیدہ بود معدہ را بد بود وزود تباہ شود وانچہ در نمک آب نہند لطیف تر از آن بود کہ در آب تنہا نہند

زیتون السودان

زیتون السودان گویند زیتون الهرجان ست و اهل مغرب الاقصی جان وارقان خوانند و درخت آن دو نوعست یکنوع بزرگ بود و خارناک و ثمر آن مانند بادامی بود کوچک و روغن از آن میگیرند و بعضی از درخت آن را ارجین میخوانند و یکنوع دیگر بادام کوهی میخوانند و بشیرازی بجرک خوانند و بعربی لوز البر گویند زیت سودان بغیر زیت هرجان ست و آن زیتی ست که از بلاد سودان آرند و بغایت گرم بود و سوده بود و نیز با علتهای سرد را منفعت لوز البر در صفت لوز گفته شد +

زیت المرجان در زیت السودان گفته شد این مولف گوید هیچ درخت دراز تر عمر از زیتون نیست و گویند درختهای زیتون که در فلسطین ست کشته یونانیان ست و حال آنکه یونانیان پیش از روم بودند تا اکنون سه هزار سال زیاده عمر هر درختی از آنست +

زیتار نقل زیت ست و بیونانی اموعی خوانند و عربی عکر الزیت و بپارسی دردی زیت و چون برپزند طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و منفعت آن در عکر الزیت گفته شود +

زیت رکابی زیت الانفاق ست و اهل عراق زیت الرکابی خوانند بدان سبب که بشتر می آرند از شام و اهل مصر و شام زیت فلسطی خوانند و گفته شد منفعت آن در زیت +

زیتون الحبش و زیتون الکلب زیتون بری ست و صفت و انواع آن در زیتون گفته شد +

زیتون الارض مازریون ست و گفته شود +

زیزفون نوعی از درخت غبیراست در دمشق و آن بهمید بد و گویند که غبیراست و صفت غبیرا در غین گفته شود +

زیبر کتانست و گفته شود +

زیر صرصره است و آن حیوانیست کوچک مانند ملخی بشیرازی دیراجر و اسک خوانند بشب آواز کند و در صاد گفته شود منفعت آن +

زیت بپارسی روغن زیتون خوانند انچه شیرین بود از زیتون رسیده گیرند طبیعت وی گرم و تر بود گرمی معتدل و انچه از زیتون سرخ گیرند متوسط میان رسیده و نارسیده و انچه از زیتون سبز گیرند آنرا زیت الانفاق گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند دردی رطوبتی بود معده را

نیکو بود وانچه از زیتون بری گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالتها و سودمند بود حمره و شری و جرب
صداع و قوبا و دندان متحرک را محکم کند و سبوسه زائل کند و اگر هر روز در موی بمالند نگذارد که موی سفید
شود و انچه از زیت کهن بود بقوت روغن خروع بود و انچه تازه بود گرم باعتدال بود و میل برطوبت
داشته باشد پس اگر گویند معتدل بود میان تری و خشکی و شستن آن چنان بود که در آب شیرین
کنند و بدست بزنند چند نوبت و صافی کنند بعد از ان استعمال کنند و جالینوس گوید که زیت گرم
هست در دوم و کهن وی را چون در چشم کشند تاریکی چشم زائل کند و بر نقرس طلا کردن نافع باشد و
انچه شسته بود موافق درد اعصاب و عرق النسا بود و با جو آب خوردن در دوم از وی مسهل بود
و با آب گرم آشامیدن و قی کردن کسر زهرها بکند و زیت الانفاق را زیت الاصحاب نیز گویند و بهترین
آن شیرین تازه بود معده نیکو گرداند و بن دندان و دندان متحرک را
محکم گرداند چون در دهان نگاه دارند و منع عرق بکند و چون در دوغی مسین کنند و بجوشانند
تا بقوام عسل آید منفعت وی مانند منفعت حضض بود و مجموع زیتها منع سم بکند از برای آنکه زود
در بدن نفوذ بکند و تلیین طبیعت بکند و جهت قولنجی که سبب آن از ورم امعا بود یا از سده که عارض
شود از جمیع یا لبس بدان حقنه کنند سودمند بود و زیت کهن کسی که در چشم وی باد سبل باشد یا در
اجفان وی رطوبتی غلیظ یا لبس بارد باشد چون در چشم کشند زائل کند و قوت باصره بدین روشنائی
بیفزاید و زیت هیکسال کهن شود و هر چند که بگذرد فاضل تر بود و اگر بر گزندگی عقرب گرم کرده
بمالند درحال درد ساکن شود و بدل زیت کهن گویند روغن خروع است و گویند که روغن وی در ادویه قتاله

زبد البحر ❊

زیبق بپارسی سیماب گویند و او را نام بسیار است و بلغت اکسیریان الغیان الغبیط الزمزم الحی الملازم السحاب
النور الزاوق الروحانی عین الحیوان اللبن الخل الدهن الابق الفرار الروح النافذ الطیار و این
مجموع بزبان اکسیریانیست و این مولف گوید بزبان اکسیریان بسیار اسم دیگر دارد لبان عطارد و
قندانق برق مثل رطب ضد ماء حیات عیان قبر لا ماء الشمس ملک الارض ماء المواف العبد الطالب
البیه لبن العذرا چون نا مصعد باشد این نامها دارد و چون مصعد باشد طلق الحاجی قندیل البحر
رکبة الاسد خوانند و بشیرازی جیوه گویند و بهترین آن آنکه زنده بود و مستعمل کرده باشند و بغایت

جهنده باشد و اگر در کرپاس پاره کنند و بفشارند تا بیرون آید و لون کرپاس سیاه شده باشد استعمال
کرده باشند و طبیعت زیبق گرم ست و محرق بود و گویند که سرد و تر ست در دوم ... و قاتل
باشد و مقتول وی از جهت قتل شپش خصوصیتی دارد و نفر دارد حیوانات همچنین بکشد و قردان البعیر ازین
کنه خوانند و بار و غنگل از جهت جرب و حکه نافع بود و خاک او چون با طعام بسرشند و بموش دهند موش
را بکشد و چون با سرکه بر جرب و حکه طلا کنند نافع بود و دخان وی رنجهای بد پیدا کند مانند فالج و رعشه
و کری و عقل را زائل کند و چشم را تاریک کند و لون را زرد کند و جستن اندام پیدا کند و بوی دهن و
خشکی دماغ و در موضعی که دود آن برود عقرب و مار و گزندگان بگریزند و اگر نیز بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود و اگر
زیبق در گوش کسی ریزند اختلاط عقل پیدا کند و باشد که بصرع و سکته رسد و مداوای وی آنست
که میلی از رصاص در گوش وی کنند تا آن زیبق بوی چسپد و بیرون آورند و آنچه نه مصعد بود و نه
مقتول چون بیاشامند در حال از نشیب بیرون آید و مضرتی زیاده نرساند چون زنده بود و از جهت
جرب استعمال کردن چنانست که سیماب را آب کنند یعنی بکشند و با آب لیمون در میان انگشتان
دست بمالند و اگر در جمیع بدن بود هم دفع شود البته بعون الله و علاج کسی که زیبق خورده باشد
مانند کسی ست که مردار سنگ خورده باشد و مؤلف گوید که صفت تصعید آن بسیار ست این یکنوع
گفته شود بستانند زیبق و بیامیزند با نیم وزن آن اسرب قلعی بسایند با هم چندان که زاج سوخته و هم چندان
پخته و بوزن مجموع نمک بریان کرده همه را بصلایه بسایند و آب حماض اترج بر آن میریزند آهسته
آهسته و می سایند تا بغایت سوده گردد پس آنرا بریان کنند و در شیشه بگل اندوده کنند یا دیگی نو
بگل اندوده کنند و سربسته با آتش نرم بریان کنند و دیگر بسایند هم بحماض اترج و دیگر بار بریان کنند
با آتش نرم و هفت نوبت چنین کنند بعد از آن بسایند و در شیشه بگل حکمت اندوده کنند و تصعید
کنند سه نوبت تا سفید گردد مانند دانه مروارید و آن سم قاتل ست نعوذ بالله منها والله اعلم +

باب السین

سافج صاحب منهاج گوید که هندی بود و رومی و هندی را ماهستان گویند و مالابثرن و ...
نیز خوانند و آن ورقیست مانند ورق گردگان و آن بر روی آب پیدا میشود و دیر ... بود
عدس الماء و بهترین وی آن بود که تازه بود و دیگر وی بزردی مائل بود ...

وانچه بوی آن قوی بود ولون آن سیاه برگ قرنفل بود واین مولف گوید بهترین سافج آن بود که شور نبود وبویش به بوی ناردین مشابه باشد وبرجیرون سافج را برگ صندل خوانند وطبیعت آن گرم ست در دوم وگویند ترست ورازی گوید گرم ست در سوم وخشکست در دوم وازخواص وی آنست که چون بر جامه پراکنند از سوس امین باشد واگر در شیب بان نهند بوی دهان خوش کند ومعده وجگر سرد را سود دهد ودرد جگر مزمن ودرد سپرز ورود ه را نافع بود ومقوی بدن بود وسمن ودرد معده وبادی که در روده متولد شود وشوار زادن را نافع بود وبشیمه مختبس را بیرون آورد وحیض زنان بخ بر کند ویا بار که بر شکم طلا کنند وحیض بشیر آرند ومره سودا را سود مند بود ودرد دل وخفقان را نافع بود ولون اندر بوی نیل زرد کند ودر قوت نیز دوست سنبل الطیب الا از وی نرم تر بود ومقدار یکمثقال از وی مستعمل بود واسحق گوید که مضرست بشش ومصلح آن مصطگی بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی شراب به بود وبدل وی بوزن آن سنبل الطیب است وگویند سلیخه یا طالیسفر +

ساد اوران قنطار خوانند ومعنی ساد اوران بپارسی سودا القضات باشد وختم الملک نیز گویند وبشیرازی سباک اوران گویند وصاحب منهاج گوید که آن صمغیست وصاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردگان کهن که مجوف شده باشد یابند وموفق گوید که آن چیزیست که درمیان درخت بطم کهن پیدا شود وآنرا آب بن خوانند وصاحب جامع از درخت جوز یا درخت بطم سهو کرده است وبهترین آن بود که بسرخی مائل بود وطبیعت آن سرد است در دوم وخشکست در سوم وگویند گرم ست خون را به بندد وبخوردن واز بیرون ضماد کردن یا بخود برگرفتن خاصه سحق کنند ونیم درم از وی با آب لسان الحمل بیاشامند هم خون به بندد وهم قطع اسهال کند واگر زنان بسر که بسرشند وفرزجه سازند وبرخود برگیرند قطع خون رفتن بکند وقوت عروق رحم وآورده آن بدهد وهمچنین اگر آب لسان الحمل بیاشامند وحقنه کنند بدان رحم همین عمل کند واگر حل کنند در آب ورق مورد سبز مقدار دو مثقال وسه درم یا پنج درم روغن مورد اضافت کنند وزنان موی خود را بدان غلاف سازند وبن موی بآب موردی که آن در وی حل کرده باشند تر کنند چندانکه بخورد قوت موی را بدهد از تساقط منع کند بخاصیتی که در ویست واگر مقدار یکمثقال بیاشامند معده وامعا را پاک گرداند واگر بر ورم خصیه وذکر بسر که خمری طلا کنند نافع بود وبسقوریدوس گوید

که بخاصیت موی را قوت دهد اما خوردن مضر بود بسر و مصلح وی زعفران باشد و بدل آن بوزن آن
فیلزهرج و دو دانگ آن بیخ نی +

ساج شریف گوید که آن درختیست که در هندوستان باشد و هیچ درخت از وی بزرگتر نیست و
چوب وی صلب و سیاه باشد و طبیعت آن سرد و خشک باشد و چون بسوزانند و در آب بنشانند
و بعد از آن کنند و بپزند و در چشم کشند قوت حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون چوب وی را حل کنند
بآب سرد در سنگ و بسر مالند صداع گرم را زائل کند و اگر همچنین بر ورمهای صفراوی و سوداوی
و موی مالند بگدازاند خاصه یابی که طبیعت وی سرد باشد و از ثمره وی روغنی سازند که معروف بود بدهن
الساج و نافه مشک را بدان غش کنند و در آن غوص کنند و پیدا نباشد الا که وزن آن زیاده کند
و چون نشاره چوب آن بیاشامند کرم از شکم بیرون آرد یعقوبی که در ولبت و این مولف گوید
برگ درخت ساج بزرگ بود هر یک مانند سپری چنانچه مردی در زیر آن پناه تواند گرفت از باران
و در کوههای روم درختیست که آنرا شرس خوانند صد گز بشود و زیره و چوب آن درخت با ساج
برابر دارند در سختی و در آب پای داشتن خاصه در دریا و بوی برگ شاخ خوش باشد و نرم و نازک
بود و نبت ساج در زنگبار و هندوستان باشد +

سالقه پرسیاوشانست و گفته شد +

ساسارگشت بزرالانجره است و گفته شد والله اعلم +

سام ابرص صوا را خوانند و صاحب جامع گوید که آن وزغ است و سهو کرده است و وزغ
سم مهلک است اما سام ابرص موذی نیست و بشیرازی ماترنگ خوانند و باصفهانی مالوالی و طبیعت
آن گرم و خشکست و بهترین آن بود که در بستانها بود و چون بشکافند و بر گزیدگی عقرب نهند
درد را ساکن کند و گویند که چون خشک کنند و با زیت بیامیزند و طلا کنند بر سر کل موی برویاند
و اگر بول وی و خون وی بر فتق کودکان ضماد کنند نافع بود بغایت و اگر بپزند و در آن نشینند
و همچنین بول وی و خون وی با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان چکانند بغایت
فتق را سودمند بود و اگر جگر وی بر سوراخ دندان نهند درد را ساکن کند و چون بکوبند و بر موضع
سهام نهند بیرون آید +

ساساالیوس سیالیوس و سیالیوس نیز گویند و گفته شود +

ساطل شاطل گویند و شاتل نیز گویند و بپارسی رودشنک گویند و در شاطل گفته شود +

سابنج و سابزک نیز گویند و آن لفاح ست و گفته شود +

ساطریون سوفطیون ست و گفته شود +

سالامندرا آن نوعیست از حضابانست و آن چهارپای دارد و در کان نوشادر بسیار بود و دنب وی کوتاه بود و آن بزرگتر و پهن‌تر از سام ابرص ست و گردن وی باریکتر بود و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد و گویند که چون در آتش اندازند بسوزد و اگر سر و دنب وی سیاه بود و گویند که چون سنگ بروی زنند کارگر نشود و از جمله سموم قاتله ست مانند ذراریح و معالجهٔ وی مانند معالجهٔ ذراریح بود و علامات کسی که آن خورده باشد درد معده اسهال سخت باشد و ورم شکم و کزاز و احتباس بول و ورم زبان و زائل شدن عقل و لون اندام سیاه گردد مانند بادنجان و منفعت وی در باب جاذب رحردن گفته شد +

ساق البقر ساق گاو چون بسوزانند و بکوبند و بپاشند نافع بود جهت خون رفتن از شکم +

سبستان مخاطه و مخیطا گویند یعنی سپستان الطباء الکلبیه بود و بعربی لیق خوانند و نیز خوانند بلفظی دیگر و بهترین آن بحری بود که تازه و فربه بود و صمغی و طبیعت آن معتدل باشد و گویند که سرد بود و گویند گرم و تر بود و نافع بود از جهت سرفه که از گرمی و خشکی بود و سینه و حلق را نرم کند و شکم را براند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و منقی بدن بود و مقوی آن و امعا را از اخلاط بد پاک کند و در ادویهٔ مسهله نایب باشد فعل وی در تب‌های گرم که سبب وی چون با صفرا بود نافعست و آنچه از بلغم شور بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی سی عدد باشد لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود و گویند که مضر بود بجگر و مصلح آن آب عناب ست +

سبج صاحب جامع گوید که آن سنگیست سیاه براق که از هندوستان می آورند و صاحب منهاج گوید که آن چیز نیست بلکه آن سنگیست مانند کهربا در چرخ لیکن سیاه و براق بود و مولف گوید که آن دو نوعست یک نوع از دربند قفچان آورند و آن آبیست که بمرور ایام منجمد میشود و سبج میشود و بنابر شدت هوا و یک نوع دیگر از جبلان آرند و آن کافی بود و بهترین آن دربندی بود و بپارسی شبه و شب رنگ خوانند و بتبریزی شوق گویند و این مولف گوید آورده اند که شبه بر آتش برافروزد همچنانکه هیزم فروزد و آن بوی نفط آید طبیعت آن سرد و خشکست و شریف در خواص آورده ست که هر کس که آنرا با خود دارد

از چشم بد ایمن باشد و اگر از جهت درد سر بیاویزند زائل کند و مجربست و ارسطاطالیس گوید که کسانی که
مسن باشند و در چشم ایشان ضعفی باشد مانند خیالی یا مانند مگسی یا همچون ابر چیزی برابر چشم ایشان آید
و خیرگی کند آئینه از وی بسازند و در برابر نظر خود دارند و منظور نظر خود گردانند که آن زحمت از ایشان
زائل گردد و از نزول آب ایمن باشد و هر کس که مهره از آن با خود نگاه دارد از علت آتشک ایمن باشد و اگر
از او میل بسازند و در چشم کشند روشنائی چشم بیفزاید و قوت باصره بدهد +

سبع الارض شعر الجن ست و کزبرة البیر نیز خوانند و آن پرسیاوشانست و گفته شد +

سبج الشعر افتیمونست و گفته شد +

سبجلاط یاسمین ست و گفته شود +

سخینوس خلال مامول ست و آن اذخر ست و گفته شد و بپارسی کورکیا خوانند +

سخر گرم و خشک بود و مقوی معده تر باشد و سده جگر بگشاید تلخی که در وی باشد و هضم طعام
بکند و بخاصیت قطع بلغم لزج غلیظ از معده بکند و سده بگشاید و بادها را بشکند و مصروع را نافع
باشد اما محرور مزاج را مضر بود و تب آورد +

سدی بلغت اهل مدینه خلال ست و گفته شد +

سدر بپارسی کنار گویند و آن دو نوعست یکنوع خار دارد و یکنوع نه و آنچه خار دارد آنرا ضال گویند و آنکه
خار ندارد او را غبری گویند و در منهاج صفت هر دو گفته شود بهترین آن بود که ورق وی سبز و پهن بود و طبیعت آن گرم و خشکست و دخان
وی بغایت قابض بود و صاحب منهاج گوید که صمغ او خزاز زائل کند و موی را سرخ گرداند و
ملین ورم بود و محلل و اسحق گوید که دود رم از وی مقوی امعا بود و مضر بود بسپرز و مصلح آن کثیرا بود

سدوس ینلج ست و گفته شود +

سداب فیجن خوانند و بیغابن نیز گویند و آن بستانی و بری و جبلی بود و بهترین آن بستانی
بود و سبز و تیز بوی که در نزدیک درخت انجیر رسته باشد و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود در دوم
و آنچه خشک بود گرم و خشکست در سوم و طبیعت بری در درجه چهارم بود و گویند در سوم و آن بستانی
مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج باشد و بهق را زائل کند و ثالیل و چون بخایند بوی سیر و پیاز را قطع
کند و محلل خنازیر باشد و چون بر آن ضماد کنند و فالج و عرق النسا و درد مفاصل را خوردن و

ضماد کردن نافع باشد و از جهت صداع مزمن با سویق ضماد کردن سودمند بود و با سرکه بر بینی
ضماد کردن خون رعاف را ببندد و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گردگان دفع سموم قتاله
کند و موافق ضرر جانوران باشد و چون با شبت خشک بپزند و بیاشامند مغص را سودمند بود و ساکن
گرداند و چون استعمال کنند چنانچه ذکر رفت در دفع سموم و درد پهلو و درد سینه و دشواری نفس و درد
و سرفه و ورم گرم که عارض شود در شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون با زیت بپزند
و بدان حقنه کنند نفخ معا که آنرا قولون گویند و نفخ رحم و نفخ معاء مستقیم را نافع بود و چون سحق
کرده با عسل بسرشند و بر فرج زنان تا مقعد بمالند سودمند بود در درد رحم که از اختناق بود و چون با زیت
بجوشانند و بیاشامند کرم را بکشد و چون با نمک بود و غیر نمک روشنائی چشم زیاده کند و درد چشم تسکین
همین سبیل بود و چون استعمال کنند بسرکه و روغن گل صداع را سودمند بود و چون سحق کنند و در بینی
دمند خون را باز دارد و چون با نطرون بهق سفید را بآن بشویند صحت یابد و اگر با انجیر در استسقاء لحمی
ضماد کنند سودمند بود و چون ضماد کنند با ورق غار بغایت نافع بود از جهت ورم گرم که در انثیین
عارض شود و چون با شبت و عسل بر قوبا نهند سودمند بود و عصاره وی چون در پوست انار گرم
کنند و در گوش چکانند از جهت درد گوش نافع بود و چون با آب رازیانه و عسل بیامیزند و در چشم
کشند ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سرکه و اسفیداج و روغن گل بر حمره و نمله و ریشهائی که در سر بود بمالند
نیکوتر بود و شریف گوید که فالج و رعشه و تشنج را نافع بود چون هر روز یکدرم از آب وی بیاشامند و اگر
از آب طبیخ وی مقدار سکرجه با بیست درم عسل بیاشامند فواق را زائل کند و این مجربست و اگر
بیاشامند یا ضماد کنند از جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه بغایت نافع بود و دافع
زهرها باشد و روفس گوید که منع آبستنی کند و طبری گوید که تخم وی را چون بکوبند و یکدرم با دو درم از آن
بیاشامند بعسل یا سکنجبین بغایت نافع بود و از جهت فواق که از بلغم و سردی پیدا شود و در سر معده و [illegible]
صرع و کابوس را سودمند بود و چون بیاشامند قولنج ریحی را سودمند بود و چون در زیت بپزند و بر مثانه
تکمید کنند عسر البول را نافع بود و اسحق بن عمران گوید که چون سحق کنند بغایت با پوست سداب جبلی
را و طلا کنند موضع داء الثعلب را زائل کند اگر چه کهن شده باشد و اگر عصاره سداب جبلی و اصل وی
با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند موی را برویاند و هیچ معالجه بهتر ازین نبود و اگر آب ورق

بستانی اندرون بینی بچکانند و طلا کنند سودمند بود از جهت صرع بچگان که آنرا ام الصبیان خوانند و سداب منی را خشک کند و مقطع شهوت باه باشد و مضر بود بچشم و بسیار خوردن مصدع و مولد شقیقه بود و مصلح آن انیسون بود و مقدار مستعمل از بستانی سه درم بود بزرگانرا و کوچکان را از قیراطی تا دو قیراط و گویند که بدل بستانی نعناع و فوتنج باشد و گویند سیسنبر بری چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورم گرم از آن حادث شود و از خوردن وی حرقی و التهابی سخت پیدا شود و مداوای آن نفی کنند و آنچه در مداوای دفلی گفته شد +

سرمق سرمج نیز گویند و آن قطفست و گفته شود +

سیرلقون اسرلقون است و آن زنجفر سوخته است و صفت آن در زنجفر گفته شد +

سیرخس جیلدار و دو کیلدار و حماز و سغیر و کیلکان گویند و بیونانی بطارس گویند و بلفظی دیگر فلیخون وآن نر و ماده بود و قوت هر دو مانند یکدیگر بود و بهترین آن بود که سیاه و بزرگ بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی باشد و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم کرم کدو دانه را و کرمهای دیگر بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید که چهار مثقال از وی با ماء العسل چون بیاشامند حب القرع را بکشد و بچه مرده بیرون آورد و زنده را بکشد و چون بر جراحتهای تر نهند خشک گرداند بغایت و دیسقوریدوس گوید که اگر چهار درم از وی با شراب بیاشامند حب القرع را بیرون آورد و اولی آن باشد که پیش از آن سیر خشک بخورد و اگر سه درم با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و روفس گوید که ریش گرده و مثانه را نافع باشد و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را سودمند بود و چون با عسل بیاشامند و صاحب منهاج گوید که شربتی از او دو درم بود و این مقدار با ادویه های که قاتلات دود بود خلط کنند همین عمل کند و الا نکند و گوید مضر بود بگرده و مصلح وی شیح ارمنی بود و گویند که بدل آن شیح ارمنی باشد

سرطان نهری بپارسی خرچنگ گویند بهترین وی آن بود که بزرگ باشد و در آبهای تیز باشد و طبع آن سرد و تر بود و مسلول را سودمند بود خصوص بشیر خر و چون هضم شود غذا بسیار دهد و اگر خاکستر آن بشقاق پایها که سبب آن از سردی بود سود دهد و بهق و کلف را زائل کند و اگر بر گزیدگی سگ دیوانه با سرکه استعمال کنند در غایت کمال سودمند بود و اگر با جنطیانا و کندر بود شاید کندر یک جزو و جنطیانا پنج جزو و خاکستر وی ده جزو و اگر با عسل استعمال کنند همین عمل کند و چون گزیده

عقرب و ریتلا ضماد کنند یا بخورند نافع بود و محلل ورام جاسیه بود و چون بروی نهند و خاکستر وی شقاق
مقعد را نافع بود و سرطانات چون خام بکوبند و سحق کنند و با شیر خر بیاشامند گزیدگی جانوران عقرب و
ریتلا را سود دهد و چون بپزند و بخورند و مرق آنرا بیاشامند قرحه شش را سودمند بود و چون بکوبند
یا با درمج و در نزدیک عقرب بنهند بمیرد و شریف گوید که اگر بیاشامند با شراب سفید عسر البول را نافع
بود و سنگ بریزاند و بیرون آورد و چون بپزند با رازیانه و کرفس و صافی کنند و آب آن بیاشامند مقدار
سی درم بول و حیض را براند و اگر همچنان خام سحق کنند و با آب بسرشند و غرغره کنند بدان مقدار
سکرجه خناق و وجع خناق لوزتین را سود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم وی را بیاویزند بر کسی که تب غب
داشته باشد ساکن شود و شفا یابد بخاصیت و بصری گوید که گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را
زیاده کند و مسلول را سود دهد و گویند که چون با حشیش شعیر بپزند سودمند بود جهت ابتدای سل که از
خشکی سینه و شش باشد و شیخ الرئیس گوید که دشوار هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود
که با ماش بپزند بختینی نیک و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی طین قبرسی باشد و بدل سرطانات خشک
بوزن آن صدف بود و ابن زهر گوید اگر بپزند سرطانات لثبت و مسلول بمرق آن غرغره کند صحت یابد
و اگر پای سرطانات را بیاویزند بر درخت میوه دار مجموع میوه آن بیفتد بی علتی و اگر از آن بسوزانند
و طلا کنند بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و مولف گوید که صفت غسل وی چنانست
که پایهای وی بیا بندازند و شکم بشگافند و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد از آن بپزند با ماش یا
با جو مسلول را سودمند بود و صفت سوختن وی چنانست که دیگی مسین سرخ را بر سر آتش نهند
و سرطان زنده دران نهند و آتش را برافروزند تا سوخته گردد و مانند خاکستر شود و باید که در تابستان
بود بعد از طلوع شعری عبور چون آفتاب در اسد بود و قمر هیژده شب گذشته باشد

سرطان بحری نوعی از خرچنگ دریائی حجری بود همه اعضای وی و محرق وی الطف
محرقات بود و صفت سوختن وی آنست که در کوزه نو کنند و در گل حکمت گیرند و یک شبانه روز
در تنوری نهند و بردارند و طبیعت وی سرد و خشک بود در سوم و سوخته وی را چون سحق کنند و
بدان سنون سازند دندان را جلا دهد و کلف و نمش را زائل کند و ریشهای چشم را زائل کند
و کشف رطوبات از طبقات وی بکند و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و در روشنائی تا

چشم بیفزاید و در کحلها مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه آن و نوعی از سرطان هست در دریای چین که چون از بحر بیرون می آورند و هوا بوی میرسد صلب میگردد و مانند سنگ ❊

سرطان هندی بپارسی خرچنگ هندی گویند و آن سرد و تر باشد و خشک نیز گفته اند که سلسل را نافع بود و باه را زیاده کند و سرطان را البشیر ازی کلنجک گویند و کلنجار نیز گویند ❊

سرخلینوس شبطرج ست و گفته شود

سراج القطرب و سراج القطرب یل نیز گویند و صاحب منهاج گوید که آن خرم ست و آن نبات نزدیک بزرفا و مستعمل از وی باشد و بهترین آن تخم باشد و طبیعت آن گرم باشد در اول و خشک در دوم قابض بود و قطع خون رفتن بکند و ریش روده را سود دهد چون بدان احتقان کنند و صاحب جامع گوید سراج القطرب ببروج الوقاد ست و شجرة الصنم نیز گویند و حمون گوید که شجره سلیمان بن داؤد ست علیهما السلم و گویند شجره ذو القرنین الملک الاسکندر ست و اقوال بسیار دیگر آورده است و خود نیز گفته است که آن افنیوس ست که آنرا احدقی میگویند و قول رازی آورده است که آن نباتیست که بیونانی لوسیماخیوس گویند و دیگر گفته ست که بیونانی لخنیس گویند و قول غافقی آورده است که نباتی ست که در میان کتان روید و فقاح وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قولی شریف آورده است که آن نباتیست که در شب مانند شعله آتش نماید چون تر باشد و چون خشک باشد و قولی دیگر آورده ست که شخصی بیخ وی در خانه نهاده بود چون آن شخص از خواب بیدار شد مانند نوری پیدا بود برخاست که تحقیق نماید که چه روشنی ست بیخ سرپیدا دید و تا تر بود چنان مینمود و چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده اند و تحقیق نکرده اند که چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته است و آن خرم ست و صفت ببروج دریا گفته شود

سرو در طبع وی حدتی و حرافتی باشد و مرارتی و عفوصتی و حرارتی بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشکی وی در دوم باشد و گویند که در سیم سرو ست و ورق وی قابض بود و محلل خون را قطع کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را سیاه گرداند و چون ضماد کنند تنها یا با سویق جو بر جمره و نمله و مدهار گرم که در چشم باشد نافع بود و چون با موم و زیت شیرین بیامیزند و بر مقعد نهند مقوی او بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را سود دارد و خاکستر وی را چون بر سوختگی آتش

افغانند و مجموع ریشهای تر سود مند بود و ورق و چوب وی جز وی حسن و کنند و بیخ بگزیند اگر ورق آن بر نقرس ضماد کنند سود دهد و منفعت عظیم بود وی چشم گفته شد و از آن جالک وی در عین گفته شود و بدل وی نیم وزن آن چست اما بعد بوزن آن انزروت سرخ بود

سر و جبلی عرعر ست و در عین گفته شود.

سریج اسریج گویند و آن اسفیداج سوخته است و قوت وی نزدیک ست بشادنه بلکه بقوت زیاده تر از و باشد و طبیعت آن سرد و خشک و قابض باشد و چون با پیه یا با آب لسان الحمل حقنه کنند زحیر امعا را سود دهد و اگر با زیت بپزند تا چون مرهم شود گوشت در جراحتها رویاند و از گوشت مرده جراحت را پاک کند و خون را باز دارد و از جهت سوختگی آتش در مرهمها استعمال کنند.

سالیوس سالی گویند و سا سالیوس گویند و سیسالیوس هم گویند و طرولیون نیز گویند و آن انجدان رومیست و کاشم رومی گویند و آن مانند انجدان بود لیکن دراز تر از وی بود اندکی و بغایت سفید باشد و انچه رومی بود بهتر باشد و ورق آن کوچک باشد و بیخ وی خوشبوی بود و صمغ آن حلتیت طیب ست و تخم آنرا کاشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و محلل بود و ملطف و دردهای اندرونی را ساکن گرداند و بلغم بسته را بگدازاند و گویند که چون چهارپایان از آن بیاشامند نتایج ایشان زیاده شود و اگر با شراب بیاشامند منع ضرر سرما بکند در سفرها و درد پشت را سود دارد و مصروع را نافع سفید بود و مقدار مستعمل از وی یکدرم باشد و ربو و ضیق النفس و سعال مزمن را نافع بود خاصه تخم وی و بیخ وی چون با عسل بسرشند و لعق کنند و وی معده را نیکو بود و مغص ریحی را نافع بود و سده بگشاید و زائیدن آسان گرداند همه حیوانات را و عسر البول و اختناق رحم و درد گرده و مثانه را نافع بود و ریاح خاصره و جالبین را سود بود و گویند بدل وی خردل سفید باشد و گویند تخم آن طبیب مثل آن و بسیار از وی مستعمل کردن مضعف جگر باشد و مصلح وی عصاره زرشک باشد و الله اعلم

سسبعند عود بلسان ست و گفته شود.

سسطیعون زوفراست و گفته شد و بشیرازی میرک کازرونی گویند و الله اعلم.

سطرفیون گویند که کندش ست و مولف گوید که آن نوعی از کندش ست و آنرا آذربو گویند و گفته شد اگر از آب بیخ وی دو قطره در بینی چکانند درد دندان را نافع بود و چون با جاوشیر و بیخ کبر بیاشامند سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آورد و درم سنگ بگدازاند و چون زن بخورد بگیرد و بیرون اندازد

و بچه بکشد محکم و چون با سویق و سرکه ضماد کنند بر جرب ریش گشته نافع بود و وی محرک عطسه ست و چون سحق کنند و با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی را از سر بکشد تا بدهان و طبیعت وی گرم و خشک باشد نزدیک بدرجه چهارم و بغایت معطس باشد و در سفید کردن کتان و صوف بغایت نیکو بود و بپارسی آنرا اکلیم شوی و قصب شوی نیز خوانند و در صفت عرطنیثا نیز گفته شود و بشیرازی آنرا چوک اشنان گویند و بدل آن در آزربو گفته شد +

سطراطیوطس نبات آبیست که وی را بیخ نیست و در روی آب پیدا بود و ورق وی مانند ورق حی العالم باشد کوچکتر و از لغاع بزرگتر طبیعت وی سرد و تر باشد و چون بیاشامند خونی که از گرده آید ببندد و چون با سرکه ضماد کنند منع ورم از جراحتها بکند و حمره و در مهار بلید را نافع بود +

سطراك سطواك نیز گویند و آن زربنادهست و گفته شود +

سطاح هر نباتی که در روی زمین گسترده باشد آنرا اسطاح گویند همچون خرشاو اشتال آن +

سطركا اصطرك ست و اسطرك نیز خوانند و آن صمغ زیتون ست و گفته شد +

سطاریون فسطاریون گویند و بپارسی برابران گویند و آن گیاهیست که طبیعت این گرم و تر باشد و ورم سرد را بگداز اند چون بکوبند و بران نهند و بر گزیدگی عقرب ضماد کنند سود مند بود

سطاخنیس نباتیست که در کوهستان ها و سنگستانها و زمینهای خشن روید مانند فراسیون بود و درازتر از وی زرد رنگ بود و ورق وی کوچکتر از ورق فراسیون بود و بسیار باشد و خوشبوی و قضبان بسیار بود و اصل وی یکی باشد و قضبان وی سفید بود و قضبان و ورق فراسیون زرد بود و طبیعت آن گرم ست در سوم بول و حیض را براند و بچه فاسد کند و مشیمه بیرون آورد و مره سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سوداوی را سود دهد و مقوی قلب و نفس باشد و بیخوابی زائل کند و گزیدگی سگ دیوانه سود دارد و چون در زیت بجوشانند درد دندان را نافع و در اندلس آنرا لقاره خوانند +

سطبوس جلنار ست و بپارسی گلنار گویند و در باب جیم گفته شد +

سعتر صعتر نیز گویند و در صاد گفته شود +

سعد انواع ست و بهترین وی کوفی باشد فربه خوشبوی بستانی سفید بعد از آن هندی اگر

اگر سفید بود دباید که سیاهی از وی بخراشند سفید و فربه باشد و در شیراز یکنوع هست که آنرا سعد زنگی
خوانند و در میان ریگستان و در کنار رودها و در گل زرد روید و آن نوع اگرچه کوچک بود اما بغایت اندرون
وی سفید باشد و خوشبوی بود و آن نوع بهتر از هندی بود که اندرون وی سفید نبود و سعد را
بترکی تیلاق خوانند و قرقرون هم سعد ست و طبع وی گرم ست در اول و خشک ست در دوم مسخن و مجفف
بود بی آنکه بگزد و در وی قبضی باشد لون را نیکو گرداند و بوی دهان را خوش کند و چون سحق کرده استعمال
کنند اکله را ضائع و زائل کند و در ریشهای مشکل را عجب سودمند بود و در ریش دهان را سود دارد
و در ریش معده و سنگ بریزاند و بول و حیض براند و گند بینی و دهان و قلاع و استرخاء لثه را بغایت
نافع بود و حفظ بیفزاید و مسخن معده و جگر باشد و عسر البول ضعف کرده و مثانه و سردی رحم و تبهای
کهن و بواسیر اعظیم نافع ست و دندان را سود دهد و اعصاب را قوت دهد و قطع قی بکند خوردن و
ضماد کردن و چون با روغن بیامیزند دانهای که بر سر کودکان براید نافع و مقدار مستعمل از وی یکدرم
باشد و قوتی مسهله در وی هست و کرمهای معده از وحب القرع بیرون آورد و چون با شراب بپزند
و مقدار ده درم از ان با شراب بیاشامند نافع بود اما مضر بود بحلق و سرفه و مصلح وی آن بود
که با قند یا صندل بیامیزند و اسحق گوید که مضر باشد بشش و مصلح وی انیسون بود و سعد سوزنده خون
بود و بسیار خوردن از وی جذام آورد و نوعی از سعد هندی هست که بزنجبیل ماند و چون بخایند
برنگ زعفران بود و چون در پوست لطوخ کنند در زمان موی ببندد +

سغیر ترحس ست و گفته شد +

سغبین و صغبین نیز گویند و آن سکبینج ست و گفته شد +

سفرجل بپارسی آبی گویند و بشیرازی به خوانند و بیونانی قودوسالیلا خوانند و ابن مولف
گوید از بهر آن آبی خوانند که آب بسیار خواهد و گویند چون درخت وی بار بار وصل کنند بار بهتر
آید بهترین وی بزرگ تازه رسیده باشد و طبیعت وی سرد بود در آخر درجه اول و گویند در آخر
دوم و گویند در سوم و شیرین وی سرد و تر بود و گویند معتدل باشد در گرمی و سردی و ترش قابض
باشد که شیرین و شیرین بول را براند و ترش مقوی و قابض باشد و گل وی همچنین بود سفرجل
منع سیلان فضول بکند از احشا و عصاره وی نافع بود جهت انتصاب نفس ربو و منع نفث الدم

بلکسند و قی خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده باشد و آب وی فاضلتر از جرم وی باشد در تقویت معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند ادرار در وی زیاده باشد و ذوسنطاریا را سودمند بود و خون رفتن باز دارد و نافع بود بجهت حرقت بول چون عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر بر سر طعام خورند شکم براند بقوت و اگر بسیار خورده باشند طعام هضم نشده بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم به بندد و طبیخ وی حقنه کردن شقاق مقعد و رحم را سودمند بود و بوییدن وی مقوی دل باشد و دماغ و قطع غثیان و قی و خون بکند و اگر بسیار بخورند در اعصاب قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود دیر هضم شود و مصلح وی رطب العسل باشد +

سفند سفید آن خردل سفید ست و گفته شد +

سفاریکوس نوعی از پیاز بری ست و طبیعت آن گرم و خشک ست و مسهل بود و خام و پخته خورند

سفندولیون کمون بریست و گفته شود +

سقن سیلان گویند و آن عسل رطب ست و بعربی دلس گویند و گفته شده +

سقولوقندریون اسقولوقندریون ست و در الف گفته شد صفت آن اما منفعت وی در اینجا گفته شود و بیونانی اسقلینس خوانند و سلینون و امینون نیز گویند و قطاریغا هم خوانند و مولف گوید که آنرا بشیرازی زنگی دارو خوانند و آن نباتی صحرائی بود و مشابه بگزبرة البیر و طبیعت آن گرم ست در اول و خشک ست در دوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و وی محلل و لطیف بود و عظیم از جهت سپرز نافع باشد چون با سرکه بپزند و با سکنجبین چهل روز بیاشامند خفقان و یرقان را سودمند بود چون سحق کنند و با شراب بیاشامند و تقطیر البول را نیز سود دهد و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و مقدار مستعمل از وی دو درم باشد و دیسقوریدوس گوید نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی را سود دارد و صرع را نافع بود و دفولس گوید که صلابت سپرز و غلظ آنرا سودمند بود و اگر بروغن بنفشه سعوط کنند فالج و لقوه و سکته را نافع بود و گویند که چون از خود بیاید منع استسقی بکند و اگر با سپرز راست بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل و معده و مصلح وی مصطکی باشد و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل باشد و بدل آن کما دریوس ست و گویند که بوزن ان پوست بیخ کبر و نیم وزن آن تخم کرفس +

سقمونیا محموده گویند و آن عصاره گیاهیست از یتوعات که برگ آن بلبلاب ماند و درازی نبات
وی سه گز تا چهار گز بود و شاخها بسیار دارد و آن شاخها از یک بیخ بود و گل وی سفید بود و بهترین
آن بود که سبک صافی و متخلخل بود و بلون ابریشم باشد و چون در دست بمالند خرد شود و سفید بود و آب
زود حل شود و چون حل شود مانند شیر بود و آن از طاکی باشد و آنچه سیاه بود یا زرد و کرسخت باشد و بسر انگشت
خرد نشود آن نوع بد باشد و تا در میان سیب یا بمشوی نکنند نشاید خورد و استعمال نشاید کرد و مولف
گوید که مشوی کردن وی چنانست که در کیسه کتان کنند و اندرون به یا سیب خالی کنند و در میان
آن نهند و سر باز جای نهند و بچوبکی محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود نهند
و رها کنند تا پخته شود و بعد از آن بیرون آورند و در سایه خشک کنند و بعد از آنکه خواهند استعمال کنند
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم و حرارت وی زیاده از یبوست بود بر برص
و بهق و کلف طلا کردن نافع بود و محلل جراحات بود و چون با عسل بران طلا کنند و از جهت درد
کهنه یا سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی از تسوجی تا
دو دانگ باشد بر حسب مزاج و هوا و با ادویه از تسوجی تا دانگی بود و بر گزیدگی عقرب طلا کردن
و خوردن سودمند بود و وی مضر بود باحشا و معده و جگر و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد
و اشتهاء طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا و رب السوس و انیسون و دوقو و نشاسته
و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن و چون بیاشامند از وی مقدار بسیار و آن یکدرم
باشد اول امساک بکند و بعد از آن کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال بافراط آورد و باشد
که بکشد و اگر زنان بخود برگیرند بچه را بکشد و دو درم از وی کشنده بود و شریف گوید که جزو وی از وی
با دو جزو ترید و شیر تازه بیاشامند بناشتا گرم بزرگ و خورد بیرون آورد و مجرب اصل نبات وی
چون با سرکه بپزند و نیک بکوبند و با آرد جو ضماد کنند عرق النسا را نافع بود و اگر رطوبات بیخ وی را آن
با روغن زنان بخود برگیرند بچه را بکشد و چون با عسل و زیت بیامیزند و جراحات پلید نهند بگدازد و چون
با سرکه بپزند و بر جرب رلیش شده بمالند سود دهد و بیخ وی را بر برص طلا کنند نافع بود و مداوای کسی
که سقمونیا بسیار خورده باشد بدوغ و سویق و تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریباس
کنند و این مولف گوید که نبات سقمونیا بلبلاب ماند و سفید بود و شگوفه او هم سفید بود و گرد بود

و آن بجو لیف وی از رطوبت پر باشد و اصل آن دراز بود و سطبر بمقدار ساعد دست و پر از رطوبت
بود و آن چنان گیرند که مغاکی در زیر درخت بکنند و برگ جوز دران مغاک بگسترانند و شاخ آنرا شق
کنند تا آن شیر بروی برگ قطره قطره بچکد چون به بندد بردارند و استعمال کنند و صاحب منهاج گوید
که بدل وی خروع چینی بود بوزن آن و گویند سه وزن آن مولف گوید هیچ ادویه عمل وی نکند
و بدل وی نبود در مسهل صفرا چندانکه امتحان کنند و قوت سقمونیا تا سی سال باقی ماند +

سقاقل اشقاقل ست و گفته شد +

سقوردیون ثوم بریست و آنرا اسقوردیون گویند و ثوم الحیه نیز گویند و سیر دو گفته شد و
شقردیون نیز گویند و گفته شود و بپارسی آنرا اسیر سو گویند و طبیعت وی گرم و خشک ست در چهارم
ملطف و محلل و مفتح بود و جراحتها عظیم و خبیث را باصلاح آورد و فسخ عضله را نیکو بود و باقی منفعت
آن در شین گفته شود +

سقنقور ورل ماهی ست و سقنقس نیز گویند و گویند که آن از نسل تمساح ست و آن چنانست
که نهنگ بر سر رود نیل خایه می نهد و بچه بر می آورد و هر چه از آن در آب می افتد نهنگ میگردد و آنچه
در میان ریگ می ماند سقنقور میشود و آنهم در آب و هم در خشکی تواند زیست و وی از نر و ماده نیز متولد
میشود و صاحب جامع گوید گرفتن وی بیشتر در چله زمستان بود و در شدت سرما از آب بیرون آید
و روبه بیابان نهند و صیادی بوی رسد و صید کند و این قول خاصه صاحب جامع ست و هم
نقل از ین جمیع میکند که صاحب منهاج ست که سقنقور در ریل کنار رود نیل میباشد بیشتر در
صعید و در آب نیل میرود و بدان سبب آنرا ورل ماهی خوانند و ورل از بهر آن خوانند که مانند ورل
است و ماهی از بهر آن خوانند که در آب میرود و این مولف گوید این قول صحیح ست که سقنقور در ریل
کنار نیل یابند تحقیق در زبان شیار کردن و فرق میان سقنقور و ورل آنست که سقنقور در رود
نیل و نزدیک آن بود و ورل در بیابانها بود و سر ورل پهن بود و سر سقنقور باریک کشیده بود
و رنگ ورل زردی بود که بسبزی و تیرگی زند و پوست وی خشن بود و رنگ سقنقور ابلق بود از
زرد و سفید و سیاه و سبز و پوست وی املس بود و محمد بن احمد التمیمی در کتاب خود گوید که نر سقنقور
دو قضیب دارد و انثیه باشد و ماده آن دو فرج و مولف گوید که یک سقنقور نر دیدیم که قضیب وی سر شاخ

دو شاخ بود اما بن او یکی بود و نر او دو خصیه دارد مانند خصیه خروس بمقدار آن بود و هم در موضع
آن بود که ازان خروس ماده آن بالای بیست بیضه در ریگ دفن کنند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه
بیرون آید و غذای وی در آب ماهی بود و در بیابان عضابات و غیر آن و صاحب جامع گوید که
اهل صعید شنوده‌ام و در بعض از کتب خواص دیدم که چون سقنقور بصیاد رسد و عضوی ازان
صیاد بگزید طلب آب کند و اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شاشید و در بول خود غلطید صیاد
در حال مرد و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور
بر قفا افتاد و مرد در حال و صیاد سالم ماند و این از خواص عجیب است و این مولف گوید گویند
سعر کسی ست مرتب کشتن که سقنقور را کشد و هر سقنقور که بگیرند نزدیک او ببرند و او بکاردستی
از زر بسمل کند و بر او مهری بر نهند تا هر سقنقوری که مهر او نباشد بدان رغبت نکنند و اختیار وی
واجود وی نر باشد که در وقت بهار صید کرده باشند و در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضای
وی ناف و گرده و بر گرد آن و گرده و بن و نب و پیه آن باشد و گوشتی که بر مثانه وی بود و هم نیک باشد
و نمک سود وی بهتر آن باشد که از موازی ناف آن بر گیرند که قوت ناف و گرده و پیه با وی باشد و نمک
وی باید که سیاهی بود که بسرخی مایل بود و بر همه پیچیده باشد و آنچه سفید و ریزان باشد نمک
مکرر باشد و سقنقور چون تازه بود گرم و تر باشد در دوم و چون نمکسود کنند خشک گردد و حرارت
وی زیاده شود و رطوبت آن کمتر گردد و صاحب منهاج گوید که گرم بود در دوم و خشک بود در اول
کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود
و اگر تنها استعمال کنند فعل وی اقوی باشد از آنچه در مرکبات استعمال کنند و شربتی از گوشت خشک
وی از یک مثقال تا سه مثقال ست و بحسب مزاج کسی که استعمال کند باید که آمیخت با ادویه و سن
وی و شهوری و وقت استعمال تا در کدام فصل بود و اولی آن بود که اگر تنها استعمال خواهند کرد
سحق کنند و به سر شراب کهن صافی یا بربار العسل ناپخته یا نقیع زبیب شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ
نیم برشت کنند و بیاشامند و همچنین نمک سود وی در اطعمه ماهی انکید هم تا دو درم بود و بحسب مزاج
کسی که استعمال میکند و اگر بر سر زرده نیم برشت کنند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن استعمال کنند
این شغل را بغایت مفید بود و سقنقور سودمند بود از جهت مرضهای عصبانی سرد و کسی را وی

بمجامعت ضعفی و تقصیری باشد و منی را بیفزاید و قوت شهوت بدهد خاصه بیه وی که در گرده بود
و اگر یکدرم ازان با شراب بیاشامند از حوالی گرده وی شهوت باه را بحقیقتی برانگیزاند که ساکن
نشود مگر آنکه مرق عدس با عسل یا تخم کاهو را با آب بیاشامند که ساکن گردد و بدل وی جالینوس
گوید که خصیة الثعلب ست و مؤلف گوید که در ادویه ماهی چند آنکه امتحان کرده شد هیچ ادویه بخصیة الثعلب
نرسد خاصه که با شراب بیاشامند و گویند که سقنقور در هندوستان میباشد و در کیلان و در بحر قلزم
نیز و گویند که در بلاد حبشه هم میباشد اما این نوعها مشهور نیست و گویند که بدل آن خصیة الثعلب
با خردل و مؤلف گوید که اولی آن باشد که بدل وی در معاجین و تراکیب بوزن آن خصیة الثعلب
فربه و بوزن آن قضیب گاو خشک کرده سوده و نیم وزن آن تخم گذر کنند +
سکر بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد از سکر ابلوج ست و بهترین وی آنست که سفید و شفاف
باشد و از طرف هندوستان آورند و چین و آنرا قند خام گویند طبیعت وی گرم ست در آخر اول یا
در اول دوم و تر ست در میانه اول و چون کهن گردد میل بخشکی داشته باشد و وی ملین بود و نافع بود
بمعده بجلائی که در وی هست و در جلا نزدیک بعسل بود و سکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر ست که در فانید
و عسل طبرزد تلیین در وی بیشتر ست که در عسل نحل و تلیین وی کمتر از عسل قصب بود و شکر مصلح
ریاحی بود که حادث شود در امعاء و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جگر باشد و مقدار شربتی
از وی ده درم بود و اگر با روغن بادام شیرین بود بیاشامند منع قولنج بکند و کهن وی سودمند بود
از جهت بلغمی که در معده باشد الا تشنگی آورد و خونی در وی آمیز از وی متولد شود و برانگیزاند و مصلح
وی رمان مز بود و شریف گوید که چون با روغن گاو یا گوسفند بیامیزند و بیاشامند احتباس بول
را سود دهد و مجربست درین زحمت و چون ده درم از وی گداخته در بیست درم روغن گاو تازه
و نیم گرم بیاشامند در وناف و اندرون را سود مند بود و فنه نانیکه زائیده باشند درون ایشانرا
پاک گرداند از سواد و مجربست و با آب گرم آشامیدن و ادمان آن کردن سرفه را زائل کند و آواز
بگشاید و نزله را سود دهد و سینه و شش و نیکو بود و نرم گرداند و خشونت شانه را پاک گرداند و زائل
کند و موافق بود محروری مزاج را و مبرود را باعتدالی که دارد و محتاج مصلح نبود و سده را بگشاید و
گرده نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام بکند و از جهت جرب سودمند بود خاصه جرب جفون

چون با پاره شکر حک کنند تا خون آلوده شود و احتیاج اگر باشد دیگر باره مکرر کنند و اگر و ردا روی چشم کنند سفیدیکه رقیق باشد ببرد و چون بپزند و کف از وی بگیرند تشنگی را بنشانند و اولی آن بود که کسی که در طبیعت لینتی داشته باشد و سحج امعا از بسیار خوردن آن احتراز نماید و گویند که بدل آن آب آلوی سیاه است و گویند که مصلح آن بست رطب اشیر و بدل آن مویزج خراسانی +

سکر العشر بپارسی تیغال گویند و لشیرازی شکرک کوهی خوانند صاحب منهاج گوید که آن صمغی ست که از درخت عشر بیرون آید در موضع گل وی که خشک گردد و جمع میشود و آنرا سکر العشر گویند و همو گوید که گویند که آن طلیسب که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع میشود همچو ترنجبین و یا می افتد بر خاری مانند پاره نمک و در وی حلاوتی باشد و اندک عفوصتی در وهست و سفید بود و انچه حجازی باشد میل بسیاهی داشته باشد و مؤلف گوید که بر خار مانند مگسی بزرگ آشیانه میسازد و آن کرم در میان آشیانه بماند و آن کرم را لشیرازی خرد گک تیغال خوانند و آشیانه را بپارسی تیغال خوانند و لشیرازی تیغال خوانند و طبیعت وی معتدل ست و میل بحرارت دارد و نزدیک بود بمزاج شکر و وی لطیف تر از و بود و اندر وی رطوبتی باشد و طبع را نرم کند و چون در چشم کشند سفیدی که در چشم باشد زائل کند و روشنائی زیاده کند و شریف گوید که سی روز متواتر اگر از و بیاشامند هر روز ده درم با آب نیم گرم ربو و دشواری نفس را نافع بود و مجرب ست و سعال و درد سینه و ضیق النفس را نافع بود و اگر و اگر با لبن لقاح چون بیاشامند استسقا را نافع بود و معطش نبود مانند انواع سکر از بهر آنکه حلاوت وی اندک هست و وی معده و جگر و گرده و مثانه را نیکو گرداند +

سکبینج صمغ نباتیست که بشکل مانند قنا بود و صاحب منهاج گوید که نیکوترین وی آن بود که بیرون وی بسفیدی زند و اندرون وی بسرخی و تیزبوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید که نیکوترین وی آن بود که صافی باشد و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سفید و انچه وی متوسط بود میانه رایحه حلتیت و قنه و حریف بود طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم محلل و ملطف باشد فالج را نافع باشد و مسهل ماده بلغم و درد رکین باشد و قولنج را نافع بود و چون بیاشامند یا در حقنه کنند و اوجاع بواسیر را نافع بود و چون تنها بیاشامند و سنگ گرده بگدازد و سردی که در معده بود و رحم و امعا را نافع بود و حیض و بول براند و بچه را بکشد و مسهل آب زرد و بلغم و نفخ و تری

سدہ بکشاید و بر گزیدگی مار و عقرب چون طلا کنند سودمند بود و چون سعوط کنند صرع را سودمند بود و آنچه اصفهانی باشد باہ را زیادہ کند و جگر را نیکو کند و شیخ الرئیس گوید که سکبینج محلل صداع بارد و یرقان باشد و استسقا و مغص را سودمند بود خوردن و طلا کردن با سرکه چون بگدازد و بر خنازیر و صلابت مفاصل و سلعه نهند و بگدازند و ضماد کردن جذب سل و شوک بکند و کرم کدو دانه و کرم ماء و دیگر بکشد چون بیاشامند و گویند که نقرس را که سبب آن از سردی بود سود دهد و درد مفاصل را سود دهد و سینه را پاک کند بقوت و مسهل بلغم لزج بود و رطوبات غلیظ و عرق النسا را سبب آن سردی و بلغم باشد و در ریشت و بادهای غلیظ که در اندرون باشد سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان را نافع بود و آن فاضلترین داروها بود که از جهت دفع نزول آب استعمال کنند و چون در سرکه بگدازند و بر شعیره که بر قرحه چشم بر آید بمالند زائل کند و شربتی از وی از یکدرم تا یکمثقال باشد و نشاید که بغیر از سرد مزاج یا از جهت مرضهای سرد استعمال کنند و عظیم مزاج آنکس که سرد بود و همه علتهای سرد را نافع بود و اما محروری مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران از زہرهای کشنده را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اشق بود و صاحب منهاج که معده و امعا را بد بود و مصلح وی مصطکی و انیسون باشد و بدل وی قنه سفید بود و گویند نیم وزن آن جاوشیر و گویند که بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر است از هر یکی ربع وزن آن و صاحب منهاج گوید که نوعے از قنه سنجیل منسوب بسکبینج ✦

سک اصل وی چینی ست و آن عصاره آمله ست و نوعی دیگر مرکب بعے و از عفص و بلج که مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که خوشبوی بود و نیکو باشد و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و قابض باشد و مقوی احشا و منع قی بکند که از رطوبات باشد و شکم را به بندد و چون بر شکم ضماد کنند و قوت اعضائے اندرونی بدهد و باہ را زیادہ کند و سدہ را بکشاید و درد مفاصل را نیکو بود و در اعصاب انتفاع بکند و در دل را سود دهد و مقدار نیم درم مستعمل کنند و بوئیدن وی سر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور باشد ✦

سک المسک آن مرکب بود از رامک و فاغره و قرنفل و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و آب عسل و صفت آن در مرکبات گفته شود ✦

سکنیج جرطاغیطوس ست و غاغاطیس نیز گویند و گفته شود ✤

سکی رغلا و سکی رغلا نیز گویند و معنی آن بسریانی کثیر الارجل ست و آن بسفایج ست و گفته شد

سکبینو سکبسویه است و سجسوبه نیز گویند و آن بزر سیسبانست و حب لغفد نیز و گفته شد مگر صفت آن ✤

سلق دو نوع ست یکنوع هم بپارسی سلق گویند و مشهور ست و آنرا اسود خوانند و یکنوع دیگر بپارسی خغندر گویند و بهترین آن شیرین باشد طبیعت آن گرم و خشک ست در اول و گویند که مرکب القوی بود و گویند که تر ست در اول و در وی قوت بورقیه هست و ملطف و محلل و مفتح بود و در سیاه قبضی بود و در سفیدی جلائی و تحلیل کلف و داء الثعلب و خنازیر و ثآلیل انافع بود و چون با آب وی طلا کنند و ورق وی بخته منع جستگی آتش را نافع بود و اگر با عسل بر قوبا طلا کنند نافع بود و اگر سر را بآب وی بشویند شپش را ببرد و اگر آب وی با موم روغن کنند و بر ورم نهند ساکن گرداند و ریشهای نیز زایل کند و چون بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و قولنج سوداوی و بلغمی و ثوابل رعشه را سود دهد و قطع بلغم کند و اگر آب بیخ وی در بینی مصروع چکانند و بدان ادمان کنند اگر سبب آن جمع شدن اخلاط لزج در دماغ بود بغایت نافع بود و زایل کند و ورق وی بر ثآلیل ضماد کردن زایل کند و آب وی با زهره گرگ سعوط کردن لقوه را نافع بود و اگر آب وی نیم گرم در گوش چکانند درد ساکن کند و اگر بدان حقنه کنند ثقل بیرون آورد و سده جگر بگشاید نوع سیاه شکم به بندد خاصه با عدس و آنچه بخته بود و خورد کنند شکم به بندد و آورده اند که چون آب ورق وی را بر خمر ریزند بعد از دو ساعت سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر شود و اگر آب وی با ادویه مسهله بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون در ده درم آب وی نیم درم غاریقون حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم باشد و مولد نفخ بود و کیموس وی بد بود و مصلح وی سرکه بود و خردل و اصل و سی معده را بد بود و مغثی مصلح آن رب غوره بود با شراب اترج بود ✤

سلق جبلی آنرا سلق بری گویند و بیخ آنرا بشیرازی جلیمون گویند و آن علناق ست و بپارسی انزاردارو گویند و الموت نیز گویند طبیعت آن گرم و تر ست و چون بر نقرس مفاصل

ضماد کنند عظیم نافع بود و جهت سرفه بلغمی با نبات سفوف ساختن بغایت مجرب است و چون بر عضوهایی که کوفته یافته باشد ضماد کنند با گلاب بغایت مفید بود و صفت وی در باب حا در حماض بری گفته شد +

سلق الماء جار النهر است و گفته شد +

سلق بری سلق جبلی است و آن نوعی از حماض است و گفته شد در حا +

سلت بپارسی جو برهنه گویند و بیونانی طراغیس گویند و آن مانند گندم بود بی پوست و آن در صفت شعیر گفته شود +

سلیخه قشیا خوانند و آن پوست درختی است که آن درخت را سلیخ سلیخه گویند و سلیخه بدان سبب گویند و آن انواع است نیکوترین وی آنست که سرخ رنگ بود و سطبر بود و در طعم وی اندکی تلخی باشد و عفوصتی تمام و چون بشکنند مانند ریوند لحمی بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ و مانند قرفه پیچیده باشد و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه رقیق بود کسیلا بود که بقلب سلیخه فروشند و صفت آن در کاف گفته شود و گویند که نوعی از سلیخه هست که ملحق بود بدارچینی و آن نیکو باشد و طبیعت سلیخه گرم و خشک است در سوم و محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته بگشاید و بول براند اگر بیاشامند و اگر با داروهای چشم خلط کنند تیزی چشم زیاده کند و درد سینه و پهلوها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاح غلیظ سودمند بود و مسهل نفث دم باشد و شراب وی از جهت معده و جگر سود دهد و چون دود کنند بدان رحم را پاک گرداند از رطوبات فاسد عفن و بوی آن نیکو گرداند و چون با عسل بیامیزند و بر طلوع بثرهای لبنی که در روی باشد بمالند زائل کند و گزیدگی افعی را نافع بود و چون بیاشامند و مجموع ورمهای گرم که عارض شود در اندرون و درد گرده را بغایت سود دهد و سده بگشاید و بچه مرده و زنده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و مقدار مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند که مضر است با معا و مصلح وی کثیرا بود و یحیی ابن ماسویه گوید که بدل آن هموزن آن دارچینی بود +

سلیط زیت است و گفته شد +

سلجم شلجم است و گفته شود +

سالخ الحیه پوست مار بود و نیکوترین آن پوست مار نر بود که لون او سفید بود ارباسیوس گوید
که سرد و خشک است و بغایت مجفف باشد و اگر بشراب بجوشانند و در گوش چکانند درد گوش را عظیم
سود دهد و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در داروهای چشم خلط کنند سودمند بود تا
چون خشک کنند و بعسل بسرشند با شراب و در چشم کشند تیزی چشم را زیاده کند و اگر بسرکه بپزند و بدان
مضمضه کنند درد دندان را عظیم سود دهد و اگر با ورق کبر بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر
بسوزانند و بر داء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و اگر بمقدار یکدرم از وی با سه خرما بسرشند و بمالند
و بخور رند ثالیل را زائل کند و اگر بمقدار یکدرم از وی پاره پاره کنند و با دو درم آرد جو بسرشند و
دو شب در آتش دفن کنند تا پخته گردد و بخور صاحب بواسیر دهند خواه ظاهری خواه باطنی نافع بود و بغایت
و اگر در زیت بپزند و از آن موم روغن بسازند نافع بود از جهت شقاق لبان و مقعد و چون در آتش
بخور کنند مار بگریزد از آن موضع و چون بر ورک زن حامله بندند آسان بزاید و چون بخور کنند در
شیب زنیکه مشیمه وی باز گشته باشد یا بچه در شکم وی مرده باشد بیرون آورد و مجربست و چون در زیت
بجوشانند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی باشد و ریش آن و ماده که از وی روانه باشد سود
دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بیاویزند سودمند بود جهت غلظ اجفان و مصر
در تیهای که در جفون پیدا شود و کحل کردن +

سلوی سمانی ست و آنرا دیمی نیز گویند و گفته شود +

سلور معرب سبوس یونانی و آن جریست +

سلحفاة بپارسی سنگ پشت گویند و بشیرازی لاک پشت خون سنگ پشت دریائی چون
بیاشامند بشراب و پنیر مایه خرگوش مکون سود دهد از جهت گزیدگی عقرب و جانوران و کسی را که
ضفدع اجامی خورده باشد و هر نوعی که خورده باشد و اگر زهره سنگ پشت به بینی مصروع چکانند نافع
باشد و چون لطوخ کنند خناق را نافع بود و از جهت ریشها بد که عارض شود در دهان کودکان که
آنرا قلاع خوانند زائل کند و خایه آن سرفه بچگان را نافع باشد و اگر سنگ پشت دریائی بگیرند و بسوزانند
تا سفید گردد و با روغن سحق کنند و بر چیزی طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند چرک آن پاک
کند و گوشت برویاند و دیگر عود نکند و مجموع ریشها و سوختگی آتش زائل کند و شریف گوید که سنگ پشت خشکی

سه نوع است بحری و بری و چون سنگ پشت بحری را بکشند و زهره در شکم وی باشد بیرون آورد و وی را
بسوزانند خاکستر آن با اندک فلفل بیامیزند و با عسل بسرشند و معلول را بامداد و شبانگاه بمقدار یک فندق بدهند
و لعقه از معجون چهار مثقال باشد و از ادویه دو درم و نیم ربو و لمث را نافع بود و چون خون سنگ پشت
بحری با آرد جو و عسل بسرشند مانند فلفل حبها سازند و مصروع را از آن هر روز بناشتا و شبانگاه بخورد
بغایت نافع بود و چون خون سنگ پشت بحری در دست و پای مالند در د مفاصل و نقرس را سود دهد
خاصه چند روز پیاپی بمالند و چون پیه وی در تشنج و کزاز بمالند سودمند بود و چون گوشت وی بخورند
همین عمل بکند و اگر خون وی صاحب تشنج بیاشامند همین عمل کند و اگر خون وی با جندبیدستر حقنه کنند
تشنج را بغایت مفید بود و چون سنگ پشت دریائی را بسوزانند و خاکستر آن با سفیده تخم مرغ طلا کنند
بر شقاق پایها شفا یابد و زائل کند و گویند چون سوخته وی بر دیگی که جوشان بود بنهند از جوش ساکن
شود و گویند چون بیاویزند بر سر مصروع صرع وی ساکن شود و صاحب فلاحه گوید که اگر در موضعی که
تگرگ بسیار آید و زیان دهد بگیرند سنگ پشتی و واژگون در زمین بدارند و دست و پای وی را در هوا کنند
و همچنان بگذارند تگرگ در آنجا دیگر نبارد و ابن زهر گوید که زهره وی را چون خشک کنند و در عسلی که دود ندیده
باشد سحق کنند و در چشم کشند سودمند بود بجهت نزول آب و ابن ماسویه گوید که نافع بود از جهت سفیدی چشم
و نزول آب و گویند که چون بپزند باب و کودکانی را که فتق باشد در آن آب نشینند سودمند بود و ابن سمجون
گوید زنان شیراز چون کودکان را درد زهار گیرد یا خصیه بفیه وی را با شیر مادر حل کرده میدهند یا در روغن
میجوشانند و میمالند بغایت سود بود

سلد انیون درختیست که بالای آن از زمین مقدار سه گز برآمده باشد و گل سرخ دارد و بعد از آن
دانه کند بمقدار گشنیزی و آن نبات با حب وی از جهت گزیدگی عقرب و مار و مجموع گزندگان زهردار
سودمند بود و چون بیاشامند سینه و حلق را از خشونت پاک گرداند و آواز را نیکو کند

سلاحه بول بز کوهیست که در هنگام تهیج بر سنگ کرده باشد و آن سنگ سیاه شده باشد مانند قیر
بود و در ادویه جذام استعمال کنند نافع بود

سلمه شوکة قبطیه است و گفته شود

سماق تتم گویند و طمطم نیز گویند و عرب سماق الدباغین خوانند و نیکوترین وی تازه و سرخ باشد

وطبیعت آن سرد بود در دوم وگویند در اول وگویند که خشک بود در سوم وبغایت قابض باشد ومنع
نزف بکند تا بحدیکه بعضی گویند که اگر از غوره بیاویزند همین عمل کند وقوت ورق قابض بود مانند اقاقیا
وطبیخ ورق وی موی را سیاه کند وبدان حقنه کردن قرحه امعا را سودمند بود خوردن ودران نشستن
واگر در گوش چکانند چرکی که از گوش می آید به بندد وورق خشک وی چون در آب بپزند تا بقوام
عسل آید مانند حضض بود در عمل وفعل واگر ثمره وی نیز همچنین کنند همین سبیل بود وموافق بود در فعل
وعمل وچون در طعام اندازند جهت کسی که اسهال مزمن وقرحه امعا داشته باشد نافع بود وچون
با آن ضماد کنند منع حمره وورم از قحف سر بکند وچون با عسل بیامیزند خشونت جنبانرا نافع باشد وقطع
سیلان رطوبات سفید از رحم بکند وبواسیر را زائل کند چون با فحم چوب بلوط سحق کنند وبر بواسیر نهند
ونقیع ثمره وی را چون بپزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر باشد از فعل ثمره وی وصمغ وی چون بر سوراخ دندان
کنند درد دندان را ساکن وچون بپزند وآب آن بر وثی ریزند تورم نکند ورازی گوید که چون سماق
با شراب قابض بیاشامند قطع اسهال ونزف دم از رحم بکند وکثرت بول را نافع باشد وبعضی گویند که
به بندد در صوف سرخ رنگ بر کسی دهند که خون از وی روانه بود از هر محل که باشد به بندد وقطع سیلان
خون کند وابن ماسویه گوید که اشتهار طعام باز دید کند بحموضتی که در ویست واسهال صفراوی که مزمن
شده باشد سود دهد چون بخورند یا بدان صبغ کنند واگر با گوشت دراج ویا مرغ به بپزند شکم سخت
دارد واگر بر معده وشکم ضماد کنند همین سبیل وچون بریان کنند شکم زیاده تر به بندد وچون در گلاب
خو لیسانند واز ان گلاب در چشم کشند سودمند بود در ابتدای درد چشم که از گرمی بود با مامان وحدقه را
قوت دهد وسویق وی شکم به بندد ومعده را سود دهد وهیجان صفرا واسهال آن واسحق بن عمران
گوید که اگر در چشم کشند از نقیع وی سلاق وسوزش چشم وخارش آن زائل اگر کسی که دایم قی
کند وهیچ چیز در معده وی قرار نگیرد نه از طعام ونه از شراب سماق را وکمون را بکوبند چون بیش وبا آب
سرد بیاشامند قی را باز دارد وسماق دباغ معده بود ومقوی آن تشنگی بنشاند وغثیان صفراوی
ساکن گرداند وسحج را سود دهد وذوسنطاریا بدان حقنه کردن وسیلان رحم وبواسیر را بغایت نافع
بود وشریف گوید که اگر بپزند ده درم در هفتاد درم آب تا قوت با آب دهد بعد از ان خرقه بدان
آب فرو برند وبر چشم کرجرب داشته باشد واکله وسلاق وتکمید کنند تنها نافع بود ومجرب چون بگیرند

تنها با آب سرو قطع سیلان خون از هر موضعی که باشد بکند و اگر در چشم مسعود چکانند که سرخ شده باشد آماس
باشد از آنکه آبله در چشم وی برآید و چون گرد سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع را زائل کند و عرق وی
همچنین و چون ضماد کنند بر شکم بچگان طبیعت را ببندد و چون ورق بپزند و عصاره وی بگیرند چنانچه غلیظ باشد
قوت اعضا بدهد و منع ماده از چشمها بغایت سودمند بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا
کنند بر ریشهای پلید هرچه بود خشک گرداند و چون ضماد کنند بر ناف و چون قضیب بلبلوی را
سود دهد که سبب استرخا بود و همان مضرست بجگر سرد و گویند که مصلح وی مصطکی باشد +

سمسق مرزنجوش ست و در اذان الفار گفته شد +

سمین چربی گوشت است و بهترین وی آن باشد که از حیوانی متکمل گیرند و طبیعت آن گرم
و تر باشد شکم را براند و زود هضم شود و باه را زیادت کند و غذای بد بود و مطفی طعام بود و زود مستحیل
شود بدخانی و مراری و اولی آن بود که اندک خورند بعد از آنکه اندکی دهد و مصلح وی لیمو و نمک بود و
زنجبیل و راسن محلل +

سمسم بپارسی کنجد گویند و بهترین وی آن بود که بزرگ حب و تازه بود و جرم وی اقوی بود
از روغن وی طبیعت وی گرم ست در میان درجه اول و تر ست در آخر آن و گویند در دوم ملین
باشد و محلل خون بسته و اثر کبودی که از ضرب حاصل شود و نافع بود جهت تشقاق پایها و خشونتی
که در بدن باشد و بر اعصاب ضماد کردن محلل غلظ آن بود و بر ورمها و سوختگی آتش ضماد کردن
نافع بود و نقیع سمسم حیض براند و بچه براند و چون مقشر کرده بریان کنند غذای مصلح دهد و فربهی
آورد و چون بهضم شود و معده دشوار و لعوق وی مرضهای سینه و نفث و سرفه را نافع بود و خونی
که از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی و وی مسکن حرقتی و لذعی بود که در معده حادث
شود از خلطی تیز یا از ترشی تبل یا از خوردن داروی گرم و منی بیفزاید و باه را زیادت کند و گزیدگی مار
را سود دهد و اگر با بزرکتان بخورند قوت باه بیفزاید و مقدار ماخوذ از وی پنج درم باشد و معده را بد باشد
و بوی دهن را بد کند و مرخی معده بود و غثیان آورد و تشنگی پیدا کند و مولد خلط غلیظ بود و بطی الهضم
بود و اولی آن که بریان کنند بریان کردن سبک و با عسل بخورند و جالینوس گوید که بدل وی
در تلیین خاصه بزرکتان باشد و اگر وی را همچنین خام بخورند و قدری مری بر سر آن بیاشامند

زود بگذرد و اگر بطبیخ وی موی را بشویند نرم گرداند و دراز کند +

سموریون سمونیون نیز گویند و آن کرفس بری است و گفته شود صفت آن در کاف +

سقسیمون سمسق است و گفته شد +

سماقیل سماق است و گفته شد +

سمسم بری جلهنگ است و گفته شد +

سمنه صفت حب آن در حب السمنه گفته شد +

سم الحمار دفلی است و گفته شد +

سم الفار اہل عراق تراب الهالک خوانند و بیش الفار اہل اندلس گویند و آن سکست و گفته شود +

سم السمک ماهی زهرج است و گفته شد +

سمن بپارسی روغن گاو و گوسفند گویند و فعل وی مانند زبد بود و در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و حرارت وی بیشتر بود از زبد و خوزی گوید که روغن گاو منع سم افعی بکند و رها نکند که بدل رسد و رازی گوید که شخصی را در بادیه افعی بگزید و روغن گاو کهن بیاشامید هیچ ضرر بوی نرسید و روغن چندانکه کهن تر گردد حرارت وی زیاده تر بود و قوت جلای وی محکم تر گردد و شیخ الرئیس گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی در بدنهای نیکو و میانه بود مزاجهای محکم و منضج ورمها بود خاصه ورم بن گوش و خاصه از آن کودکان و زنان و سینه را نرم کند و منضج فضولی بود که در وی باشد خاصه با شکر و بادام تلخ و هم شکم ببندد و هم براند و وی تریاق زهرها بود که خورده باشند و شریف گوید که چون با آب خاکستر آن حقنه کنند ترخر و قرحه امعا را نافع بود چون بر پنبه نهند و ضماد کنند بر قرحه خشک ریش زائل کند و اگر بر پنبه نهند و بر دهان جراحتی نهند که خواهند که سر آن باز هم بیاید منع روئیدن گوشت بکند و سر جراحت فراخ کند و چون حنا با روغن کهن بسرشند و بر جرب کهن طلا کنند زائل کند و چون مقدار ده درم از وی با پنج درم شکر بیامیزند و بیاشامند بول براند در حال و این مجرب است و چون بغرزه بجوشانند و بر گیرند ریش رحم را سود دارد و مقعد النبوا را سود دهد و چون خلط کنند و درم تر و ویشانت درم آب نانده شعطا را نافع بود و چون بر چشم طلا کنند

صلابت آن زائل کند و چون با زیت بیامیزند و طلا کنند بر جرب اجفان نافع بود و چون با آب
عنب الثعلب در چشم کشند سودمند بود جهت ضربان چشم و ورم آن و درد گوشها را نافع بود و چون بناشتا
لعوق کنند سرفهٔ خشک را تر گرداند و اولی آنست که کسیکه علت باطنی داشته باشد از وی اجتناب
نماید و چون بر روی طلا کنند هفت شب بخسپد روی را پاک گرداند و حسن برانایت گرداند و جلا کلم
بدهد و زبد نیز همین عمل بکند و طلای وی +

سمینون سمنه است و گفته شد و هر ترکیبی که بدن را فربه کند آنرا سمنه خوانند +

سمن و شیر خوانند و آن ورد الابیض است که بپارسی گل سفید گویند و در صفت گفته شود +

سماروغ فطر است و گفته شود +

سمک بپارسی ماهی گویند و بعضی بقیاس با بعضی گرم بود همچون ماهی کوسج و مار ماهی منتن مقلی
و پیه کرده نیز و نیکوترین ماهی صخری باشد که پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط
بود در خوردی و بزرگی و فربهی و لاغری و سهوکت نداشته باشد و لذیذ بود و فاضلترین آن شبوط بود
و ماهی بنی و بستی و شبوط و سعرات و در دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان جایگاهی
باشد که سنگ ریزه باشد یا ریگ و آبها شیرین و اگر بحری بود افضل آن بود که در لجه باشد و افضل
آنچه خورند از جهت ترطیب با سفیدباج بهتر بود بعد از آن شوربای ملبق و آنچه با آتش بریان کرده باشند
بهتر و سبکتر بود بر معده از آنچه در روغن بریان کنند و آنچه در آرد ملوث کرده باشند و بی روغن
بریان کنند بدترین و تشنگی بسیار آورد و دیر بعد از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر باشد در
دوم باه را زیاده کند خاصه و بدن را عرق کند فربه گرداند و مرق وی نافع بود از جهت زهرهای
که خورده باشند و گزیدگی نیز چون مداوم کنند بدان گزیدگی مار شاخدار و سگ دیوانه سودمند
بود و جری که آنرا اسلور گویند و آن در رود نیل مصر باشد و وی را فلوس فصوص ادریس نبود و
آن طویل و املس بود و سر وی بدرازی مائل بود و دهن وی کشیده باشد مانند خرطوم و
دیسقوریدوس وی را اسلوریش خوانده است و وی فربه بود و تر و در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی
بود و جهودان وی را نخورند و بردی وی را اسوراس خوانند چون تازه باشد غذا او بد و شکم براند و
چون نمک سود کنند غذا اندک دهد و قصبهٔ شش را پاک گرداند و آواز صافی کند و اگر نمک سود وی را گرفته

ضماد کنند از بیرون بر سلی آنرا بیرون آورد و از عمق گوشت و طبیخ نمک سود وی چون در نشینند در اول
علت قرحه امعا موافق بود و بسبب جذب مواد که بظاهر بدن آورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا
را زائل کند و اگر همچنان که گفته شد ضماد کنند بر فضول و زجاج از بدن بیرون آورد و بقوت مزاج جاذب
و خوردن وی مولد بلغم غلیظ لزج بود و چون تازه بخورند غذای فاسد بود و اگر ادمان خوردن آن کنند بر
آورد و بسبب بسیاری رطوبت و لزوجتی که در وی باشد مگر آنکه نمک سود کنند و با سرکه خورند که قوت
نمک قطع فضول وی بکند و پاک گرداند و انواع ماهی مولد بلغم مائی باشد و مرخی اعضا
و موافق نبود الا معده گرم و خشک وی آورد و مصلح آن مثلث بود با عسل بود یا عسل بسیار که عسل وی را
گرم کند و لطیف و زود بیرون آورد و جالینوس گوید که دشوار هضم شود و دشوار خون از وی متولد
شود و چون متولد شود مملو از لزوجات باشد و بلغمهای غلیظ بد از وی حاصل شود و از آن بلغم مرضهای
خبیث متولد شود و ماهی که سر دشده باشد و در موضع نمناک نهاده باشد بد باشد و از خوردن آن بیماری
عارض شود که از خوردن فطر و ماهی انچه نمک سود کرده باشند نیکوتر آنست که کهن نباشد و نزدیک بود
که نمک سود کرده باشند و اولی آن بود که آنرا با آب بجوشانند و بعد از آن ماهی در آن اندازند و بپزند
و طبیعت ماهی شور گرم و خشک است و سردی نافع بود از جهت ملاثره و شقاق مقعد و سر ماهی شور که آنرا
اسماربس گویند چون بسوزانند و بر گزیدگی عقرب نهند سودمند بود و چون گوشت وی بخورند همین صفت
دهد و ماهی شور بلغم را بگدازد و بهق سیاه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آبکامه که بسرکه و سعتر
و کرویا معمول کنند و بعد از آن حلوا و روغن خورند و گرم مزاج نشاید که گوارشات گرم از عقب آن
بخورند و اولی آن که سکنجبین ترش از پی آن بیاشامند و سرد مزاج را نشاید که ماهی تازه بخورد و معده
بلغمی سرد بود بغایت و ادمان خوردن آن مرضهای بد در اعصاب و دماغ پیدا کند و اولی آن
بود که اگر ادمان خوردن آن کنند آنرا بروغن گردگان و روغن زیت بریان کنند و فلفل کوفته
بر آن افشانند بعد از آن بخورند زنجبیل مربا و شراب صرف محکم و آب بخورد چندانکه تواند و اگر اتفاق
آب افتد تمدد در معده پیدا کند و قی آورد و نیکوتر آن بود که آب نخورد الا روزیکه عزم قی کردن داشته
باشد و اگر بخورد و اتفاق نیفتد بعد از آن داروی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم
لزج زجاج از وی متولد شود و بسیار و آن سبب قولنج و سکته گردد و مصلح وی عسل باشد که بعد از آن

بخورند تا بلغم را بزداید و تغیر در مزاج آن پیدا کند و سرکه نیز موافق باشد در اصلاح آن و سمک مملوح
ممقور نیکوتران بود که تر و فربه بود و وی را مکسود کنند و در سرکه نهند و گشنیز خشک اضافه کنند و طبیعت آن
سرد و خشک بود و اشتهاء غذا بیاورد و تشنگی کمتر از مکسود کند و اناره بریان کرده و وی مضر بود بمعده و احشا
و مزاج سوداوی و مصلح وی اترج مربا باشد و سمک سکبینج نیکوتران بود که بهار با بود و آن آش سرکه است
و اولی آن باشد که سرکه بجوشانند با سداب و کرفس و زعفران و بعد از آن ماهی را شرحه کنند و در آن
اندازند و بپزند چندانکه مهرا شود و لذت وی باقی بود و باید که بعد از آن صید کرده باشند رها کنند نه
چندانکه متغیر شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود و معتدل باشد در رطوبت جگر گرم را نافع بود
و یرقان و تبهای صفراوی و با معده را مضر بود و مصلح وی فالوذج بود والله اعلم +

سمیکه صیدا در شام السمیکة النزلة خوانند و شریف گوید که وی در چشمه بود نزدیک بمدینه صیدا از زمین
شام و آن مانند ورلی کوچک بود و وی را در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصلی دیگر نتوان کرد الا در بهار
که وقت هیجان ایشان باشد و بسیاری حرکت ایشان و نیکوترین آن نر باشد مادام که زنده
باشد فرق توان کرد میان نر و ماده و چون مرد خشک شد علامات وی پنهان شد و چون صید
کردند نمک سود کنند و خشک گردانند و چون استعمال کنند نیم درم از وی سحق کنند و بر شراب
سفید کنند و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید بجپند شهوت مجامعت برانگیزد و نعوظ آورد و بر بدی
و بعضی گویند که فرق میان نر و ماده آن باشد که نر آنرا سر کوچک بدن دراز بود و این جمیع در کتاب ارشاد گفته
که نیکوتران باشد که بعد از منتصف شهر شباط صید کنند و نران مهیج باه باشد مردانرا و ماده وی مهیج باه بود
زنانرا و بر سر بیضه نیم برشت کنند و بخورند +

سمانی شریف گوید که مرغیست که از دریا خیزد و آنرا قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز رعد
بشنود بمیرد و زهره وی را چون لعق کنند صرع را سود دهد و خون وی را چون در گوش چکانند درد گوش
را زائل گرداند و چون بخورند و اومان اکل وی کنند دل سخت را نرم گرداند و گویند که این خاصیت
در دل وی است و ابن ماسویه و ابن زهر گوید که بهترین وی لبرگین کنجشک ماند بشکل نه بمزاج و در مزاج میان
کبک و مرغ بود و وی چنان مرغ کوچک نرم و نیک بود و لطیف تر از وی و میل بگرمی دارد و کیموس نیکو دهد
و خوش طعم بود و نافع بود از جهت تندرستان و ناقهان و گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید

که نیکوتر آن بود که مخالیف وی تر باشد و طبیعت وی گرم و خشک ست مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس گوید که خوردن گوشت وی باشد که تمدد و تشنج و تشند دید پیدا کند چون کسی که خربق خورده باشد بلکه در جوهر وی این قوت ست و ظن آن بود که خربق خورده باشد همچنانکه لتی که در میان ایشان و مصلح وی آن باشد که بسر که و کشنیز بپزند و شیرازی آنرا اروهی گویند ❊

سمود جانوریست که در ترکستان بسیار میباشد گرم و خشک بود و سخونت وی زیاده تر از همه حیوانات سبعی باشد و پوست وی زود تغیر پذیرد از بهر آنکه دباغت وی نه همچنان بود که دباغت پوستها دیگر و صاحب منهاج گوید که وی و دلق هر دو نزدیک یکدیگر باشند و مجفف و مسخن بود و پوشیدن وی پیرانرا و کسانیکه مزاج ایشان سرد باشد سودمند بود و غیر وی گوید که پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود ❊

سنا نیکوتر وی حجازی باشد که برگ آن بطریق برگ مورد باشد و طبیعت وی گرم و خشک باشد در اول و مسهل مره سودا و مره صفرا و بلغم باشد و غوص در مفاصل بدن کند تا عمق بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حاصل شود از اخلاط مره و صفرا و بلغم مفید باشد و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم باشد و اگر کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس گوید که سودمند بود هیجان سودا را و مسهل بود محکم و قوت بدن بدهد و اسحق گوید از قول بولس که وی سودمند بود از جهت وسواس سوداوی و خفقان که از سرما در دستها پیدا شود و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه و شش که در بدن پیدا شود و صداع کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صرع را سودمند بود و نیز گویند که چون با زیت الانفاق بپزند و از آن بمالند درد پشت و سرین را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند که مصلح وی بنفشه ست و اسحق گوید مضرست بمثانه و مصلح وی هلیله زرد باشد و در مطبوخ صالح تر باشد که مدقوق و ورق وی را چون با حنا بیامیزند موی را سیاه کند و ورق وی مستعمل کنند ❊

سنبل صاحب جامع گوید که سه نوع ست هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب و سنبل العصافیر نیز گویند و رومی ناردین اقلیطی گویند و در باب نون گفته شود و نیکوترین وی سوری بود تازه و سبک خوشبوی همچون سعد و اشقر بود و خوشه وی کوچک بود و محفف زبان بود و ماهی خوش آید و چون در دهان نگاه دارند بخایند و آن از کوهی خیزد که از آن طرف سوریاست و از طرف دیگر هند و آنچه خیزد

ہم

باشد آنرا غیفیطس خوانند واین اسم مشتق ست از اسم نهری وجری که بجانب کوه غیفیطس میرود ودر نزدیک آن روید وروی ضعیف تر از سوری بود و بسبب رطوبتی که در موضع رستن ویست وخوشه وی دراز تر و بزرگتر بود و جالینوس گوید که سنبل الطیب گرم بود در اول وخشک بود در دوم وگویند که در سوم وروی مفتح و محلل بود واولی آن باشد که چون مستعمل خواهند کرد در بیخ وی مانند گل خیری بود آن خاک وی بگیرند و آن خاک از جهت دست شستن نیک باشد وخوش بوی وبعد از آن سنبل را استعمال کنند ودر وردی منع عرق بکند ووی درد جگر را نافع بود و ورم معده را چون بیاشامند وچون از بیرون ضماد کنند ووی محلل ورام بود و مقوی دماغ واگر در کحلها کنند موی قره برویاند ونافع بود از جهت خفقان وچون بآب سرد بیاشامند غثیان را ساکن گرداند وبول براند وشکم را به بندد وچون فرزجه از وی ابسازند وزنان بخود برگیرند قطع نزف بکند ورطوباتی که روانه بود از رحمها خشک گرداند وچون بپزند در آب وزنان بدان تکمید کنند و در آن آب نشینند ورم گرم که حادث شود در رحم زائل کند وسینه وشش را پاک گرداند ویرقان را نافع بود وسده جگر ومعده بگشاید وقوت هردو بدهد ومسخن الیشان بود وهمه اعضا ولون را نیکو گرداند وضیق النفس را زائل گرداند واستسقاء لحمی را بغایت سود دهد وممسک طبیعت بود وقی بلغمی را باز دارد و محلل ریاحی بود که در معده متولد شود ومقوی فعل قوت ماسکه بود در بیرون بدن مجموع وسده که در سر که بود بگشاید وبوی دهان را خوش کند ودر دسپرز را سود دهد ومقدار ماخوذ از وی یکدرم باشد وگویند که مضر بود بگرده ومصلح وی کثیرا بود وجالینوس گوید که بدل آن اذخر خوشبوی باشد بوزن آن وگویند که بدل آن سافج بود ✤

سنبل هندی صاحب منهاج گوید بدرستی که آن دار شیشعانست واین خلاف ست زیرا که سنبل هندی سنبل الطیب ست وگفته شد ودار شیشعان هم گفته شد

سنبوف کمون ست وگفته شود ✤

سنبل الکلب صاحب جامع گوید که آن ثمر شجره دار ست که معروف ست بالسنة العصافیر و سهو کرده ست در دار بپارسی اسفیدار گویند وبعربی شجرة البق والسنة العصافیر ثمر درختیست که بپارسی آنرا اسبرگویند وسنبل الکلب بهار وی ست ✤

سندروس صمغی زرد ست مانند کهربا لیکن سست از وی باشد ودر روی اندک تلخی باشد و

طبیعت سوی صاحب منهاج گوید که گرم و خشک است در دوم و در وی قبضی باشد و صاحب جامع گوید از قول ابن
ماسویه که آن گرم و خشک بود در اول خون را به بندد و بواسیر سود دارد و چون بیاشامند و قطع بلغم فضول
بکند از امعا و معده و کرمها و حب القرع را بکشد و سودمند بود از جهت استرخاء عصب که حادث شود از
افراط برودت و رطوبت و امتلا و اگر روغن وی را در ناصور بمالند خشک گرداند و دخان وی نیز همین
عمل بکند خاصه در جراحتهای که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر بخور کنند و بر جراحت افشانند خشک
گرداند و چون با روغن گل بیامیزند چندانکه غلیظ شود و شقاق مرهن که در گوشت دست و پای پدید آید شود
بمالند بغایت نافع بود و خفقان و وسواس و ربو که از تری باشد و سپرز و اسهال مزمن را بغایت نافع بود و چون با عسل
بیاشامند حیض و بول براند و در چشم چکانند جلای تمام دهد و چون بیاشامند خون از هر موضع که باشد
به بندد و دخان وی زکام و نزله را بغایت نیکو بود از جهت درد دندان بغایت نافع بود و معتدل تر
از آن نباشد در این دوا مانند کهربا باشد بقوت و در ربودن کاه و در وی قوتی بود که بدن را
بغایت لاغر کند چون هر روز قدری از آن سکنجبین بیاشامند و این مؤلف گوید که از وی تا کهربا کمتر
کسی فرق میکند و فرق میان ایشان آنست که سندروس سست تر از کهرباست و دیگر آنکه چون
بر آتش عرض کنند از کهربا بوی مصطکی آید و از سندروس بوی ناخوش آید و دیگر آنکه اندکی سندروس
تلخ بود و باقی در هیچ فرقی نیست +

سندروقس سرخ است و گفته شد +

سنجفر زنجفر است و گفته شد +

سنباذج بپارسی سنباده گویند ارسطاطالیس گوید که طبع جوهر وی سرد بود در دوم و خشک بود در سوم
و معدن وی در جزائر دریای چین باشد و در وی جلای تمام باشد دندانرا از چرک پاک گرداند
و جلای عجب دهد و چون آنرا با آتش بسوزند و سحق کنند در ریشها و قرحهای عفن که دراز کشیده باشد
و کهن شده بپراکنند زائل کند و سودمند بود از جهت استرخاء لثه و نقاشان در جلای نگینها و جواهر [illegible]
مستعمل کنند +

سنجاب گرمی وی کمتر از گرمی سمور باشد و گویند بقیاس وی سرد باشد و قدر پوشیدن
وی محروری مزاج را و جوان را نیکو بود و کسی را که ضرب سام کند +

سندیان درخت بلوط است در نزدیک اهل شام بخلاف +
سندیان الارض فراسیون است وگفته شود +
سندهان عود هندیست وطبیعت وی گرم وخشکست در سیوم نقرس را سود دارد چون
بیاشامند وضماد کنند +
سنور گربه است وفرود وی انچه هندی بود گرم وخشک است وبغایت مسخن است وآن قایم مقام
فرو ثعلب است و شریف گوید که چون ویرا همچنان بسوزانند در دیگی بگل گرفته تا همچنانکه خاکستر گردد
وبسرکه بیامیزند وطلا کنند به پر مرغ بر شقاقی که در میان انگشت دست وپای باشد زود زایل
کند وغافقی گوید که گوشت گربه گرم وتر باشد سودمند بود از جهت درد بواسیر ومسخن گرده باشد ودرد
پشت را نافع است +
سنکسبویه سکبینه است وگفته شد وبپارسی سکبست گویند +
سورنجان در مصر عنکه خوانند ودر عراق لعبت بربری وبیونانی قلیمقون خوانند وبعضی بلبوسا
وبعضی اقیمارون وبهترین وی مصری بود که اندرون وبیرون وی سفید بود ودر شکستن صلب بود و
وانچه سرخ وسیاه بود بد باشد وحبیش ابن الحسن گوید که طبیعت وی گرم است در اول درجه سوم
وخشکست در اول درجه دوم وبعضی گویند که خشکست در سوم ودر وی قبضی بود وگویند
که سرد است در دوم ودر وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد بخاصیتی که در وی است تسکین درد
مفاصل ونقرس وحذر در بدن میکند ونافع بود از جهت جراحتهای کهن وبر نقرس ضماد کردن وی درد را
ساکن کند در زمان واگر بسیار ضماد کنند ورم را صلب گرداند ووی تریاق جمیع درد مفاصلها
باشد وتمیمی گوید که ویرا خاصیتی عجب است در بواسیر باطن چون سحق کنند وبنهند درم ازان بروغن
گوسفند کهن بسرشند وبر پنبه پاره بخود برگیرند در مقعد دو شب نافع بود که محتاج شب سوم نباشد ود
درد مفاصل را الطبیخ کردن با بعضی آبها درد را ساکن کند ومنصوری گوید که منی را بیفزاید ومجهول
گوید که سورنجان سفید باه را زیاده کند وصاحب منهاج گوید که خاصه با زنجبیل وفوتنج وکمون و
مقدار با خوردن وی نیم مثقال بود باشد وشیخ الرئیس گوید که چون از برای مفاصل خورند اولی
آن بود که با کمون وفلفل بیامیزند وابن ابی صالح گوید که مسهل بلغم خام بود وسودمند بود جهت درد

مفاصل و نقرس و ماده که در ایشان باشد براند و پاک گرداند و شربتی تمام از وی یکمثقال بود با قند
واندکی زعفران و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال تا یک درم باشد و اسحق گوید که مضر بود با ریه و معده
ضعیف را بد باشد و مصلح وی کثیرا بود با قند و زعفران و آنچه سرخ و سیاه بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه
مسهله بیامیزند ادویه مسهله را در معده ببندد و آفتی عظیم پیدا کند و آن بر دو نوع را نشاید که استعمال کنند
که در ایشان سمیت هست و بدل سورنجان اسفید بوزن آن تربد بود و دو دانگ وزن آن افتیمون
و ده یک آن خربق سفید و گویند که درد مفاصل را بد آن بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن
آن فقر الیهود و گویند بدل آن بوزن آن بوزیدان است و تربد +

سوفطیون خصیة الثعلب است و گفته شد +

سودی نوعی از زاج است و گفته شد و آن زاج سرخ است +

سوس مسک خوانند و بپارسی مهک گویند و جالینوس گوید که منفعت وی در بیخ ویست و
عصاره آن گفته شود در باب صین و اصل وی گفته شد در الف و طبیعت سوس گرم و خشک است
و گویند که معتدل است و گویند که سرد است و صاحب منهاج گوید که درد جگر را نافع بود و مقدار ما خوذ
از وی یکمثقال است و گویند که مضر بود بسپرز و مصلح آن ورق گل سرخ است و جهت بوی بغل
و عرق آن و ازان پای نیکو بود چون استعمال کنند همچنان تازه +

سوسن چهار نوع است یکی اسفید و آنرا آزاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود خوانند و یکی صحرائی بود
و آن الوان رنگ بود از ازرق و زرد و آنرا آسمان گون خوانند و بیخ آنرا ایرسا گویند و یکی زرد بود
و آنرا خطائی خوانند و قد و شاخ وی بغایت بلند بود و سوسن بری بود و بستانی بود و بهترین آن
آسمانگون است و طبیعت وی گرم است در اول و معتدل است در خشکی و در وی تحلیلی و تلطیفی
باشد و گویند معتدل است و گویند سوسن سفید بستانی گرم و خشک است در سوم و گویند در اول و گویند
معتدل است و سوسن بری گرمی و خشکی آن زیاده تر باشد از بستانی و جلائی دهد و کلف و نمش را
سود دهد و چون روی بدان بشویند پاک گرداند و جرب ریش شده را و خشک ریشها را سود دهد
و بستانی فاضل ترین ادویه باشد که جهت سوختگی آب گرم استعمال کنند و درد سپرز و گزیدگی جانوران
را نافع بود خاصه عقرب و بوئیدن وی محلل فضلهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد باشد چون

با آب و عسل بیاشامند و شربتی از یک مثقال تا سه مثقال باشد و بوئیدن وی مضر بود بدردسری که از گرمی باشد و مصلح وی کافور باشد و شیخ الرئیس گوید که سوسن آزاد طبع وی نزدیک ست بزعفران و حکم وی نزدیک ست بحکم آن ولیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و آزاد و بیا قلبی بود و آنفریخ دردی باشد

سواد القضات عفص ست و گفته شود و بپارسی مازو گویند +

سواد الهند نوعی از سلیخه ست و آنرا سلیخه السودا خوانند و از ادویه تریاق بود و صفت آن در سلیخه گفته شد +

سولان شیخ الرئیس گوید که دواء رومی ست گرم و خشک ست تا چهارم چون یک حبه از وی با آب سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود +

سواد الهند صاحب جامع گوید که کشنیز گنشت ست و گفته شود +

سود انیات مرغی ست که بپارسی دار برگویند و بشیرازی دار نمک خوانند طبیعت وی گرم است و خشک ست باه را زیاده کند اما مضر بود بدماغ و در گوشت وی حدتی بود از بهر آنکه حشرات میخورد و بوئی دارد و وی بدبود خاصه چون لاغر بود +

سودج نوعی از کف دریا بود و در موضعی که در سنگ بود نزدیک وی یا متولد شود و در قوت مانند نمک بود و مانند زبره الملح و لطیف تر از نمک بود و به بسیار و ملطف و محلل بود +

سویق الشعیر پست جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و نخاله وی اندکی باشد و وی سرد و تر بود از پست گندم به بسیار شکم را به بندد و چون با آب انار بن بسرشند یا سفوف کنند همچنان تری معده را خشک گرداند وقتی صفراوی باز دارد و در دسر را سود مند بود و غثیان را ساکن کند و قوت معده بدهد و اگر از وی حسوئی یا عصیده سازند با قدری شربتی و غذای اطفال از آن کنند بدن ایشان را فربه کند ولیکن مولد نفخ باشد و مصلح وی قند باشد +

سویق الحنطه نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبیعت آن گرم و خشک باشد در اول و گویند که نرم ست و چون نقیع کنند طبیعت وی سرد گردد و چون بیاشامند حرارت تشنگی نشاند و ترطیب حاصل شود و وی دیر تر از معده بگذرد و کثیر النفخ باشد و اولی آن باشد که با آب گرم بشویند و قند را اضافه کنند +

سویق النبق بپارسی پست کنار بود گویند که معده را سود دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند +

سویق التفاح پست سیب بود قی و غثیانی ساکن کند که از صفرا باشد و معده را قوت دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند +

سویق القرع پست کدو است طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه را که از گرمی باشد نافع بود

سویق الرمان پست انار است سرد و خشک باشد مسکن صفرا بود و معده را نافع بود و طبع را سخت کند و اشتهاء طعام باز دید کند +

سویق الخرنوب والغبیرا پست کورک و سنجد طبیعت را ببندد +

سیسنبر بپارسی سه سنبل گویند و نمام نیز گویند و نمام و نمام الملک هم گویند طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و وی حشیشه ست که در میان نعناع و بادرنجبویه بود زیرا که بوته را در کرزه دستارنشان کنند سیسنبر شود و باز چون بکرزه دیگر نقل کنند نعناع گردد و بوی نیز دارد و تخم وی نیز مسخن باشد و بهبود و لطیف و محلل باشند فواق و مغص را نافع بود و چون تخم وی را با شراب بیامیزند تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه را سود دهد و مغص و فواق را ساکن کند و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد کنند درد سر را سودمند بود و چون برگزیدگی زنبور ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بیاشامند قی و غثیان را ساکن کند و باقی منفعتها در باب نون گفته شود و بدل وی در تحلیل و تلطیف بادروج باشد +

سیاب بلغت وادی القری خلال ست و گفته شد و گویند که ملح است +

سیسارون صاحب منهاج گوید و رازی نیز در حاوی چنین گفته است که سیسارون خشب شونیز ست و در وی حرارتی و قبضی باشد طبع آن گرم و خشک است در دوم و در وی تحلیلی باشد و طبیخ بیخ وی بمعده سودمند بود و بول براند و صاحب جامع گوید از سخن دیسقوریدوس و جالینوس روشن میشود که سیسارون قلقاس ست و هم او گوید که روشن نیست که چیست و جای بحث ست

سیسبان صاحب جامع گوید که حب الفقد ست و گفته بپارسی پنجنگشت گویند +

سیسا صبا ست و گفته شود و بپارسی سنا گویند +

سیمیا ماهی ست معروف در ناحیه بیت المقدس و غزنی که در اندرون وی باشد آنرا لسان البحر گویند و در بعضی از ساحل مغرب قناطه خوانند و چون بخورند و حوصله وی بخورند و شوا اسهم شود و شکم

براند و چون بسوزانند و سحق کنند کلف و بهق و نمش و جرب زائل کند و دندان را جلا دهد و لعابی چنانکه
که از وی بیرون آید موی بر داء الثعلب برویاند و مانند مداد سیاه بود و اگر کتابت کنند بدان توانند کرد

سیف الغراب نوعی از سوسن ست و آنرا دلبوث خوانند و گفته شد +

سیسنبر حرف الماء ست و گفته شد +

سیکران بعربی بنج ست و گفته شد +

سیکران الحوت ماهیزهره ست و گفته شد +

سیسر جرجیر الماء ست و کرفس الماء و قرة العین و نهق نیز گویند و وی در آبها ایستاده روید و عطری
در وی باشد و مسخن و محلل باشد حیض و بول براند و سنگ گرده را بریزاند خواه پخته و خواه خام و اوجاع
را نافع باشد و مولف گوید که در آبهای روان نیز می باشد و در باب قاف در قرة العین باقی منفعت
وی گفته شود +

سیال یاسمین ست و گفته شود والله اعلم +

باب الشین

شاه بلوط نوعی از بلوط ست و آنرا قسطل خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشکی در وی کمتر باشد
و نیکوترین آن باشد که رسیده و تر باشد و طبیعت آن معتدل باشد در گرمی و سردی و خشک بود در اول
و گویند که در دوم و گویند که در وی اندک حرارت هست و گویند که معتدل ست و گرمی وی را آلت
و گویند که سرد ست در دوم و غذا بیشتر از حبوب دهد و در وی جلائی بود و سموم را نافع بود و قطع اسهال
که از رطوبات معده باشد سودمند بود و مثانه را نیکو باشد و پاک گرداند از اخلاط بد و لیکن منفخ بود و چون
در آب بجوشانند نفخ آن کمتر شود و طعم آن لذیذتر باشد و ابو جریج گوید که فربهی آورد و گویند مجرب ست
در شهرها اما صاحب منهاج گوید بطی الهضم بود و غذای وی نه محمود بود آدمی را و خوک را نافع بود و
مصلح وی قند بود و گویند که بدل وی بلوط و گویند که خرنوب نبطی است مولف گوید ابی ریحان آنرا وزن
که بدل آن نیم وزن آن مانند بود +

شاه بلوج نوعی از اجاص ست و بپارسی آلوکرده گویند و آنرا اجاص ابیض و اصفر خوانند و شاه آلوک
گویند و اسحق بن سلیمان گوید که نیکوترین آن باشد که زرد بود و بغایت رسیده باشد و اسهال وی

کمتر از نوع سیاه بود بسبب غلظ و قلت رطوبت و آنچه نارسیده بود و اجاص خشک کرده اشتهای طعام
ببرد محروری را نافع بود ضرر او اگر بخورند در حال باید که مصطکی و کندر قدری استعمال کنند تا از معده
بگذراند که آن بر معده اندوده شود و اسحق بن عمران گوید که چون ترش باشد سرد و خشک باشد گرم
مزاج را موافق بود و قطع قی بکند و ساکن گرداند و حکه را ببرد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه
بود و آنچه پخته بود نقیع وی در انواع سرفه نافع بود همچنانکه سرکه در انواع آن مضر است آب وی صفرا
براند و طبیخ خشک وی چون با قدری قند بیاشامند نافع بود از جهت تبهای صفراوی و شکم براند
شاه انجیر نوعی از انجیر است و آن بهترین انجیر است و بپارسی آنرا انجیر وزیری گویند و در زمین گفته شد
شاه ترج بپارسی شاه تره گویند و دیسقوریدوس آنرا فقیص خوانده است و جالینوس و برمالیقوس
گفته و بیونانی آنرا افانیوس خوانند و معنی آن دخانی بود و چنین در کتاب خود آنرا البسقما خوانده است
و آن کمون بری است و کزبرة الحمام خوانند و بقلة الملک گویند و بشیرازی شاهتره خوانند و نیکوترین
وی آن بود که سبز و تازه و بطعم تلخ بود و ورق آن بهتر از قضبان وی باشد و طبیعت آن معتدل
بود در حرارت و خشک بود در دوم و گویند که سرد و خشک است در دوم و گویند سرد و خشک است در
سوم و گویند سرد است در اول و خون را صافی کند و چون بیاشامند جرب و حکه را بغایت سودمند
بود و بن دندان را سخت کند و مقوی معده بود و دافع آن و سده جگر بگشاید و بول براند و صفرا محترقه
و طبع را نرم کند و چون آب تر وی همچنان خام بیاشامند خلطهای سوخته و جرب و حکه که سبب آن
از خون عفن بود و صفرا سوخته و بلغم عفن شده همه را نافع بود و این خواص در آب تر وی
بود و شربتی از وی ده درم تا نیم رطل بغدادی با قند بی آنکه بجوشانند و شربتی از خشک وی در طبیخ
از چهار درم تا ده درم و از جرم وی کوفته و بیخته تنها از سه درم تا هفت درم شاید و تخم وی اقوی بود از
وی در فعل و اگر بوزن آن هلیله زرد اضافت کنند شاید و اگر بسرکه بپرورند و بخورند قی ساکن گرداند و
غشیان را زائل کند که سبب آن بلغم بود و معده و امعا را از فضول مجتمع پاک گرداند و شریف گوید
که اگر از حشیش وی در آب خیسانند و بعد از آن ریش و سر ابدان بشویند شپش را بکشد و زائل کند
و چون بعصاره وی حنا بسرشند و در حمام بر بدن و بر اعضا بمالند جرب و حکه را زائل کند و چون آب طبیخ
وی مضمضه کنند بن دندان را سخت گرداند و حرارت دهان و زبان را زائل کند و چون با آب نارنج

بهندی پت پاپره

وی تر سندی بمالند و بیاشامند حکه و جرب را زائل کند و قوت معده بدهد و سده جگر بکشاید و رازی
گوید که بدل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن آن سنارکی و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد بود +

شاه چینی گویند که عصاره گیاهیست چینی و گویند که بتحقیق حناست که آنجا سحق میکنند و بسیر که
می سرشند و لوح میسازند و طبیعت وی سرد بود و صداع گرم را و ورمهای گرم را سود دارد طلا کردن +

شاهسفرم حبق کرمانی ست و نیکوترین وی صعتری بود و آنرا شاهسفرم کرمانی گویند و ریحان
خوانند و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند که سرد ست و محلل فضلات دماغ
بود و چون آب سرد بروی ریزند و ببویند محرور مزاج را نافع بود و در وی قبضی لطیف بود
و سده جگر و دماغ را بکشاید و دماغ سرد را از بخار ممتلی گرداند و قلاع را بغایت سودمند بود و مقوی
امعا باشد و سینه و شش را از بلغم لزج پاک گرداند و بر داء الفیل طلا کردن نافع بود و چون با آب
سرد برکشند و ببویند خواب آورد و گویند که مصلح وی نیلوفر ست و ماسرجویه گوید که سودمند بود جهت درد از
حرارت و سوختگی و صداع که از حرارت بود و خواب آورد +

شاذنج بپارسی شادنه گویند و بعربی حجر الدم و آن انواعست عدسی و جاورسی و هندی و نیکو
ترین آن عدسی پس جاورسی که آنرا خشخاشی خوانند و بعد از ان هندی و عدسی باید که از عدسی
پهن تر بود و بغایت سرخ بود چنانکه بسیاهی مایل بود مانند گل بحری و چون بشکنند اندرون وی سرخ
بود و روشن باشد آنچه کوچکتر باشد و گرد تر چون در آب بمالند سرخی وی زائل گردد و سفید شود و صلب
بود مانند سنگ آن نوع بد باشد و آنرا شادنه عدلی گویند و شادنه خشخاش سنگ سرخ ست و نقطها
بران باشد و این مولف گوید که شادنه عدسی که از طور سینا خیزد و بدان واسطه آنرا طوری نیز خوانند
و شادنه هندی حجر صلب و دیگر رنگ سرخ و شادنه چون ناشسته باشد گرم ست در اول و
خشک ست در دوم و آنچه شسته باشد سرد ست در اول و در دوم و شستن وی چنان بود که بسایند شادنه
خوب و نکو بند و بغایت سحق کنند و با آب در کاسه چینی کنند و آب از سر وی بریزند و در کاسه دیگر کنند
و آنچه با آب روانه شده باشد نگاهدارد و دیگر باره با آب سحق کنند و چندان مکرر کنند که آنچه شادنه بود با آب
روانه گردد و ریگ بماند و بعد از ان آبها بنهند تا شادنه در ین آب نشیند پس آب از وی بریزند و شادنه خشک
گردانند و در وی قبضی سخت هست و تجفیفی چون بر گوشت زیاده افشانند بگدازاند و ریشهای چشم را

بغایت سودمند بود خاصه که با سفیده تخم مرغ باشد و از جهت خشونت اجفان و ورم گرم آن بغایت
نافع بود هم سفیده تخم مرغ یا بابی که حلبه در وی پخته باشند و چون با شیر زنان خلط کنند سرخی چشم و اشکی که روان
باشد و سوزش آنرا سود دهد چون طلا کنند و چون با خمر بیاشامند عسر البول و سیلان ظلمت و خروج
منی را نافع بود و منع گوشت زیاده بکند در ریشها و خون را قطع کند و ببندد و صحت چشم را نگاهدارد
و چون با آب انارین بیاشامند نفث دم را نافع بود و چون شیافه سازند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند
ریشهای چشم و جرب آنرا نافع بود و وی مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصاره زرشک بود و بدل
وی نیم وزن آن روی سوخته باشد و چهار دانگ آن توتیا و شاپور گوید که بدل آن حجر مقناطیس ست
و گویند که چون مقناطیس را بسوزانند مانند شادنج بود در عمل والله اعلم +

شاه سبانک و شاهانج نیز گویند و شاهانک هم گویند و آن بفتح الکلابست و بعربی قسوة الکلاب
گویند و صاحب جامع گوید که برنوف ست و بهمو گوید شجره ابراهیم کوچک است و هم او از قول غافقی
گوید که نوعی از قیصوم ست و از قول صاحب حاوی گوید که حب شبرم بری ست و مولف گوید که این
همه اقوال خلافست انچه محقق ست بفتح الکلابست و بشیرازی آنرا لس تنک خوانند و طبیعت آن گرم
و خشکست در دوم و صرع را سودمند بود و قطع آب رفتن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و محلل
ریاح شکم انسان بود و در رحمها و آن قایم مقام مرزنجوش ست در قوت مانند قیصوم بود +

شاطل و شاتل نیز گویند و آن دوائی هندیست مانند کماه خشک و گویند که آن عروقیست خشن
پرگره مانند بسفایج و لقد مانند باقلای بود و مولف گوید که قول اول صحیح ست که مانند کماه بود و از هندوستان
و از ترکستان نیز آورند و بشیرازی آنرا روشنک خوانند و این مولف گوید که در قریه که از جانب شیراز
میباشد و تمیمی گوید که طبیعت وی گرم و خشکست در آخر درجه سوم و مسهل کیموسات غلیظ بود
و فالج و لقوه و داء الصرع و نقرس و ارتعاش و تشنج مفاصل و علتهای دماغ را که از رطوبت غلیظ
باشد نافع بود و گویند که مسهل کیموسات محترقه باشد و شربتی از وی یکدرم باشد با وزن آن نبات
که با آب گرم بیاشامند +

شاب و هی فلفل سفید ست و گفته شود +

شادانق شاهدانج ست و شهدانه نیز گویند و گفته شود و آنرا بعربی قنب خوانند و بپارسی شهدانه کنگ

شبرم نباتیست که در بستانها روید و در کنار جویها و صحراها و مؤلف گوید که بشیرازی براگاو و خطوبک و گاو منطوسک گویند بدان سبب که اگر گاو آنرا بخورد بمیرد و اگر گوسفند بخورد هیچ مضرت نیابد و بهترین وی سبک بود که لون ساق آن بسرخی مایل بود و بدترین انواع آن پارسی بود و صاحب منهاج گوید که آن گرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر سوم و حبیش ابن الحسن گوید گرم است در سوم و خشک است در آخر دوم و وی از جمله یتوعات است ولبن وی گرم و خشک است در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی قلع دندان میکند بی درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح وی را چنان کنند که در شیر تازه و شبرم ناکوفته را هم چنان در آن خیسانند یکشبانروز و زیاده رها نکنند و در ان یکشبان روز دو نوبت یا سه نوبت شیر تازه بران کنند که مصلح وی آن بود و بعد از ان در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته بیامیزند با داروهای مسهل که ملائم وی بود مانند انیسون و رازیانه و کمون کرمانی و تربد و هلیله پس اگر درین ادویها در بعضی قبضی بود بدرستی که بخلاف حدت شبرم بود از بهر آنکه درین ادویها اجزای صالح است در نفع طبایع و ابدان خلاف آن شبرم است از بهر آنکه ملطف اند و حدت وی را زائل کنند و اگر در معالجه قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند با مقل خلط کنند و سکبینج و اشق و سرگین گرگ حب سازند و اگر در معالجه اورام و سده و آب زرد و بلغم و سودا مستعمل کنند چون از شیر بیرون آورند و خشک کنند در آب کاسنی و آب رازیانه و آب عنب الثعلب صافی کرده خیسانند سه شبانروز و بعد از ان خشک کنند و قرص سازند با اندک نمک هندی و صبر و تربد و هلیله بعد از ان دوائی نیکو باشد ولبن وی نشاید که قطعاً بیاشامند البته که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود و مقدار شربتی از وی اصلاح کرده با ادویهای که گفته شد از دانگی تا دو دانگ بود بحسب قوت و صاحب جامع گوید مقدار شربتی از وی مابین چهار دانگ تا دو دانگ بحسب قوت و صاحب منهاج گوید که شربتی از وی با ادویها که گفته شد دانگی باشد فی الجمله مضر بود خاصه بمزاجهای گرم و مضر بود بمعده و جگر و باه و منی و عروق سفل منفجر گرداند ولبن وی در دو درم کشنده بود و معالجه وی بمسکه و روغن گاو و مؤلف گوید که اگر لبن وی بر قوبای تر و خشک طلا کنند البته زائل کند و بکرات امتحان کرده مجربست ولبن مجموع یتوعات آن خاصیت دارد و بدل آن ماذریون است •

شبت بشیرازی شود گویند بهترین آن بود که سبز و تازه بود و گل وی شکفته باشد و بشمح خوش بوی

میان درجهٔ دوم وسوم باشد وجفافت وی میان اول ودوم بود واسحق گوید که گرم وخشک بود
در دوم ووی منضج اخلاط سرد بود ومسکن اوجاع وچون تر باشد حرارت وی کمتر باشد ورطوبت در وی
باشد وانضاج وی سخت تر بود وچون خشک کنند تحلیل وی زیاده شود وشبت منضج ورمها بود واگر
در زیت بپزند آن روغن محلل ومسکن وجع بود ومنضج ورمی که نضج نیابد وخواب آورد وچون شبت
بسوزانند گرم وخشک بود در سوم وخاکستر آن ریشهای که حادث شود در سفل وذکر وریشهای کهن
چون بر آن افشانند نیکو باشد واگر بر بواسیر ضماد کنند سودمند بود ومقدار ماخوذ از شبت پنج درم
باشد وبلغم لزج که در معده بود ودر سینه وتشنج را نافع بود وفواق امتلائی ومغص را نافع بود وشیر براند
وعصارهٔ وی درد گوش که از سودا باشد سود دهد ورطوبتی که در وی بود خشک گرداند وطبیخ وی
با عسل بلغم وصفرا را پاک گرداند وچون سحق کنند وبا عسل بپزند تا منعقد شود وبر مقعد بمالند شکم
آسان براند وطبیخ وی درد پشت وباد بار را نافع بود لیکن منجر نیز بود ومحروران را موافق نباشد و
اگر پخته بود ومحروران بخورند باید که بعد از آن سکنجبین ساده را بیاشامند وطبیخ جملهٔ وی درد گرده ومثانه
چون از سده بود یا از ریاحی غلیظ نافع بود وسنگ مثانه را بریزاند وادمان خوردن آن مضر بود بمعده
ومضعف چشم بود وگرده ومثانه ومصلح وی لیمو باشد وگویند که مصلح وی عسل بود وصاحب تقویم
گوید که مصلح وی دارچینی بود یا قرنفل وبدل وی تخم وی است +

شب انواع است وآنرا زاج بلور گویند وآن از کوه فرو چکد ونفسرد مانند یخ وآنچه از کوههای
یمن خیزد لون وی سفید بود که بزردی مایل بود وقابض بود ودر وی حموضتی بود ونیکوترین
انواع شب بود وانواع آن یمانی مشهور است ودیسقوریدوس گوید که انواع شب بسیار است
اما آنچه مستعمل بود در معالجهٔ طبی سه نوع است مشقق ورطب ومدحرج ومشقق یمانی سفید بود وآن بهترین
انواع بود وطبیعت وی خشک بود در دوم وسرد بود وگویند گرم وخشک بود در سوم وگویند که
گرمی وی در دوم بود وچون با دردی سرکه بود نافع بود از جهت نزف دم از هر موضع که بود وچون
با سرکه وعسل مضمضه کنند دندانی که متحرک بود محکم گرداند وچون با عسل بیامیزند قلاع زائل کند واگر
با عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دهد وسیلان ماده که از گوش آید نافع بود وچون با ورق انگور
بپزند وبا ماء العسل بود بر جرب ریش شده نهند موافق باشد وچون با آب بیامیزند از جهت حکه وجرب

بجوشند

ناخن و واخس و شقاق که از سرما بود سودمند بود و چون یک جزو از وی با یک جزو از نمک بیامیزند سودمند بود
از جهت ریشهای بد که سنتش شده باشد در اعضا و چون با آب زفت در سر بمالند سبوسه زائل کند و چون
با آب بمالند سپش را بکشد و سوختگی آتش را نافع بود و بر ورمهای بلغمی بلطوخ کردن نافع بود و اگر در شیب
بغل بمالند گند بغل ببرد و چون اندکی از وی با پشم پاره بقدر رحم نهند پیش از جماع نیکو بود از جهت قطع خون
و منع آبستنی بکند و بچه بیرون آورد و از جهت ورم لثه و لهات و لغانغ و فم و وجع اذنین و وجع قرحها
و انثیین بغایت نافع بود و رازی گوید در خواص وی چون در آب تیره اندازند راوق و صافی گرداند
در اندک زمانی زود و گویند که شب رشب جامه خواب کسی نهند که در خواب نعره و فریاد کند دیگر نکند
و خوردن وی مضر بود تا بحدی که کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بسل بنجامد و مداوای وی
بشیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل وی نمک تلخ بود و نمک سیاه بوزن آن +

شب الاساکفه و شب العصفر شب القلی ست و در قاف گفته شود و بپارسی آنرا قلیه گویند +

شبطباطه عصی الراعی ست و گفته شود و بپارسی گسسنه گویند +

شبوقه حمان بزرگ ست و گفته شد +

شبوط نوعی از ماهی ست که در دجله فرات و بغداد بسیار بود و زهره وی در داروهای چشم
استعمال کنند و منفعت وی در سمک گفته شد +

شباب درخت ماهودانه ست و در ماهودانه گفته شود +

شجرة الحره آزاد درخت ست و گفته شد +

شجرة الله اهل هند لیست و بپارسی دیودار گویند و گویند که آن صنوبر هندیست در باب دال گفته شد

شجرة البق دردار ست و گفته شد +

شجرة الاکله شجرة الاست و گفته شد +

شجرة الحیاة درخت سرو ست و در باب سین گفته شد این اسم بدان نهاده اند که جایگاه مار ست

شجرة البارده لبلاب ست و گفته شود +

شجرة رستم زراوند طویل ست و گفته شد +

شجرة موسی علیق الکلب ست و گفته شود +

شجرة التنین لوف الکبیرست وگفته شود +

شجرة الخطاطیف عروق الصفرست وگفته شود +

شجرة الطحال صریمة الجدی ست و آن نباتیست که بر هر درختی که نزدیک آن بود پیچیده شود و آن نوعی از فاشرست وگفته شود +

شجرة الضفادع کبیکج ست وگفته شود +

شجرة الدم شنجارست وگفته شود +

شجرة ابرهیم غافقی گوید که آن پنجنکشتست بعضی گویند که شاهسپانج ست و صاحب فلاحه گوید درخت برم ست که آن مغیلانست +

شجرة الکف اصابع الصفرست وگفته شود و بپارسی کف مریم گویند +

شجرة البهق قنابری ست وگفته شود و بپارسی سوزه و بکار زوئی برنج کنجشک بدان سبب بدین اسم خوانند که بهق و برص را بغایت نافع بود وگفته شود +

شجرة ابی مالک در دمشق آنرا صابون القاف گویند و آن نباتیست که در موضعهاء نمناک روید و در میان نهرها و در جامه پاک کردن بیخ آن مانند صابون ست و مولف گوید که آن نوعی از کلیم شنوی ست و صفت کلیم شنوی در اصل العرطنیثا گفته شد و بیخ آن مسهل مره سودا بود اسهال برفق و سودمند بود جهت مجموع زحمتها خاصه جذام +

شجرة الدب درخت زعرورست یعنی درخت کیل و باقی اقوال دیگر که گفته اند خلافست +

شجرة الدبق درخت سپستان ست +

شجرة التیس طراغیون ست وگفته شود +

شجرة البراغیث طباق ست وگفته شود و بپارسی حنافت گویند +

شجرة الملوک این مولف گوید آنرا البنیرازی درخت آبیه خوانند که لسان العصافیر است

شجرة المریم صاحب جامع اقوال مخالف یکدیگر بسیار آورده ست و تحقیق نکرده است و صاحب منهاج تحقیق گفته ست که آن بخور مریم ست و آن سه نوع بود یکنوع ازان برنمید بد و دو نوع نمید بد و بیخ آن عرطنیثا ست وگفته شد صفت آن در بخور مریم +

شجرة الغار وهست بپارسی درخت غار گویند وطبیعت آن گرم وخشکست در سیم ومنافع آن در غار گفته شود +

شحرور صاحب منهاج گوید که بهترین آن کوچک بود وبپارسی ویرا اد رخوانند وآن از مرغان خوش آواز بود وگوشت وی گرم وخشکست ودشوار هضم شود وصلیب کرد ارد وغذای آن بد بود وخونی گرم وخشک از وی متولد شود وروغن بسیار مضرت وی کمتر گرداند وصاحب جامع از قول رازی گوید که گوشت وی تر بود وکیموس وی محمود وزود هضم شود وغراطیس وحانی گوید که آن فاضل ترین غذائی اصحاب لیخولیاست +

شحمه بپارسی پیه خوانند ونیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه شکل گیرند وطبیعت آن گرم وتر بود ومختلف بود بسبب حیوانی که از ان حاصل شود ورطوبت وی کمترین از سمین باشد از آنکه چون بگدازند زود تر از وی بسته شود وگویند که خشک ست وآن سودمند بود از جهت خشونت حلق لیکن مرخی ومغثی ومدخن بود ودفع مضرت وی بلیمو وزنجبیل وراسن محلل کنند +

شحم البط پیه قاز گرم ترین پیه ها باشد واز پیه مرغ کمتر است وبغایت لطیف باشد چون با موم وروغن بگدازند وبر روی مالند روی را پاک گرداند وجلا دهد +

شحم الدجاج پیه مرغ خانگی باشد گرمی وی کمتر از پیه بط بود وپیه خروس میانه بود وپیه مرغ خشونت زبان ودرد رحم را نافع بود +

شحم الاوز پیه مرغ آبی داء الثعلب را نافع بود وشقاق روی ولب را نافع ست +

شحم الارض صاحب منهاج گوید که آن قطن ست که بپارسی پنبه گویند ودر قاف گفته شود وصاحب جامع گوید که غراطین ست وتولات گوید که غراطین را امعاء الارض گویند وآن گفته شد +

شحم الفیل پیه فیل گرم بود وچون در خود مالند گزندگان بگریزند +

شحم الابل پیه شتر بغایت گرم بود وتشنج را سود دارد وچون بدان تلطیخ کنند گزندگان بگریزند +

شحم الاسد پیه شیر گرم ترین پیه هاست ورطوبت وی کمتر وخشکی وی زیاده باشد وبقوت تر بود وجهت اورام غلیظ صلب نافع بود +

شحم الطحال پیه جگر نافع بود جهت اشیائی که مد بوست بود وسوختگی آتش +

شحم الحمار الوحشی پیه گورخر با روغن قسط درد پشت را نافع بود که از باد بود +

شحم المعز پیه بز قابض‌ترین شحمها بود و شحم میش تحلیل در وی زیاده بود و نافع بود از جهت لذع امعاء و ریش آن و شحم غزالقیوه تر باشد از شحم خر تیان بهر آنکه زود بسته شود و حقنه کردن بدان سحج معای و تر خر را نافع بود و کسیکه زرایح خورده باشد بغایت سود دهد +

شحم الخنزیر پیه خوک نیکوتر آن بود که از خنزیر جوان گیرند و رطوبت وی زیاده‌تر از مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک‌تر بزیت بود و لیکن تلیین و نضج در وی زیاده باشد که در زیت و گرمی آن کمتر از شحم بز و میش بود و نافع باشد از جهت ورمها و قرحه امعاء را ساکن کند و نافع بود از جهت گزندگی جانوران و مقدار ماخوذ از وی تا سه درم باشد و گویند که بدل وی شحم کلب الماء بود و اولی آن بود که عوض آن پیه بز کنند که قائم مقام وی بود در بین شحمها و وی حرام بود +

شحم البقر پیه گاو گرم و خشک‌تر از پیه بز و میش بود و آن متوسط بود میانه پیه شیر و بز و بدل آن گویند که پیه بط بود و شحم العجل گرمی کمتر از شحم بقر بود +

شحم الدب پیه خرس لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد و شقاقی که از سرما بود نافع بود و از جهت خلع و وثی و تعقد [illegible] و برص سودمند بود و شریف گوید که پیه وی را چون در پوست انار گرم کنند و با هم چندان زیت بیامیزند بعد از آن برابر و طلا کنند موی بسیار برویاند و اگر بر ناصور مالند زائل گرداند و اگر پیه وی را سحق کنند و بر مفاصل و مقعد طلا کنند سودمند بود و چون در آفتاب بر عصب غلیظ مالند مالیدنی نرم تا اعضا وی را بجوید و اعصاب را لطیف گرداند و آن در غایت تلیین باشد و بدل وی شحم الکلب است و ابن زهر گوید که چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی برکنده باشند دیگر نروید و چون بگدازند و بر کودک مالند که زائیده باشند از همه آفتها ایمن باشد و حرزی عظیم باشد وی را مجرب است +

شحم السمک البحری تیزی چشم را زیاده کند و نزول آب را سود دارد چون با عسل در چشم کشند +

شحم الافعی پیه مار افعی گرم و تیز باشد بیشتر اطبا متفق اند بر آنکه منع نزول آب میکند از چشم و علی ابن عیسی گوید که منع موی زیاده کند که در چشم باشد وقتیکه بکنند و بدان بمالند و اسحق گوید مقدار دانگی از وی تا دو دانگ زهر مارگزیدگیها را نافع بود و مضر بود [illegible]

شحم قاوندی پیه قاوند گویند و در قاف گفته شود +

شحم الثعلب پیه روباه درد گوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بگدازند و به پنبه پاره در گوش چکانند درد دندان را ساکن کند و گویند چون آنرا بگدازند و بر نقرس طلا کنند زائل کند و اگر طلا کنند بر خاری یا چوبی و در گوشهٔ خانه رها کنند براغیث در آنجا جمع شوند یعنی کیک +

شحم التمساح پیه نهنگ جالینوس گوید که پیه وی را چون بر گزندگی وی نهند در ساعت درد را ساکن گرداند +

شحم الحنظل بپارسی پیه گوشت گویند چون از حنظل بیرون آورند بعد از سه ماه قوت وی ضعیف شود و منفعت وی در صفت حنظل گفته شد +

شحم المرج خطمی بریست و گفته شد +

شخار و شخیره قلی ست و بپارسی قلیه گویند و در باب قاف گفته شود صفت آن +

شنربش بپارسی گندنا کوهی گویند و در فراسیون گفته شود +

شری شجره حنظل ست بپارسی کوستگ گویند و در حنظل گفته شد و گویند قثاء الحمار ست و گفته شود علامت

شربین آنرا درخت قطران خوانند و آن از جنس درخت صنوبر ست و ثمر وی مانند سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی خارناک بود و آن دو نوع ست دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی باشد طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه سوم و چون ورق وی را بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و ثمره وی سرفه را نافع بود و جگر را و تقطیر البول را نافع بود و مشیمه را بیرون آورد و بول براند و با فلفل استعمال کنند و وی شکم ببندد و ثمر وی را چون با شراب بیاشامند کسی که از شبجری خورده باشد سود دهد چون با شحم ایل بیامیزند و بدان بخور کنند هیچ گزنده در گرد وی نگردد و ثمر وی بمعده بد بود و لذاع بود و درد سر آورد و بجهت بینداز دو اصلاح وی بمصده لسان الحمل و جلاب کنند +

ششقاقل اشقاقل ست و گفته شد و گزر صحرائی گویند +

ششبندان فاشرشتین ست و گفته شد و بپارسی سیاه دار گویند +

ششتر بجیست و در فو گفته شود +

شطریه نوعی از سعتر ست و ورق آن دراز بود و لبنانی بود و کرمانیان و تبریزیان آنرا مرزه خرا نگ

ودر صعتر گفته شود +

شعور العصفا الیز عفرانست وگفته شد +

شعر الجن وشعر الحیات وشعر الارض وشعر الجبار وشعر الغول ولحیة الحمار وساق الاسود وسانقه
وصغائر الجن وشعر الخنازیر وکزبرة البئر جمله این اسم پرسیاوشانست وگفته شد وکرمانیان آنرا
کورسو خوانند وزنان شیرازی آنرا کیس پیری خوانند +

شعاریر قثاء صغیرست وبپارسی خیار زه کوچک گویند ودر قاف گفته شود +

شعیر رومی کاکل نیز گویند وخندروس وگفته شده +

شعیر بپارسی جو گویند وآن چند نوعست نوعی از آن بی پوست بود وآنرا سلت خوانند وبپارسی جو برهنه
گویند وفعل وی نزدیکست بفعل جو باپوست ونیکوترین جو آنست که تازه وبزرگ وسفید بود ودانه وی
فربه بود وطبیعت وی سرد وخشک بود در اول وگویند که در دوم وخشکی وی بیشتر از باقلای مقشر بود
باندک چیزی اما در همه خصلتها مانند وی باشد چون از بیرون استعمال کنند وچون پخته خورند فاضلتر
از باقلا بود ودر وی تحلیلی وجلائی بود وغذای وی کمتر از غذای گندم بود وچون آرد وی بر کلف گرم
کرده طلا کنند سودمند بود وهمچنین بر جرب ریش شده با سرکه گرم کرده طلا کردن نافع بود
وبا سرکه بر نقرس گرم کرده طلا کردن خوب بود ومنع سیلان فضول از مفاصل بکند واگر آرد
وی باپوست خشخاش واکلیل الملک ضماد کنند بر ذات الجنب نافع بود وبا انجیر چون بپزند تنهای
بلغمی را نافع بود وچون مرضوض کنند وبر آتش گرم کنند وبر وجعی که از حرارت بود تکمید کنند ساکن گرداند
واگر بر ورمهای گرم نهند همان عمل کند ولیکن بغذا اما وی بادانگیز بود ومغص آورد واز بهر آن وی را
بجوشانند تمام وگویند که مضر بود بمثانه ومصلح وی انیسون ست وآرد جو چون با انجیر بپزند وبر
ورم بلغمی و ورم گرم نهند نگاه دارند وچون با راتینج وزفت وسرگین کبوتر بیامیزند وبر ورمهای صلب
نهند نضج یابد وچون با زفت تر وموم وبول کودکان که محتلم نشده باشند وزیت بیامیزند وبر خنازیر
نهند نضج دهد وچون بعصاره سنز وبیخ شنا ستند کاهو وتودک وآب روباه تربک ضماد کنند بر چشم
ورم کرده وورمی که گرم باشد ساکن گرداند وهمچنین طلا کردن بر همه ورمهای گرم چون حمره ونمله
وفلغمونی وامثال آن ساکن کند وچون با سرکه بپزند وبر پیشانی ضماد کنند ودر سرکه گرم بود ساکن کند

وہمچنین تنها یا با ادویه که موافق بود استعمال کنند قلاع را زائل کند +

شعر موی ست وجالینوس گوید که چون بسوزانند در قوت مانند پشم سوخته بود یعنی گرم و خشک ست در سوم و اگر موی آدمی تر کنند بسرکه و بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد سازند در ساعت زائل کند و گویند که سحق کرده بسرکه ضماد کنند بران نافع بود و اگر بشراب صرف و زیت تر کنند و بر جراحتهای سر نهند تو رم آن بکند و اگر زنان بدان دخان کنند خناق رحم را و سیلان آنرا سودمند بود و موی سوخته چون سحق کنند بسرکه و بر بثرها نهند زائل کند و چون با عسل سحق کنند و بر قلاع که عارض شود در دهان کودکان بمالند بغایت کمال نافع بود و چون سحق کنند باکند رو بر جراحتها که در سر پیدا شود و افشانند نافع بود خاصةً که با زیت بود و اگر سحق کنند با عسل و بر جراحتها نهند زائل کند و چون سحق کنند موی سوخته با مرداسنگ بر چشمی که حکه و جرب سخت داشته باشد طلا کنند ساکن گرداند و چون با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد دندان در روز ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش طلا کنند سودمند بود و ابن زهر گوید اگر بیاویزند موی طفل بیشتر از آنکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد یا عقرب گزیده باشد نافع بود و درد را ساکن کند و اگر موی آدمی بخور کنند بچیزی زرد گرداند و آب مقطر وی چون بر داء الثعلب بمالند موی بر ویاند و صفت سوختن وی چنان بود که دیگی نو پر کنند از موی و طبقی بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن باشد و بعد از ان بر سر آتش نهند تا بسوزد +

شعر الجبار شعر الجن ست و گفته شد باسمهای دیگر که دارد مکرر +

شقایلج ثمرة الاصف ست و آنرا افشار الاکبر خوانند و گفته شد در ثاء و بپارسی کورک گویند +

شقنقین مرغیست که وی را ایام خوانند و گفته شود و بپارسی تو مار خوانند و صاحب منهاج گوید که بهترین وی کوچک بود و طبیعت وی گرم و خشک ست و خشکی وی بقوت بود مفلوج را سودمند بود و بیخوابی آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و نشاید که اگر از یکسال گذشته باشد بخورند که بغایت مضر بود و اولی آن بود که بعد از کشتن یکروز رها کنند و بعد از ان بخورند و رازی گوید که بیرانرا و ناقهانرا نیکو باشد و ارسطو گوید که خاصیتی قوی دارد در قوت ماسکه و درین باب از کبک نافع تر بود و ابن ماسویه گوید که گوشت وی حفظ را زیادت کند و ذهن را تیز کند و قوت حواس بدهد +

شقنقین بحری جانوریست دریائی بشکل خفاش و دو بال داشته باشد مانند بالهای خفاش و

وبلون هم مانند وی بود ودم وی مانند دم موش بود ودر بن آن خاری بود مانند نیشی وبدان بگزد ودرد سخت پیدا کند از گزندگی وی وصاحب جامع گوید در مدینه مالقه از بلاد اندلس ویرا ابرق خوانند ونفس گوید که اگر زنی یا مردی لعاب کند در موضعی دران موضع خار یا مه بجرفی درتنه آنکس را که بول کرده باشد سوزش تمام ودرد سخت پیدا شود مادام که خار وی در انجا فرو برده باشند ومهراریس رومی گوید که چون بنهند در شیب جامه خواب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده باشند بخواب نرود تا آنرا برنگیرند واگر دفن کنند در بن درختی بار نگیرد وخشک گردد ودر خانه که دفن کنند اهل خانه را تفرقه واقع شود واگر بسوزند وسحق کنند وآن خاکستر بر دو کس افشانند مفارقت درمیان ایشان پیدا شود ودشمن یکدیگر شوند وبعضی گویند آنرا خرق الحسک
شقایق النعمان شقر خوانند وبیونانی اراموبی وآن بری وبستانی بود وبری گل وی بزرگ بود وبپارسی لاله گویند ونوعی دیگر هست از شقایق که آنرا اذربول گویند وگفته شد طبع هر دو نوع صاحب منهاج گوید که گرم وخشک بود در اول وگویند گرم است وتر وعیسی گوید گرم وخشک بود در دوم ووی محلل ومنضج بود وجلائی وجذبی در وی بود واگر گل شقایق با پوست جوز تر بیامیزند موی را بغایت سیاه کند وخضابی نیکو بود واگر در شیشه کنند ودر شیب وبالای وی یکمثقال روی سوخته بنهند ودر سرگین ستور چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند وموی را خضاب کنند تنها در حال موی را سیاه گرداند وعصاره وی سفیدی چشم را زائل کند خاصة از چشم کودکان وچون کحلهای مرکب با وی مربا کنند قوت چشم بدهد وشریف گوید که چون آب وی در چشم کنند حدقه را سیاه گرداند ومنع نزول آب بکند در ابتدا وتیزی ویرا زیاده کند وقوت وی بدهد واگر یک رطل شقایق ونیم رطل پوست گردکان در شیشه کنند ودفن کنند در شیب سرگین گرم دو هفته بعد از ان موی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند وچون ظرفی از آبگینه پر کنند ودر شیب آن چهار روی سوخته بنهند واز بالای آن همچنان وسر وی بگیرند ودر سرگین دفن کنند سه هفته بعد از ان بیرون آورند آبی غلیظ سیاه باشد وموی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند واگر زنان دست را بدان رنگ کنند خضاب عجائب نیکو باشد وابن رضوان گوید که اگر تخم وی چند روز متواتر هر روز یکدرم با آب سرد بیاشامند برص را نافع بود وزائل کند وگوید که بکرات تجربه کرده اند ومجرب بود ودیسقوریدوس گوید که اگر همچنان بکوبند وآب آن بگیرند وبدان سعوط کنند سر را تنقیه کند وچون بخایند قطع بلغم بکنند وچون بپزند در شراب وبر ورم گرم چشم

ضماد کنند زائل کند و آثار قرحه که در وی بود پاک گرداند و ریشهای چرکین را پاک گرداند و چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون ورق و قضبان وی با حشیش تو بپزند و بخورند شیر را براند و شقاقول نافع بود از جهت نهش و جرب ریش شده و قوبا +

شقاقل اشتقاقل ست و شتقاقل نیز گویند و گفته شد منفعت آن بعضی از آن در باب الف و تمامی اینجا گفته شود و منصوری گوید که مزاج وی گرم باشد بغایت و مسخن جگر و معده باشد و منی را زیاده کند چون ادمان آن بسیار کنند و ابن وافد گوید که گرم و تر باشد در اول و رطوبت وی بیشتر از حرارت باشد و مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نعوظ آورد خاصه که با عسل مربا سازند و جالینوس گوید که گرم و تر باشد در سوم شیر بیفزاید و قوت باه بیفزاید و حیض براند و قی فرود آورد و مقوی اعضای بارده باشد و دیسقوریدوس گوید که در ابتدای استسقا نافع بود و مقوی امعا بود و بدن و منی بیفزاید و لذت باه زیاده کند و بچه فرود آورد و اختناق رحم را نافع بود و گزندگی سگ دیوانه و گزندگی سباع و گزندگی جانوران که زهر ایشان سرد بود سود مند بود و مقدار ما خوذ از وی دو درم باشد و شیخ الرئیس گوید که ظن من آنست که سخونت وی لطیف باشد و ترتیب می قوت در روح پدید کند و رازی گوید که بدل آن بوزن آن بوزیدانست و گویند که بدل آن وارچینی ست و تخم گزر باشد و بسیار خوردن وی مضر باشد بشش و مصلح وی پرسیاوشانست که با نبات جلاب سازند +

شقر شقایق ست و گفته شد +

شقراق مرغیست که آنرا ابلواسه گویند و شقره گویند و بپارسی کاسکینه گویند و بشیرازی کاشه شکنک گویند و آن کلاغ سبز است و گوشت وی گرم ست و در وی زهومتی قوی باشد اما محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد خوردن وی و وی سم بود +

شقردیون اشقردیون گویند و آن اسقوردیون ست و گفته شد بعضی منافع آن در الف و اینجا بتمامی گفته شود و آن ثوم بریست و بپارسی سیر موگویند و حافظ الاجساد و حافظ الموتی نیز گویند بغایت گرم بود و بول براند و چون تر بود بکوبند و چون خشک بود بپزند بشراب بیاشامند گزندگی جانوران و ادویه کشنده را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک گرداند و اگر مقدار دو درم ازان با ماء العسل بیاشامند قرحه امعا و عسر البول و لذع معده را نافع بود و چون با حرف و عسل

ودراتینج بیامیزند وبرموضع نقرس نهند درد را ساکن کند و اگر آب بضماد کنند همچنین و اگر زن بخود برگیرد حیض براند

شکر تیغال شکو هنیج نیز گویند و آن خشکست و آن گفته شد ٭

شکاعی صاحب منهاج گوید که حشیشیست که در قوت و طبیعت مانند بادآورد بود و نیکوترین آن سبز باشد و گویند که زرد باشد و طبیعت وی گرم و خشکست در سوم و گویند که گرم ست در اول و خشکست در دوم و محلل لطیف باشد بغایت و گویند چون در نشیب جامه خواب کودکان نهند سودمند بود از جهت آب رفتن دهان ایشان و بر فالج طلا کردن و سعوط کردن و با شراب آشامیدن نافع بود و رطوبتهای معده و بادیکه در رحم بود سود دارد و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و جالینوس گوید که سودمند بود از جهت مره سودا و بلغم و مقوی بدن بود و معده و امعا را پاک گرداند از فضلهای بد و جذام را نافع بود و فولس گوید که جذام و بهق و برص را نافع بود چون با افسنتین رومی و عسل بیاشامند و مسخن بود و صاحب تقویم گوید که مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و گویند که مضر ست بشش و مصلح وی صمغ عربیست و نافع بود بجهت ورم مثانه و ورم مقعد و بیخ وی قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم و خون رفتن از سفینه و مجموع سیلان رطوبات از بدن بکند و شیخ الرئیس گوید که سودمند بود از جهت تبهای بلغم کهن خاصةً صبیان را و مولف گوید که بشیرازی آنرا خار مهک گویند و آن نباتی کوهی بود و در زمینی که سنگستان و کوه بود روید و از جهت تپ ربع و تپ سرد بجلاب خورند بغایت نافع بود و این مولف گوید مجرب ست ٭

شکوتا تخم کشوث ست و در کشوث گفته شد ٭

شک تراب الهالک خوانند اهل مغرب اهل عراق زرنیخ الفار گویند و بعربی سم الفار خوانند و بشیرازی مرگ موش کانی خوانند و صاحب منهاج گوید که آن دود زرست که از خراسان می آورند و گویند دود نقره است که از خراسان از معدن نقره حاصل میشود و مولف گوید که آنچه محقق ست از طرف دریا می آورند از جانب کولیکوت و میگویند که وی کانی ست و اکسیریان وی را زرنیخ اسفید خوانند و وی سم قاتل ست و معالجه کسیکه آن خورده باشد همچنان کنند که معالجه کسیکه زیبق مصعد خورده باشد و مشکل از آن خلاص یابند از بهر آنکه بغایت مهلک است و مولف گوید دیدم شخصی را دو دانگ و نیم الماس سوده بدادند و بروی هیچ کار نکرد و یک سر ه فنی هما کس ابدا و هیچ اثر نداد و دو مثقال زرنیخ را در میان پاره خمیر کردند و به یک نان بپختند

و جاشته گاه از آن مقدار یکنیم کرم و بیش بخورد چون شپش بخ در مرده بود و اگر در میان جمع کنند یا در چیزی بگرو در خانه بنهند تا موش بخورد هر موش که آن بخورد بمیرد و هر موش دیگر که بوی آن مرده دیگر بشنود هم بمیرد چنانکه از آن خانه قطع شوند موشان کین
شلجم و شلغم نیز گویند و آن لغت ست و بپارسی شلغم گویند و بشیرازی شلم بری باشد و بوستانی باشد و طبیعت آن گرم ست در دوم و تر ست در اول غذای بسیار دهد و مولد منی باشد و سینه را نرم گرداند و باه را برانگیزاند و بول براند و مسهل بود و اشتهای طعام آورد و چون با سرکه بود و خردل و مقوی معده باشد و آب وی غدد را سود مند بود و آن حمیتی است که بشیرازی رطوبت گویند و در وی غلظ و نفخ بود و محرک شهوت جماع بود و چون بخورند احساس نفخ در خود یابند بعد از آن جوارشی تناول کنند که مفید باشد ⁂
شُل اسحق بن عمران گوید که شل در هندوستان سفرجل هندی گویند و آن ثمری مدور بود مانند زردآلو و قوت وی مانند زنجبیل بود و طبیعت گرم بود در سوم و تر بود در اول ملطف کیموس غلیظ بود و صلابت اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس گوید که طعم وی تلخ بود و تیز و قابض باد ها را بشکند و در وی تحلیلی عجیب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النساء و نقرس و تباد و ق گوید نافع بود ریاحی را که عارض شود در رحم زنان و بچه را نگاهدارد در رحم و چون با عسل بناشتا استعمال کنند معده را پاک گرداند و قوت امعا بدهد و نشف رطوبات بکند و مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود و گویند که مضر بود بشش و مصلح وی عسل باشد و صاحب تقویم گوید صداع آورد و مصلح آن خشخاش سیاه و شکر بود و صاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن زیبق مقتول گردد و حق بطرف صاحب جامع است که او از شک تا شل سهو کرده است ⁂
شمع بپارسی موم گویند و دیسقوریدوس گوید نیکوترین وی سرخ رنگ بود و خوشبوی که از آن بوی عسل آید و بی خلط بود و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و ماده مرهمهای سرد و گرم بود و در وی انضاجی اندک بود و ملین اعصاب بود و خشکی لبها و خشونت سینه را نافع بود و طلا کردن و اگر با روغن بنفشه لعوق کنند منع شیر بستن در پستان زنان بکند و چون ده حب هر یک بمقدار جاورسی از وی بناشتا مند و همین مقدار چون در حسائی از جاورس یا پنج کنند و بخورند قرحه امعا را نافع بود و دفع سموم بکند و بر جراحتهای که از پیکان زهردار بود طلا کردن نافع بود بغایت و جذب سموم بکند و شریف گوید که چون با روغن سوس یا روغن زنبق بر روی طلا کنند رنگ وی را صافی

و نیکو کند و کلف ببرد و منضج و ملطف بود و استنشاق رایحهٔ وی درزنان و بارا نافع بود و خوردن وی شهوت
طعام را ضعیف گرداند و صاحب منهاج گوید اگر ظرفی از وی بسازند و در آب دریا فرو برند آب
شیرین در ان ظرف حاصل شود و سهو گوید موی سیاه از عمق بدن جذب کند جذبی بغایت و حاره و یابس
بیرون آورد +

شمشق مرزنجوش ست وصفت آن در آذان الفار گفته شد +

شمار رازیانج ست نزدیک اهل مصر و شام گفته شد +

شمسار لقس گویند و گفته شد +

شمشیر شوشمیر هم گویند و آن قاقله صغار ست و هیل گویند و در قاقله صغار گفته شود +

شمام دستنبو است و گفته شد +

شنجار بپارسی شنگار گویند و آن انوخلسا ست و در الف گفته شد و انقلیا نیز گویند و ورق وی
چون بیاشامند با شراب شکم را ببندد و ورق وی بورق کاهو ماند اما خشن بود و آن گاوزبان
تلخ ست و در کوههای سردسیر روید خاصه در کرمان +

شندله نودری گویند و گفته شد +

شنبلید صاحب جامع از قول تمیمی گوید که شنبلید فقاح سورنجان ست و بپارسی گل سورنجان نست
و قول اول اصح ست و نیکوترین آن سفید و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک ست بوئیدن
آن صداع سرد را سود دارد و بادهای غلیظ که در دماغ بود بشکند و سده دماغ و بینی بگشاید و چون
اول باران باشد که هنوز آفتاب بجدی نرفته باشد بشگفد و مانند بهار نارنج شگفته باشد بشکل و لیکن
بوی تیز داشته باشد این مولف گوید آنرا شیرازی گل ره رو خوانند از بهر آنکه اکثر بر سر راهها روید +

شنشج نوعی از حلزون و بپارسی کچک گویند و شیرازی قصینک خوانند و آن بزرگ بود و کوچک
بود و صاحب جامع گوید که سطبر و بزرگ و پیچیده بود و لون ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و
عطاران شیراز آنرا توتیای اکبر خوانند و آن ودع ست و در واو گفته شود و بهترین شنشج تازه و سفید
و املس بود و چون بسوزانند در دارو های چشم مستعمل کنند و صفت آن چنان بود که شنشج در گلی گیرند
که سرگین با وی سرشته باشند و اندر تنوری نهند که بآتش تافته تا بسوزد و علامت سوختن وی آن بود

که سفید گشته باشد و اگر سفید نگشته باشد دیگر در گل گیرند و در آتش نهند تا تمام سوخته شود و سفید گردد بعد از آن در آب سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر باره سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر باره سحق کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند که تر بود و منفعت وی آنست که سفیدی که در چشم بود زائل کند و نشف رطوبت از چشم بکند و آب رفتن باز دارد و جلای تمام بدهد و اگر ناسوخته باشد و در چشم کشند جلا زیادت دهد و اگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت بیشتر کند و تجفیف در وی زیادت بود و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند نشف بی لذع کند و سنون کردن دندان را جلا دهد و مسکن وجعهای گرم بود مقدار نیم درم اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن ودع.

شتقاقد شنجار است و گفته شد.

شنان فراسیون است و گفته شود.

شونیز شینیز است و حب السواد گویند و بپارسی سونیز گویند و بهترین آن فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم قطع بلغم بکند و جلا بدهد و محلل ریاح و نفخ بود و در ورمهای بلغمی کهن شده و در ورمهای صلب چون بکوبند و با کمیز کودکان که مانع نشده باشد بسرشند و ضماد کنند بگدازاند و چون بکوبند و با آب کنند و بر ناف ضماد کنند کرم دراز بیرون آورد و چون با سرکه و چوب صنوبر بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان سود دهد و اگر در آب حنظل تر بسرشند یا جوشانیده بر ناف طلا کنند حب القرع را بیرون آورد و اگر با آب درمنه بسرشند و طلا کنند مجموع کرمها بیرون آورد و چون بریان کرده سحق کنند و در صره بندند و دائم ببویند زکام سرد را نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری روغن حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره از آن در گوش چکانند نافع بود جهت سردی و بادی و سده که در گوش بود و اگر بریان کرده بکوبند و در زیت خیسانند و از آن زیت سه قطره در بینی چکانند یا چهار قطره زکامی را که عطسه بسیار آرد سود مند بود و اگر بسوزانند و با روغن سوسن یا با روغن [illegible] که موم در آن گداخته باشند بیامیزند و بر سر گل طلا کنند موی را برویاند و بروغن وی را چون سعوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و به جزء ببیزند و هر روز مقدار دو درم از آن با آب نیمگرم بیاشامند گزیدگی سگ دیوانه را سود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر بهق و برص طلا کنند سود دهد و اگر با عسل و آب گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه را بریزاند و چون با عسل و روغن گاو بسرشند سود مند بود از جهت درد رحم و گرده و دردی که نفسا را بود در زمان امساک خون نفاس ساکن

چون سحق کنند با بول و بر ریشهای سر بندند و بدان ادمان کنند ریش را پاک گرداند و موی را بر رویاند و
چون در کحلها کنند و در ابتدای نزول آب بکشند یا بدان سعوط کنند منع آن بکنند و قلع ثالیل و خیلان
و بهق و برص و جرب و ریش شده بکند و اگر بر پیشانی طلا کنند درد سری که از سردی بود ببرد و سده مصفات
بگشاید و چون بکوبند و بسرکه بخیسانند و با دا سحق کنند بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه را زائل
کند و اگر ادمان خوردن وی کنند چند روز بول و شیر و حیض براند و چون با نطرون بیاشامند عسر البول
و عسر النفس را نافع بود و مقدار وی درم از وی با آب بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و چون در خانه
دود کنند گزندگان بگریزند و بخاصیت تبهای بلغمی و سوداوی را زائل کند و حب القرع را بکشد از بیرون
طلا کردن و چون روغن وی را سعوط کنند سودمند بود از جهت فالج و کزاز و قطع تری و سردی بکند که
اگر جمع شود از آن فالج حاصل شود و چون سحق کنند با خون افعی یا با خون پرستوک و طلا کنند بر سفیدی
که بر اعضا ظاهر بود لون آن بگرداند و چون بریان کنند بآتش آهسته و بکوبند و بگلاب بسرشند و طلا کنند
بر ریشی که در ساق پیدا شود و بعد از آنکه ریش را بسرکه شسته باشند زائل کند و بحال صحت باز آورد
و چون ضماد کنند درد مفاصل را سودمند بود و چون بخور کنند حیض براند محکم و بچه مرده و زنده بیرون
آورد و مشیمه بیندازد و شریف گوید که چون هفت دانه از وی با شیر زنان خیسانند یکساعت و سعوط کنند در
بینی کسی که یرقان داشته باشد و چشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع بود و زود بحال صحت
باز آورد و زائل کند بشدت تفتیح سده و گویند که مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی صمغ
زیتون است و گویند که بسیار خوردن از وی کشنده باشد و نوعی هست که غثیان و خناق آورد
و داوی آن بود که قی کنند و شیر بیاشامند و مداوای دیگر چون مداوای کسی که کندش خورده باشد +
شو اصیرا نوعی از بنجاسف است و آنرا مسک الجن خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است و در
حقنهای تیز کنند سودمند بود از جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل سرد بغایت از بهر آنکه مسهل
اخلاط غلیظ لزج باشد +

شوخط خوشه ارزن است و صفت آن در باب جیم در جاورس گفته شده +

شویلا بر بنجاسف است گفته شد و شویل نیز گویند +

شوع درخت بان است و صفت آن در حب آن گفته شد در حا +

شوشمیر خیربواست و سهیل و ابوادبال و ابوانیز گویند و آن قاقله صغار ست و گفته شود +
شوکة الدارصین شط الراعی ست و بپارسی طوسک گویند و بیونانی دنیسا گویند و گفته شد
شوکة الدهن حکوبست و گفته شود و بپارسی کنگر گویند +
شوکة العلک انخیص ست و آن از بادزیون ست و گفته شد +
شوکة عربیه شکاعاست و بپارسی خارمهک گویند و در شکاعی گفته شد +
شوکة قبطیه قرظ ست و بپارسی کزه گویند و در قاف گفته شود +
شوکة شهباء ینبوب است و گفته شود و بپارسی آنرا کودر گویند +
شوکة منتنه غافث گویند و چنین گویند که طباق ست و گفته شود اما طباق خار ناک نیست
که آنرا شوکه گویند +
شوکة بیضا بادآورد گویند و گفته شد +
شوکة مصر شوکة قبطیه ست و گفته شد +
شوکران جفطوطه گویند و بیونانی قونیون و میقونیون و ماریقون و طفسیقون نیز گویند و آن
طمع است و گویند آن تخم بیخ رومیست و دیسقوریدوس گوید که ساق او مانند ساق رازیانه بود و برگ آن مانند برگ
خیارزه است و گل وی سفید بود و تخم وی مانند تخم انیسون رومی سطبر اما سفید تر بود و روفس گوید که
ورق بیروج زرد ست لغایت بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند تخم نانخواه بود و بشکل نه بطعم و لعابی
داشته باشد و مؤلف گوید که آن بیخ کوهیست و بپارسی آنرا دوس گویند بهترین آن بود وی
بود که از ولایت یزد تفت خیزد آنرا دوس تفتی گویند و تخم آن شوکران ست و طبیعت آن سرد و خشک
بود در سوم تا چهارم کشنده بود اگر عصاره وی بگیرند پیشتر از آن که تخم وی خشک بود در سوم و در آفتاب
نهند تا منعقد گردد بسیار منفعت داشته باشد و در طلیه و در شیافها از جهت درد چشم استعمال کردن نافع
بود و چون ضماد کنند بر حمره و نمله ساکن گرداند و اگر نبات وی همچنان با ورق بکوبند و بر انثیین ضماد
کنند نافع بود جهت کثرت احتلام و چون ضماد کنند بر قضیب سستی بر پیدا شود و چون بر پستان دختران
بکر ضماد کنند نگذارد که بزرگ شود و اگر بر پستان شیرده ضماد کنند قطع شیر بکند و اگر بر موضع زهار
بر جعی که موی بود طلا کنند منع رستن موی بکند و اگر بر خصیه کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود

واگر بر نقرس گرم طلا کنند سود دهد و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل زائل گرداند و چشم وی تاریک شود تا بحدیکه هیچ نه بیند و فواق آورد و اعضای وی سرد شود و در بدن وی خون منجمد شود و در آخر کار تشنج اعصاب آورد و خناق از تنگی که در قصبهٔ شش و حنجره پیدا گردد بسبب ریاح و مضرت آن بیشتر بدل رسد تا بحدیکه بکشد و مداوای آن بقی کنند و بعد از آن بشراب صرف کنند و فلفل پس بشیر خر یا با افسنتین و فلفل و جندبیدستر و سداب با شراب و فرومانا و میعه و فلفل و تخم انجره با شراب و ورق غار و انجدان و حلتیت با روغن و مداوای آن بفرفیون نیز کنند و اگر تخم وی براانکی در شراب کنند و بکسی دهند بغایت منوم بود و ابن مولف گوید زراز یتخم وی را میخورد واو زبان نمیداردو بدل آن دو وزن آن بزر البنج سیاه بود.

شوغار زاج سفید ست و گفته شد.

شودانیق سودانیا نست و گفته شد خدا انک دهد و کیموس وی کدر بود.

شهدانج بزر القنب ست و آن بری باشد و بوستانی بود و در قاف گفته شود.

شیطرج بپارسی تیتنبر گویند و عضاب خوانند بزبان بربری و بیونانی لیدیون گویند و آن انواعست بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی بود یا بحری و مولف گوید چند انکه امتحان کرده شد بهتر از پارسی هیست که چون بر برص و کلف طلا کنند در لحظه آبله میزند و هندی آبله نمیزند پس محقق شد که شدت و حدت وی زیاده از هندیست و این نوع نیکوترست بدو وجه یکی آنکه تازه بود دوم آنکه مقشر بود فی الجمله طبیعت آن سرد و خشکست در آخر درجه دوم و جالینوس گوید که گرم بود در درجه چهارم و شیخ الرئیس گوید که بر بهق سفید و برص جرب و تقشیر با سرکه طلا کردن نافع بود و چون بیاشامند با دویهای مناسب درد مفاصل را سود دهد و اگر بر سپرز طلا کنند بگدازد و گویند چون بیخ وی از گوشت بیاویزند درد سپرز را ساکن کند و اگر ورق وی را اینک بکوبند و با بیخ را سن بر عرق النسا ضماد کنند و انگی و نیم ساعتی رها کنند نافع بود و اگر بر سپرز نهند نافع بود و بر جرب ریش شده مالند بغایت مفید بود و چون از خود بیاویزند درد دندان را ساکن گرداند و مولف گوید که از خواص وی آنست که اگر کسی را درد دندان بود شیطرج در کف دست مخالف نهد و بر بندد بوی نهد و بجسپد درد دندان را ساکن گرداند و این مجربست و انجبت قوبا با سرکه کهن چون طلا کنند

بغایت نافع بود و مجرب مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند که مفرست لبشش و گویند که مصلح
آن مصطکی بود و بدل آن فوه و گویند که بدل آن بیخ کبر است و ابن مخالف گوید قسمی چون برگ سپندان بود و درازی
نبات وی یک گز باشد و کمتر نیز و بیشتر و در تابستان پدید آید و برگ او خرد و ریزه تا که سر او سخت شود و تخم وی
در غایت خردی بود و ورق وی را اغاور گویند.

شیح بپارسی درمنه گویند بهترین وی ارمنی بود و آنرا درمنه ترکی خوانند و شیح جبلی را افنیلون خوانند
و طعم وی تلخ بود و طبع وی گرم و خشک بود در سوم و گویند که گرم بود در دوم و خشک بود در اول محلل
ریاح بود و مقطع و در وی قبضی بود دون قبض افسنتین و چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن بادام بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود و منع اکله بکند و عسر النفس اسود دارد و کرمها و حب القرع را بکشد و به بول و حیض براند
و از جهت گزندگی عقرب و رتیلا و زهرهای جانوران سودمند بود مقدار دو مثقال و چون بسوزانند
و بر موی ریشی که کوتاه بود یا بر موضع ریشی که نرسته باشد طلا کنند موی برویاند و وی مضر بود باعصاب
و مهیج بود و معده را زیان دارد و مصلح وی ترمس بود و گویند که مصلح وی شراب ریباس بود
یا شراب اترج و بدل آن در قاتلات دود برنگ کابلی بود و در عملهای دیگر غیر ارمنی بدل وی گشنه

شلغم زوانست و بهترین وی آنست که ارکن و فربه بود و طبیعت وی گرم بود در سوم و گویند
در اول و گویند در دوم و وی محلل و ملطف بود و جلا دهنده و اگر با کعک و بر بهق طلا کنند نافع بود
و محلل ورم خنازیر بود و با بزر کتان و با سرگین کبوتر چون بر وی نهند سوراخ کند و با گندم پر قوبا بر
ریشهای بد ذرور کردن نافع بود و بخور کردن بدان آبستنی را یاری دهد خاصه چون با سولیق و
مرو و زعفران و کندر بود و چون بکوبند و بسرشند و بر عضوی نهند که نصل سلی یا خاری بود بیرون آورد
و مسکر و مسدر بود و آنرا بشیرازی شلمک گویند و آن در میان گندم بود و آن نان بغایت سدر
و سکر آورد و بدل آن جند قوقی بود و اگر آنرا در شراب خیسانند و بیاشامند بغایت منوم بود و
سستی خواب گران آورد و روغن وی از جهت قوبا و روغن گندم بنیکوتر بود و چون بر صدغین
مالند خوابی معتدل آورند و ابن تمولف گوید شلیم در میان گندم آن وقت بسیار باشد که گندم
تباه گردد و رازی گوید که بدل آن خواست.

شیرج دهن الحل است و بپارسی روغن کنجد خوانند و شیره گویند و طبیعت وی گرم و تر بود

و سودمند بود جهت شقاق و خشونت سودا وی خوردن و طلا کردن و چون مرد و زن وی بر پزند و سویا نگاه او قوت دهد و خوردن وی با آب سوسنکه یبس وی انجنی را زائل کند و ضیق النفس را نافع بود و مخلل طبیعت بود و سموم را نافع بود و خشونت حلق و سینه را سود دهد و سهو که طبها زائل کند چون در طبیخ کنند و در وی غلظی بود معده را بد بود و مرخی وی بود و اگر خواهند که غلظ وی اندک شود مصلح وی آن بود که بریان کنند و بعضی گویند که سودا وی را هیچ نفع نبود ✤

شقیقة العجوز اشنه است و بپارسی دوااله گویند و در باب الف گفته شده ✤

شیان دم الاخوین است و بپارسی خون سیاوشان گویند و گاوخون نیز گویند و در باب دال گفته شد

شیرزق و شیرزج نیز گویند و بپارسی شیرمرغ و صاحب جامع گوید که آن سرگین خفاش ... ... یند که آن بول خفاش ست صاحب منهاج گوید که بول خفاش ست و گویند که شیر خفاش ست و مولف گوید آنچه محقق ... شیر خفاش ست زیرا که هیچ مرغی را شیر نیست الا خفاش را و شیر مرغ که مردم بافواه گویند شیرزق ا... و طبیعت آن گرم و خشک ست بغایت گرم و منفعت وی آنست که سنگ مثانه را بریزاند و این مولف گوید مرغی هست که آنرا خفاش خوانند مقدار گوسفندی و دو پستان دارد و دو گوش و دهن و دندان و از پستان وی شیر آید و بچه را شیر دهد و آن شیر را شیرزق خوانند و ناخنه و سفیدی که در چشم بود چون در چشم کشند زائل کند ✤

شیرابه بپارسی خشخاش گویند و گفته شود ✤

شینیز شونیز ست و گفته شده ✤

شیطرج حبشی فلفل سیاه ست و گفته شود ✤

شیخ البحر حیوان دریائیست که سر و بینی وی مانند گوساله بود و گویند روز شنبه البته از دریا بیرون نیاید ✤

شیاف خوزی بوش در هندی ست و گفته شده ✤

شیر املج آملج را گویند چون در شیر خیسانند آنرا شیر آملج خوانند و قبض وی کمتر از املج بود و نیکوترین وی آن بود که چند روز در شیر خیسانند طبیعت وی سرد و خشک بود در سوم و گویند که گرم و تر بود و بلغم لزج را پاک گرداند و قوت شهوت بدهد و قطع قی کند و آب فتن نه و ...

یا زدارد و حرارت خون را بنشاند و مقدار یکمثقال از وی مستعمل کنند و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی شیر تازه و عسل بود ❊

شیراز بپارسی ریحان گویند ❊

شیر بخشت رشیخی زرد رنگ است که از هندوستان آورند طبیعت آن گرم و خشک بود و مسهل مره سودا بود و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و بادهای فاسد و شربتی از وی دانگی تا نیم درم بود

شیر خشک بپارسی شیر خشت گویند و آن شبنمی ست که می نشیند بر درخت بید و کثیرا که در هرات ست و تلیین طبیعت کند و مسهل صفراست و تسکین معده و جگر و قلب کند و طبیعت آن معتدل ست میان سردی و گرمی و گویند که طبیعت وی گرم ست باعتدال و فعل وی اقوی بود از ترنجبین و مانند وی و بهترین وی آن بود که شفاف بود مانند صمغ ❊

باب الصاد

صابون گرم و خشک بود در چهارم و مفرح اعضا بود محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط خام چون شیافه از وی بخود برگیرند و در بهار الفضج دهد و شریف گوید چون در میان خرقه صوف نهند و خراز و قوبا را بدان بمالند محکم زائل کند و اگر با همچندان نمک بیامیزند و در حمام بمالند حکه و جرب ریش شده را نافع بود و با همچندان حنا بیامیزند و بر زانو طلا کنند درد زانو ساکن کند و اگر بر نمش طلا کنند زود زائل کند و مجرب ست و چون بجوشانند با روغن گل و بر ریش سر کودکان بپایی چند نوبت طلا کنند خشک گرداند و زائل کند و چون طلا کنند بر ریشها و شهد یه و هفت روز رها کنند بعد از آن باب گرم بشویند هیچ دوا بهتر از آن نبود و چون دو درم از وی با چندان سلقون که آن زنجفر محرق ست و همچندان نوره آب دیده بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آن که نشسته باشند یک و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه کند و تغیری تمام پیدا کند و شریف گوید مجرب ست و اگر سر را بدان بشویند در حمام شپش را بکشند و سر را پاک گرداند از سبوسه و گویند اگر با ادویه بسرشند که جهت نمش و بهق مناسب بود فعل وی زیاده گردد و بهق و نمش را زائل کند و چون بر اورام بلغمی دشوار تفتیح نهند تنها یا با ادویه دیگر که موافق باشد تفتیح دهد و چون بسرشند با ادویه که گشاینده اورام بود مانند حرف و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار فعل وی قوی گرداند و گویند که سر را چون بدان بشویند

مو بی را جعد گرداند و بر سر جراحتها طلا کردن بگشاید و آب می آگر بجو زند کشنده بود نزدیک بخوردن نوره و مداوای وی بقی و بآب گرم کنند و روغن کنجد و بعد از آن بآب گوشت مرغ و روغن بادام والله اعلم +

صابون الغافق شجره آبی مالک ست و گفته شد و بپارسی چوبک اشنان گویند و آنرا اوزیون است +

صاب گویند قثاء الحمار ست و گویند بتحقیق نوعی از یتوعات ست و این مؤلف گوید ابوریحان گفته که آن درختی ست که شیر سوزنده دارد و در زمین غور از جزیره عرب و ظن این ضعیف آنست که دیدار ست و باصفهانی تفاح را صاب گویند +

صاره لوف صغیر ست و گفته شود +

صاخیه حرزاست و گفته شد +

صبی گویند عصاره سناست و گویند سناست و گویند عصاره که زرد رنگ ست طبیعت آن سرد ست نقرس گرم را نافع بود +

صبر سه نوعست اسقوطری و عربی و سمحانی و بهترین آن سقوطری باشد و سقوطره جزیره ایست نزدیک ساحل یمن و آن جزیره چهل فرسنگ ست اهل بی دینان اند و ساحران محکم و اصل ایشان از یونان ست و اسکندر ایشانرا از زمین یونان بآن جزیره فرستاده جهت ساختن صبر و زنان ایشان مجموع ساحره اند تا بحدیکه اگر خصمی با کسی داشته باشند اگر آن شخص حاضر باشد و الا شکل وی در ضمیر خود آورند و قدحی پر آب پیش خود نهند و آغاز سحر کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح پیدا شود و بعد از آن قدح پر از جگر و دل شخص گردد و آن شخص در حال بمیرد و چون شکمش بشگافند جگر نبیند در شکم وی نبود تا بدین حد مبالغه میکنند در ساحری اینها و نیکوترین صبر سقوطری آن بود که لون آن مانند لون جگر باشد و بوی وی مانند بوی مر بود و براق بود نزدیک بصمغ عربی و چون در دست بمالند زود خورده شود و بلون مانند زعفران باشد و از وی بوی روغن گوسفند آید و قطعها سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و یمنی گویند و وی میانه بود و سمحانی بد بود و آنرا صبر برد کی خوانند و طبیعت صبر گرم بود و خشک ست در دوم و گویند گرم

وی در اول بود و گویند در سوم و جالینوس گوید خشکی وی در سوم بود و گرم در اول جهت معده از همه داروها
سودمندتر بود و ریشهائی که مشکل نیک شود خاصه در دبر و ذکر و چون با آب بگدازند و طلا کنند و همچنین
سودمند بود جهت ورمهائی که در دهن و بینی و چشمها حادث شود و فی الجمله خواص وی آنست که منع
ماده بکند و اگر جمع شده باشد بگدازاند و سخن معده باشد و دباغ آن و باد و بادها را بشکند و مسهل صفرا باشد
و رطوبت و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سده جگر بگشاید با وجود آنکه مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب و درد
و سوزش آن زائل کند و رطوبت آن خشک گرداند و سودمند جهت نزول آب و سر و معده و
مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و عروق اعصاب را از اوساخ پاک کند
و ذهن را صافی گرداند و حبیش ابن الحسن گوید نشاید که صبر در سرما سرد و گرما گرم مستعمل کنند الا
در زمانی که معتدل بود که اگر در سرما سرد استعمال کنند مضر بود بمقعده و باشد که اسهال دموی آورد
از بهر آنکه مرخی معده و عروق پیرامون مقعده بود پس افواه آن بگشاید و خون روانه گردد و صبر عربی
کرب و مغص آورد و قوت وی در طبقات معده یکدو روز باقی ماند و سقوطری چندان بود و چون
بیاشامند بخار لطیف از وی متصاعد شود بسر و دماغ و فضول و بلغمی که جمع شده باشد پاک گرداند
و بخاری که از معده متصاعد شود بسر و قوت باصره بدو بدان سبب که چون متصاعد شود بسر از وی
جزوی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول مجری پاک گرداند و روشنائی چشم زیاده کند و بدین
سبب است که صبر در ایارجات و معاجین میکنند و صبر چون ناشسته باشد زیاده اسهال کند و چون
مغسول کنند قوت دوائی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوائی بیرون رود و صفت شستن
وی صاحب جامع چنین آورده است که بگیرند صبر سقوطری یک رطل و سحق کنند و منخل حریر بیزند
بعد از آن افسنتین ربع رطل و آزاد درخت یا ایارج مصطگی و حب بلسان و دارصینی و سلیخه و عود بلسان و
سنبل و اسارون از هر یک سه درم این ادویه را در دو رطل آب شیرین بپزند تا به نیمه باز آید بعد
از آن فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در هاون کنند و آن آب و دران ریزند
و بشویند و در ظرفی کنند تا آن آب از صبر صافی شود و دیگر بار در هاون کنند و دوم بار بشویند و آنقدر مالند
که هیچ باقی نماند الا مانند خاک گردد بعد از آن آب از وی بریزند و صبر باقی بمانند پس ۳ سه درم زعفران
با وی بیامیزند و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربتی از وی مابین یکدرم تا دو درم بود

وصبر چون کهن شود سیاه گردد و حدت وی کم شود و تشنه وی زرد و تر از ناشسته ضعیف شود و گویند مسهل سودا
بود وانچه مغسول بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی مفرد ما بین نیم درم بود بآب گرم مسهل بلغم
و صفرا بود و اگر با ادویه بود شربتی از نه دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و تعدیل آن بکثیرا کنند و مضر بود
بجگر و مقعد و مصلح آن مصطکی و ورق گل سرخ و قل بود و منصوری گوید شربتی از وی یکمثقال تا دو
مثقال بود و نوعی سمانی سیاه بود و باید که صبر تنها مستعمل نکنند که بغایت مضر بود بمقعد از بهر آنکه خشکی
وی در درجه سوم ست و مقعد عصبی ست و مزاج وی سرد و خشک بود چون بران بگذرد و بشکافند در
خشکی مضر بود و بعضی شریف گوید چون بآب کنند تا سحق کنند و طلا کنند چند نوبت بر بواسیر که از مقعد
رسته باشد ببرد از دو گویند نیکوترین معالجه این زحمت بود و مجرب ست و باید که چون ببندد از
روغن گل در ظرفی اسربی یا قلعی حل کرده باشند بمالند از پی آن و اگر در آب لسان الحمل حل
کنند و بر ریش بینی و گوش طلا کنند زائل کند و چون بسرکه حل کنند و بر حمره و شری طلا کنند نافع بود و بدل صبر بوزن
آن حضض بود و در نفع معده بوزن آن افسنتین و گویند بوزن آن حضض و افسنتین بود و این مؤلف
گوید علی بن عیسی آورده که صبر سقوطری خوردن را شاید و در طلا استعمال نکنند و از بهر آن صبر زنجی بکار
دارند و خوردن را نشاید +

صبار گویند عصاره سناست و گویند عصاره زردرنگ ست طبیعت آن سرد ست
نقرس گرم را نافع بود +

صحنا بپارسی ماهیابه گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در اول و خشک
بود در دوم و آنرا از ماهی سازند که آنرا ماهی اشنه خوانند و در گرمسیر شیراز و در لار بسیار سازند و خلطی بد
از وی حاصل شود و نشف رطوبت معده بکند و وجع ورک بلغمی را نافع بود و گند دهان که از فساد
معده بود زائل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکه آورد و تشنگی و صداع بیفزاید و مصلح وی مغز کاهو بود

صدف بهترین آن سفید بود که در آب شیرین بود و طبیعت آن خشک بود و صدف فیروس
و صدف فرفورا سوخته نشاید که استعمال کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوت وی
در غایت تخفیف بود و اولی آن بود که بغایت سحق کنند و این علی بن عاصم ست که هرچه جوهر وی حجری بود پس چون تنها
استعمال کنند نافع بود جراحتهای خبیث را از بهر آنکه مجفف بود بغیر لذع و چون با سرکه بسرشند

وعسل یا با شراب نافع بود جهت جراحتهای متعفن خبیث و گوشت صدف بری چون سحق کنند و طلا کنند
بدن را خشک گرداند بقوت و صدف جذب سلی و عظام بکند و مسکن وجع نقرس و مفاصل بود و چون
ضماد کنند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و وی مسکن وجع معده بود و چون بر سر ضماد
کنند و رها کنند تا خود رها کند بغایت نافع بود و چون زن بخود برگیرد حیض براند و گوشت وی سود مند
بود جهت گزندگی سگ دیوانه و مرق صدف کوچک شکم براند و بدان بخور کردن اختناق رحم را نافع
بود و مشیمه را بیرون آورد و صدف سوخته در تحلیل و جلای دندان و در کحلهای چشم مستعمل کنند و بریز
چشم را نافع بود و غلظ اجفان را زائل کند و چون طلا کنند بر موضع موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه
برکنده باشند و دیگر نروید و سوختگی آتش را سود مند بود و درد دل را نافع بود و مقدار مستعمل از وی یک مثقال
بود و از آب وی تشنه رم و صدف سوخته بهق را زائل کند و لثها را پاک گرداند و اسحق گوید که
خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی ودع +
صدف البواسیر نوعی از صدف است که در ساحل دریای قلزم بسیار بود و در بحر حجاز نیز
باشد چون در شیب خود دود کنند بواسیر را سود دهد و ببندد از و و چون بسوزانند و بعسل بسرشند قطع
ثالیل بکند و ترجر را سود دهد و شکل مانند حلزون بزرگ باشد الا وی طبقات داشته باشد و بوی
وی کریه بود و لون وی فرفیری بود که بسیاهی زند و در قلزم به رکیه معروف بود +
صدا الحدید زعفران الحدید ست و گفته شد +
صریمة الجدی شجرة الطحال ست و گفته شد +
صرو شوکرانست و بپارسی دورس گویند و در باب شین گفته شد +
صرایه حنظل ست که زرد خواهد شد +
صرب صمغ ست و گفته شد +
صریبا بادروج ست و گفته شد +
صرصره ریز گویند و آن حیوانیست کوچک مانند ملخی کوچک که بشب آواز کند و بشیرازی
جرد اسک گویند و بسقوبیدوس گوید چون بریان کنند و بخورند درد مثانه را سود دهد و جالینوس
گوید بعد از آنکه خشک کنند کسیکه قولنج داشته باشد یک عدد و با یکدانه فلفل بخورد و شربتی سه عدد بود

ازین حیوان با پنج عدد یا هفت عدد یا شش وی نقل در وقت پیچان درد و صعوبت آن رها صاحب
منهاج گوید که چون در زیت بپزند و در گوش چکانند درد گوش دفع شود

صرفان بعربی راصرفان گویند و گویند که صرفان نوعی از خرما سرخ فربهست و آنرا اسم صرفان گویند
و بپارسی خرما رکتوم گویند و در تمر گفته شد

صعتر بشیرازی اوشه گویند و بیونانی اوریغاس و آن دو نوعست و را از ورق و گرد ورق
و بری را نمع گویند و در قوت مانند ماشا بود و دراز ورق اقوی بود از گرد ورق و نیکوترین آن
کوچک ورق بری است و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم ملطف و محلل بود و درد ورکین را
نافع بود و درد دندان را که از سردی باد بود و چون بخایند ساکن گرداند و طبیخ وی چون با شراب بیاشامند
گزیدگی جانوران را سود دهد و چون با پنجنج بیاشامند دفع مضرت شوکران و افیون بکند و چون
با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت جنین کند و چون با خیارزه بخورند نیکو بود جهت کوفتگی عضله
معده و جگر بغایت سودمند بود و اگر با روغن ایرسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد و اگر با سرکه
بیاشامند مطحول را نافع بود و حیض و بول براند و اگر طبیخ وی بیاشامند شکم براند و فضول مراری
بیرون آورد و اگر با عسل لعوق کنند ورم ملازه و سرفه گرم را نافع بود و خوردن وی غشیان را
بغایت نافع بود و چون بپزند و آب وی بیاشامند کرم را بکشد و حب القرع را بیرون آورد و اشتهای
طعام باز دید کند و باد را تحلیل کند و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبت حادث شود زایل
کند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و روغن سینه و شش را سودمند بود و اگر با سویق بر ورمهای بلغمی
ضماد کنند بگدازاند و خوردن وی هضم طعام بکند و معده و امعا را از بلغم غلیظ پاک گرداند و غذای
غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را سود دارد و سده بگشاید و چون قصب می با
عناب بپزند و آب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق گرداند و این خاصیت در وی موجود است
و اگر با انجیر خشک بخورند عرق برانگیزاند و لون را نیکو گرداند و فقاح وی مصلح مسهل مره سودا و بلغم بود و شربتی
یک مثقال با نمک و سرکه بود و حصر قولنج و درد رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و نمک بپزند و شربت
یک مثقال بخورند و با آن خسپند جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود و از نزول ایمن باشند و نظر
را نیکو گرداند و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و اگر ضماد کنند بر موضع گزیدگی همچنین نافع بود

و چون صعتر بزند یک بقولی که مضعف چشم بود بنهند ضرر آن زائل کند و نوعی از صعتر بستانی هست که آنرا
میکارند آن ضعیف تر از بری باشد در قوت فعل و صعتر نیز بسیار میکارند و این محولت گوید که در شیراز
هم میکارند و آنرا مزره خوانند و صعتر مضر بود بارییه و مصلح وی سرکه انگوری بود +

صغبین سغبین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شد +

صفصاف خلاف ست و بپارسی بید گویند و در خا گفته +

صفینه درخت ابهل ست و آن عرعر بود و گفته شود +

صفراعون مرغیست که آنرا اطرغلودلیس گویند و گفته شود +

صقر مرغیست که گنجشک را صید کند و بپارسی باشه گویند و به بربری تانغنیا گویند و ابوعمار نیز گویند
گوشت وی گرم و خشکست چون بپزند و خشک کنند و سحق کنند و دو درم از وی بیاشامند با
سرد بناشتا سه روز سرفه سرد و ربو را نافع بود و زهره وی نافع بود جهت ابتدای نزول آب چون
در چشم کشند قوت باصره بدهد و سرگین وی چون بر کلف مالند زود زائل گردد +

صلون کرور گویند و آن خرنوب نبطی ست و ثمر وی در مصر حب الکلی خوانند و اناغورس
نیز گویند و صفت خرنوب گفته شد و در ینبوب نیز گفته شود +

صلصل بپارسی عکه خوانند و آن عقعق ست و گفته شود و آنرا بپارسی قالیحه گویند +

صموغ جالینوس گوید که صمغها گرم و خشک بود لیکن بعضی از بعضی فاضلتر بود و صمغ را
بشیرازی ازدو گویند و بپارسی زد +

صمغ عربی بپارسی ازدو تازی گویند و آن بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود که صافی بود
چون اندک داشته باشد و سفید بود و چون در آب نهند زود بگدازد و طبیعت آن معتدل
بود و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک بود و در وی قبضی بود و جفافی باعتدال سرفه گرم را نافع
بود و آواز صافی کند و قوت معده بدهد و اسهال صفراوی را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی مثقال
بود و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و حدت ادویه بشکند و اسحق گوید مضر ست بسفل
و مصلح وی کتیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الاس گویند مصلح آن شراب صندل و گلاب
صمغ اللوز بپارسی ازدو بادام گویند بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت

جوان گیرند وطبیعت وی مایل بسردی بود و گویند گرم وتر بود و گویند صمغ بادام شیرین درد حلق و
سرفه وتب دق را نافع بود و فربهی آورد وصمغ بادام تلخ قابض وسخن بود و چون بیاشامند نفث دم
را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند وبر قوبا که بر ظاهر پوست پیدا گردد بمالند زائل کند و چون با شراب ممزوج
کنند و بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و سنگ گرده را بریزاند و گویند صمغ بادام مضر بود بسپرز و مصلح
آن قند وخشخاش بود و بدل آن صمغ عربی وکتیرا بود +

صمغ الاجاص بپارسی زردآلو گویند بهترین صمغ آلو آن بود که از درخت کهن گیرند و در وی
گرمی وخشکی بود و گویند گرم وتر بود و درشش وسینه را نافع بود و چون با شراب بیامیزند و بیاشامند سنگ گرده
ومثانه بریزاند و چون با سرکه بیامیزند وبر قوبا کودکان بمالند زائل کند و جراحتها را بصلاح آورد و
چون در چشم کشند روشنائی چشم زیاده کند و چون در سرکه حل کنند وبر شری بمالند خراز و شری حصف طلا
کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی قند بود +

صمغ السماق بپارسی ازدو سماق گویند چون در دندان گیرند درد ساکن گرداند و جراحتها را
نافع بود و اگر در شیافات کنند روشنائی چشم را زیاده کند +

صمغ المحروث حلتیت است وبپارسی انگشت گنده گویند و در باب حا گفته شد +

صمغ الدامیشا نیکوترین آن بود که صافی باشد و بسرخی مایل بود و در غایت حدت و حرافت
باشد و تلخی تمام داشته باشد و مؤلف گوید آنرا بشیرازی آوودک خوانند و از حدود شبانکاره خیزد و در هیچ
جای دیگر نبود و لطف بود و از جهت بادهای غلیظ که در معده و امعا باشد سودمند بود و بلغمی که در معده
باشد لطیف گرداند و بگدازاند و در قوت گویند مانند حلتیت بود و مؤلف گوید جهت درد دندان استعمال
کردن مقدار نیم درم نافع بود اگر سبب آن از نفخ بود +

صمغ السداب بپارسی ازدو سداب گویند گرم ست در سوم و خشک ست در دوم بادها را ساکن کند
و در مهار صلب بگدازاند و ریش چشم را نافع بود و چون بران افشانند وخنازیر که در حلق و شیب بغل
بود بگدازاند چون مقدار دانگی سعوط کنند و بدل آن دو وزن آن حلتیت ست +

صمغ الخطمی بپارسی ازدو خطمی گویند سرد و تر بود تشنگی ساکن گرداند و شکم ببندد و نافع بود جهت
مرهٔ صفرائی +

صمغ الجوز الرومی کهرباست وگفته شود +

صمغ الطرثوث اشق ست وگفته شد در الف +

صمغ القتاد کتیراست وگفته شود +

صمغ السداب البری سافنیاست وگفته شد +

صمغ الکمثری بپارسی از دوامرود گویند نیکوترین صمغ امرود آن بود که از درخت کهن گیرند وطبیعت آن گرم وتر بود در دوم و ریشهای آنرا سودمند بود و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن گل ارمنی بود +

صمغ البطم علکست بپارسی بناست گویند و بشیرازی کندر خوانند وطبیعت آن گرم بود و محلل وملطف بود و در خواص و منفعت نزدیک بمصطکی بود +

صمغ السرو بپارسی از دو سرو گویند گرم وخشک بود و در قوت مانند صمغ سداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ را پاک گرداند و چون بر ریشهای افشانند بلدگلنار زائل کند و مجموع ریشها اعضا همین سبیل دارد +

صمغ الصنوبر راتینج ست وگفته شد

صمغ الحرشف بپارسی کنگرزد خوانند و بشیرازی کنگری و آن تراب القی بود و در کاف در کنگرزد گفته شود منفعت آن +

صمغ الزیتون اصطرک ست وگفته شد و صمغ بری وی ازاد وبیای قتال بود چون در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زائل کند و بول وحیض براند و چون بر دندان خورده نهند در دسال گرداند و جرب ریش شده را سود دهد و بچه بیندازد و بدل آن عصاره طراثیث ست و گویند بدل آن شونیز ست +

صمغ البلاط صاحب جامع گوید بیونانی کثیو فلا خوانند و معنی آن بپارسی از سنگ ساخته بود و آن چیزیست که از رخام و سنگ میسازند و صاحب منهاج گوید معدنی بود و مرکب انچه مرکب بود از صبر و مر و خون سیاوشان و علک و انزروت و صمغ عربی از هر یکی جزوی اصل مرجان و زاج از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته کنند و با آب صمغ عربی ببرشتند و بدیوار ی که بگچ سفید کرده باشند بزنند

ورها کنند تا خشک گردد و هرچند که کهن شود نیکوتر گردد و وی مجفف بود جراحتها را نافع بود و منع
خون و ریم بکند و ریشهای تر را بصلاح آورد +

صندل ابیض نیکوترین او مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سوم و خشک
بود در آخر دوم و خشک بود در سوم درد سر و خفقانی که عارض شود از تبهای حاده و مره صفرا و جگر
گرم و محروری مزاج را بغایت نافع بود و ضعف معده سود دهد و چون با آب صلابه کنند و بگلاب
واندکی کافور بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت بود ساکن گرداند و چون در حمام با نوره
در خود مالند بوی آن زائل کند و چون با آب عنب الثعلب یا با آب حی العالم یا با آب برهین یا با آب طحلب
بسرشند و بر نقرس گرم طلا کنند سود دهد و بر ورم گرم همین سبیل و مفرح و مقوی قلب بود و چون
محکوک کنند اندکی حرارت در وی پیدا شود و همچنانکه از دوار طحن و اگر خلط کنند با ادویه جهت تقویت
معده و جگر و سروی آن سود دهد و مضر بود باواز و مصلح وی جلاب نبات است و بدل آن اشنه
واین مؤلف گوید بهترین صندل مقاصری بود زرد رنگ گران وزن چرب نرم در سودن
خوشبوی و آن از زمین زراوند خیزد و بعد از مقاصری صندل جوزی و آن پارهای بزرگ سطبر
سفید بود که بسرخی آمیخته باشد و بسودن درست بود و پس از آن بحری و چوب این صندل
باریکتر بود و آسان شکن تر بود و بزردی مایل بود و پس از آن افواقی و این صندل باریک بود و
سرخ و سفید و این صندل بدترین انواع صندل سفید است و از آن کمتر صندل سرخ
و همه انواع از سقالزنج خیزد +

صندل احمر سرد و خشک است در دوم گویند سردتر از سفید بود و گویند سفید سردتر از سرخ
بود ولیکن سرخ خشک تر است از سفید محلل ورام گرم بود و منع ماده بکند و بر جمره طلا کردن نافع
بود و درد سر را عظیم مناسب است و خریف گوید که چون سحق کنند و با روغن زنبق بیامیزند و بر اعضا
بمالند تپیدن را وی زائل گرداند و همچنان گوید که صندل سرخ بغایت سردتر از صندلها بود و بدل
آن فوفل است و مؤلف گوید صندل سرخ احسن صندلها بود و آنرا عربی گویند و در طلاها بکار برند و
اکثرها از آن سائیده القصبه بهترین انواع صندل آن بود که سخت بود نه چرب و گران وزن نه چوبی
که آنرا بزعفران آلوده اند که بوی آن بغایت خوش بود +

صنوبر بشیرازی کاج خوانند و صفت حب آن در باب حا گفته شد اما باقی اجزای وی گفته
شود در پوست بیخ صنوبر صغار قبضی و قوتی تمام بود سحج را نافع بود و چون بر وی نهند مانند
ضماد عظیم سودمند بود و چون بیاشامند شکم ببندد و اگر ذرور کنند بر سوختگی آب گرم بغایت
نافع بود و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرمست در دوم و خشکست در سوم و گویند
در اول و ورق آن تر تر از لحاء آن بود و جراحتها را نیکو بود و غرغره بطبیخ قشر صنوبر گردن بلغم [illegible]
کند و بیرون آورد و دخان وی سودمند بود جهت کسی که در مژه وی استرخا بود و هر علتی و زحمتی که بود
زائل کند و قشور و ورق وی چون بیاشامند درد جگر و بهق را نافع بود و گرمی بیشتر هست در درخت
صنوبر و آن بقوت ذراریح بود و قشور هر دو صنوبر چون زنان در نشیب خود دود کنند بچه و مشیمه را
بیرون آورد و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند بر ورمهای گرم نافع بود و درد ساکن گرداند
و جراحتهای تازه را که خون بود ان بود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بر دندان ضماد کنند درد ساکن
گرداند و چون با ماء العسل یا آب بیاشامند مقدار یکمثقال موافق بود جهت کسی که در جگر وی
علتی بود و همچنین پوست وی و ورق وی چون بیاشامند همین عمل کند و چون چوب وی
بشکنند و پارهای کوچک کنند و با سرکه بپزند و طبیخ وی در دهن نگاه دارد درد دندان زائل کند
و اگر بسوزانند دخان وی بگیرند در مداد بغایت خوب بود و در داروهای چشم کنند مژه نیکو گرداند
و موی برویاند و آب رفتن باز دارد و در شراب گویند ثمر صنوبر کبار که آن چلغوزه است چون بکوبند
و با عسل بسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و چوب وی بپزند با آب و اعضای
کسیکه زحمت کشیده باشد بدان بشویند نافع بود و بدل آن زفت ست +

ضاد لب ست و گفته شده +

صمن و جبر اسمی یمنی ست صمغی را که از طرف یمن می آید بلون مرد بود و در جراحتها استعمال کنند
و قطع اسهال بکند و از این صمغ الشکل حضض بود و همچنان قرص میباشد و آنرا ابول الالج
گویند جراحتهای خبیث را با صلاح آورد +

صوف الارض فراسیون ست و گفته شود +

صوف بپارسی پشم خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن نرم بود و پشم سوخته

خشک بود در سوم و مجفف بود و صفت سوختن آن مانند ابریشم بود بگیرند و دیگ آهنی یا کواری نو اگر کواری باشد نیکوتر بود ابریشم را بشویند و شانه کنند و در دیگی نهند و بر سر آتش نهند و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ داشته باشد تا آن زمان که سوخته گردد در ریشها نافع بود و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و ابریشم ناسوخته که چرکن بود چون با زیت و سرکه تر کنند یا با شراب ضماد کنند بر جراحتهای چرکن در ابتدا آن موافق و بر جائیکه ضربی زده باشند یا استخوان شکسته بود همچنین چون با سرکه و روغن گل تر کنند صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود بدان ضماد کردن و شریف گوید که خرقه صوف چون بر گردن روندگان بندند خستگی بر ایشان کار نکند و هیچ زحمت نرسد و چون پشم زده با کنند میان انگشتان دست و پای که شق کرده باشد شقاق آن زائل کند و باید یکشبانروز رها کنند پس بیرون آورند و دیگر بار مکرر کنند تا زود زائل کند و رازی گوید که چون بپوشند صوفی که گوشت آن گوسفند که خوک خورده باشد حکه در بدن آنکس پیدا کند و دیمقراطیس گوید اگر ریسمان پشمین در گردن گاو تند بندند زبون گردد و عاجز شود +

صوطله نوعی از سلق ست زرد رنگ صفت سلق گفته شد در سین +

باب الضاد

ضال ثمره سدر خوانند بپارسی کنار گویند و در نبق گفته شود صفت آن +

ضبع عرجا حیوانیست مانند گرگ و چون براه رود لنگ نماید و از بهر این ضبع عرجا نام وی کرده اند و بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ و چون در دست آدمی حنظلی بود کفتاران از وی بگریزند و چون یک دندان وی با خود نگاه دارند و بر سگ گذار کنند سگ بانگ نکند و چون موسوسان خون وی بخورند سودمند بود و چون زهره وی بگدازند با هم چندان روغن اقحوان و در ظرفی مسین کنند و سه روز رها کنند بعد از آن طلا کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در هر ماهی دو بار سفیدی زائل کند و دانه به بود و هر چند که این روغن کهن گردد نیکوتر بود و چون زهره وی با پیه شیر بر روی طلا کنند کلف به برد و لون را صافی گرداند و چون زهره وی تنها در چشم کشند تیزی چشم زیاده گرداند و اگر طبیخ وی با شبت و نخود با آب پخته بخورند سودمند بود جهت درد مفاصل و ران نشستن و نقرس را زائل کند

وبادهای غلیظ ببرد وجمیع علتها مفاصل راسود دهد ومغز ساق وی چون بازیت اتفاق بگدازند و
بر نقرس طلا کنند بغایت مفید بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاهدارد و بنید از دو
اگر از جلد وی کیلی و بدان کیل تخم زراعت را پیمانه کنند آن زرع از همه آفتها ایمن باشد و اگر آن پوست
در قدحی گیرند و دران آب کنند و کسی دهند که سگ دیوانه گزیده باشد بیاشامد هیچ زحمت بوی نرسد
وصاحب جامع گوید که صاحب مفرده هست که پوست پیراسون خاصره وی چون بسوزانند و بازیت
سحق کنند و مخنث در دبر خود مالد ابنه از وی زائل شود وصاحب جامع اللذات گوید که آن موی
که پیراسون دبر و خصیه اینچه زردی بود بدین نوع که گفته شد استعمال کنند این عمل کند و اگر از ضبعی ماده
بود بگیرند و بگویند و سحق کنند بزیت و طلا کنند برد بر مردی که آن زحمت نداشته باشد ابنه بروی غالب
شود و این خواص هست و گویند که گفتار بغای همه حیوانات بود و از بهر آن میگویند که هر حیوان که هم جنس
وی که بروی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات آورده که وی سالی نر باشد و سالی
ماده میباشد سبب آنست که در شیب دنب وی خطی باشد که باندام نری و ماده نرسیده باشد و شب
شکافته گردد و وی موافق خرگوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجائب خواص وی آنست که سگ بر
بالای استاده باشد در ماهتاب و سایه سگ بر زمین افتاده باشد گفتار در شب سایه سگ
رود چنانچه سایه در سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا بشیب اندازد و گفتار
وی را بخورد و اگر زهره وے در چشم کشند که موے زیاده داشته باشد و سقنے که کننده
باشند کحل کنند هرگز نروید و در شب هیچ حیوان بگفتار بر نیاید و این مولف گوید که او از نتایج خوک
و گرگ هست چون با آدمی ظفر یابد با وی زنا کند +

ضب عضاءه هست و عضا نیز گویند و آن نزدیک بوال و بپارسی سوسمار خوانند گوشت
او بر کلف و نمش طلا کنند زائل کند و سفیدیکه در چشم باشد ببرد +

ضجاج بکسر ضاد اسم صمغ درختیست مانند درخت بان و نبات وی در کوه تهوان از زمین عمان
باشد و آن صمغی سفید بود که چون جامه بدان بشویند پاک گرداند پاکیزه تر از صابون و مردم سر را
بدان بشویند و دانه بار آورد مانند تخم مورد سیاه تلخ باشد و ضجاج نام هر درختیست که در دوام وی را بهم بپیچد
مانند خروع و قنب و البب +

ضرو درختیست در کوهستان یمن باشد و درخت بلوط بزرگ از وی نیکوتر بود و ورق وی بسرخی مائل
باشد و ثمر وی مانند خوشهٔ بطم باشد لیکن حب وی بزرگتر باشد و ورق وی چون بپزند و صافی کنند دیگر بر
آتش نهند و بپزند تا بقوام یک انعقاد و بعد از آن بردارند و استعمال کنند جهت خشونت سینه و سرفه که از سردی بود
و در دهان سوده بود و گویند قلاع را ساکن کند در حال و صمغ وی می آورند بمکه و بقوت مانند لادن باشد
و در بوهای خوش زنان مستعمل کنند و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در سوم و گویند در دوم و تر بود در
اول و گویند خشکست در اول و بعضی گویند کمکام ورق شجر ضروست و گویند کمکام لحا آنست یعنی پوست
بیخ آن و بصری گوید ضرو معروفست بکمکام و طبیعت آن گرم در درجه دوم و خشکست در اول محلل و
جذاب بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان گوید خاصیت روغن حب وی آنست که ریاح بلغمی زائل
کند و رازی گوید ضرو جهت دفع قلاع و استطلاق البطن در غایت نیکوئی بود و شریف گوید روغن بسیار
از حب وی بیرون آید و منفعت وی آنست که باد ها را بشکند و مغص را شفا دهد چون بیاشامند یا بمالند
از آن روغن در خود محلل و مجفف بود و چون ورق وی بپزند با روغن و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود
و چون با آب بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و بلغم را زائل کند و اگر با ورق تازه و تر وی بهمچنان
بسوزانند تا خاکستر گردد و با آب بپزند نیکو بعد از آن صافی کنند و بیاشامند مقدار سی درم درد خاصره را زائل
گرداند و انگشت چوب وی جهت نیکو بود و قطع خون بکند و نافع بود خاصه جراحت ختنه کودکان و اسحق بن
عمران گوید بدل ضرو یمن ضرو اندلس است و بعضی گویند ضرو درخت حبة الخضراست و ابن مولف
گوید آنچه بمکه می آورند آنرا زب الضرو گویند بوی دهان را در حال بنشاند چون در دهان گیرند +
ضرب صاحب منهاج گوید عسل ست و صاحب جامع از قول شریف گوید که آن حیوانیست که بلغت
همدان وی را شهیم خوانند و بلفظی دیگر دلدل و آن نوع از قنفذ بزرگ ست و خار دراز دارد و مانند تیر انداز زند
و چون خواهد که بیندازد گرد گردد و چون راست شود تیر بیندازد و گاه باشد که سه چهار بیندازد و اگر بر
اعضای آدمی آید مجروح شود و بپارسی خارپشت بزرگ گویند گوشت وی گرم و خشک بود و وی
مقدار سگی کوچک باشد و گوشت وی چون بخورند نقرس را نافع بود و همچنین خون وی اگر بر قدمین
ضماد کنند نقرس را زائل کند و چون خون وی در اندام بمالند چرک زائل کند و کلف را جلا دهد +
ضرع بپارسی پستان گویند و بهترین پستان آن بود که از حیوانی گیرند که گوشت وی نیکو بود و

دردی

در وی شیر بسیار بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اولی آن بود که با فاوانیه خورند تازه و از معده نگذرد
و شریف گوید که زن شیردار که شیر وی اندک بود چون بخورد شیر وی زیاده گردد +

ضرم اسطوخودوس ست و گفته شد +

ضریع نباتیست دریائی که در ساحل دریا یابند و طبیعت وی گرم و خشک بود چون در آب بپزند
و دران نشینند درد مفاصل را عظیم نافع بود و چون خشک بود و بدان بخور کنند زکام زائل کند و
همچنین چون خشک بود و بدن را در حمام بدان بشویند حکه و جرب تر را سود دهد و این مؤلف گوید
ضریع نباتیست که چون ستور بخورد هرگز فربه نشود +

ضروع الکلبه اسم یمنی ست عربیست درختی را که در کوهستان مکه بود و آن بپارسی قوم دست
و درخت آن بشکل درخت صبر بود اما وی مجموع سفید بود +

ضرس العجوز خشکست و در حا گفته شد +

ضغابیس قثاء الصغار ست و گفته شود و نباتی دیگر هست که ساق وی مانند لبلاب بود و آنرا
نیز ضمغوس خوانند +

ضغبوس غنیف ست و گفته شد و بشیرازی آنرا هولیک خوانند +

ضغائر الجن گویند پرسیاوشان ست و گفته شد +

ضفدع بپارسی غوک خوانند و وزغ خوانند و بشیرازی بک گویند و بیونانی بطراخوه گویند و گوشت
آنچه نهری بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود جهت گزندگی جانوران و باد زهر جذام و مجموع گزندگان
بود و عرق وی چون بدان نوع بپزند و با موم روغن گل موم روغن سازند موافق بود جهت درد دندانهای
مزمن که از اثر نشها عارض شده باشد و مدتها بروی گذشته باشد سودمند بود و چون بسوزانند
و خاکستر وی بر موضعی که خون روانه بود یا رعاف بران افشانند خون را ببندد و چون با زفت تر
بیامیزند و بر داء الثعلب بمالند زائل کند و گویند خون بک سبز چون بر موضع موی زیادت ملکد چشم
بود بچکانند بعد ازان که موی برکنده باشند دیگر نروید و چون آب سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد
دندانرا نافع بود و چون و پیرامن ضوض کنند و بر گزندگی مار و عقرب زنند نافع بود و چون بپزند آن
نهند بی درد بیفتد و وی همین عمل کند و بری وی کشنده بود و چون چهارپای در میان علف

ویرا بخورد دندانهای وی بیفتد و گوشت وی گزندگی جانوران را نافع بود و در خواص آورده
اند که زبان وی چون بر ناف خفته نهند هرچه کرده باشد بی آنکه ویرا خبر بود و خون وی با خایه مور
و قدری نوشادر چون بر موضعی که موی ستره باشند طلا کنند دیگر نروید و اگر موی برکشیده باشد
نیکوتر بود و اسحق گوید که شخصی را پیکان در استخوان مانده بود مدتی دراز علاج او کرده بودند هیچ
فائده نبود ضفدع را پوست باز کردند و بر سر جراحت وی را موی وی نهادند در یکشبانروز پیکان
بیرون آمد از سر جراحت و وی در غایت قوت جاذب بود و از بهر آنست که قلع دندان میکند
و از خوردن وی بدن تورم کند و لون تیره گردد و قوت منی احداث میکند و بدترین ضفدعها
در آنچه گفته شد سبز است که در بیشه باشد یا سرخ که در دریا باشد و مداوی کسی که آن خورده
باشد بقی و آب گرم کنند و عسل و نمک تا معده وی پاک گردد و بعد از آن بحمام رود و سکنجبین
خورد و اسفیدباج بادارچینی و شراب یا مثلث ویرا نافع بود و هرچه نافع بود جهت استسقا چون
خلاصی یابد دندانهای وی همه بیفتد و اگر ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوت طعام بکند
و لون را تباه کند و غثیان و قی و درد دل و ورم شکم و ساقین پیدا کند و علاج وی نزدیک
بود بعلاج آنچه پیش ازین گفته شد و گویند دل وی چون بیاویزند بر کسی که تب غب و آشفته
باشد نافع بود و این مولف گوید اگر کسی در زمستان پیه وی بگدازد و بر اعضا مالد از سرما
هیچ ضرر بوی نرسد +

ضوم خوک خوانند و آن باذروجبت و گفته شد +

ضومران صاحب جامع گوید که آن ضمیرانست و سهو کرده است و قول صاحب منهاج
معتبر آنست که آن بید مشک است و آنرا بهرامج گویند و گفته شد و بدل آن برم است
یا ملحه بوزن آن +

ضیمران ضیمران نیز گویند و آنرا شاهسفرم شیرازی خوانند و آن سبز بود نه چون کرمانی
و صاحب جامع گوید فودنج جوی است و سهو کرده است و طبیعت وی خشک بود در دوم
و گویند سرد بود محروری مزاج را نافع بود خاصه چون گلاب در وی زنند و هر جائیکه سوخته
باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع را نافع بود +

باب الطای

طالیسفر بیونانی دارکیسه خوانند وبافر نیز گویند صاحب منهاج گوید که آن ورق زیتون هندی بود وآن قشور سندلیست وصاحب جامع اقوال بسیار آورده است اول گفته که بسباسه ست و دیگر قول ابن جلجل آورده ست که لسان العصافیرست و دیگر گفته که عرق شجره هندلیست و دیگر گفته که عرق شجره توت ست که کرم ابریشم برگ وی میخورد واین قولها خلافست وقول مجوسی آورده ست که ورق زیتون هندلیست واین موافق قول صاحب منهاج است وصاحب منهاج وصاحب جامع نیک تحقیق نکرده اند که حیثیت مؤلف گوید پوست بیخ زیتون هندلیست وباقی همه قولها خلافست وخطا وآن پوستی سطبرتر از دارچینی ست وصلبتر ومیل بسیاهی دارد وطعم آن بغایت عفص بود وقابض واندک عطریتی داشته باشد جالینوس گوید که در وی هیچ گرمی وسردی نبود وگویند خشک بود در سوم وابن عمران گوید که گرم وخشک ست در دوم ومجوسی گوید معتدل بود در گرمی وسردی وخشک باشد در دوم ذرب را نافع بود وقرحه امعا ونزف دم وبواسیر را نافع بود وفالج ولقوه را مفید بود ومقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود وچون بسرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود وقلاع سفید را زائل کند چون آب وی در دهن نگاهدارند وگویند مضر بود بشش ومصلح وی عسل بود وبدیعورس گوید بدل طالیسفر چهار دانگ وزن آن مکون بود ونیم وزن آن ابهل ورازی گوید واسحق بن عمران گوید که همچنین ست وگویند بدل آن بوزن آن سنبل ونیم وزن آن ساذج بود وگویند بدل آن مقل وابهل بود مساوی +

طاحک ثمره آزاد درخت ست وگفته شد +

طاوس مرغیست مشهور واز هندوستان آرند وشریف گوید که بعد از سه سال تمام پرها بیرون آورده باشد وهر یکسال یکبار بچه بیرون آورد وشیخ الرئیس گوید در مکانی که طاوس بود حشرات وهوام نباشد گوشت وی وپیه وی چون با سفیدباج بپزند وبخورند ومرق آن بیاشامند ذات الجنب را نافع بود وچون پیه وی بگدازند وبآب سداب وعسل بیامیزند و معده وقولنج را نافع بود وگوشت وپیه وی مجامعت را قوت دهد وزهره وی چون بسرکه

بزیدگزندگی جانوران راسود دارد و جالینوس گوید که گوشت وی صلب تر از شفتین و ورشان بطی
و غلیظتر و دیرتر منهضم شود و ابن ماسویه گوید که گوشت طاوس بد بود مزاج را و صاحب جامع از قول
صاحب منهاج آورده است که نیکوترین جوان بود و طبیعت آن گرم بود و مصلح معده گرم باشد که
ناضمه وی بقبوت بود و اولی آن بود که بعد از کشتن آن دو روز یا روز رها کنند و سنگی در پای وی بندند
و بیاویزند و بعد از آن با سرکه بپزند و ابن زهر گوید که اطبا ما تقدم مرغهایی که گوشت ایشان صلب بود
یکساعت پیش از پختن کشته اند و همچنین با پرها آویخته اند و این از بهر آن کرده اند که زود منهضم شود که چون
زمانی درنگ کنند مانند خمیر که در آید زود منهضم نان نیکوتر بود و این همچنانست و رازی گوید طعامی که
در وی سمی بود چون طاوس ببیند رقص کند و فریاد زند و گویند چون ببیند ظرفی که سم در وی بود بشکند
و ابن زهر گوید اگر سیلون زهره وی با سکنجبین و آب گرم بیاشامند شفا یابد و اگر خون وی با انزروت
و نمک بیامیزند که بر ریشهای بد که ترسند که آکله گردد چون بدان طلا کنند زائل بگردد و اگر سرگین وی
ثالیل طلا کنند زائل کند و استخوان وی چون بسوزانند و سحق کنند و بر کلف طلا کنند شفا یابد و اگر بر
برص مالند لون آن بگرداند +

طاطبقه بپارسی حب الملوک گویند و آن ماهودانه هست و گفته شود +

طاریقه دندانست و گفته شد و بشیرازی بالو گویند +

طالقون بپارسی مس است گویند و علی ابن محمد گوید طالقون نحاسی بود که مدبر کرده باشند بتول
نحاسی که در کمیز کاو خیسانیده باشند و مرجان که در آب اشنان تر خیسانیده پس در وی سمیتی تمام
و حدتی قوی بود و دیگری گوید که آن نوعی از مس زرد هست و فرق میان وی و انواع مس
زردی بود و چون از آتش بیرون آورند و تیک بر وی زنند تمه وی در وی پیدا شود و زرد گردد
و شکسته نگردد تا سرد شود و در کتاب احجار گفته طالقون از جنس نحاس ست غیر آن که گویند با ادویه
گرم مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کنند اگر از طالقون منقاعی سازند و موی زیاده که در چشم
بود بوی بر کنند دیگر نروید خاصه چون مکرر کنند و اگر کسی لقوه داشته باشد در خانه تاریک و دکه قطعاً
در وی نتابد و آینه ها بر روی نظر خود دارد و بدان ارمان کند لقوه زائل شود و شفا یابد و اگر
طالقون در آتش نهند تا سرخ گردد در آب فرو برند هیچ جانور پای گرد آن آب نگردد و اگر قلابی از وی

بسازند پس در آب و یزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاصی یابد و طبری گوید طاالقون نحاسی بود بتو پال النحاس و آنچه در زمان ریختن مرتفع شود و بقیه در موضع سبکه و در بول گاو خیسانند و این مولف گوید جراحتی که از طالقون بر بدن آید هرگز به نشود و اگر از آن پیکانی سازند جراحت او بر هر حیوانی که رسد قطعاً التیام نه پذیرد و مولف گوید اکسیریان مس سوخته خوانند و گویند درکان مس میروید +

طباشیر نیکوترین آن سفید و سبک بود که زود خرد شود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سوم و گویند در دوم و شیخ دمشقی گوید سرد است در دوم و خشک است در سوم و شیخ الرئیس گوید مرکب القوی بود ماتند در وی قبضی بود و قوت معده بدهد و قلاع را نافع بود و سوختگی را سود دهد و شکم به بندد و تبهای حاده و تشنگی را نافع بود و قی که از مره صفرا بود باز دارد و گرمی جگر بنشاند و جهت ریشها و بثرها و قلاعی که در دهان کودکان حادث شود سود مند بود چون تنها یا با ورق گل سرخ بران پاشند و دندان متحرک را محکم کند به تنها سنون ساختن و بواسیر را نافع بود و قوت دل بدهد و خفقان که از حرارت بود سود مند بود و ساکن کند و توحش و غم را نافع بود و ضعف معده و التهاب آن و منع خلفه صفراوی بکند و تشنگی را سود مند بود و غشی گرم را نافع بود و مفرح و مقوی قلب بود و تری کهن از معده نشف کند و قوت اعضای که از حرارت ضعیف شده باشد بدهد و سر دماغ را با زعفران معتدل کند و تفریح و تقویت وی بنهایت بود و این مولف گوید در هندوستان در رفتن قصبها دراز بود و بادهای سخت آید و آن قصبها بر هم ساید و آتش از آن برآید و سوخته گردد و خریق وی طباشیر بود و باشد که چندین فرسنگ بسوزد و گویند خوردن وی باه را مضر بود و اسحاق گوید مضر بود بشش و مصلح وی گلاب بود و گویند ... و انیسون و بدل آن عصاره لحیة التیس است و گویند بدل آن سه وزن آن مغز تخم خیاره و چهار وزن آن بزر قطونا بود و گویند بدل آن نیم وزن آن کافور ست و گویند بدل آن طین مختوم ست و بوزن آن لحیة التیس و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند بدل آن بوزن آن تخم کاسنی و نیم وزن آن صندل +

طبیار نوعی از انجیر سرخ است و بزرگ و در تین گفته شد +

طباق گویند غیر غافث ست اما قول اکثر آنست که غافث ست و گفته شود در غین +

طلبقا نوعی از گندم ست اما باریکتر بود و خوشه وی یک بالای مرد بود و در دستر باکارند و آنرا بسیار سی کاکل خوانند و خندروس گویند مزاج وی مانند مزاج گندم بود و لیکن نفاخ بود و نان وی

چون گرم بود نیکو بود اما چون سرد شود بد بود و دیر از معده بگذرد و اگر از آرد وی حسو لی سازند سینه را
پاک گرداند و سرفه سخت نافع بود و بول براند و گرده و مثانه را پاک گرداند اما مضر بود بمعده و نفخ و قرقره
پیدا کند و اگر اسپ بخورد هیچ مضرت بوی نرسد چنانکه از گندم مضرت بوی رسد ✦

طبرزد اسم پارسی معرب ست و اصل آن تبرزد هست از بهر آنکه صلب بود و نه سبیت و نه نرم و
نمک طبرزد از بهر آن گویند که صلب بود ✦

طبیخ بطیخ ست و گفته شد و بپارسی خربزه گویند ✦

طثره مور کوچک ست و در باب نون در صفت نمل گفته شود ✦

طحلب خرء الضفادع است و بپارسی جامخواب بک خوانند طبیعت آن سرد بود در سوم و گویند
در دوم و تر بود در دوم و خونرا به بندد و طلا کردن بر ورمهای گرم و نقرس گرم و حمره و درد مفاصل
گرم بغایت مفید بود و چون در زیت کهن بجوشانند عصب را نرم گرداند و اگر ضماد کنند بر قیله امعای
کودکان نافع بود ✦

طحال بپارسی سپرز گویند نیکوترین سپرز آن بود که از حیوان فربه گیرند از آنکه بدی آن کمتر از آن
بود و شیخ الرئیس گوید که بهترین سپرزها سپرز خوک بود و مع ذلک کیموس وی بد بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود و گویند سرد بود و در وی قبضی بود و خون سوداوی از وی متولد شود و وی دیر هضم
شود بسبب عفوصتی که در وی بود و اولی آن بود که با روغن بسیار و پیه بپخته کنند و بر سر وی شراب
صافی رقیق خورند یا با سرکه ✦

طهما شوکرانست و گفته شد در شین و بپارسی ورس خوانند ✦

طخشیقون و طغشیقون نیز گویند و تاویل آن قوس بود از بهر آنکه و وایتست که اهل ارمن
پیکانرا بوی زهر آلود کنند و در جنگها بکار برند و حلتیت باد زهر و لیست ✦

طردقون برطانیقی ست و گفته شد و بپارسی افروز گویند ✦

طربخومالش شعر الجن ست و گفته شد و بپارسی پرسیاوشان ست ✦

طرسیوخ و ترسنوج نیز گویند و آن ماهی دریایی ست و بیونانی طرنفیلا خوانند و اهل اندلس مل خوانند و دسقوریدس
گوید مداومت خوردن آن سنگ گرده و تاریکی چشم آورد و چون لتنکا فنند و بر گزندگی تنین بحری و عقرب و عنکبوت

نهند شفا یابد*
طراثیث طرثوث نیز خوانند وبشیرازی ابل شیرین خوانند سرخ وسفید بود وبهترین وی سفید بود و
ابن مولف گوید روستایان شیراز آنرا ابل خوانند وطبیعت وی سرد وخشک قابض بود ورازی
گوید سرد وخشک بود در سوم وقطع رفتن خون از بینی بکند واز مقعد ومجموع اعضا ورحم وشکم به بندد
وقوت مفاصل سست بدهد ومعده وجگر را قوت بدهد وچون با دوغ گاو یا شیر تازه بریزند وبیاشامند استرخا
معده را سود دهد ومقدار ماخوذ ازوی یکمثقال بود واسحق گوید مضر بود بسفل ومصلح وی گلنارست
وبدل آن جفت بلوط بوزن آن وگویند نیم وزن آن پوست تخم مرغ سوخته شسته وچهار دانگ
وزن آن قرظ وشش یک آن عفص وده یک آن صمغ عربی بود*
طرخون بشیرازی ترخانی خوانند ونیکوترین آن تازه بستانی بود وطبیعت وی گرم وخشک بود
در دوم ودر وی قوت مخدره بود وابن ماسویه گوید گرم وخشک بود در وسط درجه سوم وگویند
سرد است مجفف رطوبات بود ونشف تری بکند وقلاع را نیکو بود چون بخایند وزمانی نیک در دهان
نگاهدارند وچون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل کویه طعم احساس طعم آن نکند بسبب تخدیر
ومعده را قوت دهد ودر حلق آورد وشوار هضم شود وقطع شهوت باه بکند وتشنگی آورد ومصلح وی
کرفس بود از بهر آنکه منع ضرر آن بکند وزود آنرا بگذراند وهضم کند وتمیمی گوید آب وی با آب ازیانه
تر در شراب هندی کنند که آنرا شراب کاذبی خوانند وکدر گویند منع آبله وحصبه بکند وتفسیر
ترین اشربه ملوک هند وخراسان بود خاصه آب برخون این فعل میکند ومنع حدوث علل
وبا نیز میکند*
طرنفلن معنی آن بیونانی ذو ثلاثه اوراق بود واین اسم مشترکست بر چند قوتی وآن
گفته شد وبر نبات خصیة الثعلب وآن نیز گفته شد ودیگر بر دوائی که مخصوص ست باین اسم
وآن خومانه ست وبیونانی نام آن بسیارست وبعضی ویراسواس خوانند وبعضی اسفلیس وبعضی
فیلقن وبعضی اکسوفیلین وآن نباتیست که درازی قد وی یک گز بود یا بیشتر وقضبان وی
باریک بود سیاه مانند اذخر در ابتدا بوی سداب کند ودر آخر بوی قرنفل وگل وی فرفیری بود
وطبیعت آن گرم وخشکست در سوم مانند فقر الیهود وتخم وی وورق وی چون با آب بیاشامند

نافع بود بشوصه وعسر البول وصرع وابتدای استسقا ودرد رحم وحیض وبول براند وباید که از تخم وی سه
درم واز ورق وی چهار درم بخور بنمود ورق وی با سکنجبین بیاشامند سودمند بود وجهت گزندگی جانوران
وبعضی گویند طبیخ نبات وی چون با بیخ وی بود وبر موضع گزندگی جانوران ریزند درد ساکن گرداند
وبعضی از مردم در تب مثلثه سه ورق وسه حب از وی با شراب بیاشامند ودر تب ربع چهار ورق
وچهار حب بیاشامند زائل کند وبیخ وی آزاد وبها معاجین بود +

طراغودیعالیش فودنج جبلی ست وگفته شود وبپارسی پودنه کوهی گویند +

طرفا بپارسی درخت گز گویند وآن انواع ست یکنوع ثمر آن گزمازج ست وآن اثل ست
وثمر وی را حب الاثل خوانند وثمرة الطرفا نیز گویند وطبیعت آن سرد وخشکست ودر وی قبضی و
تجفیفی بود وثمر وی قابض بود وگویند وی گرم بود وطبیخ وی چون نطول کنند بر سر شپش بکشد
وچون ورق وبیخ وی وقضبان وی با گمر شراب بپزند سپرز را نافع بود ودرد دندان را نیز نافع
بود بدان مضمضه کردن وورق آن چون با آب بپزند وبا شراب ممزوج کنند وبیاشامند سپرز را
بگدازاند وموافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه بود وزمان دراز بران گذشته باشد
چون در طبیخ آن نشینند بغایت نافع وخاکستر چوب وی چون زنان بخور برگیرند وهمین عمل کند وقطع
رطوبت رحم بکند وخاکستر وی چون بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند خاصه ریشهای که
از سوختگی آتش بود سود دهد ودخان وی زکام وجدری را نافع بود وابن وافد گوید زنی جذام
بر وی ظاهر شد پس از طبیخ بیخ وی با موبز بیاشامید چند نوبت از وی زائل شد وگوید
تجربه کردم زنی دیگر را وهم او نیز صحت یافت ومفید بود وخوزی گوید چون دخان کنند درم
سر را سود دهد وبیشتر ورمها را نافع بود ورازی گوید بخور وی سه روز بواسیر خشک گرداند
واین مجربست وشریف گوید چون بخور کنند در دهان کسی که علق در حلق چسبیده بود بیفتد و
ثمر وی بر گزیدگی رتیلا نهند سود دهد ودیسقوریدوس گوید بدل ثمرة الطرفا در دار وی چشم
عفص کنند +

طرغلودلیس طرد غلودقطس ست وگفته شود بعد ازین +

طریعون بپارسی ابو تیمار گویند وآن شقفتین ست وگفته شد

طرثوث

طرخشقوق و طرشقوق نیز گویند و هندبا بری بود و گفته شود +
طریخ نوعی از ماهی کوچک است که از طرف آذربایجان آورند و این مولف گوید که آنرا از لجه دریای قلزم گیرند و در انجا شاه ماهی خوانند و بهترین آن بود که کهن باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و طبع براند و اندکی از وی ملطف سودا بود و در تهامی ربع و وی مضر بود بسپرز و معده و مصلح وی روغن بسیار بود +
طراغیون نباتیست که در جزیره اقریطش روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حرارت ورق و صمغ وی در اول درجه سوم بود سنگ گرده و مثانه بریزاند و حیض براند چون یکمثقال از وی بیاشامند و این نبات بغیر از جزیره اقریطش نروید و درخت وی مانند درخت مصطکی باشد
طرثوث بپارسی اشترغار ست و گفته شد +
طرنجبین بپارسی ترنجبین گویند و گفته شد +
طرذیلون سیسالیوس ست و گفته شد بپارسی انگدان رومی گویند +
طرسیله طرفیلی ست و گفته شد +
طرةقوقون طراقیون نیز گویند و مسلفنج او نیا نیز گویند و آن زعرور ست و بپارسی کیل گویند و در باب زا گفته شد +
طرغلودقطس عصفور الشوک ست و عصفور السیاخ نیز گویند و مولف گوید آن مرغیست مقدار گنجشکی و دنبال وی پری زرد بود و نقطی سیاه سفید در دنبال وی بود و در لب آب نشیند و وی دراز دارد و دنبال وی مدام در حرکت بود و بشیرازی ویرا منگبا کیک گویند منفعت وی آنست سنگ مثانه بریزاند و منع آن بکند و رها نکند که دیگر جمع گردد و در مثانه و ولیسقوریدوس گوید که چون از جوف وی اندکی بخورند سنگ بریزاند و ویرا صفراعون و طرغلودیس نیز گویند +
طرحماطیقون نوعی از سرمه است و در اثمد گفته شد +
طربقان نباتیست که در روید و گل آن مانند گل خسق بود زرد و گرد بر گرد گل وی خار بود و بشیرازی انگرینز خوانند و آن قرطم بری بود و گفته شود در قاف و منفعت وی آنست که

که اگر طبیخ وی بر گزندگی افعی ریزند درد ساکن کند و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان درد و زحمت پیدا کند که از زحمت گزندگی افعی داشت ٭

طفشیل عدس مقشر ست که با سرکه بخته باشند ٭

طلق کوکب الارض خوانند و عروق العروس و بیونانی اسطرلای کوکب تفسیر آن کوکب الارض بود رازی گوید سه نوع است بحری و یمانی و جبلی و علی بن محمد گوید سه نوع است یمانی و هندی و اندلسی یمانی نیکوتر بود و تنک و براق بود و هندی بشکل یمانی بود الا عمل وی نکند و اندلسی صحیفه وی سطبر بود و غافقی گوید نوعی از جبین ست و آن معروف بود بعرق العروس و ارسطاطالیس گوید خاصیت طلق آنست که اگر آهن یا بهادن و مطرقه و هر چیزکه بدان توان کوفت بکوبند کوفته نشود مگر بحجر الماس بشکنند و قطعاً و برا سحق نتوان کرد مگر سنگی چند کوچک با وی اضافه کنند و در خرقه خشن یا موئین بندند و در آب می جنبانند تا جسم وی خرده شود و بگدازد و علی بن محمد گوید حال وی چنان کنند که در خرقه بندند با سنگی چند خرد و در آب نیم گرم اندازند و باهستگی می جنبانند تا حال شود و از خرقه بیرون آید بعد از آن آب از وی صافی کنند و در آفتاب رها کنند تا خشک گردد و بیش رین ظرف بماند مانند آرد خرد و این مولف گوید این عمل را حلب خوانند چنانچه آن طلق که این عمل بدان کرده باشند طلق محلوب خوانند محلول و این مولف گوید حل آن بگیرند شیر پیش و چهل روز در آفتاب نهند پس نوشادر و شب یمانی و عاقرقرحا از هر یک قدری در وی کنند و از آن طلق محلوب در میان آن اخلاط نهند چنانچه هر یک جزو طلق سه جزو اخلاط بود و سه روز رها کنند حل گردد پاک گرداند و زائل کند و صاحب منهاج از قول اسحاق گوید که نیم مثقال از وی سنگ گرده بریزاند و گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و وی سوخته نشود الا بحیلت ٭

طلع ابو حنیفه گوید اول ثمره نخل را طلع خوانند و قشر وی کفری گویند و غیط نیز گویند و جعفری آنچه در اندرون قشر بود و لیع خوانند و بپارسی بهار خرما گویند و طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در دوم و گویند قبض در وی ممکن نیست و وی تر بود و یا قوتی گوید و قیق نخل ذکر که بپارسی کش خرما گویند باه را نافع بود و مجامعت را قوت دهد و ابن ماسویه گوید خشکی وی غالب بود بر خشکی جابر و سردی وی مانند سردی جابر بود و دیر از معده بگذرد و شکم به بندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا کند

و قولنج و این فعل خاصیت ویست و صاحب منهاج گوید مصلح آن شهد ست و رازی گوید طلع
مقوی معده بود و خشک کننده و محرور مزاج را سودمند بود و دفع مضرت وی از نفخ و دیر از معده
گذشتن بزنجبیل مربی کنند یا بکوارشات گرم و ابن ماسویه گوید که اگر مسلوق خورند باید که با خردل و مری
و زیت و فلفل و کرویا و سداب و کرفس و نعناع و سعتر خورند و اگر خام خورند با طعامها چرب مانند مرغ
فربه و بزغاله فربه و مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن خورند ❊

طلح میوه ایست در طرف دریا که آنرا اموز گویند و در هند بسیارست و در میم گفته شود ❊

طلیسا نوعیست از صدف کوچک اهل شام ویرا اطلیس خوانند و اهل مصر لیس نمکسود با نان خورند
و در صفت صدف گفته شد ❊

طلا خمرست و گفته شد و بعضی گویند مثلث ست و ابن سمجون گوید نوعی از قطران ست و مؤلف
گوید آنچه محقق ست و مشهور شراب کهن خوب را طلا خوانند ❊

طمطم طم سماق ست و گفته شد ❊

طم اخروع ست و گفته شد ❊

طواده بیش ست و گفته شد و آن سم قاتل ست ❊

طوفربویس نوعی از انکادریوس ست یعنی ست و گفته شود ❊

طوطه قطن ست و گفته شود و بپارسی پنبه گویند ❊

طولیدون عنب الثعلب است و گفته شود و بپارسی آنرا روباه تروک گویند ❊

طوطاق اغریون حماض جبلی ست طوطاق حماض ست و اغریون جبلی ست و بپارسی ملیمو
گویند و آن نوعی از سلق بری بود و در صفت حماض گفته شد ❊

طفت عنافقی گوید ذره ست و گویند که طعامی ست که از ذره سازند ❊

طیلافیون نوعی از حی العالم ست و گفته شد جالینوس گوید طبیعت آن گرم بود در اول و خشک
بود در دوم تا سوم جراحتهای عفن را نافع بود و بر بهق و برص با سرکه طلا کردن نافع بود و دیسقوریدوس
گوید چون ورق آن ضماد کنند بر برص تا شش ساعت رها کنند برص را بغایت نافع بود و باید
که بعد از آن آب جو ضماد کنند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند و در آفتاب بر بهق بمالند و رها کنند تا خشک

شود زائل کند.

طبقی و طبقی نیز گویند و آن وادی ست و گفته شد و بپارسی جرجار گویند.

طیهوج بپارسی تیهو خوانند و بزبان اندلس دریس و نیک ترین آن فربه بود که در زمان بعد خریف گیرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی شکم را به بندد و ورم ها را نافع بود و ناقهان را نافع بود و نشاید که اصحاء ادمان اکل آن کنند خصوصاً اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند خرلسبه بپزند از بهر آنکه غذای وی غلیظ بود.

طیب العرب اذخر ست و گفته شد و بپارسی کورکیا خوانند.

طیطان کراث بری ست و گفته شد و بپارسی گندنای صحرائی گویند.

طینوث حیوانیست مانند ذراریح اما کوچکتر بود و گرد تر و همچنان سرخ بود و نقطه سیاه بران بود و همان فعل ذراریح میکند و مولف گوید آنرا الشیرازی عروسک خوانند و بدل آن ذراریح ست و گویند کرمی سبز هست در درخت صنوبر و آن بقوت ذراریح است.

طیا نوشادر است و گفته شود.

طین بپارسی گل خوانند و مجموع گلها سرد و مجفف بود.

طین الحکمت بپارسی گل حکمت خوانند و صنعت آن بسیارست و مولف گوید بهتر آن این نوعست که بگیرند گل زرد پاک چهار من و بکوبند و بپزند و یکمن کاغذ و نیم من نمک و آب کنند و بدست بمالند تا حل شود و بعد از ان گل بر سر آن کنند و چهار یکی موی سر آدمی بمقراض چیده و چهار یکی سرگین اسپ بگیرند و بیخته بسر آن کنند و نیک بمالند و چندانکه بیشتر بمالند نیکوتر بود آنگاه غنده غنده کنند و بنهند تا خشک گردد و هر زمان که خواهند بکوبند و بآب صافی خمیر کنند و استعمال کنند که بهترین انواع گل حکمت اینست و نوعی دیگر صاحب منهاج آورده است که یکجزو گل و یکجزو تخم کوفته و بیخته و یکجزو نمک و یکجزو خطمی و موی چیده با همه گرد بسرشند و نیک نیک بمالند و استعمال کنند.

طین مختوم گل سرخ رنگست بغایت املس و از تلی بجیره آورند و گویند بران زمین قطعاً هیچ نبات نروید و حشیش نیز و هیچ سنگ در ان زمین نیست و قبری در انجا هست و آن گل را مغره بهانی خوانند و طین الکاهنی خوانند از بهر آنکه زنی ساحره آن گل یافته است و مهر ملینه و خواتیم نهند

خواتیم

نیز خوانند و صورت ارطامس بران بود ایستاده و دیسقوریدوس گوید گلیست از جزیره لمنوس که بخون
بز کوهی میسرشند و آن صورت بران می نهند و خواتیم الملک از بهر آن گویند که صورت ارطمس بران
بود و این مولف گوید بعضی آنرا خواتیم بحیره خوانند و اقوال بسیار آورده اند درین گل و جالینوس
گوید که نیکوترین این گل آن بود که از وی بوی شبت آید و خون را به بندد و چون در دهان گیرند زبانرا
بچسبد و مولف گوید امتحان وی اول برلب کنند و اگر برلب بچسپد دیگر بار بر زبان نهند و باید که
بچسپد و بغایت نرم و املس بود و براق بود و گویند که آن نوع طین که گل مختوم است وی می آورند آن زمین یونان بود
این زمان آب گرفته ست و شیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی مانند
مزاج آدمی الا یبوست وی بیشتر از رطوبت بود و در وی رتبی که ممتزج یبوست ست بود و در وی
خاصیتی عجب باشد در تقویت دل و تفریح آن و تریاق مطلق بود و مقاومت با مجموع زهرها
بکند چون بر سر سم خورند یا پیش از سم و دفع زهرها بکند و مولف گوید کودکی یکساله قریب
دو مثقال ونیک ثردیک که از سموم قتاله ست خورده بود در زمان قدری از
طین مختوم با شیر مادر بخورد وی دادند آغاز قی کردن کرد چنانکه مجموع که خورده بود رد شده دیگر بار نیم
قدری بشیر مادر بوی دادند دیگر قی کرد و یک دو مجلس طبیعت وی بیامد و از آن زهر رسته خلاص
شد و مجموع ریشها که خون از وی روانه بود چون بران پاشند خون به بندد و چون بدان حقنه
کنند ذوسنطاریا و متآکل را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود و جهت گزندگی جانوران کشنده
مانند افعی و سگ دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه طلا کنند بغایت نافع بود و دفع سم آن بکند
و کسیکه ذراریح خورده باشد و ارنب بحری چون طین مختوم بیاشامند در حال قی کند و در ساعت
دفع سم آن بکند و حب الغار نیز همین عمل کند در دفع سموم و مسیح گوید سحق کرده بیاشامند و نقیع
وی در زمان وبا دفع وبا بکند و اسحق گوید مضر ست بشش و مصلح وی گلاب بود و بدل آن در
قبض خون طین رومی بود با طین ارمنی که بخون بز کوهی سرشته باشند و گویند بدل آن مغره
است اما در تریاق مقابل و بدل او نیست •

طین ارمنی گلی سرخ رنگ که به تیرگی زند و اسحق بن عمران گوید سرخی ست که بسیاهی زند
خوشبوی بود و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بچسپد طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و منافع

منهاج گوید نیکوترین آن وردی بود که در وی هیچ ریگ نبود و چون سحق کنند و چون بر زبان نهند بچسپد و طبیعت سرد بود در اول و خشک بود در دوم و خون را ببندد و طاعون را خوردن و طلا کردن نافع بود و جراحتها و قلاع را زائل کند و نزله که از سر بسینه ریزد و از آن ضیق النفس پیدا شود و هیچ دوا به از وی نبود و بغایت نافع بود و مقدار یک مثقال مستعمل ست و سل را نافع بود و بسبب آنکه ریش شش را خشک گرداند و جهت تب وبائی عظیم نافع بود و گویند در سال ارمن وبائی عظیم بود چنانچه گویند چند کس معین بماند و باقی تلف شدند و آن چند کس را چون تحقیق کردند همیشه این گل اندک خوردندی و این خواص از آنجا معلوم کردند و از بهر آنست که اطبا بشراب و گلاب فرمایند اگر تب بود بگلاب و آب سرد و شکستگی استخوان را سود مند بود و با اقاقیا طلا کردن و پوست بواسیر از مقعد بیرون آورد و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی گلاب بود و اسحاق گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف بالخیار بود و گویند بدل آن مغره ست و گویند طین لالکی +

طین رومی مجفف و مقبض بود منع ورم که در جفون پیدا شود بکند چون با آب کاسنی طلا کنند و خون که از چشم آید باز دارد +

طین شاموش طین شامش خوانند و بیونانی کوکب بیاموش خوانند و بهترین آن بود که سفید و سبک بود و بغایت بر زبان بچسپد مانند و بق و چون در آب نهند زود حل شود و از بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی خشک و تر بود از طین مختوم باشد و بیرا غسل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم ست و بر ورم تدیین طلا کردن ساکن گرداند و در ابتدای نقرس طلا کردن نافع بود و در نفث الدم و در مداوای قرحه امعا بیش از آنکه متعفن شده باشد حقنه کنند بماء العسل بعد از آن بنمک آب بس با آب لسان الحمل سود دهد و اگر با بیرکه ممزوج باشد بیاشامند نافع بود جهت ورمهای گرم خاصه چون در آن عضو رطوبت زیاده بود و سست شده باشد مانند تدیین و خصیتین و مجموع گوشتهای سست که معروف بغدد بود و قطع نفث الدم و طمث دائم بکند چون با گلنار بری بخورند و چون با آب و روغن گل بمالند بر خصیه و تدیین که ورمی گرم بود ورم آن ساکن گرداند و قطع عرق بکند و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را دو دیه کشنده را

نیز خوانند و صورت ارطامس بران بود ایستاده و دیسقوریدوس گوید گلیست از جزیره ملنوس که بخون بزکوهی سرشته باشند و آن صورت بران می نهند و خواتیم الملک از بهر آن گویند که صورت ارطمس بران بود و این مؤلف گوید بعضی آنرا خواتیم بحیره خوانند و اقوال بسیار آورده اند درین گل و جالینوس گوید که نیکوترین این گل آن بود که از وی بوی شبت آید و خونرا ببندد و چون در دهان گیرند زبانرا بچسپد و مؤلف گوید امتحان وی اول برلب کنند و اگر برلب بچسپد دیگر بار بر زبان نهند و باید که بچسپد و بغایت نرم و املس بود و براق بود و گویند که آن زمین که گل مختوم از وی می آورند آن زمین یونان بود این زمان آب گرفته ست و شیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی الا یبوست وی بیشتر از رطوبت بود و در وی رتبی که ممتزج یبوست ست بود و وی در خاصیتی عجب باشد در تقویت دل و تفریح آن و تریاق مطلق بود و مقاومت با مجموع زهرها بکند چون بر سر سم خورند یا پیش از سم و دفع زهرها بکند و مؤلف گوید کودکی یکساله قریب دو مثقال و یک نبر دیک که از سموم قتاله ست خورده بود در زمان قدری از طین مختوم با شیر مادر بخورد وی دادند آغاز قی کردن کرد چنانکه مجموع که خورده بود رد شده دیگر بار بسیم قدری بشیر مادر بوی دادند دیگر قی کرد و یک مجلس طبیعت وی بیامد و از آن زهر رسته خلاص شد و مجموع رتیلها که خون از وی روانه بود چون بران پاشند خون ببندد و چون بدان حقنه کنند ذوسنطاریا متاکل را نافع بود و مقدار ما خوذ از وی تا دو درم بود و جهت گزندگی جانوران گشنده مانند افعی و سگ دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه طلا کنند بغایت نافع بود و دفع سم آن بکند و کسیکه ذراریح خورده باشد و ارنب بحری چون طین مختوم بیاشامند در حال قی کند و در ساعت دفع سم آن بکند و حب الغار نیز همین عمل کند در دفع سموم و مسیح گوید سحق کرده بیاشامند و نفیخ وی در زمان وبا دفع وبا بکند و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح وی گلاب بود و بدل آن در قبض خون طین رومی بود یا طین ارمنی که بخون بزکوهی سرشته باشند و گویند بدل آن سعزه است اما در تریاق مقابل و بدل او نیست ❊

طین ارمنی گلی سرخ رنگ که به تیرگی زند و اسحق بن عمران گوید سرخی ست که بسیاهی زند خوشبوی بود و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بچسپد طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و حنا

و مؤلف گوید که گلی هست در نزدیک شیراز و بشیرازی آنرا گل کرنی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بیح
و آنرا نیز هم برین اسم خوانند و آن گل بغایت سر انگشت چون در رنگ نزدیک بزنجار بود و طعم آن
خوش بود و چون بپوست بادام و خال کنند از بهر خوردن لون را سرخ گرداند و طعم آن خوش گردد
و بشتر بریان کرده بخورند و علی ابن زید گوید طین الحر سرد و خشک است باعتدال و نیکو بود جهت همه جراحتها
و اگر با سرکه برگزندگی زنبوری نهند درد ساکن کند.

طین فارسی بهترین وی سرخ بود و بشیرازی ویرا گل سرشوی خوانند و طبیعت وی سرد و
خشک بود و درد پشت را نافع بود چون دو مثقال از وی مستعمل کنند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
آن سرطانات بود.

طین اصفر طین الصنم خوانند و آن از موضعی که نزد قسطنطنیه است میان دو کوه می آورند و لون
آن زرد و تیره رنگ بود و در آنجا دربانان اندک برین گل مهری نهند و آن طلسم کسی نداند خواندن
و نداند که چیست بغیر از ایشان و اگر کسی دیگر آن طلسم بکند بشناسد و آن عزیز بود طبیعت آن سرد و خشک
بود و بر ورمهای گرم طلا کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد خوردن و در بستن خون از همه گلها
بقوت تر بود و فاضلتر.

طین الحر صفت آن در طین قیمولیا گفته شد.

طین بلد المصطکی طین جزیره مصطکی طین چیا خوانند و حبوس هم خوانند و دیسقوریدوس گوید
که نیکوترین آن بود که سفید باشد و بلون خاکستر مایل بود و آن گل رقیق بود و صفایح داشته باشد
و پارها مختلف شکل بود و چون در حمام خود را بدان بشویند روی و مجموع بدن را جلا دهد و فاضلترین
ادویه بود جهت ریشهای که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند.

طین اقریطس ضعیف ترین طینها بود که یاد کرده شد و ضعف حواس بود و در ریشهای چشم را
نافع بود و چون زنان البستن بانخود دیبا و یزید بچه را نگاه دارد و جلا دهد بغیر لذع.

طین کرمی بیونانی اساطیس خوانند و معنی این اسم کرمی بود و بعضی قوبافیطس خوانند و
این اسم مشتق از خود ان بود و معنی آن دوا باشد و این گل از مدینه سلوقیا نامبلاد سوریا بود و نیکو
ترین وی آن بود که سیاه بود ماننده فحم که از چوب صنوبر گیرند و آنچه خاکستر رنگ بود بد بود و جالینوس گوید

که بدان سبب آنرا طین کرمی خوانند که در زمان بهار در اول آنکه درخت کرم ورق بیرون کند این گل بر درخت وی بمالند کرمی که ورق درخت انگور میخورد و چشمهای آن درخت بتمامه بیشود و بکشند در ولیسقوریدوس گوید که قوت وی قابض مثل طین و مبرد بود و در کحلها استعمل کنند سوی مژه بر ویاند و جالینوس گوید جوهر وی نزدیک بحجر بود +

طین مصری بپارسی گل مصری خوانند و ابلیز خوانند و جالینوس گوید مطحولان و مستسقیان بسیار و نرم کرده در اسکندریه طلا کردند نافع بود و بر ورمهای کهن و دردهای مزمن و بواسیر طلا کردن بغایت سود دهد

طین نشابودی بپارسی گل خراسانی خوانند و طین ماکول نیز گویند و آن گل سفید که زنان خام و بریان کرده خورند و بدان تنقل کنند و وی نوعی از طین الحر بود و لون وی سفید بود و باشد اسفیداج و شیرازی گل سفید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و لیسیب اندک شوری که دارد قوت معده بدهد و غثی را نافع بود و منع قی بکند و تری معده را زایل کند و مقدار ما خوذ از وی یکدرم بود تا مثقال و اگر زیاده کند مفسد مزاج بود و سده آورد و سنگ در گرده پیدا کند و انیسون و تخم کرفس خاوی باز گم کند و صواب آن بود که ترک کنند از بهر آنکه فساد وی زیاده از صلاحیت اوست و آب رفتن از دهان در وقت خواب و شهوت کلی را عظیم نافع باشد و غثیان و کرب معده را سود مند بود +

طین القلیم طین باصفر ست و گفته شد و بدان سبب بدین اسم خوانند که رهبانان مهری بدان نهند و آن طلسم کس نداند که چیست چنانچه یاد کرده شد +

طین خراسانی طین نیشاپوریست و گفته شد +

طین الحمر مغره است و در میم گفته شود والله علم +

باب الظاء

ظفر او ظفیره فودنج بری است و گفته شود +

ظفیرة العجوز ثمر خشک ست یعنی خار خسک ست و در خا صفت آن گفته شد +

ظلیم ذکر النعام ست و در نون گفته شود +

ظلف المعز بپارسی بز گویند سرد و خشک بود در سوم داء الثعلب را نافع بود و چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب برگزندگی جانوران و سباع نهند نافع بود و اگر سحق کنند

با عسل طلا کنند در مفاصل نقرس را نافع بود و اگر بول کودکان نیز همچو بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم
لزج و ریاح بود نافع بود و مسهل آب زرد بود +

ظلف التیس سم وی که گویند اگر سم وی بسوزانند و سحق کنند با عسل بسرشند و آب بیاشامند نافع
بود جهت کمیز کردن در جامه خواب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر ظلف معز بسوزانند و سحق کنند
و بر ریشها که در اعضا یابسة المزاج بود بر آن افشانند نافع بود +

ظلمخ اسم ثمر جوز است نزد اهل عرب بقیران و غیر آن +

ظیان یاسمین بری ست و به بربری ایزیرا خوانند و بلفظی دیگر بر به فوفه خوانند و معنی آن خشبة البار
بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تلها بود و مانند لبلاب بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل وی چون یاسمین شکل
بود کوچکتر و بر شاخهای وی خاری بود مانند خار شاخ گل و بیشتر با علیق بود همیشه و مانندی جدا [illegible]
و بیخ وی سیاه و دراز بود و در فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارت وی زیاده بود گرم و خشک بود در چهارم
چون بر عضوی نهند جسم را بسوزاند زود مانند شیطرج و چون سحق کنند با سرکه و بر بهق سفید و سیاه
طلا کنند زائل کند لیکن پیره بانک دو چون ضماد کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند و بغایت نافع بود و چون بیاشامند
از وی چهار دانگ درهمی با سم چندان بسفایج و همچندان مقل ازرق دوازده مجلس خلط سوداوی براند
و ربو و عسر النفس را نافع بود و گل وی صداع سرد و ریاح غلیظ از سر بکشند چون ببویند و روغن گل وی
گرم و لطیف بود و محلل قوی و لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه و همه مرضهای سرد بغایت نافع بود و الله اعلم

باب العین

عاقرقرحا در دمشق عود القرح خوانند و بیونانی توریلون و بشیرازی اکلکرا و نیکوترین آن بود
که تیز و محرق بود و زبان را بغایت بسوزاند و فربه بود و غلیظ و چون بشکنند اندرون وی سفید
بود و آن بیخ طرخون رومی بود و گویند جبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم چون سحق کنند
و با زیت بر بدن مسح کنند عرق براند و استرخای اعصاب مزمن را نافع بود و منع تولد آن بکند و
سده مصفات بگشاید و بلغم که در معده بود زائل کند و چون درد دندان که از سردی بود دفع
کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند سودمند بود جهت درد دندان و جهت [illegible] بلغم
بزداید و موافق اعضا بود که سردی بر وی غلبه کرده باشد و چون آن با [illegible]

و مفلوج و مطروع را بغایت نافع بود و چون بعسل معجون کنند و لعوق کنند بلغم معده بگدازاند و مجامعت را بیفزاید و در مزاجهای سرد و مزاجهای تر و دمشقی گوید بلغم را بشکست و در چهارم و اسحق بن عمران گوید سود مند بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهت ورم ملازه و استرخای زبان که بسبب آن بلغم بود و ابو صلب گوید چون بیاشامند ورم از وی مسهل بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخا و فالج را بغایت نافع بود و چون بعسل معجون کنند و بر قضیب بمالید پیش از مجامعت مجامعت برانگیزاند و خافقی گوید چون عاقر قرحا بکوبند و با عسل بسرشند و بیاشامند صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی مویزج بود و بدل آن فی غرغره فوذنج بود و در منهای معده عدس گویند بدل آن دار فلفل ست و عسل +

عاقر شمعا شجارست و گفته شد +

عاقول گویند نوعی از خرنوب ست و خلاف ست اما آنچه محقق ست عاقول درخت حاج ست و گفته شد +

عبب و عنب نیز گویند و آن ثمر کاکنج ست و گفته شد و بپارسی کجرمو گویند +

عبهر نرجس ست و گفته شد +

عتم زیتون کوهیست و گفته شد +

عجب النیل ست و گفته شد +

عجم الزبیب نضا خوانند و بپارسی دانه مویز گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم شکم به بندد +

عدس طلبس خوانند و بیونانی فاقوس و بپارسی نسو سرخ گویند و وی نفاخ بود و مرکب از قوت قابضه و جالبه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ بود بهین که زود پخته گردد و چون در آب کنند سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند پوست وی گرم بود در اول و مقشر وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سوم و دیسقوریدوس گوید ادمان اکل وی کردن تاریکی چشم آورد با سویق بر نقرس ضماد کنند نافع بود با اکلیل الملک و روغن گل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی بود و ورم پستان ضماد کنند

نافع بود و جرم آن شکم را ببندد و آن آب که عدس را در وی بجوشانند شکم را براند و خناق را سود دهد
و عدس مولد خلط سودا بود و خوابها آشفته نماید و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود
و مولد ریاح در معده بود و امعا و اعصاب و شش را و سپرز را بد بود و چون با هندبا یا لسان الحمل
یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشور الرمان یا ورق گل سرخ خشک یا زعرور یا سفرجل بپزند قوت
قبض وی زیاده گردد و شکم را ببندد و حدت دم را ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند و سی دانه
از آن فرو برند استرخای معده را نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهای عمیق را بصلاح آورد
شیخ الرئیس گوید که خون را غلیظ کند و رها نکند که در عروق روانه گردد و خلطی سوداوی و امراض سوداوی تولد کند
و بسیار خوردن وی جذام آورد و ورمهای صلب و سرطان و نشاید که عدس با شیرینی خورند خصوصاً با عسل
که جذام پیدا کند و سده در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب عسر البول و منع ادرار بول و حیض بکند و بدترین وی نمک سود بود
و گویند که استسقا را نافع بود و این خطاست و صاحب جدری و حصبه و ورمهای گرم را نافع بود
چون با سرکه یا با غوره بپزند و دفع ضرر وی آن بود که با گوشت فربه بپزند یا با روغن گاو یا با روغن
بادام و بدل وی طبیخ ماش بود +

عدس مر بشیرازی منو نخل گویند و آن نوعی از عدس بری گویند و وی گرم بود و بول و حیض
براند و مسهل دم بود و گویند در وی تریاقیه هست و بدل وی فودنج نهری بود و گویند بدل وی
نیم وزن وی دانه حنظل بود و وزن آن عدس +

عدرنا کندش ست و گفته شود +

عدس الماء صاحب منهاج گوید چیزی سیاه و نشان بود و صاحب جامع گوید طحلب ست و گفته شد
صفت سرد و این مؤلف گوید که آن سبزی باشد مانند دانه عدس که بر روی آبها ایستاده پیدا میشود

عذبر بپارسی کزناز گویند و آن جزمازج ست و گفته شد +

عرف بلغت اهل نجد قصب ست و گفته شود +

عرق الانجبار بپارسی بیخ انجبار گویند و صفت آن در انجبار گفته شد +

عرعر سرو کوهیست کوچک بود و بزرگ بود و بشیرازی آنرا وهل خوانند و گویند درخت وی گرم بود
در سوم و خشک بود در اول سخن و لطف و اندمان وی گزندگان بگزیند و نافع بود از جهت

احداث

اختناق رحم و سده بگشاید و بول و حیض براند و دفع گزندگی جانوران بکند +

عراد بهارست و گفته شد و احداق المرض نیز گویند و بپارسی بابونه گاو گویند +

عرطینیثا مستعمل از وی بیخ ویست و آنرا اهل شام مهد خوانند و اهل مشرق قلیقی و بعضی علج خوانند و بشیراز بی چوبک اشنان خوانند و در باب لف در آذر بوصفت آن گفته شود و بدل آن در اوی طویل ست بوزن آن و فوتنج و دانه اتنج بوزن آن +

عروق الاصفر بپارسی بیخ کبر گویند و بهترین وی باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود مسهل بلغم بود و مقوی معده و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و مضر بود بمثانه و مصلح آن عسل آن و بدل آن در اوی سپرزنکید رم حلتیت با نگبین بود +

عروق الصفر عروق الزعفرانست و عروق الصباغین نیز گویند و آن دو نوع ست حکاک گویند و بزرگ وی را بپارسی زرد چوب خوانند و دارزرد گویند و بعربی هرد گویند نوع کوچک آن ما میرانست و گفته شود طبیعت دارزرد گرم و خشک بود تا سوم و گویند در دوم در وی جلای قوی بود و خائیدن وی درد دندان را نافع بود و عصاره وی روشنائی چشم بیفزاید و سفیدی ببرد و با شراب سفید و انیسون چون بیاشامند یرقان که از سده جگر بود سود دهد و اگر بکوبند و بر ریشها پاشند خشک گرداند و اگر در چشم کشند قوت باصره بدهد و بدل وی نیم وزن وی مامیران بود و گویند نیم وزن آن عاقرقرحا +

عروق خمر فوه است و گفته شود و بپارسی روناس و روننگ گویند +

عروق بیض مستعمل است و گفته شود و آن بوزیدان ست +

عروق الصباغین عروق الصفرست و گفته شد +

عرق الشجر علک ست و گفته شود +

عرق الکافور زرنباد ست و گفته شد +

عرق یابس ملفو نیاست و گفته شود و بپارسی زنگباری گویند +

عرن آن چیزیست که زیاده میشود و ظاهر میگردد نزدیک زانوی اسپ و سمهای وی و عرب آنرا عظم البق خوانند و لیقو ریدوس گوید چون بکوبند و سحق کنند و با سرکه بیاشامند صرع را زائل کند

و در مداوای گزندگی جانوران استعمل کنند و گویند نیم درم از وی چون بخور کنند کسی را که تب
ربع بود از وی زائل شود

عصم اسم یمنی ست و بپارسی آنرا بادنجان بری گویند و بعضی صدق گویند و گفته شد

عروق کوار هرم اصل سوسن ست و بپارسی بیخ مهک گویند و در الف گفته شد

عرق جبلی عاقرقرحاست و گفته شد

عرم ماهی ست که اهل مغرب آنرا سرورین خوانند و بیونانی سماریس

عرصف کافیطوس ست و گفته شود و بپارسی ماس واره گویند

عرمض نوعی از کنار ست و آنرا کنار تر خوانند و بربری بهو خارهای دراز داشته باشد مانند
منقار مرغ و بعضی مانند قلاب کج بود

عرف نزدیک اهل مغرب خوص خوانند و دوم گویند و بلغت اهل نجد قصب گویند و گفته شود

عرطب خسک ست و گفته شد

عرفج بری بلبول ست شابیج ست و گفته شد

عریز الکبیر قنطوریون غلیظ ست و گفته شد

عریز الصغیر قنطوریون رقیق ست و گفته شود

عسالج الکرم لف الکرم ست و گفته شود و بپارسی پنجه زر خوانند

عسل اللبنی میعه سایله ست و گفته شود

عسل النحل مشهور ست و بهترین آن بود که صادق الحلاوت بود و خوشبوی و سفید بود و گویند
فاضلترین عسل آن بود که بسرخی مائل بود و ربیعی بود و بعد از آن صیفی و آنچه شتائی بود بد بود و نوعی
از عسل خریفی بود که چون ببویند عطسه آورد و آن نشاید که خورند و گویند بوئیدن آن غشی آورد
و عرق سرد و عقل زائل کند و چون بخورند البته عقل زائل کند و عرق سرد آورد و مداوای وی بقی
کنند بعد از آنکه ماهی نمکسود و سداب چند نوبت خورده باشند معده را پاک گردانند بعد از آن تفاح
مزه و کندری بخورند و نوعی دیگر عسل بود که حکم وی حکم شوکران بود و بجان حالتها پیدا شود که از
شوکران و معالجه آن چون معالجه شوکران کنند و آنچه عسل نیکو بود طبیعت وی گرم و خشک بود

در دوم دیسقوریدوس گوید بقوت جالبه رطوبات از مغز بدن بکشد و منع عفونت بکند و چون با شب
بیزند و بر قوبا بمالند زائل کند و اگر با قسط بر کلف مالند زائل کند و چون تنها بمالند سپش را بکشد و دفع کند
و اگر با نمک اندرانی سوده بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند درد گوش و دوی آن زائل کند و چون
بدان تحنک کنند یا غرغره نمایند ورم حلق و ورم عضله که در جانب زبان و خنک و لوزتین که آنرا بشیرازی
آنرا کوشک خوانند و خناق بلغمی را نافع بود و بول براند و چون گرم کرده با روغن گل بیاشامند
سرفه را مناسب بود و گزندگی جانوران را و کسی که افیون خورده باشد یا فطر چون لعق کنند یا بیاشامند
نافع بود و گزندگی سگ دیوانه نیز و اگر با نمک سیاهی که ضربی که بر اعضا پیدا شده باشد بمالند زائل
شود و منصوری گوید زود مستحیل شود بصفرا و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان را نافع بود و در زمستان
مزاجهای گرم را بد بود و رازی گوید هیچ معالجه لثه و دندان در تنقیه و جلا و در گوشت رویانیدن لثه
به از آن نبود و جسم مرده را نگاهدارد و نگذارد که فاسد کند و حفظ تمام چیزها بکند و نگذارد که فساد یابد و
اگر با انگشت سنون سازند دندان سفید گرداند و صحت آن نگاهدارد و شریف گوید چون با روغن گل
بر ریشهای شهدی و مجموع ریشهای بلغمی شور بمالند زائل کند مجرب است و چون با ادویه خلط کنند
که در وی جلای بود چشم را روشن گرداند و قوت باصره بدهد و چون با آرد خواری بسرشند و بر ورمهای
که پخته بود بنهند بگشاید و چرک آن بکشد و چون با زراوند طویل یا کرسنه بسرشند گوشت بر جراحتهای
عمیق برویاند و اگر حب محلب با دام تلخ و آرد کبر با وی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند عرق براند و چون
با آب بیاشامند سینه را از فضلا که باشد پاک کند و شهوت مجامعت برانگیزاند و بغایت مفلوجانرا
نافع بود و چون کف نگرفته با آب بیاشامند شکم براند و چون ادویه بهق و برص بوی بسرشند جلای
آن زیاده کند و چون با آب بیاشامند ریش معده را پاک گرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون
نیک از وی متولد شود خاصه در زمستان و جوان را مضر بود و کسی را که مرار در وی غلبه کرده باشد و
تشنگی و چون بسیار خورند قی آورد و مصلح وی رمان مز بود و حماض اترج و ربوب فواکه و بدل آن
میبختج شیرین بود

عسل الطبرزد و القصب عسل طبرزد بپارسی شیر نبات گویند و عسل قصب نیچه اول از
نیشکر بیرون آید گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم را براند و عسل طبرزد شکم براند

عسل البلادر منفعت آن در بلادر گفته شد و صفت گرفتن آن یکنوع گفته شد و در اینجا نوع دیگر گفته شود
اگر غیر آن نوع خواهند روغن گندم و نخود گیرند شیشه را در گل حکمت گیرند و بلادر را سر برگیرند و دران اندازند
و آتش در پشت شیشه برافروزند آهسته بعد از آنکه او را سرنگون نهاده باشند قدری موی اسب یا لیف خرما
بر سر شیشه نهند تا عسل از وی بیرون چکد بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مؤلف گوید آنچه آتش
گیرند بهتر بود بگیرند بلادر را بشگافند و هر دو دست را بمغز گردگان خائیده بیالایند و آن بلادر را در دست
بمالند و بکار عسل وی از دست حاصل میکنند آنمقدار که خواهد و هر زمان که در دست پاک کنند دیگر گردگان
خائیده در دست بمالند و بلادر شگافته در دست بمالند تا عسل بر دست چسپد و بکار حاصل کنند
آنمقدار که خواهد و این نوع بهترین انواع ست و مؤلف گوید چند نوبت امتحان کردم و هیچ مضرت نرسید

عسل داود دادمالی ست و گفته شد دادمانی نیز گویند

عشرق بزر المرد ست و گفته شد و بپارسی مرورنگ گویند

عشر صاحب منهاج گوید که درخت اعرابی یمانی ست و آن یکی از ینبوعات ست و ثمر وی را خرفع
خوانند و قفاح وی مانند قفاح دفلی بود و گویند از وی نوعی هست که اگر در سایه وی بنشینند کشنده
بود و طبیعت وی گرم بود در سوم در چهارم و در وی قبضی باعتدال بود و لبن وی بر قوبا و سعفه طلا کردن
نافع بود با عسل جهت قلاع که در دهان کودکان حادث شود مفید بود و شکم براند و ضعف احشا بود
و لبن وی سه درم کشنده بود و سکر وی در باب سین گفته شد

عشقه نوعی از لبلاب ست و گفته شود و این مؤلف گوید آنرا از بهر آن عشقه خوانند که بر هر درختی
که نزدیک وی است پیچیده شود

عصاب شیطرج ست و گفته شد

عصیفره بزبان بغدادی و موصل خیری زرد ست و گفته شد انواع آن

عصفر بپارسی خسق خوانند و باصفهانی گل کاوشه و رنگ زعفران نیز گویند و آن دو نوع ست
بری و بستانی و طبیعت بستانی گرم ست در اول و خشک ست در دوم و بری گرم و خشک بود
در سوم و وی معتدل بود با انضاج کلف را زائل کند و با سرکه بر قوبا مالیدن نیکو بود و دمهای گرم
با عسل جهت قلاع که در دهان کودگان بود زائل کند چون بدان بمالند خاصه بری وی جالینوس گوید

بدل آن زہرۃ الملح ست +

عصبه صاحب منهاج گوید مجسفرم ست و گفته شد و صاحب جامع گوید که در زبان کرمان نوی را قصوص گویند و گفته شود صفت آن +

عصر الراعی بطباط خوانند و بر سیان دار و نیز گویند و بشیرازی کسته خوانند و ہزار بندک و بلفظی دیگر سرخ مرد و آن دو نوع بود نر و ماده و بهترین بستانی بود سرخ رنگ که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد ست در دوم و گویند خشکست در سوم و گویند ترست و وی قابض بود و منع خون فتن بکند و طبیعت به بندد و براورام و موی وجمرہ و نمله ضماد کردن نافع بود و جراحتهای تر را اصلاح آورد و اگر عصاره وی در گوش چکانند کرم گوش را بکشد و ریش آنرا خشک گرداند و درد زائل کند و اگر زن فرزجه از وی بخود برگیرد قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و چون آب وی بیاشامند جهت نفث الدم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول را سود و مدار بهر آنکه ادرار بول بکند و قولنج را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی ده درم بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و اگر پیش از آمدن تپ بیکساعت بیاشامند سودمند بود جهت ولرز و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب +

عصب نوعی از قثا و بزرگ ست و بیونانی نوارس گویند و گفته شود +

عصفور بپارسی گنجشک خوانند نیکوترین آن فربه بود و آنچه در خانها فربه کنند بد بود و اولی آن بود که از وی اجتناب کنند که خونی بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم و گوشت وی صلب تر از گوشت دراج بود و باه را زیاده کند خاصه دماغ وی و ابو العلا بن زهر گوید جهت فالج و استرخا و لقوه و انواع استسقا نافع بود و مجامعت را زیاده کند لیکن محروری مزاج موافق نباشد و اگر بخورد باید که سکنجبین ترش بر سر آن خورد و سرد مزاج را موافق بود و وی مضر بود بر طوبتی اصلی و خلطی و صفراوی از وی متولد شود و اولی آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون با مری مطبخن کنند زود تر بگذرد که بریان کرده و باید که قطعا نخورند که سیح در مری اصعایند کنند

عصاره مامیثا بپارسی شیاف مامیثا خوانند و بهترین آن بود که زرد بود و سبک و آن عمل سپاهان بود که در نواحی موصل میسازند طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ورمهای گرم تحلیل و بدو حرارت بنشاند

و درد چشم کهن و نور را نافع بود و صفت وی چنانست که آب وی بگیرند و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حضض ست یا انوش دربندی +

عصارهٔ خشخاش اسود افیون ست و گفته شد +

عصارة المنک عصارة السوس ست و رب السوس خوانند و بشیرازی آب خشک شده مهنک خوانند و او معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی بود اندک و خشونت قصبه شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنگی قطع کند و قوت ادویه حاره حاده بشکند و سرفه بلغمی را ساکن گرداند و بدل آن دو وزن اصل السوس بود +

عصارة القرظ اقاقیا ست و گفته شد +

عصارة الغافث بگیرند غافث تر و بکوبند و آب بگیرند و در آفتاب نهند تا منجمد گردد و بردارند و استعمال کنند و در غافث تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود مقطع و ملطف جرب و حکه را نافع بود و چون با آب شاهترج و سکنجبین بیاشامند سودمند بود تبهای کهن و درد جگر را و مقدار ماخوذ از وی تا یکمثقال شاید و گویند مضر بود بانثیین و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن سه وزن آن درق سماق بود و گویند سه وزن غافث بود +

عصارة لحیة التیس بپارسی بلیغ گویند و بهترین آن تازه بود و منفعت آن در لحیة التیس گفته شده صفت آن مانند صفت غافث ست که گفته شد و طبیعت آن سرد و خشک بود و در دوش ونفث الدم و سحج را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود و اگر ضماد کنند بر اعضای مسترخی قوت آن بدهد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح آن ماء العسل بود و بدل آن اقاقیا +

عصارة قثاء الحمار بپارسی آب خیار زه سپید گویند و طبیعت وی گرم بود در سوم مغثی بود و غثیان عظیم پیدا کند تا بجدیکه بخناق کشد و غشی و افتادن آورد و مداوی آن قی کنند و آنچه بر مداوای کسی کنند که شیر خورده باشد بکنند و صفت آن در باب قاف در صفت قثاء الحمار گفته شود و بدل آن عصاره بیخ سوقاوش است +

عصارة فنتین صفت آن مانند صفت غافث ست که گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک ست و مسخن و قابض بود تبهای کهن را نافع بود و سده جگر بگشاید و مقدار ماخوذ از وی تا یک درم شاید

و مره صفرا از معده پاک کند و مصلح وی ریوند چینی بود و گویند بدل آن سه وزن آن ورق آلسنت
عصاره ابنر باریس سرد و قابض ست حرارت جگر و معده و ورمهای آنرا نافع بود و قوت
سرد و بدبه صفت آن بگیر و زرشک تازه خوب سیده و آب آن بگیر و صافی کند و بجوشانند تا غلیظ
شود و بر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که بود نشف کند و در آفتاب نهند تا تمام شود و اگر زرشک تر نبود
خشک بیار و در آب بجوشانند و بیالایند و صافی کنند یا آفتاب نهند تا تمام شود یا چنان کند با تش
که گفته شد و بدل آن دو وزن آن زرشک پیدا نه بود +

عصارة الکرنب گرم بود در درجه دوم +

عصارة الریان اسحق گوید گرم بود در دوم و این مولف گوید این قول درست +

عصاره اذان الفار بپارسی آب مرزنگوش ست گویند گرم بود در دوم +

عصاره بخور مریم گرم بود در دوم +

عصاره ورق العرب سرد بود در سوم +

عصاره شقایق النعمان گرم بود در سوم بدل آن عصاره بخور مریم بود +

عصارة البنج بدل آن عصاره عوسج ست +

عصاره شجرة الجوز گویند بدل آن مرزنجوش ست +

عصاره الطراثیث سرد و خشک و قابض بود و بدل عصاره قرظ ست که آن اقاقیا بود

عصفور الشوک و عصفور السیاج نیز گویند و این طرعلو و طس ست و گفته شد +

عضرس خطمی بری بود و گفته شد +

عضابه و عضا نیز گویند و آن ضب ست و گفته شود +

عضاه در لغت اسمی ست که واقع شده ست بر هر درختی از درختهای خارناک مانند عوسج
و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن +

عضل بشیرازی مسکک خوانند فاضلترین گوشت مواشی و نیکوترین عضله است
... تر هضم شود بواسطه اعتدال رطوبت که عصب با وی آمیخته است +

عطفل ضومران ست و گفته شد و آن بهرام فیج ست و بپارسی بید مشک خوانند +

عطب قطن ست وگفته شد
عطارد سنبل رومی ست وگفته شد
عطشان نباتیست که بیونانی ونیسافوس گویند وگفته شد وبپارسی ملوسک گویند
عظام بپارسی استخوان گویند سوخته وی محلل بود ومجفف وگویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد و جالینوس گوید خلقی کسان باستخوان سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند واستخوان کهن چون بسوزانند سودمند بود جهت ریشهای که در اعضای مزاج خشک بود مانند ذکر وانثیین وامثال آن وشریف گوید چون بپزند استخوان پوسیده بسرکه وطبیخ آن بسر ریزند قطع رعاف بکند وچون سحق کنند استخوان پوسیده ریزند که در دیوارها باشد وبگلاب بسرشند وبر ریشها ضماد کنند نافع بود وچون سحق کنند وبماء الشعیر بسرشند وطلا کنند بر اثر آبله وجز آن زائل کند وکعب تیس چون بسوزانند وخاکستر آن باسکنجبین بیاشامند ورم سپرز را بگدازاند وچون باعسل بیاشامند باه را برانگیزاند وچون استخوان ران گاو بسوزانند وخاکستر آن باعصاره عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند وشکم رفتن را سود دهد واگر استخوان مرده سحق کنند وبصاحب تب دهند تا بخورد چنانکه نداند نافع بود ومجرب ست وغافقی گوید خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه سحق کنند وبر سوختگی آتش ضماد کنند سودمند بود وابن زهر در خواص آورده ست که استخوان کعب ابن عرس چون زنده بود وبیرون آورند وبر زن آویزند آبستن نشود ودر خواص ابن زهر آورده که دندان کودک آنچه در اول بیفتد پیش از آنکه بر زمین رسد در صحیفه نقره بگیرند وبر ران آویزند منع آبستنی بکند واگر استخوان آدمی مرده بر اسپ آویزند دردی که داشته باشد زائل کند واگر بر صاحب تب ربع بندند نافع بود واگر چیده ناخن وده گانه بسوزانند وخاکستر آن بخورد کسی دهند محبت والفت در دل آنکس پیدا گردد واگر دندان آدمی واستخوان بال راست هدهد در زیر سر خفته نهند یا دام که نهاده بود بیدار نشود واگر از دندانها که از جانب راست نهنگ بود بگیرند وبر بازوی راست مرد بندند قوت مجامعت را زیاده کند واگر دندان نیش روباه بر مصروع آویزند صرع زائل شود واگر کله سر آدمی مرده کهن شده در برج کبوتر دفن کنند کبوتر زیاده گردد وبسیار شود واگر استخوان پهلوی گفتار بر صاحب شقیقه بیاویزند نافع بود واز آن راست بر راست واز آن چپ بر چپ وهمچنین ناب بر ناب وضرس بر ضرس وگویند در طرف بال خروس دو استخوان هست

که سوراخ دارد واگر از آن راست بر صاحب تب دائم آویزند شفا یابد و هر دو استخوان چون بر آدمی یا
بر بهایم آویزند منع لغوب و شکستگی بکند و دیسقوریدوس گوید آب کلب یعنی دندان نیش سگ بگیرند
و در پاره پوست بندند و بر بازو بندند ایمن باشند از سگ دیوانه و در خواص این زهرآورده است که اگر
سگ چون بر کسی بندند که در خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودک آویزند دندان وی بی زحمت بیرون
آیند و اگر بر صاحب یرقان بندند نافع بود فی الجمله چون با خود دارند سگ بر ایشان بانگ نکند +

عظلم درخت نیل است و نیل عصاره وی است و برگ آن وسمه خوانند و کتم نیز گویند و گفته شود +

عفص بپارسی مازو گویند و بیونانی قنفیس و بهترین آن بود که سبز بود و سوراخ نداشته باشد و آنرا
الفاقالیس خوانند و آن غوره بود و آنچه رسیده بود و سرخ رنگ بود و ست و بزرگ بود این نوع ضعیف تر از
سبز بود و سوختن وی یا به آتش بود یا بر زیت بسوزانند تا سوخته گردد از بهر سیاهی موی خضابی بود نیکو و
طبیعت وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سوم و گویند در دوم بغایت قابض بود و
چون تنها به پزند و سحق کنند و ماننده ضماد نهند بر بهر ورمی که باشد بر دو بیرون آمدن مقعد نافع بود و چون
بسوزانند قطع خون رفتن بکند و اولی آن بود که بر روی آتش تشویه کنند و در شراب اندازند با سرکه
خون را ببندد و چون با سرکه بر قوبا طلا کنند زائل کند و آب وی خضابی بود موی را و چون وی را بسایند
و بر گوشت زیاده افشانند بخورد و منع رطوبت که روانه بود از لثه و لهات بکند و قلاع را نافع بود خاصه
کودکان را و چون سحق کرده در غذا یا آب کنند اسهال کهن را باز دارد و قوت مره ضعیف بدهد و آنچه در
اندرون مازو بود در سوراخ دندان نهند درد ساکن گرداند و در طبیخ وی نشستن جهت مقعد بیرون
آمدن و رحم و سیلان رطوبات که از رحم روانه بود و کهن شده باشد عظیم سودمند بود و چون بغایت
سحق کنند و در بینی دمند خون رفتن باز دارد و چون با سرکه سحق کنند و طلا کنند بر سلاق که در دها
پیدا گردد زائل گرداند و اگر با سرکه بپزند و بر جمره طلا کنند در ابتدا سودمند بود و منع نما بکند طلا کردن
و واجب آن بود که چون خواهند که بپاشانند جهت امساک سیلان بخصوص بعضی نیم برشت باید بعضی
عربی و در آب حل کرده تا سفیدی مخلوط نرساند و بدل وی ثمرة الطرفا بود بوزن آن و گویند عفص را
جفت بلوط و حب الآس و قشور رمان و هلیلج زرد و ثمرة الطرفا و وادی همه با همدیگر اندر طبیعت +

عقار آدم گویند مغاث است و گفته شود +

عقیق ارسطوطالیس گوید اجناس وی بسیارست و معدن وی بسیار در بلاد یمن و ساحل بحر روم و نیکوترین آن بود که بغایت سرخ و شفاف بود و این مولف گوید عقیق بر چند نوعست سرخ و زرد و سیاه تمام از سرخ و زرد زیورها سازند و بفال مبارک دارند بهترین همه سرخ بود و آنچه سوخته کنند سرد و خشک بود و قوت چشم بدهد و خفقان را نافع بود و قوت دل بدهد و دندان را که متحرک بود محکم گرداند و اگر انگشتری عقیق در انگشت کنند و برابر خصم روند خشم وی فرو نشیند و قطع خون رفتن بکند از هر عضوی که باشد خاصه ماینکه دایم خون از ایشان روانه بود و اگر خورد کرده سنون سازند خون رفتن از بن دندان باز دارد و زنگ ببرد و دندان را سفید گرداند و جلای تمام بدهد خاصه با مروارید ببسند و این مولف گوید اگر انگشتری عقیق در انگشت کنند بسیار خشم و غضب نباشد و از درد سینه ایمن باشند و اگر عقیق با مشک و کافور بر روغن زیت سوده روی و موی خود را چرب کنند در حضرت بادشاهان عزیز و گرامی باشند و محبوب همه خلایق گردند و همچنانکه عجم فیروزه را بفال دارند عرب عقیق را و در خواص عقیق احادیث بسیارست که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند

عقربان اسقولوقندریون ست و گفته شد و بپارسی زنگی دارو گویند

عقرب بپارسی کژدم گویند و بیونانی سقوربیوس جرجاوس و بهترین وی نر بود و نشانه نر آن بود که ضعیف و لاغر بود و نیش وی سطبر بود و ماده فربه و بزرگ بود و نیش باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و آن زیت در گوش چکانند درد ساکن کند و اگر خورد کنند بر گزیدگی وی نهند درد زائل کند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل کند و شریف گوید که اگر خاکستر وی در چشم کشند ضعف چشم را زائل کند و چون سوخته وی سحق کنند و با نیم وزن آن سرگین موش بیامیزند و در چشم کشند تیزی چشم را زیاده کند و جرب آنرا زائل کند و اگر عقرب بزرگ سیاه خشک کرده سحق کنند با سرکه و بر برص طلا کنند شفا یابد و چون در زیت بسوزانند تا سوخته گردد و در ریشهای که دیرینه شود چون آن روغن در آن بمالند و عقرب سوخته سحق کرده بران افشانند در حال صحت و صلاح باز آورد و عبدالرحیم بن الشیم گوید چون بگیرند یک عقرب و باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی باشد و در شیشه کنند در روغن زیت بر سر آن کنند و سر آن محکم بگیرند و رها کنند تا بیست قوت بگیرد و جهت درد پشت و دران استعمال کردن نافع بود و گویند این روغن بر بواسیر ظاهر مالند

خشک گرداند و بیندازد و اگر عقرب مرده در خرقه بندند و بر زنی بندند که دایم بچه می افکند از آن محفوظ باشد بفرمان خدای تعالی جل و عز و ابن ماسویه گوید اولی آن بود که عقرب را بسوزانند با اندکی کبریت و شیخ الرئیس گوید صفت سوختن وی چنان است که شیشه سطبر در گل حکمت گیرند و عقرب را در آن کنند و در تنوری گرم نهند تا یک شب بگذرد و بامداد او برگیرند و آبگینه به از خزف است زیرا که آن تا نشف بود و آخذ قوت بکند و صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که بگیرند دیگ مسین و سر آن بگل گیرند و در تنوری نهند که چوب زود در آن سوخته باشد و آتش بیرون آورند و سر تنور نهند نیکو و یک شب بگذارند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی آبگینه کنند و بوقت حاجت مستعمل کنند و منفعت خاکستر سوخته وی آن است که سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار ما خوذ از وی دانگی و نیم بود و اگر نیم درم از وی بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و صاحب جامع گوید چون در زیت بجوشانند و بسوزانند و آن زیت بموضع داء الثعلب طلا کنند البته موی برویاند و گویند مجرب است و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم کرفس و گل ارمنی بود و این مولف گوید عقرب انواع است نوعی پرنده و نوعی رونده و نوعی جراد و بعضی در آب آشنا کنند و بعضی را برابر دنبال یک گره بود و بعضی سیاه بود و بعضی سبز و یکی سرخ و یکی زرد و زردی وی بسفیدی زند و یکی ابرش بود و نیش که بدان زخم زند مجوف بود مانند نایی و سر آن کج بود چون بزند زهر از میان نیش بیرون آید و او اخبث حشرات است و با مار دشمنی دارد و عقرب بیهوش و خفته را زخم نزند تا آنگاه که عضوی بجنباند

عقرب بحری زهراوی گوید عقرب دریائی آن ماهی کوچک است تیره رنگ بسرخی زند و در سر وی خاری سفید بود که بدان بگزد و چشم وی خارناک بود و سر وی بزرگتر از بدن باشد و از گزندگی وی همان الم سخت حادث شود که از عقرب بری حاصل میشود بلکه سخت تر از آن و دیسقوریدوس گوید سقرنبوس را لاسیوس حیوان بحری است باسم عقرب میخوانند زهره وی موافق بود جهت نزول آب از چشم و شبکوری و قرحه که حاصل میشود در چشم آنرا ابو قوما خوانند

عقار کوهان و عقر کوهان عاقر قرحا است و گفته شد

عقار خمر است و بپارسی شراب گویند و در حا گفته شد

عقید العنب میپخته است با عنب نیز خوانند و بشیرازی دوشاب انگوری بود و مثلث

نیز نوعی از انست ٭

عقعق صلصل گویند و عکه نیز خوانند و بشیرازی قالنجه گویند و بپارسی کالنجه گویند سرگین وی ربو را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود و کیموس بد دهد ٭

عقاب مرغیست بپارسی آله خوانند گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند بمنزله گوشت گاو بود و زهره وی چون در چشم کشند نافع بود جهت ابتدای نزول آب و روشنائی بیفزاید و چون پر وی را بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین وی اگر بر کلف و ثبرها که در روی پیدا گردد نطوخ کنند زائل کند و گویند محلل خنازیر بود ٭

علوب خرشف ست و گفته شد و بپارسی کنگر خوانند ٭

علکنه لعبة بربریه خوانند و آن سورنجانست و گفته شد و در مصر علکنه خوانند و در اندلس سورنجان و در عراق لعبة بربری خوانند ٭

عکبر ابن سمحون گوید وسخ الکوز ست و مولف گوید وسخ الکوز النحل را بپارسی موميائی نحلی گویند و بشیرازی برمو خوانند و عکبر بغایت گرم ست و لطیف و گویند بسیار امتحان کردیم جهت شکستگی اعضا و از جای افتادن و دفع خون همان عمل موميائی معدنی میکند و شربتی یکمثقال تا دو مثقال با عسل بود یا قند ابنات بشربت نیم گرم بیاشامند نافع بود و گویند عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی انزادارو خوانند و مولف گوید مگس نحل آن را از بهر خورش خود و بچگان خود می آورد از مجموع گلها و آن الوان باشد زرد و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ باشد و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند و صفت وسخ الکوز النحل گفته شد ٭

عکر الزیت بپارسی دردی زیت گویند و بهترین آن کهن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت باد سخت که نزدیک سپرز بود و در چشم کشیدن محلل نزول آب بود و مجموع جراحتها و ریشهای ناصور که در بدن پیدا شود نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون در ظرف مس قیر وی بپزند تا غلیظ بشود فاضل تر از حضض بود و مانند آن و اگر حقنه کنند قرحه مقعده و فرج و رحم را نافع بود و چون با آب غوره بپزند تا غلیظ شود مثل عسل باشد و بر دندان کرم خورده بمالند بیندازد و اگر با خاک لادن بیامیزند تا بقیع ترمس و بر حواشی نطوخ کنند جرب پشتر ازائل کند و اما

انچه تازه بود چون گرم کنند و بر نقرس و درد مفاصل بمالند نافع بود

عکر دهن السوسن بپارسی روغن سوسن گویند چون در چشم کشند بعلل آب نزول بود
علیق بپارسی درگو سیند و بیونانی باطس وشیرازی توت سه گل خوانند و نوعی از ان علیق الکلب خوانند
و گفته شود و عوسج هم نوعی از علیق بود و نیکو ترین عصاره وی آن بود که در آفتاب خشک کرده باشند
و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق آن و اطراف آن چون بخایند مضمضه یا بی نیک بود موی را و چون بیاشامند
شکم به بندد و قطع سیلان رطوبت کند از رحم بکند و موافق بود جهت گزیدگی حیوانی که وی را قرسطس خوانند
و آن ماریست که شاخ دارد و ورق وی چون تر بود بخایند قلاع و ریشها که در دهان بود زائل کند و چون خشک گردد
خشکی وی زیاده شود و همان قوت که در شیرو لیست در گل وی موجود ست لعینه و بیخ وی سنگ گرده بریزاند
و چون ورق وی اضماد کنند نمله و ریشهای تر که در سر بود زائل کند و ناخنه که در چشم بود و بواسیر که در مقعد رسته
بود و بواسیر که خون از وی روانه بود نافع بود و چون ورق وی بکوبند نیک و بر معده علیل نهند که ضعیف
شده باشد و ماده از وی روانه بود موافق بود و عصاره ثمر وی چون بغایت رسیده باشد در دهن را
مفید باشد و چون ثمر وی بخورند ناپخته شکم به بندد و گل وی چون با شراب بیاشامند شکم به بندد و شریف
گوید چون بکوبند ورق وی اطراف وی تازه و ضماد کنند سیح را از سفر سود دهد و از وی شیاف سازند نافع بود جهت
همه علتها که در چشم پیدا شود بغایت و صفت ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و بفشارند تا شیره وی
بیرون آید و صافی کنند و ممزوج کنند با آن اندکی و شافه سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند و این هم شریف
گوید علیق آن درخت ست که موسی علی نبینا و آله و علیه السلام آتش از ان دید و بعضی گویند از درخت عناب دید
علیق الکلب علیق القدس خوانند و بشیرازی درخت سه گل خوانند و ثمر وی را نیز سه گل خوانند
و در اندرون وی مانند پشم بود و گل وی را ورد السیاح خوانند و نسرین السیاح و بیونانی اقرلطیش باطش
گویند و ثمره وی چون رسیده شود سرخ گردد و جالینوس گوید که ثمر وی بغایت قابض بود و ورق
وی قبضی اندک داشته باشد و اولی آن بود که از ثمر حذر کنند بسبب آنچه اندرون وی بود مانند پشم که
مضر بود بقصبه شش و دیسقوریدوس گوید ثمر وی چون خشک کنند و آنچه در اندرون وی بود بیرون
کنند هیچ مضرت بقصبه شش نرساند و با شراب بپزند شکم را به بندد و بول هم نیز به بندد و بدل آن شوکه
المصریه است

علف رطبه است وگفته شد و فصفصه نیز خوانند و بپارسی اسپست گویند **علسی** قهر خوانند و بپارسی صبر گویند
علق بشیرازی درون خوانند و باصفهانی دیوچه و بلفظی دیگر زلوی و در خواص آورده اند که چون بخور کنند
در دکان آبگینه گر هر چند آبگینه که باشد شکسته گردد و شریف گوید چون بموضعی نهند که خون فاسد بود قایم
مقام حجامت بود خاصه کودکان و زنان بر ریشهای بد و سعفه و قوبا نهند خون فاسد بکشد و چون بسوزانند
و خاکستر آن با سرکه بسرشند و طلا کنند بر موضع موی زیادتی که در چشم بود بعد از آنکه برکنده باشند دیگر نروید
علک هر صمغی که آنرا توان خائید آنرا علک خوانند و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت
آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گویند تر است و بهترین آن سفید بود که بزردی زند و در طبیعت نزدیک
مصطکی است وگفته شود و صمغ البطم و گوشت بد یانیدن و در ریشها مانند راتینج بود و در مرهمها بدل
وی کنند و اسحق گوید مضر است بعصب و اصلاح وی بعسل کنند +
علک یالیس فلفونیا خوانند و آن نوعی از راتینج بود وگفته شد و بپارسی زنگباری گویند +
علقم گویند قثاء الحمار است و صاحب منهاج گوید حنظل و آنچه تلخ بود آنرا علقمه خوانند +
علث بیونانی جندیلی گوید گفته شد بپارسی کاسنی بری گویند و در هند با گفته شود +
علجان نباتیست که آنرا قرانج خوانند وگفته شود و بپارسی که گویند +
عمر دکرفس است وگفته شود +
عملج نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ بود و سبز بود و همچنان با تخم خورند و آنرا خربزهٔ زمستان
خوانند و صفت آن در بطیخ گفته شد +
عمار زند است وگفته شد و آس نیز گویند و بپارسی مورد خوانند +
عنب بپارسی انگور خوانند و سفید وی بهتر از سیاه بود و نیکوترین آن رازقی و منقالی بود
پوست انگور سرد و خشک بود و گوشت وی گرم و تر بود و دانهٔ وی سرد و خشک بود در دوم و انگور غذای نیکو دهد و قوت بدن
برد و آنچه رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذای انگور بیشتر از غذای عصیری بود و زود فربهی آورد و خون نیک تولد کند و حلق و
سینه و شش را نافع بود و پوست وی دیر هضم شود و انگور همه مضر بود بمثانه و تشنگی آورد و مقوی جگر و
سپرز که غلیظ بود و دفع تشنگی وی برمان فرکنند و صاحب منهاج آورده است که انگور آنچه در روز چیده
باشند بهتر از آنچه در شب چیده باشند و دو روزی بهتر باشد از یک روزی +

عنب الثعلب

عنب الثعلب فنا خوانند و برق و قلقتال نیز گویند و بپارسی روباه تربک گویند و سگ انگور نیز خوانند و بلفظی دیگر طولیدون و ربا نیز گویند و بهترین آن زرد و تازه باشد و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم و تر بود ورمهای گرم را در آخر ضماد کنند نافع بود و با اسفیداج و دهن گل بر نمله و جمره ضماد کردن سودمند بود و آب وی غرغره کردن زنانرا نافع بود و یکمثقال از پوست بیخ وی با شراب بخورند خواب آورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و چون عصاره در چشم کشند قوت چشم بدهد و چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و استسقا و ورم معده را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی قند باشد و خوردن و ضماد کردن تشنگی بنشاند و چون آب وی با اسفیداج بیامیزند و بر سوختگی آتش و جدری که ریش شده باشد طلا کنند خشک گرداند و چون همچنان بکوبند و بر سرطان ریش شده نهند ساکن گرداند و چون بدان اورام کنند باصلاح آورد و خوردن تمر وی احتلام بکند و آنچه سیاه بود بد بود و مخدر و جنون آورد و نوعی هست که چهار درم از وی کشنده بود و مداوای آن بقی کنند بعد از آن شیر تازه با انیسون یا ماء العسل و سینه مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود و بدل وی گویند لطباطاست و گویند ساداوران

عناب بپارسی شیلانه نیکوترین آن جرجانی بود تازه که خورد نبود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی و مسیح گوید گرم و تر بود در میانه درجه اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت وی و گویند سرد است در اول سودمند بود جهت حدت دم و خلطی نیک از وی حاصل شود و چون بخورند یا آب وی بیاشامند حدت و حراقت دم ساکن گرداند و سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و درد سینه و حلق را نافع بود و اگر بیش از طعام بخورند نیکوتر بود و غذای وی اندک بود و هضم وی دشخوار بود و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کشمش یا مویز منقی و شریف گوید ورق وی خون خشک کنند و با سرکه سحق کنند و بر آکله افشانند بغایت مفید بود و اولی آن بود که بیش از آن بپر مرغ عسل بدان طلا کنند و چون پوست ساق درخت وی بکوبند و با هم چندان اسفیداج بیامیزند و بر ریشهای پلید بمالند پاک گرداند و شفا دهد و چون ورق وی بپزند و صافی کنند و هر روز نیم رطل بغدادی با قند بیاشامند حکه را زائل کند از بدن و مجربست و چون استخوان وی مطحون کنند و سویق سازند و با آب سرد بیاشامند طبیعت محکم دارد و شکم ببندد

واگر همچنان با استخوان مطحون کنند قرحه را سعار را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و بر قوبا طلا کنند و دو سه نوبت پیاپی مکرر کنند البته زائل کند و ورق وی چون بخایند نیکوتر از طرخون بود بجهت کسی که داروی مسهل خواهد خورد و غثیان نیاورد و عناب مضعف باه و مقلل منی بود ✤

عنب الذب درخت کوهیست و آنرا غالیش خوانند و ثمر وی بمقدار کنار کوچک بود و سرخ رنگ و در اندرون وی دانه کوچک چهار بیخی بود و طعم وی قابض و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد و لزوجت و قبضی نیز دارد و از خشک وی سویق سازند نافع بود اسهال کهن و گل وی مشابه گل جلنار سرخ بود الا کوچکتر بود و لون آن میان سبزی و زردی بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود ✤

عنب الحیة بپارسی نخوش گویند و آن فاشرست و ثمر آن جستان ست و آن ثمر کرمة البیضا ست و گفته شود و بیونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند ✤

عنبر ابن حسان گوید روث دابه بحر است و گویند چیزیست که در قعر دریا میروید و حیوانات دریا میخورند و بیشتر میگویند که در شکم ماهی می‌یابند که میخورند و می‌میرد و شیخ الرئیس گوید از چشمه دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده اند و مؤلف گوید آنچه محقق ست مومی ست و نیکوترین آن اشهب بود که آنرا سفید خوانند و دیگر ازرق که آنرا فستقی خوانند و دیگر زرد که آنرا خشخاشی خوانند و عنبر باید که جرب بود و هرچند که سفیدتر بود و سست تر و ساکت تر بود و این مؤلف گوید بهترین عنبر اشهب است پس از آن عین الجراد و آن بزر بر یکدیگر باشند و بعد از آن ازرق و آنرا امنقاری گویند و پس از آن نوعیست که آنرا مند گویند سیاه باشد و گران و زن پس از همگی و مقوی جوهر همه و جمله بود و در اعضای رئیسه و درد معده سرد را سود دهد و طبیعت آن گرم ست در دوم و خشک است در اول و پیران را نافع بود و دماغ و حواس و دل را سود دهد و بادهای غلیظ که عارض شود و معا و سده چون ببایشامد یا از بیرون طلا کنند نافع بود و در دشقیقه و صداع که از خلطهای سرد بود چون بدان بخور کنند سودمند بود و بر مفاصل که از رطوبات و ریاح بلغمی بود ضماد کردن نباتست مفید بود و اگر در روغن گرم مثل روغن مرزنگوش یا روغن بابونه یا اقحوان حل کنند و بدان سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ پیران تحلیل دهد و اگر از وی شمامه سازند و بر شال و جبهه ببویند فالج و لقوه و کزاز را نافع بود و چون در روغن بان حل کنند نافع بود جهت انواع درد اعضا

و مقدر و فی الجمله مقوی اعضای عصبانی بود بهمه و گویند اندکی از وی در قدحی شراب کنند و بیاشامند هستی زرد آورد و صاحب منهاج گوید قوت دل و دماغ و حواس دهد تقویتی عجب و روح را بیفزاید و مقدار شربتی از وی دانگی بود و مضر بود با صحاب بابخیری و مصلح وی بوییدن کافور بود و خیار واسحوج گوید مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی و بدل آن دو دانگ وزن آن مشک و دو دانگی مرو دانگی زعفران بود و گویند بوزن آن مشک و مرو زعفران بدل آن کنند +

عنصل اسقیل ست و گفته شد و بپارسی پیاز موش گویند بسبب آنکه موش را میکشد +

عندم بقم ست و گفته شد +

عنقر مرزنجوش ست و صفت آن در اذان الفار گفته شد +

عنزروت انزروتست و گفته شد +

عنکبوت بپارسی کرتنه گویند و بلفظی دیگر برو گویند و منفعت نسج وی در باب الف در ابرکا کیا گفته شد +

عنم گویند حلنارست و گفته شد +

عنجد بپارسی دانه مویز گویند و در عجم الزبیب گفته شد +

عندلیب مرغیست و آن هزارست و هزار دستان نیز گویند +

عود الصلیب فاوانیاست و گفته شود +

عوسج نوعی از علیق ست و نوعی از عوسج را مغیلان خوانند و در بیابانها بود و نیکوترین آن بیابانی سبز ورق بود و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک بود در سوم و ورق وی بر نمله و حمره ضماد کنند نافع بود و شریف گوید عصاره ورق وی بیاشامند جرب صفراوی و التهاب صفرا را نافع بود و چون بکوبند و آب آن بگیرند و خضابدان کنند بسر شسته و در حمام بخود مالند جرب و حکه را زائل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زائل کند و چون با عفاص وی دود کنند گزندگان بگریزند و آب وی چون بگیرند بهفت روز پیاپی در چشم چکانند سفیدی زائل کند خواه کهن و خواه نو و ثمره عوسج چون بکوبند و آب بگیرند و رها کنند تا خشک شود و بعد از آن مقدار دانگی با سفیده تخم مرغ یا شیر زنان حل کنند و در گوش چکانند بغایت نافع بود جهت دردهای

چشم خاصه سفیدی آن و صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند نافع بود جهت فضلاتی که در چشم آید بواسطه قبض که در وی هست و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی کتیرا بود و گویند بدل وی در ورمهای گرم بوزن آن اشنه و بوزن آن خوفل بود

عود الوج وج ست و گفته شود و بپارسی اگر گویند +

عود البلسان نیکوترین عیدان وی املس اسمر بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم ست و خشک در سوم سده بگشاید و عرق النسا و صرع و دوار را نافع بود و تاریکی چشم را زائل کند و ربو و ضیق النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند و عقم را نافع بود و باد زهر زهرها بود و گزیدگی افعی و سردی معده و جگر را سود مند بود و رطوبت از دماغ پاک گرداند و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و مضر بود بمعاء و مصلح وی کتیرا بود و بدل وی حب بلسان بود +

عود الفادلوج سنجار ست و گفته شد +

عود الدرقه اصل الانجدان ست و گفته شد و بپارسی بیخ انگدان گویند +

عود العطاس کندش ست و گفته شود و بدین سبب این اسم بوی نهاده اند که مهیج عطاس ست

عود البخور بپارسی آنرا عود گویند و بلنجوج نیز گویند و آن انواع ست و شیخ الرئیس گوید که نیکوترین آن عود مندلی بود از وسط بلاد هندی آورند و بعد از ان هندی که آن جبلی بود و فاضلتر از مندلی بود از بهر آنکه نشف در جامه رها نکنند و بعضی از مردم فرق مندلی و هندی نکنند و یک نوع سمندوری بود و از سفاله هند خیزد و آن فاضلترین عود بود و بعد از ان قماری و آن نوعی از سفالی بود و بعد از ان قاقلی ست و بری و قطعی و صینی و آنرا قسمری خوانند و آن تر و شیرین بود و مندلی مجموع آن نیکو بود و بعد از ان سمندوری ازرق فربه صلب بسیار آب سطبر که قطعا سفیدی در وی نبود و بر آتش بماند نیکو بود و بعضی سیاه را فاضلتر از ازرق بود و نیکوترین قماری سیاه که قطعا در وی سفیدی نبود و فربه بود و بر آتش بماند و بسیار آب بود و فی الجمله فاضلترین عود آن بود که سیاه و سخت و گران وزن بود و در آب نشیند و چون بکوبند هیچ ریشه نبود در وی و زود کوفته شود و آنچه در روی آب ایستد بد بود و عود بیخ درختیست که میکنند و در زمین دفن میکنند تا خشبیت از وی بعفونت زائل میشود و تغیر در وی پیدا میشود و عود خالص میشود و این عود بود که

بهترین عود عودیست که آنرا کلمک خوانند و آن از هند و حبشه خیزد که از آنجا بجاوه از دریا ده روزه راه بود و آن بغایت عزیز الوجود است و هم سنگ زر فروشند گوئی هیچ بوی ندارد و چون در دست گرم شود عرق کند بغایت خوشبوی بود و بوی او زمانی دیر باقی ماند و چون در آتش نهند از اول تا آخر بوی وی یکسان بود و دیگر مندلی و سمندوری و آن هر دو از سفاله هند خیزد و بهترین آن رسم زرین صلب غلیظ باشد که بوی آن با آتش پایدار بود و بعد از وی قاقلی که مشابه هندی بود و بیشتر پارهای او بزرگ بود و بر ظاهرش رگهای سیاه باشد بعد از او قماری که اجود آن زرین خاک رنگ بود پاک از بیاض و آن از بلاد قامرون خیزد و از سفاله بعد از آن عود صنفی باشد که از بلاد صنف خیزد و آن بغایت صلب و خوشبوی بود و بعد از این سکالی و عفصی و آن عودی رطب است که از جانب چین آورند بعد از آن منطالی و رندی و صلائی و لوقی که بقوت و قیمت بیکدیگر متقارب اند و در منطالی خیلیست که آنرا اشباه گویند و آن دو لون بود یکی پارهای بزرگ سطبر از پنج من تا پنجاه من بسیار خوشبوی نبود اما از برای زیب را شاید از آلات مجلس و شانه و شطرنج و دستهای کارد و غیره و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم لطیف بود سده بگشاید و بادها را بشکند و خائیدن وی بوی دهان را خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و حواس و دل بود و مفرح آن و رطوبت عفن از معده زائل کند چون نیم درم از وی بیاشامند تا یک درم و ج و قوت معده و جگر بدهد و شکم را ببندد و ذوسنطاریا را نافع بود خاصه سوداوی و مضر بود بوئیدن وی بمرضهای گرم که در دماغ عارض بود و اسحق گوید چون بخور کنند بلغم از سر فرود آورد و منع ادرار بول که از سردی و ضعف مثانه بود بکند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بسفل و مصلح وی ورق گل سرخ بود و گویند بدل وی در شکم بستن صندل زرد بود و اگر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران و دارچینی و زراوند مدحرج از هر یک دو دانگ وزن آن قایم مقام آن بود و بدل عود هندی در نقرس قنطوریون باریک کنند ؛

عود الحیة شریف گوید نبات وی در شهر سودان بود و مشهور بود و مانند عود سوسن بود صلب و طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی بیاشامند از هر زهر که باشد شفا یابند خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد آنکس نگردد و گویند چون در دست گیرند و چشم آنکس بر مار افتد مار از حرکت باز ایستد و حرکت نکند و بیخود شود و چون بخایند و تفل آن در دهان افعی اندازند بمیرد و از این سبب او را عود الحیة گویند

عود الریح اسمیست مشترک در شام فاوانیا را بدین اسم خوانند و اهل مصر مامیران را و هم اهل مصر

قشر صل ابز بارس که آنرا به بربری آ آرغیس گویند وعود الرج نیز بدین اسم خوانند وصفت هر یک بجای خود بعضی گفته شده و بعضی گفته شود +

عمن و دراز بپشم ست و در صوف گفته شد +

عون الدیکه جلست سرخ مدور که از طرف هند آورند و مولف گوید ثمر درخت است که آنرا البقم گویند وبپارسی چشم خروس گویند وطبیعت آن گرم و تر بود و باه را زیاده کند و منی بیفزاید چون یکدرم از وی بیاشامند و این مولف گوید اگر کسی را عضوی متالم شود چون عیون الدیک با آب بمالند تا غلیظ شود مانند آرد و بران عضو متالم شود طلا کنند سودمند بود +

غیردان زعرور ست وگفته شود وبپارسی کیل خوانند +

عین الدیکه بپارسی تخم کوخر گویند وگویند کوخر آن خراست وگفته شد +

عین السمک گویند حراست وگویند بتحقیق تخم آنست وآن را رو فرا گویند +

عین الهدهد اسم نباتیست بافرلفیته که معروفست باذان الفار رومی و نزدیک ایشان مجرب بود جهت عرق النسا چون با دنبه کبش بخورند +

عیون البقر اهل مغرب واندلس اجاص را عیون البقر خوانند وامام ابوحنیفه رحمة الله علیه گوید نوعی از انگور سیاه ست بزرگ ومدور که صادق الحلاوت نبود +

عثام شجر دلب ست وگفته شد و بپارسی درخت چنار گویند +

عیدان الطباط چوب عصی الراعی ست وگفته شد وبپارسی چوب کشته گویند +

عین الدب بپارسی چشم خرس گویند شریف گوید چشمهای خرس چون در خرقه بندند و بر چشم صاحب تب ربع بندند تب از وی زائل گردد واین خاصیت ست +

علیسوب هرزنگوش ست وگفته شد ورا ذان الفار والله اعلم بالصواب +

باب الغین

غافث گیاهیست که برگش مانند برگ شهدانه ست و قبضی اندک دارد و عفص و تلخی البسیار مانند صنبر و نیکوتر آن باشد که میل بسیاهی کند و بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آرند ورومی نیز نیکو بود وگویند که گلیست لاجوردی رنگ دراز شکل وشاخهای وی باریک بود وبدراز یکی

یک قبضه بود وکوتاه تر نیز بود وگل وی ورق وی وشاخ وی تلخ بود تلخ تر از صبر وطبیعت وی
گرم بود در اول وخشک بود در دوم وگویند معتدل در گرمی وسردی وگویند سرد بود ووی لطیف
بود ودر ابتدای داء الثعلب عظیم نافع بود وبا بیه کهن بر ریشها که دشوار بود باصلاح آورد ودرد جگر
وسده آن وصلابت سپرز وقرحه امعاو تبهای مزمن وصفرای منحرقه بیرون آورد وشربتی نیم مثقال
بود ووی حیض براند وگویند مضر بود بسپرز ومصلح آن انیسون بود وبدل آن نیم وزن افسنتین
با یک وزن اسارون بود۔

غاغه بلغت عمان فوفل است وگفته شود۔

غار درختی بزرگست وورق وی دراز تر از ورق بید بود وحب وی از بندقی کوچکتر بود بمقدار
فستقی وصفت آن گفته شده بیونانی ذاقی گویند وبعضی بود که ورق وی باریک بود وبعضی
پهن تر بود وهر دو نوع در زمین سنگستان روید وبهترین وی بری بود وقوت وی در ورق
بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سوم وورق وی طلا کردن با شراب بر بهق نافع بود و
با سویق بر ورمها ودرد اعصاب وضیق النفس وانتصاب العنق کردن نیکو بود وسودمند بود
وصاحب منهاج گوید چون بر معده تمریخ کنند قی را حرکت کند ودر درد رحم ومثانه را نافع بود حتی در آن
نشستن وسنگ بریزاند وشربتی از وی نیم مثقال بود ودو درم از وی مسهل بود وصاحب جامع
گوید چون بیاشامند مرخی معده بود وقی را حرکت دهد وورق وی چون تر بود بکوبند وبر گزیدگی
زنبور ونحل ضماد کنند سودمند بود وپوست بیخ وی چون چهار دانگ ونیم با شراب ریحانی بیاشامند
سنگ بریزاند وعلت جگر را زائل کند وصاحب خلاصت گوید اگر یک برگ از وی بچینند ونگاه دارند
بر زمین افتند وبخلع آن خود نگاه دارند چندانکه شراب بخورند مست نشوند وگویند چوب درخت
وی چون بیاویزند در موضعی که طفل در آن موضع خسپد ودر خواب نترسد ودیگر ترسیده وبیخ و
چون بپزند با سرکه وبدان مضمضه کنند درد دندان را سودمند بود وبدل غار سیسنبر است بوزن آن

غاغالطی حجر لحاغیطوس است وگفته شد۔

غار یقون دو نوعست نر وماده وبهترین ماده بود که بغایت سفید بود واملس وزود مشقت
شود ومؤلف گوید غاریقون باید که سفید وسبک وشست بود وانچه نر بود بد بود وانچه صلب

وسیاه بود بغایت بهبود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم
و وی محلل و مقطع بود اخلاط غلیظه را و مفتح سده بود و ورمهارا سود مند بود و عرق النسا و ورم
سپرز را با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از وی از دانگی
تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث الدم از سینه و قرحه شش و یرقان و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط
غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم و اختناق رحم را سود دهد و تبهای کهن چون پیش از نوبت
با شراب بیاشامند نافع بود و ضماد کردن بر گزیدگی جانورانی که زهر ایشان سرد باشد و شیخ الرئیس گوید بخاصیت
تریاق همه زهرها بود و گزیدگی افعی و مقوی قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر بود و اگر با بدن وی
زراوند استعمال کنند سنگ گرده بریزاند و در پشت که از اخلاط خام بود سود دهد و چون با انیسون بخورند
دردهای اندرونی که سبب آن سردی بود مجموع آنرا سود مند بود و اگر با اندکی جند بیدستر
استعمال کنند قولنج ثفلی و بلغمی و جمیع آن الا ایلاوس بگشاید و گویند چون با خود دارند عقرب
آنکس را نزند و در استعمال کردن آن باید که بغربال موی بمالند تا فرو رود و نکوبند و آنچه سیاه بود
بد باشد کشنده بود و خناق آورد و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی یا آب گرم کنند و بشیر تازه
و مجموع مداوای که در کندس گفته شود مناسب بود و بدل وی در مسهل سودا و بلغم بوزن
آن تربد و دو دانگ آن افتیمون و ده یک آن خربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن بوزن
نیم آن فرفیون بود و گویند بدل آن نیم وزن آن صبر و بوزن تربد سفید مجوف ❊
غالالوطا پارسی باقلا قبطی ست و گفته شد
غالیه معروف ست و صفت آن سک و مسک بکوبند نرم و عنبر حل کنند و کافور بسایند و
جمله را در روغن بان بیامیزند و بردارند تا غالیه که موی سیاه کند و آن غالیه منور گویند و صفت
آن آمله پنجاه درم آب رطل که نیم آب چهار رطل جمله بپزند تا یک نیمه بماند و بردارند و پنجاه درم
حنا و پنجاه آب آس و بیست درم وسمه و بیست درم مازو ده درم انزاج و پنج درم صمغ عربی و همه
بکوبند و بپزند و در هم بیامیزند و در وقت حاجت یکمثقال بر سر و ریش بمالند و بگذارند تا خشک شود
و بعد از آن بشویند که سیاه گرداند و شیخ الرئیس گوید که غالیه اورام و صلب را نرم گرداند و اگر در روغن
چیزی با روغن حب البان بگدازند و در گوش درد مند چکانند درد زایل کند و بدیل آن مسک

را نافع بود و صداع سرد را ساکن کند و چون در شراب حل کنند و بخور کسی دهند سست گردد و فواق
معینه بوئیدن وی مفرح دل بود و وی جهت درد رحم سرد بخور برگرفتن عظیم سود دهد و رحمهای ملتحم
صلب بگدازاند و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و پاک گرداند و آبستنی را یاری دهد +

غاسول اشنان ست وگفته شده

غبیرا بپارسی سنجد گویند و بشیرازی سنگ نیکوترین آن بود که گوشت مند و فربه بود و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در آخر دوم یا در اول سوم غذا اندک دهد و معده را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن گرداند و مجموع سیلان را باز دارد و صفرا بشکند و چون بدان نقل کند مستی دیر آورد و سرفه گرم را نافع بود و صداع را و موافق اطفال بود چون با شیر بایشان دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و مضر بود بمعده و بهضم و مصلح وی فانید بود و تمیمی گوید نور شجر غبیرا قوت عظیم دارد در شهوت زنان بر انگیختن +

غبار الرحی بپارسی گرد آسیا گویند مجفف بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که در چشم رود بکند +

غباریه عنب الدب ست وگفته شد +

غزل الجلود بپارسی بریشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند قایم مقام توتیا باشد و اگر با جوز سرو بر فتق ضماد کنند نافع بود و بر سعفه طلا کردن نافع بود و بر سوختگی آتش و همچنان بریشم پوست گاومیش چون با سرکه طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده نافع بود +

غزل السمک بپارسی بریشم ماهی خوانند و آن مانند پیهی ست که در شکم ماهی دریائی میباشد و طبیعت آن خشک بود و در وی حرارت بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی اندکی خشونتی باشد یونس گوید موافق بود در ادویه برص و شقاق و وی در مرهمها کنند جهت سر ادویه جرب متقرح و در لون البشره استعمال کردن نافع بود و اگر در حصائی کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب و بان و فتق بدان بسرشند و ضماد کنند بغایت نافع بود و شریف گوید بریشم ماهی چون بر ناخن سفید گشته طلا کنند نافع بود و مجرب ست +

غراب اسم جنس کلاغ ست +

غراب الابقع غراب زمین را گویند +

غرب درختیست که آنرا اطا خوانند و بشیرازی ورک و بهراة بد خوانند و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین بورها بود و تا زخمی بر ساق وی نرسد که شگافته گردد و آن صمغ از وی برون نیاید و او هیچ ثمره که شاید خوردن ندهد و طبیعت وی سرد و خشک بود و زهر وی و ورق و قشر و عصارهٔ وی قابض بود و مجفف بغیر لذع و خاکستر قشر آن چون سرکه بسرشند و بر ثالیل که بر دست و پای بود ضماد کنند قلع کنند و پوست بیخ وی در خضابات موی مستعمل کنند و طبیخ وی چون النقرس بدان نشویند و نطول کنند نافع بود و خراز نیز همچنین و صمغ وی و گل وی تاریکی چشم را سود دهد و پوست وی نفث دم را نافع بود و دیسقوریدوس گوید عصاره وی علق از حلق بیرون آورد و عصاره و ورق وی و پوست وی سحق کنند و با روغن گل در ادویه مرهمهای مجفف استعمال کنند و ثمر وی نفث دم را نافع بود و خاکستر پوست بیخ وی چون بسرکه بسرشند در قلع کردن ثالیل مدور و ثالیل منکوسه که در جلد بود و بقوت تر از خاکستر ساق وی بود و ابن ماسویه گوید ورق غرب چون بیاشامند عقم آورد و قذف دم را نافع بود و گویند عصیر ورق وی نیکوترین معالجه باده بود که از گوش روانه بود و سده جگر را سودمند بود +

غرقد نوعی از عوسج ست و گفته شد +

غره اسم نوعی عصی الراعی کوکبیست که معروف بود بباده و گفته شد +

غربیب نوعی از انگور سیاه هست و گفته شد +

غرسا راسن ست و گفته شد +

غزال بپارسی آنرا آهو بره گویند منفعت گوشت وی در باب لام گفته شود و اما پشک وی چون با پزند و بر ورمهای بلغمی نهند بگدازاند +

غسل بپارسی خطمی گویند و گفته شد +

غلج بپارسی عرطنیثا ست و گفته شد +

غسالج است و گفته شد در باب با +

غلقا غلغہ خوانند مولف گوید گیاهیست که بکبر ماند و برگ و ساق وی گرد باشد و در صحرای شیراز بسیار باشد و از جملہ یتبوعات معتبر بود و تحسیر بسیار دارد و هر شمشیری و کاردی که بشیر وی آب دهند زخم آن بکسی که رسد بمیرد و اگر شیر وی بر قوبا مالند زائل شود +

غلیجن فودنج بریست و گفته شود +

غلیجن اغریا منشکطرامشیع ست و گفته شود و بپارسی زنگ گویند و معنی این اسم فودنج کوهیست غلیجن فودنه ست و اغریا کوه +

غلوفویا اصل السوس ست و معنی آن بیونانی اصل الحلوة بود +

غملول نمول ست و آن فتابری ست بپارسی سوزه گویند و در باب قاف گفته شود ان شاء الله تعالی

غمام اسفنج البحر ست و گفته شد در باب الف +

غنقیلی بضم غلیجن شلجم ست و گفته شد +

غوشتر غولیشر نوعی از کماه فطر ست و صاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس بسیار بود و در انجا یکر لسته خوانند و چون خشک شود بدان جامه شویند و در حموضات خورند و طبیعت آن سرد و تر بود در درجه اول و چنان سر د نبود که کماه و آن خلط بد که از کماه حاصل شود از وی نشود +

غوک ضفدع ست و گفته شد و بپارسی بک گویند +

غیم غمام ست و گفته شد که آن اسفنج البحر ست والله اعلم بالصواب +

باب الفا

فاشرا اسمیست سریانی و هزار چشان و هزار فشان نیز گویند و بیونانی انبالس لوقی خوانند و معنی آن کرمة البیضا بود و معنی هزار چشان هزار گز بود و به بربری ارجالون گویند و بپارسی گرم دشتی خوانند و بشیرازی انخوش خوانند از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمیشود و فاشرا اسین نوعی از وستی نبات وی بر هر درختی که نزدیک آن بود بر وپیچیده شود و خوشه وی قریب بدوانه داشته باشد و در اول سبز بود و در آخر بغایت سرخ بود مانند عنب الثعلب و گل وی لاجوردی بود و بشیرازی ویرا سیاه دار و گویند و منفعت وی نزدیکست بفاشرا لیکن ضعیف تر از وی بود و فاشرا القبطی دیگر بر دانیا و حالق الشعر نیز گویند و ثمر وی مانند ثمر فاشرا اسین ست و بیخ وی گرم و خشک بود و در سوم و حدت و حراقت داشته باشد

وجلای تمام دهد وملطف بود وسپرز سخت شده را بگدازد چون بیاشامند یا با انجیر از بیرون ضماد کنند ج
وهمه علتی که در ظاهر بدن باشد شفا دهد وثمر وی که مانند خوشه بود گویند با خاک مستعمل کنند جهت جلو
سعفه وبیخ وی چون با کرسنه وحلبه بدهند بر آن بشویند پاک گرداند واثر کاث اکل کند وثالیل قلع
کند واثر سیاهی که از ریش مانده باشد ببرد وچون با شراب بر داخس ضماد کنند نافع بود وهمه ورمهای گرم
را تحلیل دهد وهمه ورمها ودملها را بگشاید واگر با روغن بپزند تا چون موم گردد سودمند بود جهت کوفتگی
که در مقعد بود وسفت ومادهٔ آن واگر با شراب ضماد کنند ورو را سرخ گرداند وورمهای گرم را بگشاید وشکستگی
استخوان را نافع بود واگر هر روز مقدار یک درم بیاشامند صرع وفالج وسده را نافع بود وچون دو
درم بیاشامند گزیدگی افعی را نافع بود ومجموع گزندگان وچون بیخ وی زن بخورد بردارد بچه بیفکند از
ومشیمه بیرون آورد وچون اول آن بود که نبات وی بروید چون بخورند پخته بول وشکم را براند
وبلغم وچون با عسل لعوق کنند سرفه وذات الجنب را نیکو بود وعصاره وی چون تر بود بیاشامند
تخالیط در عقل پیدا کند وبا صبر بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود واگر زن در طبیخ آن نشیند بچه بیرون آورد
ورحم را پاک گرداند وثمر وی بر جرب تر وخشک چون بمالند یا ضماد کنند نافع بود وعصارهٔ نبات وی
چون بیاشامند قی نیکو آورد بآسانی وخلطهای غلیظ بیرون آید وبدل آن بوزن آن درونج ونیم
وزن آن بسباسه بود.

فاشرستین السریانی معنی آن دافع شصت علت ونشر هند آن نیز گویند وبیونانی انبالس ماليا
ومعنی آن کرم الاسود بود ودر اندلس معروف بود ببوطانیه وببربری میمون والشیرازی سیاه دارو
خوانند وورق وی پهن تر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب پیچیده شود بر درخت وآن نوعی از
فاشرا ست وصفت آن در فاشرا گفته شد وبیخ آن بیرون سیاه بود واندرون آن زرد مایل
بود وی گرم بود باعتدال ودر فعل مانند فاشرا بود لیکن ضعیف تر از وی اندکی بود واول آنکه
نبات وی بروید بپزند وبخورند بول وحیض براند ومحلل ورم سپرز بود وصرع را نافع بود.

فاجبشر جند بیدستر وبپارسی قندس قیری گویند ودر باب جیم گفته شد.

فانید پارسی پانیذ وبهترین آن بود که از قند سفید بسازند ووی غلیظ تر از شکر بود وطبیعت
وی گرم وتر بود در اول وحرارت وی گویند در سیم بود وآنچه سنجری بود گرم وخشک بود در دوم

سود مند بود جہت سرفہ و شکم را نرم دارد و خونی معتدل از وی متولد شود و سینہ را نیکو بود و
مولف گوید این فانید کہ منفعت آن گفتہ شد شیرازی آنرا کعب الغزال خوانند و باید کہ قطعہا
دران نباشد و فانیذ را کہ این زمان استعمال کنند مجموع بی آرد نبود لیکن ولی آن بود کہ در ہر
ترکیبی کہ فانیذ کنند قند بجای وی کنند یا کعب الغزال کہ آن فانیذ اصل ست وصفت وی
چنانست کہ قند بقوام آورند و میکشند تا وقتی کہ تمام منعقد میشود و بعد از آن پارہ پارہ میکنند
کو جایب این مولف گوید قند صاف کردہ بقوام آورند و بکشند تا تمام سفید شود بعد از آن پارہ کنند
و بر غربال بہند یا با آتش عرض کنند یا در آفتاب بہند تا وانہ کند و خشک شود و بعضی قدری
نیصطہ اضافہ کنند +

فالبش الیونانی باقلاست وگفتہ شد +

فالبش القبطی باقلای قبطی ست و آن جامسہ ست و گفتہ شد +

فاغیہ صاحب منہاج گوید گل حناست و ہر نوری کہ خوشبوی بود آنرا فاغیہ خوانند و آن
معتدل بود در گرمی و سردی و تمیمی گوید گل حنا چون درمیان جامہ صوف کنند و در پیچند خوشبوی
کند و رہا نکند کہ سوس آنرا تباہ کند و بخورد +

فافیرا بردی ست وگفتہ شد و بپارسی نک گویند +

فاغیہ بیخ نیلوفر ہندیست و آنرا فل خوانند و منفعت آن بعد ازین گفتہ شود +

فاناقس اسقلینوس نوعی از ذوقو کبیر ست وگفتہ شد +

فاناقس حیرون نوعی از بیخ ذوفرا کوچک ست وگفتہ شد صفت آن +

فاناقس براقلیون بیونانی درخت جاوشیر بود وصفت آن گفتہ شد +

فاغرہ بپارسی فاخرہ گویند و بشیرازی کبابہ شگافتہ خوانند و از سقالہ ہند میخیزد و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم و در وی قبضی و تحلیلی بود و مصلح معدہ و جگر سرد بود و
سوء الاستمرا کہ آن از سردی بود نافع بود و شکم را ببندد +

فاغوس بیخ شیطرج ہندیست وگفتہ شد و بپارسی شنیزہ گویند +

فارسطاریون رعی الحمام ست و در باب را گفتہ شد و بپارسی کسنک گویند +

فاس آن اندروبیلون ست وگفته شد در باب الف +

فارغوس بلارج اخول خوانند و آن لقلق ست و مرغی مشهور بود و در خواص این زهر آورده است که استخوان وی هر که با خود دارد عشق زایل کند و صاحب منهاج گوید بیضه وی خفقان را نیکو بود مو یرا و این مؤلف گوید لقلق را ایلاق و قلاق دو آشیانه بود یکی بگرم سیر و یکی بسرد سیر جائی بلند آشیانه سازد و شیخ الرئیس گوید از ذکاء او آنست که چون بداند که هوا متغیر خواهد شد آشیانه بگذارد و برود و ممکن که بچه را نیز بگذارد +

فاخته مرغی مشهور ست گوشت وی گرم و خشک بود فالج را نافع بود و مضر بود بدماغ و مصلحش آب غوره و سرکه و کشنیز و رفع ضرر وی کند و مجهول گوید سرگین وی چون بر کودکی بندند که از شب مصروع شود نافع بود و این مؤلف گوید در خواص آورده اند که آواز مغز را سود دهد و مار از آواز او بگریزد و در خانه که او بود هیچ و دد و دام و دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و هندی پندکی خوانند

فالنجبقین تاویل بیونانی رتیلا بود از بهر آنکه گزیدگی وی را نافع بود و فالنجبطش و فالانجبطیش و فالانجقون نیز گویند و لوخافنیس هم خوانند و آن نباتیست که گل وی مانند سوسن بود و تخم وی سیاه مانند نیمی عدس کوچکتر و بیخ باریک و کوچک بود و اول که از زمین برکنند زرد بود و بعد از آن سفید گردد و در تلهای خاکی روید و برگ وی و تخم و گل وی با شراب بیاشامند گزیدگی رتیلا را نافع بود و محلل مغص بود و قوت وی ملطف و مجفف بود و از بهر آنست که مغص را نافع بود و در اسم الفا گویند

فاناطا صاحب منهاج و صاحب جامع گویند که آن دوائی ترکیست که دفع مجموع زهرها و گزیدگی‌ها بکند چون با آب سرد بیاشامند و دردهای سخت ساکن کند و مؤلف گوید ظن من آنست که جدوار است که از طرف ختا می آورند یعنی ماه فرفیون +

فادج مؤلف گوید سنگی زرد هست که بسفیدی زند و سبزی و هر رنگی دیگر بروی ظاهر شود و آن سنگی بود که از آخر هندوستان آورند و از قعر چین نیز بیرون آورند و نیکوترین آن چینی بود و همه زهرها را نافع بود مؤلف گوید که آن بادزهر کانی ست بتحقیق و شربتی از وی کسی را که زهر داده باشند دوازده جو باشد که با آب سرد بیاشامند و این سنگ در آتش نسوزد و چون با زرد چوب بسایند سنگ مانند پسته نماید و بادزهر همه زهرها بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند

که آن فاطاست وگفته شده واین مؤلف گوید این باد زهر کانی ست بلا خلاف ۰
فادانیا فاونیا نیز گویند وکهیانا و آن عود الصلیب است ووی نر و ماده بود وانچه نر بود
ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ وی سطبر و سفید مانند انگشتی و در طعم وی قبضی بود وانچه
ماده بود کثیر الشعب بود و بیخ وی مانند بلوط بود و بهفت یا بهشت عدد بود و نیکوترین آن سطبر رومی
بود و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در
حرارت و در وی تخفیفی و قبضی با تحلیلی بود و مفتح و ملطف بود و وی آثار سیاهی از بشره ببرد و چون بر
طفلان آویزند مادام که با ایشان بود صرع زحمت ندهد و شفا یابند از صرع و چون با شراب بیاشامند
درد شکم و یرقان و درد گرده و مثانه را نافع بود و چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد و وانچه ماده
بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف بادام و چون شکافته شود و در درون وی حبهایی سرخ
بسیار بود مانند خون و بشکل ناردانه و در میان آن حبی سیاه رنگ بود و چون از این حب سرخ
یازده حب با شراب سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع نزف دم از رحم بکند و چون بخورند نافع بود
جهت درد معده و لذع که عارض شود در آن و چون کودکان بخورند یا بیاشامند در ابتدای
سنگ مثانه نافع بود وانچه حب سیاه بود چون از وی پانزده حب با شراب بیاشامند اختناق
رحم که عارض شود از درد رحم و کابوس را نافع بود خاصه ماده وی و بعضی گویند چون آهن پاره
کنند این خاصیت از وی باطل شود و نقرس و ضربه و لقطه و صرع عظیم نافع بود و چون ثمر وی
بخور کنند مصروع و مجنون را نافع بود اگر از ثمر وی گردن بندی سازند و در گردن کودک مصروع آویزند
صرع از وی زائل شود و اگر عود وی سحق کنند و در صره ببندند و مصروع دایم بوید نافع بود و بعضی
گویند بیخ وی و ثمر وی نافع بود جهت هر مرضی که باشد و چون بیاویزند بر کسی که در بیابان باشد از
آفتها ایمن باشد و اسحق گوید عود صلیب مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و گویند بدل آن زرنب
بود و گویند بدل آن عاقرقرحا و زراوند مدحرج ست و دیسقوریدوس گوید پوست انار یا درخت
آن و فرد سمور و سوق الغزلان چون با هم جمع کنند بدل فادانیا بود و خاصیت وی بدهد
این مؤلف گوید که ابن ماسویه آورده که بدل آن کنگت است ۰
فادہ پارسی هو شش گویند صاحب منهاج گوید که خون او چون بر ثالیل بمالند آنرا قطع کند

واطبا اتفاق کرده اند که چون شکم موش را شق کنند و نهند بر جای زهر یا بر گزیدگی عقرب منفعت دهد و چون نهند بر جائی که خار و پیکان در آن رفته باشد بیرون آورد و گویند چون بریان کنند و هم بر گزیدگی عقرب نهند بغایت سودمند بود و چون بریان کنند و بخورد کودکی دهند که لعاب از دهن او روانه بود باز دارد و اگر در آب بپزند و کسی که عسر البول داشته باشد در آن نشیند سودمند بود و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غثیان و مفسد معده بود و این مولف گوید میان موش و کژدم عداوت است اگر هر دو را در شیشه کنند موش قصد تبال کژدم کند و کژدم نیش زند اگر موش دنبال گرفت برید و الا از نیش بسع هلاک گردد •

فارة البیش بیش موش ست و گفته شد که حیوانیست مانند موش که در بن درخت بیش میباشد و گویند لحم او پادزهر باشد از آن بیش •

فاذزهر هر دوائی که حافظ روح بود بقوت و دفع ضرر سم بکند آنرا فاذزهر خوانند و آنچه مخصوص ست باسم حجر التیس ست و حجر الحیة و گفته شد •

فجل بپارسی ترب گویند و بشیرازی ترنبه گویند تخم وی اقوی بود و بعد از آن پوست وی و بعد از آن ورق وی پس گوشت آن و نیکوترین آن بستانی بود که سبز و تازه باشد و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سوم تر بود و گویند خشک بود در دوم و جالینوس گوید گرم بود در سوم و خشک بود در دوم و موی بر داء الثعلب و داء الحیة برویاند و چون با آرد شیلم و عسل طلا کنند و ریشهای بد را زائل کند و وی مولد ریاح باشد و معده را نیکو بود و مسخن بود و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم را نرم گرداند و غذا را یاری دهد در گذشتن از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند از آنکه در معده قرار گیرد و چون بعد از طعام بخورد هضم طعام بود خاصه ورق وی و بآسانی قی آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم چکانند جلا بدهد و گویند ورق وی جلای چشم بدهد و شیر زیاده کند و چون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن را و کیموس غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزیدگی افعی را نافع بود و گزیدگی مارها و غذا را نیز نافع بود و اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر ترب خورده باشند و عقرب بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند چون گرم بود خناق را نافع بود و فجل بری در همه احوال اقوی بود از بستانی و روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و بعد

بدندان و چشم و سر و خشک معده و مفسد طعام بود و علتهای زنان را بد بود و سبوس در بدن پیدا کند
صاحب فلاحه گوید درد مثانه و گرده و سرفه را نافع بود و باه را برانگیزاند و چون آب وی بر بدن طلا کنند گزیدگی
جانوران را سود دهد و تخم وی در دفع سمها و گزیدگی جانوران بمنزله تریاق بود و بر برص و نمش که بر روی پیدا
شود طلا کردن با سرکه نافع بود و ادمان اکل وی کردن موی بر داء الثعلب برویاند و وی شیر بیفزاید
و گویند فجل بکوبند یعنی ورق و آب وی بگیرند و بناشتا ده درم از وی بیاشامند سنگ بزرگ و خرد که در
مثانه بود بریزاند و این فعل بخاصیت میکند و مجربست و طبری گوید آب ورق وی یرقان را زایل کند
و سنگ مثانه بریزاند و گویند منی زیاده کند و انعاظ آورد و اگر تخم وی بکوبند یعنی بکوبند با سرکه بسرشند و در
حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و شریف گوید چون سر وی بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن
گل در وی گرم کنند و در گوش چکانند درد زایل کند و مجربست و این زهر در خواص آورده است که آب
وی بگیرند و با روغن گل یکجا بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند گرانی گوش را زایل کند و مجربست
و اگر بگیرند و اندرون وی خالی کنند اندکی و چهار درم تخم شلغم دران نهند و سر آن باز جای گیرند و در میان
خمیر نهند پس در میان آتش نرم نهند تا پخته شود بعد از آن بیرون آورند و اندکی سرد کنند و بخورند سه
روز پیاپی سنگ گرده بریزاند و بغایت مجربست و جرم وی منفخ بود و قشر وی و ورق وی با سکنجبین
عسلی قی باسانی آورد +

فربیون افربیون و فرفیون نیز گویند و تاکوب خوانند و باید که چون فرفیون از درخت گیرند دهان ببندند
تا غبار آن در دهان نرود که جمله دندانها بریزاند و چون وی را بگیرند باید که باقلا مقشر در میان وی ریزند تا قوت
وی نگاهدارد مدتی و در ظرفی کنند و آنچه تازه بود زرد باشد و زود زیت بگذارند و آنچه کهن بود بر خلاف
آن بود و لون آن بسرخی مایل باشد و گویند قوت وی بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود و تا هفت
سال و ده سال باطل شود و نیکوترین آن صافی و زرد لون که رایحه وی در غایت حدت و حرافت
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند خشکی وی در سوم بود و وی را قوت ملطف
و محرق باشد بغایت و عرق النسا را نافع بود چون با ادویه که موافق آن بود بیامیزند و چون بر گزیدگی
جانوران و سگ دیوانه طلا کنند بغایت نافع بود و لقوه و قولنج و سردی گرده را نافع بود و فضلهای
بلغمی از مفاصل و اعصاب پاک گرداند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در دور کین و پشت بود

نافع بود وگرم مزاج را بد بود وکسی که خون بسیار غلبه کرده باشد که بهنه شاهیها بیاشامد ومضر بود با تثمین چون
با روغن گل چرب کنند حدت وی شکسته گردد ومقل و رب السوس وکتیرا وصمغ عربی اضافه کنند اگر
خواهند که استعمال کنند وشربتی از وی قیراطی تا دانگی باشد ووی بغایت رحم را بد بود وانضمام پیدا
کند تا بحدیکه منع ادویه مسقط بکند از اسقاط جنین وچون به روغن بگدازند وبدان تمریخ کنند فالج و
خدر را نافع بود بغایت وچون با عسل بیامیزند ودر چشم کشند چشم را جلا دهد لیکن سوزش آن ودر رونه
باقی بود وقطع نزول آب بکند وسده رحم از وی گشنده بود ودر سه روز ریش در معده وامعا پیدا کند از
خوردن وی کرب سخت ولهیب عظیم ولذع در شکم وخواق پیدا کند وباشد که اطلاق بافراط آورد ومداوای آن مانند
مداوای کسی بود که فرفیون سنبل خورده باشد مثل دوغ وآب انار مز وسیب مز وکافور وانچه بدان
ماند وگویند بدل آن بوزن آن ماذریون بود وگویند وی صمغ ماذریون ست وگویند بدل آن بوزن
آن دو دانگ آن ماذریون ودو دانگ آن جند بید ستر بود وگویند بوزن آن جند بید ستر ونیم وزن آن ماذریون
است این مؤلف گوید اگر فرفیون وافیون در شیشه کنند هر دو یکدیگر را بخورند چنانچه هیچ نماند

فراسیون فراسین خوانند وخشیشة الکلب وصوف الارض نیز گویند وآن کراث جبلی ست وبپارسی
گندنا کوهی گویند ونیکوترین آن رومی بود سرخ رنگ تلخ وطبیعت آن گرم بود در دوم وخشک
بود در سوم مفتح سده جگر وسپرز بود وسینه وشش را پاک گرداند وحیض براند وعصاره وی درد گوش
کهن را نافع بود وبا عسل چشم را قوت دهد خوردن وکحل کردن ولعصاره وی سعوط کردن یرقان را
نافع بود وبا نمک بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کردن سود دهد وگل وی چون خشک بود دباب
بزنند تا تخم وی وچون تر بود بکوبند وآب بگیرند وبا عسل بیامیزند قرحه شش را شفا دهد ورابو وسرفه
واگر با ایرسا خشک بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک گرداند وزنان چون بیاشامند حیض براند
ومشیمه بیرون آورد ودشوار زادن را سود دهد وچون ضماد کنند بورق وی وعسل ریشهای چرکن را
پاک گرداند وداخس وگوشت خورنده قلع کند ودرد پهلو را ساکن کند وعصاره ورق که در آفتاب
خشک کرده باشند همین عمل کند وعصاره وی در داروهای چشم وجرب قدیم وجدید واصناف
سه گانه جرب چشم زائل کند چون با آب انار ترش حل کنند وملک چشم باز گرداند وطلا کنند ودر کحلها
کردن جهت ریشها وسفیدی که در چشم بود قدیم وجدید را نافع بود ودر شافهای جلا دهند جهت

غشاوهٔ عین و در تقویت بصر باصره مستعمل کنند و اگر نیم مثقال تا یکدرم در طبیخ زوفا بگدازانند و در روغن بادام
شیرین بیاشامند نفس و سینه را پاک گرداند از رطوبت لزج و قرحه که بسبیل خواهد انجامید بحال صحت
آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب بیاشامند سرفهٔ تر و ربو سینه را زائل کند و رطوبتهای
آن بیرون آورد و چون عصارهٔ وی با قدری آب بگدازند و با قدری عسل بیامیزند و بر جراحتهای
متعفن پلید ضماد کنند پاک گرداند و اصلاح آورد و چون ضماد کنند بر دمامیل نارسیده و خنازیر تحلیل
دهد و منضج و ملین آن بود و بی درد و اذیت بگشاید و فراسیون مجموع بادهای غلیظ را نافع بود خوردن
و ضماد کردن و چون بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را نافع بود و چون ورق وی را بخایند و فرو برند
نافع بود وجعی را که متولد شده باشد در معده و اندرون و چون با آب بپزند بریت یا با آب تنها و تکمید
کنند نیز ها زنان و مردان نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد از عسر البول و از ریاح
و از جمیع اصناف اوجاع و ورق وی چون تر بود با گرده پیه بکوبند و بر ورمها نهند تحلیل دهد و بگدازاند
و همچنین همه جراحتها و چون ورق وی بعسل بپرورند نیکوترین و سودمندترین معالجه سرفه و ربو
و ضیق النفس بود و اگر آب نخالهٔ وی بگیرند و حسوی سازند و در پختن پنج درم ورق وی اضافه کنند
و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود جهت سرفهٔ مفرط و غلیظی نفث و باید که شش روز پیاپی استعمال کنند
که عجب مجرب بود و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند تعقد امعا و وجع آنرا بغایت نافع بود و اسحق
گوید مضر بود بگرده و مثانه تا بحدیکه بعوض بول خون از وی جدا شود و تخم رازیانه دفع مضرت آن
میکند چون با وی خلط کنند یا پیش از وی یا بعد از وی بیاشامند و صاحب منهاج گوید مضر بود
بعصب و گرده و مثانه و مصلح آن سنبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ
وزن آن لبان بود و گویند بدل آن انیسون و افتیمون بود و گویند بدل آن بوزن آن لاخیه
است و صاحب منهاج گوید شربتی از وی مقدار نیم درم بود سده جگر و سپرز بگشاید حیض براند

فرنجمشک افرنجمشک خوانند و گفته شد و بپارسی بالنگوی خور خوانند و وی بواسیر را نافع
بود و مره را بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مجفف منی بود و وی معتدل تر از مرزنگوش و سیسنبر بود
و منفعتهای وی در الف گفته و بدل آن گویند قرنفل است و گویند بادرنجبویه بوزن آن و
گویند بازیاران آنرا بالنگو گشته خوانند

فرصا نوت ست در تا گفته شد +

فرفین بقلة الحمقاست وگفته شد و بپارسی تورک خوانند +

فرفیر و فرفیره بنفشه ست و در بنفسج گفته شد +

فرلقیه حلبه ست وگفته شد و بپارسی شملیز گویند +

فرسلون طلق ست وگفته شد +

فرقت شاهترج است وگفته شد +

فرفخ و فرفخ بقلة الحمقاست وگفته شد و بپارسی هردو اسم تورک ست +

فراخ الحمام بپارسی کبوتربچه گویند و در وی حرارت و رطوبت فضلی بود و غلظی و ابن ماسویه گوید گرم وتر از جمیع گوشت مرغان بود و دشوار هضم شود و خون بسیار از وی متولد شود و در طب و صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونت بود تا بحدیکه سهر آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محروری مزاج را اولی آن بود که با غوره و کشنیز و مغز خیار بالنگ خورد و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک بود و بیه وی را حرارت ظاهر بود و موافق محروری نبود والاصل آن بود که گوشت منع از شکم بیرون آید خاصه چون با آب و نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود سرد مزاج را و کسی را که شکم وی قبضی داشته باشد و در لبیت که سبب آن خلط غلیظ مزمن بود و گرده را فربه کند و باه را زیاده گرداند اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و آن اولی بود که بر سروی چیزی بپاشند که منع صعود بخار از سروی بکند و آب وی چون به دندان بسیار بود موافق گرده بود و باه را زیاده کند و شریف گوید ادمان اکل بریان کرده وی خون را بسوزاند و باشد که بجذام کشد خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاج گرم و هم گوید که کبوتربچه در دیگ اندازند و روغن کنجد در سر آن کنند چندانکه او را بپوشاند و نمک هیچ توابل در سر آن بکنند و بپزند و چون پخته شود کسی که سنگ داشته بخورد سنگ از وی زائل گردد +

فرو بپارسی پوستین گویند کمترین آن پوستین روباه بود بعد از آن سمور بعد از آن فنک و قاقم بعد بعد از آن برهم و هریک بجای خود در صفت حیوان وی گفته شد و گفته شود +

فسوه الضبع فعل ست وگفته شود و بپارسی هکل گویند +

فستق بپارسی پسته گویند گرمتر از گردگان و بادام بود و نیکوترین آن تازه و بزرگ بود و طبیعت
آن گرم بود در سوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر درجه دوم بود و گویند خشک بود
در سوم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند تر است در سوم منفعت وی آنست که سده جگر
بگشاید و منع غثیان بکند و قوت معده و فم معده بدهد و شکم نراند و نه بندد و گزیدگی جانوران را
سود دهد و باه را زیاده کند و سرفه بلغمی نافع بود و گزندگی عقرب را نافع بود و غذا اندک دهد و تشری
آورد و مصلح وی زرد آلوی خشک بود و شریف گوید از خواص وی آنست که بوی دهان خوش
کند و مغص زائل کند و گویند پوست بیرون وی سبز چون در آب خیسانند و بیاشامند تشنگی
بنشاند و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مرخی بود بخاصیتی که در ویست و بدل آن
بوزن آن مغز بادام شیرین و مغز حبة الخضرا بود و گویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز
بود که وی را حبة الخضرا خوانند +

فستق الهاویه حب البان است و گفته شد و بپارسی تخم غالیه گویند +

فشاع بلفظ اندلسی ربوله خوانند و صاحب جامع صفت وی که گفته است صفت و منفعت
آن فاشرا است با فاشرشین و صاحب منهاج صفت آن گفته است که نبات وی چون شاخهای
انگور بپیچیده شود منعقد وی بود و مؤلف گوید که آنرا بشیرازی سرم گویند +

فصفصه بپارسی اسپست خوانند و چون تر بود فصفصه و رطبه گویند و چون خشک گشت و قت
و علف خوانند و نیکوترین آن سبز و املس رق بود و طبیعت وی گرم و تر بود و در وی نفخ بود و تخم
وی منی و شیر بیفزاید و رازی گوید چون وی را بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند و بر دست
کسی که رعشه داشته باشد سه روز دو نوبت رعشه زائل کند خوردن و تمریخ کردن و غافقی
گوید دواب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک آن شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود +

فضا عجم الزبیب است و بپارسی دانه مویز گویند و در باب عین گفته شد +

فضه بپارسی نقره گویند ابن ماسویه گوید سحاله وی سرد و خشک بود با اعتدال و گویند معتدل بود
در گرمی و سردی و گویند بغایت قابض بود و شیخ الرئیس گوید سحاله وی چون با ادویه بیامیزند
خفقان را نافع بود و بخور رطوبت لزج را سود دهد و جرب و حکه را زائل کند و عسر البول را نافع

ومقدار ماخوذ از وی دانگی بود و فعل وی حکم فعل یاقوت داشته باشد ولیکن بکمال ضعیف‌تر از وی
بود این مولف گوید آورده اند که هر خاصیتی که در زر بود در نقره بود اما قوت زر دگوید شراب از نقره
خوردن مستی زود آورد و چون نقره بوی گوگرد بشنود سیاه گردد و چون نمک بشویند سپاهی از وی زائل
گردد و جلا بدهد و سحاله وی چون بازیبق بر بواسیر طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود

فطر سماروغ ست و بپارسی زور زمین گویند و آن انواع ست یکنوع فقع و یکنوع فوشنه
خوانند و فقع را بپارسی هیکل خوانند و یک نوع فعیل و مجموع انواع را کماه خوانند و بدترین همه فطر بود
یکنوع صحرائی بود و یکنوع در شیب سرگین روید و یکنوع در شیب خم شراب روید و آنچه سرخ بود زهر بود
و آنچه سفید بود باد زهر بود و آنچه در شیب خم شراب روید چون پوست وی باز کنند و خشک
هرکرا چند سر انگشتی بدهند بیهوش گردد و پوست وی زهر بود و گویند هر که بنا پاکی سماروغ بخورد نسل
وی منقطع شود و دیگر نسل از وی حاصل نشود و خشک کرده و برابدی کمتر باشد و طبیعت فطر سرد و تر
بود در آخر درجه سوم و گویند در دوم خدر و سکته آورد و گاه باشد که بکشد و اگر بکشد هیضه و عسر البول را احداث
کند چون بسیار خورده بود و وی دشوار هضم شود و نوع کشنده غشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد
که در روز بکشد و آن در موضعهای عفن یا در موضعی که مقام گزندگان بود یا در شیب درخت زیتون
روید و مصلح وی آنست که مسلوق کرده با کمثری تر و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت وی
میکند و شراب سخت بر سر آن خورند و معالجه کشنده وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و فوذنج +

فطراسالیون تخم کرفس کوهیست و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سوم قوت وی زیاده از بستانی بود و بدل آن دو وزن تخم کرفس بود و جالینوس گوید
بدل آن بوزن آن افسنتین بود +

فعیلاسوس فعلامینوس گویند و آن بخور مریم ست و گفته شد و بپارسی هیکل خوانند و آذریون
نیز گویند +

فعولیون حناست و گفته شد +

فقع نوعی از کماه و بپارسی هیکل خوانند و آن در لبهای چاهها و در اندرون چاه و کنار آبها روید
و آن سالم‌تر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ +

فقد تخم پنجنکشت ست و در باب گفته شد +

فقاح الاذخر بپارسی کور گیا خوانند سرخ و سبزی و زبری که بود آنرا افقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود ملطف و خشک بود در دوم خون حیض را به بند و مقدار یا خوذ از وی یکمثقال بود و نفث دم را نافع بود و طبیخ وی سنگ بریزاند و بول و حیض براند بقراط گوید درد رحم و گرده و نزف دم و ورم سرد که در جگر بود و معده سود دهد و اگر او مان بوئیدن وی بکنند سر را گران کند و خواب آورد و آنحق گوید مقلل خون بود و مصلح وی بازرد است و بدل وی قصب الذریره ست +

فقاح سورنجان اصابع هرمس ست و گفته شد +

فقاح الکرم بپارسی دل خوانند و آن شکوفه انگور بود و طبیعت آن سرد ست +

فقاح المالح آن زهرة الملح ست و گفته شد +

فقلامینون فعیلاسوس است و گفته شد +

فقلامیهون صریحة الجدی ست و گفته شد +

فلنجه افلنجه خوانند و آن تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین آن بود که چون در دست بمالند بوی سیب از وی آید و طبیعت وی گرم و خشک بود و آن در عطریات مستعمل کنند و مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سر بود بگشاید و قوت دماغ بدهد و آنچه زرد بود یا سیاه بود و چون سحق کنند و بازیت بر گزندگی عقرب طلا کنند نافع بود +

فل صاحب منهاج گوید فاعیه ست و آن بیخ نیلوفر هندی بود و قوت وی مانند قرق سیر وج بود و گویند گرم و خشک بود صداع را ضماد کنند نافع بود و اسحق گوید نیم درم از وی سحق کرده درد معده را نافع بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی اتفاح و صاحب جامع از قول اسحق ابن عمران گوید که فل تمر هندی بود بمقدار فستقی و لون قشر وی بلون فندق ماند و مغز وی چرب بود و مانند چلغوزه زردی که بسفیدی مائل بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سوم استرخای عصب را سودمند بود و بواسیر را نیز نافع بود +

فلفلمویه اصل الفلفل ست و بپارسی بیخ درخت فلفل گویند و آن چیزیست غریب بود و بشکل قسط بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و خاصیت او آنست که درد بای سرد را سودمند بود و برگ

طلا کنند و عرق النسا را نافع بود و خافقی گوید لون را نیکو بود و مره سودا را نیکو گرداند و بیرون آورد و برقی نه چنانکه ادویه مسهله و باه را زیاده کند و چون با سرکه بیامیزند و ضماد کنند و بپاشانند ورم سپرز را تحلیل دهد و چون تا مویز بخایند غرغره کنند یا مویزج بلغم را قطع کند و بدل آن دارفلفل بود و گویند بدل آن نارمشک است و دو دانگ آن سورنجان و نیم وزن آن مغز خشک دانه ست ۞

فلفل ابیض فلفل ابیض خوانند و درخت او مانند درخت انار بود و جالینوس گوید اول ثمره فلفل دارفلفل بود و آن بهر آنست که دارفلفل سخت تر از فلفل بود و صفت وی از فلفل گفته شد و هم گوید ثمره فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده گردد سیاه شود و مؤلف گوید چندانکه تفحص کردیم از بازرگانان و اهل صیدنه که از طرف هندوستان آمدند گفتند که این خلاف است و درخت دارفلفل غیر درخت فلفل ست و درخت بیشتر او در بنگاله میباشد و آنکه میگویند که فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه است این نیز خلافست و این مؤلف گوید که فلفل چون از بار فرو گیرند بجوشانند تا جای دیگر نگارند فلفل زمستان و تابستان بار آورد و خوشه خوشه و چون آفتاب گرم شود برگها بر آن خوشه افتد تا خشک نشود و چون آفتاب فرو شود برگها از آن باز شود و درخت فلفل هیچ مالک ندارد و صاحب منهاج گوید از قول دیسقوریدوس که بهترین آن بود که سبک بود و گرمی وی ضعیف تر از سیاه بود و مؤلف گوید فلفل سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود و لون وی بزردی مائل بود و بمقدار نخود کوچک بود و مدور املس و طبیعت آن گرم بود در سوم و خشک بود ۞

فلفل اسود بیونانی باری خوانند و وی گرم تر از سفید بود و طبیعت گرم خشک بود در چهارم و در وی جذبی و تحلیلی بود و جلا دهد و بلغم لزج را دفع کند و مسخن اعصاب بود و مسکن آن چون با زفت بیامیزند محلل خنازیر بود و چون با انزروت بیامیزند بهق را زائل کند و غذای غلیظ را لطیف گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن نشود و جهت تاریکی چشم و سیلان اشک نافع بود و سرد مزاجان را سود دهد و مسخن معده و جگر و خون و همه اعضا بود و چون سحق کرده با پیاز و نمک بیامیزند و بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه بر موضع نیک مالیده باشند موی برویاند و چون سحق کنند و در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را نافع بود و اعضایی که سردی بر وی غالب بود و چون با ادویه بیامیزند که در وی قبضی بود و در تقطیر البول که از سردی بود

سود دهد و همچنین فالج و خدر و رعشه را مفید بود و جهت هر علتی بارد که در اعصاب شود فائده بخشد و بدل وی یک وزن و نیم فلفل سفید بود +

فلفل الماء بیونانی بابارس گویند و آن نباتیست که در آبهای ایستاده روید و در آبهای که آهسته رود و گویند چون گرگ وی را بخورد بمیرد و بغایت آنرا دوست دارد و ساق وی گره دار باشد و درازی یک گز بود و ورق وی مانند ورق بید بود و بزرگ تر و سفید و بوی خوش نبود و ثمر وی کوچک بود مجتمع بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم مانند فلفل حریف بود و چون ضماد کنند ورق وی و ثمر وی ورمهای بلغمی و ورمهای مزمن بتحلیل دهد و سیاهی که در شیب چشم بود زائل کند و بر کلف که بر روی بود ضماد کردن سود دهد و بیخ وی دراز بود و هیچ منفعت ندارد و مؤلف گوید که نوعی از زنجبیل انکلاب ست که گفته شد +

فلفل السودان چیزیست مانند جلبان و بطعم مانند فلفل از بلاد سودان آرند درد دندان و جنبیدن دندان را سودمند بود +

فلفل الصقالبه بزر پنجنکشت ست و گفته شد +

فلفل القرود حب الکتم ست که تخم وسمه باشد و گفته شود در صفت کتم +

فلفل الخواص ماهی دانه است و گفته شود +

خلیفا اسم بزره است که ثمره عود بود و گفته شد و اندلسیان خواه را بدین اسم خوانند بعضی تخم پنجنکشت را بدین اسم خوانند

فلفلمون فودنج جبلی بود و بپارسی پودینه کوهی گویند و آن نوعی از پودینه است طبیعت آن گرم و خشک است و نیم مثقال وی مشیمه را بیرون آورد و مضر بود بفم معده و مصلح وی فودنج بری بود +

فانجمشک فرنجمشک و گفته شد و بپارسی بالنگو خوانند خودرو +

فنجنکشت آنرا خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع گویند و گفته شد +

فندق بندق ست و گفته شد +

فنا عنب الثعلب ست و گفته شد و بپارسی روباه ترب گویند +

فنطافلون فنجانکشت و پنجکشت نیز گویند و گفته شد +

فنک گرم تر از سنجاب بود و سرد تر از سمور بود و رازی گوید فنک و قاقم و حواصل معتدل الحرارة اند در حرارت

قوم حنطه است وگفته شد وبپارسی گندم گویند

فوبل عملول وتملول گویند وگفته شد وآن فنابری ست وبشیرازی سوزه گویند

فول جرجر گویند وآن باقلاست وگفته شد

فولیون جعده است وگفته شد وبشیرازی اربه گویند

فوشنبر عوشنه گویند وآن نوعی فطرست وگفته شد

فوبحیست که ورق نبات آن مانند ورق کرفس بود بزرگتر وگل وی مانند نرگس بود وبزرگتر وساق وی یک گز بود زیاده تر واملس بود ولون وی مائل بفرفیری بود وسطبری اعلای وی مانند خنصری بود در اصل وی عطریتی بود وگویند قوت وی مانند سنبل بود و در بسیار چیز نیکوتر از وی بود وادرار بول بیشتر از سنبل کند وطبیعت وی گرم وخشک بود در دو پهلو را نافع بود بول وحیض براند خشک وی ومطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد ومقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود وگویند مضر بود بگرده ومصلح وی تخم رازیانه بود وجالینوس گوید کبابه در طعم وقوت مانند وی بود الا لطیف‌تر از او باشد وگویند بدل آن بوزن آن سنبل وکبابه بود وگویند بدل آن فلفل سیاه بود

فوفل ثمریست که در قوت مانند صندل سرخ بود ودرخت وی مانند درخت نارگیل باشد واو سرد بود بقوت یابس فی قابض بود بر ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع بود واعضای مسترخی را محکم گرداند وبوی دهان خوش کند وقوت دل بدهد ومنع التهاب چشم وجرب آن بکند وحرارت دهان باز دارد وقوت لثه ودندان بدهد گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ وربع وزن آن تخم البنج بود وگویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ ونیم وزن آن کشنیز تر

فوتنج جبلی فودنج نیز گویند بپارسی پودنه گویند وآن سه نوع بود جبلی وبری ونهری ومؤلف گوید جبلی دو نوع ست یکنوع را حاشا گویند وگفته شود ویکنوع دیگر فلفلمون وهم گفته شد وبری دو نوع بود یکنوع را مشکطرامشیع خوانند وگفته شد یکنوع دیگر پودینه صحرائی خوانند وآن مطلق بود ونهری یکنوع بیش نبود ونیکوترین جبلی آن بود که خوش بود وتازه باشد وسبز ورق آن کوچک بود طبیعت آن گرم وخشکست در سوم ولطفی بغایت قوت بود وعرق براند وبراشر سیاه در بدن بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون باشراب پخته باشد وطبیخ وی در حمام جرب وحکه را

زائل کند و جذام را نافع بود و ریش دهان و فواق را زائل کند و چون با عسل و نمک بیاشامند
فضولی که در معده بود زائل کند و بیرون آورد و چون بیاشامند حیض براند و مشیمه و بچه بیرون
آورد و چون خشک کنند و بسوزانند سحق کنند جهت استرخای لثه نافع بود و چون با سویق
ضماد کنند ورم گرم را ساکن کند و یرقان و استسقا را و مسهل سودا بود و شربتی از وی یکدرم
و دو دانگ بود بجلاب و وی گزندگی عقرب را نافع بود و عصاره وی با مطبوخ گزندگی سباع
نافع بود و چون بکوبند و بپزند و بیاشامند بچه را بکشند و اسحق گوید مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا
بود و بدل وی یک وزن و نیم فودنج نهری بود ::

فودنج نهری قوت شراب وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین پودنه جوئی سبز بود پودنه
فارسی اقوی بود از مجموع پودنها و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم چون بخورند و بعد از آن
ماء الجبن بیاشامند چند روز پیاپی داء الفیل را مفید بود و دوالی را و طبیخ وی انتصاب نفس را
سودمند بود و چون با سرکه نزدیک بینی کس برند که غشی کرده باشد نافع بود و منع احتلام بکند و طبیخ
وی ناقص را نافع بود و روغن وی تمریخ کردن همین سبیل دارد و خوردن و ضماد کردن گزندگی
جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم قتاله کند خاصه که پیش از آن خورده باشد
و از دخان ورق وی گزندگان بروند و خائیدن وی بواسیر را زائل کند و مقدار شربتی از وی یکدرم
باشد و چون با شراب بپزند و بر صاحب جذام ضماد کنند نافع بود و وی مقطع باه بود و مضر بود
بگرده گویند مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل آن نعناع است .

فوه معروفست بقوة الصباغین و بپارسی روناس گویند و آن نجیبست سرخ و نیکوترین
آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند و آن معروفست پودنه در هندی و طبیعت آن گرم
و خشک بود و گویند در وی بعضی سردی بود و جلائی با اعتدال دهد و این مولف گوید که در شیراز
نوعی هست که به از هندی بود و بهق سفید و قوبا با سرکه طلا کردن نافع بود و بدن را از ترشحی
که بود پاک گرداند و یکدرم تا دو درم جهت سقط و ضربه نافع بود و چون با قدحی شراب بیاشامند و چون با سکنجبین بیاشامند
ورم سپرز بگدازاند و ورق وی و شاخ نبات وی چون بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و بیخ وی
چون بخورد برگیرد حیض براند و بچه بیفکند از وی و وی بغایت مدر بود تا بحدی ادرار بول کند که خون

بیاید و جگر و سپرز را پاک کند و سده آن بگشاید و چون با ماء العسل بیاشامند عرق النسا و وجع الورک و استرخای اعضا را نافع بود و اگر با عسل ضماد کنند همین سبیل بود و اولی آن بود که کسی که آن بیاشامد هر روز بحمام رود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن انیسون بود و دیسقوریدوس گوید که بدل وی در تنقیه جگر و سپرز و ادرار بول و حیض بوزن آن سلیخه و دو دانگ وزن آن مویز سیاه و گویند بدل آن در برص و بهق و شیطرج بود +

فیلجوس بپارسی پیلگوش خوانند و آن لوفست و در لام گفته شود +

فیجن سداب ست و گفته شد +

فیلزهرج درخت حضض ست و ثمر وی مانند فلفل بود و حضض عصاره ویست و وی معتدل بود در حرارت و برودت بر موی طلا کردن قوت آن بدهد و چون بیاشامند درد سپرز را نافع بود و طبیخ فروع وی حیض براند و بدل آن حضض بود +

فیروزج بپارسی فیروزه گویند و آن نوعی از احجار ست ازرق نیکوترین آن نیشابوری کهن بود این مولف گوید انواع فیروزه بسیارست بهتر آن ابو اسحاقی بود و بعد از آن ازهری پس سلیمانی پس دره یولی پس آسمانگونی که آنرا خاک نیز خوانند و دیگر عبد المجیدی پس عندلیبی هشتم گنجینه و آن ادنی ترین فیروزه بود اما این زمان معدن نیشابور هم خراب ست و فیروزج کرمانی درین عهد بسیار بدرنگ و رخو باشد لاجرم باندک مایه چربی که بوی رسد بسبب رخاوت و تخلخل اجزاء آن تجاویف عفن گردد و بدرنگ شود و طراوت اصل وی باطل کند و طبیعت آن سرد و خشک بود و چون سحق کنند و بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و ریش اندرونی و چون در داروی چشم کنند شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و چون روغن بوی رسد خراب شود و عرق همچنین لون آن بکلی تباه شود و مشک همچنین تباه و باطل شود و لون آن و حسن آن برود و ارسطاطالیس گوید هر جوهری از احجار که از لون خود بگردد و دیگر شد آن بد بود و این مولف گوید فیروزج خوش رنگ و شناء چشم زیاده کند و با خود داشتن بفال نیکو بود و گویند بعضی فیروزج شویند و در مفرحات ترکیب کنند تصفیه اخلاط کند و تفریح کند و اکثری گویند اگر فیروزه سوده پیزر شکن دار افکنند شکن از و برود و خاصیت قبول کند +

فیل بپارسی پیل گویند و آن حیوانیست مشهور و از بزرگ زادگان هندوستانست و دندان

وبرا عاج خوانند واین مولف گوید فیل معروفست بتکبیر لجاج وفیل از هیچ حیوانی نترسد مگر گربه
وفیل دو سروی دارد معکوس آنکس که نداند گوید دندانست وحال آنکه مخرج وی از اصل فرج است
ومیان بنگیه بود بر چیزی وهندوان گویند پیشانی فیل هر سال عرقی سطبر خوشبوی تر از مشک وآ [illegible]
که فیل حیوانی عجیبست وظریف واز حیوانات عظیم است وچون باری عز وجل گردن او را کوتاه آفرید خرطوم
دراز بجای آن آفرید تا بدان آب وعلف بر میدارد وخرطوم همچون دست باشد بر همه تن او وسیگر دو
سلاح باشد بدان بزند واورا دو گوش بزرگست هر یک چون سپری دایما بدان پشه از دهن دفع میکند
زیرا که دهن او مفتوح بود اگر چیزی از پشه یا مگس در انجا رود وبیازارد واورا عذاب عظیم باشد هر یک
دویست من باشد وباشد که سی صد من باشد در همه تن او الا مفاصل کعب وکتف وفخذ هیچ مفصل
دیگر نیست وتا بیست وپنج سال بروی نگذرد اورا شهوت باز دید نیاید وچون ولادت شود در آب زاید
تا بچه میان زمین نیفتد وهفت سال آبستن بود وچون بزاید دیگر باره آبستن نشود وفیل را بابلد صداع
بود چون اورا ببیند زیر پای بمالد تا نیست شود وچون بیمار شود با بخور بیماری از وی زائل شود
واگر فیل بیفتد بر نتواند خاستن اگر فیلی دیگر اورا ببیند افتاده دیگران را خبر کند تا بیایند واورا بر پای
دارند اما فیل در حرب همچون قلعه باشد روان ودر پشت او رجال جنگ میکنند واو را جوشن در پوشیده
باشند وشمشیر در خرطوم بسته مرد با اسپ بدو نیمه کند واگر گربه ببیند بگریزد وچنین گویند که هرون را شاعری
بود معروف گناهی کرد واورا پیش پیل انداختند او گربه در بغل داشت فیل آمد که او را زیر پای بمالد شاعر
گربه بر روی فیل انداخت فیل رو بگریز نهاد وشاعر خلاصی یافت وهمچنین در روز جنگ سپاهی
گربه در بغل نهاد وشمشیر برداشت وبجنگ فیل رفت چون نزدیک فیل رسید فیل قصد کرد که اورا
بزند گربه را از بغل بیرون آورد وبر روی فیل انداخت فیل پشت داد ومسلمانان تکبیر گفتند وسواران
از پشت فیل افتادند وغلبه مسلمانان را بود وچنین گویند که فیل چهار صد سال بزید وگویند هفت صد سال نیز دیده اند راوی گوید
که در عهد منصور فیلی را دیدم میگفتند که این فیل شاپور ذوی الاکتاف را خدمت کرده است
واز ذکاء فیل آنست که چون در پیش ملکی یکبار خدمت کرد هر گاه که اورا ببیند خدمت کند حاجت
نباشد که فیلبان با او بگوید چنین گویند که فنای فیل را بموم می ترسید که فیل از وی انتقام کشد
احتیاط میکرد دیگر وزنی فیل را بدرخت بست بریسمانی وقیود محکم وبخفت فیل شاخی از درخت

بگرفت و فیال را موی بسیار بود شاخ درخت در موی او پیچید چنانکه در موی محکم شد انگه بکشید
فیال در زیر قوایم او افتاد و او را بر پای بمالید و خرد کرده بشکست و خواص وی بسیار است آورده‌اند
که اگر کسی وسخ گوش او بخورد تا هفت روز بخسپد بلیناس گوید اگر برص را بمراره او طلا کنند و بنهند
بگذارند زائل شود باذن الله تعالی اگر استخوان او را بر کودکان بندند صرع از ایشان منع کند و اگر
در گردن گاو آویزند از قوبا سلامت یابد و اگر عاج را با عسل بیامیزند و کلف را بدان طلا کنند زائل
شود و اگر عاج بر درختی مثمر آویزند آن سال ثمر بیاورد و اگر خانه را بدان دخان کنند پشه و امثال آن
بمیرد و اگر حکاک عاج بر جراحت فاسد افشانند صلاح پذیرد و اگر در خیشوم راعف افشانند خون منقطع شود
و اگر پاره از پوست فیل بر کسی بندند که او را تپ لرزه باشد منقطع شود و اگر صاحب تشنج بر پوست فیل بخسپد تشنج
از وی ببرد و اگر در زیر صاحب بواسیر دخان کنند بواسیر زائل شود و اگر بول وی را در جای ریش کنند موش از آنجا بگریزد
و اگر زن عاقره بیاشامد آبستن شود و اگر سرگین وی را در زیر دامن محموم بخور کنند تب از وی ببرد و اگر یکدرم از آن
بصاحب قولنج دهند قولنج از وی زائل شود و دیگر اعاده نکند و اگر سرگین فیل مخلوط کنند بعسل و زن بخود بر گیرد
هرگز آبستن نشود و زنان هند که وقف باشند بر بیت خانه چنین کنند تا آبستن نشوند و حسن طراوت شان زائل
شود زیرا که ایشان بر جمله مردان وقف باشند لابد باشد از کسی که مزاجش موافق او باشد تا آبستن شود
و چون آبستن شود فائده او فوت شود و دیسقوریدوس گوید که براده عاج
مقابض بود چون بر داحس ضماد کنند زائل شود و شریف گوید چون نشاره عاج هر روز دو
درم بماء العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنی را که عاقر بود هفت روز پیاپی دو درم نشاره
وی بماء العسل بیاشامد بعد از آن با شوهر مجامعت کند زن آبستن شود بفرمان خدا تعالی
و مؤلف گوید که امتحان بنوعی دیگر کردیم سه شب بهر شب یکمثقال نشاره عاج را با یکمثقال نبات
مصری سائیده سفوف ساخته و شب سوم و چهارم مرد با وی مجامعت کرد آبستن شد
بفرمان خدا تعالی اما بشرط آنکه بعد از طهر بود و اگر نشاره وی جزوی با سه وزن آن براده آهن
بیامیزد و بغایت سحق کنند و به بواسیر مقعد پاشند بغایت نافع بود و طبری گوید چون از دندان فیل
چیزی در گردن طفل آویزند از وبا اطفال ایمن باشند و از سرگین فیل چون فرزجه با عسل سازند
و زنان بخود بر گیرد هرگز آبستن نشود و بخور وی صاحب تب کهن را نافع بود و چون بسوزانند سعفه

طلا کنند زائل شود و چون در موضعی که پشه بود بخور کنند بگریزند و اگر ادمان آن کنند هر گزنده از آنجا بگریزد و ابن زهر در خواص آورده است که اگر بیخ درخت انگور و زرع و درختهای دیگر با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم گرد آن نگردد و اگر پاره از دندان وی در خرقه سیاه ببندند و بر گاو ببندند از وبای ایشان ایمن باشد و اگر نشاره مقدار ده درم با آب پودنه کوهی چند روز پیاپی بیاشامند مجذوم را نافع بود و رها نکند که جمعیت زیاده شود و اگر پاره از عاج بر عضوی نهند که استخوان در وی شکسته باشد جذب کند و باسانی بیرون آورد والله اعلم بالصواب

فیطل اهل اندلس طفله خوانند و آن لمون بری بود و سفید ولیمون گویند و در کاف لمون گفته شود

فینک فنیخ نیز گویند و گفته اند آن قیشور است و گفته شود انشاء الله تعالی

باب القاف

قاقله دو نوع است بزرگ و کوچک و از آن بزرگ از جوزبوا بزرگتر بود و حب آن مانند نخود بود بزرگی پوست آن صلب تر بود و رنگ وی سرخ بود که بسیاهی زند و حب وی مانند جوز بلسر نشسته باشد و قاقله بزرگ را شوشمیر خوانند و خیربوا و هال بوا و هیل بوا کوچک گویند و آن سه نوع است یکنوع بمقدار استخوان بلیله بود و یکنوع بمقدار جوزبوا لیکن مثلث شکل بود و دانه او اندکی بزرگتر از هیل بود و یکنوع هیل است که مشهور است بخیربوا و گویند وی لطیف تر از بزرگ بود و بزرگ را نر خوانند و کوچک را ماده و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم تا اول درجه سوم و گویند با اعتدال نزدیک بود و گویند در وی قبضی و تحلیلی و تقویتی بود و قی و غثیان را نافع بود با آب انارین و هضم را یاری دهد و معده و امعا را پاک کند و مقدار مستعمل از وی تا یک درم بود و درد جگر سرد را نافع بود و سده آن بگشاید چون با سکنجبین یکهفته بیاشامند صرع را نافع بود چون دو درم از وی بیاشامند و چون با تخم خیارین بیاشامند اجزای مساوی و هر روز یک درم با سکنجبین بیاشامند سنگ گرده بریزاند و کوچک وی کشف رطوبت از سینه و حلق و معده بکند و هضم را قوت دهد زیاده از نوع بزرگ و لطیف تر از وی بود و قبضی وی کمتر بود و حرافت بیشتر و گویند قاقله مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل قاقله کبابه یک وزن و نیم آن صغار بود و گویند نیم وزن آن کبابه و نیم وزن آن قرنفل بود

بدل قاقله صغار بودن آن زنفل بود +

قاقلی نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری بود باقبضی و اسحق گوید باشد که شوت بود و در فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود و اول مسهل آب زرد بود خاصه تخم وی و آب وی مدر بود منی و بول را و مسهل صفرا بود و ضعف جگر را سود دهد و کیموس وی نیکو بود و در معده ثقلی پدید کند بسبب اندک لزوجتی که در وی هست و شربتی از آب او دو دانگ طل تا نیم رطل باشد تا ده درم شکر سرخ و صاحب منهاج گوید با شکر العشر و حبیش ابن الحسن گوید شکر سرخ با قاقلی و شاه ترج و لبلاب نیکوتر بود و قویتر از شکر سفید بود +

قاتل النمر خانق النمر بود و گفته شد +

قاتل النحل نیلوفر ست و گفته شود +

قاتل ابیه داسقان و بدکشان گویند و گفته شد +

قاتل نفسه نوعی از اشق ست و گفته شد +

قاتل الکلب اذاراقی خوانند و آن خانق الکلب ست و گفته شد +

قاره بیونانی سطاخنیس گویند و گفته شد و آن نباتیست مانند فراسیون +

قاتل العلق نوعی از اناغالس ست انثی که زهر وی ازرق بود و آن اذان الفار بود و گفته شد در باب لف و آن مرزنگوش بود +

قاتل الذیب خانق الذیب ست و گفته شد و آن خربق سیاه هست +

قاتون اریناست و گفته شد و بپارسی نوشادر گویند +

قاوند فیوند خوانند و بپارسی پیه قاوندی خوانند و روستایان شیراز ویرا شیرپیل گویند و آنرا از هند آورند مانند پیه بسته بود و طبیعت وی گرم بود و درد های که از سردی بود الیه را سود دارد و سرفه کهن سود و درد خاصره و قولنج که از سردی بود چون یکدرم از وی حسو کنند و بیاشامند تا و مجرب مالیدن نیز سود دهد و صاحب جامع گوید ویرا از شمره گیرند که مانند فندق بود و آسیا کنند و روغن وی بگیرند و رها کنند تا منجمد گردد و این مولف گوید در ترکستان مرغی هست آنرا سر قاوند خوانند و پیه ویرا نیز پیه قاوندی گویند همچنین گرم بود و درد هاییکه از سردی بود تسکین دهد

قاقیا اقاقیاست وگفته شد +

قاتل اخیه خصی الثعلب ست وگفته شد واز بهر آن این اسم بروی نهاده اند که ایشان دو بیخ اند مانند زیتون که در سالی یکی فربه بود ویکی لاغر و در سال دیگر آنکه فربه بود لاغر شود وآنکه لاغر بود فربه شود

قانصه بپارسی سنگدان خوانند وصفت قوانص بعد ازین گفته شود +

قاراسیاه قراصیاست وگفته شود +

قبج حجل خوانند وبپارسی کبک گویند صاحب منهاج گوید نزدیکست بطیهوج ولحم وی الطف لحوم باشد گرم وتر بود وچون بریان کنند شکم ببندد وسمین بود وباه را زیاده کند ودل را روشن کند وغذا بسیار دهد از بهر آنکه دیر هضم شود و شریف گوید که گوشت وی معتدل بود وغذا نیکو دهد وزود هضم شود ودماغ وی چون با شراب صرف بیاشامند صاحب یرقان را سودمند بود وجگر وی چون گرم بود بمقدار نیم مثقال فرو برند صرع را سود دهد وزهره وی شبکوری وتاریکی چشم را بغایت نیکو بود کحل کردن وچون با عسل وزیت شیرین اجزای مساوی بیامیزند واز بیرون چشم استعمال کنند سودمند بود وجهت نزول آب وچون زهره وی سعوط کنند در سر ماه ذهن را زیاده کند ونسیان کم کند وقوت باصره بدهد واگر زهره وی با مروارید ناسفته وشل آن سنگ اجزای مساوی سحق کنند وکحل کنند سفیدی چشم وناخنه وشبکوری را نافع بود وخون وی چون خشک کنند ودر چشم کشند غشای جرب را سودمند بود وبیضه وی چون با سرکه عنصل بپزند وبخورند درد شکم ومغص را سودمند بود +

قت رطبه خشکست وآن فصفصه است وگفته شد بپارسی اسپست گویند +

قتاد خاریست که صمغ وی کثیراست ونبیذ ازوی آنرا کم خوانند وخار ویرا لبسوزانند وچوب وی را بگاو وشتر دهند نیکو غذا بود ایشانرا وطبیعت آن گرم وتر بود سرفه را سودمند بود وقرحه شش را منفعت کثیرا در کاف گفته شود +

قثا قثعر خوانند وکوچک آن شعار یر وصعابش گویند وبپارسی خیار زه گویند وشنکبار وخیار دراز هم گویند نیکوترین آن نیشاپوری پخته بود وطبیعت آن سرد وتر بود درسوم تسکین حرارت وصفرا کند وبول براند وتشنگی بنشاند ومثانه را موافق بود وبوئیدن قثا وقثد بجوی که از حرارت بود

استعاش بخشد و ورق وی با عسل بر شری بلغمی طلا کنند نافع بود و خوردن وی گزیدگی سگ دیوانه را نافع
و کیموس وی بد بود و مستعد عفونت بود و تپ صعب آورد و درد معده پیدا کند و دفع ضرر وی بعسل یا میویز
کنند فیاان خواهد و آن می گوید بسکر از خیار بود و نه و تر گزند و خیار و خیار زه و کدو و محرور مزاج را نافع بود و محتاج
اصلاح نبود لیکن اگر بسیار خورند درد شکم و ثقل پیدا کند و مصلح وی جوارش کمونی و سفرجلی بود اما سرد مزاج را
مضر بود و اولی آن بود که بسیار نخورند و شراب صرف بقوت از پی آن بیاشامند و جوارشات گرم خورند

قثاء هندی خیار چنبر است و گفته شد

قثاء بری بلبل است و گفته شد

قثاء الحمار بپارسی خیار زه سفید گویند و بکار فرونی بد بود و آن قثاء بری بود و اهل اندلس علقم خوانند
و ارا قثائی تیز خوانند و بیونانی اسفیرادا غرویس گویند و عصاره ثمر وی را اطریون گویند وی نبات کر باندا ما
خاندار و لون وی سبز بود که بسیاهی زند و صفت عصاره وی چنان بود که ثمر وی و آخر تابستان که
زرد شود بگیرند و در خرقه کنند و بمالند تا آب از وی بیرون آید و صافی کنند یا بمنخل بپالایند و بعد از ان او را
کنند و در ظرفی کنند و بر روی خاکستر خشک کنند بعد از ان بر لوحی کنند در سایه و قرص سازند یا گرما
سه تو کنند بر روی خاکستر بخته و عصاره غلیظ بدان ریزند تا کرباس آب فرو برد و بعد از ان بر صلایه کنند
و سحق کنند و قرص سازند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه سوم و گویند حرارت وی در دوم بود
و ملطف و محلل بود و بیخ وی چون بدان مضمضه کنند با بیست و جوهر وی بلغمی که کهن بود تحلیل دهد و چون با صمغ البطم
بر جراحات نهند از ول و هرچه باشد بگشاید و چون با سرکه بپزند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی در
حقنه جهت عرق النسا سودمند بود و مقدار یک درم و مضمضه بدان کردن درد دندان را نافع بود و چون
خشک کنند و سحق کنند بر بهق و جرب لیش شده و قوبا و اثرهای سیاهی که از ول و ریش بر روی پیدا شود طلا
کنند و عصاره ثمر وی حیض و بول را براند و اگر زن بخود برگیرد بچه تباه کند و اگر با شیر سعوط کنند یرقان سیاه
را نافع بود و صداع کهن و عصاره وی چون در گوش چکانند درد گوش را ببرد و چون با زیت کهن یا با عسل
یا با زهره گاو و بدان تحنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق را بغایت نافع بود و وی مسهل خلط غلیظ
خام و مره سودا و ماء اصفر بود و باید که با ادویه که موافق باشد خلط کنند با تند صبر و منطور یون با بریک و سقمونیا
و لونیبان و کما فیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و بزراونه و مدحرج و افتیمون

وتخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل ازرق و تربد و نمک هندی و حب بلسان و چون باینقدر از این ادویها بیامیزند نافع بود جهت بسیار دردها و چون درد مفاصل و نقرس و قولنج و لقوه و خدر دست و پاکه از مره سودا بود و نشاید که با ادویه حاره مثل سقمونیا و شحم حنظل بیامیزند و شربتی از وی دانگی و نیم بحسب مزاج و مضر بود بنفس و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته بود و اگر قثاء الحمار با تخم کنجد بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود بیرامون مقعد طلا کنند یا بعوض روغن کنجد روغن چراغ کنند نافع بود و خشک کنند و آسحق گویند روغن وی از آب وی و زیت بگیرند یا بآفتاب یا بآتش بپزند تا آب سوخته گردد و روغن بماند آن روغن نافع بود جهت سردی اعضا چون بدان بمالند و کلف و اثرهای که در روی بود زائل کند و نافع بود جهت دوی و طنین که در گوش بود و گرانی گوش که از ریاح غلیظ بود و شریف گوید چون طبیخ وی بیاشامند مجذوم را نافع بود و اگر بیخ وی سحق کنند و بر ورمی که در بن گوش بود و رمهای بلغمی که در گردن بود بنهند بگدازاند و روغن وی بر مفاصل کهن و فرو مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی از وی بقوت دو درم بود که با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام و لزج بیرون آورد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و عصاره وی در حقنه کردن سود دهد جهت درد پشت لیکن سحج آورد و مسهل خون بود و تنها حقنه کردن خطر بود مگر آنکه خلط کنند با ادویه که موافق باشد و از یک درم تا یک مثقال کنند بحسب مزاج و باشد که گاه بافراط آورد و مداوای وی به پست جو بشراب یا سرکه کنند که قی باز دارد +

قثاء النعام حنظل است و گفته شد و بپارسی گوشت گویند +

قثاء الحیة از قول صاحب جامع زراوند طویل است و از قول صاحب منهاج حنظل کوچک بود و صفت هر دو گفته شد +

قثد بپارسی خیار گویند و گفته شد در خا +

قدمیا قلیمیا است و گفته شود +

قداح مریم نباتیست که بیونانی قوطولیدون گویند و گفته شود +

قداح رطبه است و گفته شد و بپارسی اسپست گویند +

قدید گوشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود و حرارت وی کمتر از نمک سود بود و قوت بدنی بدهد معتقی را نافع بود خاصه چون در سرکه خیسانند تا تشنگی کم کند و گرسنگی که از

مسهّلی بود باطل کند و قلیل الغذا بود و اولی آن بود که با روغن و شیر بپزند +

قرع دبا خوانند و بپارسی کدو گویند و نیکوترین آن سبز و تر بود و طبیعت وی سرد و تر بود در سوم
و غذائی که از وی متولد شود مانند مصاحب وی بود اگر با خردل بخورند خلط حریف از وی متولد شود
و اگر با نمک بخورند خلط از وی متولد شود و مسلوق وی غذای اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون
ساکن کند و مولد بلغم بود و محروری و صفراوی مزاج را نافع بود حرارت بنشاند و تشنگی باز دارد و خشونت
سینه و سرفه و کسی را که جگر وی گرم بود و تپ گرم را نافع بود و چون با جو با ماش مقشر و روغن بادام شیرین
بپزند و بخورند و سرد مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا را نشاید که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهند
که خورند با زیت مطبوخ کنند و مطیب بفلفل و خردل و سداب و کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بر
آن خورند و جوارشات و خردل و مری نیز مصلح وی بود و چون مسلوق کنند و بعد از آن با آب غوره
و آب انار و سرکه و روغن بادام و زیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سویق وی
سرفه و درد سینه را که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند و کرب که از صفرا بود سود دهد و درد حلق
را نافع بود و رازی گوید روغن وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود سهر و حرارت را سود دهد و آب وی
صداع را سود دهد و زائل کند چون بیاشامند یا بدان سر بشویند و اگر با روغن گل در گوش چکانند
درد بنشاند و ورم دماغ را نافع بود و چون در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود و بیرون آورند
و آب بگیرند و با قند بیاشامند تبهای گرم سوزان را ساکن گرداند و تشنگی بنشاند و غذا نیکو دهد و چون بیاشامند
بعد از آنکه در آب فلوس خیارچنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه حل کرده باشند صفرای محض براند و شریف
گوید کدوی کوچک که اول همه بیرون آید چون در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن کحل کنند زردی
چشم که از یرقان باشد زائل کند و چون با آب گل وی کحل کنند درد چشم گرم
زائل کند و شفا بخشد و پوست خشک وی چون بسوزانند و بر موضعی
که خون از آن روان باشد افشانند باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند نافع
بود و والنوی چون مقشر کنند و روغن از وی بگیرند درد گوش و درد امعاء گرم را سود دهد و کدو
چون بآخر رسد دم آن بگشایند و سوراخی بگشاده و در میان آن بکنند و خبث الحدید بیندازند
تا ممتلی شود و دم آن باز جای نهند و چهل روز رها کنند بر درخت بعد از آن بجنبند و آنچه در اندرون

وی بود بیرون آورند و بفشارند آب سیاه از وی بیرون آید در شیشها کنند که پشود رها کنند و چون خواهند
که استعمال کنند حنا بدان بسرشند و خضاب کنند موی را سیاه گرداند بغایت و سفیدی زایل کند و
خضابی بغایت نیکو بود و جراده کندوی تر چون ضماد کنند در ابتدای درد چشم که از حرارت بود نافع بود
و درد ساکن گرداند خاصه چون با آرد جو بسرشند و همچنین صداع گرم را چون بموضع درد طلوخ کنند خواه
در تب و خواه در غیر تب و چون ضماد کنند حمره را ردع ماده بکند و درد آن ساکن کند و پوست کبر و
خشک ریش ذکر را نافع بود و خشک گرداند و همچنین ریشهای که بر اعضای یابس المزاج بود و سوختگی
آتش را نافع بود چون با روغن گاو بسرشند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی بود سود بدهد و مرطب سینه
بود و مقطع تشنگی چون در آب بمالند و سوزش مثانه که از خلطی غلیظ تیز بود نافع باشد و وی مولد بلغم
معده بود و اولی آن بود که با سفرجل بیامیزند و در مسلوق کردن بعد از آن با مری و سعتر و فلفل و
خردل و فودنج استعمال کنند +

قرنفل بپارسی میخک خوانند و ثمر آن مانند استخوان زیتون بود و دراز تر و بغایت سیاه بود
و علک وی در قوت علک البطم بود و نیکوترین آن تیز بوی و شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک بود و که چوب
وی باریکتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند و
شبکوری را زایل کند بکحل کردن و قوت جگر بدهد و قی و غثیان را نافع بود و سلس البول و تقطیر را قطع
کند چون از سردی بود و مسخن رحم زنان بود و اگر نیم درم از وی سحق کنند و با شیر تازه بیاشامند بناشتا
مجامعت را قوت دهد و بوی وی مقوی دل و دماغ و سر بود و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده
باشد زایل کند و وی مقوی دل و مفرح بود و سوداوی مزاج را نافع بود و مقوی معده و جگر و
مجموع اعضای باطن بود و مسخن آن و استسقاء لحمی را بغایت نافع بود و مقوی اعضای رئیسه
بود و بدین سبب ست که مجامعت باه زیاده کند و هضم را یاری دهد و بادها که متولد شود از فضول
غذا در معده و مجموع باد شکم بشکند و لثه را قوت دهد و گویند مضر بود بمعاء و مصلح وی صمغ عربی بود
و گویند بدل وی نیم وزن آن جوزبوا و نیم وزن آن دارچینی بود و گویند بدل آن قرفه بود و گویند
بدل آن نیم وزن آن فرنجمشک ست یا بوزن آن خولنجان بود +

قریض بزر الانجره است و در بزر گفته شود +

قرنفل بستانی فرنجمشک ست و افرنجمشک نیز گویند و گفته شد.

قرفة القرنفل قرفة الطیب خوانند و پوست هر چوب و هر درختی که بود آنرا قرفه خوانند و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی سطبر بود و بلون قرفه بود و طعم قرنفل داشته باشد غیر حلاوت دارچینی و اگر شیرین تر بود از قرنفل ضعیف تر بود از قرنفل بفعل و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفل بود.

قردمانا کردیای بری بود و کردیای جبلی نیز گویند و مولف گوید بشیرازی آنرا تخم تر خر خوانند و تخم بدران نیز گویند و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن تازه زرد بود فربه و طبیعت آن گرم بود در سوم و خشک بود سینه را پاک گرداند و چون بآب بیاشامند صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود و عرق النسا و فالج و استرخاء و مغص را نافع بود و کرم معا را بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد گرده و عسر البول و قولنج را موافق بود و گزیدگی عقرب و مجموع گزیدگیها و جانوران زهردار را نافع بود و چون بیاشامند از وی مقدار یکدرم با پوست بیخ غار سنگ را بریزاند و چون سحق کنند و با سرکه بر جرب و سعفه طلا کنند زائل کند و دخان وی بچه بکشد در شکم و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل آن اذخر و حرمل بود و گویند بدل آن مشکطرامشیع ست.

قرقرون سعد ست و گفته شد.

قراصیا جراسیا نیز گویند مولف گوید بپارسی آنرا آلو و آلو علی خوانند و بشیرازی البالی مشهورست و آن سه نوع ست شیرین و ترش و عفص آنچه شیرین بود گرم و تر بود در دوم زود از معده بگذرد و مرخی وی بود و مستحیل شود بهر طبعی که غالب بود و در شکم براند و طبع را نرم دارد و مع ذلک نفخ را زیاده کند اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم به بندد و معده بلغمی که مملوی فضول بود سود دهد از بهر آنکه تجفیف در وی بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود ضد شیرین بود و دیسقوریدوس گوید که چون تر باشد شکم براند و چون خشک بود به بندد و صمغ وی چون با شراب و آب بیامیزند سرفه را کم کند و لون را نیکو گرداند و چشم را نیکو روشن کند و منهض شهوت بود و چون با شراب بیامیزند و بیاشامند سنگ بریزاند البته.

قرقو زعفران ست و گفته شد.

قرقومعما و قرقومعما نیز گویند و آن ثفل روغن زعفرانست بیونانی و بهترین آن خوشبوی فربه سیاه که هیچ چوب در وی نباشد و چون در آب بگذارند بلون زعفران باشد چون بخایند دندان را رنگ کند رنگی سخت ثابت که باقی بود و وی مسخن و منضج بود و طبیعت آن خشک بود در سوم بول را براند و تاریکی چشم زائل +

قرة العین کرفس الماء و جرجیر الماء خوانند و بیونانی سلینون گویند و آن بیشتر در آبهای ایستاده روید و در آب روان نیز باشد و ساق شاخهای وی رطوبتی لزج داشته باشد چنانچه بر دست بچسبد و در وی عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود بادی و مسخن بود و محلل و بول و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آورد خواه خام خورند و خواه پخته و بچه را بیرون آورد و خوردن وی قرحه امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا بحدیکه روی و بدن را سرخ گرداند و لون برص را نیکو گرداند و درد پهلوها را سودمند بود و محلل و مفتح سده باشد و مسخن معده +

قرانیا درختیست بزرگ در کوهستان سردسیر روید و ورق آن مانند آزاددرخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز بود چون نارسیده بود سبز بود و چون رسیده گردد سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم وی عفوصت تمام بود و طبیعت وی گرم و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرحه امعا بود و چون در طبیخ کنند و بخورند و در نمک آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی چون تر بود حاصل گردد بسوزانند و برقوبا مالند نافع بود و ورق و قضبان وی بغایت عفص بود و مجفف قوی باشد +

قرصعنه در اندلس لشبوکیه ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود و نبات وی در سنگستانها و زمین خشن و ریگ بومها روید و آن نوعی از خارست و چون اول بیرون آید ورق در روی زمین پهن بود و سطبر بود و درشت و چون بزرگ گردد خار گردد و سفید بود و بقدر یک وجب زیاده تر بود و نبات وی انبوه بود و گل وی سفید بود و سر گل وی بسرخی زند و گرد بر گرد گل وی شش خار بود و بیخ وی مانند سنان و صلب بود و بیخ وی بسطبری انگشت بود و بدرازی سه گز بلکه زیاده بود و مؤلف گوید که بزبان آن قوم که مگس عسل میدارند آنرا خار خسک میگویند و بشیرازی شتره و در صحرای شیراز بسیار بود و مگس عسل از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد سینه و پهلو و گزیدگی جانوران و عقرب را نافع بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول و محلل ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند درد جگر و گزیدگی

جانوران مانند شپشهای کشنده را نافع بود و اگر با بکیدرم تخم گزنه بیاشامند حیض براند و محلل مغص بود و بعضی گویند چون ضماد کنند بر ورمها تحلیل دهد و خافقی گوید لطف دهد سریع الانحدار و مولد خلط محمود و بلغم رقیق از معده بگدازاند و از امعا نیز و بول براند و بیخ وی تر بود بخور زند یا با عسل مربا کنند اختیار انیکو بود و اگر یک جزو از وی با یکجزو آرد جو با آب کاسنی بسرشند و طلا کنند بر ورمهای که در ساق بود که آب از وی روانه بود نافع بود و در ابتدای داء الفیل هم چنین و ابن رشد گوید طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از ورم پهلو +

قراطارغونین نباتیست که ورقهای وی مانند ورق گندم بود و او را شاخهای بسیار از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر در موضعهای که سایه بود روید و بغایت حریف بود و ثمر وی در مذاق مدتی و حراقتی تمام بدهد و گویند چون زن چهل روز بناشتا بیاشامد با آب بعد از طهر و پیش از آنکه مرد با وی مجامعت کند و مرد نیز همچنین کند بعد از آن با زن مجامعت کند فرزند نرینه آورد +

قرقمان چوبیست که در میان مقل مکی بود و صعبدی طبیعت آن سرد و خشک بود و در سنونات مستعمل کنند جهت قوت گوشت بن دندان و دندان را پاک کند و محکم دارد و سفید گرداند +

قرمز دود الصباغین گویند و آن حیوانیست کوچک که بر خار میباشد و بر نباتی که آنرا ایسوز انند و خاصیت این حیوان آنست که رنگ ابریشم و صوف بدان میکنند و کتان و پنبه نتوان کرد و حبی دیگر هست مانند عدس سرخ رنگ و آنرا نیز قرمز خوانند و فقیض گویند شریف گوید طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و از خاصیت وی آنست که چون زن هفت روز هر روز دو درم بیاشامد بعسل قطع حیض کند بتجربت چون با سکو استعمال کنند قطع نسل بکند و اگر دو ابریشم سرخ کشند و محموم آویزند شفا یابد

قرسطاریون سطاریون ست و گفته شد و بپارسی آنرا ابرایران خوانند +

قرط اسم ثمر خاریست که آنرا ضبط خوانند و از وی عصاره گیرند و آنرا اقاقیا گویند و گفته شد و آن ثمر را بپارسی کره گویند و بشکل خرنوب شامی بود اما سفید رنگ و ضعیف تر از وی بود و این مولف گوید آن ثمر درختی بزرگست و آن خرنوب مصریست و خرنوب چهار نوعست شامی و مصری و نبطی و هندی یا زده نوع است یکنوع خیار چنبرست و نوع دیگر بطریقه خرنوب شامی بود اما بغایت دراز و نهین باشند چنانچه قدر وی یک گز زیاده بود و نهین وی نزدیک بیک وجب بود و خرنوب نبطی

ینبوب ست و خرنوب شامی را کورک کارزونی گویند و خرنوب مصری آن قرناست که بپارسی کر
گویند و صاحب منهاج گوید که قوت او شبیه ست بقوت طراثیث و در وی قبضی بود و بهترین وی
آنست که سفید باشد و آن معتدل ست مائل ببرودی و ثمرهٔ آن حار رطب ست و ورق آن
سرد است و مقدار آنچه فرا گیرند از آن تا دو مثقال ست و بعضی گفته اند که مضرت میرساند بریه و مصلح آن
بلوط است و قرظ لفظیست ترکی و آن حبیست در مصر و بدل آن خرنوب ست که بگیرند و بجوشانند
تا غلیظ گردد +

قرل قرول و قروالیون نیز گویند و بپارسی مرجان سرخ گویند و آن لسد ست و گفته شود +

قراص بابونج ست و گفته شد و گفته اند اقحوانست و صفت هر دو گفته شد +

قرن البحر کهرباست و گفته شد +

قردامن بیونانی حرف ست و بپارسی تخم سپندان گویند و گفته شد +

قرنیا دکرویاست و گفته شد +

قرنقان هم کرویاست و گفته شود +

قرداموس بیونانی قردماناست و گفته شد +

قرطم حب العصفرست و بپارسی خسک دانه گویند و بیونانی قینقص و طبیعت آن گرم بود
در دوم شکم نرم کند و اگر پنج درم از وی کوفته در شیر بمالند و بیاشامند مسهل خلطهای غلیظ سوخته
بود و انواع جرب را نافع بود و ماسرجویه گوید رفع کند ریاح را و منی بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سینه را
پاک گرداند و آواز صافی کند و قولنج را نافع بود و مسهل بلغم سوخته بود و باه را زیاده کند چون با شیر
و یا با عسل یا با انجیر خلط کنند و ابن ماسویه گوید که آواز را نیکو گرداند و مسهل کیموسا است غلیظ بود
و ابن ماسویه گوید که خاصیت قرطم و مغز وی آنست که مسهل بلغم بود و شربتی از وی ده درم تا بیست
درم بود بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ
با وی خلط کنند و بیاشامند و ابو صلب هروی گوید که همچنین سودمند بود از جهت استسقا زقی لحمی و
ابن سرابیون گوید که شربتی از مقشر وی پنج درم یا پنج مثقال با اندک نمک هندی بود از جهت
مسهل بلغم و بار الجمعی که مغز وی بسته باشد چون بیاشامند با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع بود

وچون مغز خیارچنبر در ان بمالند تب بلغمی را نافع بود وباید که شیر دو رطل بود وخسکدانه کوفته بیست درم در وی بمالند بعد از ان به بیزند تا بنیر گردد وآب آن بگیرند واستعمال کنند و بگویند که بدل آن حب الخضرا است ✣

قرطم هندی حب النیل است وگفته شد ✣

قرطم بری بیونانی ایطرفطولس گویند وبعضی قبض اغلوین گویند وآن خاریست مانند خار قرطم بستانی ومؤلف گوید که بشیرازی آنرا انگریز خوانند وگل وی زرد بود وجالینوس گوید که مسخن بود باعتدال ومجفف بود ودیسقوریدوس گوید که چون سحق کنند ورق وی با جمهٔ وی باثمر وی با فلفل وشراب بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود وبعضی گویند که چون مغسول وی استعمال کنند درد زائل کند وچون نگزیده باشد واستعمال کند همان وجع پیدا کند که از گزیدگی ومؤلف گوید که طرلقان نیز گویند وگفته شد ✣

قرطمانا فردما گویند وگفته شد ✣

قرطمان برطمانست وگفته شد ✣

قرطان نوعی از کماه ست سفید کوچک ✣

قرطاس بپارسی کاغذ گویند واسحق گوید نیکوترین آن مصری بود پاک وسفید از بهر آنکه از بردی ساخته اند ووی مضر نبود وکاغذهای دیگر مضر بود بگرده وسوخته وی سعفه را نیکو بود ومنع نزف دم درجات بکند وریشهای معده را پاک کند واگر یکدرم از وی بیاشامند قرحه شش را نافع بود باب سرطان نهری پخته ✣

قرون قرن بپارسی شاخ گویند وسرون نیز گویند ومجموع مجفف بود ✣

قرون للمعز والایل نیکوترین آن بود که از ایل نر گیرند وباید که بسوزانند تا سفید شود وطبیعت آن سرد وخشک بود وسوخته وی دندانرا جلا دهد ولثه را محکم گرداند وباقی منفعت وی در صفت ایل گفته شد ومضر بود بنبش ومصلح آن کثیرا بود وبدل آن اسارون بود وخولنجان ومقدار مستعمل از وی یکدرم بود درد مثانه ویرقانرا نافع بود ✣

قرن البقر براده شاخ گاو چون آب بیاشامند عاقر به بندد وسوخته وی چون تا آب

نافعست

بیاشامند نفث دم را به بندد +

قرون السنبل بعضی نوعی از سنبل سفید ست و آن کشنده باشد و آن در میان سنبل باشد
و گویند که بیخ خالق النمر ست و صاحب منهاج گوید که دوای کشنده ست نزدیک به پیش و چون
بخورند خون بعوض بول بیاید و زبان سیاه گردد و دهن مختلط شود و مداوای آن بقی کنند و بعد
از ان دو مثقال کافور یا گلاب و آب انار و شیره تخم خرفه که برف سرد کرده باشند با جلاب یا
دوغ گاو یا قرص کافور بدهند و شیر تازه بیاشامند و سویق سیب ترش و سویق شعیر با آب
برف و جلاب و خیار و کدو و جو آب بدهند و جگر و دل وی سرد گردانند بضمادات سرد مانند
صندل و کافور و گلاب و مانند آن +

قرط نوعی از رطبه ست که در مصر میکارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه ست و چهارپایان
میخورند و فربه میشود و طبیعت آن گرم و ترست و چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم
به بندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و آنرا بپارسی شیدار خوانند و باصفهانی شود ر و ثمر وی
برسین خوانند و لقوت ترا ز نبات وی باشد و در وی قبضی بود شکم به بندد +

قرط اسم نوعی از کراث ست که معروف بود بکراث المایده و کراث البقول و گفته شود انواع آن

قرفة الدارچینی دارچینی ست و گویند که آن باریکتر از قرفه قرنفل بود و شیرین ترا ز وی و
طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم قوت اعضا باطن بدهد و جرب و قوبا را نافع بود و طلا
کردن و مرضهای عصبانی و وجع ورک که از بلغم بود و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی آنچه
بود در فعل از دارچینی و در تقویت معده و جگر سود دارد و محکم تر بود و بدل آن نیم وزن آن از دارچینی

قراح اسم نباتیست که مانند رازیانه ست و آنرا اشتر و گوسفند و گاو میخورند و مؤلف گوید که آنرا
انباکه گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم بول براند و دودهای سر واندرونی ساکن
گرداند و محلل ریاح بود و وی در این منفعتها لقوت بود و چون بپزند و آب آن بیاشامند مسکن
بود و آنرا اعلجان نیز گویند و این مؤلف گوید چون از وی کماد سازند و گرم کرده بر بار بندند حیض
لقوت براند و مجرب ست +

قسطوریون جند بیدستر گویند و گفته شد و قسطوره نیز گویند +

قسولیدوس کاکنه گویند و کاکنج گویند و گفته شود.

قسطیر ارزیز است و آن رصاص بود و کیمیا نیز گویند و گفته شد.

قسط بیونانی قسطس خوانند و آن انواع است و جمله پنج نوع است یکنوع عربی خوانند و آنرا قسط بحری گویند و آن سفید رنگ بود و یک نوع هندی بود و آن سیاه رنگ بود و آنرا قسط مر خوانند و بپارسی قسط تلخ گویند و آن بغایت تلخ بود و سبک وزن صاحب منهاج گوید قسط هندی سیاه و شیرین بود و قسط بحری سفید و تلخ بود و سهو کرده قسط سفید شیرین بود و آن رومیست و قسط سیاه تلخ بود و آن هندیست و یکنوع دیگر هست که بلون سیاهی مایل بود و بوی صبر از وی آید و بهترین آن تازه سفید و فربه بود و بعد از آن هندی سیاه و سبک بود و طبیعت آن گرمست در سوم و گویند که در چهارم و خشک بود در سوم و نافع بود از جهت هر عضوی که محتاج بسخونت بود و جذب خلط از عمق بدن بکند و اگر با عسل و آب بر کلف لطوخ کنند زائل کند و استرخاء عصب و عرق النسا را ضماد کردن و نیز غسل نیز سودمند بود و در بول و حیض براند خوردن و در شیب و امن بخور کردن و درد رحم را نافع بود چون در فرزجات کنند یا تکمید یا نطول کنند و چون بیاشامند با شراب و افسنتین بکید رم گزیدگی افعی و مجموع گزندگان را نافع بود و درد سینه و کوفتگی عضله و هتک و نفخ سودمند بود و چون با شراب و عسل بیاشامند محرک شهوت جماع بود و چون با آب بیاشامند حب القرع و کرمهای دراز بیرون آورد و اگر با زیت لطوخ کنند با فضل فالج و استرخا را سودمند بود و با فضل پیش از وقت نوبت لطوخ کنند و درد پهلو را نافع بود و رازی گوید زکام را نافع بود چون در شیب بینی بخور کنند و مسیح گوید که چون سحق کنند و بر ریشهای تر بیفشانند خشک گرداند و قلهمان گوید که چون در شیب و امن بخور کنند حیض براند و بچه بکشد و طبری گوید که چون بیاشامند مفتح سده جگر باشد و گویند که چون بدان بخور کنند نزلات را نافع بود و در وبای که حادث شود از عفونت سودمند بود و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بیاشامند درد معده و مغص و درد گرده را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند تپ ربع را نافع بود و چون بر بهق و کلف طلا کنند بعسل یا بسرکه یا بقطران زائل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج بکند مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق گل سرخ و قند بود و گویند مضر بود بشش و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا بود و گویند بدل آن وج باشد و مصلح آن خطمی مؤلف گوید که قسط رومی

قسط شیرین خوانند و آن نوعی از بیخ سوسن آسمانجونیست که در میان بنفشه میروید و می پرورند و باطراف
می برند و معروف به بیخ بنفشه و آنرا شکر مورد هم خوانند
قسط شامی راسن است و گفته شد
قسط هندی صاحب جامع سهو کرده است که آن قسط شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است
که آن قسط تلخ است و گفته شد انواع آن و این مولف گوید نیکوترین قسط آنست که تازه بود و آگنده
و خشک و سخت و خورده نبود و بی رهومت باشد و زبان را بگزد و قسط را مغشوش کنند به بیخ راسن
زبان را نگزد و بدین سبب میان ایشان فرق است
قسوس قیسوس نیز گویند و آن معروفست بحبل المساکین و آن لبلاب بزرگ بود و ورق
آن بزرگتر از لبلاب کوچک است و لبلاب الشجر از وی بهرشه گویند و آن لبلاب را اصنافست صاحب
منهاج گوید سه نوع بود یکنوع سفید بود و یکنوع سیاه و دیگر سرخ که قس خوانند و این سه جنس بود
و آنچه سفید بود ثمره وی سفید بود و آنچه سیاه بود ثمره وی سیاه بود و بعضی با سیاهی مانند لون عفص
بود و بعضی از مردمان آنرا ابوسیون خوانند و جنس سوم که آنرا قس خوانند چون منشک بود و هیچ ثمر
نداشته باشد و شاخهای وی باریک باشد و ورق آن کوچک بود و مجموع اصناف قسوس لیفی و تا الف بود و یکنوع از او لادن
از وی حاصل شود و آن نوع گرم بود و باقی انواع سرد بود و عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب
بیاشامند قرحه امعا را نافع بود و اگر احتیاج بخوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند
و چون بکوبند و سحق کنند با موم و دهن زیت موم روغن سازند سوختگی آتش را موافق بود و ورق وی چون تر بود
و با سرکه بپزند و بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه و روغن سر را بدان تر کنند درد سر کهن را زائل کند و ریمی
که از بالا آید زائل کند و نوع سیاه چون آب وی بیاشامند بدن را بسیار ضعیف کند و ذهن را مشوش
گرداند و چون بگیرند از سرهای وی پنج عدد و نیک بکوبند و آب آن بگیرند و در پوست انار کنند با روغن
گل و در گوش که مخالف دندان درد کننده بود چکانند درد را ساکن کند و موی را سیاه کند و چون ورق
وی با شراب بپزند و از وی ضماد سازند بر ریشها که عارض گردد از سوختگی آتش نیکو بود و کلف ببرد و آنکه ورا
قس خوانند سرهای وی چون بیاشامند حیض براند و چون قضبان وی و ورق وی در عسل فرو برند و زن
بنجود بر گیرد همچنین حیض براند و بچه بآسانی فرود آید و چون بکوبند و آب آن بگیرند و در بینی چکانند بینی را

پاک گرداند و عفونتی که در وی باشد زائل کند و اصول آن چون بگیرند و بکوبند و آب آن با سرکه بیامیزند
گزندگی ریتلا را سود دهد و صمغ وی که آنرا صمغ وی خوانند و دمعة الشجر خوانند چون بر موی لطوخ کنند سپیدش کند و موی را
بتر دو صاحب منهاج گوید که چون با شراب مربا بیامیزند و موی طلا کنند منع تساقط آن بکند +

قسب خرما هیرون خوانند و آن نوعی از خرمای خشک است و اهل مغرب آنرا مقلقل خوانند
و اهل نجد عرف و برشوم خوانند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی و در وی قبضی باشد
و گویند که گرم بود در دوم طبع را ببندد و معده را قوت بدهد +

قسبا سلیخه ست و گفته شد +

قشمش بپارسی کشمش خوانند و وی لطیف تر از گوشت مویز شیرین و نیکوتر و بدل وی
مویز منقی باشد و منافع وی نزدیک بمویز بود +

قشر الجوز الاخضر پوست سبز بیرون گردگان چون بپزند و ربی از وی بگیرند از جهت خناق
که از بلغم و رطوبت بود نافع بود +

قشر الجوز الصلب چون پوست گردگان خشک بسوزانند و خاکستر آن بر سر ریشها افشانند
خشک کند و مجفف نیکو بود بغیر لذع +

قشر الاترج پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم چون بخایند بوی سیر زائل کند و چون بخورند
قوت احشا بدهد و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم باشد و وی محلل ریاح بود چون از وی بخورند
و اگر بسیار از وی مستعمل کنند مضر بود بجگر و معده و مصلح وی عسل باشد +

قشار الکندر پوست کندر طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی قوی باشد و چون
بر جراحتها پاشند گوشت برویاند و اگر بر ریشها دشوار افشانند بصلاح آورد و شفا بخشند و چون زنان بخورند
برگیرد رطوباتی که از رحم روانه باشد و مزمن شده باشد باز دارد و از جهت نفث دم و قرحه امعا چون
بیاشامند نافع بود و در داروهای چشم استعمال کنند ریشهای آنرا نافع بود و اگر بریان کرده بود
حکه چشم را زائل کند و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد و بدل آن دو وزن آن کندر بود و بوزن
آن دقاق آن +

قشر اصل الکتیس پوست بیخ کرفس گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح سده بود و بول

بر

براند و باقی منفعت در صفت کرفس گفته شود +

قشر اصل الراز یانج گرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس بود و منفعت وی در صفت رازیانج گفته شد +

قشر اصل الکبر صفت آن گفته شد در اصل الکبر +

قشر اصل الهندبا در هندبا گفته شد +

قشر اصل الرمان پوست انار سرد و خشک بود کرمهای حب القرع بکشد +

قشر الرمان پوست بیخ انار ترش سرد و خشک بود در دوم وآنچه شیرین بود سرد و تر بود و رمهای گرم ضماد کردن نافع بود و چون بپزند با بیخ وی سفید کرده و بآب آن حقنه کنند نافع بود سحج امعا را و اسهال وچون بآب وی مضمضه کنند مقوی لثه بود و چون بدان استنجا کنند مقوی مقعد بود و قطع خون از بواسیر کند و اگر سحق کنند وه ورم وازان سفوف سازند وآب گرم از پی آن بیاشامند کرم را بالقوت بیرون آورد +

قشر البیض پوست تخم مرغ مسیح گوید که سرد بود در دوم و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود و چون بسوزانند و سحق کرده کحل کنند واگر غسل کنند و سحق کرده کحل سازند سفیدی که در چشم بود زائل کند و قوت چشم بدهد و نشف اشک بکند و منع ماده آن بکند و قرحه و شوکه در چشم بود زائل گرداند و چون با تخم خربزه بر کلف طلا کنند قلع کند و مکلس وی چون بآب کشنیز تر حل کنند و در بینی چکانند قطع رعاف بکند +

قشر الارز پوست برنج از جمله سموم قتاله است و چون بیاشامند در دهان و زبان ورمها ریان پیدا کند و باشد که در مری و معده و امعاء والتهاب مجموع بدن پیدا کند و مداواه آن مانند مداوای کسی بود که زرنیخ خورده باشد +

قشر القصب الفارسی پوست نی فارسی سوخته وی گرم و خشک بود در دوم داء الثعلب را نافع بود و سفیدی چشم را زائل کند +

قشعر قتا سب بلغت اهل یمن وگفته شد +

قصب السکر نیشکر ست در طبیعت مانند سکر و در وی تلیین زیاده تر باشد از سکر و نیکو

باشد آن شیرین و آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حرارت و برودت و گویند در وی قبضی بود و مانند صمغی از قصب گیرند سفیدی که در چشم بود ببرد و نی شکر قی آورد و سینه و سرفه را نافع بود و مثانه را پاک گرداند و خونی معتدل از وی حاصل شود و بول براند و رطوبت سینه را پاک کند و مولد نفخ و ریاح بود و اولی آن بود که بآب گرم بشویند و بعد از آن متقشر کنند تا نفخ از وی زائل شود +

قصب الذریره نی باریک است مانند نی قلم و باریکتر از آن نیز باشد و آن دو نوع است یکنوع بچوب کبیچ خشک ماند و آن نوع کوتاه قد باشد بمقدار یک وجب و اندکی زیاده تر و یکنوع دیگر املس بود و بقد دراز بود از یک گز درازتر و کوتاه تر نیز بود و بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکنند مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع کولیکوت و طرف هند آورند و آنرا برگزیده خوانند و نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع که به نبات سمسم ماند و بر شاخهای وی تخمی بود مانند تخم وی که در غلاف بود و این نوع تلخی و تیزی ندارد و این نوع هم از هند آورند اما بد بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک بود تا سوم ملطف بود با اندکی تقبضی و محلل بود اورام را و کوفتگی عضله را نافع بود و جلای چشم بدهد و چون دود وی تنها یا با صمغ البطم با انبوبه در حلق رود سرفه را نافع بود و اورام جگر و معده را با عسل نافع بود و چون بیاشامند بول و حیض براند و درد گرده را نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند و تقطیر البول و استسقا را نافع بود و چون زن در طبیخ آن نشیند و بیاشامند درد رحم را نافع بود و درد دل را مفید باشد و مقدار ماخوذ از وی یکدرم است و بدل آن اظفار الطیب است یا صندل و عدس و گویند بدل آن عدس مرست +

قصب پارسی نی گویند سبزی محکم بود و خاکستر وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول تا اول درجه دوم و در اصل وی جلای اندک بود و جدیت و همچنین در تخم وی و اصل وی با پیاز جذب سیل بکند و وی بول و حیض براند و گزندگی عقرب را نافع بود و گل وی چون در گوش افتد کری آورد و بیرون نتوان آوردن +

قصیصه نوع درلیست و گفته شد +

قصعو سیح است و گفته شد +

قصبا

قصب بوا قصب الذریره است وگفته شد +

قصم قطن عتیق ست وگفته شود +

قصیر یکم بهاوند لیست +

قصب قصفصه ست وگفته شد وآنرا اسبیبست گویند +

قضم قریس قرتم قریش نیز گویند وآن تخم شجره الیست که آنرا قوتی خوانند وآن ینبوت است وگفته شود وخرنوب نیز گویند وگفته شد وصاحب جامع گوید که آن حب صنوبر صغار ست واین جای بحث ست وحب الصنوبر صغار وکبار گفته شد +

قضاب مصری اسم نوعی ست از عصی الراعی که آنرا ذکر گویند وکسته خوانند وگفته شد +

قضب الایل یک مثقال ورخشک کرده وی گزندگی مار را نافع بود وباقی خواص وی در ایل گفته شد +

قطران روغنیست که از درخت عرعر وثالب وعثم وشربین وشوب گیرند وبهترین وی آن بود که از عرعر گیرند وبدترین آن بود که از ثالب گیرند وطبیعت آن گرم وخشکست در چهارم وگویند که در سیم وشپش وشپشک را بکشند تا بحدیکه از آن چهارپایان وجراحتها وگوشتهای سست را سخت گرداند وجرب را نیز نافع بود حتی جرب ذوات الاربع را مانند سگ وراز گوش وشتر وغیر آن وداء الفیل ودوالی واستسقا را مفید بود بخود مالیدن وبر سر طلا کردن وصداع سرد را مفید بود ودندان متحرک را محکم گرداند وچشم را روشن کند واثر ریشهای چشم را وقره را ببرد وکرمها را بکشد وچون بر قضیب مالند قبل از مجامعت منع الحبل بکند وبر گزندگی مار شاخدار ضماد کردن با نمک سودمند بود وچون با شراب بیاشامند دفع زهر ارنب بحری بکند وچون وی پیه ایل بگدازند وبر اعضا مسح کنند هیچ گزنده گرد او نگردد واگر بر گوشت مرده مالند نگاهدارد از عفونت واگر زن بخود برگیرد بچه زنده بکشد ومرده را از شکم بیرون آورد وقوت دخان وی مانند دخان زیت بود وچون قطران در حلق مالند خناق وورم لوزتین که انشیرازی گوشک گویند نافع بود واگر بر دندان خورده نهند بریزاند ودرد ساکن گرداند وچون با سرکه مضمضه کنند همین فعل کند واگر با سرکه در گوش چکانند کرم گوش بکشد وچون بپزند تا آبی که نزد فا در دی

پخته باشند و در گوش چکانند درد را ساکن کند و دوی طنین آن زائل کند و وی منقطع ابدان زنده بود و حافظ ابدان مرده و بدین سبب ست که ویرا حیوة الموت خوانند و ثمره شجره وی معده را بد بود و مفسد منی بود و گویند که بدل آن نفط سیاه است و جاوشیر ؛

قطف سرمق ست و بشیرازی آنرا اسفاناخ رومی گویند بری بود و بستانی باشد و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و گویند سرد بود در اول و در وی قبضی نبود و زود از شکم بگذرد و ورمهای گرم و حمره را نافع بود و تخم وی یرقان را نافع بود و ویرا چون بپزند اندکی و بخورند شکم براند و چون پخته ضماد کنند و ورمهای گرم را تحلیل دهد و وی غذائی نیکو بود و جگر گرم را نافع بود و محروری مزاج را احتیاج باصلاح آن نباشد از بهر آنکه موافق ایشان باشد خاصه چون با زیت بپزند و سرد مزاج را بعد از آنکه بپزند باید که بزیت بریان کنند و یا با زیرهای گرم و مری مطیب گردانند و بخورند و گویند که معده ها را بد بود و مولد ریاح غلیظ بود و نفخ و اسحق بن عمران گوید که تخمهای وی ورمهای گرم را نافع بود و اگر دو درم از وی بعسل و آب گرم بیاشامند قی و مره صفرا آورد و شریف گوید که چون تخم وی با هم چندان نبات سحق کنند و کحل سازند جرب چشم را نافع بود و وی محلل ورمهاست که در حلق باشد و ملین سینه باشد و تخم وی در غایت بود در شفا ورمهای ظاهر و باطن و آنچه ظاهر بود بکوبند و با آب قطف تر کنند و طلا کنند و آنچه در باطن بود سحق کرده بیاشامند با اشربه مانند سکنجبین و جلاب و گلاب و آب وی دوای نیکو بود از جهت استسقا چون ثلثه هفته از وی بیاشامند هر روز ده درم و چون ورق وی نیم کوفته در حمام بمالند حکه را نافع بود و چون جامه ابریشم و حریر چرکن شود بآب طبیخ وی بشویند پاک گردد و هیچ لون نگرداند اما نوع بری ویرا چون بکوبند مقدار پنج درم و بجوشانند در مقدار نود مثقال آب تا با نیمه آید و صافی کنند و زنی را که مشیمه در شکم مانده باشد بدهند تا بیندازد اگر چند روز بود البته بیندازد و این مجربست ؛

قطف بحری ملوخ ست و گفته شود در میم ؛

قطن کرشف ست و برسن و طوطه و عطب خوانند و نو آنرا قور و کهن آنرا اقضم نیز گویند و نیکو ترین آن نو بود و بصری گوید که جامع وی مسخن و محکم بود و سخونت وی کمتر از ابریشم بود و گرم تر بود پوشیدن وی و گویند که معتدل بود در حرارت و رطوبت و عصاره ورق وی اسهال کودکانرا

نافع

نافع بود وچون ویرا بسوزانند و بر جراحت نهند خون بازدارد و اگر کهنه وی بر گوشت مرده نهند بخورد و دود آن زکام را سود دارد وچون ورق وی تازه و کوچک بگیرند و بآب بجوشانند باقدری از بیخ وی چندانکه قوت بآب دهد وزن در آب نشیند اختناق رحم و درد آنرا نافع بود و اگر با ورق تورک ضماد کنند بر مفاصل گرم و سرد سود دهد و بخاصیت تسکین نقرس مزمن و ایم که حادث شود از آن کند خاصه چون باقدری روغن گل بیامیزند و حشیش وی لاغری آورد و منفعت حب وی گفته شد.

قطات مرغ کوچکیست و بفارسی اسفرود گویند و آن مانند کنجشک بود و بر سروی شاخی بود گوشت ویرا حرارت ضعیف بود و یبوست محکم نافع بود از جهت کسی که سده جگر و ضعف جگر و استسقا و تباهی مزاج داشته باشد و مولد سودا بود و صاحب منهاج گوید که دشوار هضم شود و غذا بد دهد و ضرر وی بروغن بسیار کم شود و رازی گوید که قطات وانچه بدان ماند از مرغابی که گوشت ایشان سرخ بود مصلح ایشان سرکه باشد و ابن زهر در خواص آورده ست که استخوان قطات چون بسوزانند و خاکستر آن ببیت بجوشانند و بر سر اقرع طلا کنند نافع بود و بر داء الثعلب موی برویاند مجربست.

قط نحاس ست وگفته شود.

قعبل آنرا بیونانی سقراطیون گویند و سقلاریون گویند و آن نباتیست که بیخ وی مانند بصل النرجس بود و لون آن بسرخی زند و بطعم تلخ بود و ورق وی بورق سوسن ماند و بیخ وی در قوت مانند بصل الفار بود و بعضی بدل وی کنند لیکن ضعیف تر از وی بود و دیسقوریدس گوید که در قوت مانند بصل الفارست و چون آب وی بگیرند و آرد کرسنه بسرشند و قرص سازند و مطبوخ و مجنون را با ماء العسل بدهند نافع بود و صاحب منهاج گوید که طبیعت وی گرم و ترست در دوم و آن نوعی از کماه ست و مؤلف گوید که نبات وی کودکان شیراز کنند او خوانند.

قفر نبات اکشوبست گفته شد و مؤلف گوید که شیرازی آنرا خنگو خوانند و بر خار ترنجبین پیچیده شود.

قفر الیهود انواعست یکنوع عرق الجبال گویند و بشیرازی آنرا مومیائی پالوده گویند و یکنوع از آب حاصل شود و آنرا مومیائی آبی گویند و آن نوع که کوهی دعرق کوهیست که بجوشانند و پالایند و ثفل آن بیکسو و می مانند رفته بود و از آن بعضی قیر آید و نیکوترین آن فرفیری الصبص زرین بود و سیاه چرکن بد بود و غش وی بزفت کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و خشکی وی گویند که در دوم بود و مقوی اعضا بود و خون بسته را گداز اند

در شکم و سفیدی ناخن ببرد چون بدان بمالند و منفخ خنازیر بود و چنین گویند که آنچه خالص بود بفرمان خدای تعالی
سودمند بود جهت کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا چون ضماد کنند از بیرون و با زیت بجوشانند و بیاشامند
مجرب بود و مؤلف گوید که در شکستگی اعضا و کوفتگی عمل مومیائی میکند چنانکه امتحان کرده شد و آنرا
مومیائی کوهی گویند و بیونانی اسفلطس و البوطامون گویند و کفر الیهود نیز گویند و آنرا بر قوبا لطوخ کردن
و بر نقرس و عرق النسا ضماد کردن نافع بود چون بخود برگیرند یا دخان کنند نافع بود از جهت اختناق
رحم و اخراج آن و چون با جندبیدستر و شراب بیاشامند حیض براند و سرفه مزمن و عسر البول و
گزندگی مجموع جانوران را نافع بود چون با شراب و افسنتین بیاشامند جنین گوید بول براند و
کرمهای شکم را و حب القرع را بکشد و قوت شهوت بدهد و درد رحم سرد را نافع بود خوردن و در آب
طبیخ وی نشستن عرق النسا و درد پهلو را نافع بود و چون بگدازند و با جو آب حقنه کنند قرحه امعا را
نافع بود و استنشاق دود وی نزله را نافع بود و چون بر دندان نهند درد را ساکن کند و چون
با آرد جو و موم و نطرون ضماد کنند بر نقرس و درد مفاصل نافع بود و چون در چشم کشند سفیدی چشم
را زائل کند و مجفف رطوبات بود و ریشهای تر و چون در مرهم کنند گوشت برویاند و وی بادهای غلیظ
که در معده بود بشکند و چون در جایگاهی دود کنند مار و کژدم و مجموع گزندگان موذی بگریزند و صیاد که
ویرا استرطم خوانند شیخ الرئیس گوید که مقوی اعصاب بود و قرحه شش را نافع بود و نفث و ماده از
سینه بیرون آورد و مرضهای خناق و لوزتین و صلابت رحم را نافع بود و بدل آن گویند که زفت است
و وی صداع آورد و مصلح وی کافور و گلاب بود و شربتی از وی مقدار دو درم بود +

قفود ا- نباتیست که قطا بدان چرا کند و ابن ماسویه گوید که تخم وی گرم و خشک است در سوم و مجفف
رطوباتی بود که در سر باشد و محلل آن +

قفلوط نوعی از کراث شامی ست و گفته شود در کاف +

قلقل و قلاقل و قلقلان اسم درخت حب قلقل ست و گفته شد در حا +

قلقاس نباتیست که در آب روید و ورق وی بورق کدو ماند و ساق و ثمر نداشته باشد و اصل
وی مانند اترجه بود و بیرون آن بسرخی مائل بود و اندرون وی سفید بود و در طعم وی قبضی با حرافت
بود چون با آب بپزند حرافت اندکی زائل شود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند که معتدل است

در گرمی و سردی و تر بود در دوم و گویند که خشک بود در دویم باه را زیاده کند و ادمان اکل وی کردن مولد سودا بود

قلب باندلس سخین افراعیه خوانند و معنی آن کاسر الحجر بود و بیونانی لبیش فرمن خوانند و معنی آن بزر الجری بود و سلیمان بن حسان گوید که از بهر آن این اسم بوی نهاده اند که این هیچ نیست از اسما که آن تخمیست صلب سفید مانند نقره در سفیدی و صلابت و نبات وی در اندلس بسیار بود و بمقدار کرسنه بود کوچک و در موضعهای خشن روید و قوت این تخم آنست که چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند و بول و حیض براند و ربو و خواق را زائل کند و شکم را ببندد و بواسیر را سودمند بود و مجفف منی بود و شربتی از وی دو درم بود

قلقطار نوعی از زاج است و بپارسی زاج اشتر دندان خوانند و آن مصریست و جالینوس گوید که قلقدیس مستحیل بقلقطار میشود و وی معتدل ترین زاجات بود و طبیعت آن گرم بود در سوم و قابض بود و محرق باشد و سوخته وی تخفیف در آن بیشترست و لذع آن کمتر و قبضی تمام با حرارتی زیاده باشد و محرق گوشت زیاده بود و رعاف را نافع بود و در کحلها از جهت جلا و غلظ جفون استعمال کنند و جالینوس گوید که مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند و صفت مجموع گفته شد در زا

قلقدیس هم نوعی از زاج ست گرم بود در چهارم و ملطف و محرق بود و وی اقوی ترین زاجات بود و الطف و صفت وی نیز گفته شد در زا

قلقند هم نوعی از زاج ست و لون او فیروزجی بود و آن گرم و خشک بود تا چهارم و گویند که حار بود در سوم مجفف و اکال بود با قبض و احراق و مجفف لحم بود قوی و ناصور که در بینی بود سود دهد و منع رعاف بکند و کرم گوش را بکشد و شکم ببندد و دفع مضرت فطر بکند اما خوردن وی منشف رطوبات اصلی بود و مصلح وی شیر بود و سکر

قلب ماش هندیست و آنرا حب القلب خوانند و رنگ وی عودی و تیره بود و بغایت املس بود و بقدر مانند گندمی کوچک بود مطلق مانند شیافاقی باشد که کحالان سازند خاصیه شیاف اغبر که بعینه قلت ست و طبیعت وی سردست در دوم و ترست در اول و گویند که گرم و خشک

فواق را زائل کند و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و بول و حیض براند و شکم ببندد +
قلوب دلها گویند و بهترین دل آن بود که از حیوان کوچک گیرند یعنی که دندان آن کوچک باشد و آن گرم باشد و سخت و اصحاب کد را نافع بود و چون مستحکم شود و هضم آن غذای بسیار دهد مضر بود بآلات هضم بسبب عسر انهضامی که دارد و اولی آن باشد که کبر که و مری و انجدان و فلفل و زیره و سعتر بپزند بعد از آن زنجبیل مربی بخورند +
قلی بهترین آن بود که از اشنان گیرند و قلی الصباغین و شب العصفر نیز گویند و بشیرازی آنرا قلیه خوانند و طبع آن گرم بود در چهارم خشک بود محرق و اکال بود و بقوت تر از نیک بود و بهق و جرب را نافع بود و گوشت زیاده را بخورد و سعفه و جرب تر و قوبا را طلا کردن نافع بود +
قلقونیا نوعی از صمغ صنوبر ست و بیونانی قوقا گویند و در راتینج صفت آن گفته شد و آن علک الانباط ست و شجره نیز گویند و بپارسی زنگباری گویند +
قلسدنا درین معنی آن بسریانی عود سنبل بود و گویند که آن دارشیشعان ست و گفته شد +
قلیمیا و اقلیمیا نیز گویند و آن انواعست فضی و ذهبی و نحاسی و معدنی و عملی بود که از زر و نقره و مس و مرقشیثا گیرند و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آورند و آنرا در آب یابند و بعد از آن معدنی بود و باید که لاجوردی رنگ بود و طبیعت آن معتدلست در حرارت و برودت و خشکست در سوم و آنچه عملی بود از دود زر و نقره و ثفل آنست و اولی آن بود که بسوزانند چون در داروی چشم کنند و صفت سوختن وی آنست که آنرا در کوزه کواری نو کنند و سر آن بگل بگیرند و در تنوری نهند و اقلیمیای نقره بسر ز تر از اقلیمیای زر بود و در وی تخفیفی و جلای باعتدال بود و فعل وی همچنین در ابدان معتدل نه در گوشتهای صلب و جرب و ریشهای تر که در بدن و در چشم بود و ز دور کردن سود مند بود و در مرهمهای استعمال کنند و گوشت در جراحات رویاند و اقلیمیای زر لطیفتر از اقلیمیای نقره بود و همچنین مغسول وی صفت سوختن وی مانند سوختن اقلیمیای نقره بود و نافع بود جهت ابتدای آب که در چشم نزول کند و سفیدی و ریش چشم را زائل کند و جراحتهای را پاک گرداند از چرک و گوشت زیاده بخورد و قوت چشم بدهد و مجفف بغیر لذع باشد و بدل اقلیمیای زر و نقره مردارسنگ سفید بود و صفت غسل وی آنست که با آب سحق کنند و آب از وی میریزند

تا آنزمان که بر سر آب هیچ چرک نماند و بعد از آن بدست جمع کنند و بردارند و استعمال کنند،
قلاری نوعی از انجیرست سفید که سر آن زرد میباشد و در تین گفته شد +
قماشیر کماشیر گویند و گفته شود +
قمل قریش قم قریش گویند و آن قضم قریش ست و گفته شد +
قمح حنطه ست و گفته شد +
قمحه سفوف و ذریره را قمحه خوانند و قصب الذریره را نیز گویند و گفته شد +
قمل شریف گوید که چون سپش از سر بگیرند و در سوراخ باقلی نهند و صاحب ربع بخورد و شفا یابد و مجرب ست +
قنابری تملول و غملول و قوہل گویند و بپارسی برغشت و بشیرازی سوزه گویند طبیعت آن گرم و خشکست در اول و گویند که معتدل بود در گرمی و وی لطیف و جالی بود و مقطع کلف بود و بهق را زائل کند و سودمند ترین چیزها بود از جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن وی مالیدن در اندک روزی نافع بود و در لیش پستان بصلاح آورد و ورق وی ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را از کیموسات غلیظ پاک گرداند و سده شش و جگر و سپرز بگشاید و آب وی شکم براند و ضماد کردن بر بواسیر سودمند بود و بر گزندگی مجموع جانوران و رازی گوید که معده و جگر را نافع بود و ملایم محروری و مبرودی بود از بهر اطلاق طبیعت و قوقس گوید که مولد سودا بود خاصه آنچه نمک نهند و مصلح وی روغن بسیار بود و صاحب تقویم گوید که اصلاح وی بهلیلج کابلی و شکر کنند و سعوط کردن آب بیخ آن دماغ را از رطوبات غلیظ پاک گرداند
قنطوریون کبیر قنطوریون غلیظ گویند و بیونانی طوماخا خوانند و تفسیر آن قنطوریون کبیر بود و بعضی بوقی خوانند و ورق وی بورق گردکان سبز ماند نزدیک بورق کرنب بود و ساق وی بساق حماض ماند و درازی آن دو گز باشد یا سه گز و گل وی کحلی رنگ بود و ثمره وی مانند خشکدانه بود و در اندرون گل وی مانند پشم بود و بیخ وی سطبر بود و صلب و ثقیل و درازی دو گز باشد و از رطوبت پر بود و طعم حریف بود با اندکی قبض و بلون خون باشد و در وی اندک حلاوتی بود و لون عصاره وی مانند خون بود و جالینوس گوید که بیخ وی جیفن براند و بچه مرده

بیرون آورد و آنچه زنده بود تباه کند و بیرون آورد و نفث دم را نافع بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید که اگر شارب بیخ وی تپ داشته باشد با آب بدهند و اگر نه بشراب بدهند شربتی از وی دو درم موافق بود از جهت درد پهلو و ربو و سرفه کهن و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم و مجموع را سودمند بود و اگر بشکل فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرند حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی همین عمل کند و مصلح آن آب لسان الحمل و طین قبرسی بود ❊

قنطوریون صغیر قنطوریون دقیق گویند و بیونانی طولیطون و معنی آن قنطوریون دقیق بود و بعضی طومقرون گویند و تفسیر آن قنطوریون صغیر بود و بعضی مردمان لیسیتون گویند و ساق وی باریک بود و بدرازی یک وجب بود و گل وی سرخ بود که بفرفیری مائل باشد و ورق وی بورق مشکطرامشیع ماند و بیخ وی کوچک بود و هیچ منفعت دران نباشد و طعم قنطوریون باریک بغایت تلخ باشد و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر بود و منفعت بسیار دارد و قولنجی که سبب آن بلغم بود سودمند بود و بچه مرده بیرون آورد و کزاز را نافع بود و اعصاب و دماغ را پاک کند تنقیه تمام و مصروع را بغایت مفید بود و مسهل آب زرد بود و اخلاط خام مسهلی بقوت باشد و مره صفرا که بلغم مخاطی آمیخته باشد براند و درد مفاصل و عرق النسا و درد قولنج را چون بیاشامند یا بران حقنه کنند نافع بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصاره وی سودمند بود از جهت درد سری که از حرارت آفتاب بود یا از خوردن شراب صرف چون بر سرکه بگدازند و بر صدغین و بر پیشانی ضماد کنند ریش سر زائل کند بعد از آنکه سر را بنوره بمالند و موی بسترند و پاک بشویند پس این عصاره بسرکه بگدازند و بسر طلا کنند و چون بآب و عسل حل کنند اندکی در موی بمالند شپش و رشک بکشد و اگر این عصاره بآب بمالند بر روی سنگ سبز که کارد بدان تیز کنند و بر پیشانی لطوخ کنند آب رفتن از چشم باز دارد و اگر بشیر دختران حل کنند و طلا کنند بر پلک چشم و درد و ورم آنرا نافع بود و مجموع دردهای کهن که در چشم بود مثل جرب و سبل و شعیره و سفیدی که در چشم بود و ریش که در طبقه قرنیه بود مجموع را نافع بود و اگر با روغن خیری یا سوسن بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند درد و ضربان زائل کند و اگر از حرارت بود با روغن گل سرخ استعمال کنند و نافع بود و از جهت ریش که در گوش بود اگر کرم در ریش گوش تولد کند بآب ورق شفتالو حل کنند و در گوش

چکانند مجموع علتها که در گوش بود زائل کند مانند طنین و دوی و قرحه و اگر با آب تره حل کنند و در
گوش چکانند گرانی گوش زائل کند که عصب سمع را بود بگدازند و مجموع ریشهای کهن که در بینی بود
احداث کند نافع بود و رعاف را زائل کند چون با سرکه حل کنند و قدری زاج سوده با وی اضافه
کنند و در بینی چکانند البته رعاف به بندد و ریشی که در دهان بود و ریم از آن روانه بود و بوی آن
گنده شده باشد چون با شراب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه دارد
شفا یابد و از جهت ملازه و ورم لوزتین و شقاق لبها و خناق و دندان متحرک نافع بود و چون با آب
بر سنگ سنبر حل کنند و بر موضع گزیدگی زنبور و نحل مالند نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین و گزیدگی مجموع جانوران
زهردار نافع بود چون یکدرم از وی ببیست درم آبی که باد آورد خشک روی جوشانیده باشند
حل کنند و بیاشامند و صاحب منهاج گوید که افراط کردن قنطوریون مسهل خون بود و مصلح وی
صمغ عربی و کثیرا بود و اسحق گوید که مضر بود بسر و مصلح وی عسل ست و گویند که بدل وی بوزن
وی ورق حنا و دو دانگ آن سورنجان ست و بوزن آن لبنی بود و گویند که بدل آن بوزن
آن پرسیاوشان و نیم وزن ورق حناست +
قنبیط نوعی از کرنب ست و بپارسی آنرا کرنب رومی گویند بهترین آن تازه و زرد رنگ باشد
و طبیعت آن سرد بود باعتدال و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم سده را بگشاید و
خمار را نافع بود و منع مستی بکند همچنانکه کرنب و طبیخ وی انطول کردن بر درد مفاصل سودمند
بود و وی غلیظ بود و خون را غلیظ گرداند و نفخ در حوالی پهلو پدید کند و اولی آن بود که بجوشانند با
روغن بسیار و یا با گوشت فربه و سرکه و ... دار و ابازیر گرم بخورند +
قنه بارزد ست و بشیرازی آنرا بیرزد گویند و طبیعت آن گرم ست در دوم و گویند در سوم
و خشک ست در دوم و گویند در سوم ملین و محلل بود خناز یر و بثور عدسیه و صداع و کزاز و صرع را
سود دهد و مصروع چون بوی آن بشنود با خود آید و سدد را نافع بود و کلف زائل کند و اگر بر دندان
طلا کنند کرم خورده باشد نافع بود و خناق رحم را چون با شراب بیاشامند نافع بود و وی تریاق
پیکان زهردار بود و از دود وی گزندگان بگریزند و وی تریاق ست مقاومت با مجموع زهرها کند
و نزدیک بسکبینج بود و چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و از خواص وی آنست که مفسد لحم بود و با

منفعت وی در باب یا گفته شود و صاحب تقویم گوید که مضرت وی مزاج را صداع آورد و مصلح
آن روغن بید مشک کافور بود یا روغن بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید که مصلح وی اشق
بود و گویند که بدل وی در ضعف معده و جگر یک وزن و نیم وی ریوند چینی ست و باقی خواص
آن در باب با گفته شد ٭

قنبیل صاحب منهاج گوید که آن بزوری رملی ست و صاحب جامع گوید از قول تمیمی که قنبیل
یکی از منها ست که از آسمان می افتد و در بادیه یمن و از قول رازی همچنین گوید و صاحب تقویم
نیز همچنین گوید و از قول دیگر خاکیست سرخ که بریان کنند زرد شود فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست
در درجه سوم و تمیمی گوید که گرم و خشکست در اول درجه دوم و مخفی قوی بود و رازی و مسیح گویند
سرد و خشکست و شیخ الرئیس گوید گرم و خشکست در دوم و ابن ماسویه گوید که در وی قبضی تمام
بود و حب القرع و محموع کرمها را بکشد و بیرون آورد و نشف رطوبت ریشها بود و بثرها که در سر و روی
طفلان پیدا شود که مردم آنرا دابه خوانند و اطبا آنرا سعفه گویند چون بروغن گل چرب کنند و قنبیل
بران پاشند خشک گرداند و نشف رطوبات آن بکند و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی تا دو درم
باشد و گویند مضر بود بامعا و مصلح وی شیخ ارمنی بود و بدل آن رازیانه است و گویند که مصلح
وی انیسون ست و بدل آن ترمس و برنگ کابلی و گویند که مضر بود بفم معده و مصلح آن
انیسون و مصطکی باشد ٭

قنفذ بپارسی خارپشت گویند و حکاسه خوانند و وی بری بود و جبلی باشد و بحری بود و بحری
نوعی از بری بود و جبلی بزرگ بود و آنرا دلدل خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و بغایت
محلل بود و بعضی گویند که گوشت وی تر بود و مجذوم را نافع بود بغایت خاصه گوشت بری
خشک کرده و از جهت کودکان که در جامه خواب کمیز کنند و گزیدگی جانوران را نافع بود و مقدار
ماخوذ از وی یکدرم نمکسود خشک کرده بود و با سکنجبین از جهت استسقا و فالج و داء الثعلب
و درد گرده سودمند بود و ادمان خوردن وی عسر البول احداث کند از بهر آنکه مضر بود بمثانه و اصلاح
آن العسل کنند و گویند بیخم کرفس و شکر و شیخ الرئیس گوید که گوشت بری وی خنازیر را نافع بغایت بود
و مرضهای عصبانی را بغایت سودمند بود و سل و تبهای مزمن و گزیدگی جانوران را نافع بود و غافقی گوید

که ادمان اکل وی کردن مفید معده و جگر بود و سپید وی منع انصباب مواد از احشا بکند و خاکستر پوست
وی داء الثعلب را نافع بود چون با نفت تر بمالند و دیسقوریدوس گوید که نوعی از بحری معده را نیکو بود
و طعم وی خوش بود و لین شکم و مدر بول بود و پوست سوخته وی با ادویه که موافق جرب بود بیامیزد جرب را
زائل کند و اگر بسوزند و با ادویه خلط کنند که موافق ریش سر بود و سر را بدان بشویند جذب ماده بکند
و ریش را پاک گرداند و گوشت زیاده بخورد و جگر بری چون خشک کنند در خرقه بآفتاب گرم موافق استسقای
لحمی بود و بهر زحمتی که گوشت آن بدان زحمت مناسب بود و زهره وی چون با موم بسرشند و بخور نهند
بچه مرده از شکم بیرون آورد و چون زهره وی در چشم کشند سفیدی چشم را زائل کند و بقراط گوید که
گوشت وی چون بسرکه عنصل نهند مجذوم را نافع بود و تشنج امتلائی و درد گرده و مفاصل را سود دهد
قنب بنه نوع است بری و بستانی و هندی بری قضبان وی مانند خطمی بود ولیکن بغایت
سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و سیاهی کمتر و سفیدی بروی غالب بود و درزه
سرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود نزدیک بحب السمنه و بیخ وی چون بپزند و بر ورمهای گرم ضماد
کنند و بر حمره و بر اعضائی که کیموسات در وی متحجر شده باشد ورم ساکن کند و کیموسات بگدازد
و عصاره وی در گوش انافع بود و از ان بستانی تخم آن شهدانج خوانند چون بسیار بخورند قطع منی بکند و چون تر بکوبند و آب
آن بگیرند و در گوش چکانند درد گوش را سودمند بود و جالینوس گوید که تخم وی بادها را بشکند
و محلل نفخ بود و مجفف محکم بود و اگر بسیار خورند منی را خشک گرداند و شیخ الرئیس گوید که خلط وی
بد بود و قلیل الغذا باشد و دمشقی گوید که طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک بود در اول و نشف
رطوبت معده بود و قاتل دیدان و چون بآب آن سعوط کنند دماغ را پاک گرداند و اسحق بن
عمران گوید که عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع آورد و خونی که از وی متولد شود ردی شود
بصفرا و بخاری که از وی متصاعد شود صداع آورد و شکم را ببندد و بول براند و مصلح وی شیر آب
لیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید که تخم وی چون بریان کنند مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی
بسکنجبین قندی بود که بعد از وی بیاشامند و اما ورق وی چون بکوبند و آب آن سر را بشویند
بن موی ها را پاک گرداند از خشکی و سفیدی و رازی گوید که مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت
وی بآب سرد و برف و رب فواکه ترش کنند و نوع سوم که آنرا قنب هندی خوانند و بشیرازی بنگ

گویند و سبز خوانند و بپارسی حشیش گویند و بعضی ورا جزو اعظم خوانند و این مولف گوید بعضی ورا
شرفک و بعضی حاجی فخر و بعضی دانکره و بعضی اسرار خوانند و بعضے از وی بود که مجنن بود و اگر زیاده
استعمال کنند کشنده بود و نوعی مفرح بود و طرب و نشاط آورد و اشتهای کاذب آورد و نوعی بود که
حزن آورد و خیالات فاسد بد و نوعی بود که مقوی باه بود و آنچه نیکو بود مقدار ما خوذ از وی یکدرم تا دو درم
بود بحسب مزاج استعمال کنند و آنچنان بود که اگر زیاده ازین مقدار بود کشنده باشد و آن نوع از
بیابانک و لاین بر خیزد و اگر کسی از آن بسیار خورد دفع مضرت آن بقی باید کرد یا بروغن گاو و آب گرم
تا هیچ در معده نماند و شراب حماض بغایت کمال نافع بود +

قندس کندش گویند و گفته شود و قندس نیز اسم حیوانیست معروف +

قند عصیر نی شکرست و چون منجمد گردد قند خام خوانند و بعد از آن چون دیگر بریزند و برا البلوج خوانند
و بعربی سکر گویند +

قنفهر صمغیست ناخوش طعم و گویند که از بلاد عرب خیزد و گویند که سندروس ست و گویند که آن
سنگیست که از بلاد مغرب خیزد و مولف گوید که آنچه محقق است صمغیست شفاف مانند سندروس
و آنرا العل مغبر خوانند و وی اثر ریشها از بدن ببرد و درد دندان را نافع بود و چون قدری از وی با سکنجبین
و آب بیاشامند بدان را لاغر کند و چون سه روز بیاشامند سپرز را ضعیف کند و بابار العسل حیض
براند و گویند که نوعی از سندروس ست نارسیده +

قنطار رساد آوران ست و گفته شد +

قنطار دم الاخوین ست و گفته شد +

قنابره بیونانی بردیرلوس خوانند و آن نوعے از عصافیرست که شیرازی آنرا جگو گویند
ولیسقوریدوس گوید قنبره چون بریان کنند و بخورند درد قولنج را نافع بود و جالینوس
گوید که چون با اسفیدباج بپزند و با مرق وے بخورند قولنج را سودمند بود و رازی
گوید که مرق وے شکم ببندد و صاحب منهاج گوید که نیکوترین آن قنبره
باشد بریان کرده و طبیعت وے گرم و خشک بود و شکم ببندد و هم منهاج گوید
که مرق وے قولنج را بگشاید و غذاے وے نیکو بود مانند عصافیر بد نبود با آنکه

مجفف و مضر بود برطوبات و اولی آن بود که با روغن بادام استعمال کنند +
قوقالیس دو قواغریا و دو قوابری خوانند و دوایا اغریا گویند و آن نوعی از دوقس ست بادها را بشکنند و علت سفل را نافع بود و مغص را ساکن کند و شکم براند و عصاره وی در بن دندان با انگشت مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون آورد و بول براند و لبشیرازی آنرا ترخر خوانند و آن بری بود و آنچه جبلی بود لبشیرازی آنرا بدران گویند و آنرا دوایا اغریا خوانند +
قومنی مرزخوانند و در میم گفته شود +
قوسیا قسط ست و گفته شد +
قونیا بیونانی آب خاکستر گویند +
قوطولیدون اذان القیس خوانند و زلالیف الملوک خوانند اهل مغرب و گویند نوعی از حی العالم است و گویند که آن نباتیست که منفعت وی مانند حی العالم ست و ورق وی بیخ وی سنگ را بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند بر ورمهای گرم و حمره و خنازیر و شقاق که از سرما بود و التهاب معده را نافع بود +
قوشیرا گویند که طباق ست و گفته شد و گویند ینبوت ست و گفته شود +
قوقی صاحب منهاج گوید که حیوانیست بحری که در قوت نزدیک بجند بیدستر بود گوشت وی اختناق رحم را نافع بود و هم این اسم را قضم قریش گویند که آن ینبوت ست و گفته شود +
قوطوما او زیون بری ست و گفته شد و در محل خود +
قور قطن ست و گفته شد +
قوانص بهترین سنگدان آن بود که از آوز تازه فربه گیرند و وی غلیظ بود و آن غذای بسیار بدهد و پوست اندرون وی چون خشک کنند و سحق کرده با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود خاصه پوست سنگدان خروس و وی غذای اصحاب کد بود و چون هضم شود خونی نیک از وی متولد شود و آنچه از مرغ خانگی بود زود هضم نشود و قولنج ازان متولد شود و اولی آن بود که نیک بخته باشند و نمک و مری با آن اضافه کنند و بخورند +
قوتر درخت وج ست و گفته شود +

قورساما عود بلسان ست وگفته شد +

قیمولیا طین قیمولیاست وگفته شد وطفل طلیلی نیز خوانند +

قیقهن قنیغسن نیز گویند و در قنقهرست گفته شد +

قینا نوعی از بقلة الحمقاست وگفته شد +

قیصوم نوعی از برنجاسف جبلی ست وبهترین آن تازه بود وطبیعت آن گرم ست دراول وگویند در سوم یا دوم وخشکست در دوم وگویند در سوم وگویند که ترست دراول وگویند گرم ست در دوم وخشکست دراول و وی مسهل صفرا بود وکرمها وگویند که گل وی نیکوتر از افسنتین است و در وسے تفتیح بود وچون بسوزانند دار الثعلب را نافع بود با روغن ترب وجهت کسی که موی ریش او دیر برآید چون بمالند زود برآید وحیض براند وسنگ گرده را بریزاند وعرق النسا مزمن را نافع بود وروغن وی انضمام رحم وعسر البول را نافع بود وچون در خانه بگسترند گزندگان بگریزند وچون با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود وگزیدگی عقرب ورتیلا ومقدار شربتی از وی یکمثقال بود تا دو درم وموافق جراحتهای تر بود بلکه آنرا بگزد ووی بچه بیرون آورد واسحق گوید که مضر بشش ومصلح وی شیح ارمنی ست وصاحب تقویم گوید که مصلح وی صمغ عربیست وکثیرا وخشخاش وبدل وی در درد سر که از سردی باشد گویند بابونجست +

قیطاقون ترمس ست وگفته شد +

قیطس آس ست وگفته شد +

قیشور نوعی از کف دریاست وحجر القیشور نیز گویند وحجر الشعر وفنیک نیز گویند ومؤلف گوید که آن مانند سنگیست سفید وخفیف وبسیار دران بود ودر حمام دست وپای بدان بمالند وصلبی نداشته باشد واولی آن بود که آنرا سوخته استعمال کنند وطبیعت آن گرم وخشک ولطیف است دندان را جلا دهد وبراق وسفید گرداند چون بدان سنون کنند ودر ستردن موی استعمال کردن سوی البستر ودر ریشهای عمیق رایر گرداند وگوشت برویاند وگوشت زیاده را بخورد واگر اندر خم شراب اندازند که جوشان باشد از جوش باز ایستد در ساعت وصفت سوختن وی چنان بود که در شب آتش کنند ودیگر در آب اندازند پس سوم بار در شیب آتش کنند وچون گرم شود

بیرون آورند و رها کنند تا سرد شود پس بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند بن دندان را محکم کند و شبکوری و تاریکی چشم را زائل کند.

قیرس بیونانی شمع را گویند و گفته شد.

قیر قارست و بپارسی قیل گویند این مؤلف گوید چنین استماع افتاد که در خوزستان چشمه نفط سیاه است آن نفط را میریزند چنانکه منجمد میشود آنگاه در آب میریزند و می بندند آن قیل ست.

قیل زفت ترست و گفته شد.

قیسوس قسوس گویند و گفته شد و اینجا نیز گفته شود و آن سه نوعست سیاه و سفید و سرخ مجموع حریف و قابض باشد و کیسوج از آن نبات لاذن ست و آن گرم بود و باقی انواع آن سرد بود و بیخ آن چون با شراب بیاشامند گزندگی رتیلا راسود دهد و صمغ وی سپش را بکشد و چون با شراب بیامیزند منع تساقط موی بکند و بخور کردن منع البتنی بکند و بخور برگرفتن بچه بیرون آورد و تروی اگر بر سیر ضماد کنند نافع بود و بخور برگرفتن حیض براند.

قیوندی آنرا تخم قاوندی گویند و تخم قیدونی نیز خوانند و گفته شد.

قیلوطی روغن گندنای شامی باشد و گفته شود.

قیروطی موم روغنی بود و مرهمی بود که از روغن گل و صندلین و ورق گل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند و آنرا قیروطی خوانند والله اعلم بالصواب.

باب الکاف

کادی کدر خوانند و آن نباتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن میباشد و گویند که طلع انجاست و ابن سمجون گوید که این بیشتر در هند بود و درخت وی مانند درخت خرما بود لیکن درخت وی دراز نبود و مانند درخت نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود پیش از آنکه از پوست بشگافند و بیرون آید میگیرند از اندرون پوست بیرون می آورند و در روغن می اندازند و با فتاب می پرورند تا روغن خوبست وی اخذ میکنند و مؤلف گوید که در گرمسیر شیراز بسیار بود و بپارسی گل کبدی خوانند و بوی عظیم خوش دارد تا بحدیکه چون جامه بوی وی بگیرد تا ریزنده گردد بوی از وی زائل نشود و روغن وی بهترین آن بود که بطریق روغن بنفشه بگیرند همچنان بادام را در گل کبدی بپرورند مانند بادام بنفشه

و رازی گوید که جذام را قطع کند و وی معتدل بود و شراب وی حصبه و جدری را نافع بود تا بجدیکه
کسی را که آبله بیرون آمده باشد نه عدد چون شراب کاوی بیاشامد به عدد نرسد و بدل آن
بوزن آن صندل سرخ بود و بوزن آن تقم بود +

گاوچشم بهارست و گفته شود +

کافور چند نوع است شیخ الرئیس گوید که قیصوری و ریاحی سفید بعد از ان آزاد و اسفرک
و ازرق و نیکوترین آن قیصوری و ریاحی سفید بود مانند برف و این مؤلف گوید کافور اجناس است
و جمله از سقاله هند خیزد و بهترین آن قیصوری بود شدید البیاض سفیدی که بزردی زند و
خورده آنرا ریاحی خوانند و خورده ریاحی را سریری خوانند و پارهای آن غلیظ و درشت بود و آن
برنگ خام بود و بعد از ان کافور رفوق بود که در رایحه دون هردو بود و بعد از ان کافور آزاد کدر اللون
و دون همه را اسفرک گویند اما کافور مصعد بیشتر مغشوش بود و درخت کافور چوبی سفید که بسرخی
مائل بود و بعضی فیل رنگ بود و زود شکن باشد و کافور مانند صمغی در میان آن چوب بود چون
بشگافند کافور از میان آن بیرون آورند هرچه بیرون توانند آوردن پس چوب را بجوشانند
و از آب او کافور معمول و مصعد حاصل کنند و در کافور خیانت بسیار کنند و بر بوی و طعم آن اعتماد
نتوان کرد و کافور مانند ملح بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سوم منع ورمهای گرم بکند و
محروری مزاج و اصحاب صداع صفراوی را بوئیدن وی تنها یا با صندل سرشته بگلاب یا
بگل فارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضای ایشان باشد و چون ادمان بوئیدن وی کنند
قطع شهوت جماع بکند و چون بیاشامند فعل وی اقوی بود درین باب و اگر مقدار دو جو با آب
کاهو هر روز سعوط کنند قطع حرارت دماغ بکند و خواب آورد و صداع را زائل کند و خون از
بینی باز دارد و به بندد و با آب بادروج و عصیر بلح یا با آب کشنیز تر یا عصیر غوره خرمای سبز همین عمل کند
و رازی گوید که سرد و لطیف بود صداع گرم را و ورمهای حاده که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر
بیاشامند سردی گرده و مثانه و انثیین پیدا کند و منی بفسرد و مرضهای سرد در نواحی گرده و مثانه
و انثیین پیدا کند و وی شکم صفراوی به بندد و دوانگی از وی ورمهای گرم را نافع بود و قلاع را زائل
کند و با ادویه ها از جهت درد چشم که از گرمی بود نافع بود و دیگر رم انزوی خلاص دهد از سم عقرب جراره

با آب سیب ترش و ربع مثقالی یا بیشتر نافع باشد از جهت کسی که قرون سنبل خورده باشد یا آب
انار و شیرهٔ تخم خرفه یا برف بسیار وی سپرزی آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه را تولد کند و مصلح وی معجون
گل بود و بوییدن وی در تبها سهر آورد و مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود و گویند که زعفران و ماسرجویه گوید که شخصی
شش مثقال کافور بسه نوبت بخورد و معده وی فاسد شد و قطعاً طعام هضم نمیشد و شهوت وی منقطع گشت
و هیچ زحمت دیگر او را عارض نشد و گویند که در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم که از ماده
بود که در دماغ و چشم متولد شده باشد نافع بود و صداع گرم که علامت وی آن بود که در طلوع آفتاب تا نیم روز
زیاده شود و از نیمه روز که بگذرد تا آخر روز ساکن شود و شبگاه مرتفع شده باشد و آن بسبب آن بود
که بسیار در آفتاب در زمان گرم درنگ کرده باشد و چون بهوای سرد رسیده باشد سر را برهنه کرده باشد و
مسام وی بسته شود پس باید که با روغن گل و سرکه بیامیزند و بر پیش سر طلا کنند تا آن صداع گرم زایل
کند و تعدیل وی بمشک و عنبر و زعفران کنند و مقوی و مفرح چون با کهربا مشارک کنند لیکن کافور قوی
بود در خاصیت و بدل وی دو وزن وی طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید بود

گاوزبان گیاهیست که آنرا بعربی لسان الثور گویند و آن نافع بود از جهت فزع و بلغم زایل کند و
مفرح قلب بود و غم ببرد و باقی منفعت وی در لام گفته شود +

کاسر الحجر بزر القلب بود و گفته شد در قاف +

کاول کراث الکرم ست و گفته شود +

کاشم انجدان رومیست و بیونانی لیقسطیقون گویند و آن سالیوس است و نیکوتر باشد آن زرد و بزرگ
ورق بود و ورق وی مانند ورق انجدان بود در قوت مانند کمون باشد و طبیعت وی ابن ماسویه گوید
که گرم و خشک بود در سوم و صاحب منهاج گوید که گرم بود در وسط درجه سوم بادها را بشکند و مفتح و منضج
بود و طعام را هضم کند و مقوی معده باشد و یکدرم از وی با شراب مسهل دیدان باشد و حب القرع و بول
و حیض براند و گزیدگی جانوران را نافع باشد و سده جگر را بگشاید و رطوبت معده را کم کند و قراقر زایل
کند و دو درم از وی با آب گرم مستسقی را سود دهد و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس
گوید که بدل آن دو وزن آن تخم انجره باشد یا تخم گزر و تیاذوق گوید بدل آن کاشم بستانی بود بوزن آن
و ربع وزن آن زیره سفید بود و اسحق گوید که بدل آن بوزن آن زیره بود +

کاکنج بپارسی عروس در پرده گویند و یکنوع دیگر بشیرازی کنجک گویند و بیونانی الفغاین و قوت وی نزدیک بود بقوت عنب الثعلب و خاصیت ورق وی بهتر از حب وی بود و نیکوترین آن گویند کوهی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین ورق آن بستانی بود و آن بهتر از کوهی بود و طبیعت آن سرد و خشک است تا دوم و گویند که در سوم و ربو و نفث دم و عسر النفس را نافع بود و شریف گوید که اگر از حب وی هر روز یکمثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند و ادرار بول و اگر زن بعد از طهر هفت روز هفت حب فرو برد منع آبستنی بکند و مجرب است و وی جگر و گرده و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قروح که در مجاری بول بود سود دهد و روفس گوید که کرمها و حب القرع را بیرون آورد و چون جزو وی از وی که خشک کرده باشند با جزو وی شیح ارمنی سحق کنند و بیاشامند و مقدار شربتی از وی درمی بود و مضر نیز بود و مصلح آن معجون گل بود و جالینوس گوید که بدل وی عنب الثعلب است و گویند عنب الثعلب بود و حب القثاء

کاربا کهرباست و گفته شود

گاوزهره جاوزهره گویند و آن حجر البقر است و گفته شد

کبر قبارس بیونانی گویند و بشیرازی کوبک و وی ثمره بود مانند حبی و ثمره دیگر دارد مانند قثا و آنرا قثا الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت و گرم و چون در خم شراب اندازند از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود و سودمندترین آن پوست بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند که در سوم و وی محلل بود و اصل وی مقطع و ملطف بود و در پوست بیخ وی مرارت و حراقت و قبضی بود خنازیر و صلابات بگدازاند و ریشهای پلید و چرکن و عرق النسا و درد سرین و ضعف عضله را نافع بود و پوست بیخ وی از جهت درد دندان بغایت مفید بود و نیکوترین چیزها باشد از جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیار از وی ماده غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمهای روده و معده را بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق سمها باشد و آنچه بسرکه نهند سده سپرز بگشاید و صلابت آن بگدازاند و بلغم از معده پاک گرداند و دیسقوریدوس گوید که تره و ثمره وی چون با نمک بپزند شکم را نرم گرداند و معده را بد بود و تشنگی آرد و چون از ثمر وی سی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول براند و مسهل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند قلع بلغم بکند و دانه وی چون بسرکه بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند

و پوست بیخ وی اگر بکوبند خورد بغایت و سحق کنند و با سرکه کهن بیامیزند و بر بهق سفید بطلوخ کنند
زائل کند و ورق وی و بیخ وی چون بکوبند و برخنازیر و بر ورمهای صلب استعمال کنند بگدازاند چون
بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوش چکانند همه کرمها را بکشد و بصری گوید که ورق وی و ثمر وی در
قوت مساوی باشند لیکن ثمره وی قوی تر باشد از ورق و بیخ وی اقوی تر از ثمره و ورق بود و
پوست در اصل وی بیشتر بود و طبیعت کبر گرم و خشک بود در سوم معده را بد بود و چون با سرکه بپزند
دفع مضرت وی کند و مضرت بمعده نرساند و فارسی گوید که تریاقست بوی دهان را خوش کند و باد
را بشکند و باه را زیاده کند و خوزی گوید که کبر باصوری که در اماق پدید بود نافع بود و بیخ وی چون دود کنند در شب ابیض
ببرد و طبری گوید که بیخ وی چون بر ریشهای تر نهند از بیرون ببرد و چون بپزند و آب آن بر بهری که بیخ
شده باشد بریزند و سر را بدان بشویند زائل کند و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود سده را
که در جگر باشد از سردی اسحق گوید که حب وی غذای بد بود و متعفن شود و بمره سوداوی مستحیل گردد
و ثمره وی نیکوتر بود از وی و ابن سمجون گوید که فقاع و قضبان وی نافع بود از جهت سپرز و اولی
آن بود که چند روز در نمک آب اندازند و بعد از ان بآب شیرین بشویند و نوبت بعد از ان با سرکه نهند بعد از
چهل روز بخورند سپرز را بگدازاند اما باید که زیت شسته بدان ریزند و بخورند و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح
آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خولنجان و عسل بود و شاپور گوید که بدل ثمره
و بیخ وی حب وی یا ورق وی بود +
کبیکج آنرا کف السبع خوانند و بیونانی بطیراخیون گویند و آن نوعی از کرفس می است و بعضی
سالس اغربون خوانند و انواع وی بسیارست نوع اول ورق آن مانند ورق کشنیز بود اما
از وی پهن تر بود و لون وی بسفیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و ساق
وی سطبر بود و بدرازی یک گز بود و دراز تر بود و بیخ وی کوچک بود و سفید و آن بغایت تلخ
بود و گره داشته باشد مانند خربق و این نوع در نزدیک آبهای روان روید و نوع دوم تیره
رنگ باشد و بغایت حریف بود و نوع سوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و آنرا شیرازی
کس بیران گویند و باصفهانی موسک و نوع چهارم هم بنوع سوم ماند لیکن گل وی مانند شیر سفید
بود و طبیعت هر چهار گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سوم و بغایت حدت و لذع بود و آن

به بیرون هر عضوی که نهند ریش کند و جالینوس گوید که نشاید که طبیعت آنرا استعمال کند که بخاصیت محرق حرارت قلب است و از سموم قتاله است و بر برص بلغمی و بر مرض ناخن و جرب و داء الثعلب و حیه و ثآلیل طلا کنند با سرکه نافع بود و چون بپزند با سرکه و آب آن بر سینه نطول کنند سعفه را نافع بود و چون سحق کنند و بر دندان نهند بریزاند و بیخ وی از معطسات قوی بود و وی مفرح احشا بود و اصلاح آن بشیر نشاسته کنند و صاحب منهاج گوید که مداوای آنکس که این خورده باشد مانند مداوای کسی کنند که بلادر خورده باشد +

کبابه حب العروس خوانند و در قوت مانند فو بود لیکن از وی لطیفتر بود و نیکوترین آن خوشبوی بود که زبان را بگزد و طبیعت وی گرم و خشک بود تا دوم و اسحق گوید که گرم و خشک است در سوم و مسیح بن حکم گوید که در وی قوت متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت بر وی غالب است و وی ملطف و محلل بود و در وی خاصیتی بود که درد حلق را شفا دهد و شکم را ببندد و سده جگر و گرده بگشاید و مجاری بول را پاک کند از ریگ و حلق را صافی کند و ریشهای عفن که در لثه بود و قلاع که در دهن بود سود دارد و چون بخایند و آب آن بر قضیب لند زن را لذتی عظیم حاصل شود و وی قوت معده و اعصاب و اعضای باطنی بدهد چون بیاشامند و چون در دهان نگاه دارند لثه را نیکو بود و بوی دهان را خوش کند و آواز صافی گرداند و نفس معطر سازد و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و با بول بیرون آورد و شری ابیض را نافع بود چون دو دانگ از وی با سکنجبین بیاشامند و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و مصدع باشد و مصلح آن صندل و گلاب بود و گویند که بدل آن هیل بود و گویند که هیل و دارچینی و این مؤلف گوید که کبابه از سفاله هند خیزد +

کبریت بپارسی گوگرد گویند و آن معدنی بود و صاحب منهاج گوید که زرد بود و سفید بود و صاحب جامع از قول ماسرجویه گوید که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد و از قول اسحق بن عمران گوید که چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه و ابن سمحون گوید کبریت چشمه باشد که روانه بود و چون منجمد شود کبریت گردد و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن وی دران وادیست که مورانند که سلیمان علیه السلام بر ایشان بگذشت و آن مورچی مانند چهار پایان باشند به بزرگی و ارسطو گوید که گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانکه روشنی آن چند فرسنگ بدهد

دران

و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت ندهد و در اکسیر مستعمل کنند سفید را بسرخ گرداند صبغی نیکو بود
و این مولف گوید معادن گوگرد زرد بسیار مواضع هست و سرخ آن عزیز الوجود هست و در افواه خواص
و عوام مذکور هست که گوگرد احمر کیمیاست هر چند سخنی بی اصل است لیکن سرخ بقوت تر و شریف تر است
و در صناعت اکسیر مستعمل هست چه در افادت صبغ تاثیری کارد و کبریت را ابو الاجساد خوانند و زیبق
را ابو الارواح و در صناعت اکسیر زیبق و اکسیر کبریت دو اصل بزرگست و اصل کبریت بخاریست دخانی
در زمین مجری نیابد که بهوا پیوندد و مدتی دراز بماند منجمد گردد و اگر بخار کبریت بجائی رسد که در وی رطوبتی
بود رطوبت بر رود و بر کوه دماوند چشمها بر سر قله بمقدار صد سوراخ بود و بخار از آن سوراخها بر می آید
و برهم می نشیند و بر گوگرد میشود و کبریت زرد جمله فلزات را سیاه گرداند و کلس نقره و زر زرگران بدان کنند
و سم سوخته هم بگوگرد کنند و طبع را نرم دارد و افادت لون سرخی دهد گوئیا روغنی ست منجمد شده و اگر
بروغن گنجد حل کنند و بر جرب مالند پاک کند و جرب جمله حیوانات زائل کند و بعضی برآنند
که گوگرد احمر ذهب است طبیعت کبریت و دمشقی گوید گرم و خشک است تا چهارم و گویند که در سوم و وی ملطف و جاذب
بود و برص را زائل کند و چون سحق کنند و بر موضع گزندگان جانوران زهردار پاشند یا با آب و دهن سرشته
و بدان نهند یا بکمیز بسرشند و بر آن نهند یا با سرکه کهن یا بعسل یا العلک البطم بغایت نافع بود و با سرکه در بهق
مالیدن نافع بود و دفع مضرت تنین بحری و گزندگی عقرب بکند و با سرکه بدان بمالند و جرب لیش شده
و قوبا را با صمغ البطم نافع بود و خوردن نیز همین عمل کند و با نطرون بر نقرس ضماد کردن سود مند باشد
و آب وی براند و بخور کردن زکام و نزله را نافع بود و چون سحق کرده بر بدن پاشند قطع عرق بکند و چون
دود کنند در شب ان آبستن بچه بیندازد و دود وی موی را سفید کند و ارسطاطالیس گوید گوگرد
سرخ داء الصرع و سکته و شقیقه را نافع بود چون سعوط کنند و چون در زیت حل کنند
که در آن زیت اسفیل جوشانیده باشند و قدری موم اضافه کنند و موم روغن سازند جرب تر و
خشک را نافع بود و خارش بدن ببرد و چون با حنا بسرشند و بر قوبا نهند نافع بود و کبریت مضر بود بمعده
و دماغ و مصلح وی بنفشه و شکر بود و صاحب تقویم گوید که شربتی از وی دو درم بود و جالینوس گوید
که بدل وی نه در آتش افروختن از آن گوگرد زرد و زرنیخ زرد بود و از آن گوگرد سفید زرنیخ سرخ بود
کبد بپارسی جگر گویند و طبع جگر گرم و تر بود و نیکوتر آن بود که از بز فربه گیرند و چون هضم شود غذا

نبسیار دهد و صاحب منهاج گوید که خونی محمود از وی متولد شود و ابن ماسویه گوید که بطی الهضم بود و خونی غلیظ از وی متولد شود همچنانکه از سپرز و خصیه و جالینوس گوید که از جگر مواشی و حیوانات مالوفه خلطی غلیظ متولد شود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و از سعاد فاضلترین جگرها و در جمیع احوال جگرها بود که آنرا تنبیه خوانند از بهر آنکه حیوان و براگاه خشک داده باشند و رازی گوید جگر غذای نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات مختار مانند چوزه و بره و نیکوترین آن جگر مرغ و خروس فربه بود اما ثقیل و دشوار هضم بود که با مری و زیت بپزند و با نمک و دارچینی و محرورمی مزاج با سرکه و کرویا و کشنیز خشک جگر مواشی باید که بعضی از جوارشات انیسی آن بخورند

کبد الطیور نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه یا مرغ فربه خاصه چون علف وی فواکه پخته و شیرین داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و خونی محمود از وی متولد شود و مصلح آن زیت و نمک باشد +

کبد المعز جگر بز شبکوری را نافع بود خوردن وی و برطوبت آن کحل کردن نیکو بود و چون بریان کنند و سر بخار آن دارند همین عمل کند +

کبد الحمار جگر خر چون بریان کنند و بناشتا بخورند مصروع را سودمند بود +

کبد الضان جگر میش چون بریان کنند سودمند بود و نافع باشد از جهت کسی که لینت طبیعت وی بود و حبس کند +

کبد الوزغه جگر وزغ چون بر دندان خورده نهند درد را ساکن کند +

کبد الکلب جگر سگ دیوانه نافع بود کسی را که گزیده باشد چون بریان کنند و بخورند و منع ترسیدن از آب خوردن بکند و شفا بود +

کبد الخنزیر البری جگر خوک صحرائی چون در سرکه نهند و بخورند گزندگی جانوران را نافع بود +

کبد الحجل جگر کبک چون خشک کنند و بکوبند و یک مثقال از وی بیاشامند مصروع را نافع بود

کبد الذئب جگر گرگ درد جگر را سود دهد و در اثانا سیا بدل آن خیموزن ریوند و نیم وزن آن دار فلفل بود +

کبد الایل جگر گاو کوهی و بز کوهی چون شرحه کنند و دار فلفل و فلفل سفید خرد کرده بران پاشند و بر آتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند شبکوری را زائل کند و در ابتدای نزول آب بغایت مفید بود و چون جگر وی بریان کرده خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم را زائل

کند و در ابتدای نزول آب بغایت سودمند بود ❊

کباب نیکوترین آنست که آن گوشت بره و فربه رسیده تر بود و باید که اجتناب کنند از آنکه بر هیمی که از چوب انجیر و دفلی و بید انجیر و مانند آن بود که کباب کرده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و غذای وی بیشتر از غذاهای مشوی بود و سودمند بود کسی که رگ زده باشند یا مجامعت کرده باشند اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیرتر از مشوی هضم شود و مصلح وی اطریفل بود ❊

کبست حنظل بود و گفته شد ❊

کتان سرد و خشک بود و معتدل حرارت بدن بود چون بپوشند و ماسرجویه گوید که جامه کتان معتدل بود در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و پوشیدن وی نشف تری و عرق از بدن بکند و سبعش در بدن کمتر پیدا شود و مسیح گوید اگر خواهند که بدن انسان لاغر شود در زمستان جامه کتان نو بپوشند و در تابستان جامه کتان کهنه شسته و اگر خواهند که لاغر نشود بدن انسان در زمستان کتان شسته و در تابستان کتان نو بپوشند و فولس گوید چون کتان بسوزانند دود وی لطیف بود و سده زکام بگشاید و مصلح رحم بود ❊

کتم صاحب منهاج گوید که وسمه است و گفته شد ❊

کثیر جمار النخل است و گفته شد ❊

کثیرا صمغ القتاد است و قوت وی مانند صمغ بود و نیکوترین آن سفید و پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در وی حرارت بود و تر تر از صمغ عربی بود و فولس گوید که گرم و تر بود در اول و مسیح گوید که سرد بود در دوم و گویند که سرد و خشک بود و گویند که تر بود در داروهای چشم بکار دارند بجای صمغ و در ادویهای مسهل مدد اسهال بکند مقدار نیم مثقال تا یک درم و کسر حدت ادویهای که حاره باشند بکند و سرفه و خشونت سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون در طبیخ خولیسانند و با قدری قرن الایل سوخته مغسول بیامیزند یا با اندکی شب یمانی درد گرده و سوزش مثانه را نافع بود و فولس گوید که مقوی امعا و مسهل مره سودا و بلغم لزج بود و مقوی بدن بود و سخن آن دم چون کثیرا بر سوی طلا کنند شگافته نگردد و اگر بدان ادمان کنند این حمت زائل گرداند و اسحق گوید که مضر است بسفل و مصلح آن انیسون بود و گویند که بدل وی مغز دانه کدو بود و نشاسته و گویند که بدل وی صمغ عربی بود و گویند صمغ عربی با وزن آن ❊

کثاه صاحب منهاج گوید که بزر جرجیر است و گفته شد ❊

کثیر الارجل بسفایج است وگفته شد +

کثیر الاضلاع لسان الحمل است وگفته شود +

کثیر الروس قرصعنه است وگفته شد ولوقیتمن رانیز گویند وبفارسی سروگویند +

کثیر الورق مرمافلن ست وگفته شود +

کجور زرنباد است وگفته شد +

کحیلا لسان الثور است وگفته شود +

کحلا این اسم مشترک ست بر چند چیز اول برلسان الثور دیگر بر بناتی ودیگر آنرا البسان خوانند
سوم برشنجار وچهارم بر بناتی دیگر که آنرا عیون خوانند +

کحل بفارسی سرمه گویند وکحل مطلق مراد آن سرمه اصفهانی بود که آنرا اثمد خوانند وگفته شد
وکحل سلیمانی وکحل جلا خوانند +

کحل فارس انزروتست وگفته شد +

کحل السودان تشمیزج ست وتشیمه نیز گویند وگفته شد +

کحل خولان حضض یمانی ست وگفته شد +

کدر کاویست وگفته شد +

کرفس بستانی بود واجامی وجبلی وصخری وبری وقرلتینی ومشرقی بود ونوعی ازان در آب
روید وآنرا کرفس الماء وجرجیر الماء گویند وقرة العین وسیرشیر گویند وگفته شد وکرفس جبلی را
فطراسالیون گویند نه همه کرفس جبلی بلکه صخری را فطراسالیون خوانند وگفته شد وبریا اسمو بعوان
خوانند وطبیعت کرفس گرم بود در اول وخشک بود در دوم وابن ماسویه گوید که گرم بود در اول
درجه دوم وخشک بود در وسط دوم وکرفس گوید که بستانی تر بعد در اصل وی خشک بود وگویند گرم وخشک بود در
سوم وگویند در دوم جالینوس گوید کرفس بستانی معده را سودمندتر از انواع کرفس بود
از بهر آنکه لذیذ ترست ومنفعت وی آنست که بول براند وحیض ومحلل ریاح بود خاصه تخم وی
ومفتح سده سپرز وجگر بود ومعده وجگر سرد را نافع بود وبوی دهان خوش کند وعرق النسا و
ربو وضیق النفس را سود دارد وچون با نان یا با سویق ضماد کنند بر ورم پستان که حرارت بود

با ورم چشم گرم سود مند بود و چون با بیخ بپزند و طبیخ آن بیاشامند از جهت ادویه کشنده و محرک قی
بود و شکم را ببندد و در تخم وی ادرار بول زیاده بود و گزندگی جانوران را نافع بود و خوردن وی معده
را نافع بود و قسطیس در کتاب فلاحت گوید که شهوت مردان و زنان را برانگیزاند و از این جهت است که زنان را
که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر آنکه باه برانگیزاند و شیر باز کم کند و این همچون
از قول جالینوس که زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچه که بزاید ریشهای عفن و بثرهای بد بر
اعضا داشته باشد و نشاید که چون زن شیر دهد کرفس بخورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل
بود و فعل ورق وی اقوی بود از تخم و بیخ وی و بیشتر اطلاق کنند که ورق وی اقوی بود از
ورق و تخم و نشاید که پیش از طعام خورند و اگر بعد از طعام بود بخورند موافق بود و عیسی بن
ماسویه گوید که جگر و گرده و مثانه را پاک گرداند و سده آن بگشاید و محلل نفخ و ریاح معده بود و مصروع
را بغایت مضر بود و شریف گوید که خاصیتی در وی هست که چون تخم وی بکوبند و با عسل بیامیزند
و بخورند درد ورکین را عظیم سود دارد و چون تخم وی با هم چندان نبات بکوبند و با روغن گاو
چرب کنند و سه روز بیاشامند مجامعت را قوت دهد بغایت اما باید که غذا وی گوشت خروس
و خصیه آن بود و اگر عصاره وی با روغن گل و سرکه در حمام بر اعضا بمالند هفت روز پیاپی حکه و جرب را
نافع بود و اگر با کاهو بخورند تعدیل پیدا کند و معدل سردی کاهو بود و رازی گوید که خوردن کرفس
رحم را از رطوبت حریف برگرداند و طبری گوید که ورق تر وی چون بخورند معده و جگر سرد را نافع بود
و سنگ بریزاند خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد و آب ورق وی چون بیاشامند تنها یا با آب ورق
رازیانه ترتب بلغمی را نافع بود و گویند که تخم وی اقوی بود از ورق و رازی گوید که اولی آن بود
که کسی که از گزیدگی عقرب بترسد نشاید که کرفس بخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود و زود سم بدل رسد
و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود و شقوق اظفار و شقاق که از سرما بود و کرفس وی معده را
نیکوتر بود و کرفس مصروع را عظیم مضر بود و گویند که چون مصروع اصل وی از گردن بیاویزد
ایمن باشد از مضرت وی و زنان آبستن را مضر بود و صداع دهد مصلح وی کاهو بود و بدل وی
رازیانه بود و گویند که مصلح وی معجون گل مصطکی بود +

کراث بپارسی گندنا گویند و آن شامی و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی را فراسیون گویند و گفته شد

وبری را کراث الکرم خوانند و وی بقوت متوسط بود میان سوم و کراث و طبیعت وی گرم
و خشک تر از انواع کراث بود و گرم بود در چهارم و خشک بود در سوم و کراث نبطی که آنرا کراث المائده
خوانند حرافت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندکی قبضی بود و کراث شامی را قفلوطا خوانند
و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد و از پیاز و گرمی وی کمتر از پیاز بود و جرم وی غلیظ
تر بود و دیر هضم شود و نیکوترین آن نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند گرم بود
در سوم خشک بود در دوم چون با سماق بر ثالیل ضماد کنند نافع بود و با نمک جهت ریشهای بد و
خاصیت اصل وی آنست که قولنج را نافع بود و بول براند و مفتح بود و کیموس بد دهد و شبکوری
آورد و حیض براند و مضر بود بمثانه که ریش شده باشد و گرده و ورق وی سودمند بود از جهت
رطوبت رحم و چون بپزند با آب دریا و سرکه زن در آن نشیند انضمام رحم و صلابت آنرا بغایت سود
دهد و چون بجو آب بپزند سودمند بود سینه را و فضول از سینه بیرون آورد و شش و کراث نبطی چون
آب وی با سرکه و دقاق کندر بیامیزند قطع دم کند خاصه رعاف و وی محرک شهوت جماع بود و چون
با عسل بیامیزند و لعوق کنند نیکوتر بود جهت هر دردی که عارض شود در سینه و قرحه شش و چون
بخورند قصبه شش را پاک کند و اگر ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود
و مصدع بود و مولد بخاری بد بود و مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب و بعد از آن در آب سرد
خیسانند و بعد از آن با سرکه و روغن و مری بپزند و بخورند بواسیر را نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند
همین سبیل دارد و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزیدگی عقرب و افعی و گزندگی جانوران نافع بود
و آب وی چون با سرکه و کندر و شیر و یا روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش زائل کند
و اگر بر بواسیر که سبب آن رطوبت بود ضماد کنند بغایت نافع بود و سده جگر بگشاید که از بلغم بود و
اشتهای طعام باز دید کند و باه را قوت دهد و گرم مزاج را موافق نبود بلکه درد چشم آورد و امتلا
در سر پیدا کند و مفسد لثه و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن خسک دانه یا کنجد بپزند قولنج بلغمی را
نافع بود خوردن و آب وی حقنه کردن همچنین و عصاره کراث خشک مسهل دم بود و کراث
بری مفرح بدن بود و ادرار بول بیشتر کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوت به نسبت بدهد و
باه را زیاده کند تا بحدی که عنین را بحال صحت آورد +

کرنب بپارسی کرنب گویند و بشیرازی کلم خوانند و آن بستانی بود و رومی بود و آنرا قنبیط گویند گفته
شد و بحری باشد و بری و کرنب الماء و بهترین آن کرنب نبطی بود که آن بکرنب بستانی معروفست
و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند که سردست و صاحب فلاحه گوید
که کرنب دو نوعست نبطی و خوزی و نبطی مشهورست و خوزی رقیق وی غلیظ باشد و خشونتی داشته باشد
کرنب نبطی منضج و ملین بود و خاکستر قضبان وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود و چون با
سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش نهند سودمند بود و کرنب سرفه کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل
و نقرس بریزند سود داشته باشد و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز زائل کند
و چون با زاج و سرکه بیامیزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون کرنب بخورند آواز را صاف
کند و لون را نیکو گرداند و رعشه را عظیم نافع بود و بر سپرز ضماد کردن سود دارد و مرق وی سرفه و درد
پشت کهن را و درد زانو را نافع بود و شکم براند خاصه چون دو نوبتی بجوشانند و عصاره وی با شراب گزیدگی
جانوران را نافع بود و سگ دیوانه گزنده را سودمند بود و چون بعصاره وی سعوط کنند سر را پاک
کند و خوردن وی در شراب دیر مستی آورد و وی مره سودا باشد و دم حکه داکر با گوشت فربه بپزند یا با روغن بادام
یا با روغن کنجد بسیار غائله آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی چشم آورد با وجود آنکه در دارهای چشم
استعمال کنند و وی مضر بود بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضر
نبود بلکه سود دهد و کرنب سوداوی مزاج را بد بود و فی الجمله محرور می نشاید که خورد و صاحب دوالی بود و ان[illegible]
و سرطان و بواسیر را نشاید خوردن و اگر بخورد بر سر وی شراب بخورد و سرد مزاج با خردل و سیر خورد
و مرق آن از پی آن بیاشامد و اگر ورق وی بکوبند تنها ضماد کنند یا با سویق مجموع ورمهارا نافع بود
که از بلغم بود و حمره و شری و کرنب بری تلخ بود و آن بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وی گرمتر از
بستانی بود و چون خشک کنند و سحق کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از گزندگی افعی خلاص
یابند و ثمره وی مقدار فلفلی سفید بود و وی گزندگی افعی را نیکو بود و کرنب بحری بیشتر از خارج بدن
مستعمل کنند در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و در طعم وی شوری بود
با اندک تلخی +

کرنب الماء نیلوفر است و گفته شد +

کراث جبلی فراسیون است وگفته شد

کرمه بیضا فاشرا ست وگفته شد

کرمه سودا فاشرستین است وگفته شد

کرمه شائکه فشاغست وگفته شد وآن سره است

کرم بپارسی رخت انگور گویند وبشیرازی رخت زرور گویند طبیعت آن سرد وخشک است و ورق وی خیوطاوی چون سحق کنند وضماد کنند صداع را ساکن گرداند وورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر ورم گرم معده والتهاب آن بغایت نافع بود وعصاره برگ وی قرحه امعا را نافع بود ودرد معده که از گرمی بود وخیوطاوی اگر در آب خیسانند وبیاشامند همین عمل کند وکسی را که خون نفث از حلق بیرون آید نافع بود وزنان آبستن را نافع بود وچون در زمان بهار شاخهای وی ببرند آبی که از آن بچکد نقطه نقطه چون قضبان منجمد شود مانند صمغی بود چون او را با شراب بیاشامند سنگ بریزاند وچون بر قوبا وجرب متقرح وغیر متقرح مالند نافع بود وچون احتیاج بمالیدن وی باشد باید که پیش از آن آن عضو را بنطرون بشویند اگر با روغن زیت بمالند وادمان آن بکنند موی برویاند خاصه موی که از قضبان تر وی بگیرند وقضبان تر وی مقوی معده بود اما مخشن حلق بود ومصلح وی کثیرا وصمغ عربی بود وخاکستر چوب وی با سرکه ضماد کنند بر مقعد که بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع بود وگزیدگی افعی را همین سبیل دارد وچون با روغن گل وسداب وسرکه ضماد کنند بر ورم گرم که در سپرز بود سودمند بود

کرد ناج بپارسی گردانیده گویند وفاضلترین آن مرغ فربه باشد وباید که بر آتش سوخته گردانند در روغن بادام بجوزه روی دهند متصل وطبیعت آن گرم وتر بود ومعده گرم را نافع بود وابدان متخلخل وکسی که ریاضت بسیار کشیده باشد وخواهد که زود قوت یابد نافع بود ومضر بود بمعده ضعیف ومصلح وی میبختج بود

کرسنه بیونانی ارونس گویند وبشیرازی کسنک آن حبیست که طعم وی میان ماش وعدس بود ورنگ وی بتیرگی زند وچون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود وهیچ چیز گاو را مانند آن فربه نکند ودو یه دانه را مجرد وکالیفوزه وبعضا بسیار میکارند ونیکوترین آن بود که لون آن بسفیدی زند دمشقی یا مصری بود وطبیعت آن گرم ست در اول تا دوم وگویند که تا سوم وخشک است تا دوم وگویند تا سیوم

سینه و شش را از رطوبت غلیظ پاک کند و اگر بر بهق و کلف و آثار اطلا کنند نافع بود و لون را نیکو گرداند
و چون با شراب بر گزندگی افعی و انسان صایم و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و چون با سرکه
بسرشند و با افسنتین بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و وی گوشت را برویاند در جراحتهای
مقعر و چون با عسل و زراوند مدحرج بسرشند و استعمال کنند گوشت بن دندان که خورده بود
مگر بنهند البته برویاند و مؤلف گوید که اگر ایرسا و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین با وی اضافه
کنند و با سکنجبین عنصلی بسرشند و بر گوشت بن دندان که خورده باشد مگر بنهند البته گوشت برویاند
و طبیخ کرسنه چون بر شقاق که از سرما بود و حکه که بر بدن حادث شود چون بران ریزند نافع بود
و چون بریان کنند و نیک بکوبند و با عسل بیامیزند و مقدار چهار درم از وی تناول کنند لاغران را
موافق بود و فربه گرداند و چون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجد جرب کرده عسر البول را نافع
بود و زحیر و مغص را ساکن گرداند و دقیق وی طلی بر اورام صلب بود که در پستان و اعضا عارض شود و سعفه و نار فارسی که عارض
شود نافع بود و اطلاق طبیعت کند و ادرار بول و صفت طحن کردن وی چنانست که بگیرند کرسنه
سفید فربه و آب بر سر آن ریزند و زمانی نیک تحریک میکنند تا آب بخورد و بعد از آن از آب بیرون
آورند و بریان کنند تا مقشر شود پس با آسیا خورده کنند و بمنخل تنگ ببیزند و مقدار ماخوذ از وی دو درم
تا سه درم بود و خلطی بد از وی حاصل شود و غذای خشک بود و بسیار خوردن از وی بعوض بول
خون برآید بقوت ادراری که در وی بود و مسهل خون بود و مغص و گویند که مصلح وی گلاب و جو بود
و گویند مصلح وی گل ارمنی و کاکنج بود

کرشف قطن ست و گفته شد

کرویا کراویا نیز گویند و قرنفاد و قرنباد و بیونانی اقاروا و بلفظی دیگر ثقره و آن زیره رومیست و بشیرازی
کرویه گویند و در قوت نزدیک بانیسون بود و بمعده نیکوتر از زیره باشد و طبع آن گرم و خشک است
در دوم و گویند در سوم و جالینوس گوید که گرم و خشک بود در اول و نیکوترین آن بستانی تازه
بود و بادها را بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوت معده بدهد
و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط لزج بود و سوداء بد و مغص را بغایت نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم
بود و اگر [illegible] تا نرم گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت نافع [illegible]

و نفخ معده و امعاء و گرده و مثانه را سودمند بود و درد معده را زائل کند و چون بدان ادمان کنند
بلغمی که در معده بود بگدازند و جالینوس گوید که سده امعا را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند
مسمن بدن بود و مقوی آن و گویند که مضر بود بشش و مصلح وی سعتر بری بود و بدل آن نیم وزن
آن کمون نبطی و نیم وزن آن انیسون +

کردیا فارسیه و کردیا رومیه و کردیا جبلیه قردماناست و گفته شد +

کرکمان جند قوقیست و گفته شد +

کردیلین طردیلین گویند و آن نوعی از ساسالیوس است و گفته شد +

کیکرهن عاقرقرحاست و گفته شد +

کریون قنطوریون دقیق گویند و گفته شد +

کرکر صنوبر کوچکست که معروفست بقم قریش و بشیرازی آنرا کاج خوانند و گفته شد +

کرکم صاحب منهاج گوید زعفرانست و گفته شد و صاحب جامع گوید قولی چند آورده است گویند
عروق صفر است و همو گوید که وصول ورس است و گوید که ورس نوعی از آن ست +

کرمدانه و کرومانه نیز گویند و جرمدانق و جرمانق و غافقی گوید که ثمر درخت منیانست و در میم گفته شود و بعضی
گویند انجره است و خلافست و مؤلف گوید که بتحقیق آن نوعی از ازادریونست و بغایت گرم بود و
بشکل سوروانه بود و مسخن قبل بود و بغایت مسهل ماء اصفر و مره بود و ورم ازوی کننده بود و از خوردن
وی حکه و ورم حادث شود و بکشد و مداوای کسیکه آن خورده باشد مانند مداوای کسی ست که فرفیون
خورده باشد کنند +

کرکردهن سک المسک ست و گفته شد +

کرکی بفارسی کلنگ گویند و نیکوترین وی آن بود که باز صید کند و باید که چون بکشند
بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگر باره با نمک بپزند و صاحب منهاج گوید که با بازیر گرم بپزند و بعد از ان
حلوای قند یا عسل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند که سرد بود و شریف گوید که دماغ
و زهره وی چون با روغن زنبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان را زائل کند و هیچ چیز فراموش نکنند
و چون مغز وی در چشم کشند شبکوری ببرد و چون زهره وی با آب ورق سلق بیامیزند و سعوط کنند ۱۶

سه روز پیاپی لقوه را زائل کند البته و دماغ وی چون به آب حابه بگدازند و طلا کنند بر ورم دست و پا نافع بود و چون خصیهای وی نگسود کنند و خشک کنند و بیامیزند با هم چندان سرگین سوسمار و کف دریا و نبات اجزا متساوی و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زائل گرداند اگر از سبب آبله یا ناخن باشد و این مؤلف گوید که در خواص آورده اند که اگر چشم وی سوده در چشم کشند بخوابی آورد و چون پیه وی بگدازند با سرکه عنصل و مطحول بیاشامند چند روز بغایت نافع بود و چون زهره وی با عصاره مرزنگوش بگدازند و صاحب لقوه سعوط کند مخالف جانبی که لقوه داشته باشد هفت روز دباشد که روشنائی نهبید و روغن کرگدان در لقوه مالیدن سود تمام دارد و بکلی دفع کند و زهره وی گویند که بر جرب متقرح و بر برص لطوخ کردن نافع بود انشاء الله تعالی *

کروش الغنم حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز خوانند و آن فرفیون است و گفته شد

کر نیز گویند که قثاء الکبر است و خلافست آنچه محقق است قثاء الحمار است و گفته شد +

کروس بپارسی اشکنبه گویند نیکوترین آن بود که از شکم مرغ یا حولی میش بیرون آورند و طبیعت آن سرد بود و عصبانی و کروش را باید بسکباج بپزند و خولنجان و فلفل یا با سداب و کرفس ابازیر ملطفه و ناچار هر که ادمان خوردن وی کند بلغم پیدا کند که دشوار از شکم بیرون آید و باید که بعد از وی جوارشات مسهله بخورند که وی دشوار هضم شود و غذا اندک دهد و کیموس وی بلغمی بود و وی در ساقین احداث کند و اولی آن بود که بسرکه بپزند و خولنجان و فلفل +

کرک بپارسی کرگدن گویند و آن حیوانیست که بیونانی ریما خوانند و میان هر دو چشم سروی داشته باشد بزرگ و قوت وی بغایت بود تا بحدیکه فیل بر سر آن سرو بردارد و در شهر نوبه بود و گویند که زهره وی چون بخور کنند بادها را بشکند و هر سحر که باشد باطل کند و این مؤلف گوید که کرک جانوریست از اسب بزرگتر و از فیل کوچکتر و در بیشه کابل و کنار آب سند باشد رنگ وی مانند رنگ فیل است و سر او بسر گاومیش ماند و در میان هر دو ابروی وی سروی بود بمقدار یک گز و گردن ماننده گردن کس از یکپاره بود و مر جمله عقدها را بگشاید و اگر صاحب قولنج بدست گیرد شفا یابد و دفع صرع و فالج و تشنج بکند و اگر با خود دارند از چشم بد ایمن باشند و در آن عجائب بسیار بود +

کزبره و کبره نیز گویند و لفقد و بیونانی قوریون و بپارسی گشنیز گویند و نیکوترین آن بستانی بود

تازه و فربه طبیعت انچه تر بود سرد بود در آخر درجه اول تا دوم وانچه خشک بود سرد بود در دوم و
بقراط گوید که در وی حرارت و برودت بود و نزدیک جالینوس میل بسخونت دارد و مرکب بود
از قوت متضاده و دیسقوریدوس و دروفس و غیر ایشان گویند که سرد است که اگر نه سرد بودی عصاره
وی کشنده نبودی به تبرید و جالینوس گوید که اگر نه گرم بودی خنازیر را تحلیل نکردی و بدرستیکه
این فعل بالخاصیت میکند یا از بهر آنکه جوهر وی لطیف است و غواص و زود نفوذ و عوض کند
و جوهر سرد عوض نکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارت بود برودی و فعل سردی وی باقی بماند
واگر نه سرد بودی حمره را شافی نبودی و نافع و در تسهی و تخدیری بود و چون از تر وی یا خشک بخایند
بوی سیر و پیاز زائل کند و عصاره وی با شیر زنان مسکن ضربانی سخت بود و چون با سویق
بر حمره و نمله ضماد کنند نافع بود و چون با عسل و یا مویز یا با ورق گل سرخ و عسل ضماد کنند بر شری
و ورم خصیه که از گرمی بود و نار فارسی نافع بود و چون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازاند و چون
با سرکه و اسفیداج در روغن گل بیامیزند از جهت ورمهای گرم نافع بود و خشک وی سود مند بود
از جهت دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی و مقوی معده باشد و خوردن وی تاریکی چشم آورد و
وی خفقان را نافع بود و بخاصیت منع بخار از سر میکند و از بهر اینست که در طعام مصروعان کنند
از جهت بخار معده و تر وی را چون بکوبند و آب آن در بینی چکانند قطع رعاف از بینی بکند خاصه
مقدار دو حبه کافور در یکدرم آب وی حل کنند و چون آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان
سخت را ساکن کند و خشک وی چون با نبات بیاشامند در سرولثت که از گرمی بود سود دهد
و دفع صداع و سکر بکند و چون خشک وی کوفته با عصاره تر وی مضمضه کنند جوشش و دانهای
که در زبان و دهان بود زائل کند و کشنیز خشک بخاصیت مقوی دل و معده بود و مفرح باشد دل را
خاصه در مزاجهای که گرم بود و دو درم از وی با سی درم آب لسان الحمل بیاشامند قطع خون نفث
بکند و منع قی و جشاء حامض که بعد از طعام بود و خشک وی بریان کرده شکم را ببندد و چون با مثلث
بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون هر روز یکدرم با نبات بیاشامند شری زائل کند و بسیار
خوردن وی ذهن را کند و مختلط کند و چشم را تاریک کند و منی را خشک کند و باه را بشکند و
نسیان آورد و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و خوزی گوید که چون کشنیز خشک را بسایند و بخیسانند

و آب وی با نبات شربت سازند و بیاشامند قطع رعاف بکند و منی را خشک گرداند و همچنین اگر با نبات
سفوف کنند و اگر تر وی با مرغ فربه بپزند مرق آن جهت سوزش مثانه سودمند بود و خشک وی
وسواس گرم را سودمند بود که سبب آن از شراب به افراط شده باشد و مقدار چهل درم از آب
وی گویند که کشنده بود به تبرید و اکثر مضرت وی بدل سد و سدر و غشاوة و جنون آورد و حال می‌مانند حال مستان
بود و همچنین چون از تر وی بخورند و مقدار نیم رطل اختلاط عقل و غلط او از سبات آورد و مانند مستان
کلام وی فاحش باشد و از مجموع بدن وی بوی کشنیز آید و مداوای وی لقی کنند بطبیخ شبت
و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ نیم برشت نمک خورده و فلفل و مرق مرغ
فربه یا بط بنمک بسیار و فلفل خورده و شراب صرف محکم اندک بیاشامند یا سکنجبین و شیخ ابن
حسن گوید که کشنیز تر چون آب وی تنها بسیار خورند زهر بود و اگر با سبزه دیگر بود از بقول منع آن
کنند و اگر با سموم بود سمی بود و اگر با بقول بود بقلی بود +

کزنه بزر الانجره است و گفته شد +

کزوان بادرنجبویه است و گفته شد +

کزخازک ثمرة الطرفاست و گفته شد و جزمازج نیز گویند و گفته شد +

کزبرة البیر شعر الجن گویند و آن پرسیاوشانست و گفته شد +

کزانگبین چیزیست مانند ترنجبین و آن طلیست که بر ورق طرفا می افتد و نیکوترین آن آن باشد که
بود سفید و بزر دانه مانند مصطکی و مرطوبی مزاج را نافع بود و سرفه و خشونت سینه که از رطوبت بود
سود دهد و مقدار مستعمل از وی هفت درم تا بیست درم بود +

کزب بپارسی خسی گویند و آن کسب است +

کسبره کزبره است و گفته شد +

کسبرة الحمام نوعی از شاهترج است و گفته شد +

کسیقون نوعی از سوسن بری است و آنرا سیف الغراب گویند و در حولی گویند و آن
دلبوث است و گفته شد +

کسبر زفت خشک است یونانی و گفته شد +

کسیلا قشر لیت مانند سلیخه سود او آن دو نوع است یکنوع سطبر بود و آنرا کسیلا خوانند و یکنوع تنگ و باریک بود مانند شیطرج و آنرا کهیله خوانند و نیکوترین آن باریک بود که میل بسرخی داشته باشد و طبیعت آن گرم بود در دوم و در درجه اول و خشک بود و خوزی گوید که معتدل بود در حرارت و رطوبت استرخای معده را نیکو بود و طبری گوید فربهی آورد و هم عودی و هم حب وی مانند حرف بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و اصحاب بلغم و رطوبت را نافع بود و سده گرده و رحم را بگشاید و حیض و بول براند و گرده و مثانه را جلا دهد و کرم را بکشد و خوزی گوید که چون دو دانگ از وی سحق کنند و بعسل بسرشند و بر دندانی که درد کند و بجنبد طلا کنند محکم کند و درد زائل کند و اسحق گوید مضر بود بمعاء و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی مغاث است +

کسب السمسم بپارسی خره کنجد گویند +

کسب الخروع خره بید انجیر و بسرد و را از سموم شمرده اند نشاید که بخورند و معالجه آن بقی کنند تا معده را از آن پاک کند +

کشک الشعیر بپارسی شیره جو گویند و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ تر از جو آب بود و در تبرید و ترتیب کمتر از وی بود مزاجهای گرم و خشک را نافع بود و دفع تپ بکند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود بنشاند +

کثوث الکثوث است و گفته شد و کثوثا و شکوثا نیز خوانند +

کشوث رومی افسنتین است و گفته شد +

کشنج نوعی از کماة است و کلیکال و شجر نیز گویند و وی در ریگ روید و اکثر آن در ماوراء النهر و خراسان روید و در طرف فارس نیز باشد و مولف گوید که بشیرازی آنرا کل کنده گویند و آن مخدر بود زنان از فربهی بجلوا کنند و خورند و مست کننده بود و چون تر بود بمقدار گردو بود و کوچک و چون خشک کنند از گردگانی بزرگ تر باشد و اندرون وی مجوف بود و طبیعت آن سرد بود و همچون انواع قطره و کماة و از رطوبت غریبه خالی نباشد و با یبوست بود و جوهر وی حرارت بنشاند و دیر هضم شود و غلیظ بود و مصلح وی مری و زیت باشد و دارچینی و فلفل و سعتر و نمک بود +

کشنی کرسنه است و گفته شد +

کشت برکشت نباتیست برگهای پیچیده مانند ریسمانی تافته و عدد آن پنج بود مولف گوید که بشیرازی آنرا پیچک گویند و آن از طرف هند آورند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید که گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید که در اول جرب قوبا را نیک بود و مسهل بلغم غلیظ و رطوبات فاسد بود و ابن ماسویه گوید که محلل و ملطف و نافع بود از جهت اصحاب بلغم و برودتهای سر و ضماد کردن نافع بود و ابن سرافیون گوید که بخاصیت منقطع شهوت باه بود و مقلل منی و شیر بود و مصلح آن حب الصنوبر و رُبّا بود و در قوت مانند بدکشان بود و بدل آن بوزن آن کافور و سه وزن آن صبر باشند و مولف گوید از خواص وی آنست که زنان شیراز اگر بچه شیرخواره بسیار گرید و در گهواره آرام نگیرد در شیب سر ایشان یکعدد پیچک بنهند که آرام گیرد و دیگر نگرید +

کشطه و کسط نیز گویند و آن قسط است و گفته شد +

کشته اسطوخودوس است و گفته شد +

کشمش قشمش است و گفته شد منافع وی بمنافع مویز منقی نزدیک است +

کضنشبون بادنجان بری خوانند و مرفاعی نیز خوانند از بهر آنکه بر جامه می چسپید و ساق این مانند یکذراع بود و برگ وی رطوبتی بود که بر دست بچسپید و ثمره وی مانند جوز خیار بود و کوچکتر و خاک بود و در جامه بچسپد و در باغهای شیراز بسیار بود و آن نوعی فیلفوس است و تخم آن محلل بود و چون ورق وی خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم را زائل کند باذن الله تعالی +

کعب الخنزیر کعب خوکست چون بسوزانند و سحق کنند و سنون سازند سنون قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشاند و نفخ که در شکم بود سود دهد +

کعب البقر کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک را محکم گرداند و چون با سکنجبین بیاشامند سپرز را زائل کند و محرک شهوت باه باشد و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر با عسل بسرشند مفرح دل باشد و بدن را فربه کند و جگر را قوت دهد و شربتی از وی سه مثقال بود و چون در چشم کشند روشنائی چشم بیفزاید +

کف تقلة الحمقاست و گفته شد +

کف الکلب صاحب منهاج گوید که اشنانست و گفته شد +

کف الاسد بیونانی لارسطوطالون گویند و آن عرطنیثا است و گفته شد +

کف الذئب جنطیانا است و گفته شد +

کف عایشه کف مریم خوانند و آن اصابع الصفر است و گفته شد +

کف الضبع کف السبع خوانند و آن کنکح است و گفته شد +

کفری بیونانی قینقس گویند و آن پوست بهار خرماست و آنچه از نخل تر بود آنرا کافور خوانند و تخم از نخل ماده بود و کفری و کفراه گویند و نیکوترین آن خوشبوی بود و عفص زرین کثیف بود و اندر وی حجم باشد و وی قابض بود و چون در ضمادات و در مرهمها کنند منع ریشهای بد بکند و استرخای مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم کنند معده ضعیف و درد جگر را موافق بود و چون موی الطبیخ وی بشویند چند نوبت موی سیاه گرداند و چون طبیخ وی بیاشامند در داعصاب را نافع بود و درد گرده و مثانه و احشا را سود دهد و قطع سیلان فضول از شکم و رحم بکند و قوت وی بدهد و بهاری که در اندرون وی بود اشد بکدیگر بود و جمار نیز چون بخورند و بپزند همان عمل کفری کند +

کف الیهود حجر الیهود است و گفته شد +

کلز مناث هندیست و در شکستگی اعضا و کوفتگی عظیم نافع بود +

کلکل بلغت اهل خراسان مقل است و گفته شود +

کلس بپارسی نوره است و گفته شود +

کلیه بپارسی گرده گویند و وی معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید گرم و خشک است و گویند که سودا زاید و خلطی بد از وی متولد شود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و محمودترین گرده گوسپند بره بود خاصه چون گرم بخورند و صاحب منهاج گوید محمودترین گرده جمیش بود و اولی آن بود که با سرکه و مری بپزند یا با نمک و فلفل و دارچینی و همچنان با پیه وی بخورند +

کلح قنه است و گفته شد +

کلیانی اشنق است و گفته شد +

کلموح راس است و گفته شد +

کلبکان طرخون است وگفته شد.

کلیکرون جرجیر است وگفته شد.

کماة انواع است یکنوع غوشنگ گویند وگفته شد ونوع دیگر کشنیج گویند وهم گفته شد ودر باب قاف در صفت فطر انواع آن وصفت آن گفته شد.

کماشیر ابن سرجویه گوید که صمغیست مانند جاوشیر وگویند که وی طلیست وگویند که بتحقیق صمغ کرفس کوهیست که فطراسالیون تخم اوست ووی بهمه حال اقوی بود از جاوشیر وگرم وخشک بود در دوم وگویند گرمی وی در چهارم بود بول براند وحیض فرود آورد وبچه بیندازد محکم بقوتی قوی وبی نظیر بود در اسهال آب زرد ووی مذیب ومحلل بود.

کمثری بپارسی امرود خوانند وآن انواع است وفاضلترین انواع نوعیست که در خراسان آنرا شاه امرود خوانند وآن مانند آب نبات بسته بود خوشبوی وخوش رنگ پوست تنگ وبزرگ وبعد از وی سجستانی بود که رسیده بود وآن معتدل بود وگویند که سرد وتر بود ویکنوع آنرا چینی خوانند سرد بود در اول وخشک بود در سوم بصری گوید کمثری سرد بود در اول وخشک بود در دوم وچینی سرد وتر بود در اول وآن نوع که شاه امرود خوانند شکم براند وکثیر الغذا باشد وکمثری بیشتر از فواکه دیگر غذا دهد خاصه آنچه بزرگ وشیرین بود وآنچه ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده وی وقوت معده بدهد وتشنگی بنشاند ومسکن صفرا بود وخلطهای صفراوی درماد آن که قابض بود علاج کسی بود که فطر خورده باشد واگر فطر با کمثری بپزند ضرر آن کمتر باشد وخوردن وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر بکند وبجاسیتی که در وی هست قولنج آورد وپیرانرا مضر بود ومصلح وی ماء العسل بود وبادویهاء گرم یا زنجبیل مربا وحبی که کرم را بکشد ولقراطا گوید که کمثری چون صلب بود مجفف بود وشکم ببندد وآنچه رسیده ونرم وشیرین بود مسخن ومرطب بود وشکم براند وشیخ الرئیس گوید که مقوی دل بود ومعده وفنی گوید متعلق شود ودر بدن از وی محمود وتر لذان بود که از سیب متولد شود ودشوار هضم شود ورازی گوید که نشاید آب سرد بر سر آن خورند وبعد از وی طعام غلیظ بخورند واگر بگیرند گنگی که صادق بود وخورند باید که خواب بکنند وبعد از آن شراب کهن صرف بیاشامند یا زنجبیل مربا وابن ماسویه گوید که رب کمثری طبیعت ببندد ونافع معده ومقطع اسهال مره صفرا بود.

کمافیطوس بیونانی خامانیطس یعنی آن صنوبر الارض باشد و صاحب منهاج گوید که
تخم کرفس رومیست و صاحب کامل گوید طرخون رومیست یا کاسنی رومیست و بعضی گویند
که برگ و شاخ فنه است و همه خلافست و مؤلف گوید که حشیشیست که گلی بنفش رنگ دارد و بآخر
تخم آورد و بشیرازی آنرا اسن دارو گویند و تلخی وی زیاده بود از تیزی و صاحب منهاج گوید که نیکو
ترین آن بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند که گرمی وی در سوم بود
و مفتح و جلا دهنده اعضاء باطن بود و در وی قوت مسهله باشد و چون بر صلابتها و بر ریشهای عفن
باشند سودمند بود و چون با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سده جگر را بگشاید و یرقان
سوداوی را بغایت نافع بود و چون هفت روز پیاپی بیاشامند خاصه با شراب حیض و بول
براند و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود و گویند که مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود و بدل
آن نیم وزن آن سیسالیوس و دانگی و نیم آن سلیخه و دیسقوریدوس گوید که چون با ماء العسل چهل روز
پیاپی بیاشامند عرق النسا را زائل کند و علت جگر و درد گرده و مغص را نافع بود و طبیخ وی چون
بیاشامند دفع ضرر سم خانق النمر بکند و ابن سرابیون گوید که مسهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی
یکدرم و نیم بود تا یکمثقال و نیم و اسحق بن عمران گوید چون بیاشامند دو مثقال از وی با آب انجیر
پخته امعای بالائی را پاک کند و بدیغورس گوید که بدل آن بوزن آن سیسالیوس و دانگ
نیم آن سلیخه و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن زیره کرمانی بود و گویند بدل آن بوزن آن کمادریوس است
کمادریوس بیونانی خامادریوس خوانند و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی آنرا طوفوریوس
خوانند و آن در جایگاه خشن و سنگستانها روید و گویند که آن برگ و شاخ اشق هست و خلافست
و مؤلف گوید که آن گیاهیست سبز رنگ بغایت تلخ و آن ورقی و قضبانی و تخمی بود اما تخم آن
اندکی بود و بیشتر ورق بود و بشیرازی آنرا تام دارو گویند و تلخ بود و نیکوترین آن تازه بری
بود بعد از ادراک تخم بگیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم و وی مفتح و
ملطف بود و چون با عسل بر ریشهای مزمن نهند پاک کند و چون تازه آن بیاشامند که با آب
پخته باشند سودمند بود از جهت سرفه کهن و ابتدای استسقا و حیض و بول براند و سپرز را بگدازد
و بچه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و چون سحق کنند و با تراب

بیامیزند و در چشم کشند قرحهٔ چشمی که ناسور شده باشد زائل کند و چون بکوبند و بر سپرز نهند بگدازاند و
چون بیاشامند یرقان را زائل گرداند و گویند که چون با اندکی آب بپزند و بپالایند و سه روز بیاشامند
هر روز سی درم بناشتا با زیت بیاشامند نیم گرم سنگ بریزاند البته سودمند بود از جهت دردهای مزمن
که در نواحی سینه و شش بود و چون سحق کنند و با جلاب یا عسل بسرشند و بیاشامند سه روز بمقدار
شربتی از وی تا سه درم بود و کمافیطوس نیز همین عمل کند و شراب کمادریوس مسخن و محلل بود و بشم
و یرقان را و نفخ رحم را و سوء الهضم و ابتدای استسقا را بغایت نافع بود و بدل آن عروق غافث بود و
بدل آن عیبورس گویند بدل اسقولوقندریون است بوزن آن و ثبادوق گوید که بدل آن بوزن آن
سلیخه بود و گویند که بدل آن تخم حماض بری است یا تخم شلغم بری ✦

کمون بپارسی زیره گویند و آن چهار نوع است کرمانی و فارسی و شامی و نبطی کرمانی سیاه بود و
پارسی آنچه رسیده بود میل بزردی زند و اقوی بود از شامی و نبطی و کرمانی اقوی بود از فارسی و
طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند که گرمی وی در دوم بود و آن کرم را بکشد و بادها را
بشکند و هضم طعام بکند و چون با آب آن روی را بشویند لون را صافی گرداند فولس گوید که
کرمانی شکم را ببندد و نبطی براند و ابن ماسویه گوید که چون بریان کنند و در سرکه خیسانند شکم را ببندد
و بادهای غلیظ را دفع بکند و مجفف معده بود و جرب را نافع بود و اگر زن با زیت کهن بجود و بمکد قطع
کثرت حیض بکند و چون در سرکه خیسانند و خشک کنند و سحق کنند و سفوف سازند و بدان ادمان
کنند قطع شهوت طین بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سرکه
سحق کنند قطع رعاف بکند و چون تنها بخایند و آب آن در چشم چکانند خون را ببندد و طرفه
را نافع بود و عصاره برگ وی چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیاده که در چشم بود طلا کنند بعد از آنکه
موی برکشیده باشند دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند و بری وی سیاه رنگ بود مانند شونیز
و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران
را نافع بود و تقطیر البول را نیک بود و سنگ بریزاند و چون با سرکه بیاشامند فواق را ساکن گرداند
و چون با زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند بر اثر سیاهی که در شیب چشم بود زائل کند و همچنین بر ورم انثیین
گرم کند و مقدار شربتی از وی دو درم بود و گویند که مضر بود بشکم و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خوردن

دهی لون را زرد گرداند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و شاپور گوید بلکه یک وزن آن و نیم نانخواه و گویند که بدل آن بوزن آن فارسی بود و گویند که بدل آن کرویا بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و گویند که بدل آن تخم کرنب بود +

کمون حلو انیسون باشد و گفته شد +

کمون ارمنی کرویاست و گفته شد +

کمون آخر فانیوس خوانند و آن شاهترج است و گفته شد +

کمون اسود کمون بری است و شونیز را نیز گویند کمون اسود و گفته شد +

کمکام گویند درخت ضرو است و گویند که پوست بیخ آنست و آن در ضرو گفته شد و بصری گوید که صمغ آنست +

کمالیون خامالیون است و گفته شد و آن نوعی از باذریون سیاه است +

کندر بعربی لبان گویند و بپارسی کندر دریائی و اصمعی گوید که سه چیز است که از یمن آورند و در هیچ محل دیگر نباشد لبان و ورس و عصب یعنی برد یمنی و ابوحنیفه گوید که لبان نبود الا بر درختهای عمان و درخت آن خارناک باشد و قد آن دو گز زیاده بود و نروید الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمره آن هم مانند ثمره مورد و علک و پر الکندر خوانند و لبنی خوانند و بیونانی لیبانو و نیکوترین آن سفید نرم مدحرج بود یعنی که جمها گرد بود و چون کهن گردد سرخ شود و غش وی به صمغ و راتینج کنند و فرق میان ایشان آنست که صمغ در آتش افروخته نشود و راتینج دود کند و کندر افروخته شود و جالینوس گوید که طبیعت کندر گرم بود در اول و گویند در دوم خشک بود در اول و گویند که در سیوم قوت حافظه را نیکو بود و خون را ببندد از هر موضع که باشد و نزف دم از حجب دماغ بود ببندد و آن نوعی از رعاف است و منع ریشهای بد که در مقعد بود کند و چون با عسل بر داحس نهند زائل کند و چون با پیه بط یا پیه خوک بیامیزند و بر قوبا مالند زائل کند و ریشهای که از سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود سود دارد و چون با قطرون بیامیزند و سر را بدان بشویند ریشهای نیز زائل کند و چون با خمر شیرین بیامیزند و در گوش چکانند انواع دردهای آن زائل کند و ابوجریج گوید که محرق خون و بلغم باشد و نشف رطوباتی که در سینه بود بکند و مقوی معده ضعیف

وسخن آن بود و جگر سرد را نافع بود و اگر یک مثقال در آب خیسانند و هر روز از آن آب بخورند بلغم را نافع بود و حفظ را زیاده کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان بکند و اگر بسیار بیاشامند صداع آورد و کندر هضم طعام بکند و باد و بخار را بشکند و قی ببندد و ریشهای چشم را نافع بود و خفقان سوداوی و تسنج الرحم را نافع بود و منقی روح و دل و دماغ بود و قوت تریاقیه در وی هست بسبب آن دخان وی در زمان وبا بسوزانند گویند که سرفه را نافع بود و خاییدن آن دندان ولثه را نافع بود و محکم گرداند و مصلح آن بسیار بود و خاییدن وی باشد که جذام آورد و بهق سیاه و برص پیدا کند و دخان وی چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر کندر بسیار با شراب یا با سرکه بخورند و بیاشامند کرم بکشد و تشنج سود وی قبضی تمام داشته باشد و صفت آن گفته شد در قاف و دقاق الکندر فاضلتر از کندر بود و در قوت مانند کندر بود و دقاق کندر آن بود که کندر را کوفته در منخل کنند و به زیر خورده که از منخل بیرون آید دقاق الکندر گویند و نیکوترین آن سفید بود و مقدار شربتی از وی نیم درم نافع بود از جهت تبهای بلغمی و جهت ترجیر بلغمی چون با قند ری کنند و اندکی مرد زعفران بخورد و برگیرد نافع بود و همچنین اگر قدری کندر با اندکی نانخواه بیاشامند سودمند بود و دخان کندر از جهت علتهای چشم نافع بود و گفته شد صفت دخانها و کندر مضر بود بشش و مصلح وی از پارسی بود و بدل وی مصطکی بود و اسحق بن عمران گوید که بدل آن یک وزن و دانگ و نیم آن دقاق آن بود +

کندش بپارسی کندشه گویند و مستعمل از وی بیخ وی بود و بیرون وی سیاه بود و اندرون وی سفید بکه بزردی مائل بود و طبیعت آن گرم بود در اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سوم و خوردن وی در غایت خطر بود و وی مقطع بلغم و سودا بود و برص را زائل کند و بهق سیاه و جرب را نافع بود و طلا کردن سپرز بکداز اند و بول و حیض براند و سنگ را بریزاند و مسهل بلغم لزج باشد از مفاصل و شربتی از وی تا دانگی و نیم بود و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط کنند از بهر آنکه نشف رطوبت بکند و اگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید و اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد اگر سحق کنند و با عسل بسرشند و فتیله سازند و بخور برگیرند بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و کندش از ادویه قتاله بود و قی بسیار آورد و غشیان را بد بود تا بشد که به خناق انجامد و مداوای کسیکه آن خورده بود بقی و حقنه قوی که در آن شحم حنظل بود کنند و اگر تشنج

پیدا کند معالجه تشنج کنند که پوست لبود و بدل آن ورتی بوزن آن جوز القی ست باد و دانگ وزن آن فلفل و رازی گوید که کسی در شیب ماه دستاره نه بیند مقدار عدسی از وی با روغن بنفشه سعوط کنند دو سه نوبت شبکوری ببرد و بغایت سودمند ست+

کنکر خرشف گویند وگفته شد طبیعت آن گرم وتر بود در اول وگویند که عرق را خوشبوی کند وباه را زیاده کند+

کنکر زد بپارسی کنکر خ انند وآن صمغ حرشف ست وطبیعت آن گرم وتر ست در اول و گویند سرد بود و وی قی آورد باسانی چون باب گرم وسکنجبین بیاشامند یا بعسل و بدل آن بیخ دار شیشعان است وگویند که ورتی بدل آن جوز القی است+

کونه مقل است وگفته شد+

کوز کندم جوز جندم ست وگفته شد صاحب منهاج گوید در خواص وی که چون یک کیلی از وی بگیرند ومقدار ده رطل عسل وسی رطل آب و بنگ با همدیگر بزنند وسر آن ظرف بنهند در ساعت شراب رسیده شود وآن شراب فربهی آورد و منی بیفزاید+

کوالقت باد آورد ست وگفته شد+

کوشاد خبطیانا ست وگفته شد+

کوکب شاموس طین شاموس ست وگفته شد+

کوکب الارض گویند کوکب قیمولیا ست ورازی گوید که آن درختیست که در شب روشن نماید وآن طلق ست وگفته شد+

کوکب خس ست وگفته شد+

کولم وکوبر فلفل است وگفته شد+

کوازع الشعیر ازهی وشبد گویند وکیموس آن لزج بود ولیکن غلیظ نبود ودر هضم صالح بود وزود هضم شود وعدیم الفضول بود وخس الکیموس وخونی سرد لزج از وی متولد شود واگر با شکر وانجیر آن مستعمل کنند لزوجت وبرودت آن کمتر شود ونافع بود از جهت هیج امعا وخشونت حلق وشقاق زبان ولبها که از گرمی بود سود دهد+

کهیانا فادانیاست وگفته شد +

کهربا صمغ جوز رومیست ونیکوترین آن شمع رنگ ست که صافی وسرخ بود که بزردی زند و طبیعت آن سرد وخشکست وخشکی آن در دوم درجه بود وگویند که در وی اندکی حرارت بود وگویند که گرم بود در سوم وخون را به بندد از هر موضع که باشد وخفقان را نافع بود ومقوی دل ومفرح بود وچون نیم مثقال از ان بآب سرد بیاشامند قی را به بندد وبا مصطکی قوت معده بدهد ودرد معده را نافع بود وعسر البول را سود دهد وجوزی گوید که قطع رعاف بکند وچون بر ورمهای گرم بیامیزند نافع بود وتافرسطس گوید چون بر زن حامله بندند بچه نگاهدارند واگر بر صاحب یرقان بندند بغایت نافع بود واگر سحق کرده بر سوختگی آتش نطوخ کنند بغایت نافع بود وبواسیر وخون حیض را به بندد وگویند که مضر بود بسر ومصلح وی آذریارسی باشد وبدل وی طباشیر بود وبتاداوق گوید که بدل وی دو وزن وی سندروس بود ودیسقوریدوس گوید که بدل وزن دو وزن وی طین رومی ست وچهار دانگ زن وی سلیخه ونیم وزن وی بزر قطونا ست که بریان کرده باشند وگویند که بدل آن بوزن آن طباشیر است ودو دانگ وزن آن سندروس است +

کهلم بادنجانست وگفته شد +

کیته مصطکی است وگفته شد +

کلیدار وسرخس است وگفته شد +

کیسر کونه وکیسونیز گویند وآن جعده است وگفته شد +

کیل ثمر زعرور است وگفته شد +

کینحرس جاورس ست وگفته شد +

کیلکان نوعی از کراث است والله اعلم +

باب اللام

لادن نیکوترین آن چرب وخوشبو بود که لون آن بزردی زند وهیچ رمل در وی نبود ودر روغن حل شود وهیچ ثقلی نداشته باشد وطبع آن گرم بود در آخر درجه اول وگویند که در آخر

درجه دوم و وی تر بود و گویند که سرد و قابض بود و این قولی دور است و گویند که خشک بود
اما با جوهران بغایت لطیف بود و وی قبضی اندک بود و منضج رطوبات غلیظ بود و ملین و معتدل
بود و قوت بن موی را نگاه دارد و برویاند و با روغن مورد موی را نگاه دارد اما بر داء الثعلب و داء الحیه
ممکن نیست که برویاند و معالجه آن بداروی دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و چندان لادن
و اگر لادن در نشیب دامن زن بخور کنند بچه مرده را و مشیمه را بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند
شکم ببندد و بول براند و بلغم پاک کند و مقدار مأخوذ از وی تا نیم مثقال بود و ملین صلابت معده
و جگر بود و قوت ایشان بدهد چون ضعیفی و سردی در ایشان باشد و اگر در روغن گل حل کنند
و در گوش چکانند درد گوش را زائل کند و اگر در روغن بابونه یا روغن شبت حل کنند و بر سر صرعی که
بود بمالند نافع بود و اگر در روغن گل کنند و طلا به یا فوخ کودکان یعنی میان سر که آنرا الشیرازی جاندانه
گویند نزله و سرفه را نافع بود و چون با پیه خوک کنند و بر ورم مقعد نهند درد را ساکن کند و چون با روغن گل
کرده حقنه کنند سحج را نافع بود و گویند که مفتح سده بود و گویند که مضر بود بسفل و مصلح آن سنبل لطیف بود

لاژورد بپارسی لاجورد گویند و نیکوترین آن بدخشی بود و مؤلف گوید که بخاصیت تفریح و تقویت
در وی زیاده بود که در نوع دیگر وی بسبب همسایگی لعل و نوع زمانی بد بود بسبب همسایگی اسرب
و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قوت وی
مانند حجر ارمنی ست لیکن لاجورد ضعیف تر از وی در مسهل سودا و گویند قوت وی مانند ازاق
الذهب است اندکی از آن ضعیف تر بود لاجورد مسهل سودا بود و هر خلطی غلیظ که باشد سرد و اگر چه
با خون آمیخته بود و مالیخولیا را نافع بود و ربو و چون زن نیمدرم از آن در فرزجه کند با یکدرم روغن
زیت بچه را نگاه دارد در رحم تا به ثبوت رسد و از افتادن ایمن باشد و شربتی زیاده از وی تا یکدرم
بود و در سنگ گرده و مثانه را نافع بود و ثالیل را قطع کند و چون با سرکه سحق کنند و بر برص طلا کنند
زائل کند و موی مژه را برویاند و چون زن بخورد بگیرد حیض نیکو براند و او مضر بود بمعده و
مصلح آن مصطکی بود با حماما بود و بدل آن حجر ارمنی بود و گویند که بدل ازاق الذهب است کانی
لاغیه نوعی از تیوعاست و آن گل زرد دارد مانند گل شبت و ورق آن بزردی زند و عود قد
اندکی داشته باشد و در دامن کوهها بسیار روید و چون بشکنند شیر بسیار از آن بیرون آید و بوی

برگل وی جراکند وبعضی گویند که آن نبات شیلم بود فی الجمله طبیعت آن گرم وخشک است در سوم وگویند
در چهارم واز خواص وی یکی آنست که در غدیری که ماهی بود چون در آب اندازند ماهیان همه بر
روی آب افتند ولبن وی مسهل آب زرد بود استسقا را نافع بود وورق وی چون بپزند وبخورند
همین عمل کند واگر ورق وی را بکوبند وعصیر آنرا بیاشامند مسهل قوی بود وفعل وی اقوی بود از
لبن ولیکن لبن وی مقیی بود وبدل آن فراسیون است +
لالا گیاهی بود که از طرف مکه می آورند از جهت بواسیر بخور کنند نافع بود خاصه ثمره آن وورد مقعد را
ساکن گرداند وچون بیاشامند خون را ببندد وطبیعت وی مسخن بود ودر وی قبضی بود ولسیار
از وی مضر بود بمثانه ومصلح وی حب الآس است +
لبلاب قرولیه گویند وآن نوعی از قوس است ومعروف بود بعشقه وطلبوب نیز گویند وبشیرازی
آنرا سرشته گویند ونبات وی بر سر نبات که نزدیک وی بود پیچیده شود وآنرا حبل المساکین گویند
وطبیعت آن معتدل بود در حرارت ویبوست وگویند که آن گرم وخشک بود در اول وگویند
که سرد وتر بود ووی ملین ومحلل بود واگر عصیر با روغن گل به پنبه پاره در گوش که درد میکند چکانند
سودمند بود ودرد سر کهن شده را نافع بود وسینه وشش را سود دهد ورلو وسده جگر وورق آن
با سرکه سپرز را سود دهد وآب وی مسهل صفرا سوخته باشد وصاحب منهاج گوید که شربتی از وی
سی درم بود تا نبات بی آنکه بجوشانند وغافقی گوید که شربتی از وی نیم رطل کفاف بود چنانچه چهل
وپنج مثقال ونیم باشد یا بیست درم نبات واگر بجوشانند قوت وی ضعیف شود واز جهت سرفه که از
حبس طبیعت بود وقولنج که سبب آن از خلطی گرم بود سودمند بود ومحلل ورمی بود که در مفاصل
واحشا باشد چون با فلوس خیار چنبر مستعمل کنند وقرحه امعا را نافع بود چون با روغن بادام بپزند و
گویند مضر بود بسپرز ومصلح وی نبات بود ولبن لبلاب بزرگ سوی البستر وشش را بکشد وصنف
بد وی مسهل خون بود وبدل آن آب ورق خطمی وخبازی بود +
لباب القمح لباب الحنطه ست وآن نشاسته است وگفته شود +
لبسان خردل بری خوانند وآن در صفت مانند خردل است نه بطبیعت وآن حرارت
که خردل دارد ندا شته باشد ودر لطبیه آنرا حسینه خوانند ومولف گوید تبرکی آنرا قچی خوانند و

وآن تره بری بود از حماض بیشتر غذا دهد و نیکوتر از وی بود بمعده چون بپزند و بخورند و شریف گوید که چون بپزند در طبیخ آن طفلانی که از ضعف اعصاب و برودت براه نتوانند رفت چون دران نشانند نافع بود و تخم وی را چون سحق کنند و با شیر بسرشند و برروی مالند کلف را ببرد و حسن زیاده کند و لون نیکو کند و اگر بدان ادمان کنند کلف و نمش و برص را زائل کند و اگر تخم وی بعوق لبسازند و بناشتا لعق کنند سرفه کهن را نافع بود و برگ چون با شراب صرف بیاشامند یا با هیچ سنگ را بریزاند

لبن بپارسی شیر گویند و آنچه حلیب بود ابن ماسویه گوید که گرم و تر بود و گرمی وی کمتر بود و دلیل حرارت او از حلاوت است و هم او گوید که قوت وی در حرارت در وسط درجه اول بود و در رطوبت در اول درجه دوم بود رازی گوید از قول جالینوس که حرارت وی زیاده نبود بر برودت و برودت وی زیاده نبود بر حرارت و وی در میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیکتر بود از بلغم دور و ابن ماسرجویه گوید که گرم و تر بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب منهاج گوید که لبن سرد و تر بود و در حلیب وی سردی کمتر از غیر وی بود و هم او گوید که معتدل بود و مقوی بدن بود و چنین گوید که باید نظر کنند به بنیه که اعضای که هضم وی میکند چه طبیعت دارد و عضو تر مین هضم وی میکند پس هر دو سرد باشد از بهر آنکه طبیعت وی سرد است و صاحب منهاج گوید که نیکوترین آن بود که بغایت سفید بود و معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد و صالحترین شیرها آدمی را شیر زنان بود و بعد از ان شیر حیوانی که نزدیک بطبع بود و رواج گوشت حیوانات دلالت بر جودة الالبان و روایت آن کند اگر از حیوانی مثل سگ و گرگ و شیر و یوز و سباع و امثال آن بود که گوشت ایشان کریه الروائح بود بد بود اما گوشت حیوانی که خوشبوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و خوک و اسب و خر گور و آهو و امثال آن نیکو و موافق بود و شیر حیوانی که لون وی سفید بود قوت وی ضعیف بود و آنچه سیاه بود اقوی بود و نیکوتر و دیرتر بگذرد و در بهار رطوبت و رقت زیاده بود و در تابستان سخونت و عفونت او نیکوتر بود از بهر آنکه زرعی که آنزمان خورد از سم و اخلاط بود و آنچه از بیشهها چرا کنند شیر ایشان اسهال طبع بود و شکم براند و آنچه در کوه چرا کند اجف و اسخن باشد و نیکوترین شیرها شیر جوان سن باشد و کوچک سن شیر وی تر بود و بزرگ سن شیر وی خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه و زبدیه و چون از یکدیگر جدا شوند هر یکی جدا شوند هر یکی فعلی خاص داشته باشند و شیر خون با عسل بیاشامند ریشهای

اندرونی از اخلاط غلیظ پاک گرداند و نفخ بدهد و غذای نیکو بدهد و دماغ را بیفزاید خصوصاً شیر زنان
و وی زود بهضم شود چون از خونی متولد شده باشد که در غایت انهضام بود و اولی آن بود که چون
شیر بیاشامند بخسپند و هیچ غذا بر سر آن نخورند تا وی بگذرد و وی بغایت سودمند بود مزاج گرم
و خشک را چون در معده وی صفرا نبود و اگر با عسل یا نبات بود بهضم یاری دهد و نیکوترین
اوقات خوردن آن در میانه بهار بود که آن زمان معتدل بود در غلظ و لطافت و مائیه در وی بیشتر
بود و در خزان جبنیه در وی بیشتر بود از مائیه و در زمستان نشاید که خورند و نشاید که بعد از چهل روز
که زائیده باشد شیر وی خورند بسبب لبا که لشبا از وی آنرا زهک خوانند و چون شیر با نبات بیاشامند
لون را نیکو کند خاصه زنان را و فربهی آورد تا بحدیکه صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب نیم
نشیند فربه شود و جرب و حکه را نافع بود و باد را برانگیزاند و شیر پخته که سنگ در آتش تافته یا آهن
داغ کرده باشند شکم به بندد و شیر سیخ را نافع بود کسی که ادویه قاتله خورده باشد خاصه ذراریح و
ارنب بحری و خانق الذیب و بیخ شوکران و وی تریاق زهرها باشد حتی زهر افعی و وی در معده
صفراوی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود و سده در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب سیلان دم و هیچ چیز مضرتر
بدن انسان از شیری که فاسد شده باشد نیست و شیر مضر بود باورام باطنی و اعصاب و اورام
بلغمی و چون بسیار خورند برص آورد و سپش در بدن پیدا کند الا شیر شتر که وی برص کمتر آورد و
وی علاج نسیان و غم و وسواس بود و لیکن مضر بود بلثه و دندان و تاریکی چشم آورد و شبکوری و
خفقانی را که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضر بود و سنگ گرده و سده جگر
احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند بشراب و عسل یا پیش از خوردن وی بدان
مضمضه کنند و بعد از آنکه خورده باشند بشراب صرف و چون جوشانیده بخورند بعد از آن کشمش بخورند
نفخ وی زائل کند و اگر در شکم بسته شود بسبب پنیر مایه یا غیر آن عرق سر آورد و غشی و خمی تا فضل
وانچه با پنیر مایه بسته شود زود بخناق کشد و باید که از مملوحات اجتناب نمایند که تجبن زیاده گرداند و
باید که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند یا نوذنج پنج درهم که در ساعت تحلیل کند یا پنیر مایه یک مثقال
بیاشامند که رقیق گرداند و بقی و اسهال بیرون آورد +

لبن حامض نیکوترین وی آن بود که مسکه بسیار بود و چون مسکه از وی آن بود که مسکه

بسیار بود و چون مسکه از وی بسیار بگیرند و ترش شود آنرا مخیض گویند و بهندی چاچ خوانند و بپارسی
دوغ گویند و چون مسکه از وی نگرفته باشند آنرا ماست گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود
و گویند تر بود و گرم مزاج را موافق بود و شیخ الرئیس گوید که ماست در مزاجهای گرم مهیج باه بود
از بهر آنکه مرطب و منفخ بود و وی دندان را زیان ندهد لیکن خلط را خام گرداند و بطی الهضم
بود و استمرا بود و لثه را زیان دارد و دوغ معده گرم را نافع بود و خمار وی دخانی بود از بهر آنکه
مسکه از وی گرفته اند اسهال صفراوی را و دموی را ببندد و تشنگی بنشاند و باید که بماء العسل مضمضه
کند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل شود بعفونت یا حموضت دوار و غشی و مغص در فم معده تولد کند و باشد
که بهیضه کشنده کشد و باید که قی کند و معده را از وی پاک کند بماء العسل بعد از ان شراب صرف یا مثلث
یا فلافلی بیاشامند و روغن ناردین بر معده تکمید کند +

لبن البقر روفس گوید که شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود
آدمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملایم بود از بهر انست که شیر گاو مناسب تر و بهتر از شیرهای
دیگر حیوان بود و دسومت و غلظ وی زیاده و غذا بیشتر از همه شیرها بدهد و فربهی آورد و دیرتر بگذرد
و در بو و سل و نقرس و تبهای کهن را نافع بود +

لبن المعز شیر بز معتدل میان گاو و خر نزله را نافع و ریش حلق النسا را که از خشکی بود و
غم و وسواس و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق را و ورم ملازه را
سودمند بود و ریش مثانه و دیسقوریدوس گوید که شیر بز ضرر وی بشکم کمتر از شیرهای دیگر بود از بهر آنکه
چرا کردن وی بیشتر بچیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون و
درخت حبة الخضرا و امثال آن و از بهر اینست که معده را نیکو بود و روفس گوید که شیر بز اسهال
وی ضعیفتر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی باشد و طبری گوید که تبهای کهن و استطلاق
بطن را نافع بود از بهر آنکه بسیار رود و اندکی آشامد و بر چیزهای تلخ چرا کند و گوید که بول براند و گویند
که مضر بود با حشا و بدل آن شیر گاو بود +

لبن اللقاح لبن الابل است و بپارسی آنرا شیر شتر گویند و وی دسومت و جبنیه کمتر
داشته باشد و بغایت رقیق و مائی بود و سده احداث نکند چنانچه شیرهای دیگر بلکه سده را بگشاید

وجگر را تازه کند وضیق النفس و ربو و مار اصفر را نافع بود و قوت چشم بدهد و مرضهای سپرز را نیکو بود و با بول وی چون بیاشامند استسقا را نافع بود و اگر با نیم درم سکر العسر بیاشامند استسقای گرم را نافع بود و چنین گوید که استسقای طبلی را و نیز سودمند بود و غلظی که در جگر بود بگدازد و ورمهای صلب حاسیه را مفید بود و بواسیر و دبیله را نافع بود و شهوت غذا و شهوت جماع برانگیزاند و اگر با نبات بیاشامند زنان را لون صافی گرداند و حرارت جگر و خشکی آنرا بغایت نافع بود و مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد و غذا کمتر از لبان دیگر دهد و بدل آن شیر بز سخین بود که در ساعت دوشیده باشد +

لبن النعاج ولبن الضان نیز گویند و بپارسی شیر میش گویند و سم غلیظ بود و جبنیه و زبده بسیار داشته باشد نفث الدم و قرحه شش را نافع بود و تدارک ضرر جماع را بکند و قوت باه بدهد و ادویه کشنده را نافع بود و ترخر و قرحه امعا و ربو و بواسیر و سرفه را سودمند بود و لون صافی گرداند و در دماغ بیفزاید و نخاع و همچنان شیر بز محمود نبود و وی گرم بود و ملایم بدن نبود و قراقر و مرار و بلغم و قولنج آورد +

لبن الاتن بپارسی شیر خر گویند و دسومت وی کمتر بود و در قبض چون بدان مضمضه کنند لثه و دندان را محکم کند بخلاف شیرهای دیگر و سرفه و سل و نفث الدم و عسر النفس و مجموع مرضهای سینه و ریش مثانه و مجاری بول را بغایت نافع بود چون از حلیب وی بیاشامند مقدار سی درم در بامداد یا کمتر یا بیشتر و ادویه کشنده را و ترخر و قرحه امعا را نافع بود و وی موافق اصحاب صداع و طنین و دوار نبود و بدل وی شیر بز بود و گویند بدل وی شیر میش +

لبن الخیل لبن الرماک خوانند و بپارسی شیر اسب گویند جبنیه در وی کمتر بود و زبدیه و زود بگذرد و خون حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن بشیر وی حقنه کند چون گرم بود رحم را پاک گرداند از قرحه و چون بیاشامند مستی کند و ترکان آنرا قمز خوانند +

لبن النسا شیر زنان بول را براند و تریاق ارنب بحری بود و درد چشم را زائل کند خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود و سل را نافع بود چون بیاشامند بهمان زمان که از پستان بیرون آید یا بمکد لیکن باید که از زن صحیح البدن باشد و معتدل المزاج و ورم گرم گوش و قرحها را نافع بود

لبا بشیرازی زہک خوانند طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح فراج جگر گرم بود بدن را فربه کند و وی بطی الہضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و از امعا و نفخ در معده و در و پیدا کند و حشارو وی دخانی بود و مہیج فواق و مولد حصی بود و چون با عسل بود غذا بسیار دہد و مصلح بود +

لبن السودا صمغیست که از طرف مغرب آورند و آن بغایت گرم بود و مفسد بدن باشد و بوئیدن آن عطسه و رعاف آورد و سم ہلاک بود و چون بر ورمهای صلب بمالند سود مند بود +

لبن الاغیه صفت ان در لاغیه گفته شد پیش ازین و جالینوس گوید که آن در قوت مانند فراسیون بود و بدل وی بود +

لبان کندر ست و گفته شد +

لبن الیتوعات شیر یتوعات مانند مازریون ست و حلتیت و انجیره و شبرم و طرطیثا و انواع آن حار و محرق بود و بد و مفسد خون بود و اگر بر اعضا چکد بسوزاند و ریش کند و مداوای آن در آبی سرد بغایت نشستن مفید بود و بخیریهای سرد و مؤلف گوید که شیر یتوعات خاصه شبرم و لاغیه چون بر قوبا بمالند زائل کند +

لباب القرطم مغز خسکدانه گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و استسقا زقی را و طمی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال بود یا سعر +

لبنی میعه ست انچه سایله بود آنرا عسل لبنی خوانند و میعه سایله خوانند و آن مانند عسلی بود و در وی حلاوت نبود و آن صمغ درخت رومی ست و نیکو ترین آن بود که سایله بود بنفس خود و خوشبوی و زرد رنگ بود و سیاه نبود و طبیعت آن گرم ست در اول و خشک در دوم و گویند که تر ست و وی منضج و ملین بود و جرب را و خشک را نافع بود و سرفه مزمن بلغمی را نافع بود و آواز صافی کند و طبع را نرم دارد و چون زن بخود برگیرد بیاشامد حیض و بول براند و مسهل بلغم بود بی زحمت چون یکمثقال از وی مستعمل کنند و وی سبت بود و نزله را ببرد و مصلح وی بوزن وی صمغ بادام بود که اضافه وی کنند و بدل وی جند بیدستر و روغن یاسمین بود و گویند که بدل آن جاوشیر است +

لحم مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا بود و مولد دم و اما بعضی از بعضی فاضلتر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی و لاغری و وسط عضله معتدل تر بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی ناکرده و وی غذای مقوی بدن بود و زود مستحیل بخون شود و صفت مجموع مفصل گفته شود

لحم الحملان گوشت بره است و آن فاضلترین همه گوشتهاست و نیکوترین آن گوشت حولی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و نیکو باشد از جهت بدنهای معتدل و مولد غذای بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند و بر برص و بهق و قوبا طلا کنند سود دهد و خاکستر سفیدی گوشت سفیدی چشم را ببرد و نافع بود و گوشت سوخته از جهت گزیدگی جانوران چون مار و عقرب جراره را نافع بود و با شراب گزیدگی سگ دیوانه را نافع بود و اما خوردن وی مولد بلغم بود و مصلح وی مثلث با حلوای شکر بود و مضر بود بکسی که غثیان داشته باشد و مصلح وی آن بود که با اشتهای تمام خورند

لحم النعاج گوشت میش نه حرارت آن کمتر از گوشت بره باشد و خون بد از وی متولد شود

لحم الخنازیر ترسایان گویند که گوشت خوک بهترین گوشتها بود و گوشت بری وی بهترین گوشت وحش بود و آنچه صحیح است بهترین گوشت وحش و گوشت آهوست خنزیر بری و اهلی زود هضم شود و بگذرد و غذا اندک دهد اما بقوت باشد و جالینوس گوید که گوشت خنزیر موافق انسان معتدل المزاج بود و گویند که قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت خوک خورند فرق نتوانند کرد بطعم و بلون و بوی و این دلیل ملاومت و مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود و قطع لزوجت آن بشراب یا بحلوای قندی کنند+

لحم الحبارى که گوشت جبش فضول آن کمتر از گوشت بره بود و بزغاله شیرخواره که شیر نیکو خورده باشد با نیکوتر بود و اگر شیر بد خورده باشد بد باشد و نیکوترین سیاه رنگ بود و آن سبکتر و لذیذتر بود و گویند که گوشت آنچه سرخ بود و چشم ازرق حرارت آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و یبوست و زود هضم شود و نافع بود کسی را که دبل ود انها برا عضای او بر می آید و خونی معتدل نیکو از آن حاصل شود و درمیان لطافت و غلظ و چون بریان کرده بود بقولنج و مصلح وی حلوای قند و عسل بود+

لحم المعز الاناث والتیوس گوشت بز ماده و نر که بد باشد و دشوار هضم شود و غذای بد بود

و مولد خونی بود که میل بسیاهی داشته باشد +
لحم البقر گوشت گاو بهترین آن بود که جوان سن بود و نیکوترین اوقات خوردن آن بهار باشد
و وی خشک تر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از وی و گویند که گرم و خشک است در چهارم و وی کثیر الغذا
باشد و چون با سکباج بپزند منع سیلان ماده از معده بکند و وی لذا غذیه اصحاب کد بود و دشوار
هضم و غذای غلیظ بود و انچه سیاه بود مرضهای سوداوی تولد کند و بهق و جرب و سرطانات و قوبا
و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع و سپرز پیدا کند و انچه ضرر آن کم کند و مصلح آن
بود دارچینی و فلفل و زنجبیل است و در پختن اگر پوست خربوزه در دیگ اندازند زود گوشت
را پخته و مهرا گرداند +
لحم العجل گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاو و کبش بود و نیکوتر آن باشد که نزدیک بزاییده
باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و آن غذای معتدل بود و خون صالح از وی حاصل شود و مصلح
اصحاب ریاضت بود و اما مطحول را مضر بود و مصلح آن ریاضت و استحمام بود +
لحم الجاموس گوشت گاو میش غلیظ ترین گوشتها بود و کیموس بد بدیر بدیر هضم شود و در معده
ثقیل بود و طبیعت سرد و خشک بود در جنب گوشتهای گرم و وی در طبع مانند گوشت نعام
و گوشت سنور بود +
لحم الخصی من الحیوان گوشت خصی کرده بهتر از خصی ناکرده باشد چون حیوان مزاج وی
بخشکی مائل بود و نیکوترین آن حولی ضان و معز بود و فاضلترین آن بود که میان فربهی و لاغری
بلکه وی فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی وی کمتر از خایه دار بود و زود هضم شود و خونی معتدل
از وی متولد شود و فربه آن مرطب بدن بود و لین طبع و لاغر آن لاغری آورد و مجفف طبع
بود و وی مرخی معده باشد و مصلح آن آب فواکه قابض باشد +
لحم الغزال صالحترین گوشتها گوشت صید آهو بره باشد با وجود آنکه مجموع گوشتهای صید بد بود
و خون غلیظ سوداوی از وی متولد شود اما آهو بدی کمتر داشته باشد و نیکوترین آن خشف
بود و طبیعت آن گرم و خشک است قولنج را سودمند بود و فالج و مصلح وی ادهان و حموضات بود +
لحم الارنب گوشت خرگوش بعد از گوشت آهو بهترین گوشتهای صید بود و نیکوترین آن ...

گرسنگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و در مرق گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل نشستن نزدیک بمنفعت مرق ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی قرحه امعا را نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فربهی را نافع بود مصلح وی ابازیر ملطف بود.

لحم الایل گوشت گاو کوهی در اصل بد بود و زود بگذرد و بول براند و وی غلیظ بود و دیر هضم شود و تپ ربع آورد.

لحم الکباش الجبلیه والحمار الوحشیه گوشت گوسفند کوهی و خر گور طبیعت آن گرم و خشک باشد در سوم غذای بد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباش سودمند بود کسی که ذراریح خورده باشند

لحم القنافذ در قنفذ گفته شد.

لحم الخیل گوشت اسپ مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضت قوی بود و مسام متخلخل کند و مانند گوشت شتر بود در غلظ و حرارت و تولید سودا.

لحم الدب گوشت خرس لزج و عسر الهضم و مخاطی بود و غذای آن بغایت مذموم بود.

لحم السباع وذوات المخالیب گوشت دد و دام بواسیر را و چشم را سودمند بود و قوت آن بد بود.

لحم الحمار الاهلیه گوشت خر و ضرر آن کمتر بود با صحاب کد سخت و ابدان متخلخل و بدتر از گوشت شیرینا و غلیظ تر و تولید سودا در وی بیشتر بود و وی بدبوتر از همه گوشتها.

لحم ابن عرس در الف گفته شد.

لحم السنور گوشت گربه گرم و تر بود و گویند که سرد بود و درد بواسیر را نافع بود و سخن گرم بود و درد پشت را نافع بود.

لحم السقنقور در سین گفته شد.

لحم الجزور گوشت شتر بچه بغایت گرم و مصلح اصحاب کد سخت بود و گویند که مصلح اصحاب عرق النسا بود و در آخر تپ ربع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود غلیظ تر از همه گوشتهای و جوش بود و سخت تر تولید سودا کند و مصلح وی زنجبیل مربی بود.

لحیة التیس نباتیست که در روم آنرا هوفسیطداس خوانند و بپارسی اسلیخ خوانند و بعربی

اذناب الخیل و باصفهانی ختنگ گویند قابض و یابس بود خون حیض را ببندد و دفع ان رحم و مجموع
اعضا و بهترین آن بود که تر و تازه باشد و طبیعت آن سرد بود در اول و خشک بود در سوم و گویند
گرم بود در اول اعضا را سخت کند و از بهر انیست که در باه مستعمل است و در وی قبضی بود مانند تخم گل
و ورق خشک آن ریشهای کهن را نافع بود و اصل وی چرک گوش را پاک کند و ریش شش را
نافع بود و عصاره وی نفث دم و نزف را سود دهد و مقوی معده باشد و سودمندترین چیز
باشد از جهت قرحه امعا و شکم را ببندد و جراحتهای عظیم را باصلاح آورد چون بران نهند و اگر چه
عصب منقطع شده باشد و بدل آن تخم گل و گلنار است بوزن آن +

لحیانی دنیسا قوس ست و گفته شد +

لحیة الحمار پرسیاوشان است و گفته شد +

لحام الذهب و لحام الصاعت لذاق الذهب گویند و نیکوترین آن معدنی
ارمنی بود و انچه معمول بود از بول کودکان بود و سرکه در هاون مسین در آفتاب چندان بسایند
که منعقد میشود و طبیعت آن گرم و خشک ست و حاد و قابض و مسخن و معفن بود و لذاع بود
نه سخت گوشت زیاده را بگدازاند و در جراحتهای دشوار بغایت نیکو بود و پاک گرداند لحام الذهب
را اسنکار الصاعت خوانند و نه شنجار ست و صفت شنجار گفته شد +

لحینس الاکلیة ارفانه گویند و آن نوعی از خیری جبلی ست و آنرا خزامی گویند و در خا
گفته شد +

لخلخه سلیمانیه ثفل روغن زعفران است و آنرا قرقوصعا خوانند و گفته شد +

لذاق الذهب اشق را لزاق الذهب خوانند و لذاق الذهب لحام الذهب است
و گفته شد +

لذاق الرخام لذاق الحجر نیز گویند و آن صمغ بلاط است و گفته شد +

لسان الحمل نباتیست مانند زبان بره و لشیرازی آنرا ورق بارتنگ خوانند و بخراسانی
خرغوله خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر وی مرکب بود
از مائیه و ارضیه بمائیه مبرد بود و بارضیه قابض و سودمندتر از برگ تازه بود و طبیعت آن سرد

وخشک بود در دوم و ورق آن قابض بود و رادع و منع سیلان خون بکند و خشکی وی نه از لذع بود و اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر بیاویزند و وی ورمهای گرم و شری و خنازیر و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و نمله و سوختگی آتش را سودمند بود و آب وی قلاع را نافع بود و شیافات چشم را چون بوی بگذارند سودمند بود و گویند که تپ غب را نافع بود چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در چهل و پنج درم شراب ممزوج کرده و گویند که و تپ ربع چهار عدد و اصل وی و برگ مدیگی سگ دیوانه نهادن نافع بود و گویند که مضر بود بسپرز و مصلح وی مصطکی و سلیخه بود و بدل ورق آن ورق حماض البستانیست +

لسان الثور حشیشیست که بپارسی آنرا گاوزبان گویند و آن نوعی از مرواست و بهترین آن شامی یا خراسانی بود غلیظ ورق و بروی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند که نزدیک باعتدال بود و در وی اندک سردی بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود رطوبت آن کمتر بود و گویند که سرد و تر بود در سوم سوخته وی قلاع کودکان را زائل کند و التهاب دهن را ساکن کند و وی مفرح دل و مقوی آن باشد و خفقان و علت سودا وی را نافع بود و شربتی از وی دو درم بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود چون با نبات بپزند و گویند که مضر بود بسپرز و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج و گویند که بدل آن بادرنجبویه است و شهد باد و گویند که مصلح آن هلیله پرورده است و بدل آن دو وزن آن پوست اترج +

لسان العصافیر ثمره درختیست که آنرا بپارسی اهر گویند و بشیرازی تخم آنرا ثمره اهر خوانند و بپارسی گنجشک لتو دان و زبان گنجشک نیز خوانند و طبیعت آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و در درخت وی قبضی بود و ابن ماسویه گوید لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیاده کند و قوت مجامعت بدهد و اسحق بن عمران گوید خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن تودری سرخ و گویند که بدل آن نیم وزن بهمن سرخ بود +

لسان البحر در باب سین در سیبا گفته شد +

لسان الکلب لسان الحمل ست و حماض را بدین نام خوانند +
لصف کبر ست و گفته شد +
لصیفی آن نباتیست که معروفست باذان الارنب و اذان الغزال و آن نوع کوچک
لسان الحمل ست و گفته شد +
لعبة البربریه لعبة بربریه بعضی گویند که چیزیست مانند سورنجان و بعض سورنجان کنند و
انچه محقق ست سورنجان ست و در مصر آنرا لعبکة خوانند و طبیعت آن گرم ست در سوم
و محرک شهوت باه باشد و باقی منفعت آن در سین گفته شد و بعضی گویند که آن نوعی از بیروج
است و این خلافست و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر است و بوزن آن تودری
زرد و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل ست +
لعبة مطلقه اصل بیروج است و آن در با گفته شد +
لعاب مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج شخص و قوت وی منضج و محلل بود نمش و کلف
را ببرد و زائل کند و محلل خون مرده باشد +
لفت شلغم است و گفته شد
لفاح ثمره بیروج است و بپارسی شابیزج گویند و سابیزج گویند و معد اسم باد نجانست و نیکوترین
آن نیم رسیده و تیز بوی که زرد باشد و طبیعت آن سرد و تر بود تا سوم و گویند که در وی حرارت
بود و گویند خشک بود در سوم لبن وی نمش و کلف را قلع کند بی لدغ و تخم وی چون با عسل
و نبیت برگزیدگی جانوران نهند نافع بود و ورق کوچک وی با و نهر عنب الثعلب کننده بود
دابوئیدن وی صداع را سود مند بود و وی منوم بود و بسیار بوئیدن وی سکته آورد و تمامی
انچه در قشر سفید بود و مباید که با هم ببویند و چون اطفلی اخلاط اندوی بخورد قی و اسهال پیدا
کند تا بحدی که کشنده باشد و کشنده وی اول اختناق در رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ
مانند مستان و مداوای وی بقی کنند و بروغن گاو و عسل و بعد از ان افیون و بعضی از اطبا
گویند در آب سرد نشیند و بدل آن نیم وزن آن جوز ماثل است و نیم وزن آن بذر البنج
و دو دانگ آن خشخاش و گویند بدل آن جوز القی +

لف الکرم عسالیج الکرم و عسلوج خوانند و برگ کرم گفته شد منفعت آن و آنرا بشیرازی اسفنه تلک
و پنجه زرد خوانند +

لک صمغی است که از طرف دریا آورند و در تراجم گوید که بشیرازی آنرا رنگ لاک گویند و رنگ لکا گویند از وی
کنا و سازند جهت سرخی زنان و بعضی گویند که ثفل آلست و خلاف است و ثفل آنرا بشیرازی
دوس خوانند و لک را باید که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال کنند و صفت غسل وی
چنانست که بگیرند لک منقی از چوب نیک بکوبند و آبی را که ریوند چینی و بیخ اذخر در ان جوشانیده
باشند اندک اندک در ان میریزند و پیوسته او را تحریک میدهند و بعد از ان بحریری تنگ صافی کنند
و با همدیگر بیامیزند و رها کنند که در آب نشیند و آهسته آهسته آب از روی وی میریزند تا لک بماند
و خشک شود بعد از ان دیگر سحق کنند و استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و آخر
ابن عمران گوید گرم و خشک بود در دوم خفقان و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر را عظیم نافع بود
و قوت آن بدهد و سده آنرا بگشاید و معده را سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی یکدرم تا یکمثقال
بود و چون با سرکه بیاشامند چند روز پیاپی هر روز یکدرم تا یکمثقال بناشتا بدن را لاغر گرداند
و وی مضر بود به بدنهای لاغر بقوت و گویند که مضر بود بسر و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی رازی
گوید در تفتیح سده و ضعف جگر چهار دانگ وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و چهار یک
آن طباشیر سفید بود +

لما عنب الثعلب است و گفته شد +

لوفیون فیلزهرج است و گفته شد +

لوز حلو بپارسی بادام شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ و فربه بود و طبیعت آن معتدل
بود در گرمی و سردی و تر بود در دوم و گویند که گرم و تر باشد در اول غذای متوسط بدهد میان
کثرت و قلت و مسمن بود و سویق وی سرفه خشک و نفث الدم را نافع بود و سینه را پاک گرداند و حرقت
بول را ساکن گرداند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید و خشم مثانه و امعا را نافع بود و شکم ببندد خاصه
چون با انجیر بخورند و گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را سود دهد و دیر هضم شود و دشوار
هضم شود و مهیج صفرا بود و مصلح وی شکر بود و بادی که از بادام متولد شود غثیان و کرب و غشی آورد

و حلوای مغزی لقی کنند و بعد از آن شربت رب فواکه ترش مانند غوره و سیب ترش و ریباس و مجموع آنچه
در مداوای عضل گفته شد و بادام تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه و دندان را
نافع بود و حرارت آنرا ساکن گرداند به برودتی و عفوصتی و حموضتی که در پوست بیرون وی هست +

لوز مر نیکوترین بادام تلخ آنست که بزرگ و روغن دار باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و شیخ گوید گرم بود در سوم و در وی جلاء و تنقیه بود و از خواص وی آنست که سبوس را
و بر کلف روی طلا کردن زائل کند و شری و قوبا را نافع بود و اگر با شراب و عسل طلا کنند نمله را سودمند
بود و گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و روغن آن درد گوش را نافع بود و چون سر را بدان بشویند با
شراب حزاز را نافع بود و زائل کند و اگر پیش از شراب خوردن پنج عدد بادام تلخ بخورند منع مستی بکند
و گویند که پنجاه عدد اگر با طعام روباه بخورد بمیرد و وی قوت باصره بدهد و با نشاسته نفث الدم را
نافع بود و سده جگر و سپرز و گرده و مثانه را بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و یاری دهد بر نفث اخلاط
غلیظ از سینه و شش و بول براند و عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و مضر باشد بمعاء و مصلح
وی بادام شیرین و نبات و خشخاش بود و جمله درخت وی در قوت مانند وی بود +

لوز البر لوز جبلی ست یعنی بجزک و آن جلغوزه ست و در زیت الهرجان زیت السودان است
و صفت زیت السودان هم گفته شد +

لوبیا دا و یا نیز گویند و ثمر آن مسهل تر از ماش و هضم شود و بیرون آید و نفخ آن کمتر از باقلا بود
و نیکوترین آن سرخ بود که بخورده باشد و طبیعت وی گرم بود در اول و معتدل بود در تری و
خشکی و گویند که سرد بود و خشک و سرخ وی گرم تر از غیر وی بود و آبی که آنرا در وی بپخته باشند حیض
براند خاصه سرخ وی و دم نفاس را پاک گرداند و بول براند و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع
بود و مشیمه را بیرون آورد و بچه مرده و وی مولد خلط غلیظ بلغمی بود و مغثی و مولد اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن
کمتر شود چون با زیت و مری و سرکه یا خردل و نمک و فلفل و دارچینی و صعتر مستعمل کنند و یا شراب
بر سر آن بیاشامند +

لوقا بلبن حرف ابیض است و اسفند اسفید نیز گویند و گفته شد +

لوف بپارسی فیلگوش و پیلگوش گویند و آن سه نوعست یکنوع را بیونانی دراقیطن گویند

ومعنی آن لوف الحیة باشد ولوف السبط گویند وآن لوف الکبیرست ونوع دیگر را بیونانی اران گویند وبه بربری انرنی وبزبان اهل اندلس بصاره وآن لوف الصغیرست وآنرا لوف الجعد گویند ونوع سوم بیونانی ازبصارن خوانند وآن صریس است واهل مصر آنرا دبزه خوانند اما لوف الجعد اسخن بود از سبط ولوف السبط ارضیة در وی بیشتر باشد ومقطع اخلاط غلیظ لزج باشد مقطعی معتدل وبیخ وی کلف وبهق ونمش را نافع بود چون با عسل طلا کنند وبا شراب شقاقی که از سرما بود سودمند بود وورق وی جراحتهای بد را سود دهد وربو کهن را نافع بود وچون با شراب بیاشامند محرک باه بود واگر بیخ وی در بدن بمالند افعی نگزد وثمره وی چون مقدار سی حب با سرکه بیاشامند بچه بیندازد واز خوردن وی خلطی غلیظ متولد شود.

لوفا صاحب منهاج گوید قنطوریون باریک است وصاحب جامع گوید که آن نوعی از حی العالم است که آنرا آذان القسیس خوانند وگفته شد صفت هر دو درباب خود.

لوطوس چند قومی بستانی را بدین اسم خوانند وگفته شد وشنین را بدین اسم خوانند وشنین نوعی نیلوفرست که در مصر وبرا خیر بری خوانند وآن نیلوفر دیگر را اعرابی خوانند وگویند که لوطوس نوعی از سدر است واین قولی بعید است.

لوفردیس حجر قبطی است وگفته شد.

لولو بپارسی مروارید خوانند ونیکوترین آن سفید وپاک وبزرگ وشیرین بود وطبیعت آن سرد وخشک بود ولطیف درد دل را نافع بود وخفقان را وغم ونفث الدم را سودمند بود وخوف از وی دور کند وریشهای چشم را نافع بود ومنشف ومقوی آن باشد وصحت چشم را نگاه دارد وگویند که مضر بود بمثانه ومصلح وی البسد بود وبدل آن یک وزن ونیم آن صدف صافی بود و ابن الذهبی گوید که درد دهان که قوت دل بدهد واین سکولات گوید لولو از نوشادر وسرکه وسنجار و بوره با پوشیده وخورده.

لیمونیون نوعی از حماض بزرگست که در بستانها روید ودر بیشها هم روید ودر حماض گفته شد صفت انواع آن.

لیمو صاحب منهاج گوید با ترنج بود بوی فعل وی در دماغ وپوست وی وورق وی

گرم و خشک بود در اول و حامض وی مانند حامض اترج است در منفعت و در قوت بلکه قوی
بود و نشاید که با پوست آب از وی بگیرند لیکن مقشر باید کرد و بعد از آن آب از وی بگیرند با عصاره
قشر وی در آن بیامیزند که برودت آنرا بشکند.

لینوفر نیلوفر است و گفته شد.

لینوفر هندی او سفید است و گفته شد.

لیلنج نیلج است و بپارسی نیله گویند و گفته شود.

لینج نوعی از اقلیمیا است که در جزیره قبرس در معدن نحاس یابند و گفته شد صفت آن
در باب خود والله اعلم.

باب المیم

ماهیثا میثا نیز گویند و آن دو نوع بود یک نوع گل وی سرخ بود و آن را
ارغامونی گویند و گفته شد و یکنوع گل وی زرد بود و نیکوترین آن زرد بود از وی خیساف
سازند و آنرا عصاره ماهیثا و شیاف ماهیثا خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و
قابض بود و ورمهای گرم را نافع بود و ابتدای رمد را سودمند بود و مقوی چشم بود و زخم
را نافع بود.

ماهودانه ماهوبدانه نیز گویند و بپارسی حب الملوک خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و لون
آن تیره بود که بسرخی مایل بود و چون در غلاف بود مانند لوبیائی بود کوچک و رنگ غلاف
وی سفید بود و چون بشکنند مغز وی هم سفید بود و صاحب جامع در ماهیت اسم وی و تفسیر آن گفته سهو کرده
است از بهر آنکه وی تفسیر ماهودانه کرده است گفته که ای قائم بنفسه ای نه بقوم نباته ذی الاسهال و حال آنکه او را
ماهودانه خوانند ماهوبدانه و بعضی دند را حب الملوک خوانند و دند غیر حب الملوک است و گفته
شد صفت آن در دال و طبیعت حب الملوک گرم و خشک است در دوم استسقا و مفاصل
و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود و چون ورق وی بپزند با خروس پیر و مرق آن بیاشامند
و وی لینتی تمام داشته باشد با نفد بقوعات و اگر از حب وی شش هفت دانه حب ببلعانند و فرو
برند مسهل بلغم و مره و کیموس مائی بود لیکن آب سرد از پی آن بیاشامند و شربتی زیاده از یکی

پانزده حب بود و اگر بخایند مسهل قوی بود با فراط و اگر همچنان فرو برند مسهل باعتدال بود اما معنی بود بقوت و موافق معده نباشد و مسهل بود مانند یتوعات و لین وی چون بیاشامند فعل لبن یتوع کند و مصلح وی انیسون و کثیرا بود و بدل وی نیم وزن وی دند است و گویند که بدل وی حب الخروع است و گویند که بدل آن یکوزن و نیم آن حب النیل است ۰

ماهیزهرج معنی آن سم السمک ست و آن پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید که مانند درخت شبرم بود و درازتر و در لون وی غبرتی بود که بصفرت مائل بود و مؤلف گوید که درخت ماهیزهرج بدرازی یک گز و نیم باشد بلکه درازتر و کوتاه تر و گل وی زرد و رنگ و خوشبوی بود و میانه گل وی سرخ بود اندکی و گل آن سپید بود و گویند برگ وی به تیرگی زند چنانکه صاحب منهاج گوید که اصل وی یکیست و شاخهای وی بسیار بود و گویند که آن از یتوعات است و طبیعت آن گرم و خشک ست در سوم نقرس و درد مفاصل و پشت و رانها را نافع بود چون با ادویه مسهل مستعمل کنند و از خواص وی آنست که چون در آبی اندازند که ماهی بود ماهیان مست گردند و بر روی آب افتند و شربتی از وی چون با نبات بود یکمثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویهای دیگر از دو درم تا سه درم باشد و اگر حب کنند با ادویهای دیگر نیم درم بود و مضر بود بمعاو باید که بروغن بادام آنرا چرب کنند و کثیرا و نشاسته و انیسون اضافه وی کنند و آنرا اسکران الحوت خوانند و آن سه نوع بود دو نوع کوهی بود و یکنوع صحرائی اما کوهی بقوت تر بود و آنرا ابوصبر خوانند و قلومس خوانند و صحرائی معروف بود بماهی زهره ۰

مازریون خامالاون گویند و آن دو نوع است یکنوع از آن اشخیص خوانند و آن مافدریون سفید ست و صفت آن گفته شد و یکنوع دیگر مؤلف گوید که شیرازی هست و خوانند بپارسی هفت برگ خوانند و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر بود و سطبرتر و لون آن بزردی زند و نیکوترین این نوع بود در قوت مانند شبرم باشد و نوع سیاه وی گویند که از شبرم بقوت تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم چون بر برص و بهق و نمش طلا کنند نافع بود و با عسل بر خشکریشات و جرب طلا کردن سودمند بود و مسهل مرار صفر بود خاصه چون تر بود و در موسم گل آن و مسهل کرمها و حب القرع بود و سودا با ادویها که مناسب بود و چون با شراب بیاشامند جهت گزندگی جانوران سودمند بود و شربتی مقدار زیادت از وی دو دانگ بود و باید که مدبر

کرده مستعمل کنند که سرکه غائله وی بشکنند وصفت مدبر کردن وی چنان باشد که بگیرند مازریون تازه بزرگ
ورق و در سرکه خیسانند دو شبانروز و بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سرکه
را بریزند و وی را بآب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل کنند در آفتاب خشک
کنند و بعد از آن استعمال کنند و اگر در سرکه خیسانند و بر سپرز نهند بگدازاند و وی بجگر مضر بود بغایت و
زنوبت جگر را بخورد و جمیع تهسد و مازریون مدبر چون بکوبند بغایت خورد و کثیرا اضافه وی کنند و بروغن
بادام شیرین چرب کنند و اگر خواهند باادویه که مصلح وی بود بیامیزند مثل تربد و افتیمون و هلیله زرد
و ورق گل سرخ و رب السوس و کمون کرمانی و نمک هندی دوائی موافق بود جهت علل مره سودا
که باسهال بیرون آورد و نافع بود از جهت دردهای بلغمی و اگر خواهند که آب زرد براند مدبر وی با
توبال النحاس و اسارون و مر صافی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصاره
غافت و عصاره افسنتین و سنبل و مصطکی بیامیزند و بآب عنب الثعلب و رازیانه تر که گرفته باشند و جوشانیده
و صافی کرده باشند بیاشامند و اگر طبیعت وی محکم بود مغز خیار چنبر با آب بقول که گفته شد زیاده
کنند مسهل آب زرد بود و اگر در حبی یا قرص کنند نشاید از بهر آنکه در غایت قوت بود ضعفا را تحمل نبود
و محروری مزاج را در زمان گرم و دیگر مسیر را استعمال کردن بد بود و نوع سیاه آن کشنده بود و دو درم
بکشند بکرب و قی و اسهال و معالجه وی آنست تازه کنند بیاپی با جلاب و بزرگترین معالجه وی مثرودیطوس
بود یا تریاق و طین مختوم و چون با آرد زیت و آب بیامیزند موش و سگ و خوک را بکشند و بدل مازریون
سه وزن آن ایرسا بود و دو دانگ وزن آن مقل الیهود +

ماهستان نافع هندیست و گفته شد +

مارجوبه مرنگیا خوانند و آن هیلوفست و گفته شود +

ماسقد قرن ماسقونیز گویند و آن دوای هندی بود و آنرا ورقی و قصبانی بود مانند شاهسفرم
در روغن از وی بگیرند مانند یاسمین و طبیعت آن گرم و لطیف باشد و بوی سنبل ماند +

ماشیا حشیش ارغامونی ست و در الف گفته شد و آن ماشیا سرخ بود +

ماش مج باشد و بشیرازی مج را ماش نیز گویند و نوع سیاه خوانند و جوهر وی نزدیک بباقلا بود
و نفخ وی کمتر و فاضلترین استعمال کردن وی تابستان بود و نیکوترین آن سبز و بزرگ بود و در طبیعت

آن سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و با پوست چون مقشر کنند و گویند که خشک بود در
اول و کیموس وی محمود بود و زودتر از باقلا بگذرد خاصه مقشر وی و از جهت درد اعضا ضماد کردن
نافع بود و اگر خواهند که شکم براند هیچ نفخ در وی نبود لیکن بشیر خسکدانه و روغن بادام شیرین بپزند اما باید که
ورم و تب صفراوی نبود و اگر تب حاده داشته باشد با بقلة الحمقا و کاهو و اسفاناخ و چوگومه بپزند و اگر
خواهند که شکم به بندد همچنان با پوست بپزند در آب و آب از وی بریزند و بعد از آن با ورق حماض
بستانی بپزند و آب سماق و آب انار دانه و زیت را نیز اضافه کنند و بخورند حرارت را ساکن کند
و شکم به بندد و اگر زیت نخورند روغن بادام کنند و وی سرفه را نافع بود خاصه چون با زیت باشد و چون
بکوبند با آب مورد بسرشند و ضماد کنند بر اعضائی که کوفته شده باشد قوت دهد و وی ملازه انگور
بود و لیکن مضعف دندان بود و مضر باه و دیر بگذرد و در وی نفخ اندکی بود و در وی جلا نبود و باید که
بروغن بادام بپزند و در مضر باه مصلح وی شیر خسکدانه بود و بدل آن باقلاء مقشر بود.

ماش هندی قلت است و گفته شد

ماش بپارسی الماس خوانند و آن چهار نوع است اول هندی بود که لون آن بسفیدی مائل
بود و بزرگی آن بمقدار باقلای بود و مقدار تخم خیار و کنجد بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود لیکن
نادر افتد و لون آن نزدیک لون نوشادر صافی بود و نوع دوم ماقدونی بود و لون وی مانند نوع
اول بود اما بزرگتر بود و سوم معروف بود بحدیدی از بهر آنکه وی مانند آهن بود و وی بوزن ثقیل تر
بود و آنرا در زمین یمن و در بلاد نوبه یابند و چهارم قبرسی بود موجود در معادن قبرسه و بلون
نقره بود و این مؤلف گوید الماس بر قیست منجمد از جمله جواهر حجری و لونش سفید شفاف رنگ شبیه
با آبگینه شامی در غایت صلابت که در جمله جواهر حجری تاثیر و نفوذ کند و هیچ جوهر در وی اثر نتواند کرد
کم و بیش و الماس انواع هست اول سفید شفاف مانند آبگینه فرعونی دیگر زرد رنگ و آنرا زیتی خوانند
و سرخ و سبز و سیاه و اکهب بود و بهر ناحیت و بلادی نوعی می پسندند اهل عراق و عجم الماس زرد
اختیار کنند و اهل هند انچه خوش قد بود و باشکل مثلث و مربع و مکعب بود یعنی در اصل فطرت
درست و تیز اطراف باشد و شکسته را بفال بد دارند و بدترین انواع الماس رخو سفید رنگ بی طراوت
بود و بی برق و طبقه طبقه مثل طلق از هم برخیزد و بیشتر شکل الماس نحو اضلاع بود الماس نادر بود و

گمان جامعی آنست که جمله اشکال الماس مثلث باشد و هرچند می شکنند مثلث می شکند
و این ظنی خطاست و در افواه مشهور شده و صفت شهرت آن بغنغنه رسیده که الماس با سرب
شکسته شود او بدان سبب باین خیال افتاده که بگاه شکستن الماس مشاهده کرده باشد که
پاره اسرب بر روی سندان نهاده باشند تا از زخم خایسک بجهد و متلاشی نگردد و بسبب صلابت
که در جوهر اوست نشکند و اگر بجای اسرب شمع یا پنبه یا کاغذ باشد همین فائده کند که نگذارد که اجزای
وی متلاشی شود و معدن الماس در جزایر شرقی دیار هندست الماس را از میان ریگ بیرون
آورند و اگر بصفت آن مشغول شویم تطویل انجامد و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند که گرم
و خشک بود بقوت و گویند که چون در دهان گیرند دندان را بشکند و بغایت محرق و معفن بود و وی
سم قاتل بود و مداوای کسی که آن خورده باشد قی با آب گرم و روغن کردن بود و بعد از آن شیر
تازه آشامیدن و الماس را با سرب یا به تنبشه توان شکست و چون وی را بشکنند بشبیر سه بسوده باشند
و آتش بوی کار نکند.
مامیران گویند که آن نوع از عروق الصفرست و از روی گرمتر بود و آن چینی بود و خراسانی
باشد اما چینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند و آن عروق باریک بود و گره داشته باشد
و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و گویند که در چهارم و گویند که گرم است در اول
و خشک است در سوم سفیدی ناخن و سفیدی چشم را زائل کند روشنائی چشم را بیفزاید و حامل
وی یرقان را نافع بود و مغص ساعد وی اورا بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم باشد و چون
با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زائل کند و گویند که مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل
وی بوزن وی عروق الصفرست و نیم وزن وی مرصافی بود.
ماردان چینی گویند که آن مرماحوز است و گفته شود.
مامون حاشاست و گفته شد.
ماء نیکوترین آن آب چشمه بود که از طرف مشرق بود و بهتر آن بود که بشدت بیرون آید بر
مقابل شمال باشد و بر سنگ روانه بود و براق و صافی بود و سبک وزن و رایحه و طعم بد نداشته
باشد و چون آفتاب بر وی تابد زود گرم شود و چون از وی زائل شود زود سرد شود و زود هضم

بگذرد و نقل طعام خشک کرد و از آن و طبیعت آن سرد و تر بود و تری آن تا چهارم بود و
مقدار معتدل از وی آن مقدار بود که غذا را یاری دهد و با عضا رساند و رطوبت آن را نگاه دارد و بدل
کسب نضارت و نعومت از وی بکند و وی رشیها بد بود و بسیار خوردن وی کزاز و رعشه و
سبات و نسیان آورد و نشاید که تشنگی برند که شهوت و قوت را نقصان دهد و مجفف جسم و مظلم
البصر بود و این مؤلف گوید که حکما آورده اند که در آب بسیار خوردن سه مضرت بود اول آنکه آب سرد
و تر است چون بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف کند و همه قوتها که تدبیر کننده اند بمدد حرارت غریزی
پس چون حرارت غریزی ضعیف شود قوت جاذبه جذب غذا الواجبی نتواند کردن و ماسکه
غذا را الواجبی نگاه نتواند داشتن و هاضمه هضم صالح نتواند کردن و دافعه دفع ثقلها نتواند کردن
و قوت حس و حرکت را نقصان ظاهر شود و خلل در همه تن پدید آید دوم آنست که چون آب با طعام
آمیخته شود و از رگها ما سار یقا بجگر رسد قوت ممیزه که در جگر بود آن آبها بتمامت از غذا جدا نتواند
کرد و پس آبهای زیادتی که با غذا آمیخته شده اگر در میان پوست شکم و غشا این بماند استسقا زقی
آید و اگر همچنان بجمله عضو ها رسد استسقا لحمی پدید آید و چون گرده تمیز نتواند کرد تمامت گرده ضعیف شود
و ادرار بول پدید آرد سوم آنست که چون آب بسیار خورده شود طعام را پیش از هضم بجگر رساند
پس طعام نا مهضوم باندرون رگها رسد و مایه بلغمی مستحکم شود و بدین سبب بیماریهای بزرگ
حاصل شود چون افلاج و بقراط گوید که نیکوترین آبها آب باران بود خاصه که از زمین نیکو گیرند
و قطره وی اندک اندک بود در ماه کانون و وی شیرین تر و سبک تر بود و سردی کمتر از
آب چشمه باشد و وی سرفه را نیکو باشد خاصه چون اشربه جهت سرفه با وی بپزند و آب برف سرد
بود بطبع و بکسب اگر باعتدال از آن بیاشامند مبرد معده و جگر بود و بر هضم قوت دهد اما مضر بود
بدندان و حنجره و سینه و نقرس و امراض احشاء بارد و عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و
نشاید که بناشتا آب خورند که کزاز آورد و ناقص معده ضعیف و بدن ضعیف که گوشت اندک دارند و تشنه باشند
نا تهان و صاحب سپرز و یرقان و استسقا و بواسیر نشاید که آب سرد خورند و بعد از مجامعت و بعد
حرکات محکم نشاید که خورند که حرارت غریزی ببرد و نشاید که در شب تشنگی سخت که حادث شود آب
خورند که حرارت غریزی بنشاند و استسقا آورد الا که سبب آن چیزی گرم یا خشک بود یا شور

خورده باشد واگر اندکی باز خورند شاید وآب گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرارت وی لذیذ بود
بود وی گرم بود بغرض طبیعت براند خاصه چون نبات یا عسل بود وچون با آب سرد ممزوج
کنند مصروع را نافع بود وورم حلق وملازه وسینه را سود دهد واگر با آب سرد ممزوج نکنند مصروع
را مضر بود وتشنگی را ساکن نکند واگر بسیار خورند مفسد مزاج بود ومرخی معده ودماغ را از بخار پر کند
وهضم را فاسد کند وبسبب فساد هضم لون را زرد گرداند وسپرز وجگر متورم گرداند ومهیج رعاف
بود وباید که آنرا با گلاب بیامیزند تا مرخی معده نبود +

ماء اللحم باید که از گوشتی محمود باشد مانند گوشت بره وجوجه وجنبش سودمندترین چیزها باشد از
جهت ضعف دل وصفت آن بقرع وانبیق گیرند وآن مانند عرقی بود در غایت قوت +

ماء الشعیر بپارسی جو آب گویند وفعل آن مانند کشک الشعیر بود که آنرا شیر جو گویند وآن در کاف
گفته شد ووی سرد وتر بود وحدت اخلاط را بکشد وبول براند وتنهای حاده را نافع بود وساده
آن واگر بلغمی بود با کرفس وزرازیانه نافع بود ووی جگر گرم را نافع بود وخونی معتدل که صالح بود
از وی متولد شود وتشنگی را بنشاند وزود بگذرد از معده ومعا زود بیرون آید واخلاط سوخته
با وی مستفرغ شود ومضر بود با حشا سرد ومنفخ بود ومعده سرد را بد بود ودفع ضرر وی بگلقند کنند

ماء الجبن بپارسی آب پنیر گویند کلف وجرب را نافع بود وخوردن وطلا کردن مسهل صفرا
ویرقان را سود دهد وبا افتیمون مسهل سوداوی سوخته بود وحرارت جگر بنشاند وحدت صفرا
فاضلترین وقت خوردن آن بهار بود ومقدار شربتی از وی در هر روز بسه نوبت یک رطل
بغدادی بود میانه هر نوبتی دو ساعت بود با دانگی نمک هندی ونیکوترین آن بود که از
بزی سرخ جوان ازرق چشم گیرند که علف خورده باشد نه کنه واگر احتیاج بود بعلف آب جو وکاسنی
وخیار وزرازیانه بدهند وصفت آن بستانند شیر تازه دو رطل وودر دیگ کنند وآتش آهسته
ورشیب آن کنند وچون شیر جوشید وبسر آمد چهل درم سکنجبین قندی ویکدرم سرکه بران ریزند تا
آن شیر بریده شود وپنیر جمع شود وبعد از ان بپالایش بپالایند وپس ازان بگیرند پاس بگیرند و
دیگر باره بر سر آتش نهند وکفش را بگیرند وبعد ازان مستعمل کنند +

ماء الورد بپارسی گلاب گویند ونیکوترین آن تیزبوی بود که بطعم تلخ بود وطبیعت آن معتدل

وگویند گرم بود واین سه در قول جالینوس است وگویند سرد بود در اول ومعتدل بود در رطوبت و یبوست
ومایل بود برطوبت ومقوی دماغ ومسکن صداع گرم بود بوئیدن وطلا کردن آن وقوت دل ومعده بدهد
بوئیدن وخوردن و طلا کردن لثه را سخت کند وچشم را ساکن کند وحرارت آن بنشاند وچون بیاشامند
غشی ونفث دم را نافع بود وخفقان گرم ومقوی چشم بود بسبب تری وقبضی که در وی هست وچون بسر
ریزند خمار را تحلیل کند وصداع را ساکن کند وبسیار از آن بر موی ریختن موی را سفید گرداند وگلاب
مقوی معده ومخشن سینه بود ومصلح وی جلاب نبات بود +
ماء الکافور نیکوترین آن بود که مانند روغن بلسان بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سوم ومنفعت
آن چنانست که دفع بیرون آورد ومضرت وی آنست که محروری مزاج را در دسر آورد ودفع مضرت
وی بروغن بنفشه کنند که با وی خلط کنند وسرد مزاج را وپیر را زایل بود ودر زمستان ودر شهرهای سرد
سیر موافق بود وماسرجویه یوحنا ورازی گویند درخت کافور چون بشگافند این آب از وی روانه
گردد وگویند کافور بود که با پوست درخت مختلط شده باشد چون بپزند وصافی کنند وآن آب
وسبی رنگ از وی بگیرند وخاصیت وی آنست که چون در طعام کنند مگسی گرد آن نگردد +
ماء النون آب ماهی نمکسود را ماء النون گویند وآن مانند مری بود در اکثر حالات وگرمی وخشکی
وی کمتر از مری شعیری بود وچون بدان حقنه کنند درد ورک وعرق النسا وقرحه امعا را نافع بود
وریشهای متعفن که در امعا وروده بود خشک گرداند ومقطع بلغم بود +
ماء الملح دیسقوریدوس گوید که قوت وی وفعل وی مانند نمک بود وقائم مقام آب دریا بود در منفعت
ماء العسل گرم بود وقوت معده سرد بدهد واشتها را بیاورد وبول براند ومرضهای سرد را نافع
بود ومسهل طبیعت بود چون خلطی باشد که مستعد دفع بود وشکم ببندد چون در معده قوت نفوذ غذا
به بدن بود واگر زن بیاشامد قرار فرزند یک وپیدا کند آبستن باشد واگر نه آبستن نبود ومضر بود باصحاب ازدوهم
گرم ومصلح آن رب فواکه حامض بود وصفت آن یک جزو عسل و دو جزو آب شیرین بجوشانند تا ثلثی
برود ودو ثلث آن بماند فروگیرد وبپالاید واگر خواهد گرمی وی زیاده گردد مصطکی وزنجبیل وقرنفل و
دارفلفل از هر یک قدری در صره بسته با وی بجوشانند +
ماء الحدید درص است وگفته شد +

ماء القراطن غرابیت که آنرا اخندیقون گویند و صاحب منهاج گوید که از خمر یا از مثلث و عسل و دارهای گرم سازند و صاحب جامع گوید ماء العسل است و گفته شده

ماء الجمة بپارسی آب کامه گویند و صاحب جامع گوید که از بازرگانی شنیدم که بطرف هند متردد بود و از غیر او اقلیمهای دیگر که آن آبیست خاکستر گون بغایت ناخوش بوی و چون کهن گردد سیاه بود و مؤلف گوید که آن از شکم ماهی گیرند که آنرا جمه گویند و آن از بحر چین بود و اگر آن ماهی را بچیزی مثل جوالی درشتی بزنند در حال درست گردد و در اندرون وی مانند کیسه بود و پر از این آب و خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته شود مقدار دو مثقال از آن چون بیاشامند اما باید که نگذارند که آن بدندان رسد که دندان را مضر بود و در زمان آن عضو را درست گرداند اما باید که باز جای لبسته باشد و در حال بیاشامند فتبارک الله احسن الخالقین و نشان این آب آنست که چون بخورند در حال آن شخص که استخوان وی شکسته باشد بداند که آب رسید تا موضع شکسته و این مجربست.

مالی عسل است و گفته شد.

مالسوفلن بادرنجبویه است و گفته شد.

مارماهیج ماهی دراز باشد مانند مار و آنرا مارماهی گویند.

ماطونیون درخت قنه است و صفت قنه گفته شد در قاف.

متک اترج است و گفته شد.

مثل سوسن است و گفته شد.

مثنان درخت کرمدانه است و آن نوعی از مازریون است و کرمدانه تخم وی بود و گفته شد.

مثلث آب انگور است که بجوشانند و ثلث وی بگیرند تا چهار دانگ از آن بجود و دو دانگ از آن بماند و بعد از آن فرو گیرند و استعمال کنند و منافع وی نزدیک بمنافع خمر بود و خونی صالح روشن از وی متولد شود و بهضم غذا کند و چون با آب بیامیزند محروری مزاج را نافع بود.

مجبنه نوعی از ریاحین است و بپارسی آنرا خوش نظر گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و گویند که تر است و وی قابض بود و منع خون رفتن کند و طبیعت را ببندد و جراحتهای تر را بصلاح آورد و ریش آنرا خشک گرداند و چون عصاره وی در گوش چکانند کرم گوش را

بسر و ریش آنرا خشک گرداند و درد آنرا زائل گرداند +

مج ماش است و گفته شد +

محروت اصل الانجدان است و وی بقوت و منفعت مانند حلتیت است و بهترین آن سفید سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در هضم یاری دهد و معده را پاک گرداند و معا و محلل ریاح و نفخ بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال است و اسحق گوید که مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود +

محلب درختی است مانند درخت بید گل وی سفید بود و ثمرهٔ وی را حب المحلب گویند صفت آن گفته شد +

محموده سقمونیاست و گفته شد +

محاجم اهل اندلس آنرا مخلصه گویند +

مخلصه محاجم گویند و الوج گویند و آن سه نوع است مؤلف گوید که یکنوع بشیرازی کازر لبیک خوانند و بپارسی بلبل شامی و یکنوع کشنیز کوهی گویند و یکنوع تریاق کوهی و هر سه نوع تخم ایشان مشابه یکدیگرند اما در نبات ایشان و در جای رستن ایشان اندک تفاوت بود و نبات کازر لبیک خشن بود و تخم وی بغایت تلخ باشد و گل وی ازرق بود و آن در سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس بود و بقدر بزرگتر بود و تخم وی هم بزرگتر بود و هم تلخ بود و اندر مرغزارها روید که اندر دامن کوه باشد و گل وی ببرخی زند و نوع سوم در رمل روید و نبات وی کوچک بود و گل وی سفید بود که در وی زردی باشد و سیاهی و مؤلف گوید که نیکوترین آن خسیالکاسه بود که از کوه شبانکاره آورند و خواص وی آنست که هر کس که یک شربت از وی بیاشامد از گزندگی مار و عقرب و افعی و مجموع گزندگیها یکسال ایمن باشد و اگر مار یا عقرب یا افعی گزیده باشد و یک شربت از وی بیاشامند البته خلاصی یابند از مضرت سم آن شربتی از وی یکدرم بود تا یکمثقال با روغن زیت و این مجربست و بکرات آزموده اند و امتحان رفته الحمد لله علی ذلک کثیرا مؤلف گوید که شخصی در نزول آفتاب بحمل سه روز هر روز یکمثقال مخلصه با شراب تجرع کرد در آن سال چند نوبت وی را زهر دادند بر وی کارگر نشد مقتل دو دانگ نیم الماس بیا دادند و یک نوبت زهره افعی و چند سمیات دیگر دادند هیچ عمل نکرد و چون تفحص کردند اول آن

سال مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد واین مجرب ست بتحقیق ومخلصه وبیرا از بهر آن نام کرده اند
که از همه زهرها خلاصی دهد ومؤلف گوید که حجر التیس که بپارسی بادزهر گویند وآن از ایل کوهستان
شبانکاره خیزد چون حجر التیس بسودن بآخر رسد در میانه آن دانه باقدری چوب باشد وآن دانه
با آن چوب از آن مخلصه باشد وبدان دانه بادزهر جمع میشود بمرور روزگاری می بندد وبزرگ
میگردد وغذای آن گوسفند گویند بغیر از مار ومخلصه نیست وفی الجمله تریاقیت در وی هست

مخاطه مخیطا نیز گویند ودبق نیز خوانند وطبق وبیرزنیز گویند وآن سپستان بود وگفته شد

مخ بپارسی مغز گویند ووی لذیذتر ونیکوتر از دماغ بود وموافق ترین مغزها مغز ساق گوساله
وایل بود وبعد از آن گاو پس بز پس گوسفند وطبیعت آن گرم وتر بود ومسخن وملین وکثیر الغذا بود
وبهترین آن بود که در آخر تابستان باشد ووی محلل وملین صلابات بود وچون زن بخود برگیرد فرزجه
از مغزهای محمود صلابات رحم را نافع بود واعضا صلب از نرم گرداند مجموع وتشقق دست و
پایها را نافع بود ومطبع معده بود ومشهوت ومغثی چون بسیار از آن بخورند ومصلح وی ابازیر گرم باشد
وسعتر ونمک اندران

مخیض بپارسی دوغ گویند ونیکوترین آن بود که از شیر گاو جوان گیرند وصفت آن در
لبن حامض گفته شد

مداد نیکوترین آن بود که از سبک وزن وبغایت سیاه بود وطبیعت همه انواع آن گرم بود
وجفف الاهندی که ابولس وبیرا از مبردات شمرده وچون بر ورم گرم کرده طلا کنند نافع بود

مرجان در باب با وصفت بسد گفته شد انواع وی

مرزنجوش مرد قوس گویند وبپارسی مرزنگوش گویند وبعربی اذان الفار وگفته شد در
الف ووی طبیخ وی استسقا را نافع بود ونیم درم از وی شربی بلغمی سود دارد وعسر البول ومغص را
نافع بود واسحق گوید بمثانه مضر بود ومصلح وی تخم خرفه بود وبدل آن افسنتین رومی بود وگویند
که دو وزن آن مرماخوز گویند که بدل آن وردیا سمین بود وگویند که بدل آن شاهانک است
وگویند که بنیم وزن آن فلفل است

مران مالیا خوانند وآن درختی ست باریک دراز واز چوب وی نیزه سازند ودر ملک شام

بسیار بود و ورق وی زرد بود و در وی قبضی بود و تحقیق این مؤلف گوید در میوه درخت
مر آن عفوصتی عظیم است نزدیک بمازو و عصاره ورق وی چون بیاشامند یا ورق
او را با شراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود و پوست درخت وی چون بسوزانند
و با آب بر جرب مالند قطع کند و نشاره چوب وی کشنده بود چون بیاشامند +

مر صمغی است که یونانی سمرنا خوانند و وی خالص بود و مغشوش هم بود و غش آن بعضی
از یتوعات کنند که آنرا بازرباشی خوانند و فارفالبس نیز خوانند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین
مر آن بود که بسرخی مائل بود و خوشبوی و زرین و صافی بود و بغایت تلخ باشد و طبیعت
آن گرم است در سوم و خشک است در دوم و وی مفتح و محلل ریاح بود و در وی قبضی و لذاعی
بود و آن در داروهای بزرگ استعمال کنند از بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت
کند تا بحدی که میت را نگاهدارد از تغیر و نتن و اثر ریشهای بد زائل کند و چون در دهان نگاهدارند
بوی دهان را خوش کند و ورمهای بلغمی را نافع بود و اگر با افسنتین یا با ترمس یا با عصاره
سداب حقنه کنند حیض براند و بچه بیرون آورد و بر وی و اگر مقدار باقلائی که آن بوزن دو
قیراط بود بیاشامند سرفه کهن و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال و قرحه امعا را نافع بود و چون
در زیر زبان نهند و آنچه حل شود فرو برند خشونت و قصبه شش را برگرداند و آواز را صافی کند
و کرم را بکشد و چون با شراب بیامیزند و در شیب لثه مالند گند لثه زائل کند و چون با شراب
و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم کند و چون بر ریشهای سر پاشند نیکو گرداند و چون با
افیون و جندبیدستر و مامیثا بیامیزند ریمی که از گوش آید و ورم آنرا نافع بود و با سلیخه و عسل بر
ثالیل مالند سودمند بود و چون با سرکه بر قوبا مالند نافع بود و اگر با لادن و خمر و روغن مورد بر
موی مالند از تساقط منع کند و وی منع ریش چشم و تاریکی و سفیدی آنرا زائل کند و ابن
جزار گوید که چون سحق کنند و با آب مورد بسرشند و زنان بخود برگیرند بوی منتن که از فرج وی دمد
زائل کند و اگر مر با زیت فلسطین بسرشند و مرد طلا کند بر انگشت ابهام پای راست قوت مجامعت
تمام بدهد با دوام که بر ابهام می نهد و چون سحق کنند بسرکه نیکو تا مانند مرهم شود و بر سرین بمالند درد سرین
[illegible] را که سبب آن [illegible] باشد زائل کند و رازی گوید درد گرده و مثانه را نافع بود و نفخ

معده و مغص و درد رحم و مفاصل را زائل کند و زهرها را نافع بود و کرمها را بیرون آورد و محلل
اورام بود و ورم سپرز را بغایت نافع بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و استرخاء معده
را سود دهد و مسهل آب زرد بود و اگر زنان نیم درم با زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامند خون فتن
باز دارد و اگر با سداب فرزجه سازند و زنان از آن بخور برگیرد بچه بیندازد و اگر با آب ترتیزه حل کنند و
بر خونی که در نشیب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند و بدان ادمان
کنند زائل کند و اگر در نارنج حل کنند و بر سعفه طلا کنند و بدان مداومت نمایند زائل کند و خشک
گرداند و چون با سرکه و روغن گل حل کنند و بر جرب ریش شده و حکه و غیر آن طلا کنند ساکن گرداند
و اگر با سرکه و روغن گل و زعفران حل کنند و بر شعیر طلا کنند خشک گرداند و زائل و چون با کندر
و زعفران بخور برگیرند ترخر را نافع بود که از رطوبت بود و رایحه وی صداع پیدا کند و مسدر و منوم
بود و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ است با قصب الذریره
و قسط تلخ و فقاح اذخر

مرداسفرم آس بریست و آن در قوت مانند بادآورد است و بهترین آن رومیست و طبیعت
آن گرم و خشکست درد ورم صرع را نافع بود و مقوی معده و جگر بود و چون بخور برگیرند کرم معده را بکشد

مرباقلن معنی آن زوالف و رقه بود و صاحب جامع گوید که آن خرنیل است و گفته شده و
طرقیان آنرا حدمانه خوانند

مرانیه هیوم المجوس است و هیوم الهرابه نیز خوانند گویند طبیعت آن گرم و خشکست
در دوم و در وی تخفیفی بغایت بود و مجوسی گوید که سنگ مثانه را بریزاند و بول براند و صاحب
منهاج گوید نیکوترین آن گل وی بود و آنچه تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود باعتدال
و خون را ببندد از جراحتها چون بکوبند و بر آن نهند و چون بپزند و آب وی را بیاشامند بول را
براند و فضول را بگدازاند و معرفت وی در باب ها گفته شود

مرو انواعست نوع خوشبوی وی را مرماخور خوانند و بشیرازی مرزنگوش خوانند و گفته شود و
نوع دیگر که بوی آن کمتر بود آنرا اسموشل خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و تخم آنرا بشیرازی
مرو شنگ خوانند و نوع دیگر آنرا دارباد و دارنگ نیز گویند و آن مرو سفید بود و وی معتدل بود

در حرارت و رطوبت و در وی تفریح بود و گویند که بدرستیکه آن لسان الثور است و گفته شد و یک نوع دیگر
خرا گویند و هم گفته شد و یک نوع دیگر از وی گیرند از ثیان دارد و شیردار و نیز گویند و بشیرازی مرو تلخ خوانند و بلفظی دیگر
مرماهان و مرماهوس گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم مجفف و محلل نفخ بود و بلغم و سده را
بگشاید و صداع سرد و درد معده که از بلغم بود سود دهد و اسحق بن عمران گوید که دار بامر و سفید است
و حب وی هم سفید است و مؤلف گوید که انواع مرو را هیچکدام حب سفید نیست الا مرو تلخ که خود و حب
هر دو سفید باشند و این نوع مشهور بود بمرو سفید پس بدین تقدیر مرو سفید غیر لسان الثور است
و نوع دیگر هست که آنرا اشبهار خوانند و آن گل چشم است و گفته شد.
مرقشیشا چند نوع بود ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی بود و هر جنسی مشابه بود بجوهری
که بوی منسوبست در لون و آنرا حجر النور و حجر روشنائی خوانند از بهر آنکه روشنائی چشم دهد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سوم و آن مقوی چشم بود و دیسقوریدوس گوید که قوت وی سوخته یا نا سوخته
مسخن و محلل بود و چشم را جلا دهد و منضج اورام جاسیه بود و چون با راتینج خلط کنند و گوشت زیاده
بخورد و در ریشها و رازی گوید که از گردن کودکان بیاویزند نترسند و اگر سحق کنند بسرکه و بر برص
طلا کنند زائل کند و گویند که محلل ماده بود که در شبکۀ چشم بود و قوت چشم بدهد و اگر با سرکه بر نمش
طلا کنند سود دهد و چون در مرهمها کنند محلل بود و قاطع ورم و بدل آن مغنیسا بود.
مرداسنج مرتک خوانند و بپارسی مرداسنگ گویند و بیونانی لیدرغورش خوانند و نیکوترین
آن اصفهانی بود براقی که بسرخی زند و طبیعت وی بسردی مایل بود و مغسول وی بی محال
سرد بود و قابض و مجفف و از خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین شود
و اگر در لوزه بود بدن را سیاه گرداند و وی مادۀ مرهمها بود و بوی بدن را خوش کند خاصه
شبب بغل و کلف را زائل کند و اثر سیاهی و خون مرده و اثر آبله زائل کند و منع عرق بکند
و گوشت در ریشها برویاند و مغسول وی چشم را جلا دهد و خوردن وی نشاید از بهر آنکه کشنده بود
و بول ببندد و نفخ در شکم و حالبین پیدا کند و قبض زبان کند و باشد که قولنج آورد و ایلاوس با
اطلاق بول و غایط کند و خناق آورد و مداوای وی برا القی کنند یا آب گرم و بعد از ان بشیر آب
و بزر بجبیل مربی و با سفیدباج و چون طلا کنند در شبب بغل رد فضلهای سوی ال بکند پس

اولی آن بود که با روغن گل بیامیزند و رازی گوید کسی که آن خورده باشد معالجه وی بدان قی کنند یا آبی که
در وی شبت و انجیر پخته باشد و بعد از آن مقدار سه درم با آب یا شراب نیم گرم کرده بیاشامند و لحوم الخرفان
و سرکه خمر سیاه از عقب بدهند و بدل آن اقلیمیا بود +

مری بپارسی آبکامه بخاری خوانند و آبکامه رقیق گویند و آنچه از جو سازند گرم و خشک بود تا سوم و گویند
گرم است در اول و خشک است در دوم اخلاط غلیظ را بزداید و نشف بلغم بکند و پاک گرداند و بوی ناخوش
خوش کند ریشهای عفن را نافع بود و درد ورک و عرق النسا را و رطوبت معده را عظیم مفید بود و در حقنهای
قولنج مستعمل کنند مناسب بود و گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و رازی گوید که مری عمل نمک
کند الا از وی الطف و اقوی باشد و شکم براند و قطع لزوجات کند و تلطیف اغذیه غلیظ بود و معطش و مسخن
معده و جگر و مجفف آن بود و چون بناشتا اندکی از آن بیاشامند کرمها را بکشد و اگر در چشم کسی کشند
که وی را آبله بنیاد کرده باشد هیچ در چشم وی در نیاید و اگر برآمده باشد بگدازاند و چون بدان غرغره کنند
جذب بلغم بسیار کند از دماغ و خشک و ورم لغانغ را پاک گرداند چون منفجر شده باشد +

مرمر نوعی از رخام سفید است و نیکوترین آن بود که از معدن جزع آورند و یونانی آنرا اسطرلطیس
گویند و بعضی گویند اسطرلطیس جزع است و توقرسطس گوید که اسطرلطیس چون بسوزانند و با نمک
اندرانی سحق کنند نیکو دندان و لثه را بدان بمالند سودمند بود و لثه را محکم گرداند و سوختگی آتش
دهد چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع سوختگی افشانند و دیسقوریدوس گوید که چون بسوزانند
و با راتینج و زفت بیامیزند و رمهای صلب را بگدازاند و چون در موم روغن گیرند و معده را اسا کر کنند

مرار نوعی از شکاعاست و باد آورد و در فعل نزدیک است به شیان +

مرطلیس سنگیست که در وی خشونتی صخری بود و بلون لاجورد بود و چون سحق کنند بوی خمر کند و اگر
بوزن سه جو از وی بیاشامند درد دل را نافع بود +

مرد قوش مرزنجوش است و گفته شد +

مرسنج جوز هندیست و آن حبی ست هندی ماننده فوفل طبیعت آن گرم و خشکست در سوم و
و سده جگر و سپرز بگشاید +

مرماخوز نوعی از مرو است و بپارسی مرو خوش خوانند و نیکوترین آن بستانی بود سبز و طبیعت آن

گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم و گویند خشکی وی در چهارم بود و گویند
گرم بود در اول و وی لطیف بود و محلل و مسکن ریاح بود و سده بلغمی بگشاید و چون
سر به بخار دارند صداع سرد را نافع بود و وی نشف رطوبت معده و مقوی
آن و مقدار مستعمل از وی یک درم باشد و منع قی بکند و خوزی
گوید چون در شراب خیسانند و بیاشامند مستی سخت بکند و بوئیدن وی مصدع بود و مصلح
آن ریاحین سرد بود و بدل آن مرزنگوش بود و اگر از جهت سکر بود بوزن آن شمه و دانگ آن
زعفران بود و مرزنگوش و مرماحوز و حبسفرم و ذخیمشک و بادرنجبویه همه قایم مقام یکدیگرند در ابدال
مرعزی جامه گرم و تر بود حرارت از صوف کمتر بود و ملایم طبع انسان بود و بدن را نیکو دارد
از گرمی لسیار کرده وی سست و مقوی گرده و مسخن انثیت بود +

مرارة سالم ترین زهرهای مرغان زهره مرغ دراج و کبک بود اما مراره جوارح بغایت قوت لداغ
بود خاصه کبار از ایشان و اختیار آن بود که لون وی زردی طبیعی داشته باشد و اگر زنگاری
و لاجوردی بود بد باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و تیز و چون با نطرون و قیمولیا
بیامیزند جرب لیش شده را سود دهد و زهرها مجموع تاریکی چشم را نافع باشد خاصه مراره جوارح خصوص
خشک کرده و ابتدای نزول آب را مفید بود و مجموع مراراة طبع براند و اسحق گوید که بقوت ترین
زهرها چهارپایان زهره شیر بود بعد از آن کفتار پس گاو و پس گرگ پس خرس پس بز پس آهو پس شیر
و زهره خرس بجاهای خود گفته شود +

مرارة الضبی سودمند ترین زهرهاست از جهت چشم زهره آهو بود +

مرارة الحمار الوحش زهره خر گور از جهت داء الثعلب و دوالی سودمند بود مالیدن و بر آن
ورمها طلا کردن +

مرارة الدب زهره خرس تشنج و کزاز که از جراحت عصب باشد و سردی را نافع باشد
و شریف گوید که زهره وی را چون با عسل و فلفل بگدازند و بقرطسه طلا کنند زائل کند و موی برویاند
خاصه چون پنج شش نوبت مکرر کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و یعقوب گوید
گوید که زهره خرس در منفعت نزدیک بزهره گاو بود و چون سعوط کنند صرع را نافع بود و در خواص

ابن زهر گوید که چون در چشم کشند با عسل و آب را زیانه چشم را روشن کند +

مرارة البقر بقوت ترین زهرهای چهارپایان زهره گاو بود پس کفتار پس خرس پس بز و گوسفند و نیکوترین آن زهره گاو نر بود و آن در مرهم کنند از جهت منع جراحتها و دردهای سخت و با نطرون و قیمولیا چون سر بدان بشویند خراز را نافع بود و چون با عسل بدان تحنک کنند خناق را نافع بود و مفتح افواه بواسیر بود و وی تریاق گزندگیها بود و مقدار ماخوذ از وی تا دانگی بود و وی دوی طنین و درد گوش را که از سردی بود چون با روغن گل در گوش چکانند یا بات کنند نا سود دهد و اگر ریم از گوش روانه بود با شیر زنان در گوش چکانند نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهای بد را و درد فرج و ذکر و پوست خصیه را نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره و مصلح وی کثیرا بود با عسل +

مرارة التیس زهره تکه جوان بود که بشبیر از وی آنرا دیری خوانند و هنوز کشش نکرده باشند و طبیعت آن گرم و خشک است و والی و داء الفیل را نافع بود و دانهای تر که بر گوش بود و زهره بز کوهی تریاق گزندگی بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو دانگ بود و مضر بود بگرده و زهره و مصلح وی انیسون بود و عسل +

مرارة الخنزیر ریش گوش را نافع بود و چون طلا کنند بعسل و فلفل بر سر کل موی برویاند و مجرب است +

مرارة الکلب الماء زهره سگ آبی گویند که چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی بروغن گاو و جنطیانا رومی و داچینی و بنیرمایه خرگوش کنند و شربتهای غذای خوشبوی تمریخ کنند و تدبیرهای لطیف +

مرارة الضبع زهره کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود در سیم مسهل بلغمی بود که در سر بود و مقدار مستعمل از وی تا دانگی و نیم باشد و مضر بود بزهره و اسحق گوید که مصلح وی عسل بود و صبر +

مرارة الاسد زهره شیر نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتدای نزول آب و انتشار خاصه زهره کبک که آن سودمندترین زهرها بود در این زحمت +

مرارة الشبوط شبوطه ماهی ست که در دجله بغداد بود و آنرا بیونانی قلوفونوس خوانند و زهره وی تاریکی چشم و ابتدای نزول آب را بنشاند و انتشار را سودمند بود و گویند که چون بگیرند از وی بمقدار دانگی و نیم معده را پاک کند و قوت دل بدهد و گویند که خوردن آن مضر بود بزهره و مصلح وی کثیرا و بسرکه بود +

مرارة الکرکی زهره کلنگ گرم و لطیف بود چون با آب مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع بود

مرارة الکبش زهره کبش که بشیرازی غوچ گویند درد گوشی که از سردی بود چون با قدری عسل در گوش چکانند نافع بود +

مرارة القنفذ زهره خارپشت است که بپارسی چکاسه خوانند اثر ریشها که در چشم بود زائل کند و مجذوم را نافع بود چون بیاشامند +

مرارة الارنب زهره خرگوش است چون با آرد جاری و کندر و سداب بیامیزند و در میان شراب بیاشامند بخواب نروند همیشه و اگر خواهند که از ان خلاص یابند سرکه بوی دهند و بدل وی زهره تیس بود +

مرارة النمر والافعی والارنب البحری گرم و کشنده باشد و مهلک باشد و کسی که آن خورده باشد تلخی دهان عارض شود و زردی چشم و زود باشد که بکشد و اگر باقی بماند بیشتر از چهار ساعت نشان خلاص است و هرچه زهر افعی بود عجب که ازو خلاصی بیابند و مداوای آن شیر تازه و معجون طین مختوم و تریاق فاروق و رب به و سیب و شیره تخم خرفه و جو آب کنند و اگر غشی متواتر بود ماء اللحم فراریج دهند و شراب باندکی مشک و دواء المسک شیرین نیز مناسب باشد و ابن مؤلف گوید صیادی افعی کشت و در ساعت که زهره او را بدر آورد و خورد و او را المی نرسید و تقریر کرد که من همیشه همچنین میخورم +

مرارة الرخمة زهره رخمه که بپارسی مردارخوار گویند و بشیرازی خوردرو و بعضی دیگر ویرا موش گیر خوانند و آن سودمند بود بازیت از جهت گرانی گوش و چون با روغن بنفشه در گوش مخالف کنند درد شقیقه را موافق بود و با آب سرد چون در چشم کشند سفیدی چشم را زائل کند و ابن البطریق گوید که چون زهره وی خشک کنند و در ظرفی آبگینه در سایه و در چشم

بسیع کشند در جانب گزیده سودمند بود و اگر به افعی گزیده باشد و دیگری گوید که چنین ست و بعضی گویند که مجرب بود از جهت سم کژدم و مار و زنبور و بدان نافع بود و صاحب منهاج گوید که بدل سن آنست که بطوخ کنند

مریق عصفر است یعنی خسف و گفته شد

مرقند جوز اثل است و افیون را بدین اسم خوانند و بشیرازی تنوزگاو

مرار الصحور مرار الصحور نیز گویند و آن حنظل است و گفته شد

مروریه و آن نوعی از کاسنی بری ست و گویند که الیغه سیدا است و بغایت تلخ بود و رازی گوید که مروریه صنفی از کاهوی تلخ است که شیر از وی روانه بود

مزر قومی خوانند و آن نبیذیست که از گندم و جو و کاورس و غیر آن سازند و ترکان آنرا بوزه گویند و بالسمه خوش بره خوشنو نیز خوانند و آن مست کننده بود و بیشتر ترکان از آن خورند

مزمار الراعی زمارة الراعی گویند و گویند که عصی الراعی ست و گفته شد

مزج درخت بادام تلخ ست و در صفت لوز مر گفته شد منفعت

مسک بپارسی مشک خوانند و نیکوترین آن تبتی ست و گویند که صینی و ابن وافد نقل از مسعودی می کند که در کتاب مروج الذهب معادن الجواهر آورده است که فضیلت مشک تبتی بر صینی بر دو وجه است یکی آنکه آهوی تبت بر سنبل چرا کنند و همچنین آهوی چین بر حشایش دیگر چرا کنند و دوم آنکه اهل تبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و همچنان رها کنند و اهل چین از نافه بیرون آورند و غش بجای وی کنند مثل خون و غیر آن از نوعهائیکه غش توان کرد و نیز چین را راه دور است و در دریا گذشتن و بسبب نم و اختلاف هوا بوی آن و قوت آن ضعیف گردد و این مؤلف گوید نیکوترین مشک ختنی است و نوعی از مشک هست که از وسط دیار ختا می آرند و آن عزیز الوجود است و نافه از آن تا پانزده مثقال کم و بیش بر آید و ظاهر پوستش بوزن یک درم بود و بر وی هیچ مو نباشد و بوی وی تا چهل سال بماند و بمس مس و بوی شناخت توان و آنست که هست یا نه و دو دانگ از وی تا یک مقام دو مثقال از چینی بود و از غایت حدت و تیزی هر گاه سحق اگر کافور ندارند صداع آرد و خون بینی روانه شود بعد از آن مشک تبتی

و قمچور تفاحی لون و نافهای آن خورد بود و کم موی و هر نافه از وی بوزن سه مثقال تا پنج مثقال و آنچه زرد بود آن تازه‌تر بود و آنچه سیاه بود کهنه‌تر باشد و میان این هر دو نوع فرقی چندان نیست در بوی و بعد از آن مشک طومی ست که آن مشابه تبتی بود و نافه تا هفت درم براید بعد از آن مشک تاتاری و آن مشابه بود بنافهای ختائی و آن نوع نیز مشک نیکوست و درین روزگار بیشتر ازین نوع می افتد بعد از آن مشک خرخری ست و آن نوع زیاده قوتی ندارد جز غالیه و لخلخه و دیگر را نشاید و نوع دیگر بحریست و آن نوع هر چند قوی تر بود لیکن بسبب دوری راه ضعیف بوی شده باشد و بویش مستحیل گشته بود و در وی شیافات فراوان بود و بعد از آن مشک قشمیری ست که آنرا ازغر خوانند و آن عسر الطحن و شدید الاستحاله بود و دلالت میکند ظاهرا که مصنوع است نه مخلوق و این نوع از همه انواع کمتر بود نافه او بوزن ده درم بر آید و در وی جز یک مثقال مشک نبود و در وی نیز شیاف باشد فی الجمله نیکوترین مشک آن بود که لون وی زرد بود و رایحه او تفاحی بود و از آهو گیرند که جوان بود و بعد از غایت نضج بود و چون از وی گیرند و فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت هیچ نیست الا بغیر از یک چیز این آهو را دو دندان پیشین بود بشکل دندان فیل و خوک مانند یک وجب زیاده و کمتر بود و گویند که چون قوم آنجا بشکار روند اگر به تیر زنند نافه وی ببرند و خون که در نافه خام بود و پخته و رسیده نباشد بوی وی سهوکتی داشته باشد پس چند از مان رها کنند تا بوی سهوکت از وی زائل شود و از مادهٔ مستحیل بمشک گردد و این دلیل است که میوه که بر درخت نارسیده باشد و نتوان خورد چون از و فرو گیرند و چند روز رها کنند رسیده شود و توان خورد فی الجمله نیکوترین مشک آن بود که در وعاء خود نضج یافته باشد و در سره خود مستحکم شده باشد و از حیوانی بود که مستحکم و تمام المواد بود و طبیعت مشک گرم و خشک بود در دوم و گویند که در سوم و قلیمان گوید که مشک گرم بود در دوم و خشک است در سوم ابن ماسویه گوید که عرق را خوشبو کند و قوت دل بدهد و شجاعت را زیاده کند و مره سودا را زیاده کند و چون با ادویه که مصلح وی بود در آن زخمت مسخن اعضا بود و مقوی اعضای خارجی بود چون بر وی نهند و اعضای باطنی بیاشامند و جماعتی از اطبای فارس و اهواز ذکر کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدان سبب است که باه را قوت یاری بدهد و اگر قدری

اندان با روغن خیری بگدازند و بر قضیب و سوراخ آن طلا کنند یاری دهد بر مجامعت بسیار
کردن و سرعت انزال و رازی گوید که چون در طبیخ حل کنند و بیاشامند ذهن را تیز کنند و سودمند
از جهت علتهای سرد که در سر باشد و غشی و سقوط قوت را نیکو بود و طبری گوید که ملطف و مقوی اعضا بود
بسبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند نیم عدس از وی با هم چندان زعفران صداعی
که از سردی بود زائل کند و قوت دماغ را بدهد و حکیم بن حنین گوید که در داروهای چشم کنند قوت
چشم بدهد و سفیدی که رقیق بود زائل کند و نشف رطوبت بکند و اسحق گوید که مرطوبی مزاج
و پیران را موافق بود و نافع بود خاصه در زمانی که هوا سرد باشد و در سردسیرها و جوانان را صداع
دهد و محروری مزاجان را بد باشد خاصه در زمان گرم و گرمسیرها فی الجمله سودمند بود از جهت ریاح که عارض
شود در چشم و در جمله جسد و شکم به بندد و زردی وی را زائل کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود
و شیخ الرئیس گوید که وی اجل تریاق بیش بلاهل بود و قرون السنبل و مفرح بود و توحش را سودمند
بود و تعدیل گرمی وی بکافور کنند و از آن خشکی بروغن بنفشه و روغن گل کنند و گویند که چون
بدان سعوط کنند مفلوج را و اصحاب سکته که از سردی بود نافع بود و دماغ را پاک گرداند با ادویه
که بدان سعوط کنند و چون در روغنهائیکه مسخن بود حل کنند و بر قفا و پشت بمالند خدر و فالج را
سودمند بود و اگر بدان مداومت نمایند افلاج را زائل کند و رضوان گوید که اگر بر بواسیر ظاهر طلا
کنند نافع بود و ابن رشید گوید که ریاح غلیظ که متولد شود در امعا نافع بود چون بیاشامند و صاحب
منهاج گوید که مقدار مأخوذ از وی قیراطی بود و شراب وی مضر بود بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود
و گویند که بدل وی جندبیدستر بود و در اعصاب و در همه دردها و فعلها الا در بوی خوش تنها با
در همه فعلها و علتها بدل مشک بود و گویند بدل وی مرزنگوش است در همه فعلها و مسکن دل باشد

مسواک الراعی گویند ذوفرا است و گویند که بتحقیق شیطرج است و گفته شد

مسمقوره و مسمقاره و مسمقران اسمهای بربریست و آن زراوند طویل است

مسک الجن بزبان اندلسی جعده کوچک را بدین اسم خوانند و شواصر را نیز مسک الجن
خوانند و گفته شد

مسواک القرود اشنه است و گفته شد

مسواک

مسواک العباس گویند کرعی الایل ست وگفته و لوارس را نیز بدین اسم خوانند

مسطار شراب بدست افشرده زود دست کننده باشد.

مستعجل بونیدانست وگفته شد.

مستحقونیا سحوقنیا و سحوقونیا نیز گویند و آن زبد القواریر است و بپارسی آنرا کف آبگینه گویند و ابار الزجاج خوانند و آن آبی بود که برروی آبگینه باشد کفی پیدا گردد و بعضی گویند که آب خمیر است که بوقت هنگام ساختن و بعضی گویند که آن ریم آبگینه است و آنچه محقق هست کف آبگینه است بغایت جالی و جاذب بود سفیدی چشم را زائل کند و مجفف رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود و چون در حمام بر اعضا طلا کنند و بدل آن آبگینه سفید است و قلیه کارزان.

مسقاطون آن عود هندیست وگفته شد.

مسن سنگ کارد گویند و آن سنگیست الوان که کارد و شمشیر و غیر آن بدان تیز کنند و اگر حکاکه آن چون بر پستان ابکار لطوخ کنند و خصیه کودکان نگذارد که بزرگ گردد و اگر بر داء الثعلب هم لطوخ کنند موی برویاند و اگر با سرکه بپاشانند ورم سپرز را بگدازاند و صرع را نافع بود اما سن زیتی سبز چون شکسته کنند پس بریان کنند در آتش و سحق کنند با سرکه و نطرون حکه و قوبا و خنازیر و سرطان و اکله را نافع بود و چون تنها سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم را زائل کند و مانند اثمد است که شیافی که از جهت چشم سازند بوی می لیسانند و اگر ویرا بسوزانند و سحق کنند و بر سوختگی آتش بپاشند سودمند بود.

مشمش بپارسی زردآلو گویند و قیصی خوانند و بیونانی ارمنیاقن و نیکوترین آن ارمنی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و دیسقوریدوس گوید خوش طعم تر از شفتالو بود و معده نیکوتر از وی و خوردن بیشتر گوید که مسهل صفرا بود و مولد خلط غلیظ بود و خشک کرده وی را چون بخیسانند و نقیع آن بیاشامند تسکین تشنگی بود و بر معده بغایت بچسپاند و ... را نافع بود و اگر در معده طعامی فاسد کند و اگر معده تهی از طعام بود بخورند و از پی آن سکنجبین بخورند و گویند که نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب بیمه مسک خورند و اگر مغز استخوان وی بخورند غثیان و غشی آنکه معده اوامی ... بقی کنند پس بر عقب فواکه ترش مانند غوره و اترج و لیمو ... استخوان وی ...

مشک هندی سعد هندیست وگفته شد +

مشط الراعی رهبنا قوس است وگفته شد +

مشکطرامشیع ومشکطرامشیر گویند و آن فودنج بریست وبشیرازی آنرا زنگ خوا استد واز
خواص وی آنست که چون گوسفند بوی چرا کند بعوض شیر خون از پستان وی بیاید وطبیعت
آن گرم وخشک بود تا سوم وگویند که خشکی وی در چهارم ست رطوبات لزج از سینه وشش
بیرون آورد وشراب وی عظیم سودمند بود غشی وکرب را ووی حیض وبول ودم نفاس
را براند وسنگ گرده را بریزاند ومقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود ووی از غایت افراط ادرار که در وی
هست بعوض بول خون براند ومصلح آن رب مورد بود یا بلوط وجهت درد رحم نافع بود و
جالینوس گوید که چون دانگی از وی سحق کنند وبا روغن بلسان بسرشند وزنان بفرزجه بخود
برگیرند درد زائل کند واسحق گوید که قولنج را نافع بود چون دانگی سقمونیا ودانگی از وی سحق کرده
ویکدرم کثیرا باده درم خمیر وبنفشه بسرشند وبا آب گرم بیاشامند وآرنیاسوس گوید که کسی را
که شهوتش منقطع شده باشد در هر سه روز یکروز نیم درم از وی سحق کرده با سه درم تخم خربزه
وده درم مسکه میش وبیست درم عسل بخورد شهوت وی زیاده گردد وچون بخورند وبخور
کنند بچه بیندازد ووی مضر بود بسفل وگویند که اصلاح وی بسرکه خمری کنند وگویند که بدل آن
قروماناست وجالینوس گوید که بدل وی در ادرار عدس مراست دو وزن آن و
شاپور گوید که بدل آن اکلیل الملک ست وگویند که بدل آن شقایق ست +

مصطکی بپارسی کندر رومی گویند وبسریانی کیا وبرومی مطبخی ویونانی سیخنوس
گویند وآنرا علک رومی خوانند وکیه گویند وآن صمغی سفید بود وسیاه بود آنچه رومی بود سفید
باشد وآنچه سیاه بود معروف بود بنبطی وتخفیف وروی سخت تر از تخفیف مصطکی سفید
است وقوت قبض در وی کمتر از مجموع صمغها بود ووی لطیف تر وسودمندتر از کندر
بود وگویند که حدت وی کمتر از مجموع صمغها ست وطبیعت آن گرم وخشک ست در دوم
وگویند که تر است وقبض در اجزای وی یکسان بود ولعنی در عروق وقضبان واغصان
واطراف مجرد وحالی آن وعصاره وورق آن وقشور بیخ آن قائم مقام اقاقیا وعصاره

الحبة التیس بود از جهت قرحه امعا و استطلاق بطن و نفث دم و زنان را که خون از رحم ایشان گشوده
بود و رحم و مقعد که بیرون آید و دیسقوریدوس گوید که قوت مجموع درخت وی قابض بود
و قوت ثمر وی و ورق وی و قشر بیخ وی متساوی و اگر طبیخ ورق
وی بر ریشهای کهن و بر استخوان شکسته و بر اعضای مسترخی ریزند نافع بود و قطع سیلان
رطوبات فرسن از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان متحرک را محکم
گرداند و جرب را نافع بود تا بحدی که جرب مواشی و سگ و اگر از شاخهای وی مسواک
سازند دندان را جلا دهد و جالینوس گوید که مرکب بود از قوای متضاده یعنی از قوت قبض
و تسخین و قوت تلیین و بدین سبب است که اورام معده و مقعد و امعا و جگر را نافع است و
خائیدن وی بلغم از سر بکشد و سرفه بلغمی را سود دهد و نفث دم و مقوی معده بود و مقعد
و امعا و جگر را نافع بود و بوی دهان را خوش کند و بن دندان را محکم کند و مسخن معده و جگر بود
و محلل رطوبات معده و مسکن مغص که از رطوبات بود و چون با روغن زنبق سعوط کنند صداع
سرد را نافع بود و چون با زیت بگدازند شقاق لب را نافع بود و چون ضمادات کنند ورم امعا را نافع بود و چون
با آب سرد بیاشامند رطوبات معده را دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بگدازد و ورم جگر و نفث
دم را نافع بود و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی آن بود که بسرکه خیسانند و خشک کنند و
بالکثیر استعمال کنند و صاحب تقویم گوید که بسیار از وی مستعمل کردن شش را بد بود و مصلح
آن صمغ عربی و قند بود و بدل آن یک وزن آن و نیم وزن آن صمغ البطم است و گویند
که بوزن آن لبان که آنرا کندر دربائی خوانند.

مصنغ ثمره عوسج است قابض بود و شکم را ببندد و اگر زیاده خورند قولنج آورد سخت.

مصل طبع آن سرد و خشک است در دوم و ابن ماسویه گوید که در سوم سودا دهد مزاج را
بد بود و مضر بود بمعده و سفل و کیموس بد دهد و اگر با گوشت فربه پزند ضرر آن کمتر باشد صاحب
تقویم گوید مضر بود بمعده و سپرز و مصلح وی عسل و مویز بود.

مصباح الروم کهرباست و گفته شد.

مطبوخ عقید العنب خوانند و میپخج خوانند و گفته شود.

مسلحتا لعوق مسلحیثا نوانند و آن لعوق لوز ست و در مرکبات گفته شود +
مسطبخ نیکوتر آن بود که رسیده و تر بود و آن خشک تر از پخته بود و آنچه با سرکه و کرویا بود
گرم و خشک بود و آنچه بمری بود بی سرکه بغایت گرم و خشک بود و وی ملطف بلغم بود و
منشف رطوبات معده و آنچه با بازیر بود دشوار هضم شود و تشنگی آورد و اگر با سرکه بجوشانند
بعد از ان بریان کنند تشنگی نیاورد و آنچه بی سرکه آب بجوشانند و بعد از ان مطبخه کنند و مری
و دار چینی بران کنند تشنگی آورد +
منط جلنار است و گفته شد +
معشوق از احجار الزاجست خوانند و گفته شد و از نبات ماهودانه و آن نیز گفته شد
معقار صمغ اجاس است و گفته شد +
معا نیکوترین روده آن بود که از حلق گوسفند گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود
و عصبی و مصلح بود کسی را که غذای وی دخانی بود و وی دوالی در ساقین احداث کند
از بهر آنکه خون بد از وی متولد شود و میل بسردی داشته باشد و باید که پاک بشویند و با
سکباج و بازیر پزند +
معده همچون معا بود و آن سرد و خشک بود +
معین ماذریون است و گفته شد +
مغاث بهترین آن بغدادی بود و سفیدی که میل بزردی داشته و طبیعت آن گرم
و تر بود در دوم و گویند که خشک بود مقوی اعضا بود و مسمن و ضماد کردن آن بر شکستگی
و کوفت و الم و نقرس و صلابت مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابت حلق باشد و
مشی و باه را برانگیزاند خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ از وی یکدرم بود و گویند که آن مضر بود
بمثانه و مصلح وی عسل بود و در ضماوات بدل وی قلیب کنند +
مغر و مغن و مغرده هر سه یافتم و آن نوعی از طین است سرخ رنگ و بیونانی میلطس
گویند و برطیقون خوانند و بشیرازی گل سرخ گویند و نجاران استعمال کنند و نیکوترین آن بود
که سرخ روشن بود نه تاریک و نیکوترین وی مصری بود و شیخ الرئیس گوید که سرد بود و س

در اول و خشک بود در دوم و فولس گوید که در قبض و تجفیف نیکوتر از طین مختوم است جراحتها را باصلاح آورد و کرم بکشد و چون در سرکه حل کنند و بر جمره و مجموع و ورمهای گرم طلا کنند نافع بود و مجرب خواه ریش و خواه نشده و اگر بر سوختگی آتش کنند روع ماده بکند و ورم را بگدازاند و ریش را خشک گرداند و چون سحق کنند و با تخم مرغ نیم برشت بیاشامند خون را به بندد و اگر با آب لسان الحمل بود قرحه امعا را سود مند بود و طبیعت به بندد و درد جگر را نافع بود و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط خون حیض بکند و همچنین اگر حقنه کنند قرحه امعا را و خونی که از معا سفلی روانه بود قطع کند

مغموم قلیه بادنجانست

مغنیسا صاحب منهاج گوید که آن مانند مرقشیشا بود و نیکوتر و گویند که آن گلی سیاه است که از کوه کاشان می آورند و مؤلف گوید که انچه محقق است سنگیست الوان بغایت سست و اکثر آن سیاه سنگ بود که بسرخی مایل بود و نقطها بر آن باشد و آبگینه گران آنرا استعمال کنند جهت آنکه آبگینه را سفید کند و آبگینه گران آنرا سنگ مغنی گویند و رنگ برکان خوانند و در ولایت شیراز در قریه فارق دهی است که آنرا برکان خوانند و از ان ده خیزد و آنرا سنگ کان از این گویند و وی قابض و مبرد و مجفف بود و مقوی معده بود و سنگ بریزاند و در داروهای چشم هم مستعمل کنند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم درم بود و مضر بود بدل و گویند که مصلح وی عسل است و بدل آن مرقشیشا است

مغناطیس حجر المغناطیس گویند و گفته شود

مغاث هندی کلز است و گفته شد

مغد لفاح بریست و گویند که آن بادنجانست و گویند که آن نوعی از کماه کوچک است لیکن قول اول و دوم صحیح ست و صاحب منهاج گوید که بادنجانست و گفته شد و لفاح بری را مغد خوانند و هم گفته شد

مغرود نوعی از کماه کوچک است و بد بود خوردن وی

مفرح حزن مفرح مطلق گویند لسان الثور بود و گفته شد

مفرح قلب المحزون ترنجانست و بادرنبویه نیز گویند و گفته شد

مقل صمغی ست که آنرا کوما خوانند و معروف بود بمقل ازرق و بمقل مکی و بمقل الیهود و عربی
بود و صقلبی بود و نیز مقل مکی که آن ثمر دوم است و گفته شود و نیکوترین آن آنست که صافی بود و بلون
ابریشیم بود ازرقی بود که بسرخی مایل بود و زود حل شود و هیچ چرکی و چربی در وی نبود و چون
بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب و رایحه غار کند و ابن مؤلف گوید بهترین مقل آن بود
که تلخ بود و صافی و در وی لزوجتی بود و زود شکسته گردد و خوشبوی بود و طبیعت آن گرم
بود در سوم و گویند که در آخر درجه اول و خشک بود در سوم و گویند سرد بود و گویند تر بود و رازی گوید
گرم و تر بود در دوم طاعون را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که چون بآب دهان روزه دار حل
کنند تا چون مرهم گردد و بر ورم حنجره نهند نافع بود و زن چون بخور برگیرد و بخور کند انضمام رحم
بگشاید و بچه بیرون آورد و هر رطوبتی که باشد پاک گرداند و چون بیاشامند سنگ گرده و مثانه
بریزاند و بول و حیض براند و اگر در مسهلات کنند منع سحج کند و اگر بیاشامند گزندگی جانوران را
و هر فه کهن را نافع بود و قوت مجامعت بدهد و فرهی آورد و مفتح سده گرده و مثانه بود و مسهل بلغم
و سودا بود مقدار آنچه از وی تناول کنند ... درم باشد و وی خنازیر را نافع بود و زائل کند
و چون با سرکه بر سعفه طلا کنند نافع بود و فسخ عضله و صلابت اعصاب و تعقد آن و کزاز و
درد پهلو و ریاح را نافع بود و چون بیاشامند و بخور کنند و بخور برگیرند بواسیر را نافع بود و خون آنرا
به بندد و محلل اورام اسفل و انثیین و خونی که بسته بود و عرق النسا را و نقرس را نافع بود و اسحق
گوید که مضر بود بجگر و مصلح آن زعفران است و گویند که آن مضر است بشش و مصلح وی کثیرا بود و
بدل آن بوزن آن صمغ البطم است و نیم وزن آن کندر رومی بود.

مقل مکی ثمر مقل دوم است و صاحب منهاج گوید آن ثمر درخت مقل بهش خوانند چون آن ثمر
و چون خشک گردد مقل خوانند و اندرون وی استخوانی بود و آنچه پخته بود خارج آن در مکه خورند و آن
لذیذ بود و در اندلس نارسیده خورند و آن عفوصتی تمام داشته باشد و آبی اندک و لعابی خشن
بود و قابض و بارد و شکم به بندد و قوت معده بدهد و پوست وی پخته و تقطیر البول را نافع بود و
این ثمره را مقل مکی خوانند.

مقلونیا ملونیا گویند و گفته شود.

مقلیا ثاب بسریانی حرف را گویند وگفته شد +

مقرنبات صبر است وعلسی خوانند وگفته شد +

مقدونس و مقدونس نیز گویند وآن کرفس ماقدونی است ومنسوب بماقدونیا که روم بود
وآن فطراسالیونست وگفته شد واین مولف گوید غیر فطراسالیونست +

ملغمة الاندرسیکران الحوتست وگفته شد وفلومس وبوصیر نیز خوانند وآن ماهی زهرج است
وگفته شد +

ملحنة القرشیة مخلصه است وگفته شد +

ملح بپارسی نمک گویند وآن انواع ست ملح عجین و ملح اندرانی وسیاه بلفظی دسیاه غیر
نفطی و ملح هندی سرخ رنگ بود و ملح مرونجه تلخ بود ونزدیک ببوره بود واین مولف گوید
نمک اندرانی نمکی ست که در آتش صبور بود واز آتش نمیگریزد وآن از قریه از قرای مصر حاصل
میشود که آن ده را اندران خوانند ونیکوترین آن اندرانی بود سفید تنک بپارسی آنرا طبرزد
خوانند وطبیعت آن گرم وخشک بود در دوم ودیسقوریدوس گوید که قوت وی قابض بود وجلادهنده
ومحلل و منقی بود وگوشت زیاده بخورد از ریشها ودر داروهای جرب مستعمل کنند
واورام بلغمی وحکه ونقره وجذام وقوبا را سودمند بود ونمک بادها را بشکند ومنع عفونت بکند و
سودمند بود غلیظی اخلاط را وبگدازاند وچون با زیت وسرکه وعسل بیامیزند و بدان
تحنک کنند خناق را ساکن گرداند واگر با عسل بود ورم لهات ونغانغ را نافع بود واگر با جو
سوخته بعسل ضماد کنند اکله وقلاع را واسترخاء لثه را نافع بود وچون با برگ کتان بر گزیدگی عقرب
نهند وضماد کنند نافع بود وبا پودنه کوهی وزوفا گزیدن افعی نر را سود دهد واگر با زفت وقطران
با عسل بر گزیدن مار شاخدار نهند نافع بود وبا سرکه وعسل دفع مضرت سم هزارپای کند و گزیدن
زنبور بکند وچون با مویز وعسل ضماد کنند بر دنابیل نضج دهد واگر با زوفا وخمر وبا عسل
منضج اورام بلغمی بود ودر انثیین عارض شود وگزیدن نهنگ را سود دهد وچون سحق کرده
در خرقه کتان بندند ودر سرکه نیز فرو برند وبر عضوی گزیده میمالند نافع بود واگر با سکنجبین بیاشامند
رفع ضرر افیون وفطر کشنده بکند وابن جریج گوید که چون با غذای که سرد بود مانند شیر وماهی

و کوامیخ خلط کنند از طبیعت خود بگردد تا بحدیکه گرم و خشک گردد بر استعمال وقی یاری دهد
و بلغم لزج از سینه و معده دفع کند و معا را بشوید و بهضم طعام یاری دهد و موافق مرطوبی مزاج
باشد و نخفار اسفر بود و چون با سرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند قطع خون بکند که از بن
دندان آید و خونی که بسبب دندان برکندن بود به بندد و اگر گرم کنند و در دهان نگاهدارند
درد دندان را نافع بود و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و
چون صوف پاره بدان ترکنند و بر جراحتهای تازه نهند که خون روان باشد خون را به بندد
و نمک اندرانی چشم را تیز کند و ناخنه و اسفیدی چشم را تنک و ضعیف گرداند و سبل را سود دهد
و درد معده را نافع بود و مسهل بلغم عفن خام سودا بود و مقدار شربتی نیم درم بود و نمک سوخته
دندانرا جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر آن بود که نمک را بشویند یکبار و رها کنند تا خشک
شود پس در دیگی کنند و سر دیگ بر دیگ نهند و رها کنند تا از حرکت باز ایستد آنزمان سوخته
بود و بعضی نمک را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا خمیر سوخته گردد و بیرون آورند و نمک
تلخ مسهل سودا بود بقوت وی و رازی گوید که بسیار خوردن نمک محرق دم بود و مضعف
بصر و متعلل منی و جرب و حکه آورد و صاحب منهاج گوید که مضر دماغ و مضر شش بود و مصلح
وی آن بود که بشویند و سعتر اضافه وی کنند و گویند که بدل آن نیم وزن آن نوشادر
است و گویند نیم وزن آن بوره است ❊

ملح الدباغین سوسج است و گفته شد ❊

ملح الصاغة تنکار است و گفته شد ❊

ملح سبحی لومه ملح عجین است و گفته شد ❊

ملح سبحی بوره درخت غرب خوانند و وی اقوی ترین بورها بود و گفته شد ❊

ملح العرب نمک هندی گرم و خشک بود و وی گرمتر و لطیف تر از انواع ملح است
ملح هندی نیکوتر آن بود که منتن الرایحه بود و طبع آن گرم و خشک بود و قی را یاری
دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربتی از وی تا نیم درم بود و آن مضر بود بمعاء مصلح وی
هلیله زرد بود ❊

ماراخ قاقله است وگفته شد +
ملوخیا ملوکیه گویند وآن نوعی از خبازیست وآن بستانی بود وبشیرازی خطمی کوچک خوانند ودرخت وی مانند درخت خطمی بود اما گل وی سرخ کوچک بود وبهترین ملوخیا آن بود که سبز وبزرگ وقضبان وی بسرخی مائل بود وطبیعت وی سرد بود در اول وتر بود در دوم وگویند که سرد وتر بود در سوم التهاب را نافع بود چون بر سینه ومعده ضماد کنند وسیلان حیض را نافع بود واختلاف دم وصداع ودرد چشم گرم را سودمند بود چون با آرد جو ضماد کنند واسحق گوید که سده جگر وزهره بگشاید چون از آب وی سی درم بیاشامند وگویند که مضر بود بمثانه ومصلح وی گل بود و با گلاب +
ماطاه مشط الراعی ست وگفته شد +
ملونیا مقلونیا خوانند وآن خربزه درازست وبشیرازی آنرا خیار دراز خوانند وآن خیاره بود وطبیعت آن سرد وتر بود وزود هضم شود +
ممسک الارواح موقف الارواح خوانند وآن اسطوخودوس است وگفته شد
منج بیخ است بپارسی منگ گویند ودر باگفته شد این مؤلف گوید که منج بفتح میم اسم بیخ است وبضم میم اسم زنبور عسل ومرج راهم منج خوانند +
من هر طلی که بر درختی افتد یا بر سنگی آنرا من خوانند مانند ترنجبین وکزانگبین وشیرخشت وبید انگبین وامثال آن وماسرجویه گوید که گرم بود در اول ومعتدل بود در یبوست و رطوبت سینه را نیکو بود وشش را از رطوبت آن بزداید وخشونت آن نرم گرداند وسرفه که از رطوبت بود زائل کند وحبیش بن حسن گوید که گرم بود در آخر درجه دوم وخشکی وی نزدیک بگرمی ولیست ونیکوتر آن بود که لون وی صافی بود وبیخ چوب درختی با وی آمیخته نباشند واستسقا معده را نیکو بود وطبیعت محکم دارد ومار اصفر را سودمند بود چون بیاشامند وبر شکم ضماد کنند وچون سعوط کنند بمقدار دانگی دماغ را پاک کند وبادهای غلیظ از وی بیرون آورد ومقوی ادویه بود چون با وی خلط کنند با دوپهای بزرگ در شربت و سعوط از بسیاری منفعت آن در بدن +

منیم در باب حا در صفت حب المنیم گفته شد +

منجوشه سنبل رومی ست وگفته شد +

منذ عون یبروح است وگفته شود رومی منذراعورس گویند +

منشور خیر را بدین نام گویند وگفته شد ونوعی از خشخاش ست که آنرا نیز منشور گویند عود است وگفته شد +

منغ مزج است وگفته شد +

منغ روافشان تخم جرجیر است وگفته شد +

موز درختیست مانند نخل وثمر وی را موز خوانند ودر طرف دریا بسیار بود وبطعم شیرین ومانند خشخاش با پوست بود واین مولف گوید که چنان گویند که موز بر درخت خوش نشود تا انگاه که از درخت باز کنند وچند روز در خانه بیاویزند وحکایت کنند که شاخ موز را شمردند که سی صد موز بران بود ووزن شاخ سی صد رطل یعنی صد وپنجاه من وگویند میان برامدن موز از زمین تا آنوقت که میوه دهد ده ماه ومیان شگوفه آوردن او تا تمام رسیدن چهل روز وطبیعت وی ابن ماسویه گوید که گرم بود در وسط درجه اول وتر بود در آخر غذا اندک دهد وریش حلق وسینه وشش ومثانه وسرفه خشک را نافع بود وباه را تحریک دهد وگرده را نیکو بود وبول براند وشکم نیز وبسیار خوردن وی مولد سده بود وصفرا وبلغم زیاده کند بحسب مزاج ووی بمعده ثقیل بود بغایت ومصلح وی نبات بود که با وی بخورند یا عسل وپیش از طعام بباید خورد وبعد از وی سکنجبین بزوری وبعد ازان غذا را نشاید که خورند تا آنزمان باز غذا بگذرد وبخاصیت سم کلا بست +

مورد اصفر مورد بریست ونیکوترین آن رومی ست وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم صرع را نیکو بود ومقوی معده وجگر بود وصداع ورطوبات دماغ را نافع بود وچون بخود برگیرند کرم را بکشد +

مسو بیونانی میون خوانند وبعضی اثانا سیلیقون خوانند وساق نبات وورق وی مانند شبت بود لیکن ساق وی غلیظ تر بود وبدرازی دو گز بود وبیخ وی را اموخوانند

و بوزن وبون غاریقون بود لیکن بزردی مایل بود و اندکی تلخی داشته باشد و خوشبوی بود و آن
بیخ مستعمل است و طبیعت آن صاحب منهاج گوید که گرم و خشک است در سوم و در وی رطوبتی
نافخ غیر نضیج بود و جالینوس گوید گرم بود در دوم و خشک بود در سوم نیکوترین آن روشن و سفید
و پاک بود بول و حیض براند و ملطف بود و کمتر از سنبل بود و قابض تر درد مفاصل را نافع بود و جگر و سپرز
را نافع بود خوردن و طلا کردن عسر البول را نافع بود آشامیدن و ضماد کردن درد مثانه و گرده
را نافع بود چون بجوشانند یا بخیسانند و بیاشامند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعوق کنند بادی
که در ماده معده باشد و مغص و درد رحم و درد مفاصل و سینه را سودمند بود و چون بجوشانند و
زنان در آب آن نشینند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند و اگر زیاده استعمال
کنند صداع آورد و اسحق گوید که مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم کرفس بود و بدل آن نیم وزن
آن جوزبوا و نیم وزن آن سنبل و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل سیاه است و این مؤلف
گوید بدل مو در گرفتگی بول فطراسالیون است یا افسنتین رومی و قد شجره مو در گز بود و بیخ وی
پراگنده بود بعضی راست و بعضی کج +

مومیائی نیکوترین آن معدنی بود که از ولایت داراجرد خیزد و دیسقوریدس گوید مومیائی
بقوت زفت و قفر بود و چون باهم بیامیزند و طبیعت آن بود الا که مومیائی منفعتی بسیار دارد
و طبیعت آن گرم بود در سوم و لطیف و محلل بود و شیخ الرئیس گوید که گرم بود در آخر درجه دوم
و خشک بود در اول مقوی روح بود بخاصیت و سودمند بود ورمهای بلغمی را و خلع و کسر
و سقطه و ضربه و فالج و لقوه خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و صداع سرد و صرع و دوار را سودمند
بود و چون حبه از آن با آب مرزنگوش سعوط کنند و گرانی و زبانی را قیراطی بطبیخ سعتر فارسی بیاشامند
نافع بود و منع نفث الدم از شش بکند و خناق و درد حلق را قیراطی از وی با سکنجبین یا رب توت
سودمند بود و قیراطی از وی با آب کمون خفقان را نافع بود و حبه از وی فوق آن ازائل کهند
چون بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی از وی بشیر تازه بیاشامند ریش مثانه را نافع بود و دو حبه
از وی با قیراطی جهت گزیدن عقرب را با شراب صرف بیاشامند و هم چندان با روغن گاو
بر موضع گزندگی بمالند و از جهت کسر چون بیاشامند زود نفوذ کند تا موضع کسر و نهایت اثر آن

در آبی که افتیمون جوشانیده باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و از جهت امساک بول
هر روز دو حبه با آبی که تخم کرفس جبلی و فقاح اذخر در آن جوشانیده باشند بیاشامند و در ابتدای جذام
و برص و داء الفیل هفت روز با آبی که طبیخ افتیمون هر روز نیم دانگ بیاشامند و در معده که از سردی
بود و سوء الهضم دو حبه هر روز با شراب آب صافی بیاشامند و گزندگی مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد
هر روز دو حبه با آبی که افتیمون و برگ درمنه و پودنه کوهی در آن پخته باشند بیاشامند و رعشه که ظاهر گردد
در اعضا بسبب [illegible] وقت هر روز دو حبه با آبی که سعتر پارسی و راسن جبلی در آن پخته باشند و از جهت اختناق
رحم و مجموع علتها که زنان را باز دید آید از سردی دو حبه با آب سادج هندی بیاشامند و از جهت تب ربع
کهن هر روز دانگ در آبی که بیست عدد [illegible] آورده در آن پخته باشند بیاشامند و این خاصیتها و زیاده تر از این دارد
اما کوتاه میکنیم تا گران نشود لیکن آنچه از ولایت ولایت دارابجرد آورند و معروفست بشبانکاره این
منفعتها دارد غیر فرنگی که آن معمول از آدمی ست و غیر انواع دیگر که از کوهها یا از آب خیزد و آن قفر الیهود
است و منافع آن نزدیک بموسیائی بود و گفته شد صفت آن و این مؤلف گوید که در نزدیکی آن
غار که موسیائی حاصل میشود دهی ست و نام آن دو آئین [illegible] آن سبب این را روناس آئین گویند

مولوبدنا نیکوترین آن بود که بلون مرداسنگ بود و جالینوس گوید که بقوت مرداسنگ بود
و در مرهمها گوشت زیاده برویاند و مؤلف گوید که بشیرازی آنرا کرباره گویند چون با آب بسایند و در
شب بغل مالند گند آن ببرد

موم شمع است و گفته شد

موش در هندی پوش در هندی ست و گفته شد

مولی حربل است و گفته شد

موداسون گزر البر است و گفته شد

موفیون نوعی از سموم است نزدیک به بیش و مداوای کسی که آن خورده باشد
مداوای بیش کنند

مهار بلور گویند و صاحب منهاج گوید که آن سنگیست بجنس بلور و گویند بلور ست و صاحب
جامع گوید که نوعی از آبگینه است که در معدن با سنبادج مجموع میشود [illegible]

و در صعید مصر و آن سنگیست سفید که بگل ماند نوعی دیگر هست که حسن و رنگ وی کمتر می باشد و طلب
که چون نگاه کنند ظن برند که آن نوع اندرانی ست و نوع اول که گفته شد بدترست تحقیق ابوالطیب
ابن سلیمان گوید مها خاصیت چون زن در زمان زائیدن انگشت بدو دهند زائیدن بروی آسان
گردد و هرمس گوید که گرانی زبان را و کسی را که سخن تباه گوید چون سحق کنند لعبکه و نمک و مرو زعفران
و نوشادر و با عسل حل کنند و زبان را ابدان تحریک میدهند چند نوبت آن زحمت از وی زائل شود
و کسوفراطیس گوید که مها سودمند بود از تعاشش و سل که عارض شود کودکان را و زنی را که شیر دوشیدن او
از پستانش آید بر پستان مسح کنند شیر آسان بیاید و تمیمی گوید که چون با آب سحق کنند سفیدی
چشم را زائل کند +

مهد نوعی از عرطنیثا ست که معروفست براحة الاسد و اهل مشرق قیلفی خوانند +

میشن درخت بزرگ ست و بیونانی آبلولوطوس خوانند و ثمره وی بزرگتر از فلفل بود و
سیاه رنگ و مغز وی سفید و شیرین نیست معده را نیکو بود و شکم را به بندد و آن لطیف و مجفف بود
و نشاره چوب وی چون بیاشامند یا حقنه کنند سودمند بود جهت قرحه امعا و زنانی را که
نزف الدم بود و رطوبت مزمن که از رحم ایشان روان بود و موی سرخ گرداند و شکم را به بندد +

میعه بیونانی میعه سایله را اصطفه خوانند و عسل لبنی نیز گویند و ثفل وی را میعه یابسه خوانند و نیکو
ترین آن بود که خوشبوی باشد و بشیرازی بخور خوانند و در وی قبضی و تجفیفی بود و طبیعت
آن گرم و خشکست و گویند که تر بود و مسخن و ملین و منضج بود و دماغ را پاک گرداند و جذام را نافع
بود و طبیعت به بندد و مقدار مستعمل از وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت بود
سودمند بود و چون بیاشامند یا بخور برگیرند حیض فرود آورد و از خواص وی آنست که
بخور کردن وی قطع رایحه عفن میکند و وبا را سودمند بود و لیکن صداع آورد و اسحق گوید
که مضرست بشش و مصلح وی مصطکی بود و صفت میعه سایله در لبنی گفته شده

میشبهار کار چشم بود گفته و صاحب جامع گوید که میشبهار و میشبار لیلافون است که همیشه
از حی العالم ست و گفته شود +

میشیم منشم است و صفت آن در حب المنشم گفته شده

میبختج بپارسی پختہ بش گویند و آن آب انگور جوشیده است که عشر یک بماند +

میویزج زبیب جبلی خوانند و صاحب جامع گوید که آن حب الراس است و این خلاف است
و حب الراس غیر آنست و میویزج را بپارسی میویزک گویند و نیکوترین آن مصری بود سیاه
و رسیده و معروف بود بمیویزج جری و طبع آن گرم و خشک است در سوم و آن محرق و
اکال و حریف بود و بخاصیت سپش را بکشد خاصه چون با زریخ بود و چون تنها بر جرب لین
شده ضماد کنند نافع بود و چون پانزده حب از وی بیاشامند قی کیموس سالخ آورد و وی
مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن گویند که عاقر قرحا بود و در خوردن وی خطر بود
که قرحه مثانه پیدا کند +

میسوسن شراب سوسن است والله اعلم بالصواب +

باب النون

نارجیل بادنج گویند و رانج نیز گویند و آن جوز هندیست و بپارسی نارگیل خوانند و بشیرازی
کردی و بهندی دارین مؤلف گوید که بهندی کوپره گویند و نیکوترین آن تازه بود که بیخ آن
سفید بود و آبی که در آن بود شیرین بود و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در اول
و چون تر بود گرم بود در اول درجه باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد و منی را زیاده کند و سنگ
گرده بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد و کهن گشته وی کرم را بکشد
و حب القرع بیرون آورد و طبع را به بندد و بر معده ثقیل بود و پوست مغز وی بهضم نشود و آنرا بهتر است
که پوست وی البته باید خراشید و با شکر باید خورد و کهن شده وی غثیان و کرب و غش آورد
و مداوای وی بقی کنند و بعد از آن برب فواکه ترش این مؤلف گوید درخت نارجیل مانند
درخت خرما بود و ورق وی از چهار شبر تا شش وجب بود و شمار در لیفی بود که آنرا کنبار خوانند
و ثمره او همه سال پی‌در‌پی باشد و آب وی را الطواق خوانند شیرین بود اما نیم روز بیش نه ماند
و ترش شود و بی ترشی بایستد و نارجیل را در شیب خاک کنند اگر تازه بود بروید اگر نه نروید +

ناتخواه و ناتخه و نانوخیه و ناتخاه نیز گویند و بشیرازی زنیان خوانند و ناتخواه اسم فارسیست
و معنی آن طالب الخبز است یعنی طلب کننده نان و نیکوترین آن رزین متانه و خوشبو بود

که زائل بسرعت بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند که گرمی وی در دوم بود و سدّه بگشاید و درا[illegible] بهق و برص استعمال کنند و اسقف بیدوس گوید که چون با شراب بیاشامند مغص و عسر البول و گزندگی جانوران را نافع بود و حیض براند و ابوجریج گوید که طبیخ وی نفخ را بگشاید البته و تبهای کهن را نافع بود و چون طبیخ وی را بر گزندگی عقرب ریزند در حال درد را ساکن کند و فارسی گوید که قطع نفخ که در سینه و معده بود بکند و مسکن ریاح بود طعام را هضم کند و درد دل و غثیان را عظیم نافع بود و کسی که طعام را طعم نداند و ابولس گوید مسخن معده و جگر بود آشامیدن وی و ابن ماسویه گوید که گرده و مثانه را پاک گرداند و طبری گوید که سنگ بگدازاند و کرم و حب القرع را بیرون آورد و صاحب منهاج گوید با سداب بول براند و آب وی را چون در چشم چکانند خون بسته را بگدازاند و مقدار با خود از وی یک مثقال بود و اسحق گوید که مقلل لبن بود مصلح وی ترمس بود و گویند که چون سحق کنند و با عسل بسرشند و طلا کنند بر ورمی که باشد در هر موضعی که بود ورم آنرا تحلیل دهد و چون زن بدان حقنه کند رحم را پاک گرداند و رطوبات عفن را بدان خشک گرداند و بوی آنرا خوش کند و چون بر وی طلا کنند شبور لبنی را زائل کند و چون بکوبند و با گردگان سوخته بخورند تر خر را نافع بود +

نارنج صاحب منهاج گوید که پوست وی گرم بود در دوم و حامض وی سرد بود و خشک در اول محلل ریاح سرد بود از دماغ و وی لطیفتر از اترج بود و مانند وی بود در فعل وی و شریف گوید که درخت وی مشهور است و ثمر وی مرکب از قوی مختلف بود و پوست زرد وی گرم و لطیف بود و حامض وی سرد و خشک بود در سوم و تخم وی و بیخ وی گرم و خشک است اگر پوست خشک وی سحق کنند و با آب گرم بیاشامند محلل مغص بود و ریاح و اگر او را شرب وی کنند با زیت کرم و حب القرع بیرون آورد و پوست نارنج چون تر بود و در روغن خیسانند و سه هفته در آفتاب نهند و منفعت مانند روغن ناردین بود و چون دو مثقال از وی بیاشامند گزندگی عقرب مجموع گزندگیهای که سم ایشان سرد بود نافع بود و از وی چون بیاشامند سمهائی که عارض شود بسبب گزندگیها نافع بود و حامض وی بناشتا خوردن جگر را ضعیف گرداند و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معده گرم را نافع بود و اثر

سیاهی از جامه سفید ببرد و اگر سنگ روی خبسانند بگدازد و اگر عروقهای باریک وی جمع کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمندترین دواها بود از جهت دفع زهرهای کشنده که سبب آن از سردی بود +

نارمشک ناغیست خوانند و آن انواع زبان هندیست و تاویل آن بپارسی مشک الرمان بود و صاحب منهاج گوید که آن قفاحی و قشوری و اقماعی ست مانند لبباسه اما مؤلف گوید که قفاحی هست مانند تخمی سرخ رنگ و اندک برگی سبز در میان آن بود و اسحق بن عمران گوید که آن از خراسان خیزد فی الجمله منفعت وی چون منفعت سنبل بود و نیکوترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند که آن گرم و خشک بود در سوم و لطیف بود و معده سرد و جگر سرد را عظیم نافع بود و نیکو و ملطف اخلاط غلیظ و محلل آن و تسخیر گوید که بدل آن دانگی و نیم آن زنجبیل و نیم وزن آن پوست پسته و دو دانگی از آن سنبل بود و ابن عمران گوید که بدل آن بوزن آن کمون کرمانی ست و دو دانگ آن قسط بحری بود و گویند که بدل آن نیم وزن آن سنبل و نیم وزن زنجبیل و نیم وزن آن قسط است و گویند که بدل آن نیم وزن آن قسط است +

نارفارسین نوعی از مرست که مغشوش کرده اند ببعضی از تیوعات و آن کشنده است +

ناردین سنبل رومی است و مؤلف گوید که آن بیخی ست که بلون مشابه بامیران و عروق اصفر است و آن بشکل سارون بود و ریشها بسیار داشته باشد لیکن ریشه وی باریکتر از ریشه اسارون بود و نیکوترین آن فربه بود و تازه و خوشبوی و آنچه بسفیدی مائل بود بد باشد و طبیعت آن گرم باشد در دوم و خشک بود در سوم و چون از آن در کحلها کنند موی مژه برویاند و وی بول و حیض براند و ورم رحم را نافع بود در طبیخ وی نشستن و یکدرم از وی فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گوید که مضر است بشش و مصلح وی کثیرا بود یا عسل و بدل آن سنبل هندی بود +

ناقوح ولبوث است و گفته شده

نارکیو ارمال البسعال خوانند و آن خشخاش است و گفته شده و نارکیو خشخاش سیاه است

ناب الکلب دندان نیش سگ دیوانه وغیر آن در باب صین صفت عظام گفته شد +

ناغیس نارمشک ست وگفته شد +

ناطف بپارسی قبیطه خوانند آنچه از شکر بود معتدل و موافق بود جوان را وکهلان را و پیران را و مزاجهای سرد را وگرم را و نافع بود سرفه که از حرارت بود و آنچه از خشخاش سود مند بود اصحاب نزله را و حرقت بول را نافع بود و آنچه از عسل بود موافق مزاجهای سرد و پیران بود لیکن صداع آورد و مولد صفرا بود خاصه جوان را و آنچه از فستق بود نافع بود کسی را که در سینه وی خشونت سده و خلطی بلغمی بود و آنچه بکنجد بود کثیر الغذا بود و نافع بود سرفه را و سینه را لیکن ثقیل بود و مرخی معده باشد و آنچه بگردکان بود بغایت گرمی بود معده بلغمی را نافع وگرده را گرم کند لیکن صداع آورد و تعدیل آن بخشخاش وکاهو کنند و آنچه ببادام بود گرمی اندک داشته باشد و سرفه که از رطوبت بود نافع بود +

نبق رطب بپارسی کنار تر خوانند و عرب نبق دوما گویند طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود وگویند که خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی وی کمتر بود و آنچه مایل بود بحموضت سخت سرد بود و وی طبیعت براند وگویند که حکم وی و سبب امرود مساوی بود و آنچه معتدل بود از وی شکم ببندد و غیر معتدل وافع قوت بود از بهر آنکه هضم نشود و مهیج هیضه بود و وی مولد بلغم بود و از بهر آنست که محروری مزاج را بعد از وی باید که سکنجبین خورد و سرد مزاج گلنگبین +

نبق یابس کنار خشک سرد و خشک بود و سردی وی کمتر از سردی تر بود و در وی تجفیف و تلطیف بود و قابض بود قوت معده را بدهد و شکم ببندد و منع نزف و اسهال که از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند و با استخوان بکوبند و غذا اندک دهد +

نبت الارز حب الصنوبر است وگفته شد +

نبیذ التمر شراب خرما نیکوتر آن بود که از رطب سازند و طبیعت آن گرم و تر بود و بدن را فربه کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و مسمن بود و وی غلیظ ترین نبیذها ست بغیر از دوشابی که سده آورد و مولد خونی بود تیره و سودائی مضر بود با عصاب حواس و مصلح وی انار ترش است +

نبیذ دوشابی نیکوتر آن بود که از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود و حرارت آن کمتر از خرمائی بود و دیر هضم شود و بادانگیز تر بود و مولد سده بود خاصه چون تازه بود +

نبیذ العسل بغایت کمتر از خمر بود وخشک باشد رطوبت معده سرد مزاج را و مرضهای سرد بلغمی را نافع بود خاصه چون با افاویه سازند وی خمار آورد بیشتر از خمر و محروری را مضر بود و مولد صفرا بود و صداع آورد و داو لی آن بود که تنقل با انار مزه کنند و نقل آن بنیاذ کنند و اگر خماری عارض شود رب غوره کرش ترش باشد رب غوره و اترج و مانند آن خورند

نبیذ الفانید و التین مسهل طبیعت بود و صفرائی مزاج را موافق بود و کسیکه علت گرده و مثانه داشته باشد و سینه و شش را نیکو بود و مسخن بدن بود و مسمن اما حکه و جرب آورد و فی الجمله مجموع نبیذها مقصر باشند از شراب

نبیذ الزبیب گرم و تر بود و حرارت وی دون حرارت خمر سیاه غلیظ بود و چون افاویه در وی کنند تلیس طبع وی باشد رطوبت معده را نافع بود لیکن منافع وی به نزدیک بود بخمر و مسهل بود و اگر عسل با وی بود گرم و خشک بود سرد مزاج را نافع بود و مرضهای سرد بلغمی را سودمند بود و اورا ربو بود و مسخن گرده و مثانه بود و سنگ گرده و فضولی که بود بیرون آورد و شکم به بندد و انچه از مویز مجرد بود غذا بیشتر دهد و خونی که از وی متولد شود متین و غلیظ تر از خونی بود که از شراب حاصل شود و زود مستحیل شود بخلطی سیاه که آنرا دروی خون میخوانند و بعد از آن مستحیل بسودا گردد و سودائی مزاج باید که از آن اجتناب نماید

نبیذ النارجیل مسکری نیکو بود و مسخن و ملین بود سودمند بود جهت درد پشت و گرده که از خلطی سرد بود

نبات بهترین آن سفید و شفاف بود و سبک و پاک و طبیعت وی معتدل بود حلق را صافی کند از رطوبتی که از سر بوی ریزد و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه آن بود و اگر لاجورد و اضافه وی کنند سودا را نافع بود اما بمعده مرار مضر بود و مصلح آن فواکه مر بود

نبات الرعد کماه است و گفته شد

نجب پوست سلیخه بود و نجب اسم هر قشری ست و آن مخصوص بود بسلیخه طیب

نجم و نجیل و نجیر این هر سه اسم ثیل است و در ثا گفته شد

نحاس بپارسی مس گویند و آن انواع است یکنوع سرخ بود که بندی زنند و معدن آن

قبرسی بود و آن فاضلترین انواع مس بود و یکنوع سرخ روشن بود و یکنوع بسیاهی مایل بود و
آنرا بصنعت زرد کنند و یکنوع طالیقونست و آن گفته شد و چون مس را بسوزانند و سنج گویند
و وی حریف بود و در وی قبضی بود چون بشویند نافع بود و نیکوترین آن شبهی رقیق املس سرخ
بود از هر دو طرف و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و در وی قوتی قبضی بود و از ظرفهای
مسین شرب کردن مسهل بود و باید که حذر کنند از چیزهای که در وی رها کنند از شوری و تلخی و ترشی و
شیرینی و چربی و گوشت و اولی آن بود که چون چیزی در وی بپزند چون گرم بود از وی بیرون کنند
و رها نکنند تا در آن سرد شود که مضر بود و زنجار وی سم بود و منفعت آن در زا گفته شد

نحاس محرق او سنج است و گفته شد

نحام مرغ آبی بود و ابن ماسویه گوید که گوشت وی گرم لحوم طیر بود و افضل آن گرم بود و
جرب قوت چشم آورد و منی را بیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج گوید که صحیح آنست که دیر
هضم شود و از آن جهت است که با ابازیر مستعمل کنند و از پی آن آب مثلث خورند یا بعضی از جوارشات

نخاع بپارسی پشت مازو گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود

نخاله بپارسی سبوس را گویند طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و در وی جلا و تلیین
بود و تنقیه بسیار و حلق و سینه را نرم کند خاصه حسوی که از آب وی شکر سازند و وی محلل ریاح
بلغم بود و چون بر موضعی که نفخ بود گرم کنند و در کیسه کنند و بدان تکمید کنند بدان موضع نفخ را تحلیل
دهد و اگر با سرکه گرم کرده بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند بر پستانی
که شیر در وی بسته باشد ورم آنرا ساکن کند و شیر روانه کند و اگر نخاله را با ورق ترتیزه بپزند و
بر گزندگی عقرب ضماد کنند درد را ساکن کند و اگر با آب تنها بود همین سبیل بود و اگر سبوس را
در سرکه خیسانند و بر آتش نهند و دود آن در بینی کسی رود که زکام داشته باشد شفا یابد

ند بپارسی کشته گویند و آن مرکب بود از عود و عنبر و مشک بخور آن مقوی قلب بود و دافع سموم

ندع صعتر برّیست و گفته شد

نرجس عبهر خوانند و بپارسی نرگس گویند نیکوترین وی مضاعف بود و بشیرازی آنرا هفت
نرده خوانند و طبیعت وی معتدل باشد در گرمی و خشکی و لطیف بود و گویند که گرم و خشک بود در دوم و گویند در سوم

دماغ را بگشاید زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیلی قوی بود و صداع که از رطوبت بود و سوده بود اما مصدع سرهای گرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود و این مؤلف گوید نرجس انواع بود یکی را شاه نرگس گویند و یکی را نرگس گویند و یکی را نرگس مسکین و یکنوع را کافوری خوانند و یکنوع را بهاری گویند اگر با نرگس مضاعف چنان کارند که پیاز نرگس را میان بشگافند و پیازی دیگر در میان آن نهند و بکارند مضاعف شود.

نرد آن طلائی مرکبست از صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ و ورمهای گرم را نافع بود و در مرکبات گفته شد.

نردک مؤلف گوید که صاحب منهاج و صاحب جامع صفت وی نگفته اند و آن گیاهیست کوهی که ورق آن بورق خیار زه ماند و بیخ وی را اودام النمر خوانند و گویند که پلنگ را زائیدن دشواری باشد و چون یکبار بقدرت حقتعالی بزاید میداند که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن نشود و آن گیاه را طلبد و بیخ آن برکند و بخورد تا دیگر آبستن نشود بقدرت حقتعالی کرمی در بدن وی پیدا شود و گویند که آن در پس سرکه وی میباشد و گویند که در بن دم وی بود و گویند در شیردان وی و در میان سرگین وی نیز می یابند و مؤلف گوید آنچه محقق است در بن دم وی بود باقی خلاف است و آن حجر النمر است و بپارسی نرک پلنگ خوانند و خواص آن بسیار است هر جراحتی که ناسور شده باشد چون آنرا بسایند بآب و بر جراحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی که صلابه وی را لحق کند دیگر آبستن نشود و هر مرد که آن با خود نگاه دارد هیچ زن از وی بار نگیرد و امتحان وی آنست که اگر در شیر گوسفند اندازند شیر بریده شود و اگر کسی آنرا با خود دارد و در اندرون دکان خباز رود نانها از دو تنور بیفتد و نرک از یک و نیم سیر کوچکتر بود به بسیار و کم داشته باشد و لوریان عملی سازند و آنرا که عملی بود بکارد توان تراشید و آنچه اصلی بود بکارد نتوان تراشید و مطلق رنگ ک برنگ پوست پلنگ بود سیاه و سفید.

نسرین ورد صینی خوانند و آن دو نوعست یکنوع از آن بپارسی گل مشکین گویند و یکنوع نیز هست و قوت وی نزدیک بیاسمین بود و روغن وی مانند روغن نرگس بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید که گرم است در دوم و گویند در سوم و وی منقی

وملطف بود وسردی اعصاب را نافع بود وکرم گوش را بکشد وطنین و دوی را سودمند بود
و سده بینی را بگشاید و درد دندان را که سبب آن از عفونت بلغم بود نافع بود و مسکن قی و فواق بود و چون
چهار درم از وی بیاشامند خاصه بری وی واصحاب مره سودا که سبب آن از عفونت بلغم
باشد سود دهد و مسخن دماغ و مقوی دل و دماغ بود و چون ادمان کنند بوئیدن وی کنند
و محلل ریاحی باشد که در سر و سینه بود و عطسه بیرون آورد و چون سحق کرده در حمام بخود مالند
بوی بدن و عرق را خوش کند و چون بکوبند و بر کلف روی مالند زایل کند و چون خشک
کنند و هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند چند روز پیاپی جوانی را نگاهدارد و مانع شیب و
ابن ملواحت گوید محمد بن زکریا آورد که در خراسان دیدم که از آب گل نسرین از یکدرم تا سه درم
میدادند و اسهال قوی میکرد و اگر گل انگبین از گل آن کنند اسهال تمام میکند و مقوی
و مفرح دل است +

نسر شریف گوید که آن مرغیست بغایت بزرگ و ثقیل الطیران و بپارسی آنرا کرکس خوانند
و در طیران چون بلند گردد از مغرب بمشرق پرواز کند و هم در آن روز باز گردد و این از عجایبست
و گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظتر از گوشت مرغان بود
و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مولد مره سودا بود و نزدیک بگوشت کلنگ باشد و هم چنین
وی و گویند که زهره وی را در چشم کشند هفت نوبت با آب سرد و طلا کنند در پیرامون چشم سودمند
بود از جهت نزول آب و اگر با هم چندان عصاره بذر قه بیامیزند و بشویند و کحل کنند تاریکی
چشم را نافع بود و غلظ اجفان و جرب آن و پیه وی چون بگدازند و در گوش چکانند کرم
کری را نافع بود خاصه چون که پیاپی این عمل کنند +

نشا بیونانی امولن گویند و بپارسی نشاسته نیکوترین وی سفید بود که آنرا سرات خوانند
و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول گویند که آن سرد بود در دوم و تر بود چون با زعفران
بر کلف روی طلا کنند زائل کند و چون بپزند با سه چندان آب و قند و روغن بادام اضافه
کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود البته و وی ریش چشم را نافع بود
و چون بریان کنند شکم به بندد و چون با شراب بر گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و گویند که

نشاسته غذا کمتر دهد از هر جهت از گندم سازند و دیر تر بگذرد و دیر هضم شود و سده آورد و گویند
که مولد سودا بود و مصلح وی چیزهای شیرین بود مانند شکر و عسل و بدل آن گرد آسیا بود و گویند
که از زر مغسول.

نشاره طبع هر نشاره مانند چوب آن درخت باشد و نشاره چوب کهن خورده که مانند آرد
بود چون ضماد کنند و بر ریش تر نهند نیکو کند و بصلاح آورد و چون با آن قدر انیسون بشراب
یا بسرکه بسرشند و در خرقه کتان کنند و بسوزند و سحق کنند و بر هر قرحه نمله افشانند مفید بود و
شریف گوید که نشاره چوب از گرم و خشک بود چون با حنا بیامیزند و بر چوب تر افشانند
بمالند زائل کند و چون دود کنند گزندگان بگریزند و پشه را بکشد و منفعت نشاره عاج در باب
عا در صفت فیل گفته شد.

نضار درختی است که چون در کوه روید نضار خوانند چون در زمین روید اثل خوانند و گفته شد

نطرون بوره ارمنی است و گفته شد.

نعنع بیونانی منثی خوانند و بهر ار اگویند و بشیرازی راقونه خوانند و نیکوترین آن بستانی بود
تازه و نیکوترین خشک وی آنست که در سایه خشک کنند و طبع آن معتدل باشد در روی
رطوبتی فضلی بود و گویند که گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در سوم و خشک بود در
اول و در وی قوت مسخن و قابض و مانع بود و وی لطیف ترین البقول خورنده بود که میخورند
و دیسقوریدوس گوید که عصاره وی را چون با سرکه بیاشامند قطع نفث دم بکند و کرم
دراز بکشد و محرک شهوت جماع بود و چون با آب انار ترش دو شاخ یا سه شاخ بیاشامند
فواق و غثی و هیضه را ساکن گرداند و اگر با سویق ضماد کنند بر دمامیل بگدازاند و اگر بر پیشانی
نهند با پوست جو صداع را زایل کند و اگر بر پستانی که شیر بسته بود ضماد کنند ورم آن
زائل کند و چون با نمک ضماد کنند بر گزیدگی سگ دیوانه مفید بود و چون بر زبان بمالند
خشونت را که در زبان بود زائل کند و چون زن بخود برگیرد پیش از مجامعت منع آبستنی
بکند و اگر دو شاخ از وی در شیر اندازند و رها کنند شیر را نگاهدارد از خرابی و وی بغایت معده نیکو بود و شریف
گوید که چون بخایند درد دندان را نافع بود بغایت و چون بر گزیدگی عقرب نهند عظیم نافع بود

وچون

و چون سعوط کنند صاحب خنازیر که ظاهر بود بر گردن وی سه نوبت هر نوبتی دانگی از عصاره ورق وی با روغن گل بغایت کمال سفید بود و نافع و صاحب بواسیر را عظیم نیکو بود بورق وی ضماد کردن و نیکوترین معالجه وی بود و گویند که بغایت موافق معده بود خوردن و ضماد کردن و درد معده را زائل کند و قوت وی بدهد و اشتها را بیاورد و مسخن معده بود و قطع قی بکند و از بلغم و خون و ضعف فم معده بود و چون با قدری عود با مصطکی بخایند فواق را و خفقان را زائل کند و مقوی دل و مفرح بود و یرقان را دفع کند و از بسیار خوردن وی حکه در حلق پیدا کند و گویند که مولد ریاح بود و مضر بود بسفل و مصلح وی کرفس بود و گویند که بدل وی پودنه جوئی بود +

نعام بپارسی شتر مرغ گویند جالینوس گوید گوشت وی چون گوشت بط بود کثیر الفضول و عسر الهضم باشد و رازی گوید که گوشت وی بغایت غلیظ بود و باید که اصلاح گوشت بط کنند و ابن صوان گوید که پیه وی بگیرند در اول تابستان و آخر بهار در موضع که نهند مار و افعی از آنجا بگریزند و چون بوی بشنوند غشی آورد و مجرب بود و گویند که پیه وی محلل اورام جاسیه بلغمی بود محللی قوی بود و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند و بیاشامند نافع بود و درد پائی که از سردی بود سودمند بود +

نفط دو نوع است سیاه و سفید و نیکوترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و اسحق گوید که ترست و وی لطیف و محلل بود و سده را بگشاید و درد ورکین و مفاصل و لقوه و فالج و سفیدی که در چشم بود نافع بود و دفع نزول آب در بود و سرفه کهن را نافع بود و چون نیم مثقال از وی با آب نیم گرم بیاشامند مغص را ساکن گرداند و بادها بشکند و سردی مثانه را سودمند بود و بچه مرده و مشیمه را بیرون آورد و چون بر گزیدگیها طلا کنند نافع بود و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اسحق گوید که آن مضر است بشش و مصلح وی سرکه و کثیرا بود و بدل نفط سیاه قطران بود +

نقد عصفر است و گفته شد +

نلک شجره زعرور است و گفته شد +

نمام نمام الملک خوانند و نماما گویند و سیسبر است و نیکوتر آن بود که سبز و تیز بوی باشد و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید که دفع عفونات بکند و شپش بکشد

و ورم های سرد را نافع بود و بلغم لزج سخت صلب گرم را بیرون کشد و حب القرع بیرون آورد و بچه مرده
و سنگ بریزاند و ورمهاے سرد را نافع بود و گویند که چون با سرکه بپزند و با روغن گل
بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان و صداع و اختلاط ذهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند
فواقی را که از امتلا باشد زائل کند و همچنین تخم وی را چون بر گزیدن زنبور طلا کنند و با یک مثقال
با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود و بوییدن وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی
بود از دماغ و بدل آن باورنج بود و این مولف گوید ابوریحان آورده که بسیار باشد که سیسنبر نعناع
شود و حالانکه همچنین نیست و هیچ بحثی درین نیست که سیسنبر نعناع شود.

نمل بپارسی مور خوانند و شریف گوید از قول تیاذوق که مور بزرگ که در گورستان باشد چون
سحق کنند و بر برص طلا کنند بعد از آنکه تنقیه کرده باشند زود زائل کند و چون صد عدد از وی بگیرند
و در بیضه در مر روغن زنبق اندازند و غرق کنند و سه هفته رها کنند و بعد از ان در قضیب مالند نعوظ آورد
و اعصاب قضیب را نافع بود و قوت دهد و چون سحق کنند با آب و بر شیب الابط طلا کنند بعد از آنکه
موی بر کنده باشند دیگر نروید و اگر بروید ضعیف بود و چون مکرر کنند دیگر نروید.

نمره بپارسی پلنگ گویند و این مولف گوید که پلنگ ترکیبی ضعیف دارد و استخوان پشت ندارد
بپیچیده شود و گویند چون کسی را زخم زند چهل روز از موش نگاهدارند که اگر موش مجروح را یابد بول
بر جراحت او کند و متعفن گردد و سیاه شود و اگر زهره وی خشک کرده با جاجاض ترج بسایند و بر بهق مالند نافع
بود و اگر موی در خانه دود کنند کژدم بگریزد و ارسطاطالیس گوید که چون خون او را بر کلف بمالند
و رها کنند تا خشک گردد زائل کند و چون مغز وی را بروغن زنبق بگدازانند و بخود برگیرند درد رحم را
نافع بود و پیه وی گرم و خشک بود و چون بدان دخان کنند فالج را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر
ازین نبود درین زحمت و جاحظ گوید که اگر آدمی پیه گفتار در اعضای خود بمالد و در برابر پلنگ رود
و در جایگاه وی رود و در پیش وی نشیند پلنگ را قدرت نبود که حرکت کند و برخیزد و زهره وی سم
قاتل است و گفته شد و نمرک وی در صفت نزول وی گفته شد.

نمیسقن کرسنه است و گفته شد.

نوارس نوعی از قثاء بزرگ است و آنرا شجرة القدس خوانند و مسواک العباس خوانند و

مسواک العباس خوانند و مسواک المسیح گویند وصفت قثاد در قاف گفته شد +

نوره کلس است و بشیرازی آهنگ گویند و نیکوترین آن سفید است و آب ندیده و آن لغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و آب رسیده وی چون دو روز یا سه روز بوی بگذرد نه محرق بود بلکه سخن بود و مغسول وی مجفف بود بی اذی گوشت زیاده بخورد و سوختگی آتش را بغایت نافع بود و مغسول وی معتدل باشد و خشک و بر سر موضعی که خون روانه بود چون بران نهند خون را قطع کند وی مضر بود و بتخفیف چون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از ان روغن بنفشه و گلاب و ثقل عصفر و تخم خربزه و آرد برنج بمالند و اگر اعضا را بسوزانند و دانه بیرون کند پس روغن گل و آرد عدس و سرکه و گلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده بود و علامت خوردن وی آن بود که دهن و بدن و معده و سوزش آن آرد و عسر البول و مغص و اسهال خون بسبب قرحه امعا پیدا کند و نوره با بول بیرون آید و سردی اعضا و غشی حداث کند و خفقان و مداوای وی بقی کنند بآب گرم و روغن پس شیر تازه و روغن گل و جلاب و اشتهای جرب از مرغ روغن بادام و لعابات نافع بود +

نوشادر معدنی بود و عملی بود و ابن تلمیذ گوید که نیکوترین آن طبعی خرانی و صافی بود مانند بلور و غافقی گوید که گرم و خشک بود در آخر سوم ملطف و مذیب سفیدی چشم را زائل کند و ملازه افتاده را محکم گرداند چون در حلق دمند با ادویه دیگر و خناق بلغمی را سود دهد بود و ملطف حواس بود و چون در آب حل کنند و در خانه بیفشانند مار گرد آنجا نگردد و اگر در سوراخ ایشان ریزند بمیرند و چون سحق کنند با آب سداب بیاشامند علق را که در حلق چسپیده باشد بکشد و شریف گوید که چون بروغن بپرورند و بر جرب سودائی بمالند در حمام زائل کند و چون نوشادر بخایند و در دهان افعی اندازند بکشد زود و چون با روغن گل بیامیزند و بر برص مالند بعد از تنقیه برص را زائل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و رازی گوید که بدل آن بوزن آن شب بود و بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود +

نوی التمر بپارسی استخوان خرما بود گیلانی گرم و خشک بود و در وی قبض و جلا بود و چون بسوزانند و بر ریشهای بد بپاشند نافع بود و اگر سوخته وی غسل کنند و بمیل بر قرحه چشم کشند

موی بر ویاند و چون چشم کشند ریش چشم را نافع بود و اگر غلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود و در مثانه ریزه بشکند و طبیخ وی سنگ بیرون آورد.

نوی الاهلیلج الکابلی استخوان هلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم و عسر البول را سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند که آن مضر بود بسپرز و مصلح وی شراب بود.

نوح لبلاب ست و گفته شد.

نهق صاحب جامع گوید که آن جرجیر الماء است و صاحب منهاج گوید که جرجیر البر است و هر دو گفته شد.

نهشل حب زبرلیست و آن گفته شد.

نیلوفر لینوفر گویند و بسریانی کرنب الماء و بیونانی نمیقا گویند و حب وی را حب العروس گویند و گویند که خلاف است و نیکوترین نیلوفر بغدادی بود که گل وی آسمان گون است و طبع آن سرد و تر است در دوم و سردی وی زیاده بود از سردی بنفشه و گویند که سردی وی در سوم بود و بیخ وی اگر با آب بر بهق طلا کنند نافع بود و نیلوفر ورمهای گرم را نافع بود و گل وی منوم بود و صداع گرم را نافع بود و منع احتلام بکند و شهوت باه بشکند چون یکدرم از وی با شراب خشخاش بیاشامند منی را ببندد و بجاستیتی که در دلیست و بیخ وی و تخم وی درد مثانه را نافع بود و ضماد کردن و تخم وی نزف را سودمند بود و چون در آب بجوشانند و بر سر ریزند حرارت سر را ساکن گرداند و نیلوفر چنان مضر نبود بمعده که بنفشه و خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی نبات بود و بدل وی بنفشه و یا خطمی سفید بود و اصل نیلوفر هندی حکم بیروج داشته باشد و نیلوفر از ادویه قلبی بود وقتی که تعدیل آن بزعفران و دارچینی کنند.

نیلج عصاره نیل است.

نمیقا نیلوفر ست و گفته شد.

نیشوق ادرک است و گفته شد و گویند الوجک ادرک است.

نیل خنثی است و عصاره وی را نیلج خوانند و شجره وی را اعظم خوانند و نیکوترین ورق وی سبز بود و

وطبیعت آن گرم بود در اول وخشک بود در دوم وگویند که سرد است در اول وگویند که سرد است باعتدال ومتوسط بود میان تری وخشکی وقابض بود ومنع نفث دم بکند وکلف وبهق زائل کند وداء الثعلب وسوختگی آتش را نافع بود وجراحات بد را که در اعضا صلب بود وریشهای عفن را سود بود وسرفه سخت کودکان را که قی کنند نافع بود وعصاره وی نیز همچنین واسحق گوید مستسقی چون بیاشامد سود دهد با فلوس خیارچنبر وچون عصاره وی بالسرکه حل کنند وبر ریش سر مالند نافع بود واگر ادمان کنند بر خنازیر منفجر ضماد کردن باقی صلابات آنرا بگدازاند ونیکو گرداند واسحق بن عمران گوید که بدل نیلج بوزن آن آرد جو دو دانگ آن مامیثا بود والله اعلم +

باب الواو

واجل بلغت اهل یمن لبلاب است وگفته شد +

وبر فرد است وگفته شد در فا +

وبر الارنب پشم خرگوش چون بر شریان دریده نهند با صبر ودقاق کندر وسفید تخم مرغ منع خون رفتن بکند +

وبر اللقاح پشم شتر سوخته چون سحق کنند ودر بینی دمند خون را ببندد +

وج عود الوج خوانند وبیونانی افوردن وبپارسی اگر خوانند وقوت وی نزدیک است بزرنباد وزرانند ونیکوترین سطبر وفربه خوشبوی سفید بر کوه بود وطبیعت آن گرم وخشک است در اول درجه دوم وگویند در سیم لون را صافی کند ومجفف رطوبات مفاصل بود وباه را زیاده کند وگرانی زبان را سود دهد وبهق وبرص وتشنج را ودرد پهلو وسینه وجگر وصلابت سپرز ومغص وفتق را نافع بود وبول وحیض براند وگزندگی جانوران را سود مند بود وسفیدی چشم را زائل کند وتاریکی چشم که از رطوبت بود واسحق گوید که صفرا وبلغم را سود دهد وشربتی از وی یک درم بود وگویند که مضر بود بسپرز ومصلح آن تخم رازیانه باشد وبدل سقوریدوس گوید که در شکستن بادها وتقویت جگر بدل آن بوزن آن کمون کرمانی بود ودو دانگ وزن آن ریوند چینی بود واسحق بن عمران گوید که بدل آن بوزن آن ربع وزن آن عود قرنفل بود وگویند بدل آن بوزن آن کمون دو دانگ آن زرواند بود وطبیعت مؤلف گوید برگ وج مانند برگ ایرسا باریک وبیخ وج بهم در شده وکج بود وطعمش تیز وبویش خوش بود

وحشیزن در یمنه خراسانی بود وطبیعت آن گرم وخشک بود وگرم حب القرع بیرون آورد و شربتی
از وی یکمثقال بود وبدل وی شیح ارمنی بود +
ودع بپارسی کجک خوانند وبزرگ وی سفید مهره بود وکوچک وی بشیرازی گوش ماهی
خوانند وآن نوعی از حلزون است وحلزون شیح بود و وی پهن وپیچیده بود وودع دراز وپیچیده
بود ودر قوت مانند صدف باشد وبخاصیت مانند شیح بود واین مؤلف گوید که ودع از جزایر وسحات
میان سراندیپ وکوکم گویند اهل آن موضع شاخهای نارجیل بآب فرو برند تا ودع بران آویزد
وبیرون آرند ودر خاک کنند تا گوشت آن حیوان بپوسد آنگاه بیرون آرند ودع بزرگ آنرا شیح گویند ودر غایت
سفیدی بود وودع دیدم که ظاهر وباطن آن سخت روشن بود مانند صدف +
ودح زوفا رطب است وگفته شد +
ورل شیخ الرئیس گوید که آن بشکل وزغ وسام ابرص باشد ودم وی دراز باشد وسر وی چون کو
بود وآن غیر سوسمار است ومخالف وی بود در شکل سر وبدن وگوشت وی بغایت گرم بود
ومسمن بود گوشت وپیه وی خاصه چون طلا کنند ودر ان قوتی جاذبه هست وجذب سلی و
شوک بکند وسرگین وی مانند سرگین سوسمار است سفیدی چشم را زائل کند وموی بر داء الثعلب برویاند
وسرگین وی ورک وکلف ووضح وقوبا را نافع بود وشریف گوید که چون بشکنند ویرا همچنان با خون در
دیگ اندازند وبا روغن بپزند تا مهرا شود جهت قرحه که در سر کودکان بود هیچ معالجه نیکوتر از آن نبود ودراز
گوید که پیه وی چون در قضیب مالند بغایت بزرگ گرداند وبدل پیه وی سقنقور بود +
ودل ماهی سقنقور است وگفته شد +
وداجانو کرمة البیضا است وگفته شد +
ورطودی ورطوری نیز گویند وآن سطاخیس بود وگفته شد +
ورس نباتیست یمنی ونبات وی مانند نبات کنجد بود وگویند که یکسال بکارند وده سال
باقی بود وثمره وی بر بهند واین مؤلف گوید ورس در دامن کوهی کارند که آنرا مدینجو گویند
وبلندی آن بیست فرسنگ بود وپیش از یک راه ندارد ونیکوترین وی آن بود که تازه
بود وسرخ رنگ که بزردی گراید مانند لون عصفر وبشکل گل بابونه بود خرد وطبیعت آن گرم وخشک بود

در دوم و قابض و لطیف بود کلف و نمش را نافع بود طلا کردن و چون بیاشامند وضع را سودمند
بود و سنگ بریزاند در گرده و مثانه سرد را نافع بود و مقدار شربتی از وی یکدرم بود و اسحق گوید
مضر است بشش و مصلح وی عسل بود و گویند که جامه را که بدان رنگ کرده باشند مقوی باه
بود پوشیدن آن +

ورد جل خوانند و بپارسی گل خوانند و سهرنوری و زهری که بود آنرا ورد خوانند و گل سرخ را
جوهم خوانند و گل سفید را وثیر خوانند و نیکوتر آن نافه فارسی تازه بود که هنوز نیک نشگفته باشد
و رایحه وی قوی باشد و بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح بن حکم گوید که سرد بود در اول و خشک
بود در اول درجه دوم و گویند که در سوم و متوسط بود در غلظ و لطافت و تخفیف وی اقوی بود
از قبض و وی مقوی اعضای باطن باشد و لثه اسنان و مصلح نتن عرق بود و در حمام چون
بخود بمالند و قطع ثالیل بکند چون سحق کرده مستعمل کنند و مسیح بن عمران و بغل را نافع بود و
گوشت در ریشهای عمیق برویاند و صداع را ساکن کند و اقماع وی نفث دم را نافع بود
و سده که در جگر بود از حرارت بگشاید و حلق را نیکو بود چون با عسل بپزند و بدان غرغره کنند و مسکن
وجع مقعد بود چون پر مرغ طلا کنند و طبیخ وی حقنه کردن قرحه امعا را نافع بود و تر وی مسهل
بود و ده درم از وی ده مجلس برویاند و سه درم از وی حرارت تپ ربع را بنشاند و خشک وی مسهل
بود و چون با عسل بپزند و بر معده ضماد کنند قرحه آنرا نافع بود و چون در دهان نگاهدارند بثیر و قلاع را
زائل کند خاصه چون با عدس و کافور بود و بوئیدن تازه وی صداع گرم را ساکن گرداند و قوت
دل و دماغ بدهد و در بعضی مردم زکام آورد و در بعضی ها نیز و مصلح وی بوئیدن کافور بود و چون در
وی خسبند قطع شهوت باه بکند و دفع مضرت وی بحب الزلم بود و شیخ الرئیس گوید که جوهری
مرکب بود از گرم و سرد مانند سوده سرخی وی در دوم بود و گرمی وی در اول و در وی تلیین بود
و پیوست بود و بعطریت ملایم جوهر روح بود و غشی و خفقان گرم را نافع بود و چون آب وی
اندک اندک بجرع کنند +

ن
ورد الحمار ورد الحمار الفجار خوانند و ابن ماسویه گوید که آن گلیست که اندرون وی سرخ بود و بیرون
زرد و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و بشیرازی آنرا گل قحبه گویند و صوردی نیز گویند و رازی گوید که بهار است +

ورد منتن گل باشد بوی بوی ناخوش دهد گل سرخ و آنرا القمان خوانند طبیعت وی گرم و خشک بود و بیخ وی محرق بود مانند عاقرقرحا +

ورد الحمیر نوعی از عود الصلیب است که آنرا ذکر خوانند و گفته شد +

ورد الزینه گل خطمی است و ورد الزوانی نیز گویند +

ورد فر اشقایق النعمان است و گفته شد +

ورد الحب کبیکج است و گفته شد +

ورد صینی نسرین است و گفته شد +

ورشان بپارسی مرغ الهی گویند گوشت وی شکم ببندد و دشوار هضم شود و آن بسرکه باید پخت +

ورق الخروج برگ شفتالو چون بر بدن طلا کنند قطع بوی نوره بکند و اگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش را بکشد و چون بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد +

ورق الطرفا برگ گز یابس و قابض بود و چون بپزند و بر سپرز نهند یا آب آن بر وی زنند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود +

ورق الدلب برگ خیار نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و در ورمهای گرم را که در زانو بود نافع بود و چون ضماد کنند و چون بکوبند نیکو و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و لیکن مضر بود بحلق و بینی و چشم و گوش و از خواص وی آنست که خفاش از وی بمیرد +

ورق الغرب برگ درک چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت دایر و یا برد و آب وی را چون بیاشامند کسی را که علق خورده باشد نافع بود و علق از حلق بیرون آورد +

ورق الکرم برگ رز چون نیکو بکوبند و ضماد کنند صداع که از گرمی بود ساکن گرداند و ضماد کردن با زانک بر تهیگاه قطع اسهال بکند و خاییدن وی مقوی لثه مسترخی بود +

ورق السرو نیکوترین وی آن بود که از سروی کهن گیرند و طبیعت وی معتدل بود در وسط گرمی و سردی و گویند گرم و خشک و قابض بود محکم ابی الذرع +

ورق ۱۵۸

ورق الاجاص برگ آلو سیاه چون با شراب بپزند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از ملازه و حلق بکند و چون بدان مضمضه کنند سیلان مواد از لثه بکند +

ورق العلیق صفت آن در علیق گفته شد +

ورق البلوط سرد و قابض بود و اندکی تجفیف داشته باشد و چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت برویاند و بحال صحت باز آورد و در لثه‌های ورشخوار یا القلاع آمده +

ورق الزیتون معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون بسوزند اثر قائم مقام توتیا بود و در داروهای چشم کنند و چون در سرکه بپزند درد دندان را نافع بود و آب پخته وی چون در دهان نگاه دارند سودمند بود و قلاع را زائل کند و ورق زیتون بری چون بر داء الحس طلا کنند نافع بود و چون با آب غوره بپزند چندانکه مانند عسل شود و بر دندان خورده طلا کنند قلع کند +

ورق شوکة المصری برگ درخت امغیلانست و گفته شد +

ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر بود و چون بکوبند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و خشکی وی را زائل گرداند +

ورق الکبر منفعت آن در کبر گفته شد +

ورق حنظل صفت آن در حنظل گفته شد +

ورق السورنجان در شنبلید گفته شد +

ورق الاترج در صفت اترج گفته شد +

ورق التوث گفته شد در صفت توت +

ورق الجوز مجفف بود و در وی قبضی باشد و چون بخایند و بر ریش نهند سودمند بود و نافع بود از جهت بثرهای که در دهن بود +

ورق الزیتون الهندی طالیسفر است و گفته شد +

ورق الغار صفت آن در غین گفته شد +

ورق النبق برگ کنار معتدل و مجفف و قابض و لطیف بود و مقوی معده بود و منضج

اورام وورد وی تحلیلی بود +
ورق الشجر البق در صفت ورد وار گفته شد +
ورق المصطکی در صفت مصطکی گفته شد +
ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا گفته شد +
ورق السوسن معتدل بود در گرمی و سردی وخشک بود در اول مجفف قرحها و شرها بود چون
بکوبند و بران باشند بی لدغ و ورق سوسن سفید صلابت رحم را نافع بود +
ورق الخلاف برگ بید در وی مرارت و اندکی قبضی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود عصاره
آن در د سپرز و صلابت آن و سده آنرا نافع بود و مسهل صفرا محرق و سودا و بلغم بود و ناقص
و صرع و گزیدن عقرب را نافع بود چون بیاشامند از وی تا کید رم با شراب و چون از بیرون ضماد
کنند هم نافع بود و وی بول براند با سکنجبین و اختناق رحم را نافع بود و مفاصل و نقرس را و نافع
ضرا دو بهای کشنده کند +
ورق الماذریون در ماذریون گفته شد صفت استعمال کردن وی +
ورق السرمق در سرمق گفته شد +
ورد العلیق گل تمشک است سرد و خشک بود و قابض و مجفف اختلاف دم را نافع بود
و لفث آن و ذرب و ضعف معده +
ورد اللوز بهار بادام سرد بود و مقوی دل و دماغ بود +
ورد السفرجل هم سرد بود و مقوی دل و دماغ بود +
ورد التفاح سرد و تر بود و مقوی دل و دماغ بود +
ورد الکمثری در طبیعت و منفعت مانند بهار بادام و سیب و به دامرود بود +
ورد الخیری در خیری گفته شد صفت انواع آن +
ورد الباقلا گل باقلا سرد و تر بود و مسکن حرارت دماغ بود و چون سحق کنند در باران صاحب
و در آفتاب نهند خضابی نیکو بود و موی را بغایت سیاه کند +
ورد الخشخاش سرد و تر بود و مسکن گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر ضماد کنند

سر را نافع بود و منوم بود و مسکن صداع گرم بود +
و زغه نوعی از سام ابرص است و بجیلی کو چلتر بود از وی و از خواص وی آنست که عقرب دید بمیرد
و گوشت وی سم مهلک است و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب سم قاتل بود و گویند که
وزغه حربا است بتحقیق و گفته شد صفت آن و مداوای آن +
وسخ بناتیست کوهی که در سنگ روید در بهار و بوی لیمو کند مولف گوید که بشیرازی آنرا لیمو دارو گویند
و طبیعت آن گرم و خشک بود +
وسمه ورق النیل است و طبیعت آن گرم و خشک بود گرم بود در اول و خشک بود در دوم و در وی قبضی
و جلائی بود موی را خضاب کند خاصه چون با حنا بود و خضابی نیکو آسان بود +
وسخ الاذن چرک گوش چون بر داخس طلا کنند نافع بود و چون بر شقاق لب طلا کنند سود مند
بود و بر گزیدگی افعی بغایت کمال نافع بود چون بشکافند و چند نوبت بران نهند +
وسخ الکوا یر النحل ابن سمحول گوید که آن عکبر است و گفته شد و صاحب جامع گوید که خطا ست
و مولف گوید که بتحقیق آنرا مومیائی نحلی گویند و بزبان مگس و اران آنرا بر سو خوانند و بسقورید س
گوید که آن علکی خوش بوی ست مانند میعه و آن بتحقیق مومیائی نحلی ست و منفعت وی در صفت مگس گفته شد و
عکبر نیز گفته شد و طبیعت وسخ الکوایر گرم بود در دوم نزدیک بسوم و آن جذبی بلیغ کند از بهر آنکه
جوهر وی بغایت لطیف بود و اگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و چون بر قوبا نهند زائل کند و مولف
گوید که در رفع خوف و کسر و افتادن از جای همان عمل مومیائی میکند و بسیار امتحان رفته +
وسج اشج است و گفته شد +
وشق فرد ی گرم و خشک بود و مسخن قوی باشد و در وی اعانتی باهی بود و محرک جماع و گرده
و پشت را نافع بود و محروری مزاج را نافع بود و از دادمان پوشیدن ایمن باشند و از بواسیر و آن
بو ستلنی بود +
وغد بادنجانست و گفته شد +
وقل مقل خشک ست و در مقل گفته شد +
ولیع جدا انست یعنی غوزه خرما و گفته شد

وینن انگور سیاه ست و در عنب گفته شد +
وشیره سگی سفید است و در ورد گفته شد طبع آن سیر و در سیم و در دوم +

باب الها

هال گویند که قاقله صغیر است و گفته شد +

هاکول گویند که حقیقیل است و گویند که بتحقیق تراب الهالک است و گفته شد +

هبید حب حنظل است و گفته شد +

۲ هدبه حمار قبان گویند و غیر قبان و آن جانوریست کوچک بسیار پای که در نشیب خمهای آب بسیار بود و بشیرازی آنرا اسبهک گویند چون با شراب بیاشامند عسر البول را و یرقان را نافع بود و چون بدان تحنک کنند بعسل یا طلا کنند بر مرض خناق را نافع بود و چون سحق کنند و در پوست انار با روغن گل بو گرم کنند بود بر گوش چکانند درد گوش را نافع بود اطهور سفس گوید که اگر وی در خرقه بپیچند و بر صاحب تب بندند زائل کند +

هدهد بپارسی مرغ سلیمان گویند عافقی گوید که گوشت وی چون بپزند با آب شبث و صاحب قولنج گوشت وی بخورد و آب وی بیاشامند نفع بود و در خواص آورده اند که اگر چشم وی برکسی بندند که نسیان بروی غالب باشد دفع نسیان کند و اگر بر کسی بندند که از رنج جذام ترسد مادامی که با وی بود ایمن باشد و اگر نیز ابتدا کرده باشد موافق باشد و اگر بروی بخور کنند در خانه گزندگان از آنجا بگریزند و اگر او را آدمی با خود دارد و در برابر خصم رود بروی ظفر یابد و حاجتهای وی گزارده شود و اگر خون وی در سفیدی چشم کنند یا بچکانند زائل کند و اگر بخور کنند در برج کبوتر هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد و اگر هدهد کشته همچنان درست بر در خانه بیاویزند هر که در آن بود از چشم بد ایمن شود و اگر مغز هدهد خشک کنند و سحق کنند و با سوسن و روغن کنجد بیامیزند و بعد از یکساعت بیفشانند و بر موی مالند سیاه و جعد گرداند و اگر لحیه شیب وی با خود نگاه دارند همه کس وی را دوست دارند و اگر بال وی را نزدیک موران بخور کنند بگریزند و گوشت وی چون بخور کنند مسحور را نافع بود یا کسی که با زن بسته باشند گشاده گردد باذن الله تعالی و دل وی را چون خشک کنند و بکوبند و با طلا بیاشامند قوت باه بدهد و لحیه شیب زبان

و دوا نپری که در بال وی باشد اگر در پوست بندند و مرد بر ران راست بندد مجامعت را ...
هرنوه قرنوه خوانند و آن ثمر درخت عود است و آن بمقدار فلفلی بود اندک ازان کوچکتر و
بزروی مایل بود و ازوی بوی عود آید و طبیعت وی معتدل بود و گویند که گرم و تر بود
و صاحب منهاج گوید که مقوی معده و مهضم بود و طبیخ وی بوا بح اندر سنگ بزاند و اسحق بن عمران گوید
که در حلق را نافع بود و شکم براند و بدل وی بوزن قاقله صغار بود +
هرد عروق الصفر است و گفته شد +
هرقلوس لقلة الیهودیه گویند و آن نوعی از هندبای برلیست و بعضی بگویند که آن نوعی
از شبخار است و لقلة یهودیه و شریف که قرصعنه است و انچه محقق است آنرا هرقلوه گویند
و بپارسی تره دشتی و آن از انواع کاسنی دشتی و برلیست و در هندبا گفته شود +
هرفولیون نمام است و گفته شد +
هرطمان قرطمان گویند و آن حبی ست که در میان گندم و جو باشد طبع آن معتدل بود
میان سردی و گرمی و میل تری داشته باشد که بغایت گرم بود و خشک و می محفف بود
بی لذع و در وی قبضی و تحلیلی بود +
هزار جشان و هزار فشان نیز گویند و معنی آن بپارسی هزار گره بود و آنرا بسریانی فاشرا
گویند و گفته شد +
هلیلج اصنافست زرد ست و آن خورد باشد و خام و هلیله سیاه و آن خوردتر از مجموع
باشد و کابلی از هر دو نوع بزرگتر باشد و در باب الالف در صفت اهلیلج گفته شد +
هزار اسفند حرمل است و گفته شد +
هشفیفل خشفیفل است و گفته شد +
هشت دهان عود هندیست و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم بخاصیت
نقرس را عظیم سود مند بود و بدل وی قنطوریون باریک ست +
هفت بیج اذریون ست و گفته شد +
هلیون بپارسی خرنده گویند و آن طبیخ است و گفته شد +

ہلقیفا ہندباست وگفتہ شود +

ہلموت حلیموست وآن سلق جبلی است ودر صفت حماض گفتہ شد صفت آن +

ہلیانہ شاہترج است وگفتہ شد +

ہلیون بپارسی مارچوبہ گویند ومارگیا خوانند واہل مغرب واندلس اسفراج گویند ونیکو ترین آن بستانی بود تازہ وطبیعت وی گرم وتر بود وگویند معتدل بود وکوہی گرم بود وورق آن مانند ورق رازیانہ بود وابن مؤلف گوید ہلیون اغلب ابن بن درخت انار برون آید وبدرخت پیچیدہ شود وصفت تخم وی گفتہ شد ووی مفتح سدہ احشا ومحلل آن بود وطبیخ آن عرق النسا او یرقان را ودرد امعا را نافع بود خاصہ طبیخ اصل وی وچون با شراب بپزند وطبیخ آن بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود وچون بطبیخ وی مضمضہ کنند درد دندان را ساکن کند وتخم وی ہمین عمل کند وگویند کہ وی شکم بہ بندد وگویند سود مند بقولنج بلغمی وریحی وعسر البول را نافع بود وباہ را زیادہ کند ودشوار زادن را سود دہد ومسخن گردہ ومثانہ بود مسخن بغایت معتدل وتقطیر البول کہ از برودت بود وبیر الرا سود دہد ودر دلنیست بار ورک کہن شدہ را نافع بود وسینہ وشش را نیکو بود وطبیخ وی چون سگ بیاشامد بمیرد وگویند کہ چون سرو گیش پارہ کنند ودر شیب خاک کنند ہلیون در آنجا بروید وآب وی وتخم وی سنگ گردہ ومثانہ را بریزاند وچون با قدری عسل وقدری روغن بلسان بیاشامند ودرد معدہ را مضر بود واولی آن بود کہ بجوشانند وبعد از ان باگوشت بپزند ومری وزیت را اضافہ کنند وطبری گوید کہ اگر بیخ وی را خشک کنند وبر دندان نہند قلع کند بی وجع وملاحت گوید اگر بیخ وی سحق کنند دبر بن دندان نہند اگر فاسد شدہ باشد قلع کند واگر درد بود درد ساکن کند ومجہول گوید کہ طبیخ اصل وی باہ را زیادہ کند وبدل آن جنجل بود +

ہنگ بزبان ہندی حلتیت است وگفتہ شد +

ہندبا بپارسی کاسنی خوانند بری وبستانی بود وبریا بیونانی تغولس فتحوریون گویند وورق وی ہمین تر از بستانی بود ومعدہ نیکو تر بود وبستانی را بیونانی انذیقیا خوانند وآن دو نوع بود یکنوع ورق وی پہن بود نزدیک بکاہو ودیگر نوع ورق وی باریک تر بود

و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی تر و شیرین بود و فاضلترین آن شامی بود و آنرا
انطوبیا خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود در آخر درجه اول و گویند سرد و خشک بود در اول و
گویند که خشکی وی در دوم بود و بر بیاط حشقوق خوانند و بپارسی تلخ و رازی گوید که اقوی
بود از بستانی در جمیع افعال و عصاره وی استسقا را نافع بود و سده جگر بگشاید و دفع سمها
بکند چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور و مار و تب ربع را زائل کند و بر گزندگی عقرب
ضماد کردن نافع بود و چون آب وی را با زیت بیاشامند بادزهر داروهای کشنده بود و مقوی
قلب بود و چون بیاشامند و لبن وی سفیدی از چشم زائل کند و هندبا بستانی را برودت
در وی بیشتر بود که در بری مقوی معده بود و سده جگر را بگشاید و سپرز را و حرارت خون را
و صفرا را بنشاند و چون آب وی بگیرند و بجوشانند و کف از وی بگیرند و با سکنجبین بیاشامند
سده را بگشاید و رطوبات عفن را پاک گرداند و تبهای صفراوی را سودمند بود و کاسنی کیموس
نیکو دهد و وی فاضلتر از کاهو بود در تفتیح سده و در تابستان تلخی وی زیاده گردد پس گرایش اندکی
میل بحرارت داشته باشد و نزدیک باعتدال و ضماد کردن خفقان را نافع باشد و چون با آرد جو
ضماد کنند و با اسفیداج طلای مبرد بود و ضماد کردن بر نقرس نافع بود و در چشم گرم را
ضماد کردن سودمند بود و هندبا مسکن غثیان و هیجان صفرا و حرارت معده بود و شکم را
ببندد و تب ربع را نافع بود و گزندگی عقرب را و مجموع جانوران را مثل زنبور و مار و سام ابرص
ضماد کردن با سویق نافع بود و چون با آب کاسنی خیارچنبر حل کنند و بدان غرغره کنند
ورم حلق را سودمند بود و مسکن غثی و هیجان صفرا بود و هندبا بطی الهضم بود و مصلح رشاد
بود نوعی از کاسنی بری هست که آنرا خندریلی گویند و گفته شد و کاسنی شامی که آنرا انطوبیا
خوانند معتدل ترین کاسنیها بود و کیموس وی نیکو بود و مسیح گوید که وی در میان کاسنی و کاهو
بود و طبری گوید که آن لطیفتر از کاهو بود و غذا اندک تر دهد و چون ورق وی بکوبند و بر ورم
گرم نهند بگدازاند و سرد کند و آب وی با آب رازیانه یرقان را نافع بود و بیخ وی از تخم وی بقوت
تر بود و در منفعت و نجیب سمرقندی در اصول تراکیب خلاف این کرده است و پوست
و بیخ وی مستعمل بود +

هوم المجوس مرانیه است وگفته شد وآن درخت هیئت که در حوالی فارس روید مانند
درخت یاسمین و مجوس در وقت زمزمه استعمال کنند وشگوفه آن بشکل اشنج ماند واین
مولف گوید که آنرا الشیرازی درزه روباه گویند +
هوفاریقون هیوفاریقون خوانند واو فاریقون گویند والمرد وساس نیز خوانند و
فوریقون هم نیز گویند وآن وادی رومی ست وآنرا قصبانی وزهری وجبی سنج رنگ رنگ
سماق بغدادی فی غایت سرخ اگرچه صاحب منهاج آورده است که سرخی وی کمتر از سرخی سماق
بود وهم آورده است که حب بلسان است وهر دو سهو است وطبیعت آن گرم است در سوم
وخشک است در آخر آن محلل وملطف اورام باشد ضماد کردن وورق آن سوختگی آتش را
نافع بود وچون بپزند وباشراب بیاشامند چهل روز پیاپی عرق النسا را نافع بود وحیض و
بول براند وگزاز را سودمند بود وثمر وی مسهل مره بود وبچه بیندازد وآب ورق وی چون
بیاشامند نقرس را عظیم سود دهد وبدل فیقوریدوس گوید که بدل وی بوزن وی بیخ اذخر
ونیم وزن وی بیخ کبر بود +
هوجره هوففسیداس است وآن عصی الراعی است وگفته شد +
هوفسطیداس صاحب جامع گوید که عصاره لحیة التیس است وگفته شد +
هوفیاوس خس الحمار است وگفته شد +
هیضمان نجل بریست وگفته شد +
هیل بوا هال بوا است وآن قاقله کوچک است وگفته شد +
هاشی کنگر بریست ودرازی قد آن یک گز دراز تر بود بلکه زیاده ومیان تهی بود وشگوفه
آن پهن بود وبلون بنفشه وباخر سفید شود ومیان آن شگوفه مانند پنبه شود واگر از آن پنبه در
گوش کسی رود کری آورد واین مولف گوید شگوفه وی چون بجوشانند وبیاشامند سرفه
را نافع بود +
هیل هال است وگفته شد +
هیرون قصب است وگفته شد +

هیزادها نفع است و گفته شده والله اعلم

باب الیاء

یاسمون یاسمین است و سجاباط نیز گویند و بشیرازی گل یاسم نیز گویند و آن سفید بود و زرد بود و گویند که ازرق نیز بود و عیسی بن ماسویه گوید که دو نوع است زرد و سفید و سفید بقوت تر بود در حرارت و یبوست و خوشبوی تر بود و مسیح گوید که طبیعت وی سرد و خشک بود در آخر درجه دوم و اول سوم و ملطف رطوبات بود و کلف را زائل کند و صداع بلغمی را نافع بود و بوئیدن وی ریاح بلغمی غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و اصحاب لقوه و فالج را نافع بود و مفتح سده بود و عرق النسا را نافع بود و نوع زرد وی محلل و مسخن هر عضوی سرد بود و مزکوم را نافع بود و محروری مزاج را صداع آورد و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و دیسقوریدوس گوید که گرمی که در رود بود و حب القرع و حیات بیرون آورد و چون خشک کرده آنرا سحق کنند با همچندان سرخس و با عسل لس بسرشند و بیاشامند و شریف گوید که چون یاسمین سفید بگیرند و سحق کنند و از آب وی بیاشامند سه روز هر روز مقدار ده درم قطع نزف ارحام کند و مجرب بود و چون خشک کرده سحق کنند و بر موی سیاه پاشند سفید گرداند.

یاقوت نیکوترین آن سرخ رمانی بود و وسواس سوداوی او خفقان و ضعف دل را بغایت نافع بود و گویند که چون از خود بیاویزند منع جمود کند خاصه جمود دم و او وی بغایت مفرح بود تا بحدیکه در دهان نگاهدارند تفریح بخشد این مؤلف گوید یاقوت بخاصیت روح را تربیت کند و حرارت غریزی را بیفزاید و جمله قوتهای حیوانی را تقویت کند و در دهان نگاهداشتن دل را قوت دهد و فرح بخشد و تشنگی بنشاند و نشاط بیفزاید و خون را صافی کند تا بحدیکه اگر بر مرده بندند خون او فسرده نگردد و دارنده آن در چشم مردم باشکوه باشد و باهیبت و از علت طاعون و وبا و فساد او ایمن بود و در معاجین دفع مضرت زهرها کند و در دارو وی چشم روشنائی بیفزاید و صحت چشم را نگاهدارد.

یبروج دو نوع است یکی بیخ لفاح است و دیگری را یبروج الصنم گویند و آن بیخ لفاح بری است و بصورت انسان بود و آنرا از این جهت یبروج الصنم گویند و مؤلف گوید

که در حد و دگرم سیر شیر از نزدیک قلعه شهریاری میباشد وقد آن از وجب کوتاه تر میباشد و دست و
پای داشته باشد و بلون سفید بود و بعضی گویند وی راسک میکند از زمین و آنرا سکند خوانند و
این معقول نیست و نیکوترین وی آن بود که فربه باشد و طبیعت وی سرد بود در سوم و خشک
بود در اول سوم مخدر و مسبت بود و اگر بورق وی ترش را مالند کیفیت زائل کند بی آنکه ریش کند
و اگر بر ورمهای صلب برد با میل و حنا زیر طلا کردن نافع بود و بیرج را چون بکوبند و بر مفاصل
ضماد سازند زائل کند و اگر کسی را احتیاج باشد بقطع عضوی چون در شراب بیاشامند بیخود
شود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن افیون و وی مسبت و منوم بود و
اگر در شراب کنند مستی زیاده آورد بغایت و بدترین آن پوست وی بود و بوئیدن ورق
آنچه سفید بود و آنرا ساق نبود و ذکر خواند مسبت بود و مداوای آن بقی کنند بآب گرم و عسل
و شبت و مصطکی و سعتر و مرد سفید و شیر تازه آشامیدن و بیرج را در محبت خواص بسیار است
و گویند که اگر کسی با سم شخصی که خواهد بر کند هم در زمان هر عضوی که بیرج که بیند از آن شخص را
همان عضو جدا گردد و خیلی خواص دیگر دارد که غیر طبی است و بدان سبب اینجا نیاوردیم۔
یتوع بر نباتی که آنرا لبنی محرق مسهل مقطع بود آنرا یتوع گویند مانند شبرم و عشر ولاعیه و مازریون
و عرطنیثا و ماهودانه و علقا و امثال آن و اصناف آن بسیار است و همه بد باشد و اقوی ترین
از یتوعات لبن بود و بعد از آن تخم و بعد از آن بیخ و بعد از آن ورق و طبیعت آن گرم و خشک است
در چهارم و آن بود که در دوم و سوم و از خواص وی آنست که اگر در برکه آب اندازند که ماهی در آن
بود ماهیان در روی آب افتد و لبن وی موی را ببترد چون بدان لطوخ کنند خاصه در
آفتاب و آنچه بعد از آن بروید ضعیف بود و اگر تکرار کنند دیگر نروید اگر بر دندان خورده چکانند قلع
کند و بواسیر را قطع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و منفعت هر یکی از یتوعات و مضرت و ابدال
و اصلاح آن در باب شخو گفته شد و گویند که بدل آن در استفراغ بلغم و مائیه و نیم وزن آن سکبینج است
یخصص نوعی از کرفس بزرگ است و آنرا مشرقی خوانند و انواع کرفس گفته شد در کاف و
گویند که آن فطراسالیون است۔
یدوه فسوس است و گفته شد۔

یذقه خاقاطی است وگفته شد +
یربوع بپارسی موش دشتی گویند گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند +
یراع قصب ست بپارسی نی گویند و در قاف گفته شد +
یر لیبسع بلیون است وگفته شد +
یرنا حناست وگفته شد +
یشف یشب خوانند و در حجر الیشب گفته شد +
یعقوب کبک نر است و در قبج گفته شد +
یعضید خندریل است وگفته شد و آن کاسنی بریست +
یغمیصا ریباس است وگفته شد +
یقطین نزدیک عوام کدو بود و در لغت هر درختی که ویرا ساق افراشته نبود مانند کدو و خربزه و حنظل و خیار و کدو امثال آن +
یلنجوج عود هندی ست وگفته شد +
یمام شفنین است وگفته شد و آن بوتیمار است +
ینبوت خرنوب نبطی است و صفت خرنوب نبطی و شامی گفته شد و طبیعت وی سرد و خشکست در سوم و خشکی وی در دوم بود و گویند که گرم بود و آن در صحرا یا در بن دیوارها ولبستانها روید و ثمره وی مانند گرده گوسفندی کوچکتر بود و لون وی سرخ بود که بسیاهی زند ایچه رسیده بود و در مصر آنرا حب الکلی خوانند و ثمره و دانه وی و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر باشند و طبیخ وی مضمضه کردن درد دندان را نافع بود و در طبیخ وی نشستن مقوی سفل بود و وی سودمند بود از جهت سیلان حیض مفرط خوردن و بخود برگرفتن و مخصوص اسهال را نافع بود و اگر به ثالیل مالند سخت زائل کند و خلط وی بد بود و ثقیل چون تر بخورند و لبشیرازی گویند جرا...
ینبوت شافسیاست وگفته شد در شا +
ینسوق بلغت اهل اندلس الفحه است و در الف گفته شد +
ینمه نباتیست که آنرا لبشیرازی دارد گویند و آن در جراحتها و زخمهای تازه مستعمل کنند والله اعلم بالصواب فقط

مقاله دوم از اختیارات بدیعی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلواة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله وصحبه اجمعین الطیبین الطاهرین اما بعد بدانکه این مقاله دوم از کتاب اختیارات بدیعی در ذکر مرکبات مستعمل والله الموفق والمعین

باب الاول فی المفرحات

مفرح یاقوتی خفقان و وسواس را سود مند بود و دل را قوت دهد و نشاط آورد و خاصیت آن بسیار است اینجا کوتاه کردیم صفت آن مروارید ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول و نقره محلول از هر یک یک مثقال حجر لاجورد یکمثقال و نیم لعل و عقیق و حجر یشب از هر یک سه درم طباشیر سفید و صندل مقاصری از هر یک پنج درم کهربا گل نیلوفر زرشک بیدانه از هر یک سه درم صندل سرخ طین مختوم از هر یک دو درم و کشنیز خشک و تخم گل از هر یک یکدرم و در بعضی نسخها افتیمون شش درم میکنند و در بعضی سنافج هندی زرنباد و درونج از هر یکی یکدرم عود هندی اترج گاوزبان از هر یک

سه درم بهمن سفید و بهمن سرخ از هر یک سه درم بادرنجبویه ریوند صینی از هر یک دو درم
تخم کاسنی کافور منصوری عنبر اشهب از هر یک سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم
سوخته سه درم کشنیز املج اهلیلج کابلی از هر یک بست درم گلاب و نبات مصری از هر یک
یکمن شراب سیب خاص و آب انار شیرین از هر یکی ده مثقال اگرچه در بعض نسخها شراب
سیب یکمن و آب انار چهل درم گفته شد اما این نسخه مستعمل است شراب به بست درم
داروها کوفته و بیخته مجموع با نبات و گلاب بسرشند و شراب و سیب را با انار اضافه کنند
و در ظرف چینی کنند چهل روز در میان جو نهند بعد از آن استعمال کنند شربتی نیم مثقال
تا یکدرم معتدل خفقان و وسواس ضعف دل را زائل کند و نشاط آورد اخلاط آن مروارید
ناسفته و بسد از هر یکی پنجدرم کهربا دو درم و نیم صندل سرخ و سفید از هر یک چهار درم گاوزبان
پنجدرم تخم کاسنی دو درم و نیم درونج عقربی یک درم ساذج هندی دو درم و نیم افتیمون
ورق گل سرخ از هر یکی سه درم زرنباد دو درم تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هر یکی دو درم
و نیم و در بعضی نسخها سنا هر یکی سه درم می کنند و در بعضی نمی کنند و زعفران عنبر اشهب
از هر یکی یک درم کافور نیم درم مشک ترکی بدانگی عود خام پنجدرم کشنیز خشک دو درم
و نیم خشخاش سفید بنفشه گل ارمنی از هر یکی دو درم و نیم زر ورق نقره ورق یکدرم و اگر
زر نقره یک مثقال بود شاید لعل نیم مثقال جمله کوفته و بیخته بشراب سیب خالص یا بشراب
حماض بسرشند شربتی یکدرم و اگر بشراب حماض خواهند کرد هشتاد و پنج مثقال باید و اگر
بشراب سیب صد و هفتاد مثقال باید و اگر نیمه شراب و نیمی سیب و نیمی شراب حماض
کنند بهتر بود مفرح سرد خفقان گرم را بنشاند و قوت دل بدهد صفت آن ورق گل سرخ
طباشیر از هر یکی دو درم کشنیز خشک بریان کرده و صندل مقاصری از هر یکی یک درم
مغز خیارین و مغز دانه کدو از هر یک چهار درم تخم بزرگ بوزن آن بهمن سفید و گاوزبان
از هر یکی دو درم زرشک بیدانه شش درم مروارید ناسفته کهربا از هر یک نیم و در بعضی نسخها
کافور نیم مثقال و زعفران دانگی میکنند و در بعضی مجموع کوفته و بیخته نبات بعرق بید مشک
بقوام آورند و داروها بدان بسرشند شربتی از دو یکدرم تا مثقال مفرح گرم خفقان سرد

وضعف دل را سود دهد اخلاط آن گاوزبان و بالنگو و بهمن سرخ و سفید از هر یکی درم ابلیج
در آب خیسانیده و خشک کرده و بریان نموده بست درم تخم فرنجمشک هشت درم عود قماری
ده درم گل مختوم مروارید ناسفته از هر یک یک مثقال زعفران یکدرم قرنفل بسد کهربا زرنب
کشنیز خشک از هر یکی دو درم کبابه سه درم ورق گل سرخ صندل مقاصری از هر یک پنجدرم
عسل الهلیلج چهار یکی یاقوت زر محلول و نقره محلول از هر یک نیمدرم دارچینی دو درم زرنباد
سه درم درونج عقربی یکدرم و نیم منقی نیم من قند سفید یک من و نیم بسد کهربا باید که سوخته باشد
داروها کوفته و بیخته قند صافی کنند و بقوام آورند عسل عسله و منقی کوفته بر سر آن کنند و
حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی از وی یک مثقال نافع باشد مفرح سرد
نوعی دیگر خفقان و ضعف دل که از گرمی بود زائل کند اخلاط آن طباشیر دو درم
گاوزبان ده درم شیره آمله پانزده درم عصاره زرشک پانزده درم صندل مقاصری سه درم
بهمن سفید و سرخ از هر یک ده درم ورق گل سرخ پنجدرم درونج عقربی دو درم کشنیز خشک و
پوست بیرون پسته کرده مروارید ناسفته کهربا سوخته بسد سوخته ابریشم سوخته از هر یکی
دو درم زعفران نیم درم یاقوت چهار دانگ زر ورق نقره ورق از هر یک یک مثقال
آب سیب ترش چهل درم آب حماض چهل درم در وقت قند صافی کرده بقوام آورند
و داروها بدان بسرشند شربتی یک درم مفرح گرم نوعی دیگر خفقان و ضعف
دل که از سردی بود زائل کند اخلاط آن زرنباد درونج عقربی گاوزبان از هر یک شش درم
بادرنجبویه سه درم کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند بعد از آن بعسل کف گرفته شربتی
یک مثقال مفرح جواهر خفقان و وسواس و ضعف دل را سودمند بود و جگر و گرده
و مغز را قوت دهد و لون را بغایت صافی کند و نشاط تمام آورد و بادهای سودائی دفع
کند و جهت قوت دل بغایت سود بود و خواص این بسیار بود اینجا کوتاه کردیم ص
یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت کبود یاقوت سفید از هر یکی
چهار مثقال کبریت سه مثقال لؤلؤ ناسفته چهار مثقال بسد دو مثقال کهربا دو مثقال
حجر لاجورد دو مثقال تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق قرنفل

سه مثقال پوست بیرون پسته چهار مثقال آمله مقشر ده مثقال پوست هلیله کابلی ده مثقال بادرنجبویه
قرنفل دارچینی کبابه چینی از هریک سه مثقال گاوزبان پنج مثقال عصاره زرشک پانزده درم
عود قماری چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین مختوم چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال
عنبر اشهب چهار مثقال مشک ترکی یک مثقال و نیم ورق زر ورق نقره گل دارچینی از هریک
چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار سه مثقال سنبل الطیب سادج هندی بهمن سرخ
از هریک دو مثقال بهمن سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی آب انار اصفهانی یک من
آب حماض نیم گلاب یکمن عرق بید مشک دو من نبات مصری دو من نبات با عرقها
و آب سیب و آب بقوام زیاده آورند چون فرو گیرند آب حماض بر وریزند و داروها بدان بسرشند
شربتی نیم درم تا یکدرم نافع **مفرح دلگشای** ضعف دل و وسواس سودائی و خفقان
را زائل کند و دل را قوت هرچه تمامتر بود آورد **اخلاط آن** مروارید ناسفته سه درم لبد
یکدرم قرنفل یکدرم بهمن سفید دو درم کبابه چینی بهمن سرخ از هریکی یکدرم زرنباد و نیم درم تخم
بادرنجبویه سه درم سادج هندی یکدرم درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم
کشنیز خشک دو درم زر ورق نقره ورق از هریکی نیم مثقال ورق گل سرخ سه درم دارچینی
یکدرم آمله مقشر پنجدرم عصاره زرشک ده درم طین ارمنی دو درم کافور مصری نیمدرم زعفران
دانگی عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دانگی و نیم شراب بست مثقال داروها کوفته و بیخته
بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود **مفرح یاقوتی** این نسخه معروف ست بمفرح صندلین
اخلاط آن مروارید ناسفته یکدرم و نیم کهربا یکدرم و نیم بسد یک درم یاقوت رمانی لعل آتشی
و حجر یشب زر محلول و ماه پروین زعفران از هریکی یک مثقال ریوند چینی دو درم صندل
سفید شش درم صندل سرخ سه درم همچنین شش درم تخم خرفه پنجدرم تخم کاسنی پنجدرم آمله
مقشر کشنیز خشک از هریک پنجدرم گاوزبان سه درم زرشک بی دانه هشت درم طباشیر
سفید ورق گل سرخ از هریک چهار درم خشخاش سفید پنجدرم تخم کاهو سه درم پوست بیرون پسته
پنجدرم درونج عقربی یک مثقال مشک خالص دو درم عنبر اشهب پنجدرم عود قماری
پنجدرم مصطکی یکمثقال پوست ترنج سه درم آب سیب آب به بست درم عرق بید مشک پنجاه درم

نبات سفید یک من نبات با عرقها بقوام آورند و آب سیب و آب به هر یک اضافه کنند داروها
کوفته و بیخته بران بپاشند شربتی یکدرم تا یک مثقال نافع بود **مفرح یاقوتی** خاص نوع دیگر مروارید
ناسفته دو درم کهربا یکدرم بسد یاقوت رمانی لعل حجر یشب و حجر لاجورد از هر یک دو درم زر و نقره
محلول با فوفل و زعفران ریوند چینی از هر یک یکمثقال صندل سفید و سرخ بهمن سفید تخم خرفه
تخم کاسنی از هر یک سه درم آمله مقشر و کشنیز خشک از هر یک پنجدرم گاوزبان سه درم ورق گل سرخ
چهار درم خشخاش سفید نه درم تخم کاهو سه درم پوست بیرون پسته پنجدرم درونج عقربی مشک خالص
از هر یک یک مثقال عنبر اشهب عود قماری از هر یک پنجدرم مصطکی یک مثقال پوست اترج
سه درم عرق بید و عرق گاوزبان گلاب از هر یک بیست درم نبات یکمن با عرقها بقوام آورند
ادویها کوفته بیخته و جواهر صلایه کرده بدان بپاشند شربتی یکدرم نافع بود **مفرح یاقوتی**
خاصه نوع دیگر مروارید ناسفته کهربا و بسد از هر یک سه درم یاقوت رمانی لعل آتشی از هر یک
یک مثقال حجر یشب عقیق از هر یک یکدرم حجر لاجورد یک مثقال ورق گل سرخ طباشیر سفید
کافور زبان صندل سفید و سرخ زرشک بیدانه کشنیز خشک از هر یک سه درم ابریشم خام مقرض
دو درم قاقله کبار ساذج هندی از هر یک یکدرم پوست اترج سه درم فلنجمشک خیر لوا
از هر یک دو درم مصطکی یکدرم درونج عقربی یکمثقال پوست بیرون پسته آمله مقشر از هر یک دو درم
عود قماری سه درم دارچینی یک مثقال حجر ارمنی یکدرم تخم کاسنی یک مثقال بهمن سرخ و سفید
از هر یکی سه درم طین مختوم زعفران از هر یک یکدرم بادرنجبویه دو درم مشک خالص نیمدرم
عنبر اشهب نارمشک یکدرم ماه فرفین یک مثقال آب به آب سیب از هر یک بیست درم
نبات عرق بیدمشک عرق گاوزبان از هر یک پنجاه درم گلاب سی درم نبات و عسل یکمن
علاوه با عرقها بقوام آورند و آب سیب و آب به اضافه کنند ادویه کوفته و بیخته و جواهر صلایه کرده
بپاشند شربتی یکدرم نافع بود **مفرح دلگشای نوع دیگر** پوست اترج پنجدرم بهمن سرخ
و سفید از هر یک دو درم هلیله سیاه دارچینی از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنجدرم قرفه دو درم
زعفران سه درم گاوزبان پنجدرم مغز بادام کنجد سفید خشخاش سفید از هر یک یکدرم مغز تخم
و مغز تخم خیار بالنگ از هر یک پنجدرم کرفس یکدرم مشک ترکی روغن بادام پنجدرم نبات

یک من ترنجبین سفید نیم نافع بود **مفرح دوا المشک حلو مستعمل** ضعف دل و مرضهای
سوداوی را سودمند بود و باهی که زن آبستن را باشد نافع بود اخلاط آن مروارید ناسفته
کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد درونج عقربی از هر یک یکمثقال بهمن سرخ و سفید و سنبل الطیب
قاقله قرنفل ساذج هندی و اشنه از هر یک یکدرم جند بیدستر یکدرم و بعضی نیمدرم میکنند دار فلفل
نیمدرم از هر یکی کوفته و بیخته با سه چندان عسل که آتش ندیده باشد بسرشند شربتی یکدرم تا یک
مثقال نافع بود **مفرح دوا المشک تلخ** مستعمل سودمند بود خفقان و ورم حلق و رطوبت
معده را **صفت آن** سنبل الطیب مر و مشک ترکی و ساذج هندی از هر یک دو درم زعفران
دو نانخواه و تخم کرفس از هر یک چهار درم صبر سقوطری افسنتین رومی از هر یک هشت درم [illegible]
شش درم جند بیدستر یکدرم و نیم مجموع کوفته و بیخته بغیر از مر را بخیسانند و بگدازند و بپالایند
و بر سر آن کنند و با سه چندان و نقره ورق از هر یک سه مثقال جدوار اعظم نیک سوده سی مثقال
پوست اترج سه درم سعد هندی دو درم قند سفید یکمن و اگر بعسل خواهند نیم من شربتی بقدر
حاجت **مفرح مسیحی نوع دیگر** و این نسخه مشهور بود بخواجه رشید الدین **اخلاط آن**
لعل بسباسه از هر یک پنج مثقال جدوار اعظم خوب سوده ده مثقال قند سفید سی مثقال
کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال نافع بود

باب الثامن در باب معاجین

معجون سقنقور خاصه مستعمل بلاد المولی الاعظم الاعلم بقراط العهد جالینوس الوقت
معین الملت والدین محمد الطیب نور الله قبره باه را قوت دهد و نشاط زیاده کند و گرده و دل و پشت
و دماغ را قوت دهد و نعوظ تمام آورد **اخلاط آن** شقاقل بهمن سرخ و سفید بوزیدان [illegible] مصری
بسباسه قرنفل و قضیب گاو جوان خشک کرده و حب الزلم مغز چلغوزه مغز حبة الخضرا
مغز نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله کبار تخم شلجم دانه فلفل نارمشک فرنجمشک صندل
سرخ و سفید خشخاش سفید گاوزبان [illegible] گل سرخ بادرنجبویه تخم [illegible] اسارون قرفه
درونج عقربی جوزبوا گل قرفه ورق قرنفل [illegible] سفید عود خام از هر یکی پنجدرم تودری زرد و سرخ
از هر یک چهار درم لب سقنقور پانزده مثقال خصیة الثعلب زعفران از هر یکی پانزده کهربا

زنجبیل سعد هندی و زرنب تخم بادرنجبویه زرنباد مصطکی کره تخم گزر تخم اسپست سانج هندی
حجر الیشب کهربا بسد زر محلول از هر یک سه درم لولو ناسفته پنجدرم عنبر اشهب ده درم مشک
ترکی یک مثقال و نیم سنبل الطیب ده درم لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم جزو اعظم
خوب سوده صد مثقال عسل بقدر حاجت **معجون لبانا** این نسخه هم املاء بندگی مولانا
معین الدین است منی بیفزاید و پشت را قوت دهد مثانه را پاک گرداند از بلغم و دیگر فضول
آورد و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط تمام آورد **صفت آن** مغز پسته مغز فندق و بادام
و مغز چلغوزه و مغز حب الزلم و مغز گردگان و مغز حب فلفل و کنجد مقشر دارچینی شقاقل بهمن سرخ
و سفید و سفر دماغ گنجشک و بیخ بابونه خشک سر با عنبر اشهب از هر یک پنج مثقال نارجیل
خصیة الثعلب بهمن سفید از هر یکی ده مثقال زرنباد زرنب خشخاش سفید زنجبیل بسباسه
تخم بادرنجبویه از هر یکی سه درم خولنجان قضیب گاو بوزیدان نقره محلول از هر یکی دو مثقال
مشک نیم مثقال عود خام ده درم زعفران یکدرم مصطکی دو مثقال یاقوت کبود یک مثقال
قند سفید یک من و اگر بعسل خواهند همین شبیه **معجون اسرار الاطبا** این نسخه
از آن مولانا اعظم شیخ الزمان شمس الملة والدین ابن هلال اردبلی نور الله قبره است
خاصیت این معجون بسیار است اما مخصوص است بچند چیز که گفته شود اول آنکه باه را
زیاده بکند و قضیب محکم دارد و گونه است روی را نیکو گرداند و استعمال کند بعد از ین مجامعت
تا از عرق النسا و نقرس و نقصان مجامعت و نقصان منی و از جمله مرضهای عصبانی ایمن
گردد شربتی از سه درم تا سه مثقال نافع بود **صفت آن** شقاقل خولنجان خصیة الثعلب
بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر از هر یک سه درم سده شیره سقنقور سه مثقال حب البان
و حب البلسان فلفل سفید مغز تخم خربزه و مغز خیارین مغز تخم جرجیر تخم گزر تخم پیاز تخم شلغم تخم
اسپست خشخاش سفید و خسک دانه و تخم تره تیزک تخم شبت تخم گندنه شامی که اثان مراد دو عو
و تخم لبلاب تخم گندنا خشک از هر یکی دو درم نارجیل مغز بادام و پسته مغز حب الصنوبر کبار و مغز
حب الخضرا و مغز حب القطن کنجد سفید از هر یکی هفت درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون و
بسباسه کبابه چینی سعد کوفی قرفه دارچینی پلپل جوز الطیب بادرنجبویه مشک عود خام عنبر اشهب زعفران

از هر یکی یک مثقال مشک تبتی نیم زنجبیل دندانی قسط شیرین مغز حب الزلم بسد ونج عقربی
از هر یکی دو درم ادویه ها بهم کوفته بیخته عنبر مشک زعفران با هم بسایند بعد از آن با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی کاسی یا چینی نگاه دارند و این معجون را که در خواص ذکر کرده
شده است آزموده و مجرب ست **معجون** که از جهت قوت باه ترکیب کرده است بسیار
است اما بهتر ازین نباشد و نظیر خود ندارد **صفت آن** بهمن سرخ و سفید شقاقل مصری
قرفه بوزیدان بسباسه کباب چینی خولنجان لسان العصافیر قاقله صغار و کبار سنبل الطیب از
فرنجمشک نارمشک قرنفل مصطکی عنبر اشهب ساذج هندی مروارید ناسفته از هر یکی سه درم
خصیة الثعلب ده درم سر سقنقور پانزده درم قضیب گاو جوان خشک کرده پنجدرم عود خام
تخم هلیون زعفران از هر یکی پنجدرم سعد زنجبیل بسد کهربا از هر یکی ده درم مشک تبتی نیم درم
لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم زر محلول جزو اعظم خوب سوده محلول و نقره محلول از هر یکی
نیم مثقال خشخاش ده درم جزو اعظم خوب سوده سی مثقال روغن بادام ده درم قند سفید
یکمن گلاب از هر کدام که خواهد از عسل یا قند شربتی یکدرم تا یک مثقال بود **معجون بقراط**
حکیم این معجون را مفرح مخزون خوانند و این نسخه حسین ابن اسحاق از زبان یونانی بعربی
نقل کرده و بحضرت مامون خلیفه فرستاده و این معجون خاصیت بسیار دارد از جهت امراض
بلغمی و سوداوی و ضعف دل و جنون و وسواس و فکر و سعال قدیم و سل و دق و صرع و برص
و بهق و خفه دماغ و نقرس و مفاصل و درد معده و جراحات و دمامیل و داء الحیه و داء الفیل و
داء الثعلب و غب و ربع و یرقان و صداع و بواسیر و زحیر و درد جگر و سپرز و تاریکی چشم زائل
کند و باه را زیاده کند و خاصیت این بسیار است چنانکه اگر بنویسند در یک دسته کاغذ نگنجد و
ما کوتاه کردیم صفت آن بگیرند جنطیانا رومی قردمانا نارمشک بزر پنجنکشت حب النار زراوند طویل
از هر یکی یکدرم انیسون جند بیدستر حب البلسان عود بلسان جوز بوا اسارون سلیخه
مصطکی از هر یکی دو درم زعفران جوز بوا قرنفل ریوند چینی قاقله کبار بسباسه اشنه دارچینی
سنبل الطیب از هر یکی سه درم بادرنجبویه پنجدرم صبر سقوطری ده درم تربد سفید مجوف خراشیده
بیست و پنجدرم عود خام دوازده درم لک مغسول ورد احمر از هر یکی پنجدرم سعد سفید حب محلب

از هر یکی چهار درم هلیله سیاه هلیله قاقله از هر یکی شش درم تخم خربزه و تخم پیاز و تخم گندنا از هر یکی دو درم
زرنب الجه شیطرج هندی و اسفند مشوی از هر یکی سه درم مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام تلخ
بسرشته چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و شش ماه در میان جو نهند
و بعد از آن استعمال کنند چنانکه گفته تر کرده شیرینی از وی دو درم تا هفت درم بود با حتیاط

معجون لولو این نسخه از آن جالینوس است و این معجون را هفت خاصیت است
قضیب را سخت کند و داعیه را گشاده گرداند و اعصاب دماغی را قوت دهد و شهوت زیاده
کند و در خون تغیری عظیم پیدا کند چنانکه منی را لذتی هر چه تمامتر بیرون آرد و نعوظ بسیار آورد
و دوستی مرد و زن پیدا کند صفت آن مروارید ناسفته بسد از هر یکی یک مثقال انیسون
بهمن سفید از هر یک یکدرم کاکنج و اصل لباب از هر یکی نیم مثقال قفاح اذخر و سعد و کندر از
از هر یکی نیم درم سلیخه دارچینی اسارون مصطکی از هر یکی دانگی و نیم صمغ عربی کشنیز از هر یکی
دانگی با همچندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و در وقت خواب و هنگام
مجامعت یک مثقال با آب خمایر بخورند و این بغایت خوب است در آنچه ذکر کرده شد مجربست

معجون عطای این معجون نسخه مولانا مرحوم مغفور صدر الملت والدین عطای
طبریزی علیه الرحمة والغفران است و این معجون از جهت دفع سرعة انزال نظیر ندارد از دوای
آزموده **صفت آن** لبلاب است ذکر و علک رومی و جفت بلوط بزر العنب از هر یکی
ده درم عسل بدو وزن ادویه باید که جفت و شه دانه با همدیگر بکوبند و بپزند و علک با هم معجون سازند
شربتی دو مثقال و غذا دو نوبه کباب خورند **نوع دیگر** از معاجین که همین خاصیت
دارد و مستعمل مولف این کتاب بلوط و کنار و شونیز لسان الذکر از هر یکی ده درم کمون کرمانی
نانخواه کرویا از هر یکی پنجدرم هلیله پوست هلیله زرد آمله مقشر هلیله سیاه از هر یکی سه درم کشنیز
خشک ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال
بامداد و شبانگاه همچنین غذا دو نوبته کباب مناسب باشد **نوع دیگر** که منسوبست بخواجه
رشید الدین وزیر منع تقطیر البول بکند و در دفع سرعت انزال نیز بدخلی تمام دارد **صفت**
آن کباب چینی قرنفل جوز الطیب خصیة الثعلب مصطکی نانخواه از هر یک سه درم عسل

وزن دارو ها شربتی یک مثقال تا دو درم مناسب باشد و غذا کباب و آب گوشت یازده تخم مرغ نیم برشت **معجون لبوب** نسخهٔ مؤلف کتاب خاصیت این معجون آنست که دل را قوت دهد و دل‌گشاید و جماع را زیاده کند و منی بیفزاید و گرده و پشت را محکم گرداند و قضیب را سخت کند و انعوظ تمام آورد و در مجامعت قوت هرچه تمامتر بدهد بغایتی که معقول بگیرد صفت آن مغز بادام مغز فندق مغز پسته مغز فلفل مغز حبة الخضرا مغز گردگان مغز نارجیل مغز بیخ حب فرو لک که آنرا بفارسی انجک گویند و مغز چلغوزه تخم خربزه مغز حب الزلم و کنجد مقشر و از خشخاش سفید از هر یکی ده درم کبابه قرفه خولنجان قرنفل شقاقل مصری از هر یکی پنج درم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب از هر یکی سه درم بهمن سرخ و سفید تخم هلیون تودری زرد و سرخ و سفید و بزر بنداز دمغاث تخم خربزه تخم شلغم تخم اسپست تخم گندنا از هر یکی شش درم خصیة الثعلب فربه جرب ده مثقال گونه خسک مربی و کمر خرما و قضیب گاو جوان خشک سوده از هر یکی چهار درم مغز سر گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشد ده درم زعفران زنجبیل نارمشک فرنجمشک دار فلفل از هر یکی سه درم عسل بقدر حاجت شربتی ده مثقال و غذا نخود آب باید قلیه یازده تخم مرغ نیم برشت با کباب فربه یا پیاز خام با آب گوشت مناسب از ماست و شیرینی و ترشی احتراز نماید **معجون لبوب** خاصیت آنست که منی بیفزاید و گرده را قوت دهد و انعوظ تمام آورد و مردی و ریگ از مثانه پاک کند مجرب است **صفت آن** مغز بادام و پسته و فندق مغز نارجیل مغز چلغوزه حب الخضرا مغز حب الزلم مغز حب فلفل کنجد مقشر تودری زرد و سرخ و تخم گندنا و تخم اسپست تخم پیاز لسان العصافیر و تخم انجره بهمن سفید زنجبیل دار فلفل کبابه بهمن سرخ دارچینی خصیة الثعلب قرفه شقاقل مصری خولنجان تخم هلیون از هر یکی شش درم و بعضی اطبا از انجره احتراز کنند در استعمال کردن آن بسبب سمی که دارد و مؤلف کتاب گوید که بسیار تجربه کردیم در قوت باه بعد از خصیة الثعلب هیچ با انجره نمیرسد خاصة اگر با شیرهٔ گاو تازه خورند سه روز پیاپی اگر حاجت باشد منهاج آورده که چون با مثلث خورند مقوی باه باشد لیکن شیر مصلح آنست که دفع سمی آن میکند و عسل بقدر حاجت شربتی یک مثقال بود تا دو درم **معجون لبوب** نوع دیگر نسخهٔ غریب است خاصیت وی آنست که منی را بیفزاید و انعوظ تمام آورد و گرده و پشت را قوت هرچه تمامتر باشد بدهد صفت آن مغز پسته فندق چلغوزه

نارجیل از هر یکی پنجدرم مغز بادام کنجد مقشر از هر یکی ده درم لسان العصافیر حب الرشاد تخم اسپست
از هر یکی یکدرم فانید ده درم زنجبیل کبابه دار فلفل کند الذکر از هر یکی چهار درم خشک مرباو تخم گزر
و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم انجره از هر یکی دو درم عسل بوزن دارو باشد شربتی یکمثقال تا دو مثقال **معجون**
لبوب نوع دیگر گرده را قوت دهد و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید صفت آن مغز بادام و پسته و فندق
و چلغوزه و کنجد مقشر پنجدرم هلیون و شقاقل از هر یکی شش درم تودری و بهمنین از هر یکی سه درم تخم شلغم
و تخم تره تیزک و تخم پیاز و تخم انجره و تخم کور و لسان العصافیر از هر یکی ده درم تخم اسپست و قند سفید
از هر یکی شش هشت درم عسل سه وزن ادویه شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود **معجون**
لبوب منی زیاده کند و نعوظ تمام آورد محروری فراج را بغایت سود دهد صفت آن مغز
بادام و فندق و چلغوزه و مغز بن دنارجیل و مغز حب الزلم و مغز حب الفلفل و پسته از هر یکی دو
درم زنجبیل و دار فلفل و نارمشک از هر یکی دو درم و نیم فانید سه وزن داروها فانید را با قدری
آب بگدازند و ادویه کوفته و بیخته بدان لبسرشند و مرکب باید که معلوم کند که فانید را اگر آرد
آن باشد قطعاً مستعمل نکند صفت فانید صاحب منهاج گفته است **معجون لبوب دیگر**
دیگر نسخه خوب عروق را بر گرداند و قضیب را سخت کند و محرور فراج را نافع بود صفت آن مغز
نارجیل و چلغوزه بادام و حب الزلم و مغز بن و پسته و کنجد مقشر و شقاقل مصری و خشخاش سفید
و تودرین و بهمنین از هر یک پنجدرم کوفته و بیخته هر چه ادویه خشک باشد جدا گرداند و هر چه لبوب
باشد جدا بوزن مجموع قند اضافه کنند و آب ترنجبین معجون کنند شربتی ده درم بغایت مفید
است درین باب **معجون برود للباه** مؤلف این کتاب این معجون [illegible] مجامعت فعلی
عجیب میکند درین باب بغایت نیک است صفت آن تخم گزر و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم گندنا و
تخم تره تیزک و تخم اسپست تخم جرجیر و تخم هلیون و مغز چلغوزه و مغز حب فلفل و مغز حب الزلم و
بوزیدان و قسط شیرین و تودرین و لسان العصافیر و شقاقل و بهمن و دار فلفل و حب الرشاد
و بلقیت و قرفه از هر یکی شش درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته لبسرشند شربتی دو درم با شیر تازه
بیاشامند و بعضی با شراب نوشیرین بیاشامند **معجون فلاسفه** که این را ماده الحیوة فوانین خوانند
منسوب است این معجون بفیلسوف فان بلغم را دفع کند و مقوی نفس و مفرح بود و قوت

باضمه بدهد واشتها باز دید کند وحفظ را بیفزاید وقضیب را محکم کند ودرد مفاصل ودرد پشت را عظیم
سودمند بود ودندان را محکم گرداند وخواص این معجون بسیار است چنانکه اگر همه نوشته شود
کتاب مطول گردد ومخصوص است به بلغمی مزاج صفت فلفل ودارچینی ودار فلفل وپوست هلیله
وآمله مقشر وشیطرج هندی زراوند مدحرج وعروق بابونج ومغز جلغوزه وخصیة الثعلب ومغز نارجیل
از هر یکی ده درم بابونج پنجدرم منقی سی درم عسل کف گرفته سه وزن ادویه ودر بعضی نسخها رازیانه
پنجدرم بیفکند **معجون فلاسفه نوع دیگر** از قول مولانا رفیع الدین رحمة الله علیه فلفل
دار فلفل زنجبیل دارچینی آمله شیطرج زراوند جلغوزه جوز هندی خصیة الثعلب از هر یکی ده درم
بابونه شانزده درم مویز طائفی بیدانه سی درم عسل کف گرفته یک من ادویه‌ها را کوفته وبیخته
با عسل بسرشند ودر ظرف چینی کنند یا سفال سبز وچهل روز در میان جو نهند **معجون نشاط آور**
که آن را جوارش مفرح خوانند ومفرح کندی گویند واز معاجین هند است پیش از
طعام وبعد از طعام شاید خوردن معده را قوت دهد وغذا را هضم گرداند ورنگ روی را سرخ گرداند وبوی
دهان خوش کند وجگر را قوت دهد واز معاجین بزرگ است صفت آن ورق گل سرخ شش درم
سعد کوفی پنجدرم قرنفل ومصطکی واسارون از هر یکی سه درم هیل قاقله بسباسه قرفة الطیب
سنبل الطیب زعفران زرنب از هر یکی دو درم وشیر آمله یک رطل در نه رطل آب بجوشانند تا سه رطل آید
وفرو گیرند ودر دست بمالند وصافی کنند ویکمن نباتی که کعب الغزال خوانند بقوام آورند ودواها
بدان بسرشند اگر بعسل کنند یا بقند شاید وقدری مشک بادی اضافه کنند وبعضی فرنجمشک
مروارید ناسفته ساذج هندی از هر یکی دو درم اضافه کنند وشربتی از آن دو مثقال ونیم نافع بود
معجون القردمانا کبیر که آن را آب لاذری بزرگ خوانند سودمند است از جهت فالج ولقوه
وصرع وتریاق جمیع زهرهاست که از سردی بود وباه را قوت دهد چنانچه بلغمی مزاج را هیچ معجون
در امر باه بهتر از این نباید مجرب وآزموده است صفت عاقرقرحا شونیز قسط وفلفل ودار فلفل وج
از هر یکی ده درم ورق سداب جنطیانا رومی وحلتیت زراوند مدحرج وحب الغار جند بیدستر
شیطرج هندی خردل از هر یک پنجدرم وعسل بلادر چهار مثقال ونیم دواها کوفته وبیخته بروغن گاو
چرب کنند با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند وبعد از شش ماه استعمال کنند شربتی

تا یک مثقال باشد و هرچند که کهنه شود بهترین باشد و مؤلف گوید که از من جهت قوت قوت باه
کسانی را که بلغمی مزاج بودند این معجون را پسندیده یافتم و در قوت باه حفظ و ذهن و دفع نسیان
و فالج و لقوه و مرضهای سرد را نافع است معجون القردیناهر صغیر مستعمل خواص این
نزدیک بخواص کبیر است و شربتی ازین یکدرم تا یک مثقال است ص هلیله سیاه
پوست هلیله و آمله مقشر از هریکی یکدرم سعد کوفی سنبل الطیب و کندر الذکر و وج فلفل سیاه
زنجبیل و عسل و بلادر از هریکی پنجدرم داروها کوفته و بیخته بروغن گردگان چرب کنند و با سه
چندان عسل کف گرفته بسرشند و بوقت حاجت استعمال کنند نافع بود معجون اثاناسیا کبیر
سودمند بود از جهت مرضهای جگر و درد جگر و شکم و ریشهای روده و سپرز و درد عصبها را
سودمند بود و درد گرده و عسر النفس و سرفه را که از کثرت رطوبت در ریه بود و چون طلا کنند بدان و
بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی نیمدرم نافع بود ص آن زعفران خرد و قردمانا و خشخاش سیاه
و سنبل الطیب اصل غافث و عصاره و عاقب و جگر و سره گوسفند کوهی سوخته از هریکی ده درم
کوفته و بیخته در مثلث جوشانیده بعد از آن باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در
ظرف کاسی یا چینی یا قلعی یا آبگینه کنند و بوقت حاجت استعمال کنند معجون اثاناسیا صغیر
سودمند بود از برای درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و ریش سینه و از جهت دفع سموم
هوام بغایت سودمند بود اخلاط آن میعه سایله و یابسه و مر و زعفران و قسط و مر و سنبل الطیب
و عود بلسان و افیون و سلیخه از هریکی پنجدرم عصاره غافث ده درم بیخ مهلب خراشیده پانزده
درم کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن نیمدرم بود و بعد از آن
شش ماه استعمال کنند معجون قلاقلی مستعمل از نسخه صاحب کامل از جهت تپ
ربع نافع بود اخلاط آن فلفل سیاه و سفید و دار فلفل از هریکی بیست درم عود بلسان ده
درم زنجبیل و تخم کرفس و سلیخه سیسالیوس و اسارون و راسن از هریکی یکدرم بسرشند و استعمال
کنند معجون فلونیا رومی سودمند بود از جهت قولنج و عسر البول و سپرز و تشنج و درد جگر
و درد دندان چون بر و نهند ساکن گرداند و خفقان را زائل کنند ص زعفران پنجدرم
فلفل سفید و بزر البنج از هریکی شش درم افیون ده درم و فطراسالیون و سنبل الطیب از هریکی

ده درم

چهار درم تخم کرفس نانخواه سه درم سادج هندی و سلیخه و عاقرقرحا و حب البلسان فرفیون از
هر یکی یکدرم دارو ها کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی باشد یک نخود از بهر قولنج و درد گرده آب کرفس
دهند و بعضی از اطبا بدل تخم کرفس دو تو میکنند و قوت این معجون از سه ماه تا سه سال باشد

معجون فلونیا فارسی مستعمل سودمند بود از جهت قولنج و خون زنان و بادها
که در رحم بود اما وجع نقصان دارد ص فلفل سفید و بزر البنج از هر یکی بست درم افیون
ده درم زعفران افیون ده درم پنجدرم و بعضی از اطبا طین درم فو عاقرقرحا از هر یکی ده درم
جند بیدستر یکدرم زرنباد درونج عقربی از هر یکی پنجدرم مشک ترکی و مروارید ناسفته از هر یکی
نیم مثقال و کافور دانگی و نیم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم و هر چند که کهنه تر بود بهتر باشد و قوت این معجون همان قدر
می ماند که افلونیا رومی باشد سال معجون برشعثا نیک است از جهت درد دندان چون
بروی نهند عظیم نافع بود از جهت قولنج پنجدرم فرو برند اثری تمام دارد و جهار اساکن گرداند
و قطع خون بکند و این نسخه بیشتر مستعمل است که نسخه حکیم ابوالبرکات و این نسخه منسوب بشیخ است
ص فلفل سفید و بزر البنج از هر یکی بست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یکی یک مثقال مجموع کوفته و بیخته با دو چندان عسل
کف گرفته بسرشند و بعضی سه وزن میکنند و بعد از شش ماه که در میان جو باشد استعمال کنند
نوعی دیگر منسوب بحکیم ابوالبرکات سودمند بود و مرضهای قلبی را از هر نوعی و درد معده که از
باد گرم بود و سرد و مراقی و سودائی و وسواس و مالیخولیا و استسقا و بیخوابی را نافع بود و
خاصیت این بسیار است و صاحب منهاج همه گفته و ما کوتاه کردیم ص فلفل سفید و ناخنه
و فرنجمشک و بزر البنج ازرق از هر یکی ده درم زعفران زراوند طویل و حنطیانا رومی و بصل العنصل
مشوی و خشک کرده چنانکه شرط است و جدوار از هر یکی چهار درم و حب الغار و افیون
و مر از یکی پنجدرم عاقرقرحا و سنبل الطیب بنادرین از هر یکی دو درم جندبیدستر و فرفیون از هر یکی یکدرم مجموع کوفته و بیخته
با دو چندان عسل کف گرفته و بعضی سه چندان میکنند و بسرشند و بعد از آن که سرشته باشند

دیگر داروها بکنند و تمام بکوبند و بعد از ان در ظرفی آبگینه یا چینی کنند و سر آن محکم دارند و بعد از
شش ماه استعمال کنند که نافع بود مجربست نوع دیگر بگیرند مر صافی و زعفران و لبنی و کمافیطوس
دار پوست و جنطیانا و حرف از هر یکی ده درم طین مختوم و افیون سنبل الطیب و صمغ عربی و جند بیدستر
و غاریقون از هر یکی سه درم اقاقیا و هوفاریقون و فطراسالیون از هر یکی ده درم قصب الذریره
و دار شیشعان و حب الغار و عصاره لحیة التیس از هر یکی پنج درم زراوند طویل و ریوند چینی و اسارون
و حماما و جعده و روغن بلسان از هر یکی سه درم و نیم هر چه صمغ و عصاره باشد بجوشانند و باقی
داروها کوفته و بیخته باد و چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند
اخلاط آن جنطیانا رومی و سلیخه و دارفلفل و دارچینی و جند بیدستر از هر یکی چهار درم سنبل الطیب از
وقف اذخر زراوند طویل از هر یکی ده درم زعفران یکدرم افیون ده مثقال انیسون و تخم کرفس
از هر یکی بیست درم فلفل سیاه بیست و سه مثقال قسط و دوقو و اسارون از هر یکی ده درم
زنجبیل و نودیج خشک از هر یکی هفت درم روغن بلسان با روغن گل از هر یکی که باشد ده درم
عسل دو وزن او و یها بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند و خاصیت این بسیار است
اینجا کوتاه کردیم معجون النفع از جمله مفرحات است و از معاجین کبار است و بعضی اطبا
این را جمله تریاق شمرند صفت آن قرنفل و زنجبیل و فوفل و سنبل الطیب و دارفلفل
و جوزبوا و قاقله کبار و شیطرج هندی و دارچینی و ساذج هندی و لسان العصافیر و درونج
عقربی و بادرنجبویه و لسان الثور و مصطکی و خولنجان و فلنجمشک و مروارید ناسفته و صندل و
زراوند مدحرج سلیخه و یاقوت رمانی و ورق گل سرخ از هر یکی دو درم بسباسه شش درم پوست اترج
سه درم زعفران پوست هلیله از هر یکی یکدرم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب مشک ترکی از
هر یکی نیم دانگ مجموع کوفته و بیخته و بغایت سحق کرده و بعسل مصفی سرشته شربتی یک مثقال
معجون زرعونی مولف گوید این معجون را خاصیت بسیار است از قوت باه و گرده
و منی زیاده کند و نعوظ بسیار آورد و دل و جگر را و مغز را قوت دهد ص تخم گزر و تخم اسپست
و اموسن و رازیانه و مغز تخم خربزه و تخم خیار بالنگ و بیخ کرفس از هر یکی پنج مثقال بسباسه
قرنفل و قاقله و کبابه عاقرقرحا از هر یکی سه درم قرفه زعفران کندر مصطکی عود از هر یکی چهار درم

تخم بلیون شقاقل بوزیدان بهمنین تودری لسان العصافیر از هر یکی پنجدرم زنجبیل تخم شلغم تخم سپست
تخم جرجیر تخم پیاز حب الرشاد کوفته وبیخته تخم گندنا وخولنجان وجوز الطیب تخم خرفه دارفلفل از هر یکی
سه درم اصل الغار مشوی یکدرم و نیم مغز حب فلفل ومغز حب الزلم ومغز چلغوزه ومغز نارجیل از
هر یکی پنج مثقال خصیة الثعلب وذکر گاو خشک کرده وسوده ومغز دماغ گنجشک تر خشک کرده که در وقت
هیجان گرفته باشد خشک مرباد کس خرما از هر یکی ده مثقال عنبر اشهب دو درم مشک تر کی نیم درم
مجموع کوفته بیخته وفانید که آنرا کعب الغزال خوانند بوزن ادویه وعسل بوزن مجموع معجون سازند
وشربتی دو درم گرم مزاج را وسرد مزاج را نافع بود شربتی دو درم وسرد مزاج را پنجدرم باید که گرم
مزاج کاسه شیر گاو تازه ده درم شکر پیش از خوردن معجون بیاشامند وبعد ازان معجون فرو برد
بعد از شیر وشکر بیاشامند بلکه کاسه ماء العسل بیاشامند که سفید بود ودر قوت ودر مجامعت ازین
بهتر نیست وبکرات ومؤلف این کتاب خواص این مشاهده کرده مجرب ست درین باب
معجون حجر الیهود خاصیت این آنست که ریگ گرده ومثانه بریزاند ص مغز تخم خیار بالنگ
ومغز تخم خربزه وحب کاکنج از هر یکی پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف
گرفته بسرشند ومعجون کنند **معجون کاکنج** سودمند بود جهت درد گرده ومثانه **صفت**
آن بزر البنج ورازیانه از هر یکی هفت درم مغز تخم خیار زه پنجدرم تخم حماض ومغز افیون ومغز چلغوزه
بریان کرده ومغز فندق بریان کرده ومغز بادام بریان نموده وزعفران از هر یکی سه درم وحب
کاکنج بست وپنج عدد کتیرا چهار درم معجون کوفته بیخته بسرشند وبعد از شش ماه استعمال کنند **نوع دیگر**
تخم کرفس رازیانه از هر یکی هفت درم مغز خیار زه دو درم بزر البنج وتخم حماض بری وافیون ومغز
چلغوزه بریان کرده زعفران ومغز فندق حشر بریان کرده ومغز بادام تلخ مقشر بریان کرده از
هر یکی سه درم حب کاکنج بست وپنج عدد کوفته بیخته بمشک بسرشند بعد از شش ماه استعمال کنند
وگویند که این معجون را قرص میباید ساخت وقتی که بسرشند شربتی یکدرم باشد **معجون**
عقرب از جهت سنگ مثانه وگزیدگی عقرب بغایت نافع بود صفت سوختن عقرب انچه
در دیگ سوزند بگیرند دیگ مسی وعقرب دران اندازند واین دیگ را در گل گیرند ودر تنور سودی
نهند وسر آن دیگ یکشب بنهند وروز دیگر بیرون آورند ودر ظرفی آبگینه نگاه دارند وهر گاه که خواهند

استعمال کنند و بعضی گویند که شش ساعت در تنور رها کنند پس بیرون آورند **اخلاط آن**
عقرب سوخته سه درم جنطیانا رومی یکدرم زنجبیل یکدرم فلفل و دارفلفل از هریکی دو درم
بیخ کاکنج پنجدرم جندبیدستر چهار درم مجموع کوفته و بیخته و بعسل کف گرفته بسرشند و بعد از آن
شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی دانگی و نابالغ را نیمدانگ بغایت نافع بود و مجربست
معجون سحرینا این معجون را از تریاقات شمرده اند و از معاجین کبار است و خاصیت
وی آنست که درد معده و سوء الهضم و قولنج و عسر البول و جمله مرضها با نفعی بغایت مجربست
ص جندبیدستر دارفلفل فقنه قسط از هریکی شش مثقال مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی از آن دانگی تا یک مثقال و بعد از شش ماه استعمال بود **نوع دیگر** جندبیدستر و دارچینی
و مورد و فواد و قواساروان از هریکی یک مثقال کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند و چهل درم مثلث و دو دانگی و نیم زعفران اضافه کنند شربتی از دو دانگی تا ده مثقال بود و این
سحرینا بدل امرد بهاست و همان عمل میکند و مجربست **معجون حلتیت** سودمند بود از جهت
تب ربع و گزیدگی همه جانوران **ص** حلتیت فلفل سیاه مرصافی ورق سداب خشک از هریکی ده درم
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی تا یک مثقال بود **نوع دیگر** صاحب منهاج
گوید که دفع همه سمهای جانوران بکند **صفت آن** مرصافی قسط ورق سداب خشک فو و بیخ
فلفل عاقرقرحا قردمانا از هریکی پنجدرم حلتیت بوزن مجموع دارو ها کوفته و بیخته بعسل کف گرفته
بسرشند شربتی سه درم در طبیخ خرما و ده درم روغن گاو نافع بود **معجون رومی** رب السوس زوفا
خشک و پرسیاوشان از هریکی ده درم قردمانا فلفل از هریکی ده درم مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج
و تخم الجزر از هریکی پنجدرم و بعوض پرسیاوشان بعضی مشک طرامشیع کنند مجموع کوفته و بیخته
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال نافع بود **معجون جنطیانا** رومی درد سینه
و جگر و سده را بگشاید و درد معده و درد گرده و مثانه و تنهای کهن را زائل کند **ص** جنطیانا و
فلفل سیاه از هریکی یکدرم قسط ساذج هندی سنبل الطیب ریوند چینی از هریک هفت مثقال
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم با آب سداب **معجون الغار**
سودمند بود از جهت قطع بلاها و جهارا ساکن گرداند **صفت آن** ورق سداب خشک

پنج درم نانخواه کمون شونیز وصعتر وکاشم کرویا و فراسالیون وبادام تلخ فلفل ووج ودارفلفل و
پودنه از هر یکی سه درم جند بید ستر وسکبینج وجاوشیر از هر یکی دو درم حب الغار هشت درم کوفته
وبیخته وبعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم نافع بود **معجون افسنتین** باسون تخم کرفس
واسارون وافسنتین رومی وبادام تلخ مقشر از هر یکی ده درم کوفته وبیخته باسه چندان
عسل کف گرفته بسرشند واستعمال کنند نافع بود از جهت سردی معده وجگر مجربست **معجون**
سنبل نافع است از جهت معده وجگر **ص** سنبل الطیب قسط قفاح الاذخر قصب الذریره
مویز منقی از هر یکی چهار درم زعفران مرصافی انیسون فلفل از هر یکی یکدرم مقل ازرق دو درم
سلیخه پنج درم کوفته وبیخته مقل ومویز را باید که در شلث خیسانند بعد از آن باسه وزن ادویه
عسل مصفی بسرشند واستعمال کنند **معجون فقی** نافع بود از جهت سرفه ودرد جگر وسینه و
معده وآواز صاف گرداند وبول براند ودرد سپرز را نافع بود وزائل کند وفتق را بغایت سود بود
اخلاط آن مویز منقی یا کشمش بست وپنج درم زعفران سنبل الطیب سلیخه رومی دارچینی
دارشیشعان از هر یکی یکدرم قصب الذریره فقاح اذخر مقل ازرق علک البطم از هر یکی دو درم
ونیم مرصافی چهار درم صمغها ومویز در شلث جوشانیده وباقی ادویه کوفته وبیخته باسه چندان عسل
کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال **معجون هرمز** سودمند بود از جهت درد معده
ومفاصل وصلابت جگر وسپرز واستسقا ورطوبت ونقرس واین معجون را مخصوص است
بنقرس خاصه در موسم بهار **اخلاط آن** غاریقون اسارون ووج فرومانا سداب فرفیون
خار خسک از هر یکی درم فراسیون وجعده از هر یکی سی درم کمافیطوس وکمادریوس و
اسقولوقندریون از هر یکی هشتاد درم کوفته وبیخته باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربتی یک مثقال بآب گرم بعد از شش ماه استعمال کنند **معجون اصطمخیقون** سودمند
بود از جهت تباهی مزاج وسردی معده وضعف آن **اخلاط آن** بگیرند قسط تلخ وسنبل الطیب ا
حماما سلیخه مصطکی از هر یکی دوازده درم فلفل سیاه زراوند طویل تخم شبت انیسون نانخواه
کمون کرمانی دوقوفطر اسالیون وسیسالیوس راسلیون وافسنتین رومی وانجدان
سیاه پودنه صحرائی خشک تخم خربزه از هر یکی چهار درم کوفته وبیخته باعسل کف گرفته چندان

ادویه ببرشیند شربتی یکدرم باب گرم **معجون قباد الملک** خاصیت این بسیار
است و نافع است از جهت وجع مفاصل و النقرس و درد دندان را ساکن گرداند از معا
جهت الیمین بود و درد سپرز و بادهای غلیظ و تپهای کهن و قولنج را دفع کند و سده بگشاید و
سنگ گرده و مثانه بریزاند و ضیق النفس و سرفهٔ کهن و ریش روده و تاریکی چشم و درد گلو را
زائل کند و هر که دو روز بخورد صحت بدن را نگاهدارد شربتی یکدرم بود و این معجون را بعد
از شش ماه مستعمل کنند و قوت این معجون تا سه سال بماند **صفت آن** جنطیانا رومی
اسطوخودوس قردمانا جاوشیر کمافیطوس تخم سداب فراسیون اسقولوقندریون میعه سائله
از هر یکی پنجمثقال مر و زعفران و قسط و فلفل سفید و اذخر و سنبل الطیب فرفیون
پوست بیخ لفاح و بودنهٔ کوهی اسود تخم جوز و ورق گل سرخ ناردین افلیطے و حب بلسان مصری
از هر یک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخهٔ رومی شانزدهم و حب و عصارهٔ غافث و
کاشم تخم جند قوقی و صمغ بادام از هر یکے چهار مثقال افیون بزر البنج سفید از هر یکی شش
مثقال صمغها و عصارها در مثلث خیسانند و باقی ادویها کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف
گرفته ببرشند شربتی یکدرم بود و در ظرف آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند **معجون**
قیصر خفقان و صرع و درد معده که از سردی بود نافع است و درد سده بگشاید و در خون
تغیر عظیم پدید کند و هاضمه را قوت دهد و فواد سخت را زائل کند اخلاط **آن** جند بیدستر
رب السوس سلیخه زفت تلخ و سیاه افیون میعه زعفران سنبل الطیب از هر یکے سه درم
جاوشیر یکدرم مشک ترکی دانگی زرنباد و درونج عقربی مروارید ناسفته از هر یکے نیمدرم کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته ببرشند شربتی بمقدار نخودی نافع بود **معجون قند**
ادلیقون کبیر مشتمل بود زعفران کاشم تخم کرفس زنجبیل جاشا و مغز چلغوزه از هر یکے شش درم
قرفه فلفل فرنفل گل جوز الطیب دارچینی از هر یکے شش درم وج انیسون عود الصلیب از
هر یکے پنجدرم عسل بوزن ادویه نافع بود **نوعی دیگر** نافع بود جهت بادهای سرد معده را سود
دهد بغایت **حص** زعفران کاشم تخم کرفس زنجبیل جاشا مغز چلغوزه از هر یکے شش درم
مغز حب الصنوبر کبار مقشر و مغز بادام مقشر و کندر از هر یکے ده درم فلفل را شصت درم کوفته

وبیخته باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند مجرب است معجون مروسیاه دو توکمون کرمانی
عود وبلسان سلیخه رومی قرومانا دفلج اذخر تخم کرفس از هر یکی یکدرم فلفل سیاه قسط تلخ فلفل سفید از هر یکی
نیمدرم مجموع کوفته وبیخته باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی پنج مثقال معجون نجاح
مستعمل مؤلف خاصه مسهل سودائی بود وبلغم لزج وخلطهای غلیظ صفت آن هلیله سیاه پوست
هلیله پوست بلیله کابلی وآمله مقشر افتیمون از هر یکی ده درم تربد سفید مجوف وبسفایج واسطوخودوس
از هر یک پنجدرم غاریقون سه درم حجر لاجورد حجر ارمنی مغسول از هر یکی دو درم ونیم سقمونیا سه درم
عسل کف گرفته صد وپنجاه درم نوع دیگر هلیله سیاه پوست هلیله آمله مقشر از هر یک دو درم ونیم
اسطوخودوس افتیمون وبسفایج تربد مجوف خراشیده از هر یک پنجدرم کوفته وبیخته بعسل کف گرفته بسرشند ودر
بعضی نسخها حجر لاجورد غاریقون از هر یکی یک مثقال اضافه کنند نوع دیگر از کامل الصناعة از جهت
مالیخولیا وماده سودائی را مفید بود صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله مقشر منقی از هر یک ده درم
بسفایج افتیمون واسطوخودوس از هر یکی پنجدرم اگر خواهند که بقوت تر بود غاریقون وخربق
سیاه وسقمونیا بقدر حاجت زیاده کنند مجموع کوفته وبیخته باعسل کف گرفته بسرشند نافع بود
معجون خیارچنبر مؤلف گوید تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهار درم
بنفشه خشک بیست درم نمک هندی رب السوس از هر یکی هفت درم رازیانه انیسون مصطکی
از هر یک پنجدرم سقمونیا ده درم عسل خیارچنبر صد درم روغن بادام چهل درم دارو ها کوفته وبیخته
وباید که سقمونیا وبنفشه سحق کنند وانچه شرط است آنست که بنفشه سحق کنند واین صفت باید که
مرکب داند ومجموع دارو ها کوفته وبیخته بروغن بادام چرب کنند وبعسل خیارچنبر بسرشند و
عسل وشکر از هر یکی صد درم بقوام آورند وبر سر آن کنند وباید که عسل خیارچنبر که آتش ندیده
باشد شربتی پنج مثقال باشد نوع دیگر از اصول الترکیب درین نسخه سقمونیا زیاده تر آن
قانون است واین نسخه مستعمل مؤلف نیست ص تربد صفت مجوف خراشیده بروغن بادام
چرب کرده وبنفشه از هر یک چهار درم رب السوس نه مثقال نمک هندی هفت درم مصطکی انیسون
رازیانه از هر یکی پنجدرم سقمونیا مشوی پانزده درم روغن بادام بیست مثقال فانیذ کرانی و
عسل خیارچنبر از هر یک ۰۰ درم شربتی پنج مثقال نافع بود نوع دیگر فلوس خیارچنبر پانزده درم

شیر خشت بیست درم بقوام آورند آنگاه تربد سفید هفت درم حجر ارمنی مغسول دو درم رب السوس
دو درم بادیان سه درم محموده سه درم و نیم سورنجان دو درم بنفشه پنج درم داروها کوفته و بیخته بدان آمیختن
شربتی پنج درم تا پنج مثقال با آب گرم بدهند نافع باشد معجون سورنجان مستعمل مؤلف گوید
مخصوص بوجع مفاصل و نقرس و عرق النساء و درد پشت را نافع بود صفت سورنجان مصری
سی مثقال فلفل سیاه دارفلفل ورق سنا از هر یک دو مثقال کمون کرمانی شیطرج هندی از هر یک
دو درم پوست بیخ کبر دو مثقال و نیم کف دریا دو مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب
کرده چهل درم زنجبیل هفت درم بوزیدان پنج درم سقمونیا سه درم پوست هلیله زرد پنج مثقال کوفته
و بیخته با آب چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی هفت مثقال نسخه دیگر از اصول الترکیب
مستعمل مؤلف سورنجان مصری شش درم ماهیزهره کمون پوست بیخ کبر شیطرج هندی از
هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس نمک هندی ورق حنا کف دریا از هر یکی
یک مثقال ورق گل سرخ سقمونیا زنجبیل از هر یک سه درم تربد سفید مجوف پانزده درم
فلفل سفید رازیانه و سعتر از هر یک یک مثقال بوزیدان دو درم کشنیز خشک سه درم روغن
بادام چهار مثقال و نیم عسل صد و پنجاه درم نافع بود مجرب است معجون تودری مستعمل
مغز تخم خربزه و مغز بادام مقشر سفید از هر یک سی درم سقمونیا مشوی دو مثقال و نیم در آب
حل کنند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و این مستعمل صفراست مجرب است معجون
بیادرقطوس مستعمل مؤلف و خاصیت این معجون بسیار است و سودمند بود از جهت تباهی
مزاج سرد و درد جگر و معده و سپرز و درد جگر و گرده و رحم و حیض که بسته باشد بگشاید و این مسهل بی مشقت
است و در ضمادها که من امتلائی که از بلغم لزج غلیظ بود دفع کند و نسیان و تاریکی چشم و عسر النفس
را زائل کند و سینه از اخلاطهای فاسد پاک گرداند و بدن را قوت دهد و فربه گرداند و تعدیل در نضج
پیدا کند و بادهای موذی بشکنند و سده جگر و سپرز بگشاید و معده و سینه و ضعف نفس را زائل کند و
سودمند بود از جهت کسی را که سنگ در وی شده باشد و سودمند بود و از جهت ربو و درد سر
جذام و برص و خلطهای که در گرده و مثانه بگداز و خلطهای سوخته سیاه و بلغم فاسد و عفن را
دفع کند و لقوه و رعشه و فالج و خناق و صرع را زائل کند و قوت حرارت غریزی بماند و این معجون

خاصیت بسیار است واینجا کوتاه کردیم وجالینوس گوید که این معجون پیش از زمان ما ترکیب
کرده اند باسم ملکی که دران وقت بوده است از ملکان یونانی وشربتی چهار مثقال در مطبوخ افتیمون
وغاریقون استعمال کنند اخلاط آن صبر سقوطری غاریقون از هر یک بیست درم زعفران
دارچینی وج مصطکی روغن بلسان حب بلسان فرفیون فلفل سیاه دارفلفل جنطیانا فقاح اذخر
ماما از هر یکی دو درم قسط کمادریوس افتیمون افریطی از هر یکی چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا
از هر یک شش درم سنبل الطیب سه درم مجموع کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
قوت وی تا چهار سال باقی ماند معجون مسیحی نسخه مؤلف قرنفل خولنجان شقاقل مصری
مصطکی بسباسه لسان العصافیر عاقرقرحا پوست اترج از هر یک پنجدرم قرفه اشنه از هر یکی هفت درم
جوزبوا ده درم قاقله دارفلفل نارمشک زعفران از هر یکی سه درم سنبل الطیب ده درم عنبر اشهب
یکدرم مشک نیم درم جزو اعظم پنجاه درم روغن بادام دو درم عسل یک وزن ونیم ادویه بسرشند
شربتی بقدر حاجت نوع دیگر مستعمل مؤلف از جهت هضم طعام وقوت مجامعت وقوت
پشت بغایت سودمند بود واشتهای طعام آورد ص عاقرقرحا شش درم فلفل سفید
هفت درم زعفران سه درم قاقله کبار ده درم قرنفل ده درم مصطکی هفت درم قرفه هفت درم
جوزبوا سی عدد مشک ترکی نیم درم عنبر اشهب یکدرم جزو اعظم سی درم روغن بادام ده درم
قند سفید صد درم شربتی بقدر حاجت نافع بود معجون مشک سودمند بود از جهت
درد جگر وضعف معده وسردی آن وسده را بگشاید وورمهای غلیظ را تحلیل دهد ص مشک
سلیخه سنبل الطیب ساذج لک منقی ریوند چینی جنطیانا رومی از هر یک دو درم زعفران
نانخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه درم عود هندی قرنفل مرصافی از هر یکی پنجدرم مجموع
کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم با آب گرم نافع بود معجون
وج سودمند بود کسی را که آب از چشم روانه باشد ص وج ملقیت زنجبیل تخم رازیانه از
هر یکی پنجدرم کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال نافع بود
مجرب است وآزموده اند معجون قسط سودمند بود جهت درد معده وجگر ص دارچینی
هفت درم قسط تلخ هفت درم انیسون تخم کرفس اسارون از هر یک سی درم کوفته وبیخته

بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال نافع بود متوسط که سرخوش کند و بسر بیاورد صحیح
گل سرخ هفت درم سعد قرنفل مصطکی سنبل اسارون بسباسه جوز بوا از هر یک پنجدرم قرفه زرنب
از هر یک چهار درم زعفران شش درم قاقله وبال از هر یکی سه درم جند واعظم پانزده درم مجموع
کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال و اگر قدری مشک و عنبر و عود اضافه کنند
بهتر بود **معجون تمری** مستعمل و این غیر جوارش تمر است و صفت آن در باب جوارشات کرده شود
از جهت قولنج و عسر البول نافع بود عظیم مجرب است صفت خرمای دانه پانزده مثقال بوره ارمنی
و زیره کرمانی زنجبیل فطراسالیون از هر یک دوازده درم سقمونیا مشوی پنجدرم مغز بادام سفید
کرده ورق سداب خشک کرده از هر یک ده درم باید که زیره کرمانی یک روز در سرکه خیسانیده
باشند و جمله کوفته و بیخته با تمر و عسل بسرشند شربتی نیم مثقال همان فعل تمر سکیند و در خواص +

باب الثانی الجوارش

سقنقوله مستعمل و سودمند بود از جهت گرده و سیر زدباه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد خاصیت
این بسیار است و اینجا کوتاه کردیم صفت تخم بلبون و تخم پیاز و تخم گندنا و تخم اسبست و تخم جرجیر و
حب الرشاد و کرنب مغز حبة الخضر السان العصافیر پنجد مقشر تخم تربز و مغز چلغوزه از هر یک سه درم
زنجبیل شقاقل مصری خولنجان فلفل از هر یکی پنجدرم و جوز الطیب دارچینی بهمنین از هر یک
دو درم سره سقنقور پنج درم خصی الثعلب ده درم ذکر گاو خشک کرده سوده ده درم دارو ها
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و ادویه جوارشات باید که خشن تر از ادویه معاجین
باشد و جزیران درشتر باشد و فرق معجون و جوارش همین است که ادویه معجون نیک بیخته بود
و از ان جوارشات قدری درشتر باشد و بعضی از اطبا درین نسخه اسقفل بریان کرده می نویسند
و مرکب باید که قطعاً اسقفل معاجین نکند که ممکن نبود و خوردن آن بسبب تلخی آن شربتی ازین
جوارش ده درم بود بمثلث یا بنبیذ تازه یا با ماء العسل چون بیاشامند نافع بود نوعی دیگر نافع
است از جهت کسی که شهوت او منقطع شده باشد از زن و مرد شهوت برانگیزاند و بغایت
نافع بود مجرب آزموده است اخلاط آن تخم جند قوقی شش درم قاقله مصری و تخم
شلغم و تخم دارو ها و تخم پیاز سفید و تخم جرجیر و خشخاش و تخم گزر و کرنب و خصی الثعلب از هر یکی ده مثقال

ونیم سرهٔ سقنقور وجلل وقسط شیرین از هر یک یک مثقال مغز جرد وسرپچه یک مثقال ومغز سرهٔ
شیرخواره ومغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند از هر یکی پنج مثقال قند یک مثقال
وشهانوعی از ماهیست که در دجلهٔ بغداد میباشد اگر خایه وگوشت او پیدا نشود قضیب گاو جوان
خشک کرده از هر یک ده درم بدل آن کنند واسقیل مشوی گفته اند یکمثقال ونیم اما مولف
این کتاب استعمال میکند در معاجین سبب غایت تلخی پس تخمها را بپزند وفته وعلک سا پنج
مثقال انگبین بگدازند ومغز حاضر را در هاون کنند وبسایند بعد از آن ادویه را خمیر کنند با سه
چندان عسل کف گرفته بسرشند ودر ظرف چینی یا کاسی یا آبگینه وسر آن ظرف محکم کنند وبعد از
چهل روز سر ظرف بگشایند واستعمال کنند شربتی یک مثقال با آب جرجیر یا هشت مثقال
یا با شیر گاو تازه وبعد از دو روز که ساخته باشند استعمال کنند **نوع دیگر زرعونی کرم** مستعمل
تخم گزر تخم شلغم تخم پیاز تخم تربزه تخم هلیون مغز چلغوزه حب فلفل حب الزلم بهمن سرخ وسفید
شقاقل مصری بوزیدان دانه کبر لسان العصافیر از هر یکی دو درم حلتیت طیب خردل سفید
فلفل سیاه از هر یک پنجدرم روغن جوز هندی ونمشک آن مغز که ادویه را بدان چرب کنند
وعسل کف گرفته سه وزن ادویه شربتی سه درم تا سه مثقال نافع بود هر بامداد ناشتا واگر
در وقت خواب شیر خورند شاید وباید که پیش از آنکه معجون را تناول کنند بیست درم شکر سفید
با یک کاسه شیر تازه بیاشامند تا منفعت آن تمامتر باشد **نوع دیگر** این نسخهٔ شیخ نجیب الدین
سمرقندی این نسخه در قرابادین کبیر آورده است واین نسخه معتمد علیه است **اخلاط آن**
تخم هلیون شقاقل مصری وبهمنین رودماق سقنقور لسان العصافیر از هر یکی پنجدرم
زنجبیل تخم شلغم تخم گزر تخم اسپست تخم تره تیزک تخم گندنا وخولنجان وجوز الطیب دارچینی دار فلفل
بوزیدان از هر یکی سه درم تخم انجره دو درم اسقیل مشوی نه درم آورده است اما مستعمل مولف
این کتاب نیست وفانید که آنرا لعاب الغزال مراد است بوزن ادویه مجموع کوفته وبیخته با سه
چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بود این نسخه زرعونی را بیست
بهو ابریق سقنقور که ذکر آن کرده واگر سقنقور یافت نشود بدل آن دو وزن آن خصیة الثعلب
با قدری خردل کنند بغایت نافعست **جوارش جالینوس واخلاط آن** سنبل

سلیخه قاقله دارچینی قرنفل سعد کوفی درنجبیل دار فلفل زعفران فلفل سفید قسط بحری عود بلسان
اسارون حب الآس قصب الذریره تخم مورد از هر یکی دو درم مصطکی ده درم قند بوزن
ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام
شاید خوردن **جوارش عطا** بر خاصیت آن انیست که منی را بیفزاید و مجامعت را قوت
دهد و گرده و مغز را قوی گرداند و مجربست **اخلاط آن** شقاقل مصری و قاقله کوچک
و دار فلفل خولنجان دارچینی زنجبیل قرفه از هر یکی پنج مثقال بهمنین تودرین تخم اسپست و مغز
تخم خربزه و مغز تخم جرجیر و تخم پیاز و تخم حماض و کرنب و کتیرا و تخم بلیون و تخم شلغم و تخم کرفس از هر یک
سه مثقال داروها کوفته و بیخته و ترنجبین سفید تخم و خاک پاک کرده سه وزن ادویه یک شب
در شیر گاو خیسانیده و بامداد در دست بمالند و صافی کنند از خاک که دران باشد و بر آتش
بنهند تا غلیظ شود و بعد ازان فرو گیرند تا نیم گرم شود و داروها را بدین بسرشند و در ظرفی
کاسی کنند یا چینی شربتی سه مثقال تا لبست درم با شیر گاو تازه نافع بود **نوع دیگر** مجامعت
را قوت دهد و باه را زیاده کند و دل را قوت دهد و خاصیت این جوارش بسیار است اینجا
کوتاه کردیم **اخلاط آن** قاقله بسباسه لسان الذکر از هر یکی چهار مثقال دار فلفل زنجبیل
از هر یکی هشت مثقال قرفه قرنفل انیسون بزر البنج مشک ترکی از هر یکی دانگی عنبر اشهب
دو درم روغن بلسان چهار درم عنبر با روغن بلسان بگدازند و بوزن داروها قند سفید
اضافه کرده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازین جوارش محرورین مزاج را نیم درم و مرطوبین
را یکدرم نافع بود **جوارش کمونی** سودمند بود جهت سردی معده و تبهای بلغمی و سوداوی
و سردی امعا و فواقی که از کثرت بلغم بود زایل کند و این معجون روایت **اخلاط آن**
زیره کرمانی سرکه خیسانند یک شبانه روز بعد ازان در سایه خشک گردانند ده رطل بغدادی
و فلفل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود
و بهترین معاجین و جوارشات باشد بهتر آن بود که ملح کنند و قطعاً نخواستند اگرچه صاحب منهاج
در معجون کمون گفته باشد که با آب گرم بیاشامند اما مستعمل نه چیز است و نافع است بغایت

ومجرب ست **نوع دیگر** کبیر زیره کرمانی چنانکه ذکر رفت دو رطل **فلفل** سی درم زنجبیل و سیح آ
از هر یکی چهل درم بورهٔ ارمنی سلیخهٔ رومی ودارچینی چهار درم کوفته وبیخته باسه چندان عسل
کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود **جوارش سقنقور** شکم را نرم کند
وباد وبهار البشکند وبلغم خام را نیک باشد وباد بواسیر ودرد تهی گاه وران وقولنج را نیک بود و
قوت باه بدهد **اخلاط آن** تربد سفید مجوف پنجدرم محموده انطاکی پنجدرم فلفل قاقله از هر یکی
سه درم زنجبیل دارچینی آمله البسباسه قرنفل جوزبوا از هر یکی یکدرم قند سفید صد درم هر یک جدا گانه
بکوبند وبیزند وبعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار مثقال نافع بود **سفرجلی** معده را قوت دهد
واشتهای طعام باز دید کند وقولنج بگشاید ومخصوص ست بقولنج **اخلاط آن** به اصفهانی
پاک کرده از پوست ودانه یک رطل باز کنند ودو رطل ثلث بجوشانند تا مهرا شود وبعد ازان فرو گیرند وبیرون
آورند وبکوبند وبمنخل موسی بیرون کنند ویک من عسل صافی بسر آن کنند وبجوشانند تا بقوام
انعقاد آید فرو گیرند واین داروها کوفته وبیخته برو افشانند وبکفچه بزنند تا یکسان شود **اجزا** دار و
زنجبیل دارچینی دار فلفل از هر یکی دو درم هلیله قاقله زعفران از هر یکی سه درم مصطکی پنجدرم سقمونیای
مشوی ده درم تربد مجوف سفید خراشیده وبروغن چرب کرده سی درم شربتی ازین جوارش
پنج مثقال تا هفت مثقال باشد باب گرم از جهت قولنج بغایت نافع بود **تمری** آرد خرم
خرماهای هندی بیدانه پنجاه درم در یک رطل سرکه بجوشانند یکشبان روز بکوبند وبغربال
فرو برند ومغز بادام مقشر سی عدد بکوبند وباتمر بیامیزند وفلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه درم
بورهٔ ارمنی یک مثقال ورق سداب سقمونیای مشوی از هر یک ده مثقال عسل سه رطل
تمر ومغز بادام وداروها بدان بسرشند وعسل کف گرفته بسر آن کنند ودر ظرف کنند وقت استعمال
کنند شربتی پنج مثقال باب گرم باشد **سفرجل نوع دیگر** سفرجلی منقی باب نیم من عسل
ویک من دوشاب انگوری وقدری زنجبیل وفلفل وجوزبوا قاقله وزعفران از هر یکی دو درم
مصطکی پنجدرم سقمونیا ده درم تربد سی درم کوفته وبیخته بر سر آن کنند وبکفچه بزنند تا یکسان
شود شربتی ازین جوارش چهار مثقال تا پنج مثقال موافق بود ونافع بود **نوع دیگر** به اصفهانی
از دانه پاک کرده دو رطل پاره کنند وبر سر آن کنند وبجوشانند تا مهرا شود وبکوبند ویک رطل

عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند بآتش آهسته تا نزدیک انعقاد آید چون منعقد شود فرو
گیرند زنجبیل فلفل دارفلفل از هر یکی چهار درم کرفس نانخواه از هر یکی درمی زعفران دو درم مجموع
ادویه را کوفته و بیخته بر سر آن افشانند و بجوشانند تا یکسان شود شربتی از آن چهار مثقال نافع بود
نوع دیگر زیادت سفرجلی منقی با آب و نیم من عسل و یک من دوشاب انگوری و قدری زنجبیل
و فلفل جوزبوا قاقله زعفران از هر یک دو درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد سی درم کوفته
و بیخته بر سر آن کنند و کفچه بر زنند تا یکسان شود شربتی ازین جوارش چهار مثقال است تا پنج
مثقال نافع و موافق بود **تمری** بوره ارمنی نزیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یکی
دو درم و نیم سقمونیا پنج درم خرمای هندی بیدانه و مغز بادام مقشر ورق سداب ده درم در سرکه
جوشانیده یک شبانه روز بکوبند و بغربال در آورند و بعسل بسرشند سه وزن و بر سر تمر کنند دارو را
و شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم از جهت قولنج **جوارش شهریاران**
مستعمل مولف سودمند بود از جهت سردی معده و جگر و آن مسهل قولنج است خاص و بغایت
نافع بود **تالیف ص** زنجبیل قرنفل دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوزبوا هیل مصطکی قاقله
لسان العصافیر زعفران از هر یکی چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد سفید مجوف و تراشیده
بروغن بادام چرب کرده هشت درم حب النیل هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته و
بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن چهار درم تا هفت درم بحسب مزاج گرم از جهت
قولنج نافع بود **جوارش کسری** مستعمل عنبر سودمند بود از جهت معده و خفقان و سوء الهضم
و درد رحم پیران را بغایت نافع است **اخلاط آن** قاقله صغار و کبار بسباسه دارچینی از هر یک چهار درم زنجبیل
دارفلفل از هر یکی شش درم [illegible] درم قرفه یک درم زعفران دو درم مشک [illegible] افیون بشراب مثلث جوشانیده
حل کنند و عنبر با روغن بلسان چرب کنند و بعسل کف گرفته بسرشند و افیون حل کرده بر سر
آن ریزند و مشک بسرشند و در ظرف آبگینه کنند بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی نیم مثقال
نافع بود مجرب است **جوارش مشک** مستعمل و سودمند بود از جهت ضعف معده و خفقان
و بواسیر **صفت آن** مشک ترکی نیم مثقال قاقله کبار جوزالطیب قرنفل زنجبیل دارفلفل
از هر یکی ده درم دارچینی سه درم عود قماری هفت مثقال زعفران دو درم قند سفید بوزن

ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته شربتی یک مثقال بغایت نافع بود جوارش اترج
قوت معده و دل بدهد و اشتهای طعام باز دید کند و بادها بشکند و بوی دهن را خوش کند اخلاط
آن پوست اترج خشک کرده سی درم قرنفل جوز الطیب دار فلفل جوزبوا خولنجان زنجبیل از هر یک
یکدرم مشک دانگی و نیم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرف چینی یا کاسی کنند و استعمال
کنند بغایت نافع بود جوارش کافوری مستعمل فلفل جوز الطیب زنجبیل بسباسه دارچینی
نارمشک قرفه قلفل قرنجمشک کافور زعفران از هر یک مساوی مجموع کوفته و بیخته با عسل
کف گرفته بسرشند و معجون سازند باید که کافور منصوری طلب کنند و اگر یافت نشود ریاحی
و منفعت این جوارش آنست که ضعف معده و بلغمهای غلیظ و سوداء التموا را نافع بود جوارش
نملی مستعمل باه را قوت دهد و شهوت را زیاده کند و در مجامعت قوتی عظیم پیدا کند مجربست
اخلاط آن قرنفل جوز الطیب بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی
عود هندی زعفران از هر یکی سه درم قاقله کندر الذکر از هر یکی یک مثقال اشنه سه مثقال
مشک دانگی و نیم قند را در گلاب حل کنند و انقدر عسل که کفایت بود بر سر آن کنند و بر سر آتش
نهند تا نزدیک انعقاد بسر فرود گیرند و داروها کوفته و بیخته بر آن افشانند و بکفچه بجنبانند تا نیک سرشته
شود شربتی یک مثقال بغایت مجربست جوارش جلابی منی را زیاده کند و مجامعت
را قوت دهد و ضعف گرده را سود دارد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام بیار آرد اخلاط
آن سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله از هر یک ده مثقال انیسون تخم کرفس از هر یکی
یک مثقال زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و خشک کرده و بریان نموده مصطکی و نعنع خشک
کرده عود هندی از هر یکی چهار مثقال فلفل دو مثقال سک نیم مثقال بعضی گفته اند یک
مثقال و نیم مشک قند سفید کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو
درم نافع بود جوارش عود مستعمل هاضمه را قوت دهد و اشتهای طعام بیاورد و معده را
قوت دهد و بلغم و رطوبت را دفع دهد ص قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنجدرم زعفران
یکدرم سنبل الطیب دو درم پوست اترج پنجدرم زعفران یکدرم مصطکی سه درم بسباسه دو درم
جوز الطیب یکدرم قرفه دو درم زنجبیل دار فلفل از هر یک یکدرم نبات دو من نوع دیگر

مستعمل مؤلف قرنفل دو درم عود خام پنجدرم اترج پنجدرم نبات یکمن قرفه صینی دو درم نوع دیگر
مستعمل مؤلف عود خام پنجدرم قرنفل یکدرم قرفه یکدرم و نیم پوست اترج و مصطکی از هر یکی یکدرم
نبات یکمن نوع دیگر مستعمل بود عود خام پنجدرم پوست اترج یکدرم مصطکی یکدرم نبات
یکمن جوارش عنبر مستعمل عنبر اشهب یک مثقال با نبات بقوام آورند و فرو برند چنانچه
رسم است کفچه برنند و عنبر دران اندازند و لبس نشیند و درباسله حل کنند و کفچه برزنند نیک و بعد ازان
بر روی سنگ ریزند مصطکی بر روی ملح گرد و پس باید که نیم گرم باشد چون مصطکی بکار برند و بردارند
و استعمال کنند که بغایت نافعست و سودمند بود سردی معده را و جگر را و بادهای آنرا و بلغم را
دفع کند و آب رفتن از دهان باز دارد مجربست جوارش فواکه مستعمل مؤلف کتاب چنانچه
گوید که این جوارش را پیش از من کسی آنرا ترکیب نکرده و این صفت خاصه مؤلف است که
معده را قوت دهد و قی باز دارد و جگر و دل را و روده را قوت دهد و دفع صفرا کند و تنقل بدان
کرده و دفع خمار کند صفت آن آب انار ترش و شیرین و به اصفهانی و ملحی و آب غوره
و آب زرشک و آب سماق و آب کسل نیز اضافه کنند اگر بجوشانند تا یک من بچهار باز آید بعد ازان
گیرند و قند صافی را اضافه کنند و بقوام زیاده آورند چنانچه نزدیک آن بود که به بندد و در تیز زدن
آبها میریزند و میزنند و بردارند و استعمال کنند و باید که آبها را باهمه دیگر بجوشانند بغیر از آب حماض و
لیمو و بعد ازان فرو گیرند از آتش و آب لیمو و حماض بر سر آن کنند و بکار برند چنانچه ذکر رفت
جوارش انار مستعمل بگیرند آب ترش چنانکه در فواکه ذکر رفت و نبات هم بقوام زیاده آورند
بدان طریقه در فواکه ذکر رفت چنان سازند نافع بود جوارش زرشک بگیرند آن
زرشک تازه و اگر تر نبود خشک که بغایت سرخ و خوب بود بجوشانند و داغ کنند و بمالند و بقوام
آورند چنانچه ذکر رفت هم بدان طریقه سازند و استعمال کنند جوارش غوره آب غوره
بقوام آورند و در تیز زدن آب غوره میریزند پس بر سنگ ریزند چنانچه ذکر رفت استعمال کنند
جوارش نارنج و حماض قند درین دو جوارش زیاده از قوام لیمو است بجبلی چنانچه
هم دران قوام فواکه و انار باشد و آتش لیمو کمتر از آتش ایشان باشد و صفت آن معلوم
و مشهور است جوارش نعنع مستعمل قند صافی کرده بقوام آورند و قرص فواکه و سرکه و نعناع

بجا نشنی نهند چندانکه ترش شود و طعم نعناع روشن شود و بعد از آن بر سنگ بپزند چنانچه عادت است
و هر چه جوارش فواکه و انار ترش و زرشک و غوره و سیمین است ساختن آن اقتدا آن کمتر دانند و بدان
سبب صفت آن نوشته شد تا مرکب را آسان بود جوارش آمله آب لیمو آب سماق ده مثقال
آمله پنج درم عود خام سه درم مصطکی ده درم عنبر نیم مثقال قند سفید نیم من چنانکه عادت است بسازند

باب الرابع فی الاطریفل بزرگ

مستعمل و سودمند بود و بواسیر را و لون را نیکو گرداند و باه را زیاده کند و معده را قوت دهد مجرب است
صفت آن پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر و فلفل از هر یکے سی درم
زنجبیل بوزیدان لسباسه شیطرج هندی شقاقل مصری تودرین لسان العصافیر و مغز حب فلفل
و کنجد مقشر و قند سفید و خشخاش سفید و بهمن سرخ و سفید از هر یک ده درم مجموع کوفته و بیخته
بروغن بادام چرب کنند با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بعد از
دو ماه استعمال کنند و قوت این اطریفل را سه سال باقی ماند و بغایت نافع بود اطریفل صغیر
مستعمل از جهت استرخاء معده سودمند بود و رطوبت بواسیر دفع کند و ذهن را نیکو گرداند
اخلاط آن پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و پوست بلیله از هر یک ده درم کوفته
و بیخته و بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند
و قوت این تا دو سال بماند و شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود از جهت صداع که از بخار
معده بود و معده را قوت دهد و بغایت نافع است اطریفل کشنیزی پوست هلیله کابلی و
پوست بلیله و آمله و هلیله و کشنیز خشک اجزا متساوی و بعضے بلیله سیاه میکنند مجموع کوفته و بیخته بروغن
بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال
تا دو مثقال نافع است از جهت صداع که از بخار معده عارض شود و قوت معده را تمام بدهد
و بغایت نافع است اطریفل مقل مستعمل مؤلف هلیله کابلی و پوست بلیله زرد و آمله مقشر
از هر یک ده درم مقل ازرق سی درم مقل را در آب حل کنند و عسل کف گرفته شصت درم بسرشند
کنند و بقوام آورند و داروها بدان بسرشند از جهت بواسیر بغایت سودمند بود و مفید و مجرب است
نوع دیگر اطریفل مقل پوست هلیله سیاه و هلیله زرد و آمله مقشر و اسطوخودوس و افتیمون نصف ایارج

از هر یک ده درم مقل و ملوس خیارچنبر سی درم خیارچنبر در آب کنند و عسل کف گرفته بوزن ادویه برسر آن کنند و داروها بدان بسرشند و معجون سازند که بغایت نافع بود **اطریفل دیدان** مستعمل از جهت کرمهای بزرگ و خورد و بغایت مفید بود **صفت آن** برنگ کابلی مقشر ده درم حب النیل تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده و قسط تلخ از هر یکی پنج درم قنبیل ترمس افسنتین رومی نسیج ارمنی و افتیمون افریطی و ملح نفطی و خردل سفید و شحم حنظل و سعد هندی و راسن خشک از هر یکی سه درم کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی از دو درم تا چهار مثقال باشد و بغایت نافع بود و آزموده است **اطریفل شامج** مستعمل پوست هلیله زرد چهل درم و کابلی سی درم ریوند صینی دو درم چوب گز دو درم مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده بوزن ادویه کشمش بدان بسرشند شربتی یک مثقال تا چهار درم شاید و مفید باشد **اطریفل افتیمون** پوست هلیله کابلی و پوست هلیله آمله مقشر از هر یکی ده درم سنا مکی تربد سفید مجموع کوفته و بیخته افتیمون از هر یکی پنج درم شیطرج هندی سه درم بسفایج فستقی یک درم انیسون نمک هندی از هر یکی دو درم کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند یک مثقال نافع بود و بغایت مجرب و مفید و آزموده است +

باب الخامس فی المربیات

اهلیلج مربا قوت دهد و هضم طعام بکند و حمل معده را محکم گرداند و سده بلغمی را بکشاید و بواسیر را سود دارد و روشنائی چشم را بیفزاید و درد سر که از بخار معده زائل کند و اگر قدری کشنیز بریان کرده با وی اضافه کنند بهتر است **صفت آن** باید که تری پرورند و اگر یافت نشود و ضرورت واقع بود یابسها ستانند هلیله کابلی بزرگ صد عدد در ظرف سبز کنند و چندان بر سر آن آب کنند که آنرا بپوشانند بعد از آن پنجاه درم خاکستر چوب رز یا چوب بلوط بر سر آن کنند هر سه روز بدل کنند و آب و خاکستر تا دوازده روز چهار نوبت بدل کنند و یک مشت جو بر سر آن کنند و بجوشانند که چون کشکاب پخته گردد و دیگر بار فرو گیرند و آهسته بشویند چنانکه پوست از وی جدا نشود و سر هلیله را در سوزن بزنند و در ظرف چینی یا کاسی کنند و چندان بر سر آن کنند که آنرا بپوشانند و بست روز رها کنند و بعد از آن بر سر آن آورند از عسل بسبب آنکه تا آبی که در هلیله باشد و بعسل آمیخته شده باشد و آن عسل رقیق شده باشد دیگر

عسل تازه بر سر آن کنند چنانکه آنرا بپوشاند روز دیگر بگدازند بعد از آن بجوشانند و بر آتش نیک نهند و ظرفی کنند
که باد خواهیم کرد برافشانند اخلاط آن دارچینی زنجبیل قرفه قرنفل هیل جوزالطیب مصطکی
عود هندی از هر یکی دو درم مشک نیم مثقال زعفران یک مثقال مجموع کوفته و بیخته برافشانند و بعد
از آن چهل روز استعمال کنند و هر روز بیرون ظرف بشویند که بغایت نافع بود **اترج مربا** مستعمل
طبیعت وی گرم و خشک بود و قوت معده را بدهد بخاصیت که با پوست مربا کرده باشند اخلاط
آن بستانند اترج بزرگ که آنرا بالنگ خوانند و بالنگو گویند و زردی آنرا پاک کنند و ترشی از آن جدا کنند
و بعد از آن گوشت بالنگ در دیگ اندازند و عسل شهد سفید بر سر آن کنند و بآتش آهسته
بجوشانند تا بقوام آید اگر بقند همچنین سنبل الامن نبات اترج و هلیله و شقاقل و جوز و امثال آن
بعسل بهتر بود که بقند و هرچه تمر هندی و آلوچه و سیب به تلخی و امثال آن بعسل بیالایند الا بقند که
بهتر باشد **شقاقل مربا** مستعمل مجامعت را قوت دهد و باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و بقا
در باه مفید است ص شقاقل تازه نباشد خشک را بجوشانند یک شبانه روز و آب آن
بریزند و یکشبانه روز دیگر بجوشانند و سوم روز همچنین کنند و بعد از آن مقشر کنند و به جوشانند تا نیم پخته
شود و بعد از آن عسل صافی را بر سر آن کنند و بر آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرف
سبز یا چینی کنند و چهل روز بعد از آن استعمال کنند مفید بود **جوز مربا** مستعمل باه را زیاده کند و استعمال
آن استسقا را نافع بود و قوت پشت بدهد و سینه را پاک و نیکو کند مفید و نافع است **اخلاط آن**
بستانند جوز خوب تر بزرگ و پوست آنرا بخراشند نیک بارها بمقدار انگشتی کوچک کنند و در آب
بیندازند و با قدری آب و عسل بجوشانند تا نیم پخته شود و بعد از آن بیرون آورند و دیگر عسل
صاف کنند و بر سر آن کنند تا اندک جوشی بجوشد و فرو گیرند و در ظرفی کنند تا چهل روز بیرون ظرف
بشویند و شستن ظرف لازم است و در همه مربیات بغیر از اترج که محتاج نیست **تفاح مربا** مستعمل
جهت قوت دل و معده را بغایت نافع است و مفید **اخلاط آن** بستانند سیب اصفهانی
پنجاه عدد یا صد عدد و آن مقدار که خواهند در دیگ کنند و قند صاف کرده بر سر آن کنند و
بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و پژمرده شکل شود و بعد از آن فرو گیرند و در ظرفی کاسی یا چینی
کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند و باید که پوست سیب بخراشیده و اگر نه مهرا شود و اگرچه در

کتب مسطوری بود که پوست آن بخراشند و مولف بکرات امتحان کرده و سهو است سفرجل مربا
بستانند به اصفهانی شیرین و پاره کنند پارهای کوچک با قند صافی کرده بر سر آتش نهند و بجوشانند
تا بقوام آید پس فرو گیرند و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند نافع بود کمثری مربا
مستعمل جهت قوت معده بغایت نافع بود ص بستانند ملح اصفهانی بیکره و بجوشانند تا پخته
شود و قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند چنانکه رنگ بگرداند و نیم مرده شود و فرو گیرند و در
ظرفی شهد کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند و باید که دست از شستن باز نگیرد آدرک مربا
مستعمل حرارت ساکن گرداند و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشاند ص بستانند آلوچه اصفهانی
یا بخارائی و آب بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند با آتش نرم
تا بقوام آید و جلاب باید که تنگ باشد که هر چه سیب ملحی و به است آبدار بود و در جوشانیدن
رطوبتی بار سید و آلوچه به رع مربا مستعمل سینه را بغایت سودمند بود و سرو مثانه را
سود دارد که در وی صلابتی باشد ص بستانند کدوی تازه نازک و پوست آنرا بخراشند
و مغز آن بیندازند و پاره کنند مانند انگشت کوچک و در دیگ کنند و با آب بجوشانند تا بقوام آید
و اگر بقند خواهند همین سبیل بطبیخ رقی مربا دفع حرارت بکند و تشنگی را بنشاند ص بستانند پوست
کدو و سه شبانه روز در آهک آب به جوشانند پس بیرون آرند و یک شبانه روز در نمک آب
بجوشانند تا نیم پخته گردد و بعد از آن فرو گیرند و در ظرفی کنند بعد از چهل روز استعمال کنند
نافع بود وج مربا جهت لقوه ریحی بغایت نافع بود مصروع را نهایت سودمند بود ص
بستانند وج ترکی فربه و سه شبانه روز در آب خیسانند و بعد از آن بیرون آورند قدری عسل
بر سر آن کنند و بر آتش نهند و اندکی بجوشانند تا بقوام آید و بعد از روز چهل استعمال کنند
جوز مربا سودمند بود از جهت معده و گرده سرد را و باه را زیاده کند ص بستانند گردگان ترکه
هنوز پوست آن صلیب نشده باشد و پوست از وی جدا کنند و در دیگ کنند و عسل
مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند با آتش آهسته دو سه جوشی و بعد از آن در ظرفی کنند و بعد از
چهل روز استعمال کنند لوز مربا مستعمل بود سرفه را بغایت مفید است صفت
بستانند بادام مر مقشر و در دیگ کنند و دوشاب بر سر آن کنند چنانکه او را بپوشانند و بر سر آتش نهند

تا دو سه جوشی سخت بزنند بعد از آن استعمال کنند **بنفسج مربا** سینه را نرم کند و سرفه را که از
حرارت بود زائل کند و خشونت حلق را دفع کند بغایت مفید بود **صفت آن** بستانند
گل بنفشه تازه خوب و باید که دانیال بران نبود و طعام در دست بمالند تا کشته گردد و اگر خواهند
با قند بکوبند و در هر یک من شیر بنفشه تازه دو من قند سفید و بعضی در هر یک من شیر بنفشه
چهار من قند میکنند و در آفتاب نهند چهل روز و هر بامداد و شبانگاه خلط کنند و بعد از آن استعمال
کنند چنانکه ذکر رفت بغایت مفید است **جلنجبین الکبری** مستعمل و سودمند بود بلغم را و
قوت معده بدهد و هاضمه را بغایت نیکو بود **صفت** بستانند ورق گل تازه یک من و قند سفید
دو من و اگر چهار من کنند شاید و همچنانکه در خمیر بنفشه گفته شد بسازند **جلنجبین** قوت دل و دماغ
را بدهد و معده را بغایت نافع بود و از جمله مفرحات **صفت** بستانند گل بهچند آنکه گلنجبین بسازند
از جهت تقویت معده بغایت نافع است **جلنجبین لسان الثور** مستعمل و این از ادویه
قلبی است ماده سوداوی را سودمند بود و دفع کند و خفقان را زائل کند و سرفه بلغمی را
نافع بود **صفت** بستانند گل گاوزبان چنانچه گلقند میسازند بسازند در هر یک من دو من قند
و هر چه جلنجبین سفرجلی و لسان الثور است البته باید که قندی بود و اگر عسل خواهند نیم عسل
و نیم قند منضم بهتر بود و در آفتاب نهند و از جهت تفریح و دفع ماده سودا را بغایت نافع است
مجرب و آزموده است ٭

باب السادس فی الاشرب

شراب عناب سرد و تر بود از جهت سرفه و غلبه خون و اصحاب باتری و حدوی و درد سینه
را بغایت نافع بود **صفت** بستانند عناب جرجانی یک چهار یک و دو من آب بجوشانند تا
باز دو دانگ آید و در دست بمالند و صافی کنند و یک من قند صافی کرده بر سر آن کنند بجوشانند
تا بقوام آید و شربتی از ده درم تا ده مثقال بود **شراب نیلوفر** سرد و تر بود نافع است سرفه و درد سینه
و شکم را نرم گرداند و جهت معده و خشونت سینه و سرفه را نافع بود بغایت **صفت** بستانند
یک قفیه نیلوفر خوب تازه و بجوشانند تا بقوام آید و شربتی از ده درم تا ده مثقال شاید و نافع و مجرب است
شراب بنفشج معتدل بود در سردی و گرمی و تری بود و سودمند بود از جهت ذات الجنب

وذات الریه و درد گرده و بول براند و شکم را نرم دارد و سینه و حنجره و سرفه که ثابت بود عظیم نافع بود صـ
بنفشه تازه و گل آن یک چهاریک بپزند و بپالایند و یک من قند صافی کنند و بجوشانند تا بقوام آید
واگر خواهند که مسهل بود پنج نوبت بنفشه تر بزنند بعد از آن خشک یک قبه و بوزن سی مثقال
عوض یک چهاریک بنفشه تر کنند نافع بود **شراب دینار** مستعمل مؤلف ذات الجنب و
حرارت جگر را نافع بود و طبع را نرم دارد و تشنگی بنشاند و سوء القنیه و استسقا را نافع بود **صفت**
بستانند تخم کاسنی تازه سی درم نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ بیست مثقال تخم کشوث
و کبابه بیست پنج درم ریوند چینی پنج درم و اگر پنج مثقال باشد شاید و ادویه ها بغیر از ریوند بجوشانند
و صافی کنند و قند صاف را بر سر آن کنند یک من بجوشانند تا بقوام آید و ریوند چینی سوده بحریره
بسته را شیره بگیرند و بر سر آن کنند **نوع دیگر** تخم کاسنی پانزده درم پوست بیخ کاسنی تازه بیست درم
گاوزبان گل سرخ زرشک نیلوفر از هر یکی ده درم ریوند چینی سه مثقال قند سفید یک من این
نسخه مستعمل به تبریز بود ترکیب صدر الدین عطار است **شراب بزوری** از جهت مستسقی
بغایت سودمند بود و معده و جگر را مفید باشد و بادها بشکند و مفاصل را نافع بود صـ
پوست بیخ کاسنی سی درم رازیانه بیست درم تخم کشوث درم کبابه بیست پنج درم بیخ کبر ده درم
تخم کرفس ده درم بجوشانند و بپالایند و قند صافی کرده یکمن و نیم بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید **شراب زوفا** جهت ضیق النفس و ربو و سعال کهن را و سعال بلغمی را بغایت سودمند بود
صـ بستانند عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر سفید بیست عدد مویز طایفی پنجاه دانه
بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی تخم خبازی از هر یک پنج درم بیخ مهک خراشیده
هفت درم در نسخه دیگر فرافیون پنج درم اضافه کنند و بجوشانند و بپالایند و یک من قند صافی
کرده بر سر آن کنند و بقوام آرند **شراب غوره** نقل آرد چره معده سرد را و ضعف معده را سودمند بود
صـ مندی پنج درم سک پنج درم سنبل دو درم قرنفل مصطکی جوز بوا از هر یکی دو درم مجموع
نیم کوفته و بیخته اندر خلیطه کنند و در دو من گلاب و آتش آهسته بپزند تا به نیمه باز آید پس آنرا
و بفشانند و یکمن قند بر سر آن کنند و کف از آن بردارند و بقوام آورند و دو دانگ مشک در وی
حل کنند **شراب سلموبه** معده را قوی کند و آرزوی طعام باز دید کند و خفقان را سود بود

ص پوست ترنج نیم من عنبا جوز یک من مقیه و قرنفل دو مثقال عود هندی یک مثقال همه
کوفته و بیخته اندر خریطه کنند و در قرابه کنند و دو من و نیم شراب کهنه بر سر آن و سه شبانروز بگذارند
و پس سه روز یکمن و نیم شراب کهنه بر سر آن قند نهند و یک مثقال مصطکی و نیم مشک و زعفران
یا دو دانگ مشک در خریطه دیگر کنند و در شراب اندازند و بجوشانند تا بقوام آید و آنرا بمالند و از
میان شراب بیرون کنند و ازین شربت مفیدست استعمال کردن **شراب خشخاش**
مستعمل سرد و تر بود و سودمند بود سینه و دماغ گرم و بیخوابی و نزله و ریشهای سینه را بغایت
نافع بود و حرارت بنشاند صفت بستانند خشخاش بزرگ با پوست صد درم و نیم و کوفته کنند و بجوشانند
در دو من و نیم آب اگر باران بود بهتر تا با دو دانگ آید و فرو گیرند و بمالند و بپالایند و قند صافی
کرده دو من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی شیره خشخاش بگیرند و چون قند بقوام
آید بر سر آتش نرم شیره خشخاش بخورد قند دهند و آن بکار می باید و اگر خشخاش با پوست
نباید بی پوست نیم کوفته کنند و بجوشانند چنانچه ذکر رفت و بسازند و استعمال کنند که نافع بود **شراب**
صندل مستعمل سودمند از جهت ضعف دل و جگر گرم و تپ محرق ص بستانند صندل مقاصری
بسوهان بسایند بست مثقال و اگر به گلاب خواهند یک شبانه روز در گلاب خیسانند و اگر ترش خواهند
با آب غوره یا لیمو هر کدام که باشد و خواهند که صندل را خیسانند آن مقدار که کفایت باشد و بعد از آن بپالایند و قند صافی کنند
و یکمن بر سر آن ریزند و بجوشانند تا بقوام آید و اگرچه در همه کتب مسطور باشد که پنجاه درم صندل
چهل درم باید و گفته شد که بعد از یک شبانه روز که خیسانیده باشند بجوشانند و این ممکن نیست که توان خورد
از غایت تلخی و هرچه شراب لیمو و ریباس و صندل است و کتب مقدمان نتوان ساخت
مگر بدین نوع که نوشته خواهد شد **شراب لیمو** مستعمل سرد و خشک بود و اندک حرارت در وی باشد
و قوت معده بدهد و صفرا بشکند و هاضمه را یاری دهد و دفع قی و خمار و تبهای صفراوی و تشنگی را
زائل کند ص بستانند لیمو درست خوب و آب از آن بگیرند و قند صافی کرده بقوام زیادت
آورد و قدری گلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت باشد بر آن ریزند تا یک دو جوش بیاید
و اگر خشک از آتش فرو گیرند و بر آتش نهند آهسته و آب لیمو بر آن میریزند و بر میزنند آنزمان
که تمام شود و در دیگ سنگی بجوشانند تا به نیمه آید و بهر یک رطل آب لیمو رطلی قند بر آن نهند

مؤلف این کتاب که ممکن نبود خوردن آن از غایت تلخی شراب حماض مستعمل کرده
باشند شراب لیمو است بلکه زیاده تر و بغایت نافع است شراب سیب جهت آن
سیب شامی یا اصفهانی خوب شیرین و مقشر بیدانه که بکوبند و آب از آن بیرون آورند و بهر یک من
آب قند نیم من سفید صافی کرده بر سر آن کنند تا بقوام آید شراب به همچنانکه شراب سیب
سازند اما به شربتی و ترشی هر دو سازند شراب فواکه قوت دل و معده و دل و جگر را بدهد
و دفع قی بکند و صفرا بنشاند و زنان آبستن را مفید بود صفت بستانند آب سیب و به آب سیب
تلخی و آب انار ترش و شیرین و آب سماق و آب ریشنک آب کیل مساوی یکدیگر و آب غوره
و حماض و لیمو قدری اضافه کنند شاید و بهتر بود و جمله آنها را بجوشانند تا به نیمه آید و بهر یک من
آب یک من قند صافی کرده بر سر آن کنند و اگر نیم من کنند بهتر باشد
و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کنند بغایت مفید و نافع بود شراب تمر
طبیعت را نرم کند و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند و قوت معده
بدهد صفت بستانند تمر هندی زرد پاک کرده از دانه فرو گیرد
بپالایند و دو من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید شراب انار ترش قی باز دارد و قوت معده بدهد مجرب است
صفت بستانند انار ترش و بجوشانند تا بقوام آید و اگر قدری آب نعناع اضافه کنند شاید رب سیب
آب سیب کافوری بجوشانند تا بقوام باز آید فرو گیرند و در ظرفی کنند و استعمال نمایند رب به
بگیرند آب به ترش و شیرین چنانچه ذکر رفت و در سیب بسازند و از آن همه مطلوب بدین نوع باشد
آب انار هم بدین نوع که گفته شد بسازند شراب نعنع بستانند آب انار ترش و شیرین که
دانهای آن کوفته باشند بجوشانند تا به نیمه باز آید و بعد از آن آب انار خوش یک من آب نعنع تازه نیم من
قند صافی یک من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کنند آلو سیاه خوب فرو یک من
بشویند پاک و در پنج من آب بجوشانند تا باز به نیمه آید و فرو گیرند و بدست بمالند و صافی کنند و یک من
قند صاف کرده بر سر آن کنند و تکرار مسهل صفرا بود و تشنگی را بنشاند شراب ورد ورق گل سرخ
خوب بی تخم یک رطل و در پنج من آب بجوشانند نیک بپالایند و دیگر یک رطل گل بر سر آن کنند و

آنرا

و همچنان کنند تا هفت نوبت مکرر کنند و بعد ازان قند صافی کرده دو من بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید شربتی سی درم تا چهل درم تناول کنند با سکنجبین قمری و آب گرم شراب ریباس
مستعمل شکم را ببندد و قی باز دارد و دفع خمار بکند ص بستانند ریباس فلانی خوب سر و بن آنرا ببرند از و
بکارد چوبین پاک کنند و بهاون چوبی یا سنگی بکوبند و بکتان بیفشارند و در قدح چینی کنند و زمانی
بگذارند و باز بقدح دیگر بپالایند آهسته و چند نوبت بپالایند و هر بار آنچه در قدح مانده باشد بریزند
تا تمام صافی شود و بعد ازان قند صافی کرده باید که بقوام زیاده آورند نزدیک بمشاش و آن زمان
آب ریباس صافی بر سر آن ریزند و باید که دیگ سنگی باشد و هیچ چیز دیگر نباشد و آتش نرم آهسته بود
تا تمام شود و آنچه در کتب مسطور است که آب ریباس اول بجوشانند تا باز برود و اندک آید و بعد ازان
قند صافی بر سر آن کنند این خلاف است و خطا مؤلف گوید که تحقیق هیچ شراب مشکل تر از شراب ریباس
نیست شراب غوره شراب قائم مقام ریباس است و طریقه ص بگیرند آب غوره خوب
صافی کنند و هر یک من آب غوره یک من قند بر آن نهند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهند
که بغایت ترش شود نیم من قند بر آن نهند و بر آتش نرم بقوام آرند رب غوره بگیرند آب غوره
و در دیگ سنگ کنند و بجوشانند تا بر ربعی باز آید و بپالایند و دیگر بار بجوشانند تا سه یکی
بماند و بردارند و استعمال کنند و اگر تنک بود در ظرف سنگ کنند و در آفتاب نهند شراب مورد
مستعمل بگیرند مورد دانه تازه و بکوبند و آب آنرا بگیرند و صافی کنند و بجوشانند تا باز به نیمه آید و اگر
مورد تازه دانه نباشد بگیرند مورد دانه خشک یک من و در چهار من آب بریزند تا یک من بماند و فرو گیرند
و استعمال کنند و این سرد و خشک بود عطش و سینه را سود مند بود و قوت بدهد بغایت [illegible]
رب مورد بستانند دانه مورد تازه و بکوبند و آب آن بگیرند و بجوشانند تا باز به ربعی آید صاف
کنند و اگر تنک باشد قدری به اضافه کنند تا بقوام آید و بعد ازان بگیرند و استعمال کنند شراب توت
مستعمل بستانند توت سیاه و آب آن بگیرند و صاف کنند و بریزند تا نیمه باز آید و بر پنج رطل آب تا
سه رطل قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام باز آید سود مند بود از جهت درد گلو
و خناق و ورم گرم را بغایت مفید است شراب انار عذب مستعمل که بعضی رب انار گویند
بستانند آب انار عذب صافی بیست و پنج من و آب سیب یک من و نیم و قند سفید سه چهار یک

بعضی از آن سیب هر چهار یک میکنند و قند یک من و نیم بجوشانند تا بقوام آید و این نوع
بغایت مفید بود جهت مسلول و شکم را ببندد و سرفه را سود بود و دل را قوت دهد و ضعف دل را
زائل کند نوع دیگر بستانند آب عذب صافی کنند و بجوشانند تا بنیمه آید و بهر یکمن آب انار
جوشیده یک من قند صافی کرده بجوشانند تا بقوام آید شراب انجیر قوت گرده را بدهد و باه را
بیفزاید و نعوظ تمام آورد و منی را زیاده کند و مثانه را پاک گرداند از علت و قوت مجامعت بدهد
ص بستانند یکمن و در پنج من بپزند تا باز بدو دانگ آید بعد از آن بستانند انجیر سفید خوب
دو من و در پنج من آب بجوشانند تا یک من و نیم بماند و بپالایند و طبیخ نخود بر سر آن کنند و نخود و انجیر
بیندازد و بهر یک من و نیم من عسل کف گرفته و دارچینی خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یکی
یکدرم زعفران سادج نیم درم مجموع نیم کوفته در سره ببندد و در آن اندازد و بجوشانند تا بقوام آید
فرو گیرند و استعمال کنند شربتی پنج مثقال لعق کنند پیش از غذا و بعد از غذا نیز شاید اگر با آب گرم خورند هم شاید
شراب گاوزبان دل را قوت دهد و برص سودائی را زائل کند و بغایت مفید بود
شراب مفاصل پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کاسنی از هر یکی بیست درم
انجیر زرد بیست دانه مویز منقی چهل دانه فقاح اذخر ده درم سورنجان پنج درم قند یکمن با عسل شربتی
سازند نافع بود آب سیب آب به ترش و شیرین ده رطل شراب کهن خوشبوی پنج رطل قند [illegible] را
در شراب بجوشانند یک شبانه روز و بعد از آن بجوشانند و بپالایند و بر شراب به کنند و با هم دیگر
بجوشانند تا بنیمه آید و فرو گیرند و بپالایند و باز بر سر آتش نهند و عسل با قند آنچه خواهند دو رطل و
نیم در آن اندازند و داروها که کوفته میشود زنجبیل پیل قرنفل مصطکی عود از هر یک نیم درم و مشک حبه
اگر خواهند در آن اندازند و بجوشانند و زمان کبیه دارو می مالند تا تمام بشود و فرو گیرند و در ظرفی کنند
نافع بود شراب بالنگو بستانند بالنگوی تازه یکمن و گاوزبان خشک سی درم بجوشانند و اگر بالنگو
خشک بود سی مثقال و بپالایند و یکمن عسل کف گرفته بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و در
بعضی نسخها در شراب بالنگو زعفران و مصطکی میکنند و اولی آن بود که نکنند و اگر احتیاج با آن بود مطبوخه
طبیعت در ترکیب آن و اگر قند خواهند همین سبیل که گفته شد استعمال کنند نافع بود سکنجبین ساده
تب را زائل کند و سده را بگشاید و تشنگی بنشاند و معده را از بلغم پاک گرداند و بتغییر مزاج گرم را نافع بود

وجگر را قوت دهد و صفرا بشکند و صفت محروری را نگاه دارد و ما بهار را نقصان دهد صفت وی قند صافی
کرده و سرکه سفید آن قدر که کفایت بود بر سر آن کنند و قدری گلاب اولی آن بود که در دیگ سنگ
کنند و بجوشانند و اگر نه باید که داند که چگونه در ظرفی دیگر باید جوشانید تا بقوام آید و باید که سرکه در اوائل کنند
که قند صافی کرده باشند تا چون بقوام آید که سرکه خام نباشد سکنجبین بزوری سده را بگشاید و
استسقا و سوء القنیه را زائل کند و بول براند و تشنگی بنشاند و تبهای تیز را سودمند بود تخم کاسنی خربزه
تخم خیارزه تخم بالنگ از هر یکی پنجدرم کاسنی تخم بیخ رازیانه از هر یکی ده درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب
و سه مثقال آب سرکه بجوشانند یکشبانه روز و بعد از آن بجوشانند و بپالایند و یکمن قند
صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کنند سکنجبین بزوری سده جگر و
معده بگشاید و بول براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را نافع بود صفت وی پوست بیخ کبر
و پوست بیخ رازیانه و پوست بیخ کرفس از هر یکی هفت درم تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کاسنی
تخم کشوث از هر یکی پنجدرم عصاره غافث ریوند چینی از هر یکی دو درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب
و چهار یک سرکه جوشانند و همچنانکه در سکنجبین بزوری سر گفته شد سر دو استعمال کنند نافع بود
سکنجبین بزوری معتدل سده جگر و سپرز بگشاید و بول براند و تبهای مرکب را نافع بود صفت وی
مر تخم کاسنی و تخم کرفس و انیسون از هر یکی دو درم مجموع نیم کوفته با یک چهار یک سرکه و سه رطل آب
چنانچه ذکر رفت با یک من قند صافی کرده بقوام آورند نافع بود سکنجبین مر قوت معده و جگر بدهد
و اشتها را بازدید کند و سده را بگشاید و ناشتا را عظیم سودمند بود صفت بگیرند به اصفهانی و امرود
خوب بستنبوی و سودمند بود و بکوبند و آب از آن و یکمن قند صافی کرده و یک چهار یک
سرکه سفید بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر چند پاره به اندر آن اندازند شاید فرو گیرند
و استعمال کنند شراب اصول پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ [illegible]
و پوست بیخ کبر [illegible] از هر یک هفت درم تخم کاسنی پنجدرم بادیان ده درم تخم کرفس
پنج درم [illegible] سی درم انجیر زرد پانزده عدد قند یکمن و نیم صاف کرده بر سر آن کنند
و بجوشانند تا بقوام آید نافع بود و الله اعلم سکنجبین بزوری ریوندی تخم کاسنی و تخم خربزه
و تخم خیار بالنگ از هر یکی ده درم نیم کوفته پوست کاسنی تر پانزده درم تخم رازیانه سه درم ریوند [illegible]

پنج مثقال یکمن سرکہ چنانچہ گفتہ شد بپزند و پند چینی را شیر دگر زنند چنانچہ در شراب دینار گفتہ شد و اگر ہیجان
سودا و الا بحتنا اضافہ کنند شاید سکنجبین افتیمون مستعمل ہو لعت تخم کاسنی تخم رازیانہ تخم کرفس انیسون
از ہر یکے سہ درم پوست بیخ کاسنی و بیخ رازیانہ افتیمون از ہر یکے ہفت درم بغیر از افتیمون ادویہ را
نیم کوفتہ بجوشانند و سرکہ چہار یک اضافہ کنند ادویہ را چنانچہ ذکر رفت نبات یکمن در ہر جوش افتیمون
در سر ملکتان بستہ بیند ازند تا در سہ جوش دیگر بپزد و تمام شود سکنجبین عنصل سرکہ عنصل یک چہار یک
عسل بضعفے یکمن و اگر قند و عسل با ہم یکی کنند بہتر بود تا بقوام آید از جہت ضیق النفس و استسقاء
ربو سعالی و بلغمی و سعال قدیم بغایت سودمند بود و نافع بود +

باب السابع فی الامر لعوقات

لعوق سپستان خشونت حلق و سینہ و سرفہ و شش را نرم دارد و ذات الجنب و ذات الصدر را
نافع بود صص سپستان دو بیست عدد منقی دانہ بیرون کردہ چہل درم فلوس خیار چنبر دہ مثقال
بیخ مہک خراشیدہ چہل درم مجموع در شش رطل آب بپزند تا باز بدو دانگ آید و فرو گیرند و در دست
بمالند و صاف کردہ نیم من قند سفید بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید لعوق زوفا نافع بود
و سرفہ کہن و سینہ و شش را از اخلاط پاک کند کہ غلیظ بود صص بستانند ایرسا و زوفا خشک از ہر یکے
بست درم ایرسا نیم کوفتہ کنند چہار سہ رطل آب بجوشانند تا باز بیک رطل آید و پوست بمالند و
صافی کنند و یک رطل قند صاف کردہ بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید لعوق اسقیل
سودمند بود از جہت سرفہ کہن و ربو خاصہ کہ از رطوبت غلیظ بود صص بستانند اسقیل بریان کردہ
سہ درم و ایرسا دو درم فرافیون و زوفا از ہر یکے یکدرم کوفتہ و بیختہ بعسل کف گرفتہ سرشتہ استعمال کنند
لعوق خیار چنبر بنفشہ پنج مثقال عناب بست دانہ سپستان پنجاہ دانہ مویز طایفی سی دانہ
بیخ مہک خراشیدہ دہ درم خشخاش نیم کوفتہ بست مثقال زوفا سہ مثقال رازیانہ سہ مثقال
ایرسا نیم کوفتہ سہ درم کثیرا سہ مثقال صمغ عربی آلو سیاہ دہ درم ہیچ سیاوشان پنج مثقال انجیر سفید
بست عدد بجوشانند و بدست بمالند و صاف کنند و فلوس خیار چنبر بست مثقال در آن حل کنند
و قند سفید نیم من اضافہ کنند تا دو سہ جوش بخورند و مغز خیارین و مغز بادام شیرین از ہر یک پنج درم
مغز تخم کدو دانہ سی درم باقلا سفید کردہ دہ مثقال خبازی سہ درم گل خطمی پنج درم حلقوم سہ درم کوفتہ

بدان بسرشند و لبست مثقال روغن بادام شیرین اضافه کنند **لعوق خشخاش** نافع بود جهت نزله
در شبهای تنش و رفتن خلط از ان و سرفه گرم **صه** بستانند خشخاش بزرگ صد عدد و دانه از ان بیرون کنند
در پنج رطل آب بجوشانند یک شبانه روز و بعد از ان بجوشانند تا به نیمه باز آید و در دست بمالند و صافی
و بهر یک من آب خشخاش نیم من قند صافی کرده و نیم من شلث بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید
و فرو گیرند و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته بدان بسرشند و استعمال کنند
لعوق رب السوس مسهل سودمند بود جهت فضول لزج که در سینه جمع شود **صه** تخم کتان
رب السوس کتیرا مغز بادام تلخ مقشر یک مثقال هر یکی جزوی کوفته و بیخته با عسل کف گرفته
بسرشند و روغن بادام اضافه کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بطبیخ زوفا بیاشامند نافع بود

	باب الثامن فی السفوفات	

سفوف الرمان سودمند بود اسهال که از ضعف معده بود قوت آن بدهد **صه** انار دانه
و شیرین بریان کرده بست درم تخم سورد و بلوط و سماق و زیره کرمانی خیسانند یک شبان روز و بعد از ان
بریان کرده و لبست کنار و لبست سنجد و کشنیز بریان کرده و خرنوب نبطی و خرنوب شامی از هر یک ده درم
سک و عود و رامک از هر یکی یک مثقال کوفته سفوف سازند شربتی از پنج درم تا پنج مثقال و مجموع
سفوفات را قوت دو ماه باشد بعد از ان ضعیف میشود **نوع دیگر** انار دانه بریان کرده ده مثقال
زیره کرمانی مدبر بسرکه و خرنوب منقی و سماق و حب الاس و لبست کنار و نشاسته و بلوط و کشنیز بریان کرده
و قرظ هر یک پنج درم کوفته و بیخته شربتی پنج مثقال نافع بود **سفوف مغلیا** نا سودمند بود اسهال
و برجستن معده را و بواسیر را بغایت سود دهد **صه** تخم ترا تیزک حب الرشاد بریان کرده بست مثقال
بزر کتان و نیم یک ایشه هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده و داروها کوفته و بیخته بغیر از حب الرشاد
که آن نیم کوفته باشد و بعضی هلیله کابلی در روغن زیت بریان کرده اضافه کنند شربتی یک مثقال تا دو
بعد از ان آب سرد با نخورد که نافع بود مجرب است **سفوف الطین** آنرا سفوف نشاسته خوانند
سودمند بود سحج را و اسهال مراری را نافع بود بغایت **صه** بنکو و تخم ریحان و تخم مرو نشاسته و تخم حماض
و صمغ عربی و گلارمنی و طباشیر نشاسته و تخم حماض بنکو فته کنند و باید که مجموع بریان کرده میشود
بغیر از طباشیر و گلارمنی که آنرا احتیاج بریان کردن نیست و آنرا بگلاب تر باید کرد و بروغن گل

شربتی سه درم تا پنجدرم فرو برد و اگر رب به و رب سورد خورد شاید و بعضی با زنگک مضاف می کنند
نوع دیگر تنگو و تخم مورد ریحان و نشاسته نیم کوفته صمغ عربی طین ارمنی از هر یکی ده درم نیم کوفته کنند
و تخمها اندک بریان کنند و با همدیگر بیامیزند و استعمال کنند که بغایت نافع بود **سفوف الخرنوب**
سودمند بود جهت اسهال و استرخاء معده و مجرب است بسیار صـ خرنوب نبطی بیدانه و زیره کرمانی
مدبر بسرکه خیسانیده و سماق و پوست کناز و حب الاس و بلوط و کشنیز خشک بریان کرده و مصطکی از هر یکی
مساوی کوفته و بیخته شربتی یکمثقال تا دو مثقال با آب مورد البرشتیده و لعوق کنند **سفوف انبرباریس**
سودمند بود از جهت ضعف معده و قوت بدهد و شکم ببندد بغایت نافع بود صـ نانخواه و سماق
و زنجبیل و انار دانه ترش بریان کرده و زرشک بیدانه و تنکار از هر یکی دو درم قند سفید بیست درم
مجموع کوفته و بیخته استعمال کنند **سفوف سماق** سودمند بود از جهت اختلاف صـ سماق ده درم
تخم مورد انار دانه ترش بریان کرده از هر یکی پنجدرم خرنوب نبطی سی درم صمغ عربی و جلنار از هر یک
یک مثقال و نیم مجموع کوفته و بیخته پنجدرم استعمال کنند **سفوف البلوط** شکم ببندد صفت آن
شاه بلوط و عجم الذهب از هر یک ده درم کوفته و بیخته شربتی سه مثقال **سفوف برود** سودمند بود
جهت بادها و نفخها که در معده باشد صـ کرویا انیسون زیره کرمانی تخم کرفس و قاقله و قرفه و نانخواه
از هر یکی دو درم قرنفل زنجبیل دار فلفل از هر یکی نیم درم قند بیست درم کوفته و بیخته شربتی ده درم **سفوف**
مستعمل خاص مسهل نقرس و مفاصل و عرق النسا را مجرب است صـ سورنجان مصری
هفت درم پوست هلیله زرد هفت درم سنا مکی دو مثقال بوزیدان سه درم ورق گل سرخ
پنجدرم پوست بیخ کبر یک مثقال حنا سه درم زعفران یکدرم مغز بادام مقشر سه درم قند سفید
شصت درم سقمونیای مشوی یک مثقال مجموع کوفته و بیخته بغایت سحق کنند شربتی دو مثقال
بر سر آن کنند و باز خورند و بعضی سقمونیا کنند **سفوف سورنجان** مستعمل مؤلف این مسهل
جهت مفاصل و نقرس و عرق النسا را بغایت نافع بود صـ سورنجان مصری ده درم سنا مکی
هفت درم مغز بادام مقشر سه درم هلیله زرد سه درم زعفران نیم درم قند سفید سی درم سقمونیا
یک درم و اگر با دوا هلیلجی تربد عوض سقمونیا کنند پنج درم [illegible] شربتی دو مثقال
آن نافع بود نوع دیگر سورنجان مصری ده مثقال سنا مکی پنجدرم تربد سفید مجوف پنجدرم

مغز بادام سفید کرده سه درم الیج سفید سی درم زعفران یکدرم سقمونیای مشوی دو درم
شربتی دو مثقال بر سر آب و در بعضی نسخهای ده درم مغز بادام میکنند نوع دیگر از جهت ماده صفراوی
سودمند بود ص سورنجان مصری ده درم مغز بادام سفید پنجدرم قند سفید ده درم زعفران نیمدرم
سقمونیا مشوی نیمدرم این نسخه مستعمل دار الشفاء شیراز بوده است نوع دیگر سورنجان
ده درم قند سفید ده درم زعفران دانگی کوفته و بیخته شربتی یکدرم بر سر آب سرد کنند و باید خورند
سفوف الورد سودمند بود جهت کسانی که با فوق باشند طباشیر ورق گل سرخ از هر یکی چهار درم
گل ارمنی صمغ عربی از هر یکی دو درم عصاره زرشک گرد سماق از هر یکی سه درم جلنار یکدرم
و نیم بقلی یکدرم و نیم کشنیز خشک بریان کرده دو درم کوفته و بیخته شربتی یک مثقال با سفیدباب
سفوف السرطان جهت مسلول بغایت نافع است ص سرطان بحری سوخته ده درم
طین قبرسی ده درم صمغ عربی و خشخاش سفید و سیاه و مغز تخم خربزه از هر یک پنجدرم کوفته و بیخته
استعمال کنند و این سفوف مسلول را بغایت نافع بود و باید که سرطان را بجا گستر خوب بشستند
و بعد از ان سوخته گرداند و بعضی بعوض مغز تخم خربزه کتیرا سه درم کنند سفوف لصطبع الیدکی
جهت دفع کرم مزاج بالغایت نافع بود و مجرب است ص ترمس و کندش و مویز مصری از
هر یکی یک مثقال نمک هندی و افسنتین رومی از هر یک ده درم کوفته و بیخته بنفط سیاه و زهره گاو
بسرشند و بعد از سحق کرده استعمال کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود و مجرب است
نوع دیگر مستعمل مؤلف نسخ و ترمس و قنبیل و مطلع و ترمک کابلی مقشر و تخم خس تربد سفید مجوف
افسنتین رومی از هر یکی یکدرم حب النیل نیمدرم نمک هندی نیمدرم مجموع کوفته و بیخته بر سر
یک چهار یک شکر سرخ ده درم بعد از ان که سه بامداد شیر و شکر خورده باشند و غذا را دو نوبت بخورد
و سیر خشک در روز چهارم بیاشامند نافع بود و معالجه کرم کدو دانه مشکل است که البته بعد از حیله بسیار روز
تا دوا او عود میکند و در آخر کتاب شرح کلیات دو دواع دوار دهی آن گفته شود و مؤلف گوید
این زحمت را از چند کس دفع کرده است سفوفی که سنگ گرده و مثانه اطفال بریزاند
و بیک کند مغز تخم خربزه و صمغ عربی و صمغ نعاس و لبلاب از هر یکی پنجدرم کوفته و بیخته بر سر آن
کنند مطبوخ که یاد کرده میشود و بیاشامند ص لبلاب خشک بیست درم و جو شکسته تا به نیمه آید و صافی کنند

وهر روز ده درم با پنجدرم لعاب بنگو و یک مثقال سفوف و پنجدرم نبات هر روز بپیمایی استعمال کنند
نافع بود سفوف عود نافع از جهت ضعف معده و سردی آن و اشتهارا باز دید کند ص
قاقله و طباشیر و اصل السوس و زرنباد چینی و زرق گل سرخ مصطکی کبابه فرنجمشک نعناع خشک
تخم کرفس از هر یکی پنجدرم عود هندی دو درم و نیم قند لسبت درم کوفته و بیخته استعمال کنند
که مجرب و نافع است +

باب التاسع فی الحبوبات

حب ایارج مستعمل و سودمند بود از جهت مرضهای سر و معده را پاک کند از همه خلطها و
بغایت مفید است ص بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن بادام
چرب کرده یکدرم حب النیل انیسون غاریقون سفید از هر یکی نیمدرم نمک هندی دانگی و نیم شحم حنظل
دانگی کوفته و بیخته بآب رازیانه لسبر شته کنند و حب سازند هر یک بمقدار نخودی و این یک شربت است
اگر خواهند در عسل گردانیده فرو برند و همه جو برا قوت آن دو ماه میماند بعد از آن ضعیف میشود و
بهتر آن بود که در روز ساخته باشند و در غربال در سایه نگاه داشته باشند تا سحرگاه بعد از آن استعمال کنند
نوع دیگر از کامل الصناعه جهت صداع بلغمی سودمند بود ص تربد سفید مجوف خراشیده یکدرم
و نیم ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیمدرم سقمونیا و انیسون و عود از هر یکی دو دانگ کوفته و بیخته بآب کرفس لسبرشته کنند
و حب سازند و این یک شربت نوع دیگر از کامل تربد مجوف هندی از هر یک دو درم شحم حنظل یکدرم تخم
کرفس نیمدرم کوفته و بیخته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم نافع است حب الصبر از کامل
صداع بلغمی را نافع است ص صبر سقوطری شش درم مصطکی چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده
کوفته و بیخته حب سازند چهای بزرگ مانند نخودی شربتی ده حب تا چهارده حب بروقت خواب
فرو برند و این حب را حب شار خوانند و مفید است حب سورنجان سودمند بود از درد مفاصل
و نقرس و عرق النسا صبر سقوطری تربد سفید مجوف و سورنجان مصری از هر یکی یک مثقال
ماهی زهره یکدرم حب النیل غاریقون از هر یک نیمدرم کتیرا شحم حنظل از هر یکی دانگی و نیم کوفته
و بیخته بآب کرفس تر لسبرشته کنند و حب سازند این یک شربت است حب بنفشه مستعمل از جهت
درد چشم و سر و شقیقه سودمند بود و دماغ را پاک کند و از جهت درد گوش نافع بود حب بنفشه

خشک دو درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده رب السوس پوست هلیله زرد
انیسون از هر یک نیم درم سقمونیا مشوی دانگی کوفته و بیخته بآب خالص بسرشند و حب سازند
و این یک شربت است حب سیبار سودمند است جهت معده و سر ص صبر سقوطری
سه درم پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ تربد سفید مصلح و مصطکی از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بسرشند
و حب سازند و در سایه نگاه دارند تا خشک شود شربتی یک مثقال تا سه درم در وقت خواب فرو برند
و بخسپند نافع بود حب مقل مستعمل هلیله سیاه و پوست هلیله زرد آمله مقشر و پوست بلیله از هر یکی یکدرم
مقل ازرق چهار درم مقل در آب کنند تا جوشیده شود و بعد از آن در هاون کنند و بسایند تا حل شود
داروها کوفته بیخته بدان بسرشند و حب سازند شربتی دو درم بود حب سیبار مستعمل مؤلف صبر سقوطری
سه درم پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ و تربد مصلح و مصطکی از هر یکی یکدرم سقمونیا و کتیرا از هر یکی
نیم درم کوفته و بیخته بسرشند و در سایه خشک کنند شربتی یک مثقال در وقت بخورند و بخسپند نسخه دیگر
از کامل که آنرا حب صنوبر گویند بلغمی که در معده جمع شده باشد دفع کند ص هلیله کابلی تربد سفید
مصلح از هر یکی پنجدرم ورق گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر سقوطری کوفته و بیخته بآب بسرشند
و حب سازند شربتی یک مثقال بود در وقت خواب حب منتن سودمند بود از جهت فالج و لقوه
و قولنج و درد مفاصل که از سردی بود و نقرس که از سردی و بادهاء غلیظ و درد اعصاب و استرخاء
آن و درد پشت و ادرار بول و حیض بکند و نافع بود ص اشق و سکبینج جاوشیر مقل ازرق حرمل
تخم حنظل صبر سقوطری تربد مصلح پوست هلیله زرد انزروت اجزا مساوی کوفته و بیخته صمغها در آب
حل کنند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب سازند شربتی دو درم تا دو مثقال شاید و قوت
این دارو دو ماه بماند نوع دیگر از کامل جهت فالج و استرخا نافع بود ص سکبینج اشق جاوشیر مقل
حرمل تخم حنظل از هر یکی سه درم صبر سقوطری تربد سفید مصلح از هر یکی پنجدرم فرسون جندبیدستر
از هر یکی یکدرم ادویه خشک بیخته و صمغ در آب حل کنند و بسرشند و حب سازند شربتی سه درم بآب
نوع دیگر هم از کامل هلیله کابلی نیم درم سکبینج اشق جاوشیر صبر از هر یکی چهار درم مقل ازرق تخم حنظل
سنا مکی از هر یکی دو درم فرفیون جندبیدستر سقمونیا از هر یکی نیم درم زعفران قرنفل از هر یکی دو دانگ
بهمان طریق بسازند شربتی سه درم حب غاریقون افتیمون صبر سقوطری از هر یک شش درم

غاریقون چهار درم سقمونیا یکدرم انیسون فطراسالیون تخم کرفس از هر یکی دو درم کوفته و بیخته حب سازند
شربتی دو درم تا سه درم بود سده را بگشاید و استسقا را و بیماری های جگر را سودمند و نافع بود نوع دیگر
آن ذخیره سده را بگشاید و استسقا را نافع بود و بیماریهای جگر را سودمند بود ص غاریقون تربد مصلح
از هر یکی پنج درم ایرسا سه درم ایاره فیقرا پنج درم فراسیون سه درم شحم حنظل دو درم انیسون یک درم
انزرون دو درم سقمونیای مشوی یکدرم کوفته و بیخته حب سازند شربتی دو درم و قوت این تا شش ماه بماند
حب اصطمخیقون سودمند بود از جهت مرضهای که از بلغم غلیظ لزج و سوداوی بود و بدن را پاک کند
از خلطهای مختلف ص ایاره فیقرا ده درم پوست هلیله زرد افتیمون افریطی غاریقون بسفایج نمک هندی
از هر یکی دو درم مقل ازرق شش درم ادویه ها کوفته و بیخته مقل را که انیسون در آن جوشیده باشند
بجوشانند و حل کنند و دارو ها بدان بسرشند و حب سازند سه درم نافع بود نوع دیگر حب البلسان
ملیخه سنبل الطیب اسارون دارچینی خشخاش مصطکی اذخر مج عصاره افسنتین زراوند مدحرج
نمک هندی از هر یکی یکدرم صبر سقوطری پانزده درم سقمونیای مشوی غاریقون سفید
شحم حنظل از هر یکی سه درم افتیمون افریطی و بسفایج منقی از هر یک شش درم کوفته و بیخته حب سازند
و در ظرف آبگینه بکار دارند و بعد از آن که در سایه خشک کرده باشند شربتی دو درم نافع بود مجرب است
نوع دیگر تربد مصلوح دو درم صبر سقوطری حب النیل از هر یکی یکدرم تخم حنظل سقمونیا از هر یک دو دانگ
کوفته و بیخته بآب کرفس تر بسرشند و حب سازند شربتی یکدرم نافع بود حب قوقایا این نسخه
جالینوس است سودمند بود از جهت درد سر که از بلغم بود و چشم روشن گرداند و خلطهای غلیظ لزج
از بدن پاک کند ص صبر سقوطری عصاره افسنتین یا ورق افسنتین مصطکی از هر یکی دو درم
سقمونیای مشوی شحم حنظل از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بآب کرفس بسرشند و حب سازند شربتی یک مثقال
و بعضی درین نسخه عصاره افسنتین و ورق آن هر دو میکنند نوع دیگر عصاره افسنتین شحم حنظل
صبر سقوطری حب سازند شربتی یکدرم تا دو درم و نیم استعمال کنند بحسب مزاج حب سکبینج سودمند بود
قولنج و درد روده و بواسیر بادی غلیظ دفع کند و حیض براند ص صبر سقوطری سکبینج تخم کرفس
انزرون پوست هلیله زرد از هر یکی دو درم تربد مصلوح شحم حنظل یکدرم و نیم مجموع کوفته و بیخته حب سازند
شربتی سه درم و اگر بآب رازیانه بسرشند بهتر بود و بعضی درین نسخها صبر نمیکنند و خشک کرده استعمال کنند

حب شیطرج تربد مصلوح ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل خردل سفید ملح هندی و شیطرج
از هر یکی ده درم دار فلفل عاقرقرحا از هر یک یکدرم فانید سجزی چهار درم کوفته و بیخته باب گرم بسرشند
و حب سازند شربتی سه درم سودمند بود مفاصل و اعصاب فالج و لقوه و حیض برانند بغایت سودمند بود

حب شاهترج از کامل الصناعه بغایت سفید بود جرب راحص هلیله زرد کابلی و سیاه از هر یکی ده درم
صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم کوفته و بیخته باب شاهترج خیسانند در هاون کنند و بسایند
چون خشک شد دیگر بار تر کنند آب شاهترج را چهار نوبت بعد از ان سحق کنند و حب سازند مانند
نخود و در سایه خشک کنند شربتی از یکدرم تا دو مثقال نافع بود

حب غافث سودمند بود تبهای بلغمی
کهن را حص صبر سقوطری پوست هلیله زرد غاریقون عصاره غافث از هر یکی مساوی کوفته و بیخته
باب کرفس یا باب خالص بسرشند و حب سازند شربتی سه درم در عقب آن آب گرم باز خورند نافع بود

حب الذهب مستعمل سودمند بود درد سر و چشم را روشن کند و بدن را از اخلاط پاک کند حص
صبر سقوطری بیست درم هلیله زرد ده درم مصطکی کتیرا سقمونیا زعفران از هر یکی سه درم گل سرخ پنج درم
کوفته و بیخته باب خالص بسرشند و حب سازند چهای بزرگ در سایه خشک کنند شربتی دو درم نافع بود

حب المنفسج سودمند بود جهت درد چشم و درد سر و شقیقه و مانع کند از اخلاط منفسج خشک دو درم
تربد مصلوح یکدرم رب السوس پوست هلیله زرد و افتیمون از هر یکی نیم درم گل سرخ سقمونیا از هر یکی دانگ
کوفته و بیخته باب خالص حب سازند و این یک شربت است

حب المشک مستعمل معروف سنبل الطیب
یکدرم قرنفل مشک قرنفل نارمشک کبابه قرفه بسباسه خولنجان سعد کوفی از هر یک یکدرم قاقله بزرگ سنبل الطیب
از هر یکی نیم درم بر آب به و گلاب و صمغ عربی حب سازند قوت دل بدهد و بوی دهن را خوش کند

نوع دیگر کبابه یکدرم سنبل الطیب پوست ترنج از هر یکی یکدرم قرنفل قرفه سعد هر یکی یک درم
مصطکی زنجبیل نیم درم مشک خالص نیم درم باب به و گلاب قدری صمغ عربی حب سازند

نوع دیگر مستعمل سنبل الطیب قرنفل از هر یک یکدرم نارمشک بادرنجبویه شهری زنجبیل از هر یکی
نیم درم قرنفل ساذج هندی قرفه سعد کوفی پوست ترنج از هر یکی یکدرم مشک تر کی دانگی باب به و گلاب
قدری صمغ عربی بسرشند و حب سازند و در سایه خشک گردانند و در شیشه کنند و نگاه دارند بوقت حاجت
استعمال کنند نافع بود

حب السعال سرفه بلغمی را بغایت نافع بود حص رب السوس گشته مقشر از هر یکی

سه درم نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز دانه کدو از هر یکی یکدرم نبات مصری نیم وزن داروها کوفته و بیخته بلعاب به دانه بسرشند و حب سازند نافع بود نوع دیگر صمغ عربی نشاسته کتیرا مغز تخم خیارین از هر یک یکدرم نبات فانید از چهار درم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول بسرشند و حبها همچنین کنند مقدار یک ناخن و شب در شب زیر زبان گیرند که شفا یابد و اگر سرفه بلغمی بود رب السوس مویز طائفی بیدانه از هر یکی دو درم زعفران نیم درم اضافه کنند و اگر شکر بلعاب تخم به و روغن به بخورند هم مفید بود نوع دیگر که سرفه یابس را نافع بود صفت نشاسته عربی رب السوس اجزا مساوی کوفته و بیخته بآب خالص بسرشند و حب سازند و بکار برند نوع دیگر این حب از جهت سرفه حار مفید بود صفت مغز بادام سفید کرده تخم خیارین و نشاسته و صمغ عربی و خشخاش سفید از هر یک یکدرم رب السوس دو درم باقلای مقشر سه درم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و حب سازند و استعمال کنند نوع دیگر مستعمل و این سرفه باز دارد مفید بود صفت پوست بیخ رازیانه و تخم کرفس رب السوس پر سیاوشان مغز بادام سفید کوفته و بیخته بآب خالص بسرشند و حب سازند و استعمال کنند نوع دیگر جهت سرفه رطب سودمند بود صفت فلفل و نبات مصری مساوی کوفته و بیخته حب سازند نوع دیگر مستعمل شقاقل و نشاسته و کتیرا از هر یک سه درم خشخاش رب السوس و به دانه از هر یک چهار درم مغز بادام سفید کرده ده درم صمغ عربی سه درم نبات مصری ده درم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و حب سازند و استعمال کنند صفت حلیمو سه درم بیخ گاوزبان یکدرم کوفته و بیخته تا چهار درم نبات مصری بسرشند و حب سازند و استعمال کنند و اگر بعوض آن بیخ گاوزبان کنند شاید حب ممسک شکم به بندد و قطع اختلاف دم بکند صفت سماق دو درم عفص یکدرم قشر رمان نیم درم حب الآس ده درم دانه مویز سه درم کوفته و بیخته نانخواه یک نیم درم صمغ عربی دران حل کرده باشند بدان بسرشند و حب سازند شربتی دو درم بآب مورد استعمال کنند

باب دهم در اقراص

قرص اندر خوردن که مجامعت را قوت دهد و این از جالینوس است و بغایت مفید است صفت مغز دماغ کنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند شقاقل مصری و تخم پیاز سفید و اجزا مساوی کوفته و بیخته بسرشند و هر وقت که خواهند هفت حب از آن در شراب حل کنند و بیاشامند نعوظ تمام آورد نوع دیگر این نسخه از آن حسین بن اسحاق است تفسیر ازری اختیار

نسخها ست و این نسخه از ادویه تریاق فاروق ست قرص دارشیشعان و اسارون از هر یکی شش مثقال
دارچینی بیست و چهار مثقال اقحوان سفید هفت مثقال مصطکی شش مثقال زعفران و دوازده مثقال
قفاح اذخر دوازده مثقال عود بلسان قصب الذریره از هر یکی شش مثقال مجموع کوفته و بیخته بشراب ریحانی
صافی یا بماء العسل قرص سازند و در قرص ساختن دست بروغن بلسان چرب کنند و
بعد از ان در سایه خشک کنند و این قرص را قوت تا دو سال باقی شود نوع دیگر نسخه صاحب منهاج
دارشیشعان مصطکی سلیخه قصب الذریره و اسارون و عیدان بلسان از هر یکی شش مثقال قفاح اذخر
زعفران از هر یکی دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته بمثلث بسرشند و سه روز هر روز یکبار
بسرشند و بعد از ان قرص سازند و در ظرف آبگینه نگاه دارند قوت این قرص هم تا دو سال باقیست
نوع دیگر از قرص اندرون خود که در تریاق عوره میرود یا بیخ سفید و سرخ و سماق و انیسون
و قصب الذریره و عیدان بلسان اجزا مساوی بمثلث قرص سازند و در ظرف آبگینه نگاه دارند
و قوت این قرص هم تا دو سال بماند قرص افاعی که در تریاق فاروق مستعمل است
یا بیخ سفید و سرخ و مر و انیسون و این قرص را بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت آن دو سال
باقیست و بعد از ان ضعیف شود بگیرند افعی اشقر جوان ماده و نشان مادگی و نری وی آنست
که نر را دو قلاب باشد و ماده را چهار قلاب و هر دو قلاب در یک غلاف و نشان افعی
آن بود که سر وی پهن باشد و نشان چشم وی آنست که سرخ بود و کشیده و شکم وی سبز باشد
و نشان جوانی وی آن بود که سریع الحرکت باشد و در رفتن سر وی مقدار چهار انگشت بردارد
و باید که موسم بهار که آفتاب در حمل و برانگیزد تا بشور آید تیز نشاید لیکن چون بجوش آید نشاید و چون
بگیرند باید که همدران ساعت و یا روز دیگر وی را بکشند اگر رها کنند حدت سمیت او زیاده شود و
کشتن وی را چنانست که سر و دنبال وی را در هم و دیگر بندد و بیک ضرب سر و دنبال وی مقدار چهار انگشت
ببرند از ان چنانکه تیشه تیز بروی نهند سنگی محکم بر تیشه زنند چنانکه قطعا هیچ پوست بروی نماند و بعد از ان
که بیک ضرب جدا شده باشد پوست از وی بکشند و آلات شکم وی را تمام ببرند از ند و چند نوبت
باب شیرین بشویند و اگر یکجا کشته یکنوبت بشویند نشاید و بعد از انکه پاک شسته باشند در دیگ
سفالین یا مسی یا قلعی داده کنند و آب بر سر آن کنند چندانکه کفایت بود و سبب چندی شاخ

در آب اغاز ند شاید و بعد از ان فرو گیرند از دیگ بیرون آورند و استخوان از وی جدا کنند و گوشت
و برا بکوبند و کوفتنی بغایت و بوزن آن خشک کوفته اضافه کنند و دیگر بکوبند نیک و بعد از ان
قرص کنند قرصها نیک مثل ناخن بزرگ و باید که دست بروغن بلسان چرب کنند در وقت
قرص ساختن در پشت غربال بسایند و نگاه دارند و بعد از ان استعمال کنند **قرص سقیل** که هم
در تریاق فاروق هست مستعمل ست بسایند پیاز عنصل کوچکی در خمیر گیرند و در تنور نهند تا پخته شود
و بگیرند و بعد از ان مغز آن بغایت نرم باشد پس در هاون بسایند و بوزن آن آرد کرسنه که
در شاهان شیراز آنرا سنگ خوانند اضافه کنند و قدری شراب بر سر آن کنند و بسرشند نیک و
دست بروغن گل چرب کنند و قرص سازند و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این هم تا دو سال
باقیست **قرص الملک** این قرص در معالجین بزرگ مستعمل است **صفت** دوقند ده درم
نمک منقی بست درم بکوبند و بیزند و بمثل بسرشند و قرص سازند و در ظرف آبگینه نگاه دارند
و قوت این قرص تا شش ماه باقیست **قرص طباشیر طین** مستعمل سود مند بود تبهای ملتهب
صفراوی و تشنگی ساکن گرداند و سرفه و خشونت سینه را بغایت نافع بود **صفت آن**
طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیار زه مغز تخم کدو از هر یکی دو مثقال نشاسته
صمغ عربی و خشخاش سفید و کتیرا از هر یکی یک درم کوفته و بیخته بلعاب
بهیکو بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال نافع بود و قوت این شش ماه
باقیست **نوع دیگر** نسخه دار الشفا طباشیر چهار درم ترنجبین پنج درم تخم خیار زه
و مغز تخم کدو و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی سه درم کتیرا و خشخاش از هر یکی دو درم کوفته بیخته
بلعاب بهیکو بسرشند و قوت این شش ماه باقیست شربتی یک مثقال بود **نوع دیگر** صاحب منهاج
گوید ورق گل و ترنجبین از هر یکی پانزده درم نشاسته دو درم زعفران یکدرم صمغ عربی طباشیر
از هر یکی دو درم کوفته و بیخته ترنجبین بگذارند و دارو ها بدان بسرشند و قرص سازند و استعمال کنند
و قوت این تا دو سال باقیست **قرص طباشیر** مستعمل سود مند بود تبهای تیز و خون رفتن
شکم را نافع بود **صفت** ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یکی چهار درم تخم حماض
طباشیر سفید از هر یکی سه درم کوفته و بیخته بلعاب بهیکو بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال **نوع دیگر**

نسخه ابو البرکات زرشک بیدانه طباشیر سفید ورق گل از هر یکی یکدرم مغز تخم خیار بالنگ مغز دانه
کدو تخم کاسنی تخم کاهو صندل مقاصری از هر یکی یکدرم کافور دانگی مجموع کوفته و بیخته بلعاب
بنگو بسرشته و قرص سازند شربتی یک مثقال و قوت این قرص شش ماه باقیست **قرص طباشیر**
ممسک سودمند بود از جهت اسهال صفراوی و دموی نافع بود ص صمغ عربی ده درم
تخم حماض نشاسته از هر یکی هفت درم مجموع بریان کرده طباشیر هفت درم گل ارمنی ده درم کوفته و بیخته بگلاب قرص سازند
قوت این قرص تا شش ماه باقیست شربتی یک مثقال نافع بود **نوع دیگر** ورق گل سرخ
هفت درم تخم حماض چهار درم صمغ عربی طین فارسی چهار درم نشاسته بریان کرده دو درم زعفران
یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشته و قرص سازند شربتی سه درم با ده درم شکر سرخ مسهل صفرا
و بلغم بود **نوع دیگر قرص گل** جهت درد معده و تبهای بلغمی بغایت نافع بود صفت آن
ورق گل سرخ هفت درم عصاره غافث طباشیر سنبل الطیب از هر یکی یکدرم رب السوس
چهار درم کوفته و بیخته باب قرص سازند شربتی یکدرم و قوت این تا شش ماه باقی است **نوع دیگر**
صاحب منهاج گوید ورق گل سرخ شش درم اصل السوس یکدرم و اگر جهت شطر الغب دو درم
طباشیر چهار درم عصاره غافث اضافه کنند کوفته و بیخته و بابهم بسرشته و قرص سازند شربتی یکدرم
و بعد از شش ماه قوتش ضعیف شود **قرص ریوند** جهت تبهای کهن و صلابت جگر و سپرز و
ورمهای بغایت سودمند بود ص ریوند چینی شش درم فودنگ منقی تخم کرفس انیسون
عصاره غافث از هر یکی دو درم کوفته و بیخته باب بسرشته و قرص سازند شربتی یکدرم تا مثقال
و بعد از شش ماه قوتش ضعیف شود **نوع دیگر** صاحب منهاج گوید ریوند چینی شش درم فودنگ
منقی از هر یک سه درم تخم کرفس انیسون از هر یکی یکدرم و عصاره غافث یکدرم تا یک مثقال و بعد از
شش ماه قوت ضعیف شود **قرص نوع دیگر** صاحب منهاج گوید سودمند بود خاصیت
جهت سپرز ص پوست بیخ کبر چهار درم زراوند طویل دو درم فنجنکشت فلفل سیاه از هر یکی شش درم
اشق در سرکه خیسانیده حل کنند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشته و قرص سازند شربتی یک مثقال
با ده درم سکنجبین قوت این قرص تا شش ماه باقیست **نوع دیگر نسخه دار الشفا** پوست بیخ کبر
چهار درم تخم فنجنکشت فلفل سیاه اسارون زراوند طویل و ابرپسا از هر یکی دو درم زعفران نیم درم

کوفته و بیخته بمیفختج بسرشند و قرص سازند **قرص کنجشک** سپرز را بگدازد و سده را بگشاید ص
تخم پنجنکشت تخم کاسنی تخم تورک و مغز دانه کدو از هریک مساوی کوفته و بیخته با سکنجبین بسرشند و قرص
سازند شربتی یک مثقال بعد از شش ماه قوت آن ضعیف شود **قرص ایرسا** مستعمل این قرص که
یاد کرده شد کبر و پنجنکشت و ایرسا هر سه از جهت سپرز استعمال کنند و سپرز که سخت شده باشد بگشاید و
بگدازد ص ایرسا چهار درم فلفل سفید یکدرم در سرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی یکدانگ
تا یکمثقال باشد و قوت آن تا شش ماه باقیست **قرص خشخاش** سودمند بود از جهت
ریشهای شش و سینه و تب و درد سینه و درد مثانه را زائل کند ص ورق گل سرخ پانزده درم
صمغ عربی از هریکی چهار درم نشاسته و کتیرا و رب السوس از هریکی دو درم زعفران دانگی کوفته و بیخته
بآب بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال و قوت این قرص تا شش ماه باقیست و نسخه
صاحب منهاج ادویه همان است که یاد کرده شد بغیر از طباشیر **قرص غافث** نسخه صاحب منهاج
سودمند بود از جهت تبهای کهن و تب ربع و سده را بگشاید و یرقان و سپرز را زائل کند ص
عصاره غافث بیست درم سنبل الطیب ده درم طباشیر چهار درم کوفته و بیخته در آب بسرشند
و قرص سازند شربتی یکدرم و قوت این شش ماه باقیست **قرص کاکنج** مستعمل مؤلف تخم خیار
بالنگ حب کاکنج و مغز بادام سفید کرده رب السوس نشاسته صمغ عربی کتیرا دم الاخوین کندر
از هریکی ده درم تخم کرفس دو درم افیون مصری یکدرم کوفته و بیخته قرص سازند شربتی یکدرم تا یکمثقال
آب مورد با شراب به نافع بود **قرص ممسک** نسخه دیگر مستعمل درین نسخه نقاوه دراو است
اما ادویه همان است **نوع دیگر** صمغ عربی نشاسته تخم حماض ورق گل سرخ از هریکی ده درم
زرشک بهدانه سماق بهدانه از هریکی پنج مثقال کوفته بگلاب بسرشند و قرص سازند و قوت
این هم تا شش ماه باقیست شربتی یک مثقال بود **نوع دیگر** ورق گل سرخ پنجدرم حماض شش درم
طباشیر سفید چهار درم تخم حماض نشاسته صمغ عربی بریان کرده از هریکی سه درم کوفته و بیخته بگلاب
بسرشند شربتی یک مثقال و قوت این قرص تا شش ماه باقی ماند **قرص طباشیر کافوری**
مستعمل سودمند بود جهت تبهای محرق و دق و تشنگی و سعال زائل کند ص طباشیر سفید
ورق گل سرخ و صندل مقاصری و مغز تخم خیارزه و مغز تخم خیار بالنگ و تخم کاسنی و تخم کاهو و تخم

از هر یکی چهار مثقال کافور یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشیند شربتی یک مثقال و قوت این تا شش ماه
باقیست **نوع دیگر از دار الشفا** تخم حماض بریان کرده و گل مختوم صمغ عربی و مورد دانه طباشیر سفید
ورق گل سرخ از هر یکی بیست درم کوفته و بیخته بگلاب بسرشیند و قرص سازند شربتی یک مثقال بود و
قوت این تا شش ماه باقی بماند **قرص طباشیر کافوری ممسک** از کامل خشخاش سفید
تخم کدو و تخم تورک و مغز تخم خیارزه و مغز به دانه بریان کرده از هر یکی شش درم صمغ عربی طباشیر تخم حماض
طین قبرسی از هر یکی سه درم نشاسته دو درم ورق گل سرخ پنجدرم کافور یکدرم کوفته و بیخته بلعاب
بنگو بسرشیند و قرص سازند شربتی یک مثقال بآب سیب و آب بهدانه و آب مورد نافع بود
قرص گلنار خون رقیق از شکم باز دارد **ص** سلیخه رومی و گل ارمنی صمغ عربی از هر یکی
چهار درم ورق گل سرخ و گلنار و اقاقیا از هر یکی نه درم کتیرا دو درم کوفته و بیخته بآب گلنار بسرشیند
و قرص سازند شربتی یک مثقال و قوت این تا شش ماه بماند **نوع دیگر** صاحب منهاج گوید
سلیخه طین مختوم صمغ عربی گلنار از هر یکی ده درم کتیرا پانزده درم کوفته و بیخته بسرشیند شربتی یکمثقال
نافع بود **قرص انجبار** مستعمل مؤلف جهت سحج بغایت نافع بود **ص** عرق انجبار چهار درم
ورق گل سرخ صمغ عربی کتیرا از هر یکی سه درم اقاقیا یکدرم و نیم نشاسته گل ارمنی بسد طباشیر
رب السوس گلنار از هر یک دو درم کوفته و بیخته برب مورد بسرشیند و قرص سازند شربتی یکمثقال
و قوت این قرص تا شش ماه بماند **قرص کافوری** طباشیر سفید ده درم رب السوس دو درم
تخم کاهو سه درم تورک پانزده درم ورق گل سرخ پانزده درم کشنیز خشک کرده پنجدرم اقاقیا
صمغ عربی گلنار گل ارمنی از هر یکی دو درم کافور نیمدرم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشیند و قرص سازند
شربتی یک مثقال و بعد از شش ماه عمل آن باطل شود **قرص کافوری** از کامل از جهت تپ دق
بغایت نافع است **ص** مغز تخم کدو و مغز تخم خیارزه و مغز دانه به از هر یکی پنجدرم گل سرخ پنجدرم
صمغ عربی صندل سفید نشاسته از هر یکی دو درم رب السوس طباشیر از هر یکی سه درم
رازیانه یکدرم کافور نیمدرم تا نیم مثقال شاید مجموع کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشیند و قرص سازند
و استعمال کنند **نوع دیگر** ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر از هر یکی چهار درم مغز تخم کدو
مغز بادنگ و تخم کدو بیخ مهک خراشیده از هر یکی بیست درم نشاسته سه درم زعفران دو درم

کافور نیم درم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشتند و قرص سازند و استعمال نمایند قرص از نسخهٔ صاحب منهاج
سودمند بود تبهای ملتهب محرق و تشنگی را ساکن کند نوع دیگر طباشیر سفید چهار درم ورق گل سرخ
پنج درم عود هندی دو درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بالنگ و تخم تورک از هر یکی چهار درم بیخ مهکت
صندل مقاصری و ترنجبین پاک کرده و نشاسته و قند سفید از هر یکی یک درم تا یک مثقال کوفته
و بیخته بگلاب و لعاب بنگو بسرشتند شربتی یک مثقال تا یک درمی شاید و قوت این تا شش ماه
باقی ماند قرص زرشک بزرگ سودمند بود تبهای بلغمی و تبهای کهن و ورم جگر و معده
صمغ عصارهٔ زرشک و تخم خیار زه از هر یکی سه درم ورق گل سرخ و ترنجبین از هر یکی شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب عصارهٔ غافث از هر یکی دو درم
نودانگ منقی و ریوند چینی از هر یکی دو درم این مؤلف گوید که بعضی سه درم افسنتین اضافه میکنند و زعفران یکدرم
کوفته و بیخته بآب ترنجبین قرص سازند شربتی یک مثقال و قوت این تا شش ماه باقی ماند
قرص زرشک کوچک زرشک بیدانه خوب پانزده درم تخم کاسنی تخم تورک تخم خیار
بالنگ از هر یکی سه درم ورق گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل الطیب از هر یکی سه درم کوفته
و بیخته بلعاب بنگو بسرشتند و قرص سازند شربتی یک مثقال و قوت این تا شش ماه باقی ماند
قرص بنفشه بلغم و صفرا دفع کند و دماغ را پاک کند از اخلاط و تاریکی چشم زائل کند دردسر صفراوی
بغایت نافع بود صمغ بنفشه خشک چهل درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کنند
بیست درم و رب السوس ده درم پوست هلیله زرد ده درم سقمونیای مشوی چهار درم کوفته
و بیخته شربتی دو مثقال و پنج دانگ باده درم شکر سرخ و باید که درست قرص سازند و بر پشت
غربال نگاهدارند و سحرگاه در جلاب شکر سرخ حل کنند و باز خورند و این قرص را قوت تا چهار ماه
باقیست نوع دیگر صاحب کامل درد سر و چشم و شقیقه را زائل کند و دماغ را از اخلاط پاک
گرداند صمغ بنفشه دو درم مصلح یکدرم رب السوس نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ
کوفته و بیخته قرص سازند نوع دیگر صاحب منهاج بنفشه خشک کرده ده درم تربد مصلح و رب السوس
از هر یکی نیم درم مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته قرص سازند شربتی یکدرم تا یک مثقال قوتش ده ماه تا دو سال
می ماند نوع دیگر مستعمل از جهت قرحهٔ مثانه و گرده را بغایت سودمند بود صمغ تخم کرفس بزر البنج

از هریکی شش درم تخم رازیانه و مغز حب الصنوبر تخم حماض و مغز بادام تلخ سفید کرده و افیون مصری
از هریکی سه درم حب کاکنج بیست درم پنجعدد و مغز خیارزه دوازده درم کوفته و بیخته باب رازیانه بسرشند
و قرص سازند شربتی یک مثقال و بعد از شش ماه استعمال کنند نوع دیگر تخم خیارزه و مغز خربزه و
مغز تخم بالنگ و تخم خیار از هریکی پنجدرم خشخاش سفید و مغز واندرب السوس از هریکی پنجدرم کاکنج
ده درم کوفته و بیخته بسرشند و قرص سازند و استعمال کنند بعد از شش ماه قوت آن ضعیف شود
قرص لک نسخه صاحب منهاج لک منقی و سقوقو و انیسون تخم کرفس فستقین رومی اسارون سائیده
و مغز بادام مقشر تلخ قسط و دارچینی زراوند طویل و عصاره غافث از هریکی پنجدرم کوفته و بیخته قرص
و قوت آن بعد از شش ماه ضعیف شود باشد که لک مغسول شود و سودمند از جهت ضعف جگر
قرص حلتیت مستعمل از نسخه صاحب منهاج سودمند بود از جهت ریح ص صورت و حلتیت
طیب فلفل سداب خشک از هریکی یکدرم کوفته و بیخته بسرشند و قرص سازند و قوت این
تا شش ماه باقی بماند **قرص افسنتین** از نسخه صاحب منهاج سودمند بود از جهت سردی معده
و جگر و سده های آن تبهای بلغمی را زائل کند و سده سپرز بگشاید و عسر البول را نافع بود ص
افسنتین رومی تخم کرفس انیسون اسارون و مغز بادام تلخ از هریکی مساوی کوفته و بیخته باب خالص
بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال تو تش تا شش ماه ماند **قرص اسقولوقندریون**
از نسخه صاحب منهاج سودمند بود درد جگر و سپرز را مجربست ص اسقولوقندریون چهار درم
جعده خرماج حب البان مقشر کاکنج جاوشیر در سرکه بگدازند و داروها بدان بسرشند شربتی یک مثقال
تا شش ماه بماند **قرص صداع** صاحب منهاج گوید سودمند بود از جهت بیخوابی و درد شقیقه
چون بر پیشانی شقیقه طلا کنند ص افیون و مر و لادن و کافور از هریک پنجدرم کنند انزروت
طین ارمنی از هریکی دو درم زعفران بزر البنج پوست بیخ لفاح از هریکی پنجدرم کوفته و بیخته
بگلاب و کاهو بسرشند و قرصهای مثلث سازند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت
باب کشنیز تر و آب کاهو یا بسرکه بسایند و در پیشانی طلا کنند **قرص سرطان** از جهت سل
بلعابت نافع بود ص طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته ورق گل سرخ از هریکی
سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر سفید شادنج مغسول از هریک پنجدرم رب السوس سه درم

کوفته و بیخته بآب لسان الحمل بسرشیند و قرص سازند شربتی ده درم باشراب انار عذب سفید بود از
جهت سل و دق و نفث دم قرص کواکب سودمند از جهت ضعف معده که از فضول اخلاط
بود و صداع و درد رحم زائل کند و درد سمها که خورده باشد دفع کند و گزیدگی جانوران را نافع بود ص
جند بیدستر درمر و سلیخه و طین مختوم و طین ارمنی و پوست بیخ نفاخ و طلق از هر یک چهار درم دوقو
انیسون تخم کرفس و سیسالیوس بزرالبنج سفید میعه سایله از هر یکی هشت درم مرد میه در مثلث
خیسانند و قرص سازند شربتی نیم مثقال بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت این قرص تا ده سال
می ماند و مجرب است ❊

باب یازدهم در ایارجات

ایارج اخلاط سوداوی و بلغمی و داء الثعلب اعظیم نافع بود و بغیر ازان ادوالی است و ایاره سالم
اجوب و مطبوخات بود دو خس تخم حنظل بست درم صبر سقوطری پنجدرم سلیخه جاوشیر از
هر یک هشت درم خولنجان ده درم کاریوس بست درم فلفل سفید فطراسالیون زراوند مدحرج
دارچینی سلیخه زعفران زنجبیل جعده و مرصافی از هر یکی دو درم کوفته و بیخته صمغها را بشراب خیسانند
تا حل شود و با عسل کف گرفته بسرشیند و عسل سه وزن ادویه شربتی دو مثقال تا چهار مثقال افتیمون
وشاهترج و هلیله سیاه و موبز طایفی و غاریقون و اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج گاوزبان
نیم درم مقل هندی خیسانیده باشد بجرع کنند و قوت این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال میماند
ایارج فیقرا سودمند بود از جهت امراض سرد و رطوبت معده و درد مفاصل و قولنج و رقی بلغمی و
فالج و لقوه و استرخا و گرانی زبان صفت مصطکے زعفران سنبل الطیب حب بلسان
اسارون سلیخه دارچینی عود بلسان از هر یک مثقال صبر سقوطری هشت مثقال و بعضی بنا بر زده مثقال
کوفته و بیخته در ظرف آبگینه و قوت آن چهار سال ماند شربتی یک مثقال تا دو درم با ادویه دیگر که
صفت آن در حب ایاره گفته شد نافع بود ایارج جالینوس سودمند بود فالج و لقوه و تشنج و استرخا
علتهای لزج را دفع کند و مثانه را سوداوی و سکته منی بغیر از ارادت از وی جدا شود ص
تخم حنظل و غاریقون و اسفل مشوی و اشق و سقمونیا و خربق سیاه و موبز غاریقون و افربیون
از هر یکی شانزده درم بسفایج افتیمون افریطی مقل ازرق و کادریوس سلیخه فراسیون از هر یک ده درم

مرصافی سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و دارچینی و جاوشیر و جند بیدستر و فطراسالیون از هر یکی چهار درم و بعضی از اطبا زعفران و صبر سقوطری از هر یک چهار درم میکنند کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و مجموع با همدیگر بسرشند از دو مثقال تا چهار مثقال بآبی که از هلیله کابلی و افتیمون و مویز طایفی منقی پنجدرم نمک هندی دران جوشانیده باشند بیاشامند و این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال قوت دهد ایاره لوغودیا این ایاره مبارک است و بسیار منفعت دارد و بدن را پاک کند و هم خلطهای و ثفلهای مختلف از قعر بدن بکشد و پاک کند و این مسهل بی‌زحمت بود و منفعت فالج و لقوه و رعشه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بهق و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع و دوار و صمم و وسواس و شهوت قلبی و لجرعقل و عسر النفس و درد گرده و مثانه و نقرس و درد مفاصل و عرق النسا و درد گوش و داء الحیه و داء الثعلب ریشها همه را نافع بود و حیض بسته بگشاید صبر شحم حنظل پنجدرم اسفیل مشوی و غاریقون و سقمونیا و خربق سیاه و اشق و اسقوردیون از هر یک دو درم و نیم افیون افریطی و کمادریوس و مقل ازرق و صبر سقوطری از هر یکی سه درم حاشا ساذج هندی غاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی جاوشیر بسفایج سکبینج جند بیدستر و مرصافی فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فراسیون سنبل حمامه زنجبیل حنطیانا رومی اسطوخودوس از هر یکی دو درم کوفته و بیخته صموغ در شراب حل کنند و همه را بعسل کف گرفته بسرشند و در همه دیگر عجین کنند شربتی چهار مثقال و قوت این بعد از شش ماه تا چهار سال ماند و اولی آنست که شب هنگام فرو برند و صباح جدا آبی از بسفایج و زوفا و افتیمون و پوست هلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس و مویز طایفی و قدری نمک تجرع کنند +

باب دوازدهم در شیافات کنگری

مستعمل کاتب بوره ارمنی پنجدرم کنگری سی درم خطمی بیست درم شکر سرخ پنجاه درم شحم حنظل پنجدرم شیاف سازند **شیاف حلو** شیره خطمی و بنفشه از هر یکی سه درم بوره ارمنی پنجدرم سنا یکی عسل خیارچنبر سه درم شکر سرخ پنجدرم شیاف سازند **شیاف خیارچنبر** خطمی یکدرم بوره ارمنی دو دانگ عسل خیارچنبر سه درم شکر سرخ پنجدرم شیاف سازند **شیاف ابیض** که آنرا [illegible] گویند اسفیداج قلعی هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون مصری یکدرم کتیرا یکو سبد و بپزند و

با سفیده تخم مرغ رقیق بآب باران بسرشند و شیاف سازند نافع بود شیاف زحیر ساذج عدسی
و اسفیداج رصاص و زعفران و شیاف ماميثا و زوفا فیلو کندر یانی و افیون از هر یکی جزوی
یا بآب سماق بسرشند و شیاف سازند و هر شیافه را اشمانی بآب تعبیه سازند و استعمال کنند نوع دیگر
اسفیداج قلعی و دم الاخوین از هر یکی ده درم افیون یک مثقال کوفته و بیخته ابسرشند نوع دیگر
قنشار کندر دم الاخوین اقاقیا افیون و مر و عصاره لحیة التیس اجزا مساوی کوفته و بیخته بآب لسان الحمل
بسرشند و زفت رومی کرده شیاف سازند

باب سیزدهم در تریاقات

تریاق فاروق تریاق بزرگ خوانند و طبیعت و قوت آن باشد تا سی سال و چون از سی سال
گذشت تا شصت سال قوت آن باقی است و هر خواص که گفته شد همچنان باقی باشد لیکن بعد از
شصت سال همه مرضهای را که بدان نافع هست همان عمل کند اما دفع سموم و لذوع و بیهوشی نکند
و آنزمان بقوت معاجین بزرگ نکند تریاق اربع تریاق کوچک خوانند و سودمند بود از جهت
گزیدگی جانوران خصوصاً عقرب و بادهای غلیظ که در روده و معده باشد و درد جگر و سپرز و صرع
و خفقان را سودمند بود اگر زنی با بچه بزمان رفته مشکل زاید مثقال از آن فرو برد آسان بزاید
ص خبطیانا رومی و حب الغار و مر صافی زراوند طویل از هر یکی مساوی باشد با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال بآب سرد نافع بود و بعد از ده سال عمل آن باطل گردد
تریاق غوره سودمند بود جهت گزیدگی جانوران و بادهای غلیظ که در روده باشند و درد جگر و سپرز
و صرع و خفقان و لقوه و فالج را حماما و مر صافی و سنبل هندی و ماميثا و قرنفل و ریوند چینی و قیصوما
و قسط تلخ و خبطیانا رومی از هر یکی دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق
از هر یک هشت مثقال عاقرقرحا دارچینی و تخم رازیانه و تخم کرنب و گوگرد و اسارون و قردمانا و فراسیون
و افتیمون و ناردین اقلیطی و فقاح الکرم و گل باقلا و تخم کرفس و دوقو افتیمون از هر یک سه مثقال
کتیرا و خشخاش سفید و فلفل سفید از هر یک سی مثقال بزر البنج بیست و هشت مثقال سلیخه
ورق گل سرخ و اقراص اندر و خوردن از هر یک سه مثقال سداب یک مثقال دانه اترج مقشر
و سماق شامی منقی از دانه از هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال صمغ و ورق گل اترج

سنیر ده مثقال صموغ وعصارات بشراب حل کنند وادویه که کوفته وبیخته باشند باسه وزن آن عسل کف گرفته داروها بروغن بلسان چرب کنند وبسرشند ودر ظرف چینی کنند وبعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال شاید وقوت آن تا هفت سال باقی باشد مرودلیطوس اثر تریاق گویند زیراکه سودمند بود جمله زهرهای مختلف وگزیدگی جانوران وسگ دیوانه وقولنج رابگشاید وفالج ولقوه واستسقارا نافع بود وسده جگر رابگشاید وورمهای صلب را نرم کند وسینه را از اخلاط پاک کند واشتهای طعام بازدید کند وسنگ مثانه بریزاند وبچه در رحم نگاهدارد ودهن صافی گرداند وجوانی را نگاهدارد ودفع سمه زهرها بکند ورطوباتی که در شکم بود دفع کند ودرد معده را سعاثاق وغلاظ را نافع بود وخاصیت این نزدیک است تریاق فاروق ص مروزعفران وغاریقون وزنجبیل ودارچینی و علک البطم وکثیرا از هر یک ده درم سنبل الطیب کندر الذکر خردل سفید وعیدان بلسان اسطوخودوس اذخر قسط سیسالیوس کمافیطوس زفت اتینج دارفلفل عصاره هوفیطیداس جند بیدستر جاوشیر سیعه سایله ساذج هندی از هر یک هشت درم سلیخه فلفلان سورنجان جعده اسقوریون دو قو اکلیل الملک جنطیانا رومی ودهن بلسان حب بلسان فرفیون آب قرص مرکب است تا اسد اندر خوردن مقل از هر یک هشت درم سداب دو درم تخم سداب ده درم اشق نار دین اقلیطی مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا انیون ورق گل سرخ مشکطرامشیع از هر یکی پنج درم اسارون از هر یک پنج درم صمغها با شراب حل کنند باقی داروها کوفته وبیخته باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک درم وقوت آن تا هفت سال ماند دواء الذراریح از جهت سگ دیوانه ذراریح فربه سرو بال جدا کنند یک جزو زعفران قرنفل دارچینی از هر یک جزوی بسایند وبآب بسرشند قرص کنند هر قرصی بوزن دو دانگ هر روز یک قرص با آب بیاشامند واگر در مثانه شوزشی پیدا شود بآب عدس مقشر وروغن بادام وگاو بخورد نافع بود نوع دیگر سر وبال ذراریح جدا کنند ودر دوغ خیسانند یک شبانه روز در سایه خشک کنند ومثل آن عمل مغز نکوبند شربتی دو دانگ ومثقال با آب گرم بدهند نافع بود تریاقی که از جهت گزیدن عقرب سودمند بود بگیرند زراوند مدحرج وپوست بیخ کبر از هر یک نیم درم کوفته وبیخته با شراب بیاشامند که بغایت نافع بود مجرب است ❊

باب چهاردهم در سنونات

سنون که دندان را جلا دهد ص شاخ هرن کوهی سوخته و نمک اندرانی و کف دریا از هر یک جزوی و
بیخ نی سوخته دو جزو سادج هندی ربع جزو سفال چینی کوفته و بیخته سنون سازند سنونی که دندان را
جلا دهد و سیاهی ببرد ص بگیرند آبگینهٔ شامی و کف دریا از هر یک برابر و هر روز نیک بسایند و
بر دندان بمالند و باید که گوشت بن دندان نگاه دارد تا سوده نشود نوع دیگر کف دریا نمک سوخته
سفال چینی صدف سوخته و خاکستر بیخ زراوند مدحرج از هر یک جزوی کوفته و بیخته بر دندان بمالند
سنونی که بوی دندان را خوش کند و بیخ دندان را محکم گرداند و قوت تمام بدهد صفت آن
شاخ هرن کوهی سوخته و نمک بعسل معجون سوخته از هر یک ده درم زعفران سنبل الطیب سعد آب خشک کرده
از هر یکی ده درم گلنار و سماق از هر یک یکدرم سعد کوفی سوخته و صبر سوخته از هر یک سه درم بیخته
سنون سازند سنونی که گنده بینی را دفع کند ص مر قلقطار سک پوست انار قصب الذریره
قرنفل نسرین مساوی بکوبند و بپزند و در بینی دمند جهت دیگر بدان آردها با غازه و در بینی نهند سنون
از جهت جوشیدن دهن ص نیل اقاقیا سماق بهدانه طباشیر و گلنار و ورق گل سرخ و آرد جو
مجموع مساوی کوفته و بیخته اول قدری سرکه دو چندان گلاب بر سر آن کنند و نیم گرم کنند
و یکتا پاره بشویند بعد از آن سنون سازند سنونی که بوی دهان را خوش کند ص قرنفل
و سک قرفه و جوز الطیب و سعد و سنبل و پوست ترنج خشک و عود از هر یک جزوی مشک قدری
مجموع کوفته و بیخته با زرد آلوی که خوش بوی باشد بسرشند و حب سازند با تند نخود و هر روز
سه حب از آن در دهان گیرند و قدری بخایند و آب آن فرو برند سنونی که کرم بینی را قطع کند
نوع دیگر صفت سنبل و مسک قرنفل از هر یک یکدرم کوفته و بیخته در یک من شراب ریحانی
خیسانند و آنرا بوی میکنند و غرغره میکنند و لته بدان آلوده در بینی نهند و این نسخها را تمام سنون
سنونی که دندان را جلا دهد و بیخ آنرا محکم دارد ص نمک اندرانی بسایند و در کاغذی بپیچند
و بر خاکستر گرم اندازند تا سرخ شود و بر دندان آرند و چون خشک شود و قطران اندازند بیشتر
جزوی از آن و از کف دریا و سعد و دار چینی و مرو خاکستر درمنه از هر یک جزوی مجموع کوفته و بیخته
سنون سازند سنونی که بوی دهان را خوش کند و دندان را جلا دهد و بیخ را محکم دارد صفت

آرد جو بعسل لبسرشند وکف دریا و بیخ نی سوخته از هر یکے بست درم هلیله کابلی به قاقله لبسباسه عاقرقرحا از هر یکے سه درم طباشیر سفید گل سرخ و درمنه سوخته از هر یکے درمی نمک اندرانی پنجدرم کوفته و بیخته سنون سازند که مجرب ست سنونی که از جهت درد دندان را محکم شده گوشت بن دندان مجرب ست چون بران باشند ص عاقرقرحا دو درم گلنار شب یمانی و کزمازو و طباشیر از یک یکدرم انجبار یکدرم و نیم این جمله را نرم بسایند و دیگر یاس محکم فرو برند هر دندان که درد کند یا بیخ آن سست شده باشد بر انجا پاشند و در رکشند بیخ آنرا محکم گرداند آزموده و مجرب است سنونی که بوی دندان را خوش کند و دندان را محکم گرداند ص صندل سفید پوست ترنج خشک اذخر ورانک از هر یکے سه درم قاقله لبسباسه قرنفل و عود هندی مصطگی و سک از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون که سیاهی دندان را ببرد قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماماسه درم ساذج هندی دو درم مازو سوخته نرم دو درم کوفته و بیخته بمسواک بمالند نوع دیگر زرد چوبه دوازده درم شب یمانی محرق شش درم سماق سه درم بکوبند و بیزند و بکار برند نافع بود نوع دیگر دندان را که محرق بود نافع است ص قرن ایل سوخته نمک اندرانی بعسل بسرشند و سوخته گردانند از هر یکے جزوی گلنار نیم جزو پوست هلیله زرد ورق گل سرخ از هر یک جزوی کوفته و بیخته بر بیخ دندانها که می جنبد افشانند بیخ دندان را محکم گرداند و بوی دهان را خوش کند سنونی که گوشت بن دندان را که ریزه باشند بر و یاند و این مجرب است ص زراوند مدحرج کرسنه بیخ سوسن آسمان گونی درم الاخوین کندر مساوی کنند کوفته و بیخته با سکنجبین عسلے لبسرشند و بر بیخ دندان طلا کنند بر روی پنبه پاره نوع دیگر از جهت حفظ صحت دندان را نافع بود ص شاخ بز کوهی سوخته و حربان سنبل الطیب سعد از هر یک یکجزو نمک اندرانی ربع جزو کوفته و بیخته سنون سازند

باب پانزدهم در ادهان

روغن بنفشه بادام شیرین سفید کرده و هر یک بادام را بدو نیمه کنند و خشک سازند و بهر یک من بادام نیم من گل بنفشه در میان آن کنند و در سلیب جا سه خواب اندازند و بر و بهمچنان به ...

چون ده روز بگذرد بر درش دهند و بعد از آن روغن از وی داگر بعوض بادام مغز دانه کدو باشد
شاید بلکه در وی رطوبتی که بادام بنا شد روغن گل در میان گل چنانچه در بنفشه ذکر رفت برد
و روغن از آن بگیرند روغن گل سرخ بگیرند ورق تازه و در پنبه کنند و روغن کنجد بر سر آن
کنند و چهل روز در آفتاب بیاویزند و بعد از آن فرو گیرند و استعمال کنند روغن گل سفید و
یاسمین و خیری و سوسن و زنبق و نسرین و نرجس مر سابق و امثال بدین نوع سازند که روغن گل
گفته شد روغن شاهسفرم بگیرند آب ریحان یک من و یک چهار یک روغن کنجد و قدری
آب بر سر آن کنند تا آب سوخته گردد و روغن بماند روغن کدو هم بطریق ریحان باید گرفت
روغن کدوی خشک بگیرند زنجبیل یک درم خشک نیم کوفته و بپخته بجوشانند و صاف کنند
و نیم من روغن کنجد بر سر آن کنند تا آب بسوزد و روغن بماند بزرگ عصبها را محکم دارد و درد جگر و معده
که از سردی بود نافع است و چون طلا کنند موی بر وی باند ص بگیرند قسط مر صد درم سلیخه شش درم
ورق مرماجو و چهل مثقال نیم کوفته کنند و در شراب کهن خیسانند یک شبانه روز و بعد از آن بجوشانند
با آتش نرم و صافی کنند و نیم من روغن زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند روغن قسط
بزرگ سودمند بود درد جگر و معده و سردی مفاصل و استرخاء آن بگیرند ص قرنفل ده درم
سنبل ساذج میعه سائله ایرسا خرفه اشنه از هر یکی بست درم راسن خشک و سلیخه و عیدان بلسان
از هر یکی ده درم مر صافی پنجدرم مجموع نیم کوفته و بپخته یک شبانه روز در آب شیرین خیسانند و بعد از آن
بجوشانند و صافی کنند و باید که آب پنج من بود و در آتش آهسته می پردازند اول روز تا آخر روز
و بعد از آن بپالایند و دو من روغن زیت یا کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود نوع دیگر صفت
روغن که موی را سیاه کند بلیله بلیله آمله سیاه تازه بوی مرجه پوست درخت انار تخم نیل بری از روغن کنجد
بیخ انار ربع را نرم گذشته بر روغن نوع دیگر ترکیب نجیب الدین سمرقندی قرنفل پنجدرم سنبل
ساذج هندی بنفشه اصل السوس قرفه اشنه قسط از هر یک ده درم راسن و عیدان بلسان
از هر یک پنجدرم مر سه درم مجموع نیم کوفته و بپخته در پنج من آب نیک شانند یک شبانه روز و بعد از آن با یک من
روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و باید روغن اول آن را جمع کنند و بکار برند نافع بود در روغن دیگر
که خداوند فالج و لقوه را سودمند بود معده و جگر نیز هم موافق بود و سیاهی موی را نگاه دارد ص

بگیرند قسط ده درم فلفل سفید سه درم عاقرقرحا چهار درم فرفیون سه درم جندبیدستر دو درم همه نیم کوفته و بپخته
اندر نیم من آب بپزند تا به نیمه آید و بپالایند و روغن نیم من با آب بیامیزند و بپزند تا آب برود و روغن بماند
و در نسخهٔ دیگر سلیخه آورده اند **روغن زردهٔ تخم مرغ** بستانند زردهٔ تخم مرغ پخته و بدست بمالند و
قدری نوشادر سوده بروی ریزند و در قنینه کنند که بگل حکمت آورده باشند و قدری بوی بالیف
بر سر قنینه نهند و در شیب قنینه آتش کنند و در شبستان قنینه شیشه نهند یا کاسه یا روغن در انجا رود
روغن نارجیل بروغن بادام و روغن گردگان بطریق روغن کنجد بگیرند **روغن مصطکی**
سودمند بود از جهت ضعف معده بگیرند روغن کنجد نیم من و مصطکی خوب ده مثقال و در قنینه کنند و
دیگی را پر از آب کنند و آن قنینه در میان آب بیامیزند و با آتش نرم جوشانند تا مصطکی بگدازد و
بعد از آن استعمال کنند **روغن شبت** خشک نیکو بست درم و نیم من روغن کنجد و در قنینه
کنند و در آفتاب بیاویزند چهل روز بعضی بست درم حلبه اضافه کنند و اگر بابونه تازه نباشد بستانند
بابونه خشک بست درم بجوشانند در آب تا چهار من باز نیمه آید و بدست بمالند و صافی کنند بسر آن کنند
و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن مورد** بگیرند آب مورد تر سه رطل و روغن کنجد یا
بادام پنج درم لادن در آن کنند و بگدازند و اگر مورد تر نباشد مورد خشک سا دو من نیم بجوشانند و
صافی کنند و یک رطل روغن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

باب شانزدهم در مرهمها

ساذنج جهت بواسیر و شقاق عظیم نافع بود ص بگیرند روغن بنفشه و روغن گل و بادام از
هر یکی ده درم عصارهٔ لحیة التیس گل قبرسی و گل ارمنی و ساذنج شسته از هر یکی سه درم افیون
نیم مثقال و چهار حبه موم سفید اسفیداج دو درم زعفران یکدرم داروها کوفته و بیخته بغایت سحق کرده
موم با روغن بگدازند و در هاون کنند و بمالند نیک داروها ست در آن میریزند و سحق می کنند
تا یکسان میشود **مرهم دیگر** که بهمن حمت را بغایت نافع است ص بگیرند پیه مرغ و پیه بط و پیه کبوتر
بچه و مغز ساق گاو و کوهان شتر همه مساوی بغیر از کوهان که دو چند باید همه را بگدازند و روغن از آن
بردارند و خون کبوتر بچه با قدری افیون در هاون بسایند و آن روغن را با قدری موم بگدازند دیگر باز بسر آن ریزند و در هاون بمالند
تا یکسان شود و در روزی دو نوبت استعمال کنند **مرهم سفید** که گوشت بر رویاند و حرارت را نافع بود و بگیرند موم

اسفیداج از هر یکی دو درم روغن ده درم گل چهار درم موم با روغن بگدازند و اسفیداج بران ریزند و در هاون بمالند بغایت و اگر حرارت زیاده بود قدری کافور اضافه کنند و اگر از جهت سوختن بود و گزیدگی جانوران مرداسنگ پنج درم اضافه کنند و چون لبباز زند و سرد شود قدری سفیده تخم مرغ با آن بزنند نیک تا یکسان شود **مرهم سیاه** گوشت فاسد بخورد و گوشت برویاند و بیشتر جراحتها سودمند بود مرداسنج نیم رطل زیت صافی یک رطل و ربعی موم صافی ربع رطل زفت رومی بست درم علک پنج درم علک و زفت و موم با زیت بگدازند و مرداسنگ ریزند و در هاون می مالند تا یکسان شود و منعقد گردد **مرهم خل** گوشت برویاند و ریش خشک کند صـ مردارسنگ ده درم کوفته و بیخته با چهل درم سرکه بپزند و چهل درم زیت در هاون کنند و بسایند و بمبالغه تا یکسان شود و اگر خواهند دو درم زرد کوفته و بیخته اضافه کنند و بغایت سحق کنند **مرهم داخلیون** جهت خنازیر و سلع بغایت نافع بود و جهت ورمها ببستانند حلبه بزرگ و خطمی سفید از هر یک کمله هر یک جدا جدا بخیسانند یکشبانروز بعد ازان بگیرند از لعاب هر یکی رطل و نیم مردارسنگ یکرطل و نیم و بغایت سحق کنند و با زیت بجوشانند بعد ازان مردارسنگ و روغن و لعابات بجوشانند هم بر سر ریزند تا اندک اندک و بآتش نرم بجوشانند تا همه منعقد شود **مرهم** که جهت سوختن بغایت نیکو است بهر عضو که سوخته باشد نافع است صـ ببستانند اسفیداج اسربی و دم الاخوین چکیده و مردارسنگ از هر یک مساوی بغایت سحق کرده موم سفید قدری و روغن کنجد و موم باهم بگذارد و در هاون کنند و چند نوبت بآب شیرین بشویند بعد ازان داروهای سوده بران افشانند و بمبالغه تمام بسایند و دیگر بار بشویند و استعمال کنند نافع بود و سفید الحمد لله العزیز الحکیم و صلی الله علی خیر خلقه سید المرسلین حبیب الله شافع للمذنبین صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم +

خاتمة الطبع

المنة لله که درین قرب زمان نسخه رنگین به کمال درجه مستند و معتبر انیس الاطباء محبوب و لها بلکه گاه دستور العمل حکما متقدما و کشایش ابواب حکمت و طب و کلید افتتاح اسرار فن واجب نادیده ...

لزمی از کنوز استاد و نزد اطبای پیشین و حال مقبول و مختار بین ادویه مفرده و مرکبه طبیه بلغت
و زبان هر طائفه با شرح اسامی معروف باسم **اختیارات بدیعی** تالیف فلاطون عصر جالینوس دهر
حکیم علی ابن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین العطار مشتمل بر دو مقاله مفیده مقاله اولی
در بیان ادویه مفرده و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن بر نهج و ترتیب حروف تهجی حسب
منصب ارباب لغت ـ و مقالهٔ دوم در مرکبات طبیه مستعمل از هر قسم معاجین و جوارش و یاقوتی
و اطریفل و اقسام شربت و سفوف و دیگر مفرحات گرم یا سرد با شرح اجزا و وزن و تراکیب اتخاذ از
و طریق استعمالات بمقدار شربت معین بحسب طاقت و قوت نقل از نسخهٔ قلمی بسیار صحیح که از
کتب خانه حکیم محمد ولی مرحوم دستیاب شده چون این نسخهٔ قلمی را با نسخهٔ دیگر کتاب مذکور که بجای
در دهلی طبع شده بود با اعانت چند کتب این فن مانند تحفة المومنین و مخزن الادویه وغیره بر حرفی از
از نخستین تا بچند بمقابله صحت نموده برای نوشتن کاپی داده شود پس هنگام مقابله معلوم شد که از قلمی
تا مطبوعه قطع نظر از درستی و نادرستی عبارت بسیار از لغات فرو گذاشت شده اند پس باعتبار
قیاس توان گفت که طابعان سابق اعتنا بصحت و تحقیق ننموده هر نسخه که بهم رسید از ان نقل
بر داشتند و بطبع در آوردند و تصدیق این قول عند الملاحظه شائقین علم طب بمقابله هر دو نسخه
بر هن هویدا خواهد شد فی الجمله از عنایات و افضال ایزدی کتاب موصوف الذکر با صحت و
نظر ثانی باشاعت علم و بفور همت عالی بحر زخار دانش و تدبیر جناب **منشی نول کشور** صاحب دام اقباله
در مطبع نامی شهر کانپور بمقام سرسیا گهات در کوٹهی خاص مالک مطبع بماه مارچ ۱۸۷۹ء مطابق ربیع الاول ۱۲۹۶ھ با حسن طرز
با انطباع تازه رونقی بی اندازه اندوخت امید که پسندیدهٔ ارباب علم گردد و دعاست که خداوند کریم
پیرایه قبولش بخشد آمین ثم آمین +



مرادآبادی مسائل طب مین —
مبہج الحذاقت علم طب کی کتاب نادر
ناصر المعالجین از حکیم محمد ناصر علی علم طب مین
رسالہ خبیۃ الواقیہ بسہام الامراض الوبائیہ یہ بے مثل

و نادر رسالہ تدابیر علاج مرض وبا در صحیفہ وبائی تصنیف
جناب حکیم سید افضل علی صاحب مخاطب بہ شفاء الدولہ
اختیارات بدیعی — یہ کتاب فن حکمت مین نادر
و بے مثل ہے خوشخط و کاغذ عمدہ و صحت کامل کے ساتھ چھپی

کتب علم حکمت عربی

میبذی — فن حکمت مین عالی درجہ کی درسی کتاب ہے —
شرح اشارات مصنفہ ملا نصیر الدین محقق طوسی —
شمس بازغہ مصنفہ ملا محمود جونپوری اعلے درجہ کی

کتاب فن حکمت مین مطبوعہ لدھیانہ —
ایضاً — مع حل و شرح بہ تحشی مولانا حاجی
حافظ محمد عبد الحی صاحب —

کتب طب اُردو

تشریح الاسباب معروف بمظہر العلوم اردو از
حکیم قاضی الٰہی بخش صاحب علم طب مین عمدہ کتاب ہے —
رسالہ زبدۃ المفردات و نظم بارق اُردو از حکیم
سید علی حسین صاحب متخلص بہ ملیح نظم مفید اطبا —
زبدۃ الحکمۃ — فصول اربعہ کے روزمرہ چیزون
کے کھانے کا بیان —
مفید الاجسام مع فوائد عجیبہ —
ہر قسم کے امراض کے نسخے —
علاج الغربا — اسکی کوڑیون کی دوا قیمتی کام کرتی ہے
مخزن الادویہ — اردو دو جلد ترجمہ مولوی محمد نور کریم مرحوم
زینت الخیل منظوم فن معالجہ گھوڑونمین مع تصاویر
ایضاً — مع رنگ —
ترجمہ طب اکبر — اردو یہ ترجمہ تمام خوبی سے
ہوا ہے ہر ایک مطالب دقیق کو سات محاورہ زبان کے تحریر کیا ہے
قانون عترت — مصنفہ حکیم عترت حسین صاحب
سب نسخے مجرب
تحفۃ الاطبا — تصنیف حکیم مشرف حسین صاحب
خیر آبادی نہایت عمدہ کے ہے —
قرابادین شفائی — فن حکمت مین نہایت
عمدہ اور بے مثل ترجمہ ہوا ہے —
قرابادین ذکائی — فارسی سے اردو مین

نہایت عمدہ ترجمہ ہوا ہے —
انیس الاطبا — اس کتاب مین علم طب کی تشریح ہے
از حکیم مولوی سید محمد صادق علی خانصاحب —
مجربات اکبری اردو یہ کتاب طب مین بہت عمدہ ہے
طب نبوی جسکا ہر نسخہ مریضونکے لیے نوشدارو ہے
رموز الحکمۃ تصنیف حکیم رجب علی صاحب نہایت عمدہ ہے
معالجات احسانی یہ کتاب عجیب فن طب کی کتاب ہے
ترجمہ اردو علاج الامراض مشہور و معروف کتاب
رسالہ قارورہ شناخت رنگ و قوام بول مین نادر کتاب
مرکبات احسانی — یہ کتاب مثل قرابادین احسانی
کی نافع و جامع ہے از تصنیفات جناب حکیم احسان علی مرحوم —
علاج احسانی اسمین علاج بہائم و طیور کی عمدہ نسخے مجرب
لکھے ہین اور شناخت امراض بہائم کا بیان —
مجموعہ میزان الادویہ و الفاظ الادویہ و
فرہنگ نفیسیہ و مخزن الادویہ یہ ایک مجموعہ نادر طب کا ہے
میزان الطب اردو مع رسائل نبض و قارورہ و دلائل البول
اکسیر القلوب ترجمہ مفرح القلوب مولوی
محمد نور کریم مغفور نے حسب ایمای مالک مطبع ترجمہ فرمایا —
عجالہ مسیحی — معالجہ امراض وبائی و سوء ہضمی مین
ضروری المطب اردو اسمین تاثیر و خواص ادویہ مفردہ
مدول مین لکھی ہین مولفہ حکیم مہتاب رائے صاحب رئیس میرٹھ —

بھنا مہ رنگین — گھوڑونکے علاج مین۔
کرپیلری عناصری ترجمہ قرابادین قادری مترجم مولوی حکیم ذرکریم مغفور قرابادین قادری کا اردو مین ترجمہ۔
تشریح الاجسام — یہ ایک مجموعہ اقسام علاج امراض جلدیہ پھوڑا پھنسی ہلکین ڈاکٹر میر فضل علی صاحب مطبوعہ مطبع علوی۔
مجمع البحرین — یہ کتاب لاجواب تصنیف حکیم محمد حیدر خان صاحب ساکن جالندھر ملازم سرکار ریاست کپورتھلہ کی یادگار ہی اس کتاب لاجواب مین فن طب ڈاکٹری ویونانی کو باہم متفق کیاہے اس وقت تک ایسی نادر کتاب دیکھنے مین نہین آئی۔
مقالات احسانی فن طب مین مثل مخزن ادویا کی تاثیرات مین تشریح عمدہ کی گئی ہی تصنیف حکیم محمد احسان علی وکیل مرحوم۔
علاج المواشی عمدہ عمدہ تدابیر و علاج امراض جانورونکی جسکو جناب مولوی ابوالحسن صاحب نے انگریزی ڈاکٹر جی ایچ ہیلن صاحب بہادر سے ترجمہ فرمایا۔
ترجمہ ذخیرۂ خوارزم شاہی — جسکو یعنی دوران بقراط زمان جالینوس ثانی حکیم اسماعیل بن الحسن محمد احمد الحسنی الجرجانی نے بیچ فارسی زبان کے سنہ ۵۰۴ مین تصنیف فرمایا اور کلیات و معالجات و تشریحات طب کو نہایت عمدہ طورسے لکھا اور کوئی دقیقہ دقایق فن طب سے فروگذاشت نہین موافق الواقع یہ ایک کتاب ایسی مفید جامع ہے کہ اور کتب متعددہ طب سے استغنا بخش ہے اس کتاب مین استناداً اکثر متقدمین کے حوالے دیے اور استحجاج کیاہے اور اقوال اور محاکمات تقاریر متقدمین حکما اور متاخرین کو بیچ دلایل سلی خوب لکھاہے اور علم تشریح کو اس توضیح و تصریح کے ساتھ لکھاہے کہ گویا سب اعضا اور احشا اور استخوان اور مفاصل اور عروق و اعصاب وغیرہ کی ایک تصویر کھینچدی ہے جسکو ادنے ممارست و مناسبت علمی ہو وہ بھی سمجھ سکتا ہے اس نادر الکتاب کا ترجمہ اردو مین زرخطیر اس مطبع عالی سے صرف ہوکر ڈیڑھ برس کے زمانہ مین

جناب حکمت مآب ارسطا طالیس زمان سقراط دوران بڑے حاذق فن طب مین ترجمہ اردو کے ہمہ دان حکیم ہادی حسن خان صاحب مرادآبادی نے فرمایا یہ اولس رتبہ کی مترجم ہین کہ جنکا ترجمہ اردو علاج الامراض قرابادین ذکائی وشفائی وغیرہ کا مشہور اور پسندیدۂ عالم ہے الحاصل چندسال کی محنت و جانکاہی سے یہ کتاب نادر الوجود عمدہ عمدہ معتبر کتب طب سے یعنے ترجمہ اصل پوری کتاب کا اور حواشی کا بھی ترجمہ اردو ہوکر واضح خوشخط قابل پڑھنے ہر ضعیف و قوی نظر کے کہ بڈھے اور جوان سب پڑھ سکین کاغذ بہتر بہت صاف صحت کامل کے ساتھ منطبع ہے یہ کتاب دس جلد حصہ مین عظیم الحجم ہے۔
تریاق مسموم رسالہ نادر تحقیق جس مین سب قسم سانپون کے زہر کا علاج دوا اونکی اصناف کی تصویرین ترجمہ اردو — جلد اول قانون شیخ الرئیس یعنے کلیات کا جو بڑی کوشش سے طبیب حاذق مولوی غلام حسنین صاحب نے فرمایا۔

کتب لغت

منتخب اللغات مشہور کتاب لغت کی ہے۔
مصباح المنیر لغت عربی معتبر و مستند ہے طہران کی مطبع کی کتاب سے نقل کی گئی ہے نہایت صحت کے ساتھ۔
صراح لغت مین مشہور و معتبر کتاب دو جلد مین ہے۔
قاموس کامل دو مجلد مشہور کتاب ہے، قیمت سابق ۱۹؎ اور اب بکمال تخفیف۔
مجمع بحار الانوار لغت حدیث مین یہ کتاب لاجواب حاوی لغات قرآن و حدیث مصنفہ شیخ طاہر طاب ثراہ درحقیقت جیسا کہ قاموس عامہ لغات عرب کا حاوی ہے ویسا ہی یہ کتاب جامع لغات خاص احادیث سرور کائنات ہے۔